

آیات موضوعی قرآن ۲

کتاب های :

۸. انواع قلب : صفحه ۲
۹. اصول و فروع دین : ۸۲
۱۰. عدل و اعتدال : ۲۰۷
۱۱. قصه در قرآن : ۲۷۵
۱۲. استدراج و مهلت کافران : ۳۷۶
۱۳. ابتهالات و ربناها : ۴۷۰
۱۴. اسلام ایرانیان : ۵۸۴

سازنده : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

سرشناسه

تدین، ۱۳۹۸ :

انتشارات

۹-۴۳۴-۷۵۶-۶۰۰-۹۷۸ :

شابک

شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۹۶۴۳۶

۱۴۰۱ :

چاپ سوم

عنوان : جنبه قرآنی - قلب و

عنوان



فهرست

مقدمه نویسنده

۱. قلب مومن
۲. قلب سلیم
۳. قلب مُنیب
۴. قلب مهدی
۵. قلب محبت
۶. قلب مطمئن
۷. قلب وِجَل
۸. قلب آزموده
۹. زینت شده
۱۰. قلب ایمن
۱۱. قلب تقی
۱۲. قلب حی و بیدار
۱۳. قلب آرام گرفته
۱۴. قلب مانوس و الفت گرفته.
۱۵. قلب پذیرش وحی
۱۶. قلب مریض
۱۷. قلب مریب
۱۸. قلب غافل
۱۹. قلب غلف
۲۰. قلب قفل شده
۲۱. قلب زائغ
۲۲. قلب قاسی
۲۳. قلب مختوم
۲۴. قلب اُعمی
۲۵. قلب غلیظ
۲۶. قلب متکبر
۲۷. قلب آثم
۲۸. قلب لاهی
۲۹. قلب زنگار زده و آلوده
۳۰. قلب متعصب
۳۱. قلب بیمناک
۳۲. قلب برگردانده شده
۳۳. قلب نفرت انگیز
۳۴. قلب پوشیده شده
۳۵. قلب مهر زده
۳۶. قلب پراکنده و پوشالی
۳۷. دو قلب در یک کالبد
۳۸. قلب لجوج و تعمدی
۳۹. قلب (جان) به لب رسیده
۴۰. قلب (جان) به لب رسیده (۲)
۴۱. قلب مؤاخذه شونده
۴۲. قلب فاسق
۴۳. نادان
۴۴. قلب ناآگاه
۴۵. قلب دورو
۴۶. قلب پیامبر
۴۷. قلب مضطرب
۴۸. قلب با حسرت
۴۹. قلب با توقع
۵۰. قلب منافقان
- نکته پایانی قلب مومن و قلب

مراد از قلب در قرآن، روح و مرکز ادراکات است. واژه‌ی قلب بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم ذکر شده است. در موارد متعددی که کلمه قلب در قرآن به کار رفته، مفاهیمی؛ نظیر تفکر، ایمان، درک عواطف و احساسات به آن نسبت داده شده است. این مفاهیم هیچ سنخیتی با قلب جسمانی ندارند. قلب انسان، متغیر و تأثیرپذیر است. لذا مؤمنان اینچنین در قنوت نماز دعا می‌کنند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بار پروردگارا، دل‌های ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی و به ما از لطف خود رحمتی عطا فرما، که تویی بسیار بخشنده. امام کاظم علیه السلام در تبیین آیه ی ۸ سوره ی آل عمران که مطرح شد، می‌فرماید: خداوند از مردم صالحی حکایت می‌کند که در نیایش گفته اند لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا زیرا آنان می‌دانند که این احتمال همیشه وجود دارد که دل به بیماری مبتلا شود و به کوری قبل از هدایت الهی بازگردد. راسخان در علم و مردم صالح ژرف اندیش، که از مشکلات راه حق و سختی‌های ادامه دادن این راه باخبرند و از خطر انحراف بیمناک، پیوسته از خدا می‌خواهند که پس از این که آنان را هدایت کرده، به راه خود و اسلام آورده است، آنان را در این راه ثابت قدم بدارد تا مبادا شیطان و هوای نفس، از این راه منحرف کند.

قلب در اصطلاح قرآن، هم مرکز معرفت انسان است و هم مرکز احساسات و عواطف. جای یقین، ایمان، محبت، بغض، کینه، ترس، امید و ... قلب است. قلب را به این دلیل قلب می‌گویند که علی‌الدوام دچار تحول و دگرگونی می‌شود. دگرگونی شرایط، دگرگونی قلب را هم به دنبال دارد. اگر در چنین ظرفی ایمان وجود داشته باشد باید آن احساس که لازمه ایمان است، به موقع پدید بیاید. دگرگونی قلب یعنی حالات مختلف آن مثل سلامت، مریضی، انحراف و ... سایر مواردی که در قرآن ذکر شده است؛ مثلاً در قرآن

داریم گاهی قلب مضطرب است، گاهی مریض است، گاهی گرفتار قساوت است یا دچار فشرده‌گی و تنگی است، گاهی دچار انحراف است و یا گرفتار زنگار است. اینها حالاتی است که بر قلب عارض می‌شود.

اگر انسان واقعاً کسی را دوست داشته باشد و اتفاقاً به یاد او بیفتد یا کسی نامش را بیاورد، تغییر حالی در انسان پیدا می‌شود. یکی از مصادیق مهم این قاعده، یاد خداست. کسانی که خدا را به عنوان یک عظمت بی‌نهایت می‌شناسند و این معرفت در دلشان وجود دارد، بسته به درجه معرفتشان، به هنگام یاد خدا حالشان تغییر می‌کند.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. مصداق عینی برای درمان افسردگی و ناامیدی است احساس تنهایی و بی‌پناهی، وحشت و اضطراب از آینده مجهول، دلهره از عدم موفقیت در شئون مختلف زندگی از جمله در تحصیل، شغل، نحوه کار، انتخاب همسر و زندگی مشترک و نحوه زندگی خانوادگی، وضعیت تحصیل فرزندان و آینده آنان و ... از نشانه‌های افسردگی است. چنانچه بتوان از راه صحیح با این دلهره‌ها برخورد کرد، زندگی سعادتمندانه هر انسانی تضمین شده است. ایمان و توکل به خدا بهترین درمان برای افسردگی است. آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیه سالم می‌خواهد تا چه رسد به وحی که عالی‌ترین مقام است پس مواظب قلب‌های پاکمان باشیم. در این کتاب واژه‌ی قلب که در قرآن کریم اشاره شده و تحت شرایطی در انسان با توجه به روحیات و صفاتش دگرگون شده و در افراد پاک به صورت قلب سالم و در افراد ناپاک به صورت قلبی بیمار و مریض و با توضیحات آیه مربوطه و ترجمه آیات به نظم آورده شده است.

محمود زارع پور



بخش اول قلوب سالم : ۱. قلب مؤمن

و آن دلی است که ایمان در آن لانه کرده و در لقلقه ی زبان نیست (تفاوت مسلمان با مومن) **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ؛**

بگفتند اعراب ما مؤمنیم	حجرات ۱۴	قدم در ره ربّ خود می زنیم
بگو چونکه ایمانتان سوی قلب		نگردیده وارد هنوزست قلب
و لیکن بگوید ما مسلمیم		بر ایمان یزدان نهاده دلیم
چو طاعت نمائید بی ادعا		ز یزدان خویش و رسول خدا
نکاهد از اعمالتان هیچگاه		ببخشاید اعمالتان را اله
همانا غفورست پروردگار		رحیم است بر بندگان کردگار

شان نزول: جمعی از طایفه بنی اسد در یکی از سال های قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادتین بر زبان جاری کرده، به پیامبر گرامی گفتند: طوائف عرب بر مرکب ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر اکرم منّت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است و ایمان در اعماق قلبشان نیست! به علاوه، اگر هم ایمان آورده اند نباید منّتی بر پیامبر خاتم بگذارند، بلکه خدا بر آنها منّت دارد که هدایتشان کرده است. اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسّک قلبی است. تمسّک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است.

گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است. اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.

فرق اسلام و ایمان: در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته است. طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می‌شود، و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسلام ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان حتماً از انگیزه‌های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می‌گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود. این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی آمده: **الإسلامُ علانية، و الإیمانُ فی القلب** اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است. در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار تواءم با عمل معرفی شده **الإیمانُ إقرارٌ و عمل، و الإسلامُ إقرارٌ بلا عمل** **هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.**

ایمان آن است که در دل ساکن شود، زیرا در ادامه آیه داریم، اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می‌دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی‌کند **وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً** چرا که خداوند غفور و رحیم است **ان الله غفور رحيم** می‌گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما

ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد. و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست. در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**

آری ایستادگی و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر. چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند. چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (**أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**) این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود. در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمرنند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگام ترند. و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار ببریم معلوم نیست از انبوه میلیون ها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟

۲. قلب سلیم ♥

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

و آن قلبی است خالص برای خدا و خالی از کفر و نفاق و هرگونه پستی.

مگر کسی که با روح و قلب پاک به سوی خدا آید. (شعراء ۸۹)

همانا کسی خیر خواهد ز رب که با قلب پاکش بکرده طلب

حدیث: قلب سلیم، قلبی است که در آن شرک نباشد. در هر صورت اموال و اولادی به انسان سود می‌رسانند که تبدیل به باقیات صالحات شده باشند.

«قَلْبٍ سَلِيمٍ»: دل سالم از بیماری کفر و نفاق و ریا. قرآن «قلب سلیم» را مطرح می‌کند که هیچ یک از عیوب در آن نیست، هم پاک است و هم نرم و پرعطوفت، هم سالم است و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق و از آن به عنوان حرم خدا در روایات توصیف شده است.

قلب سلیم در مقابل قلب مریض است. قلب سلیم، قلب مؤمن است. امام صادق (علیه السلام): قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد. بند و بست‌های دنیوی در قیامت بی‌اثر است و جز قلب پاک، هیچ چیز کارایی ندارد... روح پاک، روحی است که از وابستگی به دنیا و آلودگی به شرک، کفر، نفاق، تکبر و همه‌ی امراض قلبی پاک باشد چون خداوند درباره‌ی منافقان می‌فرماید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

ویژگی‌های قلب سلیم (الف) قلبی که جز خدا در آن نیست. لیس فیه احد سواه

(ب) قلبی که پیرو راهنمای حق، توبه کننده از گناه و تسلیم حق باشد

(ج) قلبی که از حب دنیا، سالم باشد. **(د)** قلبی که با یاد خدا، آرام گیرد.

(ه) قلبی که در برابر خدا، خاشع است. البته قلب مؤمن، هم با یاد خداوند آرام می‌گیرد

و هم از قهر او می ترسد. اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ همانند کودکی که هم در کنار پدر و مادر آرامش دارد و هم از آنان حساب می برد.

(و) قرآن درباره روز قیامت می فرماید: **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** روزی که مال و فرزند به درد انسان نمی خورد و تنها وسیله نجات او قلب سلیم است. برای آشنایی و شناخت قلب سالم و روح پاک، ابتدا شناخت بیماری های آن و دوری از آن ها لازم است، یعنی قلب سلیم، ثمره جهاد اکبر و مبارزه با نفس و امراض نفسانی است. لذا قرآن درباره منافقان و شهوت رانان و بهانه گیران با جمله **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** از نداشتن قلب سالم آنان سخن به میان آورده است. مرحوم نخودکی با اشاره به اینکه عموماً سلامت جوارح آدمی جز با سلامت قلب، حاصل نمی شود، معتقد بود: قلب در حقیقت، فرمانروای بدن است و سلامت و بیماری آن از اعمال جوارح ظاهر می گردد. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام): **الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ** آدمی و شخصیت او پشت زبانش پنهان است که مدار انسانیت به نفس است و خاموش نشسته و کفر و ایمان، صلاح و فساد، زهد و حرص، و تواضع و تکبرش نهان و مستور است. اما چون به سخن آمد، حالش معلوم و آشکار می گردد. مرحوم نخودکی اصفهانی با بیان اینکه اهل ظاهر جز ظاهر را در نمی یابند ولی اهل باطن، امور باطنی را نیز درک می کنند به حدیثی از امیرالمؤمنین اشاره کرده که فرموده اند: **اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ** یعنی از هوشیاری اهل ایمان اندیشه کنید که مؤمن به نور خداوند می نگرد

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام): **مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ ؛** هیچ کس نیست امری در دل خود پنهان دارد مگر آنکه خداوند آن را در گفتار ناخودآگاه و در صفحه رخسارش هویدا و آشکار خواهد کرد، بیان می دارد. این سخن، موعظه ای بزرگ است به جهت اینکه امری را در قلب خود، پنهان نداریم که شناخت آن از گفتارمان که خود ترجمان قلب است، ظاهر گردد.

۳. قلب مُنیب

و آن قلبی که در حال بازگشت و توبه به سوی خدا . و ثابت و پابرجاست بر طاعت خدا.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (ق/۳۳)

باخلاص ترسید اندر نهان

هرآن کس که از ایزد مهربان

به درگاه او آمدی با خضوع

به قلبی پریشان دلی پرخشوع

واژه **منیب** از انابه در لغت به معنی برگشتن به سوی خدا با توبه و اخلاص در عمل و در اصطلاح قرآن یعنی شخص همیشه متوجه خدا گردد، و به طاعت او رو آورد، و از هر گناه و لغزشی توبه نماید و این حال را تا پایان عمر ادامه و وارد محشر گردد. تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان، اشاره به این است که آنها با اینکه خدا را هرگز با چشم نمی بینند از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می آورند، ایمانی توأم با احساس مسئولیت کامل. آنها نه فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی شوند. این خوف و خشیت سبب می شود که قلب آنها **منیب** باشد، علت عمده سلیم بودن قلب، منیب بودن آن است عوامل دیگری از جمله علاقه، محبت شدید به خدای متعال و... نقش دارند. انسان برای اینکه راه بازگشت و توبه به درگاه الهی را همواره به روی خود باز نگه دارد باید به قلب خود توجه کند چراکه از جمله راههای رستگاری انسان در قلب او نمود پیدا می کند.

قلب منیب، آن است که بعد از توجّه به انحراف و خلاف، توبه و انابه کرده، به سوی خدا باز گردد. از ویژگی بارز آن، تغییر حالات در رفتار و گفتار انسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : از خداوند در نهان چنان بیمناک باش که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. سپس فرمود: (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ) سرچشمه انابه به درگاه خدا، معرفت مقام الهی و خشیت از اوست.

۱- رحمت الهی، نباید عامل غرور گردد، بلکه باید همواره دغدغه و خشیت داشت. خشیت به آن ترسی گفته می‌شود که برخاسته از معرفت و عظمت خدا باشد .

۲- اگر از ترس جریمه، آبروریزی، انتقاد مردم، کم شدن مزد و ... حریم نگاه داشتیم، چندان ارزشی ندارد، ترس از خدا در نهان، نشانه‌ی خشیت است . *خَشِيَ الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ*

۳- متقی منحصر کسی نیست که هرگز گناه نمی‌کند، بلکه کسی که اگر لغزشی پیدا کرد به طور جدی توبه می‌کند و دارای قلب و روح منیب است نیز متقی می‌باشد. *لِلْمُتَّقِينَ ... لِكُلِّ أَوَّابٍ ... خَشِيَ ... بِقَلْبٍ مُنِيبٍ* در مقابل قلب های سالم مومنان، خداوند در آیات قرآن، نه صفت برای قلب کفار بیان کرده است :

(الف) انکار حقایق. *قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ* (ب) تعصب نابجا. *فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ*

(ج) انحراف و گمراهی *صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ*

(د) سنگدلی و قساوت *قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبَهُمْ* (ه) بی خاصیتی و مرگ. *لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى*

(و) آلودگی و زنگار. *بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ* (ز) بیمار و مریض. *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*

(ح) کوردلی و نفهمی. *طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ* (ط) کم ظرفیتی. *يَجْعَلُ صَدْرُهُ ضَبَقًا*

شرح صدر و ضبقا حرجا دو مقوله معنوی هستند ولی بالا رفتن در آسمان امری مادی است؟ خدا برای ما تشبیه لطیفی از احوال کافران لجوج آورده که بسیار پر معناست. با مطالعه در جو زمین به درک مناسب تری از تشبیه صورت گرفته در *يَجْعَلُ صَدْرُهُ ضَبَقًا* میرسیم. لایه های آسمان که اتمسفر یا جو خوانده شده، تحت شرایط جغرافیایی تغییر میکنند، در اینجا فشار در قفسه سینه است که قلب را می فشرد. افرادی که واقعا معاند با دین الهی هستند از مشاهده گرایش مردم به دین حق، سخت ناراحت و عصبانی می شوند و چنان تنگدلی و فشاری بر آنان حادث می شود که گویی می خواهند در آسمان بالا رفته و به جو رسیده است.

۴. قلب مَهْدی

و آن قلبی است تسلیم امر خدا و هدایت شده، و راضی به قضا و قدر پروردگار

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

نه رنجی بیاید نه فقر و بلا	تغابن ۱۱	مگر تحت فرمان یکتا خدا
پس آن کس که مؤمن بگردد به وی		رضای خدا را بجوید ز پی
خدا قلب او را به تسلیم و خواست		هدایت نماید که راهی سزااست
خدا هست دانا به هر چیز هست		عنان جهان را گرفته به دست

انسان مؤمن، چون به علم و حکمت و رحمت خدا ایمان دارد، می‌داند که بدون دلیل و حکمت و عدالت، به کسی مصیبتی نمی‌رسد و هر مصیبتی، یا نتیجه عمل خود انسان است و یا اسباب آزمایش و امتحان برای رشد و کمال. نمونه هدایت قلب که مایه آرامش مؤمنان مصیبت زده می‌شود، در سوره بقره آمده الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره ۱۵۶) ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

کسانی که هنگام برخورد با مصیبت می‌گویند: ما برای خدائیم و بسوی او بازمی‌گردیم، آنان علاوه بر دریافت صلوات و رحمت الهی، هدایت یافتگان واقعی هستند. ایمان که یک امر درونی است، اگر در انسان جای بگیرد باعث هدایت یابی قلب می‌شود و اگر روح و قلب انسان هدایت شود، رفتار و گفتارش نیز هدایت شده است.

۱. ایمان، سبب جلب رحمت و هدایت ویژه الهی، در برابر مصیبت‌ها می‌گردد يَهْدِ قَلْبَهُ

۲. دریافت الطاف الهی براساس گامی‌ست که خود انسان برمی‌دارد ...

هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند؛

منظور این است که خداوند را در قلب خویش تصدیق کند، و هنگامی که خداوند قلب او را روشن سازد و هدایت را اختیار کند، خداوند هدایتش را افزون می‌کند.

۵. قلب مُخِبِت

و آن قلبی است فروتن و آرام به ذکر خدا، که باعث هدایت انسان به صراط مستقیم می شود.

و لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حج ۵۴.

هرآن کس که قلبش ز دانش پُر است	که با علم و با معرفت دمخورست
بداند که قرآن ز یکتا خدا	فرود آمده بر تو ای مصطفی
بگردند مؤمن به آیات آن	همی خاشع آیند در قلب و جان
هدایت کند مؤمنان را به راست	به شایسته راهی که راه خداست

آخبات به معنی زمین نرم و وسیع و به معنای خضوع و تسلیم نیز آمده.

چرا که چنین زمینی هم برای گام برداشتن اطمینان بخش است، و هم در برابر رهروان، خاضع و تسلیم.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ اَفْرَادًا بِاِيْمَانٍ وَ صَالِحٍ، در برابر پروردگارشان فروتن باشند.

مؤمنان و کسان نیکوکار که تواضع کنند بر دادار

القائات شیطان، در برنامه‌های انبیا و نسخ آنها از طرف خدا (وسیله‌ی آزمایش برای بیماردلان و سنگدلان)

-(خنثی شدن القائات شیطان)، سبب نورانیت دل و ایمان اهل علم و آگاهی است. علم آنست که به انسان قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد.

القای شیطانی برای افراد سنگدل فتنه ولی برای اهل علم، کلید شناخت.

قلب مخبت یکی از ویژگی‌های اصلی قلب سالم، تواضع نسبت به خداست.

۶. قلب مطمئن

و آن قلبی است که با یاد خدا و نامش به آرامش می رسد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد ۲۸)

همان مردمانی که بر کردگار	بیارند ایمان و دار القرار
که دلهای آنها به یاد خدا	همی گیرد آرام و یابد صفا
همانا بدانید یاد خداست	که آرام دلهای و رمز شفاست

یاد خدا تنها به ذکر زبانی نیست، اگر چه یکی از مصادیق روشن یاد خداست، زیرا آنچه مهم است یاد خدا بودن در تمام حالات خصوصاً در وقت گناهست.

برکات یاد خدا

- الف) یاد نعمت‌های او، عامل شکر اوست. ب) یاد قدرت او، سبب توکل بر اوست.
- ج) یاد الطاف او، مایه محبت اوست. د) یاد قهر و خشم او، عامل خوف از اوست.
- ه) یاد عظمت و بزرگی او، سبب خشیت در مقابل اوست.
- و) یاد علم او به پنهان و آشکار، مایه حیا و پاکدامنی ماست.
- ز) یاد عفو و کرم او، مایه امید و توبه است. ح) یاد عدل او، عامل تقواست.
- انسان، بی نهایت طلب است و کمال مطلق می‌خواهد، ولی چون هر چیزی غیر از خدا محدودست و وجود عارضی دارد، دل را آرام نمی‌گرداند. در مقابل کسانی که با یاد خدا آرامش می‌یابند، عده‌ای هم به متاع قلیل دنیا راضی می‌شوند رضوا بالحياة الدنيا و اطمأنوا
- ۱- نشانه انابه واقعی، ایمان و اطمینان به خداست. «من اناب، الذین امنوا...»
 - ۲- ایمان بدون اطمینان قلبی، کامل و کارساز نیست. «امنوا و تطمئن قلوبهم»
 - ۳- یاد خدا با زبان کفایت نمی‌کند، اطمینان قلبی هم می‌خواهد.
 - ۴- تنها یاد خدا، مایه آرامش دل می‌شود. «بذكر الله تطمئن القلوب»
- امروزه دارندگان زر و زور و تزویر بسیارند ولی از آرامش لازم خبری نیست.

یکی از شایع‌ترین بیماری‌های قرن حاضر، اضطراب و افسردگی است. برای این بیماری علائمی همچون انزوای طلبی و افسردگی، در خود فرو رفتن، خودکام‌بینی و بیهوده انگاری است.

- شخص مضطرب از شروع در کارها نگران است و احساس ترس و تنهایی می‌کند.
- شخص مضطرب نگران آنست که آینده چه خواهد شد. این حالت را می‌توان با توکل بر خدا و پشتکار درمان کرد. - چون در بعضی کارها ناکام شده است، نگران است که شاید در تمام امور به این سرنوشت مبتلا شود. - چون بر افراد و قدرت‌های ناپایدار تکیه دارد، با تزلزل آنها دچار اضطراب می‌شود. و خلاصه اموری همچون عدم قدردانی مردم از زحمات آنها، گناه، ترس از مرگ تلقین‌های خانواده به اینکه نمی‌دانی و نمی‌توانی، قضاوت‌های عجولانه، توقّعات نابجا و تصوّرات غلط، علت بسیاری از افسردگی‌ها و اضطراب‌ها می‌باشد که با یاد خدا و قدرت و عفو و لطف او می‌توان آنها را به آرامش و شادابی مبدل ساخت.

نماز، ذکر الهی و مایه آرامش است. **وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** به واسطه ذکر و یادی که خدا از شما می‌کند، دل‌هایتان آرام می‌گیرد، یعنی اگر بدانیم خداوند ما را یاد می‌کند و ما در محضر او هستیم، دل‌هایمان آرامش می‌یابد. چنانکه حضرت نوح (علیه السلام) به واسطه کلام الهی آرام گرفت **وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا** (و به دستور ما و زیر نظر ما آن کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کردند، با من سخنی به وساطت مگو که آنان غرق شدنی هستند) و امام حسین (علیه السلام) به هنگام شهادت علی اصغرش با عبارت: **هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ**؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست. این آرامش را ابراز فرمود و یا در دعای عرفه آمده: **يَا ذَاكِرَ الدَّاكِرِينَ**.

اطمینان قلبی و حضرت ابراهیم علیه السلام یعنی فکر انسان بر چیزی که باور دارد آرام گیرد و به خود تردید راه ندهد گاهی هدف از اطمینان قلب، اعتماد در کار و یا توقع امید فراوان

به آن است. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَظْمَنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَزْجَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

خدا گفت باور نداری مگر؟ **بقره ۲۶۰** بگفتا یقین دارم ای دادگر

ولی مطمئن تر کنم بیشتر **به قلبم ببخشای نوری دگر**

و (بیاد آور) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: چرا، ولی برای آنکه قلبم آرامش یابد. (خداوند) فرمود: چهار پرنده (طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ) را بگیر و آنها را نزد خود جمع و قطعه قطعه کن (و درهم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آنها را قرار ده، آنگاه پرندگان را بخوان، به سرعت بسوی تو بیایند و بدان که خداوند توانای حکیم است. تنها از یگانه ابر مرد تاریخ پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یعنی علی (علیه السلام) فرمود: اگر پرده‌ها کنار روند، بر یقین من افزوده نمی‌شود. ولی سایر مردمان همه دوست دارند که شنیده‌ها و حتی باورهای خود را به صورت عینی مشاهده نمایند. چنانکه همه می‌دانند قند را از چغندر می‌گیرند، ولی دوست دارند چگونگی آن را مشاهده کنند. در تفاسیر: حضرت ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده و قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی و پرندگان و حیوانات از هر سو آن را طعمه‌ی خود قرار داده‌اند. با خود گفت: اگر این اتفاق برای انسان رخ دهد و ذرات بدن انسان پخش شود، در قیامت آنها چگونه یکجا جمع و زنده می‌شوند. لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه‌ی زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خدا نیز با این نمایش، ابراهیم را به نور یقین و اطمینان رهسپار نمود.

۱. زنده کردن مردگان، از شئون ربوبیت خداست. رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي

۲. برای آموزش عمیق، استفاده از نمایش و مشاهدات حسی لازم است. أَرِنِي

۷. قلب و جل

و آن قلبی که ترسان و لرزان است چراکه اعمال خود را در مقابل عظمت و بزرگی خدا، نا چیز می بیند. از صفات مومنین خالص: **وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ** (مومنون ۶۰)

عمل می نمایند در زندگی

هرآنچه بود شرط بر بندگی

ز روزی که آیند نزد خدا

بترسند در دل ز روز لقا

از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده: این آیات درباره امیرالمومنین علی (علیه السلام) و فرزندان او نازل گردیده است (البرهان فی تفسیر القرآن).

وَجَلَةٌ: اضطراب و نگرانی **يُؤْتُونَ مَا آتَوْا**: می دهند و عطاء می کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است. در احوالات بزرگان می توان دید هر مقدار آگاهی و ایمان بالاتر است افتاده تر و خشوع و خشیت آنان نسبت به عظمت خدا نزد مردم، بیشتر است.

در عصر حاضر امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت الله قاضی شهید محراب، آیت الله دستغیب شهید محراب، رجب علی خیاط و...

تکامل معنوی انسان در چند مرحله صورت می پذیرد که در این آیات مطرح شده است:

مرحله ی اول- علم و شناختی که مایه ی خشیت شود «مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ»

مرحله ی دوم- ایمان عمیق و دائمی به آنچه درک کرده است. «يُؤْمِنُونَ»

مرحله ی سوم- دوری از انواع شرک ها، مخفی و آشکار «لَا يُشْرِكُونَ»

مرحله ی چهارم- انفاق از آنچه خدا عطا نموده است. «يُؤْتُونَ...»

مرحله ی پنجم- مغرور نشدن و دغدغه داشتن که مبادا کارم ناقص یا عملم مردود یا

وظیفه ام چیزی دیگری باشد و در قیامت پاسخ گو نباشم. «قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ»

۱- به انفاق خود مغرور نشویم. «يُؤْتُونَ... وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ»

۲- ترس مؤمن از خداوند به خاطر حضور او در محضر پروردگار در روز قیامت است.
«وَجَلَتْ أَنْهَمُ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»

آیه دیگر إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال ۲)

کسی هست مؤمن که چون در میان	رود نام و ذکر خدای جهان
هراسان بگردد دلش ز آن کمال	که دارد همی ایزد ذوالجلال
بر آنها چو خوانند آیات رب	فزون گردد ایمانشان در طلب
در انجام هرگونه اعمال و کار	توکل نمایند بر کردگار

وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ تَظْمِنُ الْقُلُوبُ با هم منافاتی ندارد، زیرا در یک جا ترس از عظمت خداست. و در جای دیگر اطمینان داشتن به خدا. چنانکه در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: کسانی که از خداوند خشیت دارند و با خواندن یا شنیدن قرآن پوست بدنشان می‌لرزد، پس از مدتی آرام شده، دل هایشان نرم می‌شود.

آری، یاد قهر و عقاب الهی دل مؤمن را می‌لرزاند و با یاد لطف و مهر الهی، دلش آرام می‌گیرد، همچون کودکی که از والدین خود، هم می‌ترسد و هم به آنان دلگرم است.

وجل، به حالت اضطراب و خوف و ترس انسان گفته می‌شود که گاهی به خاطر درک مسئولیت‌ها و احتمال عدم انجام وظایف است و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و هیبت الهی است. لذا در قرآن می‌خوانیم: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، تنها بندگان عالم و آگاه، از خداوند خشیت دارند.

۱. آنکه با شنیدن ندای اذان و آیات الهی بی‌تفاوت باشد، باید در ایمان خود شک کند.

۲. ذکر خدا از سوی هرکس که باشد، در مؤمن اثر می‌گذارد. «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ»

۳. ایمان، با عشق و خشیت درونی همراه است. «الْمُؤْمِنُونَ ... وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»
۴. ایمان، مراتب و درجاتی دارد و قابل کاهش و افزایش است. «زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا»
۵. ترسی که ریشه در جهل داشته باشد بد است، ولی ترسی که از معرفت سرچشمه بگیرد پسندیده است. «الْمُؤْمِنُونَ ...»
۶. هر آیه‌ی قرآن، حجت و دلیل و نوری است که می‌تواند بر ایمان بیافزاید. إِذَا تُلِيتَ
۷. مؤمن، میان بیم و امید است. الْمُؤْمِنُونَ، وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، يَتَوَكَّلُونَ
۸. کسی که تنها خداوند را ربّ خود می‌داند، به او توکل می‌کند. «عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»
۹. نشانه‌ی ایمان کامل آن است که دل مؤمن با یاد خدا خشیت پیدا کند، وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

با تلاوت و یادآوری آیات الهی، بر ایمانش افزوده شود،

«زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا» و توکل بر خدا کرده،

«يَتَوَكَّلُونَ» نماز را به پا دارد، «يُؤَيِّمُونَ» و به دیگران نیز کمک می‌رساند.

۱۰. رفتار هرکس، برخاسته از انگیزه‌ها، دیدگاه‌ها و اعتقادات اوست
۱۱. اسلام، انفاق بخشی از مال و دارایی را لازم دانسته، نه تمام آن را مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...
۱۲. نماز و انفاق شخص مؤمن مقطعی نیست؛ بلکه مستمرّ و دائمی است. فعل مضارع
۱۳. انفاق، باید از مال حلال و روزی الهی باشد. (چون رزق را به خدا نسبت داده است و خداوند رزق حرام نمی‌دهد)

۱۴. مؤمن، دارایی خود را بخشش الهی می‌داند، نه محصول دست رنج خویش و این عقیده، گذشت و انفاق را بر او آسان می‌کند. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».

۸. قلب آزموده

قلبی است مودّب، که برای پذیرش تقوی، آماده ی آزمایش الهی است إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

کسانی که نزد نبی باحترام حجرات ۳ به نرمی گشایند لب بر کلام

به پرهیزکاری و تقوایشان خدا آزمودست دلهایشان

بر آنان بسی مغفرت کرده است بسی اجر نیکو که آورده است

غض به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور و هم در مورد کوتاه کردن نگاه؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ به مومنین بگو چشم های خود را بپوشانند (در مقابل نامحرم) آهسته سخن گفتن، نشانه ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است. قرآن در این آیه می فرماید: خداوند دل های افراد را آزمایش می کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می کنند، ولی در درون متکبرانند. پاداش های الهی معمولاً با صفات کریم، عَظِيمٌ، کبیر و غَيْرُ مَمْنُونٍ (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش ها، رحمت و لطف بی نهایت خدا است .

ادب در گفتار این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می کند،

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَبَأٍ يَقِينٍ»

۲. گفتار بایستی دل پسند باشد. «الطَّيِّبُ مِنَ الْقَوْلِ»

۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِيغًا»

۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. «قَوْلًا لَيِّنًا»

۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَوْلًا كَرِيمًا»

۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَوْلًا مَيْسُورًا»

۷. در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» ، «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»

۸. گفتار باید همراه با کردار باشد وگرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»

- هم خلافتکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیهی قبل کسانی که در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدّب تشویق می‌شوند.) - ادب‌های مقطعی و لحظه‌ای، نشان دهندهی عمق تقوا نیست. - در قرآن هرجا مَغْفِرَةٌ و أَجْرٌ آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی‌توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. - لازمه‌ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متقی که گرفتار لغزش و گناه می‌شوند اما به زودی جبران می‌کنند.

شان نزول آیات ۲ تا ۵ به جهت اهمیت موضوع : قومی از سفهای بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: یا محمد نزد ما بیا تا با تو حرف بزنیم. اینان گروهی عظیم را تشکیل داده داخل مسجد شدند و از پشت حجرات مسکونی پیامبر بانگ زدند تا پیامبر نزد آنان بیاید نزد تو آمده ایم تا به تو فخر فروشیم بنابراین به شاعر و خطیب ما اجازه بده تا شعر گویند و سخن برانند. پیامبر از سوء ادب و طرز رفتار بد آن‌ها مغموم گردید و آیه ۴ نازل شد. پیامبر اجازه داد در آن میان عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرّاء و فصیحی اداء نمود. پس از خطبه او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ثابت بن قیس بن شماس فرمود: که برخیزد و جواب او را بدهد. زبرقان بن بدر از طائفه تمیم برخاست و چند بیت شعر خواند. پیامبر به حسان فرمود: جواب او را بدهد. در این میان اقرع بن حابس از طائفه تمیم از جابر خاست و گفت: ایها الناس این مرد را (مقصودش پیامبر بود) که می بینید خطیب او از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و صدای گویندگان او از صدای گویندگان ما رساتر و بلندتر بوده است. بعد از این گفت و شنود به خطیب و شاعر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جوایز نیکو بخشیدند و همگی آن طائفه به دین اسلام گرویده و مسلمان شدند.

۹. قلب زینت داده شده ♥

و آن دلی که به وسیله ایمان زینت شده و از هرگونه کفر و فسق دور است.
وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ
وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ حجرات ۷

بدانید پیغمبر کبریاست	که اکنون چو گوهر میان شماس
اطاعت نماید اگر آن فکور	ز افکارتان در جمیع امور
شما خود بیفتید اندر حرج	به زحمت در افتید دور از فرج
و لیکن خدا حب ایمان خویش	به دلهایتان اندر افکند بیش
بیاراست دلهایتان را نکو	چه نیکو بفرمود این کار او
به چشمانتان زشت کرد آن غفور	هم عصیان و کفر و فسوق و فجور
که این گونه اشخاص بر راستی	خود اهل صوابند بی کاستی

اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان‌های ناپخته‌ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد. در روایات می‌خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست. بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله‌ی حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ، محبّت علی‌ابن ابی‌طالب و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است. کسانی که علاقه به معنویات و تنفّر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاش‌های آنان نابود است. رسیدن به رشد و کمال، هدیه‌ی الهی به انبیاست؛ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ و وظیفه‌ی آنها رشد دادن دیگران می‌باشد؛ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ آنان نیز خود به دنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها به دنبال حضرت خضر می‌رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى

أَنْ تَعْلَمَنْ مِمَّا عُلِّمَتْ رُشْدًا ايمان زمينه‌ی رشد، وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ و کتب آسمانی وسیله‌ی رشد هستند، يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ. در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده‌اند. أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِدُونَ به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوتاه فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی بداند. در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ولی برای معصوم فراهم است. ۱. اگر می‌خواهیم پشیمان نشویم باید به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه‌ی قبل، سخن از ندامت و پشیمانی بود و این آیه می‌فرماید: به پیامبر مراجعه کنید تا از کارهای ندامت‌آور بیمه شوید.) «نَادِمِينَ- وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِیْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ

۲. حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه است رهبر باید در دسترس مردم باشد.. رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. فِیْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ۳. توقع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، امّا اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابجاست. لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعَنِتُمْ ... مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه‌ها و هوس‌های شخصی است

۴. ايمان، امری قلبی است که با جبر و تحمیل سازگار نیست. حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ۵. ايمان، زینت دل هاست. وَ زَيْنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ همان گونه که کوه‌ها، دریاها، معادن، گل‌ها، آبشارها و همه‌ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است. إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا (آری، زینت انسان، کمالات معنوی است و جلوه‌های مادی، زینت زمین هستند). ۶. انکار قلبی و انگیزه‌ی فاسد، مقدّمه‌ی طغیان است. آفات ايمان؛ کفر، فسق و عصیان است حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ... كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ - کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفر ندارند، رشد ندارند. از نعمت‌های بزرگ الهی، علاقه به ايمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه.

۱۰. قلب ایمن شده

و آن قلبی است تثبیت، و سبب رضایت خدا بوده و در گروه حزب الله به حساب آمده.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ
أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ
أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مجادله ۲۲

نیایی تو یک قوم با اعتقاد

بیاورده ایمان به رب و معاد

که با دشمنان رسول و خدا

در آیند از راه صلح و صفا

اگرچه که آن خصم باشد پدر

برادر بود طائفه یا پسر

به دلهای این مردمان کردگار

نوشته است ایمان بس پایدار

به روح الهی خدای بشر

بر آنها گشودست باب ظفر

پس آن مردم پاک و نیکوسرشت

خداشان در آرد به باغ بهشت

که جاریست از زیر اشجار آن

بسی جویهای زلال و روان

بمانند جاوید در آن مقام

به شوق و به رغبت به میل و به کام

از آنهاست خشنود یکتا خدا

رضایند آنان هم از کبریا

که حزب خداوند خود این گروه

چنین غرقه در اقتدار و شکوه

بدانید خود حزب پروردگار

همیشه بود مفلح و رستگار

مقام رضا، بالاتر از مقام تسلیم است، یعنی بنده نه فقط تسلیم مقدرات الهی و امر و
نهی اوست، بلکه در دل نیز به آن راضی است و از سر رضایت آن را می پذیرد. ایمان با
کفر سازگار نیست. به نوح درباره ی فرزندش گفته می شود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ هنگامی که

برای ابراهیم ثابت شد عمومی او منحرف است، از او برائت جست. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ حَتَّىٰ پیامبر (صلی الله علیه و آله) از استغفار برای مشرکان منع می‌شود.

انواع تأییدهای الهی در قرآن :

تأیید با فرشته خود جبرئیل. «أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ»

تأیید ویژه الهی. «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»

تأیید با یاری مؤمنان. «أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»

تأیید با لشکریان ناپیدای الهی. «أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا»

۱. یک دل، دو دوستی بر نمی‌دارد. دوستی خداوند با دوستی دشمنان دین خدا قابل جمع نیست. لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ ... يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ در آیه‌ای دیگر داریم: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ خداوند در سینه انسان دو دل قرار نداده است

۲. ارزش ایمان به ثبات آنست وگرنه ایمان‌های مقطعی، موسمی و عاریه‌ای بسیارست

۳. اول ایمان پایدار، بعد امداد و دریافت. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ... أَيَّدَهُم ...

۴. دین تنها یک رابطه قلبی و فردی میان انسان و خدا نیست، بلکه تعیین کننده روابط اجتماعی است. لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ

۵. پاداش‌ها منحصر به آخرت نیست، بلکه تثبیت ایمان و امداد الهی، از پاداش‌های الهی در همین دنیاست.... أَيَّدَهُمْ

۶. حزب الله، با دشمن خدا دوست نمی‌شود يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ... أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ

۷. حزب الله، نژاد و زبان و منطقه خاص ندارد، بلکه شامل هر مؤمن مقاوم و استوار.

۸. پیروزی و غلبه‌ای ارزش دارد که همراه با رستگاری و رسیدن به هدف باشد. در جای

دیگر می‌فرماید: أَلَا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و در اینجا می‌فرماید: الْمُفْلِحُونَ ۱۳. تداوم

نعمت، خود یکی از نعمت‌های بهشتی است. خَالِدِينَ فِيهَا

۱۱. قلب تقوی

و آن قلبی است که به شعائر و احکام خدا احترام گذاشته، و سرشار از تقوی الهی است.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (حج/۳۲)

چنین است و باید نهاد احترام

برای شعائر کمال و تمام

قلوبی که باشند پرهیزگار

قرآن کریم در آیات دیگر، با صراحت ۲ مورد از مراسم و برنامه‌های حج را جزء شعائر الهی شمرده: یکی صفا و مروه و دیگر شتران قربانی، ولی شعائر الهی در این دو خلاصه نمی‌شود و تمام عبادت‌های دسته جمعی از شعائر خداست، مانند نماز جمعه، جماعت، مراسم حج

تقوا، از حالت‌های روحی‌ست که از آثار و نشانه‌ها به وجود آن پی برده می‌شود، زیرا در کارهای ظاهری، بین گناه و ثواب فرق چندانی نیست. مثلاً نماز خالصانه با نماز ریاکارانه در ظاهر یکی است و آنچه یکی را ارزشمند و دیگری را ضدارزش می‌کند، همان روح و باطن کارست که مربوط به قلب‌هاست. «تَقْوَى الْقُلُوبِ»

۱- تقوای درونی باید آثار بیرونی هم داشته باشد، هرکس به شعائر بی‌اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.

۲- بزرگداشت‌ها باید براساس تقوا باشد، نه رقابت.

تقوای قلب چیست: امام علی (علیه السلام) در تعریف تقوی: **التقوی اجتناب تقوی اجتناب** (از معصیت خدا) است.

امام صادق (علیه السلام) تقوی اینست که خداوند در جایی که تو را فرمان داده است غایب نبیند و در آن جا که تو را نهی کرده است، حاضر نیابد. پس در یک جمله میتوان گفت تقوی یعنی ترک گناهان و عمل به واجبات. البته این تعریف یکی از مراتب تقوی است.

متقین محبوب خدا هستند : چه عزتی بالاتر از محبوب خدا شدن؛ بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله يحب المتقین تقوی دارای مراتب و مراحل است که بهترین آن تقوای دل (قلب) است؛ چون گاهی تن انسان در برابر اوامر و نواهی حق تعالی خاضع است، یعنی انسان با تقوی چشمش، گوشش و در برابر فرامین الهی خاضع بوده و گناه نمی کند. ولی عده ای نه تنها اعضاء تنشان گناه نمی کند بلکه دلشان نیز در برابر پروردگار خاضع است؛

پرهیزکاران از نظر تعظیم شعائر (تکریم اوامر و نواهی الهی) سه گروهند:

گروه اول: کسانی هستند که در مقام عمل، متقی هستند. اینان از جهنم نجات پیدا کرده به بهشت میرسند؛ اما تقوی دل چیز دیگری است. گاهی انسان برای نجات جان خود از عذاب دست به آلودگی دراز نمی کند. گرچه اوامر الهی را انجام داده، و از نواهی پرهیز کرده اما در حقیقت او خود را بزرگ می دارد؛ نه دستورهای الهی را. او تقوای بدنی دارد نه تقوای دل و در مرحله عمل با تقوی و طهارت است.

گروه دوم: که از گروه اول بالاترند، زیرا دستورات الهی را گرمی می دارند نه از آن جهت که ضامن نجات از دوزخ و مایه وصول به بهشت است. کسی که برای نجات از جهنم تلاش و کوشش میکند عبد النجاه من النار و آن کس که برای رسیدن به بهشت کوشش می کند عبد الفوز بالجنة است نه عبد الله! او پس از نجات از جهنم و ورود به بهشت، مانند مزدوری است که اجرتش را بعد از کار، از کارفرما میگیرد، دیگر رابطه ای با کارفرما ندارد.

گروه سوم: که از گروه اول و دوم بالاترند، کسانی که اوامر و نواهی الهی را تکریم می کنند، نه برای رهیدن از جهنم و رسیدن به بهشت و نه برای اینکه امر و نهی خداست، بلکه از این جهت که **خدا محبوب بالاصاله و عظیم و اعلای بالذات** است، آنچه از ناحیه او و به او منسوب باشد نیز از عظمت و حرمت برخوردار است

۱۲. قلب حَيَّ (حضور قلب) ♥

و آن قلب زنده و بیداری است که از شنیدن داستان‌های امت‌های گذشته که با گناه و طغیان هلاک شدند پند و اندرز می‌گیرد. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (سوره ق ۳۷)

در این قصه های هلاک و گزند
کسی را که قلبیست یا نیک گوش
نهفته است بسیار اندرز و پند
توجه کند بر حقایق به هوش

مراد آیه آن است که برخی اقوام گذشته، با نفوذ در اقوام دیگر و شکافتن راه و پیشروی، دست به کشورگشایی می‌زدند. در این آیه تعقل در کنار شنیدن و در آیه مورد بحث، قلب در کنار شنیدن مطرح شده است، پس مراد از قلب همان عقل است. القای سمع کنایه از گوش دادن و شنیدن به قصد فراگیری است مراد گوش جان است، نه گوش سر. شهید به معنای شاهد و حاضر است. یعنی کسی که در مجلس حاضر است و با دقت به سخنان گوش می‌دهد، نه آنکه به اصطلاح گوشش اینجاست و خودش جای دیگر. سوره ملک لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ اگر ما حق را می‌شنیدیم یا خود تعقل می‌کردیم امروز از دوزخیان نبودیم.

۱- کسانی از تاریخ پند می‌گیرند که یا از درون مستعد باشند، «لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یا از بیرون حق را بشنوند و بپذیرند. «أَلْقَى السَّمْعَ»

۲- کسانی که از حوادث عبرت نمی‌گیرند، قلبشان مرده است.

۳- شنیدن و گوش‌دادنی اثر دارد که با توجه و حضور قلب باشد. «وَهُوَ شَهِيدٌ»

امام کاظم (علیه السلام) : لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، یعنی عقل که مرکز ادراک انسان است یعنی می‌شنوند. و دلشان به غیر از آن چیزی که می‌شنوند مشغول نمی‌گردد. و خودش شاهد آن چیزی هست که شنیده است و آن را بدون آنکه از آن غفلت داشته باشد یا فراموشش کند، درک می‌کند. پیامبر: با حضور قلب توجه کنید پیش از آنکه دل از جایش کنده شود.

۱۳- قلب آرام گرفته

آن دلی که به علت تکیه بر خدا آرامش گرفته و باعث افزایش ایمانش می باشد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (فتح/۴)

به دل‌های افراد مؤمن، خدا	وقار و سکینت نماید عطا
که ایمان آنها بگردد فزون	بگردند آگاه تر از کنون
سپاه همه ارض و هفت آسمان	بود لشکر کردگار جهان
که داناست بر آفرینش خدا	حکیم است در کار خود کبریا

السَّكِينَةُ : آرامش. قوت قلب. طمأنینه؛ مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می‌کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می‌دارد. به معنای سکون و آرامش و خدا این حالت را به هرکس عنایت کند، نتایج بسیاری را برای او در پی دارد، از جمله: - از ملامت‌ها نمی‌هراسد، - توکل دارد، - اگر چیزی را از دست بدهد غمناک نمی‌شود و اگر چیزی را به دست آورد طغیان و نافرمانی نمی‌کند. استقبال یا بی‌اعتنایی مردم، شهرت یا گمنامی و فقر و غنا در او اثری ندارد.

همان‌گونه که القای ترس بر دل کفار یکی از امدادهای الهی است، سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ آرامش نیز نعمتی الهی است که بر قلوب مؤمنان وارد می‌کند.

۱- آرامش روحی تنها در سایه الطاف الهی است و هیچ فرد یا چیز دیگری نمی‌تواند به انسان آرامش دهد. «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ».

۲- دریافت الطاف الهی، لیاقت می‌خواهد. «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...».

۳- ظرف آرامش، دل مؤمن و وسیله آرامش یاد خداست. چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

۴- ایمان، درجاتی دارد و قابل کم یا زیاد شدن است. «لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا»

۵- یک مرحله از ایمان، مقدّمه رسیدن به آرامش و مرحله دیگر ایمان آرامش است. لِيُزِدُوا إِيمَانًا ابْتَدَأَ، ایمانی لازم است تا خداوند آرامش را بر دل نازل کند أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ و نتیجه آرامش، بالارفتن ظرفیت و زیاد ایمان است.

آرامش در سایه نماز و زکوه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (توبه ۱۰۳) از اموالشان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را (از بخل و دنیاپرستی) پاک سازی و رشدشان دهی و بر آنان درود فرست (و دعا کن). زیرا دعای تو، مایه‌ی آرامش آنان است و خداوند شنوا و داناست.

از امام باقر (علیه السلام) درباره: (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ) سؤال شد. امام فرمود: منظور از آن ایمان است. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۴، ص ۴۲۲ الکافی، ج ۲، ص ۱۵).

سخنان رهبری آرامش در قلب در قرآن کریم، خدای متعال به عنوان یک نعمت بزرگ، نزول سکینه الهی را بر جامعه‌ی اسلامی ذکر می کند. سکینه یعنی آرامش، یعنی اطمینان، یعنی آن طمأنینه‌ای که وجود دارد. یک وقت در میان یک ملتی تلاطم هست، آرامش وجود ندارد؛ همه نسبت به هم بدبین، همه نسبت به یکدیگر ستیزه‌گر؛ دستگاه‌های حاکم در مقابل مردم، مردم در مقابل دستگاه‌های حاکم؛ یک چنین کشوری که دارای امنیت نباشد، نمی تواند نه در علم، نه در اقتصاد، نه در صنعت، نه در عزت ملی، خودش را به پیش و به جلو بکشد؛ اما وقتی استقرار و امنیت و آرامش در یک کشور بود، ملت فرصت پیدا می کند که آمادگی‌های خود را، استعداد‌های خود را بروز دهد؛ هم چنان که شما می بینید علی‌رغم تهدیدهای دشمنان، تحریم‌های دشمنان، خباثت‌های دشمنان، ملت ایران و جوانان عزیز ما توانسته‌اند در میدان‌های گوناگون، خود را نشان دهند؛ عظمت خود را، استعداد خود را، آمادگی خود را در زمینه‌های مختلف به رخ دنیا بکشند؛ این به برکت ثبات است. دشمنان ما بارها کوشش کردند که با شیوه‌های گوناگون، این ثبات سیاسی را به هم بزنند.

۱۴. قلب مانوس و الفت گرفته

آن دلی که به علت اتحاد و همبستگی برای صاحبانش انس و الفت و دوستی قرار داده شده.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ آل عمران ۱۰۳

برآن رشته دین پروردگار	توسل نمایید جمله به کار
نگردید از هم جدا هیچگاه	به خاطر بیارید لطف اله
که همواره بودید با هم عدو	به دلهایتان الفت انداخت او
هم از لطف ایزد برادر شدید	که در پرتگاهی از آتش بُدید
خداوندتان داد آری نجات	که در صلح باشید اندر حیات
خداوند آیات خود را عیان	چنین آشکارا نماید بیان
که آیات او رهنمای شماست	بود آنکه یابید آیین راست

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: قرآن، حبل الله است.

امام صادق (علیه السلام): «نحن حبل الله» ما اهل بیت، حبل الله هستیم.

و در روایت دیگری: علی بن ابی طالب (علیه السلام) حبل الله است.

ایجاد الفت میان دل ها تنها به دست خداست. «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»

قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ اگر همه ی سرمایه های زمین را خرج کنی، نمی توانی بدون خواست او بین دل ها ایجاد الفت نمایی. تفرقه، در ردیف عذاب ها و مجازات های الهی است. همچنین در اسلام دروغ گفتن برای ایجاد وحدت، جایز و راست گفتن تفرقه انگیز، حرام است.

۱- وحدت و دوری از تفرقه، یک وظیفه ی الهی است. «وَاعْتَصِمُوا»

۲- محور وحدت باید دین خدا باشد، نه نژاد، زبان، ملیت و.... «بِحَبْلِ اللَّهِ»

اعتصام به حبل الهی، مایه سربلندی انسان است این آیه بیانگر عمومیت حفظ وحدت در جامعه است و دین اسلام و حجت الهی به عنوان محور وحدت است تمامی افراد جامعه در معرض ابتلا و آزمایش بوده و افراد سربلند از این آزمایش الهی ثمرات معنوی خاصی را خواهند برد.

شأن نزول دو طایفه اوس و خزرج که صد سال در میان آنها نزاع و کشمکش بوده و نسل بعد نسل در اوقات شب و روز میان آنها جدال و نزاع برقرار بود تا این که خداوند پیامبر اسلام را به ظهور رسانید و آنان، بدین اسلام گرویدند و از برکت آن، کینه و دشمنی از میان آنان رخت بریست و با هم برادر شدند.

سؤال: در این آیه می‌فرماید: اگر همه‌ی سرمایه‌ی زمین را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی ایجاد الفت کنی، پس چرا در آیه ۶۰ سوره‌ی توبه می‌فرماید: «والمؤلفة قلوبهم» باید بخشی از زکات، صرف تألیف قلوب شود؟

پاسخ: مقدار کینه‌ها و عمق و سوابق آن میان مردم متفاوت است؛ گاهی با یک لبخند و هدیه، کینه برطرف می‌شود، ولی گاهی آن قدر عمیق است که با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان آن را زدود. علاوه بر آنکه تألیف قلوب سه نوع است:

الف: اَلْفَت مؤمنین با مؤمنین، **ب** اَلْفَت مؤمنین با کفار، **ج:** اَلْفَت کفار با کفار، اما آنچه امکان ندارد، اَلْفَت واقعی کفار با یکدیگر است، ولی اَلْفَت مؤمنین با هم و جذب برخی کفار، کاملاً امکان‌پذیر است. علاوه بر اینکه ایجاد الفت در آیه ۶۰ توبه نیز از جانب خدا و به فرمان اوست و در حقیقت آیه مورد بحث بیانی توحیدی از تألیف قلوب است همانند آیه و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی (انفال ۱۷)

۱. دل‌ها و پیوند بین آنها به دست خداست. و اَلَفَ بین قلوبهم

۲. وحدت و اَلْفَت و محبت، از نعمت‌های الهی است که خدا از آن یاد کرده و آن را بر

مردم و پیامبر، منت نهاده است

۳. مهم‌تر از اتحاد ظاهری، پیوند قلبی و باطنی است، «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» وگرنه کافران هم در ظاهر متحدند، ولی دل هایشان پراکنده است. تحسبهم جميعاً و...

آیه دیگر: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً. (توبه ۶۰)

بر این هشت دسته به دور حیات	بباید تعلق بگیرد زکات
یک و دو به مسکین و شخص فقیر	که هستند در چنگ محنت اسیر
سوم بر کسانی که با شوق و شور	بگشتند همکار در این امور
چهارم به بیگانگان به دین	مگر مؤمن آیند خود این چنین
بر آزادی بندگان بلاد	بر آن کس که او قرض دارد زیاد
به تبلیغ در راه پروردگار	به ره ماندگان به عسرت دچار
که حکمی است واجب زیکتا خدا	علیم و حکیم است آن رهنما

تألیف قلوب به معنای کشش کافران به سمت اسلام و جذب آنان به همکاری با مسلمین و برقراری رابطه با ایشان است. اما نه در حد روابطی که با برادران مسلمان مطرح است و نه در آن حد که موجب نفوذ بیگانگان در امور مسلمین و در نتیجه نفی عزت اسلامی و طرد قاعده نفی سبیل شود. بخشی از درآمدهای دولت اسلامی یعنی صدقات واجب (زکوات) برای آنها مصرف می‌شود؛ و یکی از آن موارد تألیف قلوب غیر مسلمین است. مصداق این حکم قرآنی را در جریان تقسیم غنائم حنین پس از فتح مکه، می‌توان مشاهده کرد. پیامبر به کسانی از اشراف مکه که می‌خواست دل‌های آنها را جلب کند، عطا داد و آنها به مؤلفه قلوبهم مشهور شدند.

۱۵. قلب پذیرش وحی

دلی که برای انداز مردم از آن چیزی که در پیش گرفته آمادگی دارد (پیامبر)

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (شعراء ۱۹۴)

به قلبت فرستاده شد این کتاب که ترسانی این خلق را از عذاب

قرآن را ساده ننگریم، زیرا: (الف) سرچشمه‌ی آن، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.

(ب) واسطه‌ی آن، الرُّوحُ الْأَمِينُ است. (ج) ظرف آن، قلب پاک پیامبر قَلْبِكَ است.

(د) هدف آن، بیداری مردم الْمُنْذِرِينَ است.

فرشته‌ی وحی دارای چند نام است: (روح الامین، روح القدس، شدید القوی، رسول کریم و جبرئیل).

روح، به خاطر آنست که دین و روح مردم به واسطه‌ی او زنده شده، یا خودش موجودی روحانی است.

۱- سَنَّتِ الهی به استخدام واسطه‌هاست. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۲- وحی الهی بدون کم و کاست نازل شده است. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۳- قلب، مرکز دریافت حقایق است. «عَلَى قَلْبِكَ»

۴- تا از عمق جان چیزی را باور نداشته باشیم، نمی‌توانیم هشدار جدّی بدهیم.

۵- سَنَّتِ خداوند، فرستادن پیامبران برای انداز و هشدار است. «مِنَ الْمُنْذِرِينَ»

۶- درمان غافل، با انداز و هشدار است. در قرآن، انداز بیشتر از بشارت آمده.

با تعبیر علی قلبک اشاره شده به چگونگی دریافت قرآن، که: این دریافت، توسط روح و جان انسان و بدون مشارکت حواس و اندام‌های حسی ظاهری است.

حضرت در هنگام وحی حقایقی می‌دید و سخنانی می‌شنید که اطرافیان نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند.

بخش ۲: قلوب بیمار و ناسالم ۱۶. قلب مریض

و آن قلبی است که دچار بیماری نفاق و مبتلا به فسق و فجور و شهوت‌های حرام شده است
یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي
قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (احزاب/۳۲)

زنان نبی را همی جایگاه	نباشد چو دیگر زنان هیچگاه
بترسید و باشید پرهیزکار	بترسید همواره از کردگار
چو باب سخن با رجل گشت باز	مرانید صحبت به نرمی و ناز
مبادا نشیند طمع بر دلی	که دارد در آنجا هوس منزلی
بگویند بلکه سخن را درست	متین پر صلابت، نه آرام و سست

- قرآن در مورد زنان و رعایت حجاب و چگونگی صحبت کردن و طرز راه رفتن، شرائطی را بیان نموده چرا که دل‌های بعضی از مردان مریض است. (پیشگیری قبل از درمان)
- ۱- حساب خانوادگی رهبران دینی از سایرین جداست و باید بیش از دیگران مراقب رفتار خود باشند (موقعیت اجتماعی، محدودیت آور است).
 - ۲- وقتی به زنان پیامبر که بیشترشان پیر و سالخورده بوده و زندگی ساده‌ای داشتند هشدار داده که با ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند.
 - ۳- با کرشمه سخن گفتن زن، بی تقوایی است.
 - ۴- طمع بیمار دلان، چون زن خود را کنترل کند، گرچه تصمیم جدی نداشته باشند.
 - ۶- افراد آلوده، از مقدّسات نیز دست طمع بر نمی‌دارند. فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ
 - ۸- در جامعه‌ی نبوی نیز همه‌ی افراد سالم نیستند.
 - ۹- نباید کاری کنیم حتّی یک نفر دچار گناه و فساد شود نفرمود الذین فی قلوبهم
 - ۱۱- گرچه کسی که بیمار دل است مشکل دارد، فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ اما من نباید کاری کنم که او را تحریک کند. فَلَا تَخْضَعْنَ ...

آیه دوم **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ**

به دل‌های این مردم تیره بخت بقره ۱۰ مرضها نهفتست بسیار سخت

فزاید خداوند دائم برآن بر آنها عذاب‌یست سخت و گران

عذابی بر آنهاست در پیش رو که هستند بسیار ناراست گو

بیماری، گاهی مربوط به جسم است، بقره ۱۸۵؛ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَحْكَامَ روزه بیماران می‌باشد. و گاهی مربوط به روح است، فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ که درباره بیماری نفاق می‌باشد. **ویژگی‌های قلب مریض (الف)** قلبی که از خدا غافل است لایق رهبری نیست. لَا تُطِيع مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ (ب) دلی که دنبال فتنه و دستاویز شبهه‌ها می‌گردد. فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ (ج) دلی که قساوت دارد. قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةٌ (د) دلی که زنگار گرفته است. بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (ه) دلی که مهر خورده است. طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ. روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه می‌کند و این نوعی افزایش بیماری است. شاید جمله‌ی فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا نفرین باشد. نظیر قَاتَلَهُمُ اللَّهُ یعنی اکنون که در دل بیماری دارند، خدا بیماری آنان را اضافه می‌کند. ۱. نفاق، یک مرض روحی و منافق بیمار است. همان طور که بیمار، نه سالم است و نه مرده، منافق هم نه مؤمن است و نه کافر. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

۲. اصلِ انسان، دل و روح اوست. فَرَّادَهُمُ اللَّهُ فرمود: مرض خود آنان را زیاد کرد. پس قلب انسان، به منزله تمام انسان است. زیرا اگر روح و قلب منحرف شود، آثارش در سخن و عمل هویدا است.

آیه سوم : **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ**

دورویان بیمار دل در جهان محمد ۲۹ به دل می‌نمایند آیا گمان

که آن کینه قلب را کردگار نه بر مؤمنان می‌کند آشکار؟

۱۷. قلب مُریب

و آن قلبی است که در شک و تردید، متحیر و سرگردان است.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ
(توبه ۴۵)

فقط آن کسانی که بر کبریا	ندارند ایمان و روز جزا
گرفتار شکند اندر نهاد	طلب می نمایند ترك جهاد
همیشه بمانند اندر گمان	غریقند در ظلمتی جاودان

حضرت علی (علیه السلام): هرکس در شک و تردید بماند، شیطان‌ها او را له و لگدمال می کنند.

۱- جنگ، میدان آزمونی برای باورها و اعتقادات است یَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ... الْآخِر

۲- منافقان چون ایمان به هدف ندارند، در پی بهانه و فرار مرخصی هستند

۳- عامل اصلی حضور در جبهه یا فرار از جنگ، بود و نبود ایمان است

۴- بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است «فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»

نداشتن شک در دل : آیه دوم

در آیه ۱۴ سوره حجرات: لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ بِلَا فَاصِلَةٍ دَر آیه ۱۵ بیان می بفرمایند که

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

همانا است ایمان آن کس قبول	که گردیده مؤمن به رب و رسول
وز آن پس ندادند بر قلب راه	شکی و گمانی دگر هیچگاه
به راه خداوند با جان و مال	بکردند جنگ و جهاد و جدال
همانا که این مردم نیک خو	صدیقند در گفته و راستگو

بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

الف دل های آنان به یاد خدا بتپد ، نه با مال و مقام و... اذا ذكر الله وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ .

ب دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقّفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام

الهی؛ متعہّد، عاشق و عامل هستند. و اذا تُلّیت علیهم آیاتہ زادتهم ایمانا

ج، تنها تکیه گاه آنان ایمان به خداست، نه قراردادهای و وابستگی های به شرق و غرب

و... . علی ربّهم یتوکلون

د، ایمان آنان پایدار است. ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل

به آنچه می دانند، به درجه ی یقین رسیده اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را

دلسرد و دچار تردید نمی کند. «ثم لم یرتابوا»

آیه دوم لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(توبه ۱۱۰)

چو بر کفر بودی اساس بنا

بنایی که کردند آنها به پا

بمانند دائم در آن غوطه ور

کند شک به دلهایشان شعله ور

از آن شک خود دست شویند پاک

مگر آنکه بر توبه یا که هلاک

علیم و حکیم است پروردگار

به کار جهان و به اسرار کار

بنیان های اعتقادی منافقان، سست و همراه با تردید است. بَنَوْا رِيبَةً. امراض قلبی و

روحی، گاهی به صورت خصلتی پایدار و بی تغییر در می آید. لَا يَزَالُ ... بیماری های قلبی و

روحی، با توبه ی ظاهری و لفظی مداوا نمی شود. إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ

۱۸. قلب غافل

و آن قلبی است که مانع ذکر خداست و هوا و هوس را بر طاعت حق ترجیح دهد. و اصبر
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ
زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً **كهف ۲۸**

شکیبا همی باش و بس مهربان	به قومی که خوانند رب جهان
خدا را بخوانند هر صبح و شب	نمایند قرب خدا را طلب
یکی لحظه چشم از فقیران مپوش	تو بر دستگیری آنان بکوش
مبادا که بر زینت دنیوی	تمایل نمایی و مایل شوی
از آن قوم هرگز اطاعت مکن	که غافل بگشتند از بیخ و بُن
بکردیمشان غافل از یاد خویش	ره نفس خود را گرفتند پیش
بگشتند مشغول کار تباه	فتادند در ظلمت و در گناه

در طول تاریخ، اغنیا و ثروتمندان کافر، پیوسته شرط ایمان آوردن خود را طرد فقرا و
بینوایان می دانستند، چنانچه از نوح چنین درخواستی کردند و حضرت در جواب آنان
فرمود: مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ مُؤْمِنَانِ رَأَى بِه خَاطِرَ تَهْدِيسَتِي طَرْدَ نَمِي كُنْم.

تقریباً شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که شأن نزول آن در مورد سلمان و ابوذر و صهیب
و عمار و عده ای دیگر از اصحاب فقیر پیامبر می باشد و حکایت این است که برخی از
مولفة قلوبهم (کسانی که اسلام آوردند به این امید که مسلمان شدن برایشان سودی
داشته باشد و خداوند به پیامبر دستور مدارا و جذب آنان را داد) (مجمع البیان، ج ۶،
ص ۷۱۸) **غفلت** پوشیده و مخفی بودن است. اما به معنای دقیق تر: غایب شدن چیزی از
خاطر انسان و عدم توجه به آن را غفلت می گویند. به هر میزان که انسان هوشیاری و
شناخت خود نسبت به جایگاه خود، استعدادهای خود و عالم و هستی، خدا و
برنامه هایی که برای او تعبیه شده افزایش بدهد، از دایره غافلان خارج می شود.

۱۹. قلب غلف ♥

دلی است که پوشیده شده به طوری که فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن نفوذ نکند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (بقره ۸۸)

بگفتند آن گمراهان در خطاب که دل‌های ما هست اندر حجاب

خدا کرد نفرینشان پایدار چو گشتند کافر به پروردگار

چه کم بود مؤمن در آن قوم و کیش که آیین حق را گرفتند پیش

قوم یهود وقتی معجزات پیامبر را دیدند، گفتند «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» غلف همان **غلاف**

شمشیر است که شمشیر را در بر می‌گیرد. می‌گویند قلب ما هم مثل غلاف شمشیر شده

است. و یا در برابر آیات قرآن می‌گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ دل‌های ما در پرده و پوشش

است. مقدمات بدبختی، بدست خود انسان است. اگر گروهی مورد لعنت و قهر الهی

قرار می‌گیرند، به خاطر کفر ولجاجت خودشان است. لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ قلب بعضی از

افراد به علت کثرت گناه و آلودگی حالتی پیدا می‌کند که حقایق و معارف الهی در این قلب

وارد نمی‌شود (و گفتند قلبهای ما در حجاب و غلاف است).

(**غلف**) به معنای محفوظ و پیچیده به لفاف و پوشش و حجاب است و این کنایه از

عدم امکان شنیدن آن چیزی است که به آن دعوت می‌شوند، پس در قلب آنان هیچ

دعوت جدیدی نفوذ نمی‌کند و این حرف برای مایوس کردن پیامبر و مؤمنان بود که

بدانند آنان هرگز ایمان نمی‌آورند. این تعبیر یا کنایه از این است که قلب‌های ما پر است

به این معنا که آنچه که در تورات برای ما آمده برای ما کافی است و نیاز به پیامبر جدید

نداریم و قلب ما پر از علوم است که در تورات برای ما آمده است. احتمال دیگر این

است که منظور از غلف این است که اگر حرف‌های شما حقیقت باشد این حقایق در

گوش ما نمی‌رود فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً یعنی ما تکویناً

نمی‌توانیم و قدرت نداریم حرف‌های شما را بپذیریم نه اینکه نمی‌خواهیم بپذیریم.

۲۰. قلب قفل شده

و آن قلبی است که بر اثر نیاندیشیدن، بسته شده و نفوذی در آن امکان نیست.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد ۲۴)

نخواهند آیا تعقل کنند در آیات قرآن تأمل کنند

پس آیا به دلهای خود کافران نهادند قفلی بزرگ و گران

- ۱- قرآن، تنها برای تلاوت و رعایت تجوید نیست، کتاب اندیشه و تدبّر است .
 - ۲- کسانی که تدبّر در قرآن را رها کرده و با قرآن برخوردی سطحی دارند، مورد توبیخ خداوند قرار می گیرند أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا
 - ۳- شرط بهره‌وری از مفاهیم عالی وحی و قرآن، سعه صدر و داشتن قلبی باز و سالم...
 - ۴- یکی از راه های شناخت، راه دل و قلب است. نشانه عقل و قلب سالم، تدبّر در آیات قرآن است.
- خداوند بر اثر گناهان بسیار، بر قلب برخی قفل نهاده و آن‌ها دیگر هدایت نمی‌شوند. آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبّر نمی‌کنند، و یا اگر تدبّر می‌کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده‌اند قفل ها بر دل های آن ها است، به گونه‌ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی‌کند.
- اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می‌کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است.

۲۱. قلب زائغ ♥

قلبی که چون از حق و حقیقت منحرف شده، به همین جهت انحرافش همیشگی است.
وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَتُذَوْنَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ
اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (صف ۵)

کلامی که از تو نباید نهفت	به یاد آر موسی به قومش چه گفت
نگیرید در گوش گفتار من	چرا می نمایید آزار من
به امر خداوندتان رهبرم	بدانید هرچند پیغمبرم
خدا نیز دلهایشان را بکشت	دگر باره برحق بکردند پشت
گروهی که هستند ناراست کار	هدایت نخواهد کند کردگار

زاغ از زیغ به معنای انحراف از مسیر حق است. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می کند. زَاغُوا منحرف شدند. أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ خدا دل هایشان را از پذیرش حق و حقیقت و گرایش به راستی و درستی کج و منحرف کرد. خداوند انحراف ظاهری آنان را به انحراف باطنی ایشان سرایت داد. انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف دل و روح و شخصیت و هویت و فرهنگ و فکر انسان است

آیه دوم: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ.... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ و..... وَ مَا يَذْكُرْ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (آل عمران/۷)

کسانی که دارند اندر ضمیر	تمایل به باطل طریق و مسیر
از این آیه ها خود اطاعت کنند	به تأویل آنان عنایت کنند
که تأویل سازند بر میل خویش	که هم شبهه هم فتنه آرند پیش
اگرچه که تأویل آن را، سزا	ندانند جز عالمان و خدا

این گونه آیات، سبب انحراف ساده اندیشانی شده که به آیات دیگر توجه ندارند و از مفسران واقعی یعنی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) جدا افتاده اند و شاید به جهت همین خطرات

باشد که قرآن، خود به ما سفارش نموده است هنگام قرائت قرآن از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرید. برای درک آیات متشابه، مطابقت دادن با آیات محکّمات است.

- ۱- قلب‌های منحرف، منشأ فساد و فتنه است. فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
 - ۲- فتنه، تنها آشوب نظامی و فیزیکی نیست، تفسیر به رأی و تحریف فرهنگ و معانی آیات نیز فتنه است. گاهی حقّ و حقیقت نیز دستاویز باطل می‌شود.
- آیه سوم:** رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
- (راسخان در علم می‌گویند:)

خدایا ز بعد هدایت دگر **مگردان دل ما بر آیین شرّ**
ز الطاف خاصت به ما کن نثار **که بسیار بخشنده ای کردگار**

۱. محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است. «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»
 ۲. درخط قرارگرفتن خیلی مهم نیست، از خط خارج نشدن اهمیّت دارد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
- زیغ قلب یکی دیگر از نام‌های بیماری روحی و عقلی که نظام ادراکات عقلی انسان را دچار اختلال می‌کند و نمی‌تواند به ندای عقل پاسخ مثبت دهد. این بیماری موجب می‌شود که بیمار از راهی که عقل آن را درست می‌داند، منحرف شود.
- چگونگی پیدایش بیماری زیغ** بیماری زیغ در نتیجه تکرار پاسخ‌های منفی به ندای عقل به وجود می‌آید. وقتی انسان از راهی که عقل آن را درست می‌داند، منحرف شد و کاری را که عقل آن را نادرست می‌داند، انجام داد و به دفعات تکرار کرد، انحراف از راستی و درستی، به تدریج، عادت او می‌شود و ضمیمه وجود او می‌گردد، به گونه‌ای که دیگر به سختی می‌تواند و بعضاً هرگز نمی‌تواند به راه راست برود. این بیماری خطرناک تا وقتی انسان زنده است، او را تهدید می‌کند و خطر ابتلا به این بیماری به حدی است که **راسخان در علم** و آنان که با دیده بصیرت، باطن این جهان را می‌بینند، پیوسته از خداوند می‌خواهند که آنان را از این خطر حفظ کند

۲۲. قلب قاسی ♥

و آن دلی است مثل سنگ سخت شده و به عقیده و ایمان نرم نمی‌شود و موعظه و ارشاد در آن تأثیری ندارد. فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... الْمُحْسِنِينَ (مائده/۱۳)

چو آنها شکستند پیمان خویش	نمودیم لعنت بر آن قوم و کیش
بکردیم دل‌هایشان همچو سنگ	از این رو که جستند آیین ننگ
در آیات یزدان بردند دست	بدادند تغییرش آن قوم پست
که هرکس کند کارهای نکو	خدا نیز رحمت بیارد بر او

یکی از رذایل اخلاقی که در قرآن به آن اشاره شده است، قساوت قلب است. در لغت به معنی خشونت و نفوذ ناپذیری می‌باشد؛ و در اصطلاح قرآنی به قلب‌هایی که در برابر حق، تواضع، خشوع و انعطافی نداشته باشند و نور هدایت در آن نفوذ نمی‌کند، «قاسیه» می‌گویند در فارسی از آن به «سنگدلی» تعبیر شده که در مقابل نرم دلی قرار گرفته است.

۱- از پیمان‌شکنی بنی‌اسرائیل و عواقب آن عبرت بگیریم. «فبما نقضهم... لعناهم»

۲- پیمان‌شکنی، عامل محرومیت از لطف الهی و زمینه‌ی پیدایش سنگدلی است

درمان قساوت قلب اگر دل انسان بمیرد، دستگاه برقراری ارتباط در وجود او از بین رفته و حتی توفیق فکر اصلاح خویش و توبه به درگاه الهی را نخواهد داشت؛ اما مادامی که به این حد نرسیده و به شدت سختی گرفتار نشده باشد، راه درمان وجود دارد. با اینکه قساوت قلب از آفت‌های بزرگ در راه تکامل و شناخت انسان است؛ وجود یک روزنه کوچک در قلب، باعث نرم شدن دل و آمادگی آن برای ورود انوار رحمانیه الهی می‌شود. تفکر، که نقش بسیار مهمی را برای ایجاد این روزنه بر عهده داشته، انسان با دقت بیشتری به آیات خدا نظاره کند، به جایگاه خویش پی برده و راه استغفار، دعا و تضرع به درگاه خدا را باز خواهد نمود؛ که خدا برای شکستن سدّ قساوت، انسان را به تفکر فراخوانده

۲۳. قلب مختوم

و آن قلبی است که به علت سماجت، مهر و پوششی بر آن زده شده است.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ بقره ۷

نهاده خدا مهر بر قلب و گوش

دو چشمانشان را شده پرده پوش

همانا که از سوی یزدان پاک

برایشان عذابی است بس دردناک

چنان که یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ خدا بر دل افراد متکبر و ستم‌پیشه، و هواپرست مهر می‌زند. بنابراین مهر الهی نتیجه‌ی انتخاب بد خود انسان است، نه آنکه یک عمل قهری و جبری از طرف خدا باشد.

۱- درك نکردن حقیقت، شاید بالاترین کیفرهای الهی است. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

۲- کفر و الحاد، سبب مهر خوردن دل‌ها و گوش‌هاست. «الَّذِينَ كَفَرُوا... خَتَمَ اللَّهُ»

۳- در اثر پافشاری بر کفر، امتیازات اساسی انسان درك حقایق و واقعیات سلب می‌شود.

۴- کیفر الهی، متناسب با عمل ماست. الَّذِينَ كَفَرُوا... خَتَمَ اللَّهُ آری، جزای کسی که حق

را فهمید و بر آن سرپوش گذاشت، آن است که خدا هم بر چشم، گوش، روح و فکرش

سرپوش گذارد. در واقع انسان، خود عامل بدبختی خویش را فراهم می‌کند. چنانکه امام

رضا (علیه السلام) فرمود: مهر خوردن، عقوبت کفر آنهاست.

آیه دوم: أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ

جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ **جائیه ۲۳**

کسی را ببینی که او بر هوا

یکی را شده عبد و خواند خدا؟

خود آگاه و دانسته یکتا اله

بگردست گمراه او را ز راه

به گوش و دلش مهر بنهاده است

به چشمان او پرده ای داده است

چه کس هادی او بگردد به راست

چو لطف خداوند از او بخواست

شما هیچ آیا در این انجمن

نگردید یادآور این سخن

قرآن درباره‌ی دو گروه تعبیر **خَتَمَ اللَّهُ** آورده یکی کفار که می‌فرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ دیگری هواپرستان: خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ** مراد از هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می‌اندازد، نه چشم حقیقت را می‌بیند و نه گوش حق را می‌شنود و نه دل درک صحیح دارد. یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش به مادیات است چنانکه در جای دیگر: **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ** هوا پرستی اساس محنت‌هاست . هوس ها مرکب فتنه‌ها است . سرچشمه‌ی فتنه‌ها، پیروی از هوس‌هاست .

هوی پرستی مانع عدالت است **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا** . سبب انحراف از راه خداست **وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** . سبب سقوط انسان است **وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى** . نتیجه در آیه : هوی پرستی سبب مهر خوردن بر گوش و دل است **هَوَاهُ ... وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ**

حدیث: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** پیامبر اکرم نصیحت‌هایی خطاب به ابن مسعود : آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای [نفس] خود قرار داد؛ و خداوند او را دانسته به گمراهی انداخت؛ و بر شنوایی اش و قلبش مهر پایان نهاد و بر دیده‌اش پرده‌ای افکند، پس چه کسی بعد از خدا هدایتش می‌کند؛ آیا پس متذکر نمی‌شوید؟ و او نیست مگر منافقی که دینش را هوای نفسش قرار داده و خدایش شکمش است و هرچه از حلال و حرام بدان میل پیدا می‌کند جلوی خودش را نمی‌گیرد؛ که خداوند متعال فرمود «به زندگی دنیا دلخوش کردند و زندگی دنیا در آخرت جز کالایی نیست» (رعد/۲۶).

ابن مسعود! قبله آن‌ها زنانشان است و شرف آنها درهم و دینارشان است و همت آن‌ها شکم‌شان است؛ آن‌ها بدترین بدهایند. فتنه از آن‌ها شروع می‌شود و به آن‌ها برمی‌گردد...

۲۴. قلب اعمی ♥

کوردرلی که تحقیق نکرده واقعیت را نمی بیند و در نتیجه پند و اندرز هم نمی گیرد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج/۴۶)

نخواهند، سازند آیا سفر	بجویند ز آن رفتگان خود خبر
مگر آنکه آیند آنان به هوش	دل آگه شوند و نیوشنده گوش
که چشمان این کافران کور نیست	دو چشمی که حق داد از بهر زیست
ولی در دل خویش هستند کور	نیابند هرگز، رهی سوی نور

اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می کند و او را به جایی می رساند که نه با عقل حقیقت را درک می کند و نه با چشم و گوش.

۱- سفر، زمین و زمان، کلاس درس است و کسانی که عبرت نمی گیرند سزاوار توبیخ هستند.

۲- عقل، گوش و چشم از ابزار شناخت است. «يَعْقِلُونَ... آذَانٌ... ابصار»

۳- بدتر از نابینایی چشم، نابینایی دل است که با پند گرفتن بینا نمی شود. «تَعْمَى الْقُلُوبُ»

آری، اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می کند و او را به جایی می رساند

که نه با عقل حقیقت را درک می کند و نه با چشم و گوش. قرآن کسانی را که مبتلا به

بیماری اندیشه اند و این بیماری، آنان را از شناخت حقایق عقلی محروم کرده است،

کور می داند. تعبیر کوری در قرآن، ۴ بار در مورد کوری ظاهری و ۲۹ بار در مورد بیماری

اندیشه و کوری باطنی به کار رفته است. آری، دیده ها کور نیست، ولی دل هایی که در

سینه هاست کور است! در آیات دیگری از همین سوره افرادی که مبتلا به بیماری

اندیشه هستند به عنوان کرها و لال ها و کورهایی مطرح شده اند که قدرت تفکر و تعقل

از آنان سلب گردیده و امیدی به بازگشت آنان به راه حق و حقیقت وجود ندارد صُمُّ

بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ آنان کر و گنگ و کور هستند و بدین جهت نمی توانند بیندیشند.

۲۵. قلب غلیظ

و آن دلی است که عطوفت و رحمت و رأفت از آن برداشته شده و منزوی است.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

کنون رحمت و لطف رب جهان آل عمران ۱۵۹ تو را کرد با مردمان مهربان

اگر ای محمد (ص) بدی تندرو پراکنده گشتند از گرد تو

اگر مردم از روی نابخردی نمودند در حق تو صد بدی

گناهانشان را ببخش و زرب بر آنها کن آمرزشی را طلب

بکن مشورت در زمان نبرد که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟

بر آنچه مصمم بگشتی برآن به یزدان توکل کن و پیش ران

که باشد خدا دوست با آن عباد که دارند بر رب خود اعتماد

غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت است.

به درستی که تو به اخلاق پسندیده و بزرگی آراسته شده ای. حسن خلق و گشاده رویی از بارزترین صفاتی ست که در معاشرت های اجتماعی باعث نفوذ محبت شده و در تأثیر سخن اثری شگفت انگیز دارد.

به همین جهت خدای مهربان، خدای مهربان، پیامبران و سفیران خود را انسان هایی عطوف و نرم خو قرار داد تا بهتر بتوانند در مردم اثرگذارند و آنان را به سوی خود جذب نمایند.

این مردان بزرگ برای تحقق بخشیدن به اهداف الهی خود، با برخورداری از حسن خلق و شرح صدر، چنان با ملایمت و گشاده رویی با مردم روبه روی شدند که نه تنها هر انسان حقیقت جویی را به آسانی شیفته خود می ساختند و او را از زلال هدایت سیراب می کردند، بلکه گاهی دشمنان را نیز شرمنده و منقلب می کردند.

مصدق کامل این فضیلت، وجود مقدّس رسول گرامی است. در نتیجه قلبی غلیظ در پیامبران وجود نداشته و هیچ سنخیتی ندارد.

قرآن کریم، این مزیت گرانبهای اخلاقی را عنایتی بزرگ از سوی ذات مقدس خداوند دانسته، می فرماید: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ..** گرچه محتوای آیه یک سری دستورات کلی است، لیکن نزول آیه درباره‌ی جنگ احد است. زیرا مسلمانانی که در جنگ اُحد فرار کرده، شکست خورده بودند، در آتش افسوس و پشیمانی می‌سوختند

۱. نرمش با مردم، یک هدیه‌ی الهی است. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»
۲. افراد خشن و سختگیر نمی‌توانند مردم‌داری کنند. «لَا تُقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ»
۳. نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم است. «حَوْلِكَ»
۴. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطوفت همراه است. «فَاعْفُ عَنْهُمْ»
۵. خطاکارانِ پشیمان و گنهکارانِ شرمنده را بپذیرید و جذب کنید. «فَاعْفُ عَنْهُمْ....»

(مشورت) پیامبر وظیفه داشت با مردم حتی آنان که در گذشته لغزش داشته‌اند نیز مشورت کند. «وَشَاوِرْهُمْ».

هر چند نتیجه‌ی مشورت در جنگ احد، مبنی بر مبارزه در بیرون شهر، به شکست انجامید، ولی این قبیل موارد نباید ما را از اصل مشورت و فواید آن باز دارد.

در کنار فکر و مشورت، توکل بر خدا فراموش نشود. **فَتَوَكَّلْ**. ابتدا مشورت و سپس توکل، چاره‌ی کارهاست، خواه به نتیجه برسیم یا نرسیم.

۲۶. قلب مُتَكَبِّر

و آن دل مغرور و متکبری است که از توحید و طاعت خداوند بدون دلیلی رویگردان است.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَظْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ غافر ۳۵

نمایند بیهوده هر دم جدال

کسانی که در حجت ذوالجلال

خداوند و هم مؤمنان به رب

بیارند در خشم و اندر غضب

به قلبش زند مهر پروردگار

کسی را که جابر شد و خود مدار

نکته‌ها: این آیه، تفسیری است برای آیاتی که می‌فرماید: خدا بر دل‌ها مهر می‌زند چون در

این جا می‌فرماید: مهر خداوند بر دل‌های متکبران جبار است يَظْبَعُ اللَّهُ...

۱- تکبر نابجا انسان را از دریافت الطاف الهی محروم می‌کند. «يَظْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ»

۲- در نظامی که حاکمش فرعون متکبر و جبار است، در ارشاد مردم باید کلماتی آورده شود

که آنان مصداقش را پیدا کنند. «يَظْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

۳- دلیل انکار رسالت حضرت موسی به خاطر روحیه‌ی تکبر بود. «مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

۴- مؤمنان باید در برابر ستیزه‌جویان و مجادله‌گران بی منطق موضع‌گیری کنند و از آنان

برائت جویند و خشم خودشان را اعلام نمایند. «يُجَادِلُونَ... بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ»

این آیه توصیف همان مسرف مرتاب در آیه قبل است، یعنی چنین کسی که پا از حد

خود فراتر گذارد و دچار شک باشد، به هیچ حجتی دل نمی‌بندد و آیات خدا را بدون

هیچ دلیل عقلانی رد می‌کند و برای رد آن به جدال باطل، اقدام می‌نماید.

با اینکه خداوند فطرت بشر را پذیرای حق قرار داده اما این افراد به جهت اعمال پلیدشان

به نفس خود عداوت ورزیده و حق را رد می‌کنند، چون خدا به دل‌های آن‌ها مهر زده

و دیگر هیچ حرف حق و برهان قاطعی را درک نمی‌کنند و به هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای

اعتماد نمی‌نمایند.

۲۷. قلب آثم

و آن دلی است گناهکار، که گواهی حق را کتمان می کند و می پوشاند.

وَ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي
أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ (بقره ۲۸۳)

اگر هم که باشید اندر سفر	ندیدید از کاتب آنجا اثر
وثیقه بگیرید خود همچنین	اگر می شناسید کس را امین
به آنکه امین است نزد شما	امانت سپارید مال و بها
بترسید از خشم پروردگار	خیانت نورزید هرگز به کار
نگردید خائن چو گشتید امین	شهادت نسازید کتمان چنین
که هرکس شهادت نماید نهان	گناهکار باشد به دل بی گمان
ز هر کار آگه بود کردگار	چه پنهان بود کار یا آشکار

إثم در قرآن :

۱. إثم به آن حالتی گفته می شود که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از رسیدن به نیکی ها و کمالات بازمی دارد هر نوع گناهی در مفهوم وسیع إثم داخل است.
۲. کار زشت که مرتکب آن مورد ملامت است؛ کاری که مردم از آن نفرت دارند.
۳. إثم گناهی است که مستوجب مکافات و تنبیه است.
۴. در اصطلاح، إثم آثار سوئی است که بعد از گناه برای آدمی باقی می ماند و نیز عملی است که وبال آن موجب محرومیت انسان از خوبی های بسیار است؛ مانند شرب خمر، سرقت و کلّیه کارهایی که نمی گذارد آدمی خوبی های حیات را کسب کند.
۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) : إثم چیزی است که در قلب ناراحتی و اضطراب ایجاد کند.

- ۷- انحراف درونی، سبب انحراف بیرونی. قلب گناهکار، عامل کتمان گواهی می شود.
۸. ایمان به اینکه خدا همه کارهای را می داند، سبب پیدایش تقوا و بیان حقایق است.

۲۸. قلب لاهی

و آن دلی که از قرآن غافل، و لهُو و لعب و شهوت های دنیا او را سرگرم کرده.

لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (انبیاء ۳)

ولی بازجستند راه هوا	شنیدند اخبار روز جزا
بگویند آهسته با هم سخن	ستمکار مردم چه مرد و چه زن
که همچون شما هست پا تا به سر	مگر مصطفی کیست جز يك بشر
به سحرش چرایید اکنون اسیر	اگر مردمانید روشن ضمیر

۱- سرگرمی به مسائل بی ارزش انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب و قیامت غافل می کند. فِي غَفْلَةٍ... لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ

۲- افراد منحرف، انحراف خود را توجیه می کنند. «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ»

۳- تا دل از خدا غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی گیرد. «يَلْعَبُونَ- لَا هِيَّةَ»

۴- مخالفان انبیا، در پنهان توطئه می کنند و معجزات را سحر و جادو می شمردند

۵- کفار با پوشاندن حقایق، نسبت به خود و دیگران ظلم می کنند. «ظَلَمُوا»

۶- تهمت ستمگران به انبیا نشانه آن است که مکتب انبیا ظلم ستیز است «الَّذِينَ»

۷- زندگی انبیا در میان مردم و بسیار ساده و عادی بود. «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»

قلب های ایشان سرگرم به مادیات است و به همین جهت از مهمات خود فارغ مانده و چون قرآن را می شنوند با حالت پنهانی، با یکدیگر نجوا می کنند و برای ابطال نبوت پیامبر، می گویند آیا جز اینست که او هم بشری مانند شماست؟ در واقع با این کلام می خواهند بگویند محال است که بشری که در ظاهر مانند ماست، اطاعت شود.

۲۹- قلب زنگار زده و آلوده ♥

آن دلی است که به علت گناه مکرر، زنگار گرفته و به تدریج به سیاهی تبدیل شده است.

كَأَلَّا بَل رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین/۱۴)

چنین نیست کانان تصور کنند همه باطل است آنچه باور کنند

شود چیره بر قلب آن قوم خوار سیاهی ظلمت، پلیدی کار

رین به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می‌نشیند. امام باقر (علیه السلام): هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه‌ی سیاهی پدید می‌آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می‌شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرا می‌گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت بر نمی‌گردد. لجاجت و بهانه جویی بسیاری از مردم به سبب همین زنگار دل هاست، این گونه است که در یک فرآیندی چنان دل‌ها تیره و زنگار گرفته می‌شود که حتی خورشید را در نیمه روز منکر می‌شود و تکذیب می‌کند، از این رو، همان گونه که جسم، هرازگاهی نیازمند شستشو است تا چرک زدایی شود، لازم است تا روان نیز زنگار رومی شود، سالی یک بار خانه‌ی دل را به آب صفا و صمیمت بشوییم و غبار و زنگار از آینه دل پاک کنیم و به ایمان و تقوا مزین نماییم زیرا که خانه دل بیشتر نیازمند خانه‌تکانی و غبارروبی است.

۲- گناه، روح انسان را دگرگون و از درک حق باز می‌دارد بَل رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

۳- فطرت انسان سالم است، آنچه آن را می‌پوشاند، گناه است. «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

۴- در فرهنگ قرآن، قلب و روح مرکز درک حقایق است. «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

۵- اصرار و تداوم بر گناه، سبب زنگار قلب است. «مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

۶- زنگار گناه که در دنیا مانع درک حقیقت است، در آخرت نیز مانع دریافت الطاف الهی

می‌شود. إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ

۳۰- قلب متعصب

دلی که از روی تعصب و نادانی، با پافشاری روی عقیده‌ی جاهلی خود عمل کند.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا فَتَح ٢٦

چو کفار غرقه در اعمال بد

بجستند از صد تعصب مدد

تعصب از آن نوع در قلبشان

که از جاهلیت در آن بُد نشان

از این سوی بر مؤمنان و رسول

خداوند کردی وقاری نزول

به تقوایشان ساختی همنشین

که گردند با وصف تقوی قرین

که بودند آنان سزاوارتر

کزین باغ عزت بچینند بر

چو اهلیتی این چنین داشتند

چنان خرمن نیک برداشتند

که بر هرچه در این جهان پابجاست

همه آگه و مطلع کبریاست

حمیت به معنای گرمی و داغی است و به خشم و تعصب شدید نیز اطلاق می‌شود. تعصب اگر بر اساس جهالت باشد، نکوهیده ولی اگر بر اساس غیرت دینی و پافشاری بر حق و منطق باشد نیکوست. مراد از «كَلِمَةُ التَّقْوَى» ایمان است.

در ماجرای صلح حدیبیه، حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) صلح‌نامه را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز کردند، مشرکان گفتند که ما قبول نداریم و حضرت، آن را به «بسمک اللهم» تغییر دادند، سپس مشرکان از کلمه «رسول الله» ایراد گرفتند که باید حذف شود.

بار دیگر پیامبر این تغییر را با آرامش پذیرفت و لقب «رسول الله» را حذف کردند، این نمونه حمیت مشرکان و نزول سکینه بر پیامبر و یارانش بود. اسلام، با فرهنگ جاهلیت به هر نوعی که باشد مبارزه می‌کند؛ «ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةَ» «تَبَرُّجُ الْجَاهِلِيَّةِ» و «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» دل انسان، هم مرکز ارتباط با خدا و رشد فضایل است و هم بستر گسترش

مفاسد: **رشد معنوی:** تَطْمِئُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ . أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

گسترش منفی: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ . يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَ اِشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

تعصب جاهلیت، عامل بستن راه مسجد بر مؤمنان است صَدُّوْكُمْ... فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ
تعصب در تفاسیر روایی: پیامبر : اگر کسی به اندازه‌ی دانه خردلی [به کمترین میزانی] در دلش عصبیت داشته باشد خداوند به روز قیامت او را با اعراب جاهلیت بر می‌انگیزد.
امام صادق (علیه السلام):

اگر کسی تعصب ورزد یا برای او تعصب ورزیده شود، در حقیقت بند ایمان را از گردنش بیرون آورده است.

امام علی (علیه السلام): خداوند شش گروه را به شش چیز عذاب می‌کند: **عرب** را به **تعصب** داشتن، **دهقانان** را به **تکبر**، **امیران** را به **ستم**، **فقیهان** را به **حسد**، **تاجران** را به **خیانت**، **روستائیان** را به **نادانی**.

پس **آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت را که در دل هایتان پنهان است خاموش کنید**، چرا که این کبر و خودخواهی در فرد مسلمان از خاطره انگیزی‌های شیطان و ایجاد نخوت ها و فسادها و وسوسه‌های اوست. ...

خدا را خدا را از کبر برگرفته از عصبیت، و خودخواهی جاهلی، که زاینده‌ی کینه و دشمنی، و مجرای دمیدن و افسون شیطان است، کبری که با آن امت‌های پیشین، و ملت‌های گذشته را فریب داده است .

۳۱. قلب بیمناک

آن دلی که همواره با ترس و رعب بوده که کافران را احاطه می کند.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَاوَاهُمُ النَّارُ وَ
بِئْسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ (آل عمران ۱۵۹)

کنون رحمت و لطف رب جهان	تو را کرد با مردمان مهربان
اگر ای محمد (ص) بدی تندرو	پراکنده گشتند از گرد تو
اگر مردم از روی نابخردی	نمودند در حق تو صد بدی
گناهانشان را ببخش و زرب	بر آنها کن آمرزشی را طلب
بکن مشورت در زمان نبرد	که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟
بر آنچه مصمم بگشتی برآن	به یزدان توکل کن و پیش ران
که باشد خدا دوست با آن عباد	که دارند بر رب خود اعتماد

ابوسفیان و مشرکین بعد از غزوه احد به طرف مکه مراجعت می کردند. ابوسفیان در بین راه می گفت: بد کردیم از این که همه مسلمین را نکشتیم. اکنون بازمی گردیم و همه آنها را می کشیم. هنگامی که عزم مراجعت به سوی مدینه را نمودند رعب و ترسی در دل های آنها مستولی شد آری خداوند آنچنان ترس و وحشتی در دل آنان افکند که مانند شکست خوردگان به مکه بازگشتند، چون نگران حمله مسلمانان بودند

۱- خدا، مسلمانان را با القای ترس بر قلب دشمن یاری می کند سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الرُّعْبَ
۲- تکیه به غیر خدا، شرک و عامل ترس است. همانگونه که ایمان و یاد خدا عامل اطمینان می باشد «الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا»

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشد (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند نه غمگین می شوند. این آیات ویژگی های اولیای خدا را بازگو می کند. شعار آنان این است: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا ...» و نتیجه ی این خوف، تقواست و ثمره ی تقوا:

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» این عدم خوفِ اولیای خدا، هم در دنیا است و هم در آخرت .
سخنان رهبری درباره لزوم داشتن شجاعت، جسارت و درایت لازم در مقابله با دشمن ،
طبق آیه مورد نظر این رعب و ترس باید در جبهه ی دشمن باشد. امام از هیچ چیزی نمی ترسید در مقابل، ما نه فقط در عمل احتیاج به شجاعت داریم، در فهم هم احتیاج به شجاعت داریم. در فهم فقیهانه، احتیاج به شجاعت هست؛ اگر شجاعت نبود، حتی در فهم هم خلل به وجود خواهد آمد. گاهی انسان به خاطر این ترس ها، به خاطر این ملاحظات، صورت مسئله را درست نمی فهمد؛ در مواجهه ی با حوادث نباید دچار ترس و دلهره شد . این به خاطر ایمان است، به خاطر ارتباط با خدا است، به خاطر قبول ولایت الهی است؛ خوف خوف و مانند آن نباید باشد. امام (رضوان الله علیه) واقعا نمی ترسید. ما یک وقتی می خواستم بگویم «می ترسید که نیروهای مسلح مثلا بدشان بیاید»، تا گفتم «می ترسید»، ایشان همینجور بلافاصله گفتند «من از هیچ چیز نمی ترسم». ایشان منتظر نشدند که متعلق ترس را بگویم، تا گفتم شما «می ترسید»، ایشان گفتند من از هیچ چیز نمی ترسم واقعا هم همین جور بود؛ ۹۷/۱۲/۲۳

اگر مسئولین کشور بترسند... شجاعت در برابر هیبت دشمن، جزو شاخص هاست. در مقابل دشمن اگر مسئولین کشور احساس رعب و خوف بکنند، بر سر ملت بلاهای بزرگ خواهد آمد. آن ملت هائی که ذلیل و مقهور دست دشمن شدند، عمده ی علت این بود که مسئولان (پیشروان قافله ی ملت) شجاعت لازم، اعتماد به نفس لازم را نداشتند. گاهی در بین آحاد مردم عناصر مؤمن، فعال، فداکار، آماده ی به جانبازی هستند، منتها مسئولین و رؤسا وقتی خودشان این آمادگی را ندارند، نیروهای آن ها هم از بین می رود و این ظرفیت هم نابود می شود. اگر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین ها بشود، دچار مدیران و مسئولانی بشود که جرأت و جسارت ندارند؛ در خود احساس قدرت نمی کنند، در مردم خودشان احساس توانائی و قدرت نمی کنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود. ۸۷/۹/۲۴

۳۲. قلب برگردانده شده ♥

دلی که به علت نفاق از تذکرات رویگردان، و خدا هم تلافی می کند .

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (توبه ۱۲۷)

چو يك سوره نازل شود، آن كسان	بگویند با هم تمسخرکنان
كه آيا شما را كسى دیده است	كسى نامتان نیز فهمیده است ؟
اگر كس ندیدست، بیرون رویم	كه باید از این جمع خارج شویم
برفتند بیرون و پروردگار	به دلهایشان مهر زد ماندگار
كه هستند نادان و بی فكر و خام	نفاقست در قلب ایشان تمام

۱- منافقان، از افشای ماهیت پلید خود دلهره دارند و بدنبال پنهان کاری هستند.

۲- منافقان از قرآن می گریزند. اُنزِلَتْ سُورَةٌ... انْصَرَفُوا دوری از قرآن، نشانه **بیماردلی**

۳- قهر الهی به جهت روحیه‌ی هدایت گریز انسان است. انْصَرَفُوا، صَرَفَ اللَّهُ...

۴- دلیل اعراض از قرآن، نداشتن درک و فهم صحیح است. قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

منافقان طاقت شنیدن آیات الهی را ندارند آنگاه از نزد پیامبر بازمی گردند،

در حالیکه خدا دل هایشان را از فراگرفتن و دریافتن آیات الهی و ایمان به آن بازداشته و

برگردانیده، چون این ها در مقابل حق و واقعیت، مردمی کر و گنگ و کور هستند.

۳۳. قلب نفرت انگیز ♥

دلی که با همراهی با شرک و کفر، حالت تنفر به خود گرفته است.

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (زمر/۴۵)

چو در محفلی كه همه كافرند	ز وحدت سخن در میان آورند
بگردند آن مردم تیره بخت	ز ذكر خداوند دلتنگ سخت

یعنی وقتی کلمه توحید لا اله الا الله گفته می‌شود و نامی از خدایان مشرکین برده نمی‌شود. مشرکینی که ایمانی به آخرت ندارند قلب هایشان منقبض و متنفر می‌شود.

چون اگر به آخرت ایمان داشتند از یاد خدای واحد اعراض نمی‌کردند و تنها او را عبادت می‌نمودند، اما این‌ها وقتی صحبت از آلهه و خدایانشان پیش می‌آید خوشحال و مسرور می‌شوند. (و همچنین می‌بینیم که پیروان مسلک‌های مادی حاکمیت خدا را رد می‌کنند چون آنها خواهان سلطه نامحدود هستند و می‌خواهند که دستشان در استعمار سرزمین‌ها و بندگان خدا باز باشد) در این آیه یکی از چهره‌های بسیار زشت و زننده مشرکان و منکران معاد را در برخورد با توحید منعکس ساخته، می‌فرماید: هنگامی که نام خداوند یگانه یکتا برده می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز و متنفر می‌گردد، اما هنگامی که از معبودهای دیگر سخن به میان می‌آید غرق سرور و شادی می‌شوند! گاه انسان چنان به زشتی‌ها خو می‌گیرد و از پاکی‌ها و نیکی‌ها بیگانه می‌شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می‌گردد،

آری چنین است حال متعصبان لجوج و جاهلان مغرور. ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه بدبختی این گروه دو چیز بوده است: انکار اصل توحید و عدم ایمان به آخرت. نقطه مقابل آنها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان مجذوب نام مقدسش می‌شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه او کنند، نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر، و تمام قلبشان را روشن می‌سازد، نه تنها نام او که نام هر چه ارتباط و پیوندی با او دارد برای آنان سرورآفرین است. در هر عصر و زمان منحرفان تاریک‌دلی هستند که از شنیدن نام دشمنان خدا و مکتب‌های الحادی و پیروزی ستمگران خوشحال می‌شوند اما نام نیکان و پاکان و برنامه‌ها و پیروزی هایشان برای آنان دردآور است،

۳۴. قلب پوشیده شده

آن دلی که با اصرار بر کفر ورزیدن، با پوششی احاطه شده است. وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخِذْهُ وَلَوْ أَنَّ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا انعام ۴۶

بگو ای پیمبر چو یکتا خدا	بگیرد دو چشم و دو گوش شما
به دلهایتان مهر خذلان نهد	چه کس می تواند که از آن رهد؟
بود غیر ایزد خدایی مگر؟	که آن را دهد باز، بار دگر
بین تا که آیات خود را چسان	بیان می نمایم هر دم عیان
ولی باز از آن بتابند روی	که هستند تیره دل و زشتخوی

وَقْر، به معنای سنگینی در گوش است. شبیه این آیه در سوره های دیگر هم آمده. بیش از هزار بار در قرآن، از توحید یاد شده است، ولی متأسفانه کوردلان از شنیدن آیات توحید و بهره گیری از آنها محروم و ناراحتند، اما از شنیدن سخن شرک و یاوه خرسند می شوند. وَإِذَا ذُكِّرَ اللَّهُ وَخِذْهُ أَشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

امروز نیز هرگاه بحث از توحید می شود، بعضی متنفرند، ولی سخن شرقی ها و غربی ها برایشان جاذبه دارد قرآن چنین گروه های گریزان از حق را به الاغ های تشبیه کرده که از شیران رم می کنند کَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

- ۱- روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن را نمی پذیرد. أَكِنَّةٌ أَنْ يَفْقَهُوهُ
- ۲- شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از آن است. يَفْقَهُوهُ
- ۳- محروم ماندن از درک معنویات، نوعی قهر الهی است.
- ۴- یاد غیر خدا کفرست، یاد خدا و غیر خدا شرک، و تنها یاد خدای یکتا توحید است.
- ۵- توحید در ربوبیت، سخت ترین چیز برای مشرکان است. ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخِذْهُ وَلَوْ... انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی کرد در فاصله نزدیک آن را با توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

۳۵. قلب مهر زده

آن دلی که از تاریخ گذشتگان پند و عبرت نگرفته و غبار و آلودگی بر دلش نشسته است.
تِلْكَ الْقُرَى نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (اعراف ۱۰۱)

چنین است آن شهرها و دیار	خبر داد از آنها ترا کردگار
که بر جمع ایشان ز رب حیات	رسولان رسیدند با بینات
چو تکذیب کردند آن کافران	تمام رسولان و پیغمبران
نبردند راهی بر ایمان طریق	به آیین آن مرسلان صدیق
خدا هم سزاوار آنچه بُود	به دلهایشان مهر خواهد زند

این گونه خداوند بر دل های کافران مهر می زند.

قوی در اینجا آبادی‌هایی است که انبیایی همچون حضرت صالح، شعیب، لوط و هود علیهم السلام، برای هدایت مردم مبعوث شده بودند. حضرت رضا (صلوات الله) : اینکه نسبت ختم به خدا داده شده موجب جبر و بی‌عدالتی نیست زیرا اینان خودشان اسباب ختم را فراهم آورده‌اند، اصرار بر کفر و نافرمانی عاقبتش مهر شدن قلب است مانند مسافری که پیوسته بر خلاف جهت مقصود حرکت می‌کند. کفر در انسان، برای روان او، مانند بیماری و مرضی است که اگر چاره نشود، تمام قوای انسانی از کار می‌افتد و سرانجام آن، کوری مطلق دل است که دیگر حق را از باطل نمی‌تواند جدا کند و درست را از نادرست بفهمد. چنین افرادی که سیاهی، تمام قلب آنان را فراگرفته است، قابل هدایت و راهنمایی نیستند. اصرار آن‌ها بر کفر، قوای ادراکی آن‌ها را از کار انداخته است. همانا گناهان هرگاه پی در پی بر قلب وارد شوند، آن را قفل می‌کنند و در این هنگام است که ختم و مهر بر قلب از سوی خدا می‌آید. این همان طبع و ختمی است که خدا اشاره کرده و این چنین است قلبی که خدا ختم بر آنرا توصیف کرد، این قلب به ایمان نمی‌رسد، مگر اینکه ختم قلب شکسته گردد

۳۶. قلب پراکنده و پوشالی ♥

دلی که از شدت ترس و از روی نفاق و نادانی متحد نبوده و بر خلاف ظاهر دل هاشان پراکنده است. لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بَأْنَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (حشر / ۱۴)

یهودان نیایند در کارزار مگر پشت شهری که دارد حصار

و یا پشت دیوارهایی عظیم بجنگند از وحشت و ترس و بیم

گمان می نمایند کانان به جد بگشتند با یکدیگر متحد

چنین کار باشد بر ایشان چه سخت که از جنگ پوشند بر خویش رخت

که دل‌های ایشان پراکنده است ز بی داندیشی نیز آکنده است

می فرماید یهود بنی نضیر و منافقان هرگز در فضای باز با شما نمی جنگند، بلکه از پس قلعه های محکم و دیوارها با شما روبرو می شوند و شجاعت و دلاوری‌شان بین خودشان شدید است، اما همین که با شما روبرو می گردند، خداوند ربی در دل هایشان می افکند که از شما به سختی می ترسند، ای رسول ما، تو آنها را متحد و متشکل می بینی و گمان می کنی که با هم اتحاد و الفت دارند، در حالیکه دل هایشان متفرق است و همین امر علت خواری و ذلت آن هاست و پراکندگی آن ها بدلیل این است که اینها فاقد تعقل هستند، چون اگر تعقل داشتند متحد گشته و آراء خود را یکی می نمودند.

ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می شود، ما نباید از انسان‌ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبل با «قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» پایان یافت. - ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم است لَا يُقَاتِلُونَكُمْ - مراقب باشید که منافقان، مناطقی مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می شود - اتحادهای صوری که بدون ایمان و گرایش باطنی باشد، ارزشی ندارد تَحْسَبُهُمْ...

۳۷. دو قلب در یک کالبد ♥♥

در یک دل، دو دوستی متضادّ جمع نمی‌شود (دوستی و پیروی از وحی، و پیروی از کافران)
مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ
مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ .

درون دل آدمی کردگار	احزاب ۴	ندادست هرگز دو تا دل قرار
زنان را نماید مادر خطاب		چنین نیست هرگز، نباشد صواب
پسر را که باشد ز دیگر پدر		بخوانید بر خویشتن چون پسر
بود سخت گفتارتان پوچ و خوار		سخن بر حقیقت زَند کردگار
هدایت نماید شما را به راست		که هادی سوی نور، یکتا خداست

ظهار: یعنی آنکه مردی به همسرش بگوید: تو همچون مادرم بر من حرام هستی. در زمان جاهلیّت به عنوان نوعی طلاق رسم بوده، حرام است و کفّاره دارد. قرآن، احساسات و عواطف و گرایش‌های درونی را به قلب انسان نسبت می‌دهد. **قَلْبَيْنِ:** زن هرگاه که باردار شود با خود دو قلب حمل می‌کند؛ و خیلی جالب اینکه چون قلب به مرکز درک احساسات و تعبیر شده، به هنگام شادی و یا ناراحتی و اضطراب در دوران بارداری بر فرزند داخل رحم هم اثراتی دارد و احساس می‌کند. - گرایش‌های قلبی و فطری انسان، یک چیز بیشتر نیست و هر چه انسان بر خلاف آن بگوید یا عمل کند، نفاق شخصی اوست نه اراده‌ی الهی - در یک دل، دو دوستی متضاد جمع نشود (دوستی و پیروی از وحی، با پیروی از کافران و منافقان سازگار نیست) مردی می‌گفت من دارای نفسی هستم که به من فرمان می‌دهد و نفسی که مرا باز می‌دارد که این آیه نازل شد در اندرون من دو قلب وجود دارد که با هر یک از آن دو تعقل میکنم که بالاتر از عقل محمد است و قریش به او ذوالقلبین می‌گفتند

۳۸. قلب لجوج و تعمدی ♥

و آن دلی است که از روی عمد و با لجاجت در ارتباط با مسئولیتش عمل کند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

پسرخوانده ها را به وجهی صواب احزاب/۵ به نام پدرهایشان کن خطاب

نمایید این کاری کاستی که نزدیکتر هست بر راستی

و گر هست گمنام از ایشان پدر نباشند از مالتان ارث بر

برادر به دینند و یار شما گنه روی غفلت نباشد خطا

و لیکن چو با علم و مقصود بود خداوند پرسش بخواهد نمود

که الله باشد غفور و رحیم جهان را ز لطفش وزیده نسیم

۱- رابطه‌ی نسبی افراد را با پدران واقعی‌شان حفظ کنیم. ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ (در شناسنامه‌ی افراد باید نام پدرشان باشد).

۲- با افرادی که پدرشان شناخته شده نیست، محترمانه، عاطفی و برادرانه رفتار کنیم. «فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» (افرادی در جنگ‌ها اسیر و سپس مسلمان می‌شدند، ولی مسلمانان پدر آنان را نمی‌شناختند).

۳- «برادر دینی»، یک اصطلاح قرآنی است. «فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»

۴- برده‌های آزاد شده‌ای را که پدرشان معلوم نیست، دوست و مولی بخوانید.

۵- قصد، نیت و آگاهی، در ارتکاب جرم مؤثر است. «أَخْطَأْتُمْ- تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»

۶- تغییر آگاهانه‌ی شناسنامه‌ها و نسبت‌ها جرم است. «وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»

۷- بحساب نیاوردن گناهان غیر عمد و خطا، برخاسته از آمرزدگی و مهربانی خداست

۳۹. قلب (جان) به لب رسیده

و آن دلی است که از همه طرف در فشار بوده به طوری که جان را به لب رسانده باشد.
اذ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ
بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب/۱۰)

صف کافران نیز از هر طرف	به تیغش شما را گرفتی هدف
که چشمانتان گشت حیران و مست	بگفتید نزدیک باشد شکست
خود از ترس تیغ و سپاه عدو	رسیده بُدی جانتان تا گلو
گمانها نمودید و بردید ظن	به آن وعده ایزد خویشان

زَاغَتِ الْأَبْصَارُ : مراد اختلال پیدا کردن چشم‌ها از شدت خوف و هراس است.
بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ : دل‌ها به گلوگاه‌ها رسیده بود. معادل فارسی: جان‌ها به لب‌ها رسیده بود (مراد اضطراب دل‌ها).

۱- حالت‌های روحی در جسم اثر می‌گذارد. (ترسیدن سبب می‌شود که چشم و دل کار عادی خود را از دست بدهند، خیره شدن چشم و تند شدن ضربان قلب و....)
۲- مؤمن در معرض ابتلا و آزمایش است. جنگ، ترس، وحشت و شرایط سخت، وسیله آزمایش‌اند. «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ...» در سختی‌ها، انسان‌ها شناخته و صف‌ها جدا می‌شوند (در میدان جنگ از حضور روشنفکرانها و منافقان خبری نبود) استواری انسان، در گرو استواری روحیه‌ی اوست. اگر روح ضربه ببیند انسان متزلزل می‌شود. زُلْزِلُوا.....

در روز جنگ احزاب ۴ نفر از جمله عمرو عبود در کنار خندق می‌گشتند و محل باریکی می‌جستند که از آن بتوانند عبور کنند و خود را به مسلمانان برسانند تا به محلی رسیدند که اسب‌هایشان به زحمت از آن عبور دادند و مسلمانان هم ایستاده بودند. عمرو بن عبد ود پیوسته مبارز می‌طلبید و می‌گفت بس که هل من مبارز گفتم و جنگجو طلبیدم صدایم گرفت و خسته شدم. در تمام این مدت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خواست به

مقابل او برود لیکن رسول خدا اجازه نمی داد چون مبارز طلبیدن عمرو طولانی شد و حضرت علی (علیه السلام) هم اصرار می ورزید، رسول خدا به او فرمود نزدیک من بیا! حضرت علی (علیه السلام) نزدیک رفت و رسول خدا عمامه خود را بر سر او گذاشت و شمشیرش را به او داد و فرمود برو و کارت را انجام بده؛ سپس دعا کرد که خدایا او را یاری کن.

حضرت علی (علیه السلام) به طرف عمرو رفته و جابر بن عبدالله انصاری هم به دنبال او رفت تا ببیند بین آن دو چه می گذرد. امیرالمومنین وقتی با وی روبرو شد، فرمود: ای عمرو در زمان جاهلیت می گفתי هر گاه [در جنگ تن به تن] کسی سه درخواست از من داشته باشد، لا اقل یکی از آنها را اجابت می کنم گفت آری. فرمود پس من از تو می خواهم که به لا اله الا الله شهادت دهی و تسلیم امر خدا شوی. عمرو گفت برادرزاده! از این درخواستت صرف نظر کن! فرمود اما اگر قبول می کردی، برایت بهتر بود. گفت: بعدی اش را بگو فرمود از همان راهی که آمده برگرد. گفت اصلا! آن وقت زنان قریش چه خواهند گفت؟! بعدی اش را بگو فرمود پیاده شو و با من مبارزه کن. عمرو خندید و گفت این حاجتی بود که گمان نمی کردم احدی از عرب چنین درخواستی از من بکند؛ اما من دوست ندارم شخص بزرگواری مانند تو را به قتل برسانم در حالی که با پدرت دوست بودم. علی (علیه السلام) فرمود: لیکن من دوست دارم ترا بکشم؛ اگر مایلی از اسب فرود آی! عمرو پیاده شد. جابر گوید این دو به هم درآویختند و گرد و غباری بلند شد چنانچه آن ها را ندیدم تا این که صدای تکبیر بلند شد و دانستم علی (علیه السلام) او را کشته است.

و اصحاب او برگشتند ولی اسب هایشان پایشان لغزید و به خندق افتادند و مسلمانان هم که صدای تکبیر علی را شنیدند نزدیک آمدند تا ببینند چه شده و نوفل را در خندق دیدند که نمی توانست بیرون بیاید او را هدف سنگ قرار دادند. جابر گوید کشتن عمرو به دست حضرت علی (علیه السلام) را تشبیه کردم به قصه داود و جالوت که خدا در قرآن خبر میدهد فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ : آنها را به اذن خدا شکست دادند و داود جالوت را کشت (بقره ۲۵۱)

(الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱)

۴۰. قلب (جان) به لب رسیده ۲

و آن دلی که از نزدیک شدن روز قیامت وحشت داشته و جانش به گلو رسد. وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ

الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (غافر ۱۸)

بترسان بشر را ز روز جزا

تو ای مصطفی ای رسول خدا

ولی خشم خود را برندی فرو

که از ترس جانها رسد بر گلو

شفیعی ندارند در رستخیز

ستم پیشه را نیست یاری و نیز

أُزْفَةٍ: نزدیک شونده و از روزِ نزدیک، روز قیامت است. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً

امام کاظم (علیه السلام): هیچ مؤمنی نیست که بعد از گناه ناراحت نشود و اگر ناراحت نشد.

مؤمن نیست و شفاعت برای او نیست و او ظالم است. سپس این آیه ... وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ را تلاوت فرمودند.

مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم. مجرم در قیامت، نه می‌میرد و نه راحت می‌شود. در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمی‌توانند اظهار کنند.

مجرم در قیامت تنها است. (نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه‌ی صاحب نفوذ). ارزش‌ها بر اساس انگیزه‌هاست.

يك نگاه با انگیزه‌های متفاوت می‌تواند عبادت باشد و یا خیانت باشد.

۴۱. قلب مؤاخذه شونده

و آن دلی است که از روی قصد و آگاهی سوگند های بیهوده می خورد.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ
بقره ۲۲۵

جو بیهوده سوگند کردید یاد	عقوبت نسازد خدای معاد
ولی آنچه دارید در دل نهان	شما را عقوبت نماید برآن
غفورست بر مردمان کردگار	که بر کار مردم بود بردبار

سوگندهایی که از روی بی توجهی و یا در حال عصبانیت و بدون فکر و اراده و یا پر حرفی و عجله و سبق لسان از انسان سر می زند، و به عبارتی از روی دل نیست، ارزش حقوقی ندارد. مسئولیت، تنها در برابر سوگندهایی است که با توجه و در حال عادی، به نام مقدّس خداوند برای انجام کار مفید یاد شود.

این قبیل سوگندها شرعاً واجب الاجرا می باشد و شکستن آن حرام می باشد و کفاره آن عبارت است از: اطعام ده فقیر، یا اعطای لباس، و یا آزاد کردن يك برده و در صورت عدم امکان هیچ يك از اینها، سه روز روزه.

۱. مسئولیت انسان، وابسته به اراده و انتخاب اوست. خداوند لغزش هایی را که در شرائط

غیر عادی از انسان صادر شود، می بخشد. «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ»

۲. انگیزه و نیت، ملاک ثواب و عقاب است. «كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»

یکی از جلوه های حلم و مغفرت الهی، گذشت از خطاهای غیر عمدی انسان است.

۴۲. قلب فاسق ♥

و آن دلی است که به وفا و عهد و ایمان پای بند نباشد.

كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (توبه ۸)

بر آن کس که پیمان شکست ست زود چگونه توان خود وفادار بود؟

که گر فاتح آیند اندر نبرد مراعات هرگز نخواهند کرد

نمایند خشنودتان با زبان به دل‌هایشان هست کینه نهان

بلی اکثر آن کسان فاسقند سیه کار قلبند و نالایقند

ذِمَّةً : به معنای عهد و پیمانی است که وفای به آن لازم است و اگر نقض شود، مردم، عهدشکن را مَدِّمَت می‌کنند.

این آیات نیز دلیل فرمان سخت‌گیری نسبت به پیمان شکنان مشرک است. به صرف اینکه اگر دشمن بر ما غالب شود چنین و چنان خواهد کرد، نمی‌توان به او حمله کرد، وگرنه قصاص قبل از جنایت می‌شود.

۱. عمق کینه‌ی دشمن را هنگام قدرتش باید شناسایی کرد، نه هنگام ضعف .

۲. سکوت و ساده‌اندیشی درباره‌ی دشمنی که اگر چیره شود مراعات هیچ مسأله‌ای را نمی‌کند، گناه است لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً. مشرکان، نه مراعات مسائل عاطفی و همسایگی را می‌کنند، نه به پیمان‌ها و تعهدات احترام می‌گذارند. ظاهرسازی و بازی‌های سیاسی و تبلیغاتی دشمنان، ما را فریب ندهد. پیمان شکنی، نفاق، تظاهر و سیاست‌بازی، فسق است. تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ

۴۳. قلب نادان ♥

دلی است که چشم و گوش و دارد ولی غفلت داشته و از چارپایان گمراه تر است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف ۱۷۹)

نهادیم بهر جهنم کنار ز جن و زانس عده ای بیشمار

که دل‌هایشان هست بی درک و فهم ندارند از فکرت و هوش سهم

همه دیده‌ها کور و هم پرده پوش نه هرگز نیوشند چیزی به گوش

همه لال و کورند و غرق و حل چو انعام باشند بل هم اضل

که آن مردمان جملگی جاهلند ز معنای انسانیت غافلند

سؤال: قرآن، در این آیه، آفرینش بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ می‌داند و در آیه‌ای دیگر خلقت جنّ و انس را برای عبادت می‌شمارد، وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ کدام يك صحيح است؟

پاسخ: هدف اصلی آفرینش، خداپرستی و عبودیت است، ولی نتیجه‌ی کار بسیاری از انسان‌ها در اثر عصیان، طغیان و پایداری در کفر و لجاجت، دوزخ است، گویا که در اصل برای جهنّم خلق شده‌اند.

حرف «لام» در «لِجَهَنَّمَ»، برای بیان عاقبت است، نه هدف. مانند نجّار که هدف اصلی او از تهیه کردن چوب، ساختن در و پنجره‌های زیباست، ولی کار به سوزاندن چوب‌های بی‌فایده در بخاری می‌انجامد که آن هدف فرعی است

این مطلب، شبیه این جمله‌ی حضرت علی (علیه السلام) است که می‌فرماید: خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز با صدای بلند می‌گوید:

لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ بَزَائِيدَ لِلْمَرْغِ وَبَسَائِيدَ لِلْخَرَابِ، یعنی پایان تولّد، مرگ، آخر ثروت اندوزی، فنا و پایان ساختمان ساختمان، خرابی است.

آری، انسان‌هایی که هویت انسانی خود را از دست داده‌اند، جایگاهی جز آتش ندارند، أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا چنان که خود آنان نیز اعتراف می‌کنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تعقل می‌کردند، در جهنّم جای نداشتند. قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان، ولی کیفیت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست. انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداها، ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: چرا خداوند تمام بندگان را مطیع و موحد نیافرید؟ حضرت فرمودند: اگر چنین می‌شد، دیگر ثواب و عقاب معنا نداشت، زیرا آنان مجبور بودند و اختیاری نداشتند،

أَمَّا خَدَاوَنَدِ الْإِنْسَانَ رَا مَخْتَارَ آفَرِيدَ وَ عِلَاوَهْ بِرْ عَقْلَ وَ فَطَرَتْ، بَا تَعَالِيمِ پِیَامْبِرَانِ وَ کَتَبِ آسْمَانِی مَسِيرِ هِدَايَتِ اَوِ رَا رُوشَنِ کَرْدَ وَ اَوِ رَا بِهْ اِطَاعَتِ فَرْمَانِ دَادَ وَ اَزِ نَافَرْمَانِی نَهی کَرْدَ تَا فَرْمَانِبَرْدَارَانِ اَزِ عَاصِیَانِ مَشْخَصْ شَوْنَد.

گرچه تمام اسباب طاعت و عصیان را خداوند آفریده، اما به چیزی امر یا نهی نکرده مگر آنکه انسان می‌تواند ضد آن را نیز انجام دهد و مجبور نیست.

آری، تکلیف‌پذیری، تنها ارزش و وجه امتیاز انسان از دیگر موجودات است.

۴۴. قلب ناآگاه

و آن دلی است بی خبر که تمام وجودش را فرا گرفته است. بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (مومنون ۶۳)

به محفوظ لوح خدا جاهلند

همانا که کفار بس غافلند

نمایند آن زشت کردارها

به جز این گناهان دگر کارها

در دو آیهی قبل، دربارهی فرزندگان مخلص فرمود: هُمْ لَهَا سَابِقُونَ در این آیه، دربارهی گروه منحرف می‌فرماید: هُمْ لَهَا عَامِلُونَ

آری، هر کس با طینت خود می‌تند و از کوزه همان برون تراود که در اوست کلمه‌ی بَلْ در آغاز کلام، برای انتقال مطلب است.

در آیات قبل سخن از نیکان بود، در این آیه سخن از کفار است که عملشان غیر از عمل آنان است.

کلمه‌ی «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت همه‌ی وجود آنان را فرا گرفته است.

۱. ابتدا روح منحرف می‌شود، سپس رفتار تغییر می‌کند. قُلُوبُهُمْ - لَهُمْ أَعْمَالٌ

۲. بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. (لَهُمْ أَعْمَالٌ - هُمْ لَهَا عَامِلُونَ)

۳. انسان، ابتدا دست به کار خلاف می‌زند، سپس کار خلاف برای او عادت می‌شود و او را به خود جذب می‌کند،

یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می‌گیرد و پس از ارتکاب گناه، اسیر آن می‌شود.

۴۵. قلب دورو

و آن دلی است که فقط در زبان است نه در درون یا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ.... أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده ۴۱)

الا ای پیامبر نگردي غمین	از آنها که گشتند کافر به دین
نماینده اظهار دین بر زبان	ولی کفر ورزند اندر نهان
تو از آن یهودان که پنهان و فاش	بگشتند جاسوس، غمگین مباش
به آن ملتی کز عناد و غرور	نیامد به پیشت ز نزدیک و دور
به جای سخنهای حقت تمام	ز فتنه، رسانند بس حرف خام
سخنهای حق را ز امیال خویش	پس و پیش کردند آن قوم و کیش
بگویند گر حکم قرآن چنین	رسیدست، گردید مؤمن به دین
وگرنه، گزینید دوری از آن	بجوید بیزاری از آن بیان

(ای پیامبر!) هر که را خداوند بخواهد آزمایش و رسوایش کند تو هرگز در برابر قهر الهی هیچ کاری نمی‌توانی برایش بکنی. آنان کسانی‌اند که خداوند نخواسته است دل‌هایشان را پاک کند. برای آنان در دنیا ذلت و خواری و برایشان در آخرت، عذابی بزرگ است. علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری می‌کردند لَمْ يَأْتُواكَ و هدفشان این بود که شاید دستورات و احکام اسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده‌اند و سفارش می‌کردند اگر گفتار پیامبر مطابق حرف ما بود، بپذیرد وگرنه رها کنید. در صورتیکه ایمان، با پذیرش قلبی است، نه اظهار زبانی. ایمانی ارزش دارد که در قلب، راسخ باشد. قلب، مرکز ایمان است. قلب سرسخت و لجوج، از دریافت الطاف حق محروم است.

۴۶. قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله)

و آن قلب نازنین و روح پیامبر که خدا قرآن را بر وجودش فرو فرستاده است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ (بقره ۹۷)

به آنان بگو ای رسول جلیل	چو دشمن بگشتند با جبرئیل
هرآن کس که با آن ملک شد عدو	شده خصم یکتا خدا نیز او
از آن رو که او خود به امر خدا	به فرمان و دستور آن کبریا
به قلبت رسانید آیات او	که تصدیق کرده کتب را نکو
دهد مژده بر مؤمنان خدا	هدایت نماید به راهی سزا

(یکی از علمای یهود) به پیامبر، نام فرشته وحی تو چیست؟ حضرت فرمودند: جبرئیل.
گفت: اگر میکائیل بود ما به تو ایمان می آوردیم،

چون جبرئیل، دستورات مشکلی مثل جهاد می آورد، ولی دستورات میکائیل ساده و راحت
است. دامنه‌ی خیال پردازی و لجاجت انسان تا آنجا گسترده می شود که به جهان فرشتگان
نیز سرایت می کند.

خدا ضمن محکوم کردن تصورات بنی اسرائیل، از جبرئیل تجلیل کرده که بدون اذن ما
کاری نمی کند و در رسالت خود، امین و رابط بین ما و پیامبر است.

۴۷. قلب مضطرب

و آن دلی است با آن که در دنیا آرامش و در عین حال غافل است، در آخرت مضطرب است و النَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (نازعات ۸)

همه قلبها اندر آن سخت روز به وحشت در افتند در تاب و سوز

وَاجِفَةٌ به حرکت یا اضطراب شدید و سریع گفته می شود و خاشِعَةٌ به کسی گویند که سر به زیر انداخته و به زمین چشم دوخته است. دل هایی که در دنیا از خوف خدا لرزان باشد وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ در آخرت در امان است فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و دل هایی که در دنیا آرامش غافلانه دارند، آنجا مضطربند. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرارست. قُلُوبٌ...وَاجِفَةٌ، أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام فرمان الهی) به سرعت شناورند. و (در انجام مأموریت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند روزی که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه درآورد. و به دنبال آن لرزه دیگری واقع شود. در آن روز، دل هایی ترسان و لرزان است. و چشم ها (از ترس) فرو افتاده. (آنان که در دنیا) می گویند: آیا (پس از مرگ) ما به زندگی نخستین باز گردانده می شویم؟ آنگاه که استخوان هایی پوسیده شدیم؟ (با خود) گویند: در این صورت، این بازگشتی زیانبارست. جز این نیست که آن بازگشت، با يَكْ صيحه عظیم است. که ناگهان همگی در صحرای محشر حاضر شوند

سوگند ها برای چیست؟ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ آن روز که لرزنده بلرزد، و از پی آن لرزه ای [دگر] افتد، سوگند به آن گروه های پنجگانه فرشتگان **روز رستاخیز و زندگی پس از مرگ حق است**، و بدون شک روزی رخ خواهد داد.

۴۸. قلب با حسرت ♥

و آن دلی است که در کفّار (و منافقان) مایه‌ی حسرت و از (رسیدن به هدفشان) قرار دهد.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى
لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ
اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (آل عمران ۱۵۶)

نباشید چون کافران پلید	الا مؤمنان ای گروه سعید
بگفتند این گفته‌ها و سخن	همان کافرانی که با خویشان
نرفته بُدندی به جنگ و سفر	که اخوان و خویشان ما خود اگر
نخوابیده بودند در زیر خاک	نگردیده بودند اکنون هلاک
کند حسرت قلب آنها اله	چنین آرزوهای خام و تباه
هر آنگاه خواهد بیارد ممات	خداوند باشد، که بخشد حیات
بداند همه رازهای ضمیر	به هرچه نمایند باشد بصیر

۱. دشمن پس از پایان جنگ، دست به شایعات دلسرد کننده می‌زند. لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا اگر مجاهدان نزد ما می‌ماندند کشته نمی‌شدند.
۲. دشمن در لباس دلسوزی و حسرت، سمپاشی می‌کند. لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا
۳. کسی که زندگی مادی هدف اوست، مرگ و شهادت را خسارت می‌داند ماماتوا وَ مَا قُتِلُوا
۴. مرگ و حیات، از مقدرات الهی است، نه آنکه مربوط به جنگ و سفر باشد
۵. تقویت ایمان به مقدرات الهی، موجب استقامت و حضور در میادین جهاد و برطرف شدن ترس و هراس می‌شود.

۴۹. قلب با توقع

و آن دلی است که مشابه گذشتگان، توقعات بی جایی در سر دارد.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (بقره ۱۱۸)

بگویند این جاهلان خود چرا نگفته است با ما سخن کبریا؟

نیاید چرا سوی ما هیچگاه یکی معجزه از یگانه اله

به نادانی و جهل هم پیش از این کسانی بگفتند قوی چنین

که دلهایشان هست بر هم شبیه به نادانی و جهل، قوم سفیه

به قومی که دارند بر ما یقین بگفتیم آیات خود را مبین

باز هم تقاضای نابجا از سوی گروهی ناآگاه که در برابر دعوت پیامبر چنین می گویند: چرا خداوند مستقیماً با خود ما سخن نمی گوید؟

قرآن برای جلوگیری از اثرات نادرست احتمالی این گونه سخن های یاوه و بی جا بر سایر مسلمانان و دلداری به رسول خدا، سؤال و خواست آن ها را خیلی عادی تلقی می کند که این سؤالات حرف تازه ای نیست و کفار قبل از اینها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجا را داشته اند.

طرز تفکر هر دو گروه به یکدیگر شباهت دارد، ولی ما برای اینگونه درخواست ها اعتبار و ارزشی قائل نیستیم. چرا که آیات خودمان را به قدر کفایت برای طالبان حقیقت بیان کرده ایم. توقعات نابجا، یا به خاطر روحیه استکبار و خود برتری است و یا به خاطر جهل و نادانی.

آنکه جاهل است، نمی داند نزول فرشته وحی بر هر دلی ممکن نیست و حکیم، شربت زلال و گوارا را در هر ظرفی نمی ریزد.

۵۰. قلب منافقان

و آن دلی است هراسان از این که درونش هویدا شود. يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ

دورویان بترسند ز آن روزگار	توبه ۶۴	که آید یکی سوره از کردگار
که رازی که کردند در دل نهان		کند آشکار و بسازد عیان
به آنها بگو ای پیامبر کنون		تمسخر نمایید ای قوم دون
از آنچه بترسید، روزی خدا		شما را بدان می کند مبتلا

شان نزول: گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در بازگشت از جنگ تبوک در گردنه‌ای رم دهند تا پیامبرکشته شود. رسول خدا از تصمیم آنان از طریق وحی با خبر شد. در حالی که عمار و حذیفه از جلو و پشت سر حضرت مراقب بودند، به گردنه رسیدند و منافقان حمله کردند.

پیامبر آنان را شناخت و نامشان را به حذیفه گفت. او پرسید: چرا فرمان قتلشان را نمی‌دهی؟ فرمود: نمی‌خواهم بگویند که چون به قدرت رسید، آنان را کشت. منافقان از روی استهزا می‌گفتند: او می‌خواهد کاخ‌های شام را تسخیر کند! این آیه نازل شد و

۱. منافق، هر لحظه از افشا شدن چهره‌اش نگران است. يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ .
۲. منافقان می‌دانستند که خداوند بر کارشان آگاه است و پیامبر حق است و با خدا رابطه دارد، به همین دلیل نگران نزول سوره‌ای و افشا شدن خود بودند. يَحْذَرُ
۳. آیات قرآن بر اساس نیازها و به تدریج نازل می‌شده است

ویژگی های قلب مؤمن و کافر

قلب مؤمن

۱. **حیات**. أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ
 ۲. **شفا**. وَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ
 ۳. **طهارت**. اِمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
 ۴. **سعه صدر**. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
 ۵. **هدایت**. مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ
 ۶. **ایمان**. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
 ۷. **سکینه**. السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
 ۸. **الفت**. وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
 ۹. **نفهمی**. صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
- اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِالْقُرْآنِ

نکته ی پایانی: چکیده

قلب کافر

۱. **مرض**. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
۲. **قساوت**. جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
۳. **عدم پذیرش**. أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
۴. **مهرخوردن**. طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۵. **احاطه ظلمت**. رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۶. **حجاب**. جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
۷. **قفل شدن**. أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا
۸. **سختی**. حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۹. **اطمینان**. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

قلب مومن و قلب کافر

قلب مؤمن، پاک است، و به خواست خدا، تطهیر شده «اِمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (حجرات/۳)،

ولی قلب کافر، مدام، گیر می دهد و انکار می کند، و از سر ناپاکی، دنیا را نیز ناپاک و دروغ

می‌انگارد. «أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف/۵)

قلب مؤمن زنده است «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ» (انعام/۱۲۲)،

ولی قلب کافر از فرط ناراستی و تناقض، خوب کار نمی‌کند و به صاحب خود راست

نمی‌گوید «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (بقره/۱۰)

قلب مؤمن، با صبر و حوصله و مستظهر به سعه صدر است «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»

(طه/۲۵)،

اما قلب کافر، مهر خورده است و انگار سخن حق دیگران را نمی‌شنود طَبَعَ اللَّهُ عَلَى

قُلُوبِهِمْ (توبه/۹۳، نحل/۱۰۸، محمد/۱۶)

قلب مؤمن، اول حق را دیده است و دنیا را به عینک حق می‌بیند و خلاصه، ایمان

دارد «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» (مجادله/۲۲)،

ولی قلب کافر گرفتار حجاب‌های ریز و درشت است «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

أَكِنَّةً» (انعام/۲۵، کهف/۵۷)

قلب مؤمن را خدا به راه راست هدایت می‌کند «مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (تغابن/۱۱)،

ولی ظلمت، به قلب کافر مسلط گردیده است «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (مطففین/۴)

بر قلب مؤمن، آرامش و سکون و سکینه مستولی گشته است السَّكِينَةُ فِي قُلُوبِ

الْمُؤْمِنِينَ (فتح/۴)،

و قلب کافر قفل شده و کوشش روانشناسان و روانپزشکان نیز برای تسکین آن فایده‌ای

ندارد «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/۲۴)

قلب مؤمن متحد با قلوب دیگر مؤمنان است «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال/۶۳)،

ولی قلب کافران گرفتار تفرقه و بی‌اعتمادی و زوال سرمایه اجتماعی است «تَحَسَّبُهُمْ

جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره/۷)

قلب مؤمن، به آنچه باید نظر کند، نظر کرده است. آن را به عین‌الیقین زیارت کرده، و با حق‌الیقین به آن اطمینان یافته است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)، ولی قلب کافر را انگار برگردانده‌اند. روشن فکر است. خیلی چیزها را می‌فهمد. ولی آن چیز را که باید بفهمد، نمی‌فهمد.

اینکه او مرکز دنیا نیست. عالم، خدایی دارد و روشن فکر باید روی خود را به سوی او کند و از دیگران روی بگرداند. این را نمی‌فهمد و در عذاب است که چرا دنیا به کام او نمی‌گردد صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَ (توبه/۱۲۷)

فی‌الجملة، قلب مؤمن، آکنده از شفا و سلامت است وَ يَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (توبه/۱۴) و قلب کافر، گرفتار قساوت و دیرباوری جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً (مائده/۱۳)

منابع :

نکته ها و پیام های آیات : تفسیر نور (قرائتی)

تفسیر نمونه (آیت الله مکارم)

تفسیر المیزان (علامه طباطبائی)

تفاسیر روایی از معصومین (علیهم السلام)

قرآن ترجمه به نظم (دکتر امید مجد)

و برداشت های نویسنده

﴿﴾ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿﴾ ۹

آیات اصول دین ، فروع دین در قرآن

آمین اسلام

شرح و تفسیر، ترجمہ آیات بہ نظم

توحید نبوت امامت عدل معاد

مؤلف: محمود زارع پور

سرشناسه : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶



فهرست مطالب

فصل اول : توحید یگانگی خداوند سپاس و ستایش

فصل دوم : عدل الهی

فصل سوم : نبوت نعمت وحی و نبوت پیروی از پیامبر و درود بر او

فصل چهارم : امامت امامت مایه ی کمال دین اسلام

تبیین ولایت در غدیر خم اطاعت بی چون و چرا از رسول خدا و اولی الامر،
نیکوکاران وارثان زمین

فصل : پنجم معاد، مرگ و عالم برزخ

فصل : ششم فروع دین ۱. نماز ۲. روزه ۳ ، ۴. زکات و خمس
۵. حج اهمیت حج از نگاه اسلام

۶. جهاد انواع جهاد.

۷. امر به معروف و نهی از منکر فلسفه امر و نهی الهی صفات آمر و ناهی

۸ ، ۹. (تولی و تبزی) (حُب و بُغض) (دوستی و دشمنی)

دوستی با دوستان خدا آیات درباره ی تولی

لعن و بیزاری از ستمگران، در قرآن (تبزی)

فصل هفتم : آیین اسلام

ایمان قرآن توکل استقامت

پرهیزکاری بخشش نیکوکاری

توانایی خدا دانایی اعتصام

دادگری لغو راستی

پاکي عقیدت وفای به عهد امانتداری کار نیک کار بیهوده

فصل اول : توحید و یگانگی خداوند

۱ - اصول سه گانه ی اعتقادی

اصول دین پایه‌های اعتقادی دین است که نخست باید به آن‌ها ایمان آورد و سپس به فروعی که از آن بر خواسته‌است پای‌بند بود. اصول دین مربوط به اعتقاد است و فروع دین مربوط به عمل. اصول دین، توحید، نبوت و معاد پایه‌های اعتقادی است که انسان بایستی با تحقیق و اندیشه به آن یقین پیدا کند. اصول سه گانه ی اعتقادی گاهی در یک سوره مطرح است، چنان که در سوره ی مبارکه ی (یس) آمده است؛

نبوّت در ابتدای سوره بیان شده است ؛ **إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**، ۳

توئی ای پیمبر بحق مقتدا تو هستی ز پیغمبران خدا

مبداء و معاد نیز پایان آن؛ **فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**، ۸۳

منزه بود آن خدای نکو که باشد ملکوت در دست او

به سوی خدا می کند بازگشت هرآن چیز کاند در جهان خلق گشت

گاهی نیز این سه اصل اعتقادی در یک آیه مطرح شده است ؛ **آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**، که جمله ی **كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ** ناظر به توحید و جمله ی **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ** بیان کننده ی نبوت و جمله ی **وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ** اشاره به معاد است. بقره ۲۸۵

بیاورد ایمان رسول نکو بر آنچه خدا کرد نازل بر او

بگشتند قائل همه مؤمنان به یکتایی کردگار جهان

بگشتند مؤمن به پروردگار به جمله ملکهای آن کردگار

نمودند با میل و رغبت قبول هرآنچه کتابست یا که رسول

بگفتند، پیغمبران خدا تفاوت ندارند در چشم ما

شنیدیم دستور پروردگار ببندیم فرمان حق را به کار

بخوایم آمرزش از سرگذشت که بر سوی تو بازخواهیم گشت

۲. عدم شک در مبدء و معاد و قرآن قرآن کریم شک و ریب را از سه امر نفی کرده است : خداوند، قیامت، قرآن کریم. آنگاه، برای کسانی که احیاناً شک و تردیدی دارند، بدین شرح استدلال می کند :

الف، در وجود ذات خداوند متعال هیچ شکی نیست؛ **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ** زیرا او پدید آورنده ی نظام هستی است ؛ **فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** . ابراهیم

رسولان بگفتند آیا شما نمایید شکی به یکتا خدا

خدایی که این آسمان و زمین بخوبی پدیدار کرده چنین

ب، در معاد و روز قیامت نیز جای هیچ شکی نیست ؛ **رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ** (آل عمران ۹)

همه مردمان را به روز جزا به يك جا کنی جمع ای کبریا

به روزی که شکی نباشد در آن که این وعده باشد ز رب جهان

نخواهد کند نقض یکتا اله همی وعده خویش را هیچگاه

زیرا خداوند انسان را از خاک آفرید؛ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ** (حج ۵)

اگر شك زند راهتان باز نیز که چون زنده گردید در رستخیز

بدانید از خاك، روز نخست خداوند کرده شما را درست

ج، در قرآن هیچ شکی نیست که از ناحیه ی خداست؛ الم ۱ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲ بقره

که رمزیست از سوی پروردگار	الف لام میم است آغاز کار
که هرگز در آن نیست شکی روا	کتابیست قرآن ز یکتا خدا
هدایت نماید که «راهی سزااست»	همه متقین را به آئین راست

زیرا تحدی می کند و می گوید: اگر شک دارید، سوره ای همانند قرآن بیاورید؛ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره ۲۳)

فرستاده از لطف یکتا خدا	در آنچه که بر عبد خود مصطفی
بیارید يك سوره مانند آن	شما را اگر هست در دل گمان
اگر راستگوئید در ادعا	گواهان بخوانید غیر از خدا

۳. فطرت خدا آشنا

اولین گام در قبول مفهومی بعنوان خدا، پذیرش اولیه (Assent) آن است. پذیرش اولیه کلی ترین گرایش مثبت نسبت به تصویری خاص است. این مفهوم اولین حسی است که در انسان مبتنی بر قبول وجود یک مفهوم شکل میگیرد. وجود موجودی برتر و متعالی که علت تمام پدیده های هستی است و از هر خطا و نقصی مبرا است.

خداوند متعال با نشانه هایش شناخته می شود و نه با ذاتش (و البته هر موجودی چنین است)، وجود لایزالش با عقل درک می شود و با قلب فهم می گردد و اصلاً نباید او را تصور کرد و شکلی برایش قرار داد. تصور فقط به اشیاء تعلق می گیرد. به عنوان مثال آیا شما می تانید، عقل، فکر، عشق، کینه و ... را تصور کنید؟

بهترین راه شناخت خدا قرآن کریم در آخرین آیه سوره فصلت سه راه برای شناخت خدا مطرح کرده **راه آفاقی**، **راه انفسی** و **راه شناخت خدا با خدا**، بسیاری از آیات قرآن کریم انسان را به مطالعه در اسرار طبیعت و نظم محیرالعقول جهان و آیات آفاقی دعوت میکند، همچنان که سیر در راه آیات درونی و شناخت خدا از راه خودشناسی، رهگشای مناسبی برای خداشناسی و جهانبینی است و تفکر در آفرینش آسمانها، زمین، کوهها، دریاها و حیوانات و... این خود یکی از راههای نیل به توحید و معرفت خداست. این نیروی جاذبه عظیم در وجود انسانها فطری است و با تولد هر نوزادی کشش و جاذبه الهی در وجود او نهاده شده است. قرآن کریم انسان را دارای فطرتی خداخواه و خداشناس معرفی می کند **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**

تو با هرکه مؤمن بود بر خدا به اسلام رو آور ای مصطفی روم ۳۰

ز آیین یزدان بکن پیروی ز دین خداوند کن رهروی

خدا آفریده بشر را چنین که فطریست در او، نیاز به دین

که در آفرینش ز یکتا خدا نبودست تغییر هرگز روا

همین است آیین بس استوار ولی خلق بر غفلت خود دچار

تا فطرت او بیدار است، وی خداگرا و خداجوست، و همه ی هستی و دارایی هایش را از او می داند؛ لیکن گاهی بر اثر غفلت از حقیقت خویشتن، به اسباب مادی دل می بندد و در نتیجه، از پروردگارش غافل می گردد و در این صورت، اگر به سختی و مصیبتی گرفتار شود، ناامید و مضطرب خواهد شد، **وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا** (اسراء ۸۳)

به انسان چو کردیم نعمت عطا بتاباند صورت ز یکتا خدا

هرآنکه بر وی بلایی رسید

بگردید مأیوس و شد ناامید

بنابراین، انسان دو حال دارد: فطری و عادی؛ بر اساس هوشیاری فطری، چه در آسایش و رفاه، چه در سختی و بلا، دل سوی خدا دارد و بر پایه ی غفلت از فطرت، به نعمت های دنیوی مثل مال و جاه و فرزندان سرگرم است، لیکن حوادث تلخ می تواند او را از خواب غفلت بیدار کرده و با خدای خویش آشنا سازد **وَ إِذْ اَمَسَّكُمْ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ كَفُوْرًا**

به دریا چو خوفی رسد بر شما

اسراء ۶۷

فراموش نمایید غیر از خدا

شما را چو بخشید یزدان نجات

به ساحل بیاورد و دادی حیات

دگرباره از او بتابید رو

که بس ناسپاس است انسان بر او

و نیز **وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا نَا لِحَنَبِهٖ** یونس ۱۲

چو بر مردمان رنج آید به پیش

بگردند دلتنگ و محزون و ریش

در آن لحظه اُفتند یاد خدا

به سویش گشایند دست دعا

خلاصه این که : انسان دارای فطرتی خداجوست، لیکن گاهی هنگام رفاه و آسایش از خداوند غافل می شود، ولی زمان گرفتاری و ابتلا هوشیار می گردد و یگانه موجودی را صدا می زند که توان برطرف کردن مشکلاتش را دارد و برای سهولت دستیابی به اهدافش، وعده ی اطاعت و شکرگزاری می دهد؛ **قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُوْهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لِّئِنْ اَنْجَاْنَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ** انعام ۶۳

بگو ای پیمبر که آن شخص کیست

که وقت حیات و به هنگام زیست

ز تاریکی و سختی بحر و بر

شما را رهاند ز بیم و خطر

به زاری برآید دست دعا

گر این بار، ما را رهاند خدا

پیدایش چنین حالتی در انسان ها مبتنی بر رفتار اجتماعی آنهاست که برای تاءمین نیازهای خویش اقدام به معامله می کنند و چیزی می دهند و در مقابلش چیز دیگری می ستانند. بدین جهت ، در ارتباط با خداوند سبحان نیز چنین عمل می کنند، در حالی که ساحت مقدسش منزله از احتیاج است . توجّه انسان به خداوند سبحان، هر چند در حالت اضطرار و بیچارگی باشد، دلیل روشنی بر وجود فطرت خداجو و خداگرایی اوست، گرچه پس از رسیدن به ساحل امن و رهایی از مصایب دوباره ناسپاسی می کند؛ **ثم انتم تشركون** خدایی که به همه مخلوقات مهربانی میکند و به آنها وجود و حیات و رزق میدهد و همه آنها از حیات عامه پروردگار استفاده کنند و نسبت به مومنین در هدایتشان و دستگیری از آنها در دنیا بینهایت مهربان است . **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾**

سوره حمد منظوم شاعر امیدمجد

سر آغاز گفتار نام خداست	که رحمتگر و مهربان خلق راست (۱)
ستایش بود ویژه کردگار	که بر عالمین است پروردگار (۲)
که بخشنده‌ی مهربان است نیز (۳)	بود صاحب عرصه‌ی رستخیز (۴)
ترا می پرستیم تنها و بس	نداریم یاور به غیر از تو کس (۵)
بشوهادی ما به راه درست (۶)	ره آن که منعم ز نعمات توست
نه آنانکه خشت برایشان رواست	نه آن ها که هستند گمراه ز راست (۷)

یگانگی خداوند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱ اللَّهُ الصَّمَدُ ۲ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۳ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۴

سر آغاز گفتار نام خداست که رحمتگر و مهربان خلق راست

بگو او خدای است یکتا و بس (۱) که هرگز ندارد نیازی به کس (۲)

نزاده نه زاییده شد آن اله (۳) ندارد شریکی خدا هیچ گاه (۴)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ . لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى . وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

نباشد جز الله پروردگار که زنده است و پاینده آن کردگار

نگارنده هرچه آید به یاد ورا هست اسماء نیکو زیاد

همه مؤمنان در تمام امور توکل نمایند بر آن غفور

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (نور ۳۵) خدا نور ارض است و هفت آسمان

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ روم ۴۰

خدا آن خدائست کو آفرید که روزیتان نیز از او رسید

بمیراند و زنده سازد سپس که این کار می زید او را و بس

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بقره ۲۵۷)

خداوند با مؤمنین است یار بود یاور مؤمنان کردگار

کند مؤمنان را ز ظلمت برون سوی روشنائی شود رهنمون

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ (ابراهیم ۳۲)

خدا آسمان و زمین آفرید بیامد از او آفرینش پدید

فروریخت از آسمان آب پاک که تا رزقتان را برآرد ز خاک

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (روم ۱۱)

خدا خلق کرد آدمی را ز خاک
 ز نو باز گردد به یزدان پاک
 نمایند رجعت به پروردگار
 به وقت قیامت به روز شمار
 اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ
 الطَّيِّبَاتِ (غافر ۶۴)

همانا که از لطف یکتا اله
 زمین را بگسترده آرامگاه
 خدا کرد گردون گردان پدید
 به نیکوترین وجهتان آفرید
 ز نیکوترین رزق خود کردگار
 برای شما داد روزی قرار

عدل الهی

عدل، برابری و برابر کردن است، و رعایت حقوق دیگران، در برابر ظلم (تجاوز به حقوق دیگران) بکار می‌رود، عدل را به این صورت، تعریف کرده اند: إعطاء كل ذي حق حقه باید موجودی را در نظر گرفت که دارای حقی باشد تا رعایت آن عدل و تجاوز به آن ظلم نامیده شود. ولی گاهی به معنای «هر چیزی را بجای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته، انجام دادن» بکار می‌رود و به این صورت، تعریف می‌شود: وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ و طبق این تعریف، عدل مرادف با حکمت، و کار عادلانه، مساوی با کار حکیمانه می‌گردد.

یکی از مسائل اعتقادی، عدل الهی است در قرآن کریم واژه ی (عَدْل) در مورد عدالت خداوند ذکر نشده، لیکن با تعبیر (نفي ظلم) از ساحت مقدس خداوند، این حقیقت بیان شده است؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ یونس ۴۴

همانا که بر بندگان هیچگاه
 نخواهد ستم کرد یکتا اله
 ولی مردمان خویش بر خویشان
 ستم می نمایند بر جان و تن
 بلاهایی که متوجه انسان می شود، هیچ گونه منافاتی با عدل خداوند سبحان ندارد. زیرا
 بلاها بر دو دسته اند:

الف قسمتی از آن ها به دلیل اعمال خود بشر است؛ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (شوری ۳۰)

اگر بر شما محنتی و بلاست ز دست عملهای زشت شماست
اگرچه که بسیار اعمال بد خدا عفو می سازد و بگذرد
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (روم ۴۱)

ز کردار این مردم بدنهاد به دریا و خشکی بزاید فساد
که کیفر به بعضی از اعمال بد خداوند برآن کسان می دهد
مگر بازگردند از کار پست از این زشت اعمال شویند دست
ب قسمتی از بلاها که از سوی خداوند نازل می گردد، که سه صورت دارد:

۱ برای ظالمان، به جهت ادب و تنبیه آن هاست كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

بکردیمشان امتحان چون ز آز اعراف ۱۶۳ در کفر و عصیان نمودند باز
۲ برای مؤمنان، به منظور آزمایش است؛ وَ لِيُبَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا انْفَال ۱۷

که تا مؤمنان را کند امتحان به پیشامدی خوش به دور زمان
۳ برای اولیای خدا، با هدف ارتقای مرتبه و منزلت آن هاست؛ وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (بقره ۱۲۴)

به یاد آر وقتی که کرد امتحان خلیل نبی را خدای جهان
سرافراز چون آمدی زان برون به او گفت یزدان همانا کنون
به تو می نمایم عطا آن مقام کز امروز بر خلق گردی امام
این اقسام سه گانه ی بلا در حدیثی از علی علیه السلام بیان شده ؛ إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ درباره خداوند ظلم و تعدی مفهوم درستی ندارد. چون ظلم و ستم، تصرف در ملک دیگران است و پرواضح است که همه چیز ملک خداوند متعال است، پس خدا هیچ گونه تصرفی در ملک دیگران ندارد؛ از این رو

ظلم و ستم در باره ی خداوند معنا ندارد. اگر سیئات و بدی ها را تجزیه و تحلیل کنیم، دارای دو جنبه هستند، یکی مثبت و دیگری منفی، و همین جنبه ی منفی آن است که قیافه ی سیئه به آن می دهد و به شکل زیان نسبی درمی آورد. برای مثال انسانی که به وسیله ی سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند، مسلما مرتکب سیئه ای شده است، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می کنیم. در میان این عوامل قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه، نشانه گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تاثیر و قدرت گلوله ی دیده شده که تمام این ها جنبه های مثبت قضیه است. زیرا همه ی آن ها می توانند مفید واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شود، مشکلات بزرگی را حل می کنند.

تنها جنبه ی منفی قضیه این است که تمام این قدرت ها و نیروها در غیر مورد خود به کار گرفته شده است. مثلا به جای این که به وسیله ی آن ها خطر حیوان درنده یا یک قاتل جانی دفع شود، در مورد انسان بی گناهی به کار رفته است. بنابراین، دلیل اسناد تمام حسنات و نیکی ها به خداوند آن است که تمام منابع قدرت، حتی قدرت هایی که از آن سوء استفاده می شود، از ناحیه ی خداست و سرچشمه ی قسمت های سازنده و مثبت اوست. و اگر در آیه ی دوم سیئات به مردم نسبت داده شده، اشاره به همان (جنبه های منفی) قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرت های خدادادی است. نظیر آن که پدری سرمایه ای به فرزند خود برای ساختن خانه ی خوبی بدهد، ولی او آن را در راه موادّ مخدر و فساد و تبهکاری به کار اندازد. شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است، ولی از نظر سوء استفاده مستند به خود اوست. به تعبیر یکی از علما، زمینی که دور خود و خورشید می گردد، قسمتی که رو به خورشید است روز و روشن است و اگر یک طرف تاریک است، چون پشت به خورشید کرده، وگرنه خورشید همواره نور می دهد، کمالات انسان از خداست و نقص هایش از خود اوست.

نبوّت

نعمت وحی و نبوّت حواس ظاهری و غرایز نهانی و برتر از آن، دانش و معرفت بشر برای هدایت وی به سرمنزل سعادت، کافی نیست؛ وحی ارتباطی است از سوی خداوندی که آفریننده آدمی و بینای نقیصه ها و نیازها و دردها و درمان های او است. **وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** بقره ۱۵۱

دهد یاد هم حکمت و هم کتاب به آنچه ندانید گوید جواب

انبیا علومی را به انسان تعلیم می دهند که بدون وحی دسترسی به کلیّات و جزئیات آن سلسله از علوم و دانش ها ممکن نیست و به تعبیر دیگر، اگر نعمت وحی و نبوّت نبود، انسان ها در شئون دینی خود متحیر بودند و نمی دانستند به چه کیفیت می بایست انجام وظیفه کنند.

اقسام وحی وحی به صورت های گوناگون بر پیامبران نازل می شد. که در آیه ی زیر به همه ی اقسام آن اشاره شده است ؛ **وَمَا كَانَ لِنَبِّئٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ شُورَىٰ** ۵۱

کسی را نزید ز جنس بشر رسولان عالم همه سربه سر

به گفتار خیزند با کردگار مگر آنکه با وحی پروردگار

و یا در وراء حجابی نهان سخن بشنوند از خدای جهان

فرستاده ای را ز جنس ملک فرستد خداوندشان از فلک

که تا آنچه فرمان یکتا خداست کند وحی برآن رسولی که خواست

که حقا حکیم است پروردگار مقامش بلندست آن کردگار

الف **إِلَّا وَحْيًا** در این قسم از وحی، هیچ گونه واسطه ای در میان نیست و خداوند با پیامبر خود بدون هیچ واسطه و حجابی سخن می گوید؛ یعنی بعضی از انبیا در حالات خاصی،

کلام خدا را بدون واسطه می شنیدند. علامه طباطبایی در ذیل آیه ی فوق این نوع وحی را مربوط به سخن گفتن خداوند با پیامبر دانسته است که حتّی جبرئیل نیز واسطه ی میان پیامبر و خدا نبوده است.

برخی از مفسران نیز می گویند: دو آیه ی اخیر سوره ی بقره را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج بلا واسطه دریافت کرده است.

بَ أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ؛ گرچه در این قسم از وحی واسطه وجود داشته، ولی واسطه، خود وحی نمی کرده، بلکه وحی از ماورای آن نازل می شد. این قسم از وحی به دو نوع قابل تقسیم است: گاهی پیامبر حقایق را در عالم رؤیا متوجه می شد. مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که به این طریق فرمان یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند؛ **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى** صافات ۱۰۲

چو آن طفل رشد و کمالی بیافت	به سوی عملهای نیکو شتافت
پدر کرد ناگاه بر او خطاب	که ای جان فرزند دیدم به خواب
که بایست در راه یکتا خدا	ترا ذبح سازم، نمایم فدا
کنونت نظر چیست برگو به من	بگو فاش جانا جواب سخن

گاهی وحی از طریق امواج صوتی القا می شد؛ یعنی خدا با ایجاد صدا با پیامبر خود سخن می گفت. مانند سخن گفتن درخت با حضرت موسی علیه السلام که درخت واسطه بود و خداوند از پس پرده با او سخن گفت؛ **وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** نساء ۱۶۴

تمام رسولان که خود شرح حال	از آنها ترا گفت رب جلال
دگر مرسلینی کز آنها خبر	ندادست بر تو خدای بشر

به آنها همه وحی بنموده است سخنها بر ایشان بفرموده است

خداوند با موسی خویشتن بسی آشکارا بگفته سخن

ج **أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا**؛ در این قسم از وحی ، پیک وحی فرامین الهی را بر قلب پیامبر نازل می کرد؛ یعنی گاهی فرشته ی وحی به صورت خاصی تمثیل پیدا می کرده و پیامبر نیز با تمام وجود خود وحی را تلقی می کرد؛ **قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ** بقره ۹۷

به آنان بگو ای رسول جلیل چو دشمن بگشتند با جبرئیل

هرآن کس که با آن ملک شد عدو شده خصم یکتا خدا نیز او

ازآن رو که او خود به امر خدا به فرمان و دستور آن کبریا

به قلبت رسانید آیات او که تصدیق کرده کتب را نکو

دهد مژده بر مؤمنان خدا هدایت نماید به راهی سزا

برترین و عالی ترین هدف انبیاء آن است که انسان ها را از آب و گل پستی ها و پلیدی ها رها ساخته با جاری نمودن سرچشمه های استعداد در آنان، ایشان را به عالی ترین مدارج ترقی و تعالی انسانی برسانند.

خداوند ولی مؤمنان است و آن ها را از هر تیرگی و تاریکی می رهاند و به سوی نور می برد؛ **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**

خداوند با مؤمنین است یار بود یاور مؤمنان کردگار

کند مؤمنان را ز ظلمت برون سوی روشنائی شود رهنمون

بنابراین، هدف از نزول وحی آن است که انبیای الهی مردم را نورانی کنند. از این رو، قرآن کریم در باره ی حضرت موسی علیه السلام می فرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** ابراهیم ۵

خداوند همراه آیات خویش برانگیخت موسی به پیغمبریش

که قومت ز ظلمات می ساز دور برو رهنمون شو به دنیای نور

چه این که در باره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: الرِّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ
النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ابراهیم ۱

الف لام را هست آغاز کار که رمزیست از جانب کردگار

کتابیست قرآن که یکتا خدا فرستاد سوی تو ای مصطفی (ص)

که تا مردمان را به امر غفور ز ظلمات بیرون بری سوی نور

امتیاز پیامبران إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل
عمران ۳۳) این آیه شریفه دلالت بر امتیاز انبیا دارد.

گزیدست یزدان صاحب دلیل به خلق، آدم و نوح و آل خلیل

بر اهل جهان نیز یکتا خدا گزید آل عمران به دور قضا

نبوت ، پیامبری و هدفهای آن

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ
الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ **جمعه ۲۴**

میان همه اُمّیان عرب ز خودشان رسولی برانگیخت رب

که خواند بر ایشان کتاب خدا همه آیه هائی از آن کبریا

کند قلبشان پاک از کار زشت کند تزکیه قلبها و سرشت

بیاموزد او حکمتی راستین کند آشنا با کتابی مبین

کزین پیش بودند آنان دچار به گمراهی و ضلّتی آشکار

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

رسولان خود را خدای جهان **حدید ۲۵** فرستاد با معجزاتی عیان

کتابی عطا کرد و میزان نهاد

که مردم گرایند یکسر به داد

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره ۲۱۳)

همه اهل عالم يك امت بُدند

همه يك گروهی و ملت بُدند

پس از آن، رسولان ز پروردگار

فرستاده گشتند در روزگار

که بر نيك مردان بشارت دهند

بدان را به دل ترس اندر نهند

بر آنان فرستاد، برحق کتاب

که گردند داور به وجه صواب

که در آنچه دارند مردم جدال

برانند حکمی به عدل و کمال

ولی مردمان بر طریق خلاف

نمودند در آن کتاب اختلاف

برای تعدی بر دیگران

فکندند شبهه در آیات آن

پس از آن، خداوند از لطف خویش

کسی را که او بود مؤمن به کیش

ز ظلمات آن شبهه بیرون رهاند

به سوی هدایت هم او را براند

بلی هرکسی را که ایزد بخواست

هدایت نماید به آیین راست

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء ۶۴)

خدا گر فرستاد پیغمبری

معین بفرمود بر رهبری

همین بود قصدش که اقوام چند

ز امر خدائی اطاعت کنند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهيم ۴)

نکردیم مبعوث پیغمبری

که در بین مردم کند رهبری

مگر آنکه با قوم بُد هم زبان

که آیات حق را نماید بیان

شود گمره آن کس که یزدان بخواست

هدایت نماید چو میلش بخواست

حکیم است در کار خود کردگار

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ بِرِيسَامِ بَرٍ ابلاغ آشکار
(وظیفه ای) نیست (مائده ۹۹)

بجز انتشار کلام خدا

وظیفه ندارد دگر مصطفی

بود آگه از کارت‌ان کردگار

چه پنهان بود کار یا آشکار

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
(توبه ٣٣)

فرستاد پیغمبرش را خدا

هدایت بدو داد و دینی سزا

به او دین حق داد و پیغمبری

که بر کل ادیان دهد برتری

اگرچند از این عمل مشرکان

کراہت بورزند از عمق جان

بشارت حضرت عیسیٰ مسیح: وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝

مسیح بن مریم ز روی دلیل

بگفتا چنین با بنی اسرائیل

منم پیکي از سوی یکتا خدا

بگردیده مبعوث ز آن رهنما

به تأیید تورات گویم سخن

کتابی الهیست از ذو المنن

بشارت دهم نیز اندر کلام

رسولی که احمد و راهست نام

بیاید پس از من ز پروردگار

که آیین حق را کند برقرار

بیاورد آیات روشن چنین

بگفتند سحریست اینها مبین

رسالت و خاتمیت : مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب ۴۰)

محمد (ص) نباشد شما را پدر

کسی از شما نیست او را پسر

و لیکن محمد (ص) رسول خداست

به تعبیر حق خاتم الانبیاست

اخلاق پیامبر: وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (سوره قلم)

ترا سیرت و خلق کامل بود کمالات بسیار حاصل بود

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خدا و ملکهای او بس سلام احزاب ۵۶ بر احمد (ص) فرستند هر صبح و شام

شما نیز ای مؤمنان به رب درودش فرستید هر صبح و شب

به تعظیم گوئید بر او سلام سلامش نمایید با احترام

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ()

خدا و ملکهای او هم کلام احزاب ۴۳ شما را فرستند یکسر سلام

که آرد شما را ز ظلمت برون سوی روشنائی شود رهنمون

که بر مؤمنانست بس مهربان بر آنان رحیم است رب جهان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا . وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا احزاب ۴۷

ترا کرد مبعوث یکتا اله که بر کرده خلق باشی گواه

که بر مردم نیک باشی بشیر به بدکار مردم بگردی نذیر

به دستور و با اذن پروردگار خلائق بخوانی سوی کردگار

چراغ فروزان عالم شوی که روشن کنی جاده رهروی

پیروی از پیامبر و درود بر او لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ

الْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب ۲۱)

به پیغمبر حق کنید اقتدا پسندیده کاریست نزد خدا

هرآن کس که او هست امیدوار به دیدار یزدان و روز شمار

خدا را همیشه کند ذکر و یاد دل خویش بر مهر ایزد نهاد

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

خدا برگزیدت به پیغمبری مقامی ترا داد بر رهبری

که بر مردمان خوان رحمت نهی بشارت به لطف الهی دهی

امامت

خالی نبودن زمین از حجت بعد از انقطاع وحی که پیامبری در میان مردم نیست که از دین الهی دفاع کند، لازم است خداوند شخصی را منصوب کند و همو ولی امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ولایت خدا، یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله ی دین، تمام نمی شود مگر به ولایت رسول، و ولایت رسول نیز جز به واسطه ی ولایت اولی الامر تمام نمی شود

در جامعه ی دیروز و امروز هم رهبری در پیشبرد دین و اسلام بسیار مهم بود و هست و دشمن هم در صدد است همین رهبری را از مردم بگیرد و در گذشته کرد. در جامعه اگر رهبر دینی باشد، خدا مطرح می شود، اگر رهبر باشد قانون نبوت احیاء می شود بنابراین روی مساله رهبری قرآن و روایات خیلی عنایت دارد و تمام زور طاغوت هم شکستن رهبری است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ مائده ۱۹

رسولی ز یزدان کنون رو نمود	الا ای نصارا الا ای یهود
بگوید همه حکم و آیات آن	که دین را به تحقیق سازد بیان
نبودی که دین را کند رهبری	در این روزگاران که پیغمبری
نگوید دیگر بدین سان کلام	که حجت بگردد شما را تمام
که گردد بشیر و بگردد نذیر	که بر ما نیامد از ایزد سفیر

طبق عقیده ی ما، جامعه ی انسانیت لحظه ای از نماینده ی خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد، باید توجه داشت که قرآن می گوید: **عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ**؛ یعنی رسولانی در این دوران نبودند، اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آن ها باشند. به تعبیر

بهرتر، رسولان آن هایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه داری می زدند، مردم را بشارت و انذار می دادند و سکوت و خاموشی جامعه را درهم می شکستند

و صدای خود را به گوش همگان می رساندند. ولی اوصیای آن ها همگی چنین ماءموریتی نداشتند، حتی گاهی ممکن است آن ها به علت یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم به طور پنهان زندگی داشته باشند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: **اللّٰهُمَّ بَلْ لَا تَخْلُوا الْاَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ اَمَّا ظَاهِرًا** مشهوراً و خائفاً مغموراً لئلاّ تبطل حجج الله و بیّناته ...؛ آری ! روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند، خالی نخواهد ماند، خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و ناشناخته ؛ برای این که احکام و دستورات الهی و نشانه های خداوند از بین نرود.

امامت مایه ی کمال دین اسلام

دین مجموعه ی اموری است که از ناحیه ی پروردگار متعال نازل شده است و از آن جهت که عمل کردن به آن مشتمل بر ولایت خدا و پیامبر و اوصیای اوست، نعمت شمرده می شود. **الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** (مائده ۳)

کنون کافران یأس بر خود تنند	که بر دینتان دستبردی زنند
نگردید از آنها کنون بیمناک	بترسید تنها ز یزدان پاک
کنون دینتان را به حد کمال	رساندم بدین اقتدار و جلال
ادا کرده ام نعمتم را تمام	بخشیده ام بر شما این مقام
کنون بهرتان دین اسلام ناب	که والاترین است شد انتخاب

مقصود از الیوم که در آیه فوق دو مرتبه آمده، روزی که دارای چهار ویژگی است :

۱. همه ی کفار در آن ناامید شدند.
۲. دین کامل گشت .
۳. نعمت الهی تمام شد. ۴. خداوند آیین اسلام را آیین نهایی برای مردم پذیرفت .

در میان مفسران و دانشمندان سخن بسیار است، لکن شبهه ای نیست که آن روز باید بسیار روز مهمی در تاریخ اسلام باشد. تنها روزی که با آن چهار خصوصیت فوق تطبیق می کند، روز غدیر خم است که روایات فریقین نیز این معنا را تاءیید می کند، به ویژه با توجه به این که تمام تلاش کفار بر این بود که نور الهی را خاموش کنند؛ **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (۳۲ توبه)،

نمایند خاموش نور خدای	بخواهند با آن سخنها و رای
به هر چیز فرمان او می رود	خدا کی گذارد که این سان شود
رساند به غایت به حد کمال	که تا نور خود را همان ذوالجلال
کراحت بورزند از این عمل	اگرچند آن کافران دغل

و هر کاری کردند به مقصود خود نرسیدند، جز این که امید به این داشتند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نسل او قطع شده و رسالت او هم از بین می رود که قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** در چنین شرایطی بود که خداوند حضرت علی علیه السلام را جانشین او قرار داد و کفار را ناامید ساخت.

همانا همان کس که عیبت بخواند خودش نسل مقطوع و ابتر بماند

مقصود خداوند در آیه ی شریفه ی فوق این است که مجموع معارف دینی را که بر شما نازل کردم ، به واسطه ی واجب کردن ولایت کامل ساختم.

زیرا تا امروز تنها ولایت خدا و پیامبر بود و بعد از انقطاع وحی که پیامبری در میان مردم نیست که از دین الهی دفاع کند، لازم است خداوند شخصی را منصوب کند و همو ولی امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ولایت خدا، یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله ی دین، تمام نمی شود مگر به ولایت رسول، و ولایت رسول نیز جز به واسطه ی ولایت اولی الامر تمام نمی شود.

امامت و اتمام دین و نعمت

خداوند متعال در ماجرای تغییر قبله می فرماید: تغییر قبله برای این است که در آینده نعمت خود را بر شما تمام کنم؛ یعنی استقلال شما و توجه مسلمانان به کعبه، زمینه ی اتمام نعمت در آینده است؛ **لَا تَمَّ نِعْمَتِي** این ماجرا در سال دوم هجری در مدینه واقع شد.

در سال هشتم هجری نیز خداوند به مناسبت فتح مکه می فرماید: **و يَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ** یعنی این پیروزی برای این است که خداوند در آینده نعمت خود را برای شما تمام خواهد کرد. در هر دو آیه اتمام نعمت به صیغه ی مضارع بیان شده است که نشانه ی حدوث آن در آینده است،

ولی هنگام بازگشت از حجة الوداع در سال دهم هجری و بعد از معرفی علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر در غدیر خم ، این آیه نازل می شود: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**؛ یعنی امروز نعمت خودم را بر شما تمام کردم .

قابل تامل است که خداوند توجه مردم به کعبه را قدم نخستین برای اتمام نعمت، و فتح مکه را قدم دیگر و تعیین و معرفی رهبر را، آخرین قدم در اتمام نعمت بیان می کند. از این رو، در دو مرحله ی نخستین که زمینه ساز نعمت است ، به صورت فعل مضارع **اَتَمَّ** و **يَتَمَّ** بیان می کند، ولی در حادثه ی غدیر با واژه ی **اَتَمَمْتُ** فعل ماضی بیان می کند.

در تغییر قبله و همچنین در تعیین رهبر، تذکر می دهد که **لَا تَخْشَوْهُمْ و اخشونی**، چون در هر دو، احتمال مقاومت، مقابله، بهانه گیری و شایعه پراکنی از می رود.

تبیین ولایت در غدیر خم

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائده ۶۷)

الا ای پیامبر هرآنچه خدا	به تو کرد نازل، بگو خلق را
اگر خود کلام خدای جلال	بر آنها نگوئی تمام و کمال
اداء رسالت نکردی تمام	در این کار ننموده ای اهتمام
از آزار مردم یگانه اله	ترا در همه حال دارد نگاه
که کفار دون را خداوندگار	نخواهد کند عاقبت رستگار

با توجه به دو نکته ی اساسی، مقصود آیه ی شریفه روشن می شود :

۱. دستوری در این آیه به پیامبر داده شده است که پیام تازه ای را به مردم ابلاغ کند و در صورت عدم تبلیغ آن، تمامی زحمات هدر می رود.

۲. وعده ای که خداوند به پیامبر داده است که او را از خطراتی که در ابلاغ این امر تهدید می کند، نگهداری کند.

سؤال : با توجه به این که این آیه در اواخر عمر پیامبر نازل شده ، چه مطلب مهمی است که خداوند پیامبرش را مأمور تبلیغ آن می کند؟

الف آن امر مهم مربوط به توحید و نبوت و معاد نیست ، چون این اصول در اوایل بعثت برای مردم بیان شده است و نیازی به این همه تاءکید نداشت .

ب آن امر مهم مربوط به احکام فرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد نیز نیست ، چون در طول ۲۳ سال ، پیامبر همه ی آن ها را بیان کرده بود و از بیان آن ها ترسی از مردم نداشت.

ج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ترسی از یهودیان و منافقان در آن زمان نداشت . زیرا در زمان نزول آیه ، آنان قدرتی نداشتند که پیامبر بترسد.

د پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ترس از جان خود نداشت . زیرا عمرش را در مبارزه با بت پرستان و تحمّل انواع شکنجه ها از ناحیه ی مخالفان در جنگ ها سپری کرد.

ه قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از این نوع ترس ها مصون و محفوظ داشت . زیرا فرمود: **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا** احزاب ۳۹

خدا مهر دستور زد این چنین	بر آن کس که تبلیغ کردست دین
بترسند آنان ز پروردگار	ز چیزی نترسند جز کردگار
همانا کفایت کند کردگار	که آرد حساب همه در شمار

پس، آن امر مهم مربوط به هجدهم ذیحجه ی سال دهم هجری در حجة الوداع است که امامت حضرت علی علیه السلام از ناحیه ی خداوند به مردم ابلاغ شد. زیرا از سویی روایات شیعه و سنی آن را بیان می کند و از سوی دیگر، این امر مهم مربوط به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است ؛ **یا ایها الرسول**

اطاعت بی چون و چرا از رسول خدا و اولی الامر،

نشانه ی عصمت آن بزرگواران است . پس غیر معصوم صلاحیت احراز جایگاه ولایت امر را ندارد. تکرار **اطیعوا** به جهت تعدد نوع دستورهاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی احکام الهی را بیان می کرد، گاهی دستور حکومتی می داد. او هم منصب رسالت داشت، هم حکومت. **یا ایها الذین امنوا اطیعوا اللهَ وَ اطیعوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ،**

پس ای مؤمنان با رضا و قبول	اطاعت کنید از خدا و رسول
همین گونه با رغبت و با رضا	اطاعت نمایید اولی الامر را
چو دارید ایمان به پروردگار	بیاورده ایمان به روز شمار

ولایت خداوند و پیامبر و امامان معصوم و لزوم پیروی از آنان در این آیه بیان شده است. ذکر نام اولی الامر در کنار نام خدا و رسول، همراه با اطاعت مطلق، نشان آن است که مسئول حکومت و نظام اسلامی باید از قداست والایی برخوردار باشد.

طبق روایات متعدد مراد از اولی الامر، ائمه ی اهل بیت علیهم السلام هستند. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** - الله می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه سازد.

چنان که این حقیقت از آیات ذیل نیز استفاده می شود:

الف، ولایت خداوند؛ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بقره ۲۵۷
ب، ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء ۶۵)

به رب تو سوگند ای مصطفی	که ایمان نیارند هرگز به ما
مگر آنکه در موقع داوری	بخوانند تنها ز تو یاوری
پس آنگه تو هر حکم کردی بیان	نسازند هیچ اعتراضی برآن
بگردند تسلیم امرت تمام	نیوشند حکم تو با اهتمام

و النَّبِيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است (احزاب ۶)

پیامبر سزاوارتر هست بیش بر افراد مؤمن، ز جانهای خویش

ج، ولایت امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام؛ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده ۵۵)

ولی شما هست یکتا خدا	همین سان فرستاده اش مصطفی
دگر مؤمنانی که اندر صلوات	به وقت رکوعش دهند زکات
(به اجماع آرا مراد از ولی	در این آیه باشد امام علی (ع))

نیکوکاران وارثان زمین

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اراده نمودیم، منت نهیم قصص ۵ به مستضعفین پیشوائی دهیم

بگردند روی زمین جانشین بگردند خود وارث آن زمین

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیاء ۱۰۵)

خود از بعد تورات، اندر زبور بدادست وعده خدای غفور

که شایسته مردان دارای دین تصرف نمایند ملک زمین

وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (اعراف ۱۳۷)

همان ملتی را که فرعون خوار بر ایشان بسی ظلم کرد آشکار

بکردیم وارث برآن سرزمین همه مصر را از یسار و یمین

نکویی برآن قوم از ذوالجلال رسیدی به غایت به حد کمال

به پاداش آن صبر هنگام رنج بر آنها گشودیم درهای گنج

بلی نیز فرعون و قومش تمام علی رغم آن کاخها و مقام

نمودیم نابود و محو و هلاک که برچیده گشتند از روی خاک

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ نور ۵۵

خدا بر شما مؤمنان به وی به نیکو خصالان فرخنده پی

بدادست وعده که روی زمین بخواهید شد حاکم و جانشین

که اقوام بسیار ناپاک و پاک بگشتند خود جانشینان خاک

به آیین اسلام، یکتا خدا تسلط ببخشد، فزاید بقا

همه مؤمنان را پس از خوف و بیم دلی ایمن از مکر دشمن دهیم

که من را بخوانند یکتا اله

بتان را بخوانند پست و تباه

پس از این چو کافر شود کس به من

بود فاسق و اندر آن نیست ظن

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ صف ۹

بلی اوست پیغمبری داده است

خدای تو پیکی فرستاده است

که تا مردمان را به آیین راست

هدایت نماید که راهی سزااست

که پیروز گردد بدون گمان

بر ادیان دیگر بدور زمان

اگرچند بر مشرکان هیچگاه

نیاید خوشایند این نیک راه

امامت در کودکی

علی ابن اسباط گوید: به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر بازمی گردم ، کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم.

ناگهان امام علیه السلام رو به سوی من کرد و فرمود: ای علی ابن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله ی امامت کرد، مانند کاری است که در نبوت کرده است .

و در سوره مریم در مورد حضرت مریم و تولد عیسی مسیح می فرماید: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مريم ۲۹ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا ۳۰ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۳۱

چو مریم به طفلش اشارت نمود

که از او پرسید جریان چه بود

بگفتند با طفل در مهد چون

توان گفتگو کرد، بنگر فسون

پس آنگاه بگشود کودک زبان

که هستم من عبد خدای جهان

کتابی مرا داد یکتا خدا

مقام نبوت نمودم عطا

به هر جا که یابم در آنجا حضور

شوم مایه رحمت و لطف و نور

که ما دام در طول عمر و حیات

سفارش شدم بر نماز و زکات

نبوت در کودکی حضرت یحیی

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا مريم ۱۲؛

به يحيی نمودیم ز آن پس خطاب
همان دم که او کودکی بود خرد
که می گیر اکنون فراء این کتاب
مقام نبوت خدایش سپرد
دو نوع امامت

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام در قرآن کریم دو گونه است. گاهی خداوند می فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** (انبیا ۷۳)

بگشتند بر مردمان راهبر **نشان داده راه نکو بر بشر**

یعنی به امر خدا مردم را هدایت می کنند، نه به امر مردم؛ امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند. در بخش دیگری می فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ**

بر اهل ضلالت بگشته امام **بگشتند دعوت به دوزخ تمام** قصص ۴۱

ندارند یاور به روز جزا **که گردند از آن عقوبت رها**

ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند؛ فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب الله عمل می کنند .

مقام رفیع امامت

قرآن کریم مقام رفیع امامت را که منصب الهی است؛ **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** در سه جهت بیان کرده است :

الف وظیفه ی امام : هدایت انسان ها به سعادت؛ **وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**

ب شرط دستیابی به مقام امامت : صبر و یقین؛ **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا**

وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ (سجده ۲۴)

ج واسطه ی فیض خداوند به انسان ها: انجام دادن نیکی ها، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، عبادت؛ **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ** (انبیاء ۷۳) و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و همه پرستندگان ما بودند .

امامان، ستارگان هدایت

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ انعام ۹۷

که راه سفر را پیاموخت او

چراغ ستاره برافروخت او

شود نور آن بر شما راهبر

که در ظلمت محض دریا و بر

نماییم بر اهل دانش بیان

بدین گونه آیات خود را عیان

خداوند متعال همان گونه که برای سفرهای دریایی و صحرایی، راهنما قرار داده است، برای سفر معنوی انسان ها و حرکت دایمی بشریت در مسیر حق نیز راهنما معین کرده است.

از این رو، در احادیث وارد شده که مقصود از ستارگان هدایت، رهبران معصوم و اولیای خداوند هستند.

معرفی امامت هسته مرکزی تبلیغ

مطالب مختلفی از قرآن کریم درباره تبلیغ استفاده می شود از جمله :

الف پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** در تبلیغ مامور به وظیفه است نه ضامن نتیجه؛ **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (عنکبوت ۱۸)

که در شام ظلمت فروزی چراغ

وظیفه ترا نیست غیر از بلاغ

ب اگر مردم اعراض کردند انسان نباید از تبلیغ دست بردارد؛ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل عمران ۲۰)

اگر هم که خود روی برتافتند	به عصیان و بر کفر بشتافتند
مبادا خوری غم به کاری چنین	که کار تو تنهاست تبلیغ دین
خدا هست آگه به حال عباد	به اندیشه و فکر و رای و نهاد

ج تبلیغ باید همراه با نصیحت و خیرخواهی باشد؛ اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ اعراف ۶۲

رساندم همانا پیام خدا	بسی پند دادم به راه سزا
ز وحی الهی بدانم بسی	که آگاه نبود شما را کسی

د در راه تبلیغ انسان باید تنها از خداوند خشیت داشته باشد؛ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (احزاب ۳۹)

خدا مهر دستور زد این چنین	بر آن کس که تبلیغ کردست دین
بترسند آنان ز پروردگار	ز چیزی نترسند جز کردگار
همانا کفایت کند کردگار	که آرد حساب همه در شمار

قابل توجه این که اساسی ترین موضوعی که پیامبر مامور به تبلیغ آن بود موضوع امامت حضرت علی علیه السلام بود و با تعبیر بَلِّغْ این امر مهم را خداوند به او خاطر نشان ساخت؛

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (مائده ۶۷)

الا ای پیامبر هرآنچه خدا	به تو کرد نازل، بگو خلق را
اگر خود کلام خدای جلال	بر آنها نگوئی تمام و کمال
اداء رسالت نکردی تمام	در این کار ننموده ای اهتمام
از آزار مردم یگانه اله	ترا در همه حال دارد نگاه
که کفار دون را خداوندگار	نخواهد کند عاقبت رستگار

معاد، مرگ و عالم برزخ

حقانیت مرگ خداوند در هر خوابی، نفس و روان آدمی را توقی می کند و از کالبدش بیرون می کشد و به سوی خود می برد. ولی در مرگ دایمی، نفس در نزد خداوند نگه داشته می شود و اجازه بازگشت به سوی کالبد را نمی یابد. آنچه بیان شد مرگ در جهان ماده است؛ اما مرگ در جهان برزخ و نیز قیامت حالتی دیگر دارد و به معنای خروج نفس از کالبد جسمانی نیست؛ زیرا انسان در جهان برزخ، بدن و کالبد مادی و جسمانی ندارد، هر چند که دارای کالبد جسمانی مادی لطیف یا غیرمادی است که اطلاعات کاملی در باره آن نداریم.

زندگی موجودات همواره در دنیا با حضور همزمان مرگ همراه است و هر دم ترکیبی از زندگی و مرگ است. اما این مرگ تا کی ادامه دارد؟ تا زمان اجل موجودات. به این معنا که مرگ به حیات خود به عنوان یک آفریده و آیت الهی تا زمان اجل ادامه می دهد و وقتی اجل و زمان آن رسید، پایان می یابد و دیگر حیات بی مرگ آغاز خواهد شد. اما اگر به کمال نرسیده باشد و اهل دوزخ باشد این مرگ همواره تا ابد با او همراه خواهد بود و در آخرت نیز ادامه می یابد؛ در دوزخ مرگ او هم دم به دم است و گویی هر دم اجل او می رسد و می میرد و زنده می شود **ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ** ۱۳ علی؛

نه میرد در آن جایگاه عتیب نه از زندگانی بیابد نصیب

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (ق ۱۹)

رسد عاقبت وقت سكرات موت به انسان بگویند هنگام فوت
بلی این همان مرگ باشد كنون كه بودید از وحشت آن زبون

در این آیه ی شریفه و آیات متعدد دیگر، روی حق بودن مرگ تکیه شده است. چنانکه قرآن کریم می فرماید: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** (حجر ۹۹).

عبادت نما، ذات یکتا خدا که هنگام دیدار آید فرا

انسان هر چیزی را انکار کند، نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام ، مرگ در خانه ی همه را می کوبد و همه را با خود می برد. توجه به حقانیت مرگ هشدار ی است برای همه ی انسان ها که بیشتر و بهتر بیندیشند و از راهی که در پیش رو دارند، باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند.

مرگ ، امر وجودی

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (ملک ۲)

خدائی که از اوست مرگ و حیات مسلط بر این زندگی و ممات
کند امتحان تا کدامینتان نکوتر بود اندر این خاکدان

مرگ اگر به معنای فنا و نیستی باشد، مخلوق نیست. زیرا خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد، ولی از آنجا که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است قطعاً یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد.

منظور از خلقت موت و حیات، آزمایش انسان ها و حسن عمل آنان بیان شده است، نه کثرت عمل. بنابراین، اسلام به کیفیت اهمیت می دهد، نه به کمیت. مهم آن است که عمل، خالصانه و برای خداوند باشد، هر چند از نظر کمیت و مقدار، اندک باشد.

مشابه آیه ی فوق دو آیه ی دیگر است که هدف خلقت را آزمون برای دستیابی به بهترین عمل دانسته است؛ **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا** (کهف ۷)

هرآنچه بود در زمین جلوه گر بود زینت و زیب آن سربه سر
که تا مردمان را کنیم امتحان چه کس هست کارش نکو و گران

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۚ (هود ۷)

خدا آسمان و زمین آفرید	به شش روزشان کرد یکسر پدید
خردمند یزدان ز راه صواب	برافراشت آن عرش بر روی آب
که تا آزمایش شما را دگر	کدامینتان هست نیکوی تر
اگر ای پیمبر بگوئی سخن	بیايد پس از مرگ جان در بدن
بگویند کفار باشد محال	نباشد بجز سحری و جز خیال

در حالی که آیه ی **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (ذاریات ۵۶) هدف خلقت را عبادت و بندگی معرفی نمود

خدا انس و جن را نبخشید جان جز آنکه پرستند رب جهان

و برخی از روایات نیز هدف خلقت را کمال عقل و خداترسی و نیت خالص دانسته است؛ چنانکه پیامبر اکرم **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** می فرماید: **أَتَمَّكُمْ عَقْلاً وَ أَشَدَّكُمْ لَهِ خَوْفاً** عقل تان کامل شود و سپس بدینوسیله خداترسی شدیدتر گردد .

و امام صادق علیه السلام می فرماید: **لَيْسَ يَغْنَى أَكْثَرُ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبُكُمْ عَمَلًا، وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللّٰهِ، وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ،** مقصود این است که عملتان چقدر صوابتر باشد و حقانیت بیشتری داشته باشد؛ اصابت بستگی دارد که تا چقدر توأم با خداترسی باشد، که خداترسی دنباله خدانشناسی است.

آیا جمع میان اهداف پیش گفته ممکن است ؟ در پاسخ باید گفت : روشن است که مسأله ی آزمون و امتحان از عبودیت جدا نیست،

همان گونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص (که در دو روایت به آن اشاره شده) روح عبودیت را تشکیل می دهد. به این ترتیب ، جهان میدان آزمایش همه ی انسان هاست، وسیله ی آزمایش مرگ و حیات است و هدف آزمون رسیدن به حسن عمل که مفهومش تکامل، معرفت و اخلاص نیت و انجام دادن هر کار خیر است.

مرگ و برزخ

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

هرآن نفس کو آمد اندر حیات
دو روزی چو از زندگانی گذشت
چشد شربت نیستی و ممات
به سوی خدا بازخواهید گشت

هر جاننداری چشنده مرگ است و در روز رستاخیز پاداشهایتان به طور کامل به شما داده می شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُوَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ

نمیرد کسی جز به امر خدا
هرآن کس بجوید متاع جهان
ولی آنکه خواهد به دل آخرت
هرآن کس نهد سر به شکر خدا
اجل ثبت باشد به لوح قضا
ببخشیم ما نیز بر او همان
ببخشیم بر او همان مرتبت
بر او نیک پاداش گردد عطا

قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (جمعه ۸)

بگو پس ببینید فرجام کار
به سوی خدایی بگردید باز
بگرداند آگاهتان کردگار
همین مرگ کز آن گریزید زار
که پیدا و پنهان بر او هست باز
به اندیشه هائی که کردید و کار

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (سجده ۱۱)

به کفار برگو تو ای مصطفی
پس از آن دگر بار بر کردگار
بگیرد ملک موت جان از شما
نمایید رجعت به روز شمار

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (نساء ۷۸)

چه باشید در برج و در قصر و کاخ
چه باشید در کومه و سنگلاخ

به هرجا که باشید و هر سازوبرگ بگیرد گریبان‌تان سخت مرگ

روز وعده داده شده

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۶ جاثیه

به پاسخ چنین گوی اندر جواب به میدان بزن نیز گوی خطاب

بمیراند و زنده سازد خدا سپس جمع سازد به روز جزا

به روز قیامت که دور از گمان بخواهد رسیدن بدور زمان

ولی اکثر خلق آگه نیند که در زندگانی به غفلت زیند

وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (حج ۷)

زمان قیامت بیاید فرا که هرگز در آن نیست شکی روا

برانگیزد او مردگان را ز گور مپندار هنگام آن هست دور

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ

الا مردمان وعده کردگار فاطر ه بود حق، نباشید مغرور و خوار

نگردید مغرور دنیای پست نباشید با زیورش هم نشست

مبادا که شیطان ز آیین راست برد سوی راهی که یکسر خطاست

رستاخیز

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (کهف ۴۷)

یکی روز خواهد رسیدن چنین بجنبد کھسارها بر زمین

زمین را ببینی در آن روز چند که خود صاف باشد نه پست و بلند

بگردند محشور خود از قبور همه حاضر آیند اندر حضور

يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (ق ۴۴)

بسرعت شکافد زمین ناگهان ز بس کرده در خویشتن تن نهان

بلی حشر مردم به روز شمار چه آسان بود بهر پروردگار

روز قیامت

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (حج ۶۹)

کند حکم روز قیامت خدا ببینند مردم یکایک سزا

در آنچه فکندید خود اختلاف بجستید راه نزاع و خلاف

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (آل عمران ۱۰۶)

یکی روز آید که گردد پدید گروهی سیه رو و جمعی سپید

سیه رویها را رسد سرزنش بگویند ای مردم بدمنش

چرا بازگشتید وز چه سبب پس از آنکه گشتید مؤمن به رب

پس اکنون عذاب خدا را چشید گرانی قهر خدا را کشید

سزاوار آن کفر و عصیان خویش که در راه دنیا گرفتید پیش

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُوقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (انعام ۳۰)

در آن دم که در پیشگاه خدا به پایستند از برای جزا

خداوند سازد بر آنها خطاب که آیا نبُد راست روز حساب

در آن لحظه آن مردم تیره بخت ببینی که دارند بس روز سخت

بگویند بر ایزد خود قسم
خداوند راند عقابی شدید
که اینها همه راست بودست هم
کنون کیفر کار خود را چشید

روز حساب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ انبیاء ۱
سر آغاز گفتار نام خداست
بگردیده نزدیک روز حساب
ولی غافلاند ز آن روی تاب
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ . ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (غاشیه)

بدین سان چو دور جهان درگذشت
نمایند بر سوی ما بازگشت
پس آنگاه بر عهده ما بود
سزای عملهای نیکو و بد

سنجش اعمال

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ اعراف ۹
هرآن کس که میزان او در نسق
سبک شد، بود بر زیان مستحق
که آنها به آیات پروردگار
همی ظلم کردند بس آشکار
فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ سوره قارعه

در آن روز هرکس به میزان حق
ورا کفه سنگین بود در طبق
بهشت است بهر وی آراسته
پس او هست در عیش دلخواسته
وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
سبک گشت اعمال هرکس دگر
به هاویه افتد به قعر سقر

نامه اعمال فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ . فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (انشقاق ۷-۸)

به هرکس در آن روز در دست راست رسد کارنامه به میل و بخواست

چه آسان شود کار او در حساب که او می رهد از عذاب و عقاب

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (انشقاق ۱۰-۱۱)

ولی آن کسی کو خود از پشت سر ستاند همی نامه اش را دگر

به حسرت کند ناله و زجر و آه که در ورطهٔ درد گشته تباه

گواهی اعضا الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یس ۶۵

ببندیم کفار را چون دهن بیاید خود از دستهایشان سخن

بگردند پاهایشان هم گواه که گامی نهادند خود در چه راه

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نور ۲۴)

بترسند از آن روز کاید ز راه که گردند بر کار آنها گواه

همه عضوهای بدن پا و دست زبانی که با آن سخنها زدست

پاداش پرهیزکاران إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (قلم ۳۴)

نصیب است بر خیل پرهیزکار بهشت پر از نعمت کردگار

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (زمر ۷۳)

بخواهند آورد سوی بهشت همه مردم صالح خوش سرشت

گشادست درهای جنت تمام بگویند بادا شما را سلام

که عیش ابد شد نصیب شما بیابید جاوید در آن بقا

سزای ناسپاسان فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ
أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

گر این کار نامد ز دست شما بقره ۲۴ که هرگز نباشید برآن سزا
بترسید زان آتش پُرفروز که خود سوختش در همه شام و روز

بود سنگ خارا و مردان پست که از بهر کفار آماده هست

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (زمر ۷۲)

ز هر سوی خیزد ندائی دگر ز هر در، درآئید، اندر سقر
بجوید جاوید از آن نشان که بد منزلی هست بر سرکشان

بهشت و اهل آن وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ نازعات ۲۰

هرآنکس بترسید از کردگار خود از شوکت و عز پروردگار
خودش را بفرمود نهی از هوا

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا
مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ (بقره ۲۵)

بشارت بده ای رسول آشکار به شایسته مردان نیکوشار
که مأوای آنهاست باغ جنان که جویست زیر درختان آن
چو گردند از میوه اش بهره مند بدین سان ندای سخن سر دهند
که این میوه هائی که اکنون به کام بیابیم در باغ جنت مدام
همان میوه هائست کایام پیش بخوردیم در زندگانی خویش

با وجود پاکی دل چرا باید نماز بخوانیم؟

اول: یکی از صفات خدا متعال، حکیم است؛ یعنی هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمیدهد اینکه خداوند نماز را واجب کرده با اینکه می توانست به صرف راز و نیاز اکتفا کند حتماً دلیلی و حکمتی داشته که او با علم و تدبیر بی نهایتش از آن اطلاع دارد؛ چون اگر این گونه نباشد باید نعوذ بالله بگوئیم خداوند در واجب کردن نماز، کار عبث و بیهوده ای انجام داده. پس، از حکیم بودن خداوند می فهمیم که در وجوب و اقامه نماز فایده ها و آثار بسیار زیادی وجود دارد که چیزی جای آن را نمی گیرد.

پاسخ دوم: یکی از علت های تشریع احکام از طرف خداوند بر بندگان، امتحان کردن آنهاست. خداوند از بین بندگان، آنان را که روحیه اطاعت کامل دارند بر می گزیند و آنان که بی چون و چرا به فرمان های خدایشان عمل می کنند در امتحان اطاعت از خدا نمره قبولی می گیرند. پس یکی از علل واجب شدن نماز این است که خداوند قصد داشته است که با این دستور بندگان را بیازماید تا معلوم شود چه کسی راز و نیاز خود با خدا را به همان صورت که خداوند فرموده انجام می دهد و چه کسی سرپیچی می کند؛ تا هر دو به پاداش و جزای عملشان برسند.

پاسخ سوم: می پرسیم: پاکی دل یعنی چه؟ اگر بگویید: به معنای این است که انسان در دل خود نسبت به همه کس و همه چیز حسن ظن داشته باشد و دلش آلوده به نیت های پلید و زشت نباشد؛ می گوییم: پاکی دل به این معنا. یا به هر معنای دیگری. وقتی می تواند جای نماز را بگیرد و ما را از خواندن نماز بی نیاز کند که تمام فایده ها و آثار و حکمت های را که در نماز وجود دارد دارا باشد؛ آیا پاکی دل چنین جامعیتی دارد؟ به راستی چرا باید

نماز خواند؟ این سوالی است که خیلی ها به آن دچارند حتی نمازخوانها! عبادت، وسیله تکامل و سعادت ماست .

و دستور خداوند به نماز، نوعی لطف و رحمت و راهنمایی است که ما را به کمال می رساند. مثلا وقتی پدر و مادر، فرزندشان را به درس خواندن تشویق کرده و یا وادار می کنند، به سود خود فرزند است و سعادت او را می خواهند و این امر از روی محبت به فرزند است . به درس خواندن او نیازی ندارند. آیات و روایات، **فلسفه و حکمت تشریع نماز** را چنین بیان کرده اند:

۱- **یاد خدا:** نماز را برپا دار تا به یاد من باشی **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**. (طه ۱۴)

مراکن پرستش به راز و نیاز به پا دار اینک ز بهرم نماز

۲- **بازداشتن از گناه و زشتیها:** انسان را در دنیات از زشتیها و گناه بازمی دارد

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ؛ (عنکبوت ۴۵)

باز دارد نماز مردم را از پلیدی و از گناه و خطا

۳- **پاکیزگی روح:** (فاطر ۱۸) **إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ**

مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

همانا کسی را تو ای مصطفی توانی کنی معتقد بر خدا

که پنهان بترسد ز پروردگار نمازش به پادارد او برقرار

هرآن کس که خود را منزّه نمود به خوشبختی خویشتن برفزود

که هرچه به دنیا بود برقرار بود بازگشتش سوی کردگار

۴- **یاری جستن از نماز در مسیر تکامل:** بقره ۴۵ **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ**

إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

همانا از آن ایزد بی نیاز

بجوئید یاری به صبر و نماز

که کاریست دشوار، جز بر کسی

که همواره ترسد از ایزد بسی

۵- پاک شدن از کبر و غرور: حضرت فاطمه سلام الله علیها الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ مِنَ الْكِبَرِ،

۶- رستگاری: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

همه مؤمنان به پروردگار. بگشتند فیروز و هم رستگار. هستند خاشع به وقت نماز

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): نقش نمازهای پنج گانه برای امت من همانند نهر آب زلالی است که از مقابل خانه آنان می گذرد، اگر کسی روزانه پنج بار در این نهر شستشو کند، آیا به گمان شما باز هم بر بدن او آلودگی و پلیدی خواهد ماند؟

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که نمازگزار به سمت قبله برای نماز می ایستد، خداوند رحمان و رحیم به او توجه ویژه می کند. نماز روزانه انسان، اظهار تشکر و سپاس دائمی او از این همه نعمت و خوبیهای است که خداوند به او داده و نیز ثناگویی و تمجید انسان از این همه زیبایی و عظمت است که خداوند متعال دارد. انسان در حال نماز با خدای خود نجوا و گفتگو می کند و اگر انسان لذت این گفتگو را بچشد، هیچ گاه از حال نماز خارج نمی شود.

نماز و قرآن تجارت پر سود: (فاطر ۲۹) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ

قرائت کنان کتاب خدا

که آرند نیکونمازی به جا

ز رزقی که دادست رب جهان

نمایند انفاق فاش و نهان

بکردند سودا به امید سود

که هرگز زیان و زوالش نبود

یکی از صفات متقین اقامه نماز است: (بقره ۳) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

کسانی که دارند ایمان به غیب

نمازی بخوانند «عاری ز عیب‌س

ز رزقی که ایزد بر ایشان نهاد

نمایند انفاق و بخشش زیاد

نماز، خصلت مؤمنین : (توبه ۷۱) وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

همه مؤمنان مرد و زن سربه سر

کنون دوست باشند با همدگر

نمایند وادار بر کار نیک

از اعمال بد بازدارند لیک

به رغبت بخوانند دائم صلات

ببخشند از ثروت خود زکات

اطاعت کنند از خدا و رسول

نمایند احکام دین را قبول

بر آنها رسد رحمت کردگار

که یزدان عزیزست و با اقتدار

نماز یکی از اصول نیکی هاست : (بقره ۱۷۷) لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

نباشد چنین کار، کاری نکوی

که بر مشرق و مغرب آرید روی

و لیکن در این است نیکی نهان

که کس رو کند بر خدای جهان

.....

بخواند همیشه، به هر جا صلات

به بیچارگان نیز بخشد زکات

به عهدی که بسته است سازد وفا

شکیبا و صابر بود در بلا

مستمر یاد خدا بودن : احزاب ۴۱ و ۴۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا . وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

الا مؤمنان به پروردگار

نمایید ذکر خدا بی شمار

بخوانید او را به هر صبح و شام

پرستید او را به شوری تمام

دل بستن به خدا : (مزل ۸) وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا

شب و روز یزدان خود یاد کن بنای دل از ذکرش آباد کن

نماز و شکرگزاری: انا اعطیناک الکوثر فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ

تو هم پس به شکرانه می خوان نماز برای خدایت بکن ذبح باز

نماز و عدالت اجتماعی: (اعراف ۲۹) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ

مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ کَمَا بَدَأْتُمْ تَعُودُونَ

بگوی ای پیمبر که یزدان راد شما را کند امر بر عدل و داد

چو خواهید رو بر عبادت برید فقط روی بر سوی او آورید

به اخلاص خوانید یکتا خدا نورزید نیرنگ و روی و ریا

همان سان که یزدان به روز نخست بفرمودتان خلق، کردی درست

همین گونه هم باز، فرجام کار نمایید رجعت به پروردگار

پاداش نماز: وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

کسانی که بر این کتاب وزین تمسک بجستند در امر دین اعراف ۱۷۰

نمازی مداوم به پاداشتند دل خود در این راه بگذاشتند

همانا بیابند اجری تمام که بودند صادق به گیتی مدام

کجا گشت ضایع ز پروردگار همه اجر افراد شایسته کار؟

نماز و آیین مستقیم: (بینه ۵) وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا

الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ

بر آنان نشد امر اندر کتاب بجز این سخن بر سبیل صواب

که باشند مخلص به یکتا خدا بخوانند او را بدون ریا

بخوانند دائم نماز و صلوات ببخشند بر بینوایان زکات

بلی خود همین است دین درست اگر سوی آن راه خواهید جست

مؤمنان و یقین: (نمل ۲) همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و به

آخرت یقین دارند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

کسانی که خوانند دائم نماز

زکاتی بداده بر اهل نیاز

بیاورده ایمان به روز شمار

یقین کرده کامل به دار القرار

بر پا داشتن نماز یکی از برنامه های اولوا الالباب : (رعد ۲۲) **وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ
عُقُوبَةُ الدَّارِ**

بگیرند راه صبوری به پیش

که خشنود یابند یزدان خویش

بدارند بر پای دائم نماز

به خاکش بمالند روی نیاز

ز رزقی که دارند بخشند

از آنچه خود آشکارا بود یا نهان

بر ایشان اگر بد ز مردم رسد

نمایند نیکی به پاداش بد

چنین مردمانند خوش عاقبت

بیابند منزلگهی با سعت

نماز یکی از نشانه های ایمان : (ابراهیم ۳۱) **قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً**

بگو ای محمد (ص) به خیل عباد

که دارند ایمان به رب معاد

که بر پای دارند دائم نماز

بسایند صورت به خاک نیاز

ز رزقی که یابند از کردگار

ببخشند پنهان و در آشکار

همی پیشتر ز آنکه آید فرا

یکی روز بر امر یکتا خدا

که دیگر نه چیزی خریدن توان

نه سودی کند دوستی آن زمان

نماز و صفات مؤمنان و مجاهدان : (توبه ۱۱۲) **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ**

**الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النََّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ
بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**

کسانی که برگشته اند از گناه	پرستش نمایان یکتا اله
کسانی که حق را بدارند پاس	بگویند حق را ثنا و سپاس
همان روزه داران و هم خاشعان	که اندر نمازند از خاضعان
همان آمران به معروف و خوب	هم آنها که سازند منع از عیوب
همان حافظان حدود خدا	که آرند احکام دین را به جا
همه مؤمنانند و تو، ای رسول	بر آنها بشارت بده بر قبول
(بده مژده بر اینکه روز حساب	فراوان بیابند اجر و ثواب)

پاداش نمازگزاران : بقره ۲۷۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که هستند مؤمن به رب	نمایند کار نکو در طلب
به رغبت بدارند برپا صلات	ببخشند بر بینوایان زکات
بر آنها بود پیش پروردگار	بسی اجر نیکو ز شایسته کار
ندارند ترسی خود از سرگذشت	نباشند ناراحت از آنچه گشت

درجات نمازگزاران : انفال ۴ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

به تحقیق این مردمان مؤمنند	به یکتا خداوند خود موقند
چه والامقامند نزد خدا	بر آنهاست آمرزش حق روا
بیابند روزی و رزق نکو	به باغ بهشت عدن روبرو

نماز و غفلت سوره ماعون فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ . الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
پس ای وای بر آنکه خواند نماز ولی هست غافل ز ذکر و نیاز

۲. روزه

روزه تنها ترک خوراک و آب نیست، بلکه روزه شرعی و حقیقی و قانونمند اسلامی همان روزه‌ای است که به اضافه ترک آب و غذا، یک انقلاب درونی که سازندگی دارد در شخص روزه‌دار ایجاد گردد و خود را از هر نوع آلودگی و گناه دور سازد. و به عبارت دیگر روزه‌ای همراه با ترک غذا و آب از تمام گناهان، نافرمانی‌ها، آزارها و... دست بشوید و تمام اعضای او روزه‌دار باشد، چنین روزه‌ای مقبول درگاه حق تعالی قرار می‌گیرد، و ثواب بی‌نهایت برای روزه‌دار محقق می‌گردد. بنابراین روزه حقیقی روزه‌ای است که بازدارنده و سازندگی داشته باشد و چنین روزه‌ای که سازندگی دارد، ثواب و پاداش بسیاری دارد. رمضان بهار عمر و بهترین فرصت مناسب برای اصلاح خود و جامعه اسلامی است که کلیه مکلفان به طور مشترک به عبادت روزه مشغول و برای کسب معنویات و جبران گذشته بسیج و هماهنگ می‌شوند، مسلمانی که نسبت به رمضان دید منفی داشته باشد و از برنامه‌های ویژه این ماه پر خیر و برکت فاصله بگیرد و حتی با کمال جرأت در انظار عمومی تظاهر به روزه‌خواری کند، مثل اینکه به زبان حال خود می‌گوید: ای ملت مسلمان من از شما جدا و بی‌زار گشته‌ام و با این شعار ننگین علیه خود اعلام جنایت و جرم می‌کند. این امر مستوجب تعزیر و عقوبت است.

روزه در ادیان گذشته : بقره ۱۸۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

شده روزه واجب کنون بر شما

الا اهل باور به یکتا خدا

که بودند زین پیش اندر جهان

همان سان که بر سایر مؤمنان

بُود آنکه گردید پرهیزکار

بشد واجب این امر از کردگار

از تورات و انجیل فعلی نیز برمی آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده، و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند. روزه در تمام اوقات، در میان هر طائفه و هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است (قاموس کتاب مقدس ص ۴۲۷) و نیز از تورات برمی آید که حضرت موسی ۴۰ روز روزه داشته ؛ چنانکه می خوانیم که حضرتش فرمود: "هنگامی که به کوه طور برآمدم تا لوح های سنگی، یعنی لوح های عهدی که خداوند با شما بست، را تحویل بگیرم، در آنجا ۴۰ روز و ۴۰ شب ماندم و نه نان خوردم و نه آب نوشیدم (تورات سفر تثنیه، فصل ۹، شماره ۹) (تفسیر نمونه ج ۱ ص ۶۳۲) همچنین از انجیل لوقا نیز برمی آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند (انجیل لوقا ب ۵ ش ۳۵۳۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله: **الصَّوْمُ لِي وَ اَنَا اَجْزَى بِهِ** روزه برای من است و من آن را پاداش می دهم.

اهمیت روزه به قدری است که در روایات پاداش بسیاری از عبادات را همچون پاداش روزه دانسته اند هرچند که روزه بر امت های پیشین نیز واجب بوده، ولی روزه ی ماه رمضان، مخصوص انبیا بوده و در امت اسلامی، روزه رمضان بر همه واجب شده است. رسول خدا: برای هر چیز زکاتی است و زکات بدنها، روزه است

آثار و برکات روزه تقوا و خداترسی، در ظاهر و باطن، مهم ترین اثر روزه است. روزه، یگانه عبادت مخفی است. نماز، حج، جهاد، زکات و خمس را مردم می بینند، اما روزه دیدنی نیست. روزه، اراده انسان را تقویت می کند. کسی که یک ماه نان و آب و همسر خود را کنار گذاشت، می تواند نسبت به مال و ناموس دیگران خود را کنترل کند. روزه، باعث تقویت عاطفه است. کسی که یک ماه مزه ی گرسنگی را چشید، درد آشنا می شود و رنج گرسنگان را احساس و درک می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله: روزه، نصف صبر است.

انواع روزه : روزهی مردمان **عادی**، همان خودداری از خوردن و آشامیدن، اما در روزه **خواص** علاوه بر اجتناب از مفطرات، اجتناب از گناهان نیز لازم است، و روزهی **خاصّ الخاص**، علاوه بر اجتناب از مفطرات و پرهیز از گناهان، خالی بودن دل از غیر خداست. عرفا می‌گویند که روزه باطنی هم داریم و آن این است که ذهن انسان به گناه متمایل نشود و روحش آلوده به مسائل منهی و شهوی نشود. روزه، انسان را شبیه فرشتگان می‌کند، فرشتگانی که از خوردن و آشامیدن و شهوت دورند

عذر روزه خواری : بقره ۱۸۴ و ۱۸۵ **أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**

بگیرید روزه به معلوم ماه	که گشته مشخص ز یکتا اله
همی هست معدود ایام آن	کسی کو مریض است در آن زمان
و گرچند روزیست اندر سفر	به تعداد آنها ز ماه دگر
بباید که او روزه گیرد تمام	چه باشد جدا و چه باشد مدام
هرآن کس که روزه بر او گشته شاق	چو گیرد شود طاقتش جمله طاق
دهد جای روزه به مسکین طعام	بدان حد که معمول باشد مرام
اگر هم دهد بیش بهتر بود	ورا اجر این کار افزون شود
اگر روزه گیرید خود بهترست	بدانید نفعی به روزه درّست
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ	
بود ماه روزه همان نیک ماه	که قرآن فرستاد یکتا اله
که سازد هدایت عموم بشر	نماید جدا راه نیکو ز شرّ

چو خود ماه روزه بیايد ز راه	هرآن کس که دریافت آن نيك ماه
ببايد که خود روزه گیرد، مگر	کسی کو مريض است يا در سفر
به تعداد روزی که خوردست حال	همی روزه گیرد به ایام سال
خداوند آسان بگيرد نه سخت	که باشید در طاعت آسوده بخت
ببايد که سی روز کامل کنید	چه ایام دیگر چه ماه سعيد
خدا را نمائيد پیوسته یاد	که راه هدايت شما را گشاد
سزد آنکه گوئيد او را سپاس	چنين لطف و نعمت بداريد پاس

صفات روزه داران : احزاب ۳۵ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً

به آن کس که تسلیم امر خداست	به آن کس که مؤمن برآن کبریاست
به آنان که طاعت کنند و دعا	عبادت نمایند دور از ریا
به آنان که دارند صدق بیان	نیارند جز راستی بر زبان
بر آن کس که صابر بود در بلا	به آنان که دارند ترس از خدا
به آن خیرخواهان مسکین نواز	که یاری نمایند اهل نیاز
برآن روزه داران پرهیزگار	که هستند مشتاق پروردگار
به آنان که دارند حجبی تمام	همه پاک دامن بدور از حرام
به آنان که بسیار سازند یاد	یگانه کسی را که هستی بداد
از ایزد بر آنهاست اجری عظیم	ببینند آمرزش از آن کریم

توسل گرفتن از نماز و روزه : وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

همانا از آن ایزد بی نیاز	بجوئید یاری به صبر و نماز
که کاریست دشوار، جز بر کسی	که همواره ترسد از ایزد بسی

۳ ، ۴. زکات و خمس

خمس یکی از فرائضی است که قرآن کریم، ایمان را با آن پیوند زده و در کنار جهاد قرار داده و اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (انفال ۴۱)

بدانید ای مؤمنان ز آنچه هست که آید شما را غنیمت بدست

بود خمس آن از خدای نکو ز پیغمبرست و ز خویشان او

رسد بر یتیمان و شخص فقیر بر آن کس که در راه شد ناگزیر

چو دارید ایمان به یکتا خدا بر آنچه که فرمود بر مصطفی

بباید ز حکم غنیمت کنون اطاعت نمایید بی چندوچون

که یزدان تواناست بر هرچه هست به هر چیز بر قدرت آورده دست

اقتصاد اسلامی و هر اقتصاد دیگر بر مجموعه ای از مالیات ها استوار است که یکی از آنها که مهم ترین هم هست خمس است و بعد زکات، کفارات و

خمس در اسلام ثابت و قطعی است این مالیات ها اموالی هستند که اقتصاد اسلامی بر پایه آنها استوار است؛ و این مالیات در واقع از نظر عقلا یک مالیات عجیب و غیر عقلایی نیست و عقلا در برخی کشورها مالیاتی دارند که گفته می شود میزان این مالیات به اندازه خمس است که البته این برای ما مهم نیست، بلکه مهم آن است که خمس در اسلام ثابت و قطعی است و در این مساله میان مسلمانان اختلافی نیست و اگر اختلافی باشد در جزئیات است. از جمله تفاسیل مورد اختلاف خمس، مساله غنیمت است که آیا خمس غنیمت مخصوص غنائم جنگ است یا این مالیات در مساحت گسترده تری

واجب است؟ انسان در پایان سال و پس از خرید مایحتاج خود نگاه می‌کند چیزی برایش مانده یا نمانده؟ اگر نمانده که خمس بر او واجب نیست اما اگر چیزی برایش مانده باشد، این باقی مانده را که در اصطلاح باقیمانده و مازاد خرجی و درآمد می‌نامند، مشمول خمس می‌شود یعنی مالی که از مخارج زندگی او اضافه آمده، هرچه خواسته در زندگی خود خرج خوردن و پوشیدن و سفر و مداوا و ... کرده و در نهایت سال این مقدار اضافه آمده است.

امامیه می‌گویند خمس این مازاد، بر شخص واجب است. قسمت مهم بحث مؤونه مازاد است و بر این اساس این سؤال پیش می‌آید که دلیل ثبوت خمس در مازاد مؤونه چیست؟ برخی رسانه‌ها در این زمینه شیطنت می‌کنند. آنها نمی‌خواهند بگویند خمس اصلاً وجود ندارد نه این انکار حکم قرآن است. نمی‌خواهند بگویند غنیمت جنگ خمس ندارد بلکه منظور آنها این است که خمسی که شما امامیه دارید (یعنی خمس مازاد مؤونه) هیچ اصل و اساسی ندارد و هیچ روایت صحیحی بر این مطلب دلالت ندارد.

دلایل وجوب خمس: دلیل اول از ادله ثبوت خمس در مؤونه مازاد، آیه خمس است. جواب اشکال در تفاوت کلمه غنیمت و ماده غِنِم یَغْنُم است. اگر کلمه غنیمه آمده بود بعید نبود که منصرف به غنیمت جنگ باشد اما آیه شریفه از کلمه غنیمه استفاده نکرده و از واژه غنمتم استفاده کرده به صیغه ماضی. هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم این واژه، مخصوص غنیمت جنگ نیست بلکه به معنی استفاده و کسب یک چیز است خواه بدون زحمت یا با زحمت اندک. استعمال‌های عادی ما هم به همین شکل است. می‌گوییم غنمت فلان شیء یعنی بدون زحمت و به آسانی به آن دست یافتیم. پس اگر انصراف مقبول باشد در کلمه غنیمه است نه در کلمه غنم و غنمتم و در آیه کریمه هم کلمه غنمتم آمده و بر این اساس به اطلاق غنمتم تمسک می‌کنیم و مقتضای اطلاق هم شمول هر فایده است

خواه با جنگ به دست آمده باشد یا غیر جنگ مانند مؤونه مازاد. پس دلیل اول ما امامیه در ثبوت خمس در مؤونه مازاد، اطلاق آیه خمس است به بیانی که گفته شد.

زکات مهم‌ترین واجب مالی دینی است که مورد قبول تمام مسلمانان در همه زمان‌ها بوده و از ضروریات اسلام به شمار می‌رود و انکار کننده آن اگر با علم به ضرورت لازمه آن به انکار خدا و پیامبر باشد مرتد می‌گردد زکات در ردیف نماز آمده و به آن امر شده است .

زکوه از صفات مومنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ ... وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

همه مؤمنان به پروردگار
چو هستند زنده به دور حیات
بگشتند فیروز و هم رستگار
ببخشند از ثروت خود زکات

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ بقره ۴۳

بخوانید در هر زمانی صلات
به همراه مردان ایزدشناس
ببخشید بر بینوایان زکات
بدارید حق را ثنا و سپاس

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بقره ۱۱۰

بخوانید از بهر ایزد صلات
بدانید هرچه فرستید پیش
ببخشید بر بینوایان زکات
بیابید نزد خداوند خویش
همانا که آگه بود کردگار
به هرچه نمائید در فعل و کار

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبٍّ لِيَرْبُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (روم ۳۹)

اگر کس ربائی به مردم بداد
کسی کاینچنین کرد کاری خطا
که مالش از این کار گردد زیاد
نسازد فزون مال او را خدا
زکاتی که بر شوق یزدان دهید
مضاعف شود اجر آن چند بار
همان خوان که بهر فقیران نهید
فزون می کند مال را کردگار

۵. حج

یکی از عبادتهای بزرگ اسلامی حج است حج یک عبادت دسته جمعی است، این نوع عبادت علاوه بر این که پیوند استواری میان بنده و خدا به وجود می آورد، می تواند از جهات گوناگونی مبدأ اثرات سودمند و ارزنده ای در اجتماع اسلامی باشد زیرا :

اولا: یک چنین عبادت دسته جمعی که با تجرد کامل و وارستگی مطلق، تنها با پوشیدن دو قطعه پارچه ساده آغاز می گردد، نشانه مساوات بندگان الهی در پیشگاه اوست و این یکی از آمال بزرگ انسانی است که روزی انسانهای جهان عوامل برتریهای موهوم را مانند نژاد، رنگ و ثروت را کنار گذارده، همگی خود را در برابر خدا مساوی و برابر بدانند. عمل حج از عبادتهایی است که به این هدف تحقق می بخشد و موجب می شود که افراد با ایمان امتیازات اجتماعی را وسیله برتری خود ندانند .

ثانیا: چنین اجتماع عظیمی که اعضای آن را نمایندگان واقعی ملتهای مسلمان جهان تشکیل می دهد، **کنگره بزرگ سالانه مسلمانان** دنیا محسوب می گردد که در هر سال در این سرزمین مقدس برگزار می شود. کلمه حج و عناوین مناسک حج خود گویای محتوای والای این فریضه الهی پر راز و رمز و آکنده از اشاره و کنایه است. حج این لفظ کوتاه و خوش آهنگ که به معنای آهنگ و عزم و تصمیم است، معنایی به بلندای تاریخ معنوی بشر دارد تاریخ معنوی ای که نظام بخش زندگی اجتماعی - سیاسی جامعه انسانی بر محور حق و عدل است. حج که در یک نگرش کلی از عناصر تامل و تدبر و تفکر و حرکت و تلاش و پیکار ترکیب یافته، دارای اشاراتی جامع و فراگیر به سنن جاری پروردگار در تکوین و تشریع است . زبان حج، زبان سمبولیک است و اعمال آن حکایتگر و تجسم بخش تاریخ انبیا و نشان دنیا و نشان آخرت می باشد .

حج این فریضه رمزوار و اشارت شعار، از زوایای گوناگون و با دیدهای متفاوت از لحاظ فردی و اجتماعی، عبادی و سیاسی، اجتماعی و نظامی و بین‌المللی و جهانی مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است که پاره‌ای نسبتاً جامع و پاره‌ای تک بعدی است. پیامبر اکرم هم به دستور خدای تعالی **واقعۀ غدیر** را در چنین مراسمی و در سرزمین وحی ابلاغ به امر نمودند و کنگره حج جهت حوادث مهم است .

اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است . آیین اسلام یک مشت قوانین اخلاقی و سنن تربیتی که هدفی جز اصلاح روح و روان مردم نداشته باشد نیست، بلکه یک آیین جهانی و جامعی است که به همه شؤون زندگی بشر اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی نظر دارد. از این نظر آورنده اسلام با وضع قوانین سیاسی و دعوت به تشکیل کنگره سالانه در سرزمین مکه، بقا و ابدیت و مصونیت آیین خود را تضمین نموده و اثرات مطلوبی از آن گرفته. متفکران اسلام که در اجتماع مزبور شرکت خواهند داشت، می‌توانند **آخرین تحولات اوضاع جهان اسلام** را مورد بررسی قرار دهند و پس از گردآوری اطلاعات دقیق و تبادل نظر، در بهبود وضع **مسلمانان** بکوشند و سرزمین اسلام را از عوامل ضد آزادی و استقلال پاک سازند و به پیشرفت همه جانبه مسلمانان جهان کمک کنند .

چه اجتماعی سودمندتر از این که می‌تواند بزرگترین **حلقه اتصال میان مسلمانان جهان** باشد و سران اسلام را از اوضاع یکدیگر آگاه سازد. این کنگره می‌تواند به وضع **اقتصادی و فرهنگی** مسلمانان کمکهای شایانی بنماید زیرا متفکران و صاحب‌نظران پس از ادای فریضه حج می‌توانند در محیطی آرام و پر از فضا و معنویت به **تبادل افکار** بپردازند و در زمینه فرهنگ و اقتصاد اسلام طرح‌هایی بریزند. کنگره سالانه حج همواره الهامبخش بسیاری از **جنبشهای آزادی خواهی و نهضت‌های عظیم** برای گسستن زنجیره های ظلم و ستم و تعدی بوده نطفه بسیاری از نهضت‌های اسلامی که برای برانداختن حکومت‌های

جور و ستم صورت می گرفت در ایام حج بسته می شد. و این سرزمین الهامبخش چنین آزادیهایی بود. نباید هدف اصلی از سفر، تجارت باشد هدف شارع مقدس از اباحه تجارت در حج، **رونق بازار مسلمین** می باشد.

روحیه استقلال طلبی و عدم وابستگی به بیگانگان را که از اهداف سیاسی اجتماعی حج است حج بعنوان سند گویا و جنبش حرکت آفرین اسلام مایه دوام دین و ایجاد روحیه جمعی بین مسلمانانی است. **حج** باعث اصلاح اخلاق اجتماعی و تثبیت اخلاق اسلامی در جامعه میشود. یکی از مناسک حج **رمی جمرات** و سنگ زدن به تندیس شیاطین است زیرا برائت و دور کردن شیطان خالص کردن توحید و ایمان است. امام خمینی(ره) با اهتمام به این اصل، حج را زمان برائت از مشترکین و اعاده حقوق اسلام و معرفی اسلام ناب دانسته اند. حج برای نزدیک شدن و اتصال آنان به صاحب خانه است و حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد

حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای **سیاست اسلامی** را در تمامی زوایای زندگی باید جست و جو کرد. حج پیام آور و ایجاد و مبنای جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حج تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست.

اجتماع سالانه شرکت کنندگان در این اجتماع بسیار متنوع هستند از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سفید، عرب و فارس و ترک و دیگر مسلمانان، همه و همه به سمت سرزمین وحی حرکت می کنند. هنگامی که انسان در مسجد النبی و مسجد الحرام در کنار مسلمانهای دیگر کشورها قرار می گیرد، که علیرغم تفاوت های فراوان در شکل ظاهری و دیگر جهات، همه به سمت یک قبله نماز می گزارند، و خدای واحدی را پرستش می کنند، و بر رسالت پیامبر واحد شهادت می دهند، از

خوشحالی در پوست خود نمی گنجد. اما افسوس و صد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی نظیر حساب شده سالانه، بهره گیری لازم نمی شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

اهمیت حج از نگاه اسلام حج و انجام مراسم عبادی آن پیشینه‌ای به درازای تاریخ زمین دارد. براساس برخی از روایات، نخستین کسی که کعبه را بنا نهاد و اولین حج گزار، حضرت آدم بود پس از خروج از بهشت، برای جبران گذشته و کمال گرفتن از محضر رب، به راهنمایی فرشته خدا به گزاردن مراسم حج هدایت شد. در روایات اسلامی از حج دیگر پیامبران همچون حضرت نوح، ابراهیم، موسی، یونس، عیسی، داوود و سلیمان نیز سخن به میان آمده است. از سوی دیگر حج یکی از مهمترین فرایض دین مبین اسلام نیز به حساب می آید

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ
إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (آل عمران ۹۷)

در آن خانه که هست پُرمنزلت	نهفته است آیات ربوبیت
مقام خلیل است در آن سرای	که بر او ببخشیده یکتا خدای
هرآن کس در آن بیت داخل شود	ز هرگونه آزار ایمن بود
بُود حَجَّ واجب به بیت الحرام	که مردم بیایند در آن مقام
بود واجب آن را که دارد توان	رود موسم حج سوی آن مکان
هرآن کس شود کافر این سخن	زیانها رساندست بر خویشتن
ز طاعات مردم ز ذکر و نماز	همانا که ایزد بود بی نیاز

در تفسیر آیه ۷۲ اسراء وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که یکی از معانی آیه کسی است که حج واجب خود را پیوسته به تاخیر می‌اندازد تا مرگ او فرا می‌رسد (او در قیامت نابینا خواهد بود).

که هرکس به دنیا است گمراه و کور به عقبی بیاید همین سان حضور

در مقابل برای حج آنچنان پادشاهای عظیمی در روایات اسلامی وارد شده که درباره کمتر عملی دیده می‌شود. امام صادق (علیه السلام): کسانی که حج و عمره به جا آورند میهمان خدا هستند هرچه بخواهند خدا به آنها می‌دهد و هر دعایی کنند به اجابت می‌رسد و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می‌شود... و اگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می‌بخشد.

امام خمینی (ره) نیز که حقیقتاً احیاگر حج ابراهیمی در چند سده اخیرند توجه ویژه‌ای به جایگاه و اهمیت مناسک حج دارند. ایشان می‌فرمایند: فریضه حج در میان فرایض، از ویژگی خاصی برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه‌های دیگرش غلبه داشته باشد، با آنکه جنبه عبادی‌اش نیز ویژگی خاصی دارد. ایشان همچنین بزرگ‌ترین درد جوامع اسلامی را این می‌دانند که هنوز [مسلمین] فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده و حج را با آن همه راز و عظمتی که دارد، به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی‌حاصل و بی‌ثمر [می‌دانند] یک همچو مجلسهایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی‌تواند درست کند؛ این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری‌هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولت‌هایی که با مسلمین چه می‌کنند با او چه بکند کوشش کنند. در خصوص جایگاه حج به عنوان حلال مشکلات مسلمین در حج.... باید

بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده برای **قیام ناس** بوده، برای این بوده که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ

برای عبادت نخستین سرا که از بهر مردم بگشته بنا
همان کعبه باشد که بیت خداست همه خلق را سوی او رهنماست

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ حج ۲۶

به یاد آر وقتی که در آن مکان بدادیم بر ابرهیم آشیان
که مشرک نباشد بر آن بحر خیر شریکی برایش نگیرد ز غیر
بر او وحی کردیم این گونه باز که از بهر حجاج و اهل نماز
که بر عابد و ساجد کردگار برو خانه را نیک پاکیزه دار
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْهُدًى وَ الْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ مائد ۹۷

خدا کعبه را کرده بیت الحرام برای نگهبانی از آن مقام
که حرمت بدادست بر چند ماه که از زحمت جنگ دارد نگاه
بدادست قربانیانی قرار نشان دار یا بی نشان در کنار
بدانید این را که رب جهان بود آگه از ارض و هفت آسمان
به هر چیز و هرجا ز بالا و پست خداست آگه ز هر چیز هست
إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا
وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ بقره ۱۵۸

بحق سعی در مروه و در صفا بود از رسومات دین خدا

هرآن کس که در بیت یکتا خدا	همی حج عمره بیارد به جا
اگر سعی سازد میان جبال	گناهی بر او نیست در هیچ حال
هرآن کس که بر سوی نیکی شتافت	از الله پاداش خود را بیافت
خداوند آگاه باشد تمام	از آن کس که شکرش نماید مدام
فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ بقره ۱۹۸	
هرآنکه ز عَرَفَات گشتید باز	به مشعر نمایید راز و نیاز
همیشه نمایید ذکر خدا	که او بر شما گشت خود رهنما
چو بودید حیران و گمره ز راه	هدایت بفرمود یکتا اله
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ابراهیم ۳۵	
به یاد آر وقتی که گفتا خلیل	که ای کردگار بزرگ و جلیل
گزیدم کنون مکه را در مکان	برایم نما شهری امن وامان
من و زادگان مرا ای غفور	خود از بت پرستی همی دار دور
رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ابراهیم ۳۷	
خدایا چو از اهل بیتم چنین	نهادم تنی چند در این زمین
زمینی که خشك است و بی آب و کشت	چنین گشته این خانه را سرنوشت
که برپای دارند دائم نماز	بسایند صورت به خاك نیاز
کنون قلب دیگر کسان ای خدا	به این سو که هستند مایل نما
به آنها تو روزی بده ز آنچه هست	به شکرانه شاید برآرند دست

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ
لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اسراء ١

منزه بود آن یگانه ربی که عبد خودش مصطفی را شبی

ز مسجد حرامش بدادی گذر که بر مسجد اقصاء نماید سفر

همان پاك مسجد كه هر سوى آن مبارك بگرداند رب جهان

نمایاند آیات خود را به وی سمیع و بصیرست یزدان حی

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ حج ٢٧

كن اعلام بر مردمان وقت حج ز هر سو بیایند با صف و رج

پیاده سواره ز گوشه کنار ببندند از بهر حج خلق بار

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ حج ٢٨

بسی منفعتها به هر دوجهان ببینند در کعبه بر خود عیان

در ایام معلوم سازند یاد همه نام یکتا خداوند داد

ز خیل بهائم یگانه خدا بداده شما را طعام و غذا

خورند از طعام و نمایند سیر فقیران در چنگ عسرت اسیر

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ حج ٢٩

چو رسم مناسك به جا آورند به اکرام و عزت به پایان برند

ببایست بر نذر و بر عهد خویش رهی از وفا را بگیرند پیش

نمایند در گرد خانه طواف به اخلاص و با نیتی پاك و صاف

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ٣٢

چنین است و باید نهاد احترام برای شعائر کمال و تمام

قلوبی که باشند پرهیزگار بمانند بر این روش پایدار

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۳۳

شما را در این کارها هست سود که تا وقت معلوم باید نمود

نسازید قربانی از آن سپس نسازید اعمال را پیش و پس

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ۳۴

برای تمام ملل کردگار شریعت بفرموده است آشکار

که تا ذکر سازند یکتا خدا اطاعت نمایند او را سزا

خداوند از چارپایان و دام بر آنها بدادست رزق و طعام

شما را یکی هست یزدان و بس به امرش بگردید تسلیم پس

بده مزده ای خاص بر خاشعان به پاکیزه قلوبان و دل خاضعان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ حَج ۲۵

همه کافران را که روی زمین نمایند منع خلائق ز دین

خود از حرمت خاص مسجد حرام که یکسان بود بهر مردم تمام

نمایند سرپیچی و اندر آن برانند الحاد و ظلمی گران

بر آنها چشانیم قهری عظیم بر ایشان بیاید عذابی الیم

۶ . جهاد

جهاد از ماده **جهد** به معنای مشقت و رنج است به هر گونه تلاش و بذل جان، مال و توان خویش در راه اعتلای کلمه اسلام و اقامه و برپایی شعار ایمان اطلاق می شود. جهاد بر خلاف جنگ بر اساس انگیزه های مادی و مالی انجام نمیشود چنانکه هدف از آن کشتن انسان دیگری نیست، بلکه بخشیدن حیات به جامعه ای است که به هر طریقی گرفتار علل و عوامل ضد کمالی شده و مجاهدان با تیغ تیز شمشیر، غده ها و بخشهای بیمار را از جامعه می زدایند و می کوشند تا فرصت تازه ای به دیگر افراد جامعه بخشند تا در یک فضای مناسب، با بهره مندی از آزادی فکری و آموزه های وحیانی و عقلانی و عقلایی، مسیر کمالی خود را بیابند و در یک گفتمان مثبت و سازنده قرار گرفته و رشد و نمو کنند .

معنای مجاهدت در راه خداوند **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** عنکبوت ۶۹

کسانی که در راه آن ذوالجلال بکردند کوشش به جان و به مال

هدایت بگردند بر راه راست که یار نکوکار مردم، خداست

معنای **جاهدوا** این است که جهادشان همواره در راه ما است، چه جهاد در راه عقیده باشد و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خداست، هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت او باز نمی دارد. **لنهدینهم سبلنا**؛ اینجا خداوند برای خود راه هایی نشان می دهد و راه ها هر چه باشد، سرانجام به درگاه او منتهی می شود. زیرا به سوی صاحب راه منتهی می شود و آن صاحب راه، منظور اصلی از راه است. مثلاً وقتی می گویند: این راه سعادت است؛ یعنی این راه به سوی سعادت منتهی می شود، پس راه های خدا طریقه هایی است که آدمی را به او نزدیک کند .

فلسفه جنگ و جهاد کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ

لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۲۱۶

بود جنگ واجب علیه عدو اگرچه شما را نیاید نکو

چه بسیار وقت و زمانی بُود که چیزی شمارید مکروه و بد

اگرچه که خیرست در آن نهان و لیکن نباشید آگاه از آن

چه بسیار آید زمانی فرا که خود دوست دارید چیزی شما

نهفته در آن لیک بسیار بد چه داند بشر آنچه بر او رسد

خدا هست آگاه به کنه امور که از علمتان هست بسیار دور

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بقره ۱۹۰

بسازید در راه الله جنگ نمائید بر دشمنان عرصه تنگ

هرآنکه کند خصم قصد نبرد سزد با چنین دشمنی جنگ کرد

نباشید هرگز ستم پیشه کار خدا با ستم پیشگان نیست یار

و اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ

وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ

جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۱۹۱

به هرجا که دیدید از مشرکین بریزید خود خونشان بر زمین

برانیدشان خود ز شهر و دیار چنانکه شما را براندند زار

بلی فتنه و شرک آن قوم پست بستی بدتر از قتل و خونریزی است

نجنکید هرگز به مسجد حرام خصومت مرانید در آن مقام

مگر آنکه آنان نمایند جنگ به بیت خداوند جویند ننگ

در این حال حتی میان حرم مجازست اگر خون بریزید هم

سزاوار کفار اینست این بریزید پس خونشان بر زمین

و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ

نمایید آن قدر جنگ و قتال بقره ۱۹۳ که روی زمین فتنه یابد زوال

نماند مگر دین یکتا خدا همین دین یزدان بماند به جا

گر آنها کشیدند دست از نبرد نباید بر آنان عداوت بکرد

که جز بر ستم پیشگان ملل عداوت روا نیست اندر عمل

در این آیات به سه نکته اشاره شده که منطق اسلام را در باره ی جنگ کاملاً تبیین می کند. با جمله ی در راه خدا نبرد کنید، هدف اصلی جنگ های اسلامی را روشن می سازد که جنگ به دلیل انتقام جویی، جاه طلبی و ریاست و کشور گشایی از نظر اسلام محکوم است، جنگ تنها باید در راه خدا باشد. در مورد این که با چه کسانی باید جنگید، جمله ی **الَّذِينَ يقاتلونكم** ؛ با آن ها که با شما مقاتله می کنند، صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرده و به مقاتله نپرداخته، مسلمانان نباید بجنگند. ابعاد جنگ نیز با جمله ی **و لا تعتدوا**؛ از حد تجاوز نکنید، مشخص شده، چه این که جنگ در اسلام برای خدا و در راه خداست و در راه خدا نباید هیچ گونه تعدی و تجاوز باشد. در آیه دوم محدودیت مکانی و در آیه ی سوم محدودیت زمانی جنگ را نیز بیان کرده است .

اهداف مختلف در جنگ و جهاد انسان ها برای هدف های متفاوت جنگ می کنند. بعضی برای دنیا می جنگند و بعضی برای آخرت می جنگند. آیه **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بقره ۱۵۲ در باره شکست مسلمانان در جنگ احد نازل شده که عده ای به دلیل جمع غنایم، باعث شکست مسلمانان شدند.

عمل کرد یزدان به پیمان خود که بهر ظفر در احد داده بُد

به فرمان ایزد به بالین خاك نمودید آن کافران را هلاك

به یکباره گشتید لرزان و سست دگر چون گذشته نماندید چست

بکردید سریچی از مصطفی نمودید حکم پیمبر رها

غنائم چو دیدید با چشم خویش ره ناسپاسی گرفتید پیش

گروهی به اُمید دار الفنا بکوشید و جمعی به شوق لقا

به دامانتان گرد عصیان نشست ز تعقیب دشمن کشیدید دست

بدین کار پروردگار جهان بفرمود ایمانتان امتحان

ولی عفوتان کرد رب معاد که بر مؤمنان است لطفش زیاد

حرکت به سوی جهاد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ** توبه ۳۸

خداوند در آیه ی فوق از مؤمنان سؤال می کند که چرا به سوی میدان جهاد در راه خدا حرکت نمی کنید و سنگینی به خرج می دهید؟

الا مؤمنان بر کدامین سبب چو دستور آید خود از سوی رب

که گردید خارج کنون بی درنگ به راه خداوند سازید جنگ

ببندید دل بر زمین و به خاک فراموش سازید آن عهد، پاك

بخواید آیا که دنیای پست ستانید و بدهید عقبی ز دست

متاع جهان در بر آخرت متاعیست ناچیز و بی منزلت

علی علیه السلام می فرماید: به سوی میدان جهاد برای کشتن دشمن خود حرکت کنید، خدا شما را رحمت کند و سنگینی به خرج ندهید تا در عاقبت تن به ذلت و خواری دهید. زیرا مبارز جنگجو همیشه بیدار است و اگر کسی در جنگ بخوابد، بداند که دشمن او هرگز نمی خوابد؛

انواع جهاد جهاد بر سه قسم است :

الف: جهاد اصغر جنگ در جبهه رزم با دشمنان اسلام است **فَيُقْتَلُونَ وَ يُقْتَلُونَ**

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ توبه ۱۱۱

خدا جان و مال همه مؤمنان خریده به پاداش باغ جنان

بجنگند در راه پروردگار نمایند در راه حق کارزار

ب: جهاد کبیر جهاد علمی و فرهنگی است که به وسیله ی معارف قرآن کریم با کژی ها و انحرافات در جامعه مبارزه می شود. قرآن کریم در این زمینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید **فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً كَبِيراً** فرقان پس تو هرگز از کافران فرمان مبر و در راه حق و عدالت و خشنودی خدای یکتا، به وسیله این کتاب پرشکوه با آنان به جهادی بزرگ پرداز و روشنگری کن. برترین و پرشکوه ترین جهادها و تلاش ها در پیشگاه خدا، جهاد علمی و فکری و فرهنگی است؛ جهاد کسانی است که با روشنگری خویش بافته ها و ساخته ها و شبهات بداندیشان و گمراه گران را از اذهان و افکار می زدایند و مردم را با روح و جان دین خدا و هدف های بلند آن آشنا می سازند. زیرا جهادی است که گفتمان درست فکری و فرهنگی را به جامعه ارایه می دهد و اجازه نمی دهد تا گفتمان باطل مستبدانه با سرکوب افکار و فرهنگ های عقلانی و عقلایی دیگر بر جامعه مسلط شود. در روایات جوهر سیاه قلم عالم از خون سرخ شهید برتر دانسته شده **مداد العلماء افضل من دماء الشهداء** این تفضیل از آن روست که جهادهای مالی و جانی، زمینه سازی فرصتی برای گفتمان علمی و فرهنگی در جوامع بشری و رهایی بشر از گفتمان ستمگرانی است که با استبداد رای و خودکامگی، هرگونه اندیشه های رقیب را سرکوب کرده و ضد ارزش ها را جایگزین ارزش ها و هنجارهای رفتاری می کنند. تلاشی که انسان در جهاد کبیر می کند، رهایی خود و دیگران از تسلط فکری و فرهنگی است و اجازه نمی دهد تا گفتمان باطل، بینش و نگرش او را سامان دهد و رفتار او را تحت کنترل درآورد و او را بنده فکری و فرهنگی خود سازد. در جهاد اکبر، انسان به خودش اجازه نمی دهد تا هواهای نفسانی بر او چیره شود.

ج: جهاد اکبر؛ جهاد با نفس است که در حدیث معروف نبوی آمده : آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند که منظور جهاد با دشمن ظاهری است و بر عهده ی آن ها جهاد اکبر؛ یعنی مجاهدت با نفس باقی مانده است .

مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی از نظر قرآن هر انسان باایمانی در برابر دشمن ظاهری و باطنی قرار دارد که این دو تلاش می کنند تا انسان را از طریق سعادت باز دارند. پس، برای نجات از این دو دشمن لازم است مجهّز به سلاح مناسب باشد تا پیروزی نصیب انسان شود. در جنگ ظاهری، دشمنان همواره می کوشند تا شما را از دین الهی برگردانند و **لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدَّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ** ان استطاعوا در اینجا وظیفه ی مؤمنان آن است که در حدّ استطاعت در برابر آن ها مجهّز و مسلّح به سلاح ظاهری شوند؛ **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ** وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ انفال ۶۰

مهیا نمایید بهر نبرد	هرآنچه که آن را توانید کرد
ز اسب سواری و آلات جنگ	بسازید بر دشمنان راه تنگ
که تهدید سازید خصم خدا	همه دشمنان را به دور قضا
یکی قوم دیگر، کز آن، دشمنان	نباشید آگه شما مؤمنان
که تنها خداوند داند نکو	که هستند آنان شما را عدو
به راه خداوند هرچه دهید	هرآن چیز در راه ایزد نهید
دهد اجر آن را یگانه اله	نگردد ستم بر شما هیچگاه

در جنگ باطنی نیز، نفس هر انسانی او را به زشتی و کار ناپسند دعوت می کند **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ** در اینجا نیز وظیفه ی مؤ منان آن است که در حدّ استطاعت به سلاح مناسب مجهّز شوند و این دشمن را از پای درآورند؛ **وَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ** و سلاح مناسب در این نبرد، گریه و ناله به درگاه الهی است؛ **وَسَلَاةُ الْبُكَاءِ** چنان که تقوا و پرهیزکاری سلاح مناسب در این نبرد است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: **أَنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى**

تفاوت جهاد اصغر با جهاد اکبر منظور از جهاد اصغر، جنگ ظاهری بین دو گروه است و مقصود از جهاد اکبر مبارزه و مجاهدت با نفس است **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** (حج ۷۸) و میان این دو جنگ و جهاد تفاوت هایی به شرح ذیل وجود دارد:

۱. در جهاد اصغر دشمن ظاهر است؛ **قَاتِلُوا الَّذِينَ يِقَاتِلُونَكُمْ**، در جهاد اکبر مخفی و پنهان است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: **أَخْفَاهُمْ لَكَ شَخْصًا مَعَ دَنُوهِ مِنْهُ**
۲. در جهاد اصغر مدت کوتاه است، در جهاد اکبر مدت طولانی، بلکه همیشگی است.
۳. در جهاد اصغر مرگ یک بار است، آن هم احتمالاً، ولی در جهاد اکبر و مبارزه با نفس، در هر کاری انسان با مرگ معنویت خود مواجه می شود؛ **فِي حَدِيثِ الْمَعْرَاجِ فِي صِفَةِ أَهْلِ الْخَيْرِ وَالْآخِرَةِ يَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَيَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَمُخَالَفَةِ أَهْوَائِهِمْ**

۴. در جهاد اصغر و جنگ ظاهری، زمان و مکان مشخص است، در جهاد اکبر چون نفس انسان خارج از منطقه جغرافیایی است، هیچ مکان و زمان و سنگر و دژ کارسازی نیست، حتی در شب تاریک و در حال اشک و سجده، نفس، انسان را رها نمی کند.
۵. در جنگ ظاهری و جهاد اصغر، شکست از دشمنان زود نمودار می شود، ولی در جهاد اکبر گاهی انسان هشتاد سال از نفس و هوس خود شکست می خورد، ولی توجه ندارد.

- ۶ . در جهاد اصغر، هجوم دشمن ظاهری زمان و برنامه و بودجه لازم دارد، لیکن در جهاد اکبر وسوسه نفس فوری و مجّانی صورت می گیرد.
- ۷ . در جهاد اصغر از دشمن ظاهری فرار ممکن است، ولی در جهاد اکبر از دشمن باطنی (نفس) فرار ممکن نیست .
- ۸ . در جهاد اصغر صلح و سازش با دشمن ممکن است، ولی در جهاد اکبر صلح و سازش با دشمن درون ممکن نیست.
- ۹ . در جهاد اصغر، مریض و لنگ و کور و زن و پیرمرد معاف هستند، ولی در جهاد اکبر هیچ کدام معاف نیستند.
- ۱۰ . هرکس در جهاد اکبر بر دشمن نفس پیروز شود، در جهاد اصغر نیز شرکت می کند، لیکن هرکس در جهاد اصغر شرکت کرد، معلوم نیست در جهاد اکبر پیروز شود.
- ۱۱ . حفظ و تداوم جهاد اصغر به وسیله ی جهاد اکبر است، هم قبل از جهاد اصغر و هم بعد از آن، هم در حین جهاد اصغر، جهاد اکبر لازم است؛ اما حفظ و تداوم جهاد اکبر وابسته به جهاد اصغر نیست.
- ۱۲ . در جهاد اکبر، درگیری و مبارزه با خود شیطان، در جهاد اصغر با پیروان شیطان
- ۱۳ . در جهاد اکبر مباشرت لازم است، ولی در جهاد اصغر با مال هم می توان جبهه را کمک کرد.
- ۱۴ . پیروزی در جهاد اصغر نیاز به تجهیزات مادی دارد؛ **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ**، پیروزی در جهاد اکبر نیاز به اشک و ناله در درگاه الهی دارد؛ **و سلاحه البكاء و و أَعْتَى بِالْبَكَاءِ عَلَى نَفْسِي**
- ۱۵ . در جهاد اصغر، همه ی مردم موظف به شرکت نیستند؛ **و ما كان المؤمنون لينفروا كافة** در جهاد اکبر همه ی مردم شرکت دارند.

مقامات و درجات جهادگران : نساء ۹۵ و ۹۶ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا . دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۹۶

کسانی که بی عذر خاص از بلاد	نگشتند خارج برای جهاد
نباشند چون مؤمنانی که فاش	بجنگند در راه حق پُرتلاش
بجنگند با مال و با جان خویش	ره جانفشانی بگیرند پیش
مجاهد کسان را که با مال و جان	بجنگند در راه رب جهان
خداوند داده مقامی فزون	بر آن کاو، ز خانه نیاید برون
همه مؤمنان را ولی وعده داد	که حق باب رحمت بر ایشان گشاد
که آن هست کاخ رفیع بهشت	بر آنها چه نیکوست این سرنوشت
مجاهد کسان را به واماندگان	۹۵ فزون رتبتی داده رب جهان
چنین رتبه هایی که گردد عطا	بود رحمت و مغفرت از خدا
که یزدان عالم بر اهل جهان	۹۶ غفورست و بخشنده و مهربان

وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (عنکبوت ۶)

کسی کاو به طاعت کند جدّوجهد	به نفع خودش بسته پیمان و عهد
جهاندار گیتی بود بی نیاز	که مردم بخوانند بهرش نماز

۷. امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از واجباتی است که موجب برپایی و استحکام ارزش ها در جامعه می شود. برخی از معارف دینی محدود به یک مذهب و ملت نبوده و فراتر بوده و به بزرگی همه ادیان و مذاهب و ملت ها می باشد همانند عفت، امنیت، راستی و صداقت مهربانی و محبت و... از آن جمله است امر به معروف و نهی از منکر که یکی از واجبات دین و فروع آن می باشد زیرا همه فطرت های پاک کارهای معروف و عام المنفعه را و نبود نقص و منکر را در جامعه دوست دارند و از بدی ها متنفرند و رنج می برند.

معروف از عرف به معنای مشهور، جود، بخشش، کار نیک و نیکی، انصاف و همراهی با اهل خانه و مردم آمده است. معروف، ضد منکر و عرف، ضد نکر است و عرف در اصل بر دو معنا دلالت دارد. عرب به بوی خوش، عرف می گوید زیرا نفوس انسانی، بدان وسیله سکون پیدا می کند معروف و عرفان، از همین باب است بنابراین امر به معروف و نهی از منکر، در لغت به معنای خواستن چیزی است که نفوس بشری به سبب آن، آرامش یابد.

منکر از ماده نکر به معنای کار دشوار و زشت، ضد معروف است هر چیزی را که شریعت، قبیح و حرام بداند منکر است. نهی از منکر، عبارت است از باز داشتن انسان از انجام کارهای زشت و نامعقول و جلوگیری از اموری که در واقع انسان از آن ترس و نفرت دارد ولی به واسطه جهل و غفلت گاه مرتکب آن می گردد.

معروف و منکر در اصطلاح : معروف آن چیزی است که خداوند متعال انجام دادن آن را واجب نموده و عقل، انجام آن را ترغیب کرده و منکر آن چیزی است که خداوند از آن نهی فرموده و عقل از انجام دادن آن کناره گیری می نماید. مراد از امر به معروف، وادار کردن به انجام کار نیک و طاعت و نهی از منکر، بازداشتن از انجام کار زشت و

معصیت است. و بیان دیگر این که، امر به معروف عبارت از سخن و گفتاری است که انسان را به طاعت و فرمانبرداری خداوند وامی دارد، و در مقابل، نهی از منکر عبارت است از بازداشتن از انجام گناه و یا کلام و سخنی که سبب منع از انجام گناه می گردد و یا کراهت و تنفر وقوع گناه، از انسان منهی است. امر به معروف و نهی از منکر زبانی و قلبی را نیز شامل می شود .

دستور خداوند به امر به معروف و نهی از منکر

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران ۱۰۴)

ز بین شما مردم اهل دین	کسانی که هستند داناترین
سزد مردمان را همی بر صلاح	نمایند دعوت به خیر و فلاح
کنند امر بر کار نیک و دگر	بدارند از کار بد برحذر
همانا که این مردمان مفلحند	که این گونه اندر جهان مصلحند

قرآن با لام تاکید دستور می دهد که باید عده ای مردم را به کارهای خیر دعوت و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن گاه اینان راستگارانند و در نتیجه جامعه را به راستگاری می کشانند. زیرا این دو کار راه نجات را بیان کرده و مانع را نیز از راه پیشرفت برطرف می سازد. امر به معروف و نهی از منکر، امری ضروری در جامعه اسلامی است. درباره این آیه شریفه، بحث هایی صورت گرفته است که آیا دعوه الی الخیر واجبی افزون بر امر به معروف و نهی از منکر است یا اینکه امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مصادیق دعوت به سوی خیر است؟ ولی در هر صورت، تردیدی نیست که در اسلام چیزی به نام دعوت به سوی خیر وجود دارد که همان ارشاد فرد جاهل است.

خداوند هیچ گاه راضی نمیشود که انسان ها در برابر یکدیگر بی اعتنا باشند، بلکه موظف اند در صورتی که کسانی در جهل به سر می برند، تعلیمشان دهند، اگر در غفلت اند،

آنان را متنبه سازند، اگر آلوده به گناه اند، آنان را از انجام معصیت نهی و به انجام واجبات، امر کنند. امر به معروف و نهی از منکر، سلاحی در دستان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آیه شریفه الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ اعراف ۱۵۷

هرآن کس که از خاتم الانبیا (ص) اطاعت نماید به شوق و رضا
 به تورات و انجیل اوصاف او همه ثبت گشته است خود موبه مو
 کند امر بر نیکی و راستی کند نهی از زشتی و کاستی
 تصریح شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، از امر به معروف و نهی از منکر به منزله
 سلاحی برای تحت تأثیر قرار دادن پیروان خود استفاده می کردند تا ریشه های انحراف در
 آنان شکل نگیرد.

بهترین امتها افراد و امتی که به ترویج این عبارت نورانی پردازند بهترین انسانها و امت ها
 خواهند بود که خداوند منان فرمودند كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
 تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل عمران ۱۱۰)

شماييد نيكوترين امم كه كنديد بنيان ظلم و ستم
 به پاخاسته تا كه از ظلم و شر نماييد اصلاح، نسل بشر
 نماييد دعوت به خوبي و نور بداريد از زشتكاري بدور
 بياورده ايمان به پروردگار زده چنگ بر رشته كردگار

كسانيكه به خدا ايمان آورده و به جامعه وارد شده و مردم را به كارهاي خوب راهنمايى
 كرده و از بديها برحذر مي دارند نهی از منكر می کنند بهترین ها هستند. در وجوب این
 دو، این دو از والاترین و شریف ترین واجبات می باشند و به وسیله اینها واجبات دیگر
 اقامه می گردد و وجود این دو از ضروریات دین است و منکر آن در صورت توجه به لازم
 انکار و ملزم شدن به آن از کافران خواهد بود. امر به معروف و نهی از منکر همانند نماز
 و روزه، واجب است یکی از نوترین، شیرین ترین، کارآمدترین و کارسازترین شیوه های
 تعامل اجتماعی، همین امر به معروف و نهی از منکر است... این نظارت عمومی است .

این کمک به شیوه خیر است. همه دستگاه حکومت ما باید از امر به معروف و نهی از منکر دفاع کند. این وظیفه است «امر به معروف مثل نماز واجب است» رسول خدا (صلی الله علیه و آله): در اهمیت این دو واجب و ضروری، دین آمر به معروف و ناهی از منکر را خلیفه خداوند در جامعه دانسته و فرمودند: **من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفه الله فی الارض و خلیفه رسوله** هرکس به خوبی فرمان دهد و از زشتی بازدارد جانشین رسول خداست، مستدرک الوسائل، ج ۲۱،

امیر موحدان علی (علیه السلام) این دو واجب را غایت دین الهی دانسته و به پیاده شدن و رواج آن در جامعه این چنین دستور می دهد: **غایه الدین الامر بالمعروف و النهی عن المنکر** غایت دین فرمان دادن به خوبی و بازداشتن از بدی است (امام علی (علیه السلام) که مصداق بارز معروف است در اهمیت این دو واجب آن دو را با سایر اعمال خوب سنجیده حتی با جهاد در راه خدا، و از همه آنها برتر دانسته و آنها را در مقابل این دو مثل یک قطره آب و یا کف روی آب نسبت به کل آب معرفی فرموده و **ما اعمال البر كلها والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، الا کنفثه فی بحر لبی** (نهج البلاغه) همه کارهای خوب و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر همچون آب دهانی که در دریایی ژرف اندوخته شود

معروف و منکر را از سه راه می توان شناخت:

۱. شروع دین مبین اسلام است. یعنی شناخت واجبات و محرماتی که در قرآن کریم و سنت رسول گرامی پروردگار و همین طور در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) ذکر شده.
۲. راه عقل، با این بیان که از طریق عقل می توان معروفات و منکرات را شناخت، البته باید توجه داشت که عقل سلیم مد نظر است.
۳. راه فطرت، نهادی که دائماً متوجه ذات باری تعالی است و انسان را از وسوسه های شیطانی دور می سازد.

به بیان دیگر باید گفت تشخیص فطری معروف و منکر، یک تشخیص کاملاً پاک و صحیح است و از این طریق می توان متوجه شد که معروف کدام است و منکر چیست؟ در جامعه ای که سرنوشت اعضایش به هم پیوسته است تنها با سلامت اعضای آن، جامعه سالم می ماند و امر به معروف و نهی از منکر بزرگترین ضامن سلامت جامعه است. همچنین علاوه بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه فردی است، یک وظیفه اجتماعی نیز هست چرا که دین اسلام بهترین و کاملترین قوانین را برای زندگی اجتماعی و فردی انسان و برای دنیا و آخرتش دارد که در صورت انجام آن قوانین، انسانیت از گزند انحراف و آلودگی گناه و معصیت به دور خواهد بود.

فلسفه امر و نهی الهی این انسان است که از انجام عبادات و رعایت دستورات الهی سودمند و بهره مند می شود و عدم رعایت آنها ضررش مستقیماً متوجه خود انسان می شود. **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** (اسرا ۷)

اگر کار نیکو کنید و جمیل به خود کرده اید ای بنی اسریل
اگر هم نمایید اعمال بد سزای عمل بر شما می رسد

فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا (یونس ۱۰۸)

بگو ای خلائق ز سوی خدا کنون حق فرود آمده بر شما
هرآن کس هدایت شود بعد از این شود نفع او با وجودش قرین
هرآن کس که گمراه گردد از آن رساندست بر خویش تنها زیان
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (جاثیه ۱۵)

هرآن کس که بنمود کردار نیک به نفع خودش کرد آن کار نیک
کسی کاو بدی را گرفتست پیش زیانها رساندست بر نفس خویش
پس آنگاه چون دور گیتی گذشت نماید سوی خدا بازگشت

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (فاطر ۳۹)

خدا آن خدائست کاندز زمین	شما را نمودست او جانشین
پس امروز هر کافری بی گمان	رساندست بر خویش تنها زیان
به درگاه حق سرکشی و منی	فزون تر کند آتش دشمنی
که کفار هم حاصلی را از آن	نیابند جز حسرت و جز زیان

این قبیل آیاتی که بیان شد رعایت دستورات الهی را به صورت کلی با مسئله سعادت انسانها مربوط ساخت بنابراین آثار و نتایج رعایت دستورات الهی اعم از انجام واجبات یا ترک محرمات، بازگشتش به خود انسان است در وهله اول و در مرحله دوم متوجه جامعه انسانی می گردد.

صفات آمر و ناهی کسی که بخواهد وارد میدان امر به معروف و نهی از منکر شود باید در حد لازم آنچه را که در دین و فقه به عنوان حلال و حرام است بشناسد تا امر و نهی او هم بیراهه و غلط نباشد. آشنایی با احکام الهی و معارف دین و محتوای قرآن برای تلاشگران این صحنه ضروری است. کسی که دیگران را به خوبیها و ارزشها دعوت می کند، یا آنان را از گناهان و زشتیها نهی می کند، برای آنکه در این دعوت موفق باشد باید صفات و شرایطی داشته باشد.

هماهنگی حرف و عمل: مردم بیشتر از حرف به عمل انسان امر به معروف و نهی از منکر کننده می نگرند و از رفتارش بیش از سخنش تأثیر می پذیرند. **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ** بقره ۴۴

شمائی که دائم به خلق خدا	سفارش نمائید کار سزا
چه گشتست امروز ای قوم دون	که از یاد بردید خود را کنون

دعوت عملی مؤثر از دعوت زبانی است و اگر کسی خودش نسبت به گفته هایش مقید و متعهد نباشد، بر دیگران نمی تواند تأثیر بگذارد.

به علاوه خود این تعارض بین گفتار و رفتار، بسیار ناپسند است. **لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ** (نهج البلاغه خ ۱۲۹) لعنت خدا بر کسانی که امر به معروف می کنند، ولی خودشان آن معروف را انجام نمی دهند، و از منکر نهی می کنند، ولی خودشان آن را انجام می دهند.

امام صادق (علیه السلام): با عمل خودتان مردم را به راه حق دعوت کنید .

در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) کسی که امر به معروف می کند، باید.... با مردم مهربان و رفیق باشد و تا ضرورت پیش نیاید، خشونت نکند. او باید با لطافت و محبت مردم را به کار خیر دعوت کند (بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸۳)

گفتار نرم: شیوه ملایم و نرم در سخن گفتن و پرهیز از تندى و عصبانیت و پرخاشگری صفت شایسته دیگری است. حتی خداوند، وقتی موسی و هارون (علیه السلام) را برای دعوت فرعون به خدایستی می فرستد، به آن دو توصیه می فرماید که با فرعون به نرمی و گفتار نرم سخن بگویند **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا** طه ۴۳ نرمش در گفتار و برخورد، گاهی سرسخت ترین افراد را هم به زانو در می آورد و تسلیم می کند.

حوصله و بردباری: موفقیت در این دعوت، نیاز به تحمل و حوصله دارد. با کم طاقتی و زود خسته شدن و کم ظرفیتی، کاری از پیش نمی رود، به تعبیر قرآن **شرح صدر و سعه صدر** لازم است. مانند پزشک و پرستاری که به مداوای یک بیمار مشغول است و جز با صبوری و حوصله به نتیجه نمی رسد. در این راه باید حتی تمسخرها و بی اعتنائی ها و دشمنی ها و آزارها را هم تحمل کرد و به حساب خدا گذاشت. قرآن در نشانه بندگان خوب خداوند می فرماید: آنان کسانی هستند که هرگاه با افراد ناآگاه برخورد کنند، با سلام (و مسالمت) از کنار آنها گذر می کنند **وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** (فرقان ۶۳)

به گفتار خوش می دهندش جواب

چو شخصی بر ایشان براند عقاب

کاری برای خدا: از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین و از عبادات است، انسان باید برای خدا اقدام به آن کند و توقع پاداش هم از خدا داشته باشد. انجام این وظیفه نباید با انگیزه‌های مادی و دنیوی آمیخته گردد، هدف باید خدا باشد نه خودنمایی و کسب وجهه و موقعیت؛ در این صورت انسان از کار هم خسته نمی‌شود و از کارشکنی‌ها هم ناامید نمی‌گردد. اخلاص عامل ارزش‌گذار برای اعمال است. آمران به معروف باید برای خدا تلاش کنند نه برای خودنمایی یا به قصد تحقیر دیگران یا انتقام‌جویی و آبروریزی و تسویه حساب دیگران.

صبر و تحمل هیچ کار مهمی بی‌زحمت و مشقت نیست. در راه انجام این وظیفه الهی انسان باید بر سختی‌ها، ناملایمات، بی‌مهری‌ها و خصومت‌ها تحمل و استقامت داشته باشد و به علت مشکلات کار و راه، دست از هدف برندارد. در توصیه‌های لقمان: پسر! نماز را برپا دار، امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه به تو می‌رسد صبر کن که این نشانه تصمیم و عزم استوار است. **يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اضْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** (لقمان ۱۷)

ترا ای پسر، حق نمازی نوشت بکن امر به معروف و هم نهی زشت

چو آزار بینی صبوری نما که این هست کاری مهم و سزا

انسان وقتی شخصی را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، آن شخص شاید تحمل نکند و انسان را اذیت و آزار دهد، از این رو، باید در برابر اذیت و آزار، صبر و شکیبایی کرد. کشته شدگان در راه امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق آیه ی شریفه ی **وَمَنْ أَلَّامَ النَّاسَ مِنْ يَشْرِي هَسْتَنْدَ** امام علی علیه السلام: **ان المراد بالاية الرجل الذى يقتل على الامر بالمعروف و النهى عن المنكر**

انتقاد از کار، نه از شخص اگر خلافت‌کار احساس کند شخصیت دارد و محبوب است و

تنها نقطه ضعف او کار خلافتش است، به راحتی آن را ترک می‌کند. در روایات می‌خوانیم: چه‌بسا خداوند افرادی را دوست دارد؛ اگر چه از عمل آنها ناخشنود است (بحارالانوار، ج ۳۶) شخصی از امام کاظم (علیه السلام) پرسید: یکی از یاران شما شراب خورده است. آیا از او دوری جویم؟ امام فرمود: از کارش دوری جوید، نه از خودش

توجه به خصوصیات اخلاقی هر فرد از امام حسین (علیه السلام) آمده کسی که امر به معروف می‌کند، باید بداند که هر کس خلق و خوی دارد و با هر کس باید طور خاصی سخن گفت

و الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (توبه ۷۱)

همه مؤمنان مرد و زن سربه سر	کنون دوست باشند با همدگر
نمایند وادار بر کار نیک	از اعمال بد بازدارند لیک
به رغبت بخوانند دائم صلوات	ببخشند از ثروت خود زکات
اطاعت کنند از خدا و رسول	نمایند احکام دین را قبول
بر آنها رسد رحمت کردگار	که یزدان عزیزست و با اقتدار

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج ۴۱)

کسانی نمایند یاری حق	که باشند بر این عمل مستحق
کسانند ایشان که گر در زمین	به آنها ببخشیم قدرت چنین
بدارند بر پای امر صلوات	ببخشند بر بینوایان زکات
نمایند آن مردم خوش سرشت	خود امر به معروف و هم منع زشت
همانا سرانجام اعمال و کار	بود در ید قدرت کردگار

۸، ۹. (تولی و تبری) (حُب و بُغض) (دوستی و دشمنی)

در حدیثی، راوی از امام صادق علیه السلام می فرماید **هَلِ الدِّينُ (الایمانُ) إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ**، آیا دین ایمان، چیزی جز حب و بغض است؟ یعنی که نقش عواطف و احساسات و ظهور و بروز آن در رفتار آدمی، در تحقق ایمان بسیار محوری است. از اینرو تولی و تبری به عنوان یکی از اصول دین و مذهب تعیین می شود؛ زیرا کنش و واکنش های ایمانی می بایست بر محوریت تولی و تبری و حب و بغض باشد.

البته نباید از این نکته اساسی نیز غفلت ورزید که حب و بغض باید تنها برای خدا باشد تا حب و بغض ایمانی تحقق یابد. حُب در لغت، از جمله به معنای لزوم و ثبات و نیز دوستی و کشش نفس به سوی چیزی خواستنی است و این معنا از همان لزوم و ثبات اخذ شده است. در مقابل، بغض به معنای دشمنی و تنفر از چیزی است که مورد پسند انسان نباشد.

تولی به معنای دوست داشتن و تبری به معنای بیزاری جستن و تنفر است. که این دو از فروع دینی اسلام به شمار می روند. و هر مسلمانی باید با اهل حق دوستی کند و از اهل باطل بیزاری بجوید. که اوج این دوستی ها در اهل بیت (علیهم السلام) است و اوج بیزاری جستن، از سران شرک و کفر می باشد.

تبری به معنای **دوری جستن** از چیزی است که همنشینی با آن ناخوشایند و ناپسند است (مفردات ص ۱۲۱) و در اصطلاح به معنای بیزاری جستن از کسان و یا چیزهایی که با اصول اسلامی سازگار نیست. هدف از تبری که بیان آشکار و شفاف سازی است، نشان دادن تفاوت ها و مشخص کردن دوست ها و دشمن ها و نیز دوستی ها و دشمنی هاست. از

آن جایی که مشخص کردن و بیان مرزها و خطوط قرمزها از اصول اساسی اسلام است، لذا به مسئله برائت توجه خاصی شده است.

دوستی با دوستان خدا آیات درباره ی تولی

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٌ صَف ۴

بحق دوست دارد خدا آن عباد که اندر صفوف نبرد و جهاد

چنان سدی از سرب در کارزار بجنگند پاینده و استوار

در تاریخ آمده است که در جنگ صفین حضرت امیر علیه السلام برای بالا بردن انگیزه یاران خود، این آیه را تلاوت فرمودند.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [شوری ۲۳]

به مردم بگو ای رسول خدا نخواهم نه اجر و نه مزد از شما

مگر آنکه در حق خویشان من محبت بورزید اندر وطن

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ حجرات ۱۱

همه مؤمنانند اخوان هم نباید نمایند بر هم ستم

شما پس همیشه بگیرید پیش ره صلح در بین اخوان خویش

خداترس باشید و پرهیزکار امیدست رحمت کند کردگار

این آیه، رابطه ی مؤمنان با یکدیگر همچون رابطه ی دو برادر دانسته یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ [توبه ۱۱۹]

الا مؤمنان به پروردگار که دارید ایمان به روزِ شمار

دوستی، همنشینی و همراهی با راستگویان، یکی از عوامل تربیت و جلوگیری انسان از انحراف است. وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [توبه ۷۱]

همه مؤمنان مرد و زن سربه سر کنون دوست باشند با همدگر

زن و مرد هر دو، در اصلاح جامعه تأثیر گذارند. مؤمنان در جامعه‌ی اسلامی، نسبت به یکدیگر از طرف خداوند، حق ولایت و نظارت همراه با محبت دارند و بی تفاوت نیستند. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خداوند با مؤمنین است یار بقره ۲۵۷ بود یاور مؤمنان کردگار

کند مؤمنان را ز ظلمت برون	سوی روشنائی شود رهنمون
کسانی که گشتند کافر به دین	بود دیو و شیطانشان همنشین
که خارج نماید کسان را ز نور	دراندازد ایشان به ظلمات دور
از اصحاب نارند ایشان تمام	بسوزند در آتش آن مدام

ایمان آورندگان در این آیه کسانی هستند که قبل از اسلام به حضرت عیسی ایمان داشتند. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (ممتحنه ۶)

بر آن کس که او هست امیدوار	به دیدار یزدان و روز شمار
چه نیکوست این اقتدا بر خلیل	که بر خود نمایند او را دلیل
هرآن کس که روی از خدا تافت	به آیین کفر و به عصیان شتافت

بداند که پروردگار حیات

بود بی نیاز و ستوده صفات

در این آیه سخن از الگو بودن حضرت ابراهیم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، داشتن امید به خدا و روز قیامت، شرط الگو پذیری معرفی شده است لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب ۲۱)

به پیغمبر حق کنید اقتدا

پسندیده کاریست نزد خدا

هرآن کس که او هست امیدوار

به دیدار یزدان و روز شمار

خدا را همیشه کند ذکر و یاد

دل خویش بر مهر ایزد نهاد

پیامبر عظیم الشأن را به عنوان اسوه نیکو به جهانیان معرفی نموده است. أُسْوَةٌ در مورد تأسی و پیروی کردن از دیگران در کارهای خوب به کار می‌رود.

دوستی با دوستان الله و مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

بلی آنکه دارد ولی ای چنین

مائده ۵۶

خداوند و پیغمبر و اهل دین

همانا که فیروز هر دو سراسر است

که پیروز، تنها سپاه خداست

يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (مجادله ۲۲)

که با دشمنان رسول و خدا

در آیند از راه صلح و صفا

اگرچه که آن خصم باشد پدر

برادر بود طائفه یا پسر

به دلهای این مردمان کردگار

نوشته است ایمان بس پایدار

به روح الهی خدای بشر

بر آنها گشودست باب ظفر

به هر حال، آن چه مورد تأکید است، اینکه معیارهای دوستی و دشمنی ما نسبت به دیگران نه خواسته های نفسانی و شیطانی ما بلکه می بایست ایمان و اخلاق باشد.

اقتضای اخلاص در عمل این است که در مسایل **سیاسی و اجتماعی** نیز این گونه عمل کنیم و برای جناح بندی های سیاسی و حزبی، موضع گیری های خود را نسبت به افراد سامان ندهیم؛ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ (نساء ۶۹).

کسی کز کلام خدا و رسول	اطاعت نماید به میل و قبول
به همراه آنان که یکتا خدا	بر آنها بکردست لطفی عطا
به همراه پیغمبران طریق	شهیدان و افراد پاک و صدیق
به همراه افراد شایسته کار	بگردند محشور روز شمار
یقین دان که این نیک مردان راد	نکو همراهانند زاهل و داد

هر چه کمالات و فضایل اخلاقی در شخص بیشتر باشد، انتخاب وی برای دوستی و نیز دوست داشتن این شخص، بیشتر مورد تایید اسلام و قرآن است ولو اینکه هوای نفس ما چنین شخصی را خوش ندارد. و در برابر کافران سرفراز و اهل عزت (همان)، اهل اطاعت محض از فرمان های پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) بی هیچ چون و چرا کردن قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران ۳۱)

بگو ای پیامبر اگر هم شما	به دل دوست دارید یکتا خدا
اطاعت نمایید از دین من	نیوشید پیوسته از من سخن
مگر دوست گیرد شما را خدا	ببخشاید آن کارهای خطا
که بس مهربانست پروردگار	غفورست بر بندگان کردگار

بیزاری از دشمنان الله **برائت جویی از مخالفان و دشمنان** اسلام از مومنان و شهروندان خود می خواهد که نه تنها با مخالفان داخلی (در صورت شناسایی و اعلام

علنی) و دشمنان بیرونی ارتباط برقرار نکنند و با آنان دوستی نورزند بلکه لازم است به طور علنی مخالفت خویش را با آنان بیان کنند و به روش های مختلف و گوناگون آن را ابراز کنند. تا حقوق مسلمانان را جدی بگیرند. در آیه ۴ ممتحنه اعلام برائت و تبری جویی از موضع گیری و بینش و نگرش مخالفان و دشمنان را از رفتارها و منش های مهم حضرت ابراهیم (علیه السلام) دانسته و از مؤمنان خواسته تا با بهره گیری از این شیوه و منش، آن را در جامعه خویش نهادینه سازند. **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ** شفاف سازی و بیان آشکار مواضع نسبت به نقش و نگرش می بایست به گونه ای باشد که هیچ گونه تردید و دودلی را به جا نگذارد و یا پدید نیاورد. از این رو گاه می بایست جزئیات نیز بیان و تبیین گردد و به کلیات بسنده نگردد. از این رو می بینیم که آن حضرت در هنگام برائت به جزئیاتی چون برائت از آفتاب و ماه و ستاره اشاره میکند و از کفر عمومی خویش آزر سخن میگوید و راهمکائیش کرده و از او و معبودهایش برائت میجوید (انعام ۷۴ تا ۷۸ توبه ۱۱۴) **لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ**

نباید که افراد مؤمن به دین آل عمران ۲۸ بگیرند از کافران همنشین

که هرکس نماید بدین گونه کار نباشد دگر دوست با کردگار

مگر آنکه خواهید تا بر حذر بمانید از شر آنها دگر

شما را خداوند از قهر خویش بترساند ای مؤمنان همچو پیش

سرانجام هرکس در این سرگذشت به یکتا خدا می کند بازگشت

افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**

آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ (ممتحنه ۱)

که هستید ثابت قدم و استوار

الا مؤمنان به پروردگار

که خصم منند و عدوی شما

نبايست از کافران دغا

که این قوم، با اهل ایمان عدوست

بگیرید یار و گزینید دوست

ره کفر را کرده اند انتخاب

همانا که در حق قرآن کتاب

براندندتان با رسول از دیار

که با جرم ایمان به پروردگار

که خشنود گردم از این کار من

اگر ترك گفتید شهر و وطن

وطن را بگفتید ترك جلا

برای جهاد به راه خدا

نهانی ره انس گیرید پیش

مبادا که با مردم کفرکیش

چه باشد نهان یا بود آشکار

منم آگه از آنچه بندید کار

همانا به کفر و ضلالت شتافت

هرآن کس کز این کار صورت بتافت

کلمه‌ی عدو هم به يك نفر و هم به گروهی از افراد اطلاق می‌شود، ولی در اینجا مراد، گروه است؛ زیرا در مقابل آن، کلمه‌ی «أُولِيَاءَ» که جمع است، به کار رفته است. إِنَّ يَثْقُفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءٌ وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

مسلط بگردند خود بر شما

ممتحنه ۲ اگر کافران به یکتا خدا

ترحم نورزند بر هیچ کس

همان دشمنانِ قدیمند و بس

به دست و عمل با کلام و زبان

بکرده عداوت به حد توان

دگرباره بر راه کفران روید

به دل دوست دارند کافر شوید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ [مائده ۵۱]

الا مؤمنان به پروردگار	از اهل کتابی نگیرید یار
که بعضی از آنها رفیق همند	در آن بین افراد صالح کمند
هرآن کس از ایشان گزیدست یار	شود همچو آن مردم نابکار
خدا هرکسی را که او ظلم جست	هدایت نسازد به راه درست

ذکر یهود و نصارا در آیه، از باب نمونه است، وگرنه شکی نیست که ولایت هیچ کافری را هم نباید پذیرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ توبه ۲۳

گر آباء و اخوانتان کافرند	ز شیطان مطرود، فرمان برند
مبادا که ای مؤمنان به رب	از ایشان نمایند یاری طلب
که با آنکسان هرکه گردید دوست	شده ظالم و ظلم در نفس اوست

از امامین باقر و صادق علیهما السلام روایت است این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعه نازل گردید. موقعی که به قریش نامه نوشت و آن‌ها را از اراده فتح مکه از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بوده است.

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (توبه ۱ تا ۳) (اعلام جدائی)

خداوند و پیغمبرش بعد از این	برائت بجستند از مشرکین
که هرگاه بستند پیمان و عهد	شکستند میثاق چندین و چند

سوره، به دلیل محتوای قهرآمیزش بدون «بِسْمِ اللَّهِ» شروع شده است، اعلام براءت، به خاطر پیمان شکنی کفار بود که در آیه ی ۷ و ۸ مطرح شده ، و گر نه قانون کلی، مراعات پیمان هاست و تا طرف مقابل به پیمان وفادار باشد، باید آن را نگهداشت.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح ۲۹)

این محمد بود رسول خدا و کسانی که همراهند او را
مهربانند در برابر هم بهر کفار قاطع و محکم

این آیات و آیات مشابه آنها، همگی گویای جنبه قهرآمیز احکام اسلامی اند که در محل خود و با شرایط تعیین شده از سوی شرع مقدس به اجرا در می آیند.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا

که گفتند بر مردم بت پرست ممتحنه ۴ بدان قوم بدکار و ناچیز و پست

که ما زین بتانی که جای خدا پرستش نمایید غرق خطا

تنفر بجوئیم از جان و دل که هستید روز قیامت خجل

نماییم انکارتان پایدار عداوت بود بین ما برقرار

با توجه به آیات قبل که بعضی از مسلمانان به خاطر دریافت حفظ بستگان خود، مخفیانه یا آشکارا با کفار دوستی و موّدت داشتند، این آیه می فرماید: براءت از کفار و مشرکان را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزید.

لعن و بیزاری از ستمگران، در قرآن (تبری) اظهار تنفر از ستمگران، از دیگر شیوه های قرآن است. لعن، اعلان براءت و تبیین خط مشی اعتقادی و سیاسی است لعن بر کسانی است که دست خود و دیگران را از دست خداوند و دامن رهبران معصوم جدا کردند. (اللَّهُمَّ الْعَنَ های زیارت ابتدا، اواسط و آخر زیارت عاشورا).

لعن، ابراز تنفر از کسانی است که سد راه سعادت شده و دیگران را از کمالات لایق انسانی محروم کرده اند در فرهنگ قرآن و زیارات (خصوصاً زیارت عاشورا) عوامل اصلی و فرعی این محرومیت مورد لعن قرار گرفته اند؛

لعن، اعلان براءت و تبیین خط مشی اعتقادی و سیاسی است از دیگر شیوه های قرآن است. لعن بر کسانی که دست خود و دیگران را از دست خداوند و دامن رهبران معصوم جدا کردند. اسلام از مسلمانان میخواهد که موضع خویش را در هر موضوع و شخصی به صراحت و شفافیت بیان کنند و تنها استثنا در این باره حضور در نظام قدرت کفرست که در صورت عدم امکان مهاجرت و خروج از سرزمین ها می بایست اصل **تَقِيَه** را با رعایت شرایط بیان شده، در پیش گرفت.

مُؤَذَّنٌ بَيْنَهُمْ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ پس آنگه منادی برآرد ندا

که بر ظالمان لعن الله باد سبک هست اعمالشان همچو باد

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ بقره ۲۷

همانا کسی درجهان فاسق ست که چون باخدا بست عهدی شکست

کسانی که بر طینتی ناروا گسستند فرمان یکتا خدا

به روی زمین غرق در صد عناد نمایند اعمال زشت و فساد

همین مردمانند «بس تیره بخت» زیانها ببینند بسیار سخت

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

هرآن کس که آزد رب ودود رسول خدا را اذیت نمود

به دنیا و عقبی به هر دو سرا فرستاد لعنت بر ایشان خدا

بر آنها مهیاست روز حساب به خواری و ذلت عذاب و عقاب

(لعنت بر نقض کنندگان پیمان و کذابین و آزار دهندگان خدا و رسولش)
مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا احزاب ۶۱ لعنت شدگان را راحت نگذارید.

که هستند این مردمان پلید ز درگاه حق رانندگان بعید
هر آنجا که گشتند پیدا و یافت ببايست بر قتل ایشان شتافت

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا احزاب ۶۴

خدا لعن فرمود بر کافران که دوزخ مهیاست بر منکران

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا احزاب ۶۱

خدایا عذابت مضاعف بساز بر آن پیشوایان بیداد و آز
بر ایشان تو لعنت کن ای نیک رب فزون تر نما آتش این غضب

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (مرگ بر اصحاب اخدود) ... سوره بروج

کنون مرگ بادا ز پروردگار بر اصحاب اخدود ناراست کار

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ کشته باد انسان (بی ایمان) سوره عبس

پس انسانِ ناشکر، خود کشته باد که این حد کند کفر و ورزد عناد

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ کشته باد آن که دروغ می‌بندد. ذاریات ۱۰

دگر کشته باد آنکه او افترا ببندد به قرآن، کتاب خدا

اما در مورد توطئه علیه پیامبر و قرآن، دو بار فرمود: فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ . ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ مدثر ۲۰.۱۹

بگیرد خدا جان آن پست مرد که اندیشه ای سخت باطل بکرد

ستاند تن و جان او را خدا به فکری که او کرد زشت و خطا

فصل هفتم : آیین اسلام

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا
بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران ۱۹)

همانا که در نزد یکتا خدا
از اول نکردند اهل کتاب
ولی چونکه دیدند دینیست
به انگیزه بغض و رشک و گزاف
به آیات حق هرکه کافر شود
بباید بترسد که وقت عذاب
فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا
كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ انعام ۱۲۵

اگر هم خداوند خواهد، بخواست
به قلبش بتابد از اسلام نور
اگر میل سازد یگانه اله
کند قلب او را چنان تنگ و تار
همانا برآن مردم تیره بخت
تو گوئی که خواهد به باری گران
خدا کافران را چو این گونه دید
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ زمر ۲۲

مگر آن کسی را که یکتا خدا
بود روشن از نور یکتا اله
پس ای وای برآن شقی قلب باد
همانا که این کافران لعین
به او فکر روشن نموده عطا
یکی هست با مردم دل سیاه ؟
که بر دست ذکر خدا را ز یاد
فتادند اندر ضلالی مبین

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران ۶۷)

خلیل پیامبر مسلمان نبود	نه بودی مسیحی نه بودی یهود
بلی بود مسلم به دینی حنیف	مسلمان بُد آن نیک مرد شریف
نبودی از آن مشرکان هیچگاه	که کردند تکفیر یکتا اله

ایمان

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

بگفتند اعراب ما مؤمنیم	قدم در ره رب خود می زنیم
بگو چونکه ایمانتان سوی قلب	نگردیده وارد هنوزست قلب
و لیکن بگویید ما مسلمیم	بر ایمان یزدان نهاده دلیم

این آیه درباره عده مخصوصی از اعراب نازل شده که گفته بودند ما ایمان آوردیم و تصدیق به یکتائی خداوند و اقرار به نبوت پیامبر نمودیم ولی در باطن برخلاف گفتار ظاهر خود می بودند. مراد از اعراب، بادیه نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره ی توبه از آنان تجلیل شده: **وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می پنداشتند و ادّعای ایمان می کردند، در حالی که يك تازه مسلمانی بیش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱. تفاوت در عمق. اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسّك قلبی است. امام صادق علیه السلام به مناسبت آیهی **وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً** فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیهی **فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى** فرمود: تمسّك به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است.

۲. تفاوت در انگیزه. گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می‌شود و ازدواج با مسلمانان حلال می‌شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است.

۳. تفاوت در عمل. اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می‌خوانیم **الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلاعمل** بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می‌شود و انسان به وسیله آن به خدا می‌رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می‌کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می‌گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد.

۴. تفاوت در رتبه. در حدیث می‌خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.

وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران ۱۳۹)

نورزید سستی در آیین دین	الا مسلمین هیچ گاه بعد از این
مبادا که باشید غمگین از آن	گر از دست دادید مال جهان
در ایمان چو گردید ثابت قدم	بمانید خود برترین اُمم
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ (یونس ۹)	

بگشتند مؤمن شده نیک کار	همانا کسانی که بر کردگار
سرانجام جنت بر ایشان سزااست	خداوندشان ره نماید به راست
که جویست زیر درختان آن	بمانند جاوید اندر جنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

کسی هست مؤمن که چون در میان
هراسان بگردد دلش ز آن کمال
بر آنها چو خوانند آیات رب
در انجام هرگونه اعمال و کار
رود نام و ذکر خدای جهان
که دارد همی ایزد ذوالجلال
فزون گردد ایمانشان در طلب
توکل نمایند بر کردگار
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۲۷۷)

کسانی که هستند مؤمن به رب
به رغبت بدارند برپا صلات
بر آنها بود پیش پروردگار
ندارند ترسی خود از سرگذشت
نمایند کار نکو در طلب
ببخشند بر بینوایان زکات
بسی اجر نیکو ز شایسته کار
نباشند ناراحت از آنچه گشت
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (کهف ۱۰۷)

ولی مؤمنان به پروردگار
بر آنهاست منزل بهشت عدن
که صالح بگشتند و نیکوی کار
در آنجا بمانند از مرد و زن
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (کهف ۱۰۸)

در آن جاودانند، خود بر کمال
از آنجا نیابند هیچ انتقال

قرآن

باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت آیات قرآن مجموعاً یک ساختمان به هم پیوسته اند و اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و بخواهیم تنها همان یک آیه را بفهمیم، شیوه درستی اتخاذ نکرده ایم قرآن کریم مخزن معارف، گنجینه علوم الهی و از این جهت

نیز در میان همه کتب آسمانی بی رقیب است کتاب هدایت و تبیان کل شی است. اندیشمندان و دانشوران هر کدام به سهم خویش در این بحر ژرف و عمیق، به غور پرداخته و بقدر توانایی خود در زمینه معارف و علوم آن قلم فرسایی نموده اند؛ والحق که هر آیه بلکه هر جمله ای از این کتاب بی همتا، سرفصل نوینی برای معارف الهی است.

عظمت و اعجاز جاوید قرآن مجید بر کسی پوشیده نیست. این کتاب آسمانی ناسخ ادیان و مذاهب گذشته و نجات بخش بشریت در حال و آینده است. در مقام والا و ممتاز قرآن کریم همین بس که معاندین، منافقین و دشمنان قسم خورده آن، هرگز نتوانسته اند در تحریف آن موفق شوند. قرآن مجید بیش از ۱۴ قرن است که زنده و زندگی بخش است و به حیات الهی خود ادامه می دهد و همواره بزرگترین تحول آفرین را در جوامع بشری ایفا کرده است. **ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم** بدرستی که قرآن (مردم را) به راه و آئینی که مستقیم ترین و صاف ترین و پابرجاترین آئینهاست هدایت می کند. **فَاقْرَؤْا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ** [مزمل/ ۲۰] از قرآن هرچه میسر می شود، بخوانید.

پس، آن مقدار از آن را بخوانید که مقدور است [و نبود بر شما بار]

كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا کلمه الله برتر و بالاتر است. **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا** اسراء ۹

همانا که قرآن شود راهبر به راهی کز آن نیست پاینده تر

بر آنها که دارند ایمان به رب نمایند کار نکور روز و شب

بشارت دهد بر ثوابی کبیر که یابند هرکس ز خرد و ز پیر

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (اعراف ۲)

کتابی بزرگ از خداوند جود به تو ای محمد بیامد فرود

از انکار مردان باطل پسند	مبادا ترا سینه گردد نژد
کنون مردمان را ز روز جزا	بترسان و از خشم یکتا خدا
به مردان مؤمن بشارت بده	ز مژده بساطی بر ایشان بنه
و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (اسراء ۸۲)	
هرآنچه ز قرآن فرستاده ایم	شفا هست و رحمت که خود داده ایم
رسد پرتوش بر همه مؤمنان	ولی ظالمان را فزاید زیان
و لَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ روم ۵۸	
همانا که در این کتاب عظیم	در آیات قرآن که گفته حکیم
بگفتیم بسیار پند و مثال	که مردم بجویند راه کمال
بدان ای محمد (ص) اگر صد دلیل	بیاری بر این مردمان ذلیل
دگرباره گویند روی عناد	شما مسلمینید باطل نهاد
نمایید دعوت به باطل مسیر	که خواهید ما را نمایید اسیر
لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (حشر ۲۱)	
اگر ما کتابی چنین باشکوه	فرستاده بودیم بر سنگ و کوه
بدیدی ز ترس خدای جلیل	چسان کوه، خاشع شدی و ذلیل
چنین نیک تمثیل را ما عیان	نمائیم بهر خلائق بیان
امیدست یک دم تفکر کنند	یکی لحظه در آن تدبر کنند
وَ هَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَن حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (انعام ۹۲)	
کتابیست قران مبارك نهاد	که آن را یگانه خداوند داد

که دیگر کتب را بگردد گواه	که هستند آنها ز یکتا اله
که بر اهل مکه و هرکس دگر	که اطراف مکه بود مستقر
دهد پند و اندرز با حرف خویش	نکو ره نماید فرا روی پیش
کنون هرکه باور کند رستخیز	به قرآن هم ایمان بیاورده نیز
به امر نماز و به ارکان آن	توجه نمایند از عمق جان

پرهیزکاری

تقوی از ریشه **وقی** حالت خویشتن داری، هوشیاری و پرهیزمند بودن است تقوا از وقایه است؛ در قرآن تقوا بیشتر از کلمه روزه ذکر شده است. ترجمه صحیح کلمه تقوا خود نگهداری است که همان ضبط نفس است و متقین یعنی خود نگه داران .

به قول راغب تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می کشاند به اینکه ممنوعات و محرمات را ترک کند و متقی به کسی اطلاق می شود که این ویژگی در او ملکه و صفت ثابت شده باشد.

اکثر مفسرین برای تقوی مراتب قائل اند اولین مرتبه تقوی حفظ فطرت اولیه است که حقیقت جو و حقیقت خواه است و فجور و تقوی به او الهام شده.

این انسان حقیقت خواه که خود را رها نکرده تا در جاذبه مادی زمین سقوط کند. وقتی با پیام خدا و رسولانش مواجه می شود، سر تعظیم فرود آورده و تسلیم می شود.

حقیقت تقوا لازمه اینکه انسان حیات عقلی و انسانی داشته باشد اینکه تابع اصول معینی باشد، و لازمه اینکه انسان از اصول معینی پیروی کند اینکه از اموری که با هوا و هوس او موافق است ولی با هدف او و اصول زندگانی او منافات دارد پرهیز کند. ولی لازمه همه اینها این نیست که انسان اجتناب کاری از محیط و اجتماع را پیشه سازد.

بهترین و عالیترین راه اینکه انسان در روح خود ملکه و حالت و مصونیتی ایجاد کند که آن حالت حافظ و نگهدار او باشد. بنابراین تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید. تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده، خطا و گناه و پلیدی و زشتی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. چیزی که هست حفظ و صیانت خود از گناه که نامش تقوا است.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات ۱۳)

همانا گرامی ترین شما فقط متقین اند نزد خدا

که بسیار دانا است پروردگار خیرست و آگاه باشد ز کار

وَإِنْ تَوَمَّنْوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران ۱۷۹)

چو مؤمن بگردید و پرهیزکار بیابید اجری برون از شمار

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مائده ۹۳

بر آن مؤمنان به پروردگار که صالح بگشتند و پرهیزکار

بر آنچه از این پیشتر خورده اند گنه نیست کایمان بیاورده اند

که پرهیزکارند و مؤمن به رب نمایند کار نکو در طلب

اگر هم که ناگه ز میل و هوی از آنها زند سر گناه و خطا

دگر باره گردند پرهیزکار بیارند ایمان به پروردگار

اگر لغزشی هم نمایند گاه بگردند تسلیم نفس و گناه

بگردند بار دگر متقی نکوکار و پرهیزکار و تقی

خداوند با محسنان است دوست که یاری شفیق و رفیقی نکوست

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (دخان ۵۱)

همانا فقط متقین جهان در آن روز یابند امن و امان

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (نباء ۳۱)

خدا متقین را به روز شمار
 دهد نعمت و می کند رستگار
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
 الا مؤمنان به پروردگار حشر ۱۸ همیشه بترسید از کردگار
 ببینید تا بهر عقبای خویش چه توشه کنون می فرستید پیش
 بترسید از قهر یکتا خدا که داند همه کارهای شما

پای عقیدت

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
 عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره ۱۴۹)

چو خارج بگشتی ز شهر و دیار به هر سو که گشتی همی رهسپار
 بکن روی خود را به بیت الحرام که حقست دستور یزدان تمام
 خدا نیست غافل از احوالتان به هر جای داند همی حالتان
 إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ
 يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا نساء ۱۴۶

جز آنان که تائب شدند از گناه بکردند اصلاح کار تباه
 توسل نمودند بر کردگار زده چنگ بر رشته اش استوار
 به اخلاص دل را به دین داده اند تواضع کنان روی بنهاده اند
 چنین مردمانی بحق مؤمنند دَر دوستی با خدا می زنند
 بر این مؤمنان کردگار کریم ببخشد به پاداش اجری عظیم
 قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
 أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام ۱۴)

بگو ای پیمر جز آن رب پاک که از او بود آسمانها و خاک
 چرا یار دیگر کنم اختیار کنم سرپرستش در این روزگار

در رزق بر خلق بنموده باز
ولی از طعامست خود بی نیاز
بگو این سخن را تو ای مصطفی
شده امر بر من ز یکتا خدا
که باشم نخستین کس اندر جهان
که اسلام آورده ام بی گمان
نباشم من از مشرکان هیچگاه
نهم سر به یکتایی آن اله
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ نساء ۱۰۵

به سوی تو قرآن خود را خدا
به حق بفرستاد ای مصطفی
که با آنچه یزدان به وحیت بداد
میان کسان حکم رانی به داد

راستی

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه ۱۱۹)
الا مؤمنان به پروردگار
بترسید از کردگار مهین
بگردید با صادقان همنشین
يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (حجرات ۱۷)
از اینکه بگشتند مسلم به دین
بگو تا به اسلام خود در سخن
خدا بر شما منی برنهاد
اگر راستگوئید اندر بیان
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ حجرات ۱۵

هماناست ایمان آن کس قبول
که گردیده مؤمن به رب و رسول
وز آن پس ندادند بر قلب راه
شکی و گمانی دگر هیچگاه
به راه خداوند با جان و مال
بکردند جنگ و جهاد و جدال
همانا که این مردم نیک خو
صدیقند در گفته و راستگو
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا احزاب ۲۳

از افراد مؤمن به «رب و معاد»
 به عهدی که بستند با کردگار
 بماندند بر عهد خود پا بجای
 گروهی ندادند تغییر عهد
 گروهی جوانمرد هستند و راد
 وفادار ماندند بس استوار
 دگرگون نکردند عهد خدای
 کشند انتظار شهادت به مهد

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ زمر ۳۳
 هرآن کس بر او وعده حق ما
 یقین دان که اویست پرهیزکار
 فرود آمد و راست خواندی ورا
 که پاداش یابد ز پروردگار

توکل

توکل اعتماد به خداست، توکل در لغت به معنای واگذار کردن کارها به خداوند یکتاست البته همراه با تلاش که به واسطه ی آن چه مراد حاصل شود وجه حاصل نشود، رضایت خاطی، ارمغان توکل است. توکل اعتماد قلب است در همه ی امرها به خداوند. : وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ [طلاق ۳]

هرآن کس توکل کند بر خدا کفایت نماید ورا کبریا

با توجه به اینکه در جامعه ی کنونی مشکلات زیادی به خصوص از جهت روح و روان برای بشر به وجود آمده و بندگان در مسیر غفلت از خدا یکتا هستند توکل تنها راه . اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ تغابن ۱۳

نباشد جز الله پروردگار جز او نیست دیگر کسی کردگار
 همه مؤمنان در تمام امور توکل نمایند برآن غفور

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ شوری ۳۶
 ولی آنچه در نزد یکتا خداست همی هست باقی تر و پابجاست
 ولی هست مخصوص مؤمن عباد که دارند بر رب خود اعتماد

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آل عمران ۱۶۲

دو فرقه ولی از میان شما	که ترسیده بودند از این غذا
در این فکر بودند کز کارزار	به نوعی بجویند راه فرار
علی رغم آنی که یکتا اله	بدی یار آنها میان سپاه
پس ای مؤمنان در تمام امور	توکل نمایید برآن غفور
و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ آل عمران ۱۵۹	که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟
بر آنچه مصمم بگشتی برآن	به یزدان توکل کن و پیش ران

پناه بردن و چنگ در زدن

از آنجایی که قرآن برنامه‌ای کامل برای زندگی بشر است، اعتصام به **حبل‌الله** با تأمل در نصوص قرآنی و تفاسیر فهمیده می‌شود، همه آیاتی که در مورد اعتصام در قرآن آمده و از تفرقه، تنازع و اختلاف نهی کرده است، آیات مدنی بوده و به این امر اشاره دارند و از دلایل اصلی و عامل مهم قوت مسلمانان و اقامه و برپایی دولت مستقل اسلامی به شمار می‌رود. اعتصام به حبل‌الله راهی برای نیرومند شدن، قوت گرفتن، اطاعت از خداوند، وحدت امت اسلامی و عزت مسلمانان است و در مقابل تفرقه، تنازع و اختلاف سببی برای متفرق شدن امت اسلامی، ضعف و سستی آن‌ها و در نتیجه، غلبه دشمنان بر آنان است. اطاعت از اوامر و فرامین الهی، هدایت به راه راست و مستقیم، داخل شدن به رحمت الهی و کسب فضل خداوندی، معیت و همراهی مؤمنان و مرافقت آنان در دنیا و آخرت از مهم‌ترین ثمرات اعتصام به حبل‌الله به شمار می‌رود و در مقابل شبیه شدن به کفار امت‌های پیشین، سست و ضعیف شدن امت اسلامی، در دایره شرک وارد شدن و تبری پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کسانی که در دین تفرق ایجاد کرده‌اند، از ثمرات اختلاف و تفرقه می‌باشد.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ آل عمران ۱۰۳

برآن رشته دین پروردگار توسل نمایید جمله به کار

نگردید از هم جدا هیچگاه به خاطر بیارید لطف اله

وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (حج ۷۸)

توسل بجوید بر کردگار بخواهید یاری ز پروردگار

که او پادشاه و ولی شماسست چه نیکونصیری یگانه خداست

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بقره ۲۵۶

زده دست بر رشته ای استوار که همواره دارد ثبات و قرار

گسستن نباشد چنان رشته را سمیع و علیم است حقا خدا

دادگری

عدل که یکی از صفات خداوند است مرادف با حکمت، و کار عادلانه، که مساوی با کار حکیمانه تعریف شده است. بر این اساس خداوند به هیچ کس ظلم نمی کند. خدا جلّ جلاله عادل و کریم است. هیچ کس را جز بر گناهی که کسب کرده یا جرمی که مرتکب شده یا کار زشتی که او را از آن بازداشته و وی به آن پرداخته، کیفر نمی دهد

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا نساء ۴۰

نراندست ظلمی یگانه اله نکردست بر کس ستم هیچگاه

چو کار نکو سر زند از عباد کند نیکی آن عمل را زیاد

هم از جانب خود یگانه خدا کند نیک مزدی بر آنها عطا

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (فصلت ۴۶)

هرآن کس بگردید نیکوی کار رسد نفع وی بر خودش پایدار

هرآن کس بدی را گرفتست پیش رساندست تنها زبانی به خویش

خداوند هرگز ستمکار نیست ولی ظالمان را مددکار نیست

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (آل عمران ۱۰۸)

چنین است آیات یکتا خدا که برحق بگوییمت ای مصطفی

خدا کی ستم بر بشر کرده است ؟ کجا بندگان را بیازرده است

وَنَضْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا

خود از بهر سنجش ترازوی داد	بخوایم روز قیامت نهاد
که بر هیچ نفسی نگردد ستم	عملها بسنجند از بیش و کم
لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ	بقره ۲۸۶
به اندازه طاق‌ت هر نفر	خدا داده تکلیف نه بیشتر
نکویی هر شخص به‌رش نکوست	بدیهای او نیز بر ضد اوست
فَأُولَئِكَ يَقرُونُ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا	اسرا ۷۱
بگویند خوان نامه را بیش و کم	که بر کس نگردد در آنجا ستم

توانایی

انسان با توجه به زندگانی محدود و افق فکری کوچک، و اسارت در چنگال شرائطی که به آن خو گرفته مسأله قدرت را در محدوده خاصی به کار می برد در حالی که **قدیر** است، و مفهومی فراتر از مفهوم قادر در آن دیده می شود و شاید به همین دلیل است که در غالب آیات قرآن به هنگام اشاره به قدرت خداوند از این واژه استفاده شده. و به همین دلیل بعد از این آیه سخن از آفرینش مرگ و حیات و آفرینش آسمانهای هفتگانه و ستارگان و دفع شیاطین به میان آمده که هر کدام نمونه ای از شگفتیهاست.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا

کسانی که در قدرت و اقتدار	فزون تر از اینان بُدند آشکار
میان زمین و آسمان هیچ چیز	خدا را نکردست درمانده نیز
توانا بود ایزد بی نیاز	بود آگه از آشکارا و راز
قدرت بر دگرگونی اقوام	علی أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ
پدیدار سازیم خلقی جدید	نمائیم از اینها نکوتر پدید

نبودست بر هیچ شخصی سزا

که سبقت بگیرد ز فرمان ما

قدرت او بر معاد **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ**

ندانند آیا خدای مهین

که هفت آسمان آفرید و زمین

هماناست قادر که چون این کسان

کند خلق بار دگر در جهان

یکی روز موعود داده قرار

که بی شک بیاید ز پروردگار

ولی باز این ظالمان بلاد

برفتند بر راه کفر و عناد

مالکیت و قدرت **لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

خواست و اراده

چون انسان مختار است، خداوند کار او را تکوینی بر خلاف مجرای طبیعیش به نتیجه نمی رساند، مگر در موارد خاص که روی حکمت بالغه خود چنین نتیجه ی را اعمال فرماید، ولی در امری دیگر تکوینی ممکن است. چنین مسایلی رخ دهد، در ماجرای گلستان شدن آتش بر ابراهیم خلیل رخ داد که بر خلاف اقتضای معمول و طبیعی آن نتیجه داد. ابراهیم در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد. ولی خواست خدا چیز دیگری شد، اراده کرد بنده مؤمن خالص در دریای آتش سالم بماند، **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ**

سپس آتشی را برافروختند

همه دیدگان را برآن دوختند

به آتش بفرمود رب جلیل

که سرد و سلامت بشو بر خلیل

بدون شك فرمان خدا در این جا تکوینی بود، همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد.

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (تکویر ۲۹)

شما کافران به یکتا اله

نخواهید آیین حق هیچگاه

مگر آنکه خواهد خدای جهان هدایت بیابید ای گمراهان
 قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ
 مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران ۲۶)

بگو ای پیمبر، خدایا اله بر این ملک هستی تویی پادشاه
 به هرکس بخواهی، دهی سلطنت بگیری اگر خواهی این منزلت
 به هرکس بخواهی تو عزت دهی کسی را که خواهی به خواری نهی
 به دست تو باشد همه نیک و خیر همانا تو هستی توانا نه غیر

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (حدید ۲۱)

که اینست از فضل پروردگار به هرکس بخواهد دهد بی شمار
 خدا را بود لطف و فضلی زیاد مبر هیچ احسان او را زیاد

دانایی

آیاتی از قرآن در باب علم الهی در سوره ها به علم خدا نسبت به همه موجودات آسمان ها و زمین تصریح شده است. شاید برای بعضی از انسانها سست ایمان و دیر باور این واقعیت قابل پذیرش نباشد که خدای حکیم و دانا حتی از درون تک تک انسانها با خبر است، ولی در آیات قرآن کریم گوشزد شده است. یکی از امور بدیهی این است که انسان زمام امور خود را به دست آگاه ترین افراد بدهد. در عالم هستی قوانین جهان از سوی آگاه ترین و دانا ترین موجود یعنی خدای متعال وضع شده است. او با تدبیر خویش جهان را اداره می کند. او همچنین بهترین قانون را برای تامین سعادت انسانها به پیامبران ابلاغ نموده است. البته گاهی به علت نا همگونی قوانین الهی با برخی از خواسته های شهوانی انسان ها و یا عدم هماهنگی بعضی از احکام الهی با عقل محدود آنها، در صحت آن تدبیر می کنند، ولی خدای دانا در پاسخ می گوید: چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد ولی به نفع شما باشد و چیزی بریتان خوشایند جلوه کند در حالی که به ضررتان باشد و تنها خدا با علم بی کرانش به سود و زیان آگاه است.

وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

محیط است علم خداوند جود به هرچه که دارد به دنیا وجود

أَنَا إِلَهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا طه ۹۸

که بر کل ذرات هستی که هست محیط است علمش، برآورده دست

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (حشر ۲۲)

دگر نیست معبود جز کردگار که داناست بر غیب نیز آشکار

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تَغْلِبُونَ نحل ۱۹

ز هر کار آگه بود کردگار چه باشد نهان یا بود آشکار

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ غافر ۱۹

چو با چشم، مردم خیانت کنند و گر طرح پنهان به دل افکنند

از آنهاست آگاه رب جهان بدانند همه چیز فاش و نهان

مهربانی و رحمت

مهربانی و رحمت خدا در عین حالی که برای ما محبوب است، اما موضوعی است که دائماً از ذهن انسان فرار می‌کند. یک آفاتی در درون سینه و روح ما ایجاد می‌شود که موجب می‌شود دائماً دچار **یأس از رحمت خدا** بشویم.

ابلیس هم دقیقاً همین کار را می‌کند، بزرگ‌ترین خصیصه ابلیس این است که مأیوس از رحمت خداست و این صفت خبیث خودش را به دیگران هم منتقل می‌کند! خارهای هرزه‌ای در قلب انسان هست که دائماً می‌خواهد انسان را مأیوس کند؛ با هر گناه یا هر اتفاق و حادثه‌ای در اطرافمان، خودمان را از رحمت خدا مأیوس می‌کنیم.

مثلاً وقتی می‌بینیم کسانی قدرتی و ثروت و اسلحه دارند و ظاهراً می‌توانند به ما ظلم کنند، به خودمان تلقین می‌کنیم که «من تنها هستم، من پناهی ندارم!» این وضعیت سرشار از ترس و نگرانی و احساس تنهایی دائماً در روح انسان تولید می‌شود، به همین دلیل لازم است دائماً به خودمان تلقین کنیم که «یادت باشد؛ خدا رحمان و رحیم است!

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ انعام ۵۴

بگو بر شما باد اکنون سلام	ز ما و ز یزدان والامقام
خدا فرض کردست بر خویشتن	کند رحمتی عام بر مرد و زن
وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ	
که ایزد به حق شما ای عباد	رئوف و رحیم است خیلی زیاد
إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ حج ۶۵	
همانا رئوف است پروردگار	رحیم است بر بندگان کردگار
فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ	که باشد نگهبان برتر خدا
که او ارحم الراحمین است و بس	یوسف ۶۴ نباشد چون او مهربان هیچ کس

یاری

معنای یاری کردن خداوند و نصرت پروردگار، دارای معنای مناسب و خاص خود است زیرا او که قدرت مطلق و بی نیاز علی الاطلاق است و هیچ نیاز و نقصان و حاجتی ندارد تا از کسی یاری و کمک بطلبد. پس یاری کردن آیین و پیامبر و شریعت و تعلیمات او است و به همین خاطر در برخی آیات ، یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار دارد

وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ آیه ۸ از سوره حشر

رسانند یاری به یکتا خدا بکوشند در نصرت مصطفی

با اینکه قدرت خداوند بی پایان است و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می کند تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع از آیین حق را روشن سازد و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود نتیجه یاری کردن خدا که همان یاری کردن دین و آیین الهی است، یاری کردن خود و کمک به تأمین سعادت و کمال خود است. در داستان پیکار طالوت، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل، با جالوت آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه، می خوانیم: مؤمنان اندکی که با او بودند به هنگامی که در برابر انبوه

دشمن قرار گرفتند چنین گفتند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

چو دیدند جالوت و میدان رزم	نمودند خود عزم آن جنگ جزم
بگفتند پروردگارا به ما	صبوری و طاقت عنایت نما
نگه دار خود عزم ما استوار	که مغلوب سازیم کفارِ خوار
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ	
الا مؤمنان به پروردگار	چو یاری رسانید بر کردگار
خدا نیز یاریتان می دهد	ثبات قدم بر شما می نهد
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ	
چو با یاری کردگار بشر	عیان گشت رایات فتح و ظفر

فرمان

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ^{یس ۸۲}

چو خواهد که خلقت نماید خدا	بود امر او نافذ اندر قضا
چو فرمان دهد باش خود می شود	که فرمان او هرکجا می رود

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا احزاب ۳۸

دگر مصطفی را نباشد گناه	چو این حکم را داد یکتا اله
بر اقوام پیشین هم این گونه بود	که رسم الهی چنین رو نمود
که دستور قاطع ز یزدان بود	هرآنچه بخواهد همان می شود

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ انفطار ۱۹

ندارد توان هیچ شخصی دگر	که یاری رساند به دیگر نفر
در آن روز فرمان از آن خداست	همه چیز بر حکم آن کبریاست

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ
النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ اعراف ۵۴

همانا خدای شما آن خداست	که نیلی سپهر و زمین زو بجاست
زمین و سماوات را آفرید	به شش روزشان کرد جمله پدید
پس آنگاه بر عرش پرداختی	به حکمت چنین عرش را ساختی
بپوشاند بر روز، از شب نقاب	که پوید بدنبال آن با شتاب
خور و ماه و اختر یکایک ز پی	مسخر بگشتند بر امر وی
هرآنچه به خلقت بود برقرار	بدانید کان هست از کردگار
خداوند سبحان نکو آفرید	همه عالم از صنع او شد پدید

پایندگی

در قرآن کریم در جای داریم که یک بعد از وجود انسان روح است که بعد از مرگ به حیات ادامه می دهد. حال آیا انسان فانی است و روزی نابود می شود یا جاودان است و همیشه حیات دارد؟ بقای روح پس از مرگ مورد تأیید علما و حکمای اسلامی نیز می باشد و آنها بقای روح را از اصول مسلم خود دانسته اند. البته گفتنی است که اعتقاد به حیات روح پس از مرگ، بدان معنا نیست که در قیامت نیز تنها روح محشور می شود و جسم با مرگ برای همیشه از بین می رود، بلکه ما معتقدیم که در روز قیامت به خواست و اراده خداوند، اجساد انسان ها نیز احیا می گردد و روح و جسم با هم محشور می شوند و نتیجه اعمال خود را می بینند

الف. یکی از آیاتی که به صراحت بر فناى انسان ها دلالت می کند آیه ۲۶ سوره الرحمن است: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ** این آیه دلالت بر فناى انسان ها می کند، اما وجوهی در دلالت آیه وجود دارد که لازم به ذکر است.

ب. از جمله آیات دیگری که بر فنا شدن انسان ها دلالت می کند، آیه ۸۸ سوره قصص است: **وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** قصص ۸۸

نخوانی خدائی بجز کردگار	که هرگز جز او نیست پروردگار
که هر چیز جز ذات یکتا خدا	عدم گردد و می رود بر فنا
که حکم جهان هست با کردگار	بر او بازگردید فرجام کار
آیاتی که دلالت بر باقی و پایداری خداست :	اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
نباشد جز الله پروردگار	که زنده است و پاینده آن کردگار
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ	
توکل بفرما به رب جهان	که هرگز نمیرد به دور زمان

بازگشت و آمرزش خواهی

یکی از روش های دست یابی به تعالی و رشد کمالی، بهره گیری از استغفار و توبه است. انسان در هر مقام و منزلت معنوی که باشد خود را نیازمند بهره مندی از استغفار می یابد، زیرا هر چه در شناخت و معرفت بالاتر باشد، به همان اندازه بزرگی و عظمت و جلال الهی را می بیند و کوچکی کارها و اعمالش را می یابد. لذا خواهان پوشش الهی است تا کمبودها و کاستی هایش در برابر عظمت الهی پوشیده ماند. با همه ارزش و اعتباری که برای استغفار به درگاه الهی برای خود بیان شده، ولی کسانی هستند که فراتر از منیت ها و خودبینی ها می نگرند و افزون بر این که برای خود استغفار میکنند، دست تضرع و انابه به درگاه خدا دراز کرده و از او میخواهند دیگران را نیز بیامرزند و آنان را نیز تحت پوشش

قرار داده و از عذاب هایی که به سبب گناهان پدید می آید، آنان را ننگه دارد. این جاست که عظمت انسان و انسانیت تجلی کرده و ربوبیت عبودی انسان خودنمایی میکند.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا نساء ۱۷

هرآن کس که از جهل کرده گناه	پذیرا شود توبه اش را اله
کسانی که توبه نمایند زود	چو دیدند کردارشان زشت بود
خدا هم بیامرزد آن قوم را	علیم و حکیم است یکتا خدا
وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ نور ۶۲	بر ایشان تو آمرزشی کن طلب
همانا غفورست پروردگار	رحیم است بر بندگان کردگار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا تحریم ۸

الا مؤمنان چون به یکتا اله	بخواهید توبه کنید از گناه
نمایید توبه، به اخلاص تام	خلوصی برازنده آن مقام

وفای به عهد

انسان موجود اجتماعی برای آنکه از قوام و دوام برخوردار باشد نیازمند یک سری قوانین و اصول است مخصوصاً قوانین فطری که در نهاد آدمی قرار داشته و آدمی بالفطره خود را ملزم به رعایت آنها دانسته و تجاوز از آنها را برای خود جایز نمیداند زیرا میداند که هرگونه تخطی از این قوانین فطری میتواند حیات توام با آرامش او را در دنیا به مخاطره انداخته و با نابودی مواجه سازد. قوانینی همچون: راستگویی، ادای امانت، و... از جمله این قوانین فطری یکی هم قانون (وفاء به عهد) است. هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند در آن اتفاق نظر داشته باشند تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با

مسلمانان داشتند وفادار بودند زیرا آینده ناگوار پیمان شکنی را می دانستند. پایبند بودن به وفای به عهد , به زودی پاداشی بزرگ به او عطا خواهد شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ مائده ۱

الا مؤمنان به پروردگار بمانید بر عهد خود استوار

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا اسراء ۳۸

وفادار باشید بر عهد خود که زین کار پرسیده خواهید شد

بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

به عهدش هرآن کس که سازد وفا بترسد هم از خشم یکتا خدا

همانا خداوند خواهان اوست که با متقین است الله دوست

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذْ أَخَاهَدْتُمْ نحل ۹۲

وفادار باشید بر عهد خود به هرزه نگوئید شد آنچه شد

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ مومنون

به پیمان و عهد و امانات خویش گرفتند راه وفا را به پیش

امانتداری

امانتداری و راستگویی امانتداری یکی از اصول اخلاقی است که در قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام)، نسبت به آن تاکید فراوان شده است. امانتداری در اسلام به قدری مهم و جدی است که هیچگونه عذری برای ترک آن وجود ندارد و امانت در هر موقعیت و شرایطی، باید به صاحبش بازگردد. و از اخلاق اهل ایمان این است که هرگاه مورد اطمینان و اعتماد مردم واقع شود (و امانتی بدو سپرده شود) خیانت نورزد حتی با دشمنان . قرآن کریم در بیان اوصاف اهل ایمان، با اشاره به وصف امانتداری آنان، می فرماید: وَ

الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون ۸)

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا نساء ۵۸

چنین داده دستور یکتا خدا	امانت اگر هست نزد شما
ببایست بر صاحبش پس دهید	به وجهی نکو پیش رویش نهید
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ بقره ۲۸۳	
به آنکه امین است نزد شما	امانت سپارید مال و بها
بترسید از خشم پروردگار	خیانت نورزید هرگز به کار
لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ انفال ۲۷	
الا مؤمنان با رسول و خدا	خیانت نورزید هرگز شما
میان امانت، خیانت خطاست	بدانید، پرهیز از آن سزااست

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در توصیف اهل ایمان می فرمایند: **امینا علی الامانات؛** مؤمنان نسبت به امانات مردم امین هستند . امام زین العابدین (علیه السلام) **المؤمن لا یُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ ؛** مؤمن به امانت دوستان خود خیانت نمی کند. هرگاه از قاتل پدرم همان شمشیر که پدرم را با آن کشت به من امانت دهد، آن را به او برمی گردانم . امیرالمؤمنین (علیه السلام): امانت را به صاحبانش بدهید اگر چه آنان قاتلان فرزندان پیامبران باشند

پایداری

صبر در جهاد یکی از احکام الهی که اجرای آن مستلزم تمسک به صبر است و بدون صبر انجام آن امکان پذیر نیست موضوع جهاد است. به همین دلیل است که در آیات زیادی، جهاد با عنوان صبر یا مشابه آن مطرح شده است. **مَنْ فِتَّةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** آیه ۲۴۹ بقره

چه بسیار بوده که اندک قشون	به یاری حق بر سپاهی فزون
بگشتند پیروز در کارزار	خداوند با صابران است یار

در تفسیر آیه دوم آمده: این جمله برای تقویت کردن قلوب کسانی است که می گفتند **لا طاقه لنا اليوم بجالوت و جنوده** و معنای آن این است که اعتباری به زیادی عدد نیست، بلکه عنایت الهی مهم است و تایید الهی هم با صابران است. **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ**

کسانی که گفتند یزدان ما فصلت ۳۰ کسی نیست الا که یکتا خدا

بماندند بر این سخن پایدار در این راه بودند بس استوار

بر ایشان بگردند نازل ملک به مژده بگویندشان تك به تك

نه حزن و نه ترسی شما را نباد شما را به جنت خدا وعده داد

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا هود ۱۱۲

ترا امر آمد ز رب غفور که ثابت قدم باشی و هم صبور

ترا هرکه گردیده همراه و یار کند استقامت بود پایدار

نه از حد فراتر گذارید پا که بینا و داناست یکتا خدا

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ احقاف ۱۳

کسانی که گفتند یزدان ما همانا که باشد یگانه خدا

بماندند در این سخن پایدار بماندند ثابت قدم و استوار

شکیبایی

در قرآن بیش از هفتاد جای صبر یاد شده. در سوره عصر چهار واژه، واژه کلیدی است؛ ایمان، عمل صالح، حق و صبر. روشن است که صبر موضوع مهمی است که در کنار حق، ایمان و عمل صالح ذکر می شود. کسی که در برابر مصیبت خیلی جزع و فزع نمی کند، اهل صبر است و این یکی از مصادیق درست صبر است؛ ولی کاربرد صبر خیلی وسیع تر از این و معنای آن پربارتر و غنی تر از این است. صبر به معنی انضلام و ظلم پذیری نیست. یکی از برجسته ترین فضایل انسانی است. خداوند در آیاتی بسیار، اهل صبر را می ستاید و از مقام صابران سخن می گوید. بی گمان داستان های بسیاری درباره صابران

گفته شده و در این میان صبر یعقوب (علیه السلام) و ایوب (علیه السلام) به عنوان ضرب المثل بارها از سوی ما و دیگران به کار رفته است. با این همه، به نظر می رسد نوعی بی مهری و بی توجهی به صبر اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) روا شده است؛ زیرا این خاندان تنها برای وجه الله و ماموریت الهی خویش، بیشترین فشارها را متحمل شده اند و لذا هم چنان که آنان را در امور دیگر سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، در این مسئله نیز باید آنها را الگوی برتر خود بدانیم، چنان که این فرمان الهی است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بقره ۱۵۳

پس ای اهل ایمان به صبر و نماز از الله یاری بجوئید باز

خداوند با صابرانست یار بود یاور صابران کردگار

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ . الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ بقره

به نقصان نفس و زراعات و مال بگردید خود امتحان طی سال

بود مزده فتح با صابران که بردند با صبر بار گران

بخشش

انفاق از مهم ترین اعمال نیک و صالح عبادی است که در آموزه های قرآنی به آن توجه ویژه ای شده و درکنار عبادت محض چون نماز قرار گرفته است. از این رو، بخش مهمی از تعالیم و حیانی قرآن به مساله انفاق اختصاص یافته است. انفاق به معنای اخراج مال از ملک خود است . ولی در فرهنگ قرآن به هر نوع بذل و بخشش به دیگری از مال و غیر مال چه واجب و غیر واجب اطلاق میشود (مفردات) بنابراین، انسان هر چیزی را از مال و غیر مال از علم و دانش و مهر و محبت به شخص دیگری عطا نماید، انفاق کرده است. انفاق از ماده نفق و در لغت به معنی گذشتن هر

چیزی و از بین رفتن آن با تمام شدن آن چیز است و در اصطلاح، انفاق بیرون کردن مال از ملک و قرار دادن آن در ملک دیگری است که یا از طریق صدقه یا از طریق بخشیدن اموال خود در راه جهاد و دین و هر آنچه خدا به آن فرمان داده است، **انفاق عبادتی همچون نماز** دین اسلام، دین اجتماعی است. به این معنا که آموزه های عبادی آن بیشتر در قالب رفتارهای اجتماعی و روابط میان انسانی تجلی و تحقق مییابد تا در قالب عبادت های محض. بر همین اساس، برخی گمان کرده اند که دین اسلام اصولاً دین دنیاست تا دین آخرت. براساس آموزه های قرآنی، دنیا مزرعه آخرت است و انسان هر آن چه در دنیا کرده در آخرت درو می کند. انفاق به عنوان مهمترین عمل عبادی و اجتماعی در کنار نماز از مهمترین و اصلی ترین عمل عبادی محض، نقش مهمی را در سازه ماهیتی شخص و جهانی دارد که در آخرت از آن بهره می برد. **انفاق دوست داشتنی ها** چه کنیم تا از این آلودگی پاک شویم؟ دواي آن در این آیه بیان شده **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ()**

نیابید هرگز چنان منزلت آل عمران ۹۲ **که دارند خاصان حق در صفت**

مگر آنکه از آنچه دارید دوست **نمایید انفاق بر خویش و دوست**

که هرچه نمایید انفاق مال **بر آنست آگاه یکتا جلال**

اگر می خواهید پاک شوید باید کمی از چیزهای زیادی را بزنید و هرس کنید. باید مقداری از پول هایی را که جمع کرده اید به دیگران بدهید وگرنه دلبستگی ها نمی گذارد پیش بروید. دلبستگی ها سنگی است که به پای شما بسته شده است؛ اگر می خواهید پرواز کنید باید سنگ را باز کنید. پرداخت قسمتی از مال را خدا تحت عنوان خمس و زکات واجب کرده است؛ ولی راهش را هم باز گذاشته تا بیشتر انفاق کنید؛ البته انسان در هر کاری باید اعتدال را رعایت کند. به هر حال بهترین راه کم کردن تعلقات دنیوی کمک کردن به دیگران است. قرآن می فرماید: هرگز به نیکی، سعادت و پاکی نخواهید رسید مگر این

که از آن چیزهایی که دوست دارید انفاق کنید نه چیزهایی که اسباب زحمت است و می خواهید دور بریزید

اتفاقا قرآن روی این نکته تاکید دارد و می فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ** (بقره ۲۶۷)

الا اهل ایمان، نکوتر ز پیش

نمایید انفاق اموال خویش

خود از بهترین چیزهایی که هست

که از کسب آمد شما را بدست

نمایید انفاق ز آنچه خدا

برویاند از خاک بهر شما

مبادا از اموال ناچیز و بد

نمائید انفاق کاین ناسزد

اگرچه که آن چیز، بی چون و چند

به اکراه افتد شما را پسند

خدا بی نیازست حقا به ذات

بدانید باشد ستوده صفات

پس با دادن زکات دل از این آلودگی پاک می شود. قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** (توبه ۱۰۳)

کنون وجه خیرات را ای رسول

ببایست از خلق سازی قبول

که دلهایشان را ز جاه و امل

کنی پاک و پاکیزه با این عمل

بر آنها دعایی کن ای مصطفی (ص)

که یابند آرامش از این دعا

چرا چون خداوند والامقام

سمیع و علیم است بر این کلام

دل بستگی به مال دنیا که مانع از علاقه به آخرت و انس با خدا و عبادت خدا می شود، با دادن زکات از بین می رود؛ لذا حضرت زهرا س می فرمایند **و الزکاه تزکیه للنفس؛** خداوند زکات را قرار داد تا دل و جان شما را پاک کند. در فرهنگ ما شایع شده که میگوییم: با

دادن خمس و زکات مالت را پاک کن! این به خاطر این است که با وجود حقوق واجب الهی در میان اموال ما تصرف در مال حرام می شود و حرام نجس است و مال را نجس و پلید می کند؛ لذا می گویند: مالت را پاک کن! این تعبیر هم صحیح است؛ اما مسئله اصلی پاک شدن جان آدمی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ بقره ۱۷۲

خورید اهل ایمان ز رزقی حلال عطائی که دادست آن ذوالجلال

گر اخلاص دارید بر کردگار اگر می پرستید پروردگار

پس الطاف او را بدارید پاس بگویند تنها خدا را سپاس

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بقره ۱۹۵

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایند انفاق و بخشید مال

نه آن قدر کاید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر

نمایند نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

از کار بیهوده روی گرداندن

در فرهنگ قرآنی سه واژه لغو، لعب و لهو به کار رفته است. هر سه، معنایی نزدیک به هم دارد؛ از این رو حکم تحریمی یگانه ای برای آن ها وضع شده است؛ اما با دقت می توان دریافت که در فرهنگ قرآن هر یک از این واژگان، معنا و مفهوم خاصی دارد. هرگونه رفتار و کرداری که بیرون از دایره مسئولیت باشد، امری لغو و بیهوده است. هرگونه کار لغو و بیهوده ای در این فرصت کوتاه، به معنای خسران و زیان بزرگ از سرمایه وجودی و فرصت های تکرار ناشدنی است. چرا که مقصد از آفرینش انسان، خلافت الهی او از طریق

عبودیت و تقرب به خدا از راه تحقق و فعلیت بخشی به اسمای سرشته در ذات انسانی است. **لغو**، در فرهنگ قرآنی به معنای چیزی که به آن اعتنا نمی شود و انجام دادن آن از روی عقل و تفکر نباشد

لعب، کاری است که دارای انتظام و پیوستگی است، اما هدف و نتیجه آن همانند بازی کودکان، خیالی و خالی از حقیقت است.

لهو، به چیزی گفته می شود که انسان را از کارهای مفید و مهم باز دارد. «تکثر در اموال و اولاد» به معنای آن است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتری دارم. این که مؤمنان به سبب ایمانشان از امور لغو پرهیز میکنند، از آن روست که ایشان به هدف آفرینش، بصیرت یافته و با بینش و نگرش الهی به مسائل هستی و موضوعات آن می نگرند و کارهای خویش را براساس این هدف و فلسفه آفرینش سامان می دهد و درنتیجه آن هرگز گرایش به امور بیهوده و لغو پیدا نمیکنند که آنان را از هدف و مقصد و مقصود هستی و آفرینش یعنی خدایی و متاله شدن باز می دارد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ز باطل سخن می کنند احتراز ﴿مومنون ۳﴾

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿فرقان ۷۲﴾

گر از کس ببینند بیهوده کار کریمانه عفوش کنند آشکار

مصادیق لغو مراد از لغو هر کار باطل و ناحق است. **تهمت** و نسبت دادن گفتارهای باطل یا عملی ناروا به افراد از دیگر مصادیق لغو است. امام صادق (علیه السلام): نسبت دادن گفتار باطل یا عملی ناروا از سوی کسی بر تو که حقیقتی ندارد، لغو است (نورالثقلین ج ۳، ص ۵۲۹، ح ۱۶)

دروغ از دیگر مصادیق لغو و بیهوده گویی در سخن است (مومنون ۱ و ۳) همچنین

سخن بی فایده و بیهوده را از مصادیق لغو برشمرد. هر عمل بی فایده از مصادیق دیگر لغو است. همچنین آمیختن زندگی به اعمال و رفتار لغو نشانه ای از ضعف ایمان است. **غنا** و موسیقی مطرب و غنایی از دیگر مصادیق لغو می باشد هم چنین **سوگند** و قسم ها از مصادیق لغو دانسته شده (مائده ۸۷ تا ۸۹)

لزوم دوری از مجالس باطل

از دیدگاه اسلام، آهنگ هایی که متناسب با مجالس فسق و فجور و گناه باشد و قوای شهوانی انسان را تحریک نماید، حرام است، اما اگر آهنگی این مفاسد را نداشته باشد، مشهور فقها می گویند: شنیدن آن مجاز است. شرکت در مجالسی هم که حضور در آنها موجب سوق یافتن انسان به سمت و سوی گناه و آلودگی او می شود، عاقلانه نیست، اصولاً از آنچه موجب تخریب شخصیت انسان شود و سلامتی روح و روان او را به خطر اندازد، باید دوری کرد. **مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ**
يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

کسی کاو کند جمع باطل کلام لقمان ۶ احادیث مجعول، گفتار خام

که تا خلق را از ره کردگار کند گمره و بازدارد ز کار
تمسخر نمایند قرآن و دین بر آنان عذاب است سخت و مهین

کار نیک

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مائده ۶۹

همانا که افراد مؤمن به دین که دارند بر ایزد خود یقین
هرآن شخص از هر گروهی که هست نصارا، یهود و ستاره پرست
اگر بر خدا و به روز شمار بگردند مؤمن و پرهیزکار

ز چیزی ندارند ترسی و باک
 نباشند غمگین و اندوهناک
نیکوکاری إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
 وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ نحل ۹۰

کند امر بر عدل و احسان خدا
 به خویشان ز اموال بذل و عطا
 کند نهی از کار ناچیز و زشت
 شما را چنین پندهایی نوشت
 سزاوار باشد که از روی هوش
 بگیرید پند خدا را به گوش

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ
 إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ قصص ۷۷

از آنچه که یزدان بکردت عطا
 تو تحصیل کن آجر دار البقا
 ولی بهره دنیوی هم بیر
 کنون جامه ظلم بر تن بدر
 هرآنچه توانی نکوی نما
 همان سان که نیکی نمودت خدا
 نخیزی تو روی زمین بر فساد
 خدا دوست با مفسدان خود مباد

الحمد لله رب العالمين

قرآن منظوم (امید مجد)

جمع آوری مقالات اعتقادی

و برداشت های مؤلف

﴿﴾ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿﴾ ۱۰

عدل و عدالت،

اعتدال در فرہنگ قرآنی

شرح و تفسیر، ترجمہ آیات بہ نظم

مؤلف: محمود زارع پور



سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶



فهرست مطالب

بخش اول	معنای لغوی عدل
بخش دوم	اعتدال در فرهنگ قرآن
بخش سوم	شاخصه‌های میانه‌روی و اعتدال
بخش چهارم	اصول و قواعد اعتدال در مسائل اقتصادی
بخش پنجم	مرز اعتدال و جریان معتدل
بخش ششم	اهمیت رعایت اعتدال و میانه روی
بخش هفتم	عقلانیت و اعتدال در اخلاق اجتماعی
بخش هشتم	شاخص‌ها و نمونه‌های عقلانیت و اعتدال‌گرایی
بخش نهم	رابطه عادل و قادر بودن خداوند
بخش دهم	شاخه‌های کلی عدل الهی
بخش یازدهم	جایگاه مصلحت طلبی در حکومت امام علی علیه‌السلام
بخش دوازدهم	انصاف عدالت و انصاف
بخش پایانی	
وظیفه انقلاب اسلامی در اجرای عدالت به عنوان هدفی عالی که موجب بقای انقلاب خواهد شد.	

یکی از اساسی ترین مسائل در یک جامعه، مسئله عدالت اجتماعی است. در دنیای امروز گرایش به یک حالت حد وسط پیدا شده است، شاید به تقریب بتوان گفت در این زمینه در کنار دو دنیای کمونیزم و کاپیتالیسم، دنیای سومی در شرف تولد است. که به تدریج در دنیا می‌رود که به رسمیت رسیده و شناخته شده است. این گرایش تازه می‌خواهد آزادی افراد را محفوظ نگه دارد، و از این رو مالکیت خصوصی را در حد معقولی می‌پذیرد و هر مالکیتی را مساوی با استثمار نمی‌داند و حتی می‌گوید عدالت اجتماعی در شکل اول خودش نوعی ظلم است، سرمایه داری از آن جهت محکوم است که در بطن خود استثمار را پرورش می‌دهد سرمایه داری تمام بهره را به سرمایه اختصاص می‌دهد و این امر ایجاد نابرابری می‌کند. به این ترتیب شعار این گرایش جدید این است که: بیائید راهی اتخاذ کنیم تا بتوانیم جلو استثمار را به کلی بگیریم بدون اینکه شخصیت، اراده و آزادی افراد را لگدکوب کرده باشیم کوشش کنیم انسان‌ها به حکم انسانیت، به حکم معنویت و شرافت روحی و درد انسان داشتن، خود مازاد مخارج خود را به برادران نیازمند شان تقدیم کنند نه اینکه دارائیشان را به زور از آن‌ها بگیریم و به دیگران بدهیم این‌اندیشه که کاملاً اخلاقی است چیزی است که اسلام همیشه در پی تحقق آن است اما بر خلاف مکاتب غربی، راه حل‌های عملی رسیدن به آن و نیز شیوه استقرار آنرا در جامعه به دقت مشخص و معلوم کرده است. در این کتاب ابتدا تعریف و مفهوم عدل، عدالت پرداخته و سپس اعتدال و شاخصه های آن در فرهنگ اسلامی را با توجه به آیات توضیح داده و در انتها از سخنان و خطبه های امیرالمومنین علی علیه السلام و ارائه اجرای عدالت را بعد از بی عدالتی های زمان خلفا بالاخص خلیفه سوم پرداخته است.

مؤلف : محمود زارع‌پور

بخش اول

معنای لغوی عدل :

عدل، برابری و برابر کردن است، و رعایت حقوق دیگران، در برابر ظلم (تجاوز به حقوق دیگران) بکار می‌رود، عدل را به این صورت، تعریف کرده اند: **إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ** باید موجودی را در نظر گرفت که دارای حقی باشد تا رعایت آن عدل و تجاوز به آن ظلم نامیده شود.

ولی گاهی به معنای «هر چیزی را بجای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته، انجام دادن» بکار می‌رود و به این صورت، تعریف می‌شود: **وَضْعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ** و طبق این تعریف، عدل مرادف با حکمت، و کار عادلانه، مساوی با کار حکیمانه می‌گردد. (مصباح یزدی)

تعریف عدل :

عدل عبارت است از حد وسط میان افراط و تفریط که تمام فضایل اخلاقی اعم از ظاهری و باطنی را در بر می‌گیرد، چنانچه صراط مستقیم که انسان در نماز طالب آن است، نیز همین سیر اعتدالی است.

به تعبیر علامه طباطبائی عدل به معنای تساوی، توازن و قرار گرفتن هر چیز در جایگاه شایسته و مناسب خویش به گونه ایست که نفس انسان آن را پسندیده و تائید می‌کند.

رابطه عادل و قادر بودن خداوند

آیا ممکن است خدا هر کاری را که بر آن قادر است انجام دهد؟ مثلاً به عده ای بی دلیل ستم کند یا عده ای را بی دلیل مورد مهر قرار دهد؟

این که خداوند بر هر امری توانا است، و از سوی دیگر عادل هم هست و کاری بر خلاف عدالت نمی‌کند، این تصور را ایجاد می‌کند که آیا این اوصاف با هم در تضاد و تعارض قرار نمی‌گیرند؟

عدل که یکی از صفات خداوند است مرادف با حکمت، و کار عادلانه، که مساوی با کار حکیمانه است تعریف شده. بر این اساس خداوند به هیچ کس ظلم نمی کند و هر کس را به خاطر گناه کیفر داده و یا به سبب اعمال شایسته پاداش می دهد.

اگر خدا حق دیگران حق الناس را ببخشد و از ستم مردم به یکدیگر صرف نظر کند، خلاف عدل است... و حال آنکه خدا از حق مردم نمی گذرد مگر خود صاحب حق بگذرد. ولی خدا از حق خود اگر بخواهد می گذرد.

درباره توبه نیز باید گفت، توبه ارکانی دارد که بدون آن ها توبه حقیقی حاصل نمی شود، که رکن رکن آن ندامت و پشیمانی است از گناهان و دیگر عزم بر عدم بازگشت است که این دو از مقومات ذاتی و حقیقی توبه می باشند.

چهار معنی و یا چهار مورد استعمال برای عدل:

الف . موزون بودن اگر مجموعه ای را در نظر بگیریم که در آن ، اجزاء و ابعاد مختلفی بکار رفته است و هدف خاصی از آن منظور است،

باید شرائط معینی در آن از حیث مقدار لازم هر جزء و از لحاظ کیفیت ارتباط اجزاء با یکدیگر رعایت شود، و تنها در این صورت است که آن مجموعه می تواند باقی بماند و اثر مطلوب خود را بدهد و نقش منظور را ایفا نماید .

عدل به معنی تناسب و توازن، از شؤون حکیم بودن و علیم بودن خداوند است. خداوند علیم و حکیم به مقتضای علم شامل و حکمت عام خود می داند که برای ساختمان هر چیزی، از هر چیزی چه اندازه لازم و ضروری است و همان اندازه در آن قرار می دهد .

ب . معنی دوم عدل، تساوی و نفی هرگونه تبعیض است گاهی گوئیم: فلانی عادل است، منظور این است که هیچگونه تفاوتی میان افراد قائل نمی شود. بنابراین، عدل یعنی مساوات.

و اما اگر مقصود این باشد که عدالت یعنی رعایت تساوی در زمینه استحقاق های متساوی، البته معنی درستی است، عدل، ایجاب می کند اینچنین مساواتی را، و اینچنین مساوات از لوازم عدل است،

ج . رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، و ظلم عبارت است از پامال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران. معنی حقیقتی عدالت اجتماعی بشری، یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند همین معنی است. این عدالت متکی بر دو چیز است.

یکی حقوق و اولویتها، یعنی افراد بشر نسبت به یکدیگر و در مقایسه با یکدیگر، نوعی حقوق و اولویت پیدا می کنند.

د . رعایت استحقاقها در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد موجودات در نظام هستی از نظر قابلیتها و امکان فیض گیری از مبدأ هستی با یکدیگر متفاوتند، هر موجودی در هر مرتبه ای هست از نظر قابلیت استفاضه، استحقاقی خاص به خود دارد.

ذات مقدس حق که کمال مطلق و خیر مطلق است، به هر موجودی آنچه را که برای او ممکن است از وجود و کمال وجود، اعطا می کند و امساک نمی نماید.

عدل الهی یکی از مسائل اعتقادی، عدل الهی است در قرآن کریم واژه ی عدل در مورد عدالت خدا ذکر نشده، لیکن با تعبیر نفی ظلم از ساحت مقدس خدا، این حقیقت بیان شده إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ

همانا که بر بندگان هیچگاه یونس ۴۴ نخواهد ستم کرد یکتا اله

ولی مردمان خویش بر خویشان ستم می نمایند بر جان و تن

بلاهایی که متوجه انسان می شود، هیچ گونه منافاتی با عدل خدا ندارد. زیرا بلاها بر دو دسته اند :

الف. قسمتی از آن ها به دلیل اعمال خود بشر است وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (شوری ۳۰)

اگر بر شما محنتی و بلاست ز دست عملهای زشت شماست

اگرچه که بسیار اعمال بد خدا عفو می سازد و بگذرد

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (روم ۴۱)

ز کردار این مردم بدنهاد به دریا و خشکی بزاید فساد

که کیفر به بعضی از اعمال بد خداوند برآن کسان می دهد

مگر بازگردند از کار پست از این زشت اعمال شویند دست

ب. قسمتی از بلاها که از سوی خداوند نازل می گردد، که سه صورت دارد:

۱. برای ظالمان، به جهت ادب و تنبیه آن هاست وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (اعراف ۱۶۳)

بپرس ای پیمبر ز قوم یهود	در آن قریه خود داستانش چه بود
که بر حکم تعطیل شنبه چرا	نمودند ظلم و تعدی روا
که در روز شنبه چو آن ماهیان	بگشتند نزدیک ساحل عیان
بجز روز شنبه به روز دگر	ز ماهی نبودی در آنجا اثر
بکردیمشان امتحان چون ز آرز	در کفر و عصیان نمودند باز

۲. برای مؤمنان، به منظور آزمایش است وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا انفال ۱۷

نینداختی ریگ بر دشمنان	که افکند آن را خدای جهان
که تا مؤمنان را کند امتحان	به پیشامدی خوش به دور زمان

۳. برای اولیای خدا، با هدف ارتقای مرتبه و منزلت آن هاست؛ وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (بقره ۱۲۴)

به یاد آر وقتی که کرد امتحان	خلیل نبی را خدای جهان
سرافراز چون آمدی زان برون	به او گفت یزدان همانا کنون
به تو می نمایم عطا آن مقام	کز امروز بر خلق گردی امام

این اقسام سه گانه ی در حدیثی از علی علیه السلام بیان شده إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلأُولِيَاءِ كَرَامَةٌ بلا برای ظالم ادب نمودن و تنبیه کردن است، برای مومن امتحان است. و برای اولیا کرامت می باشیم.

بخش دوم اعتدال در فرهنگ قرآن

اعتدال از واژه عدل و عدالت، حالتی بین دو طرف از لحاظ کم یا کیف است. این واژه در فرهنگ‌های عربی و مصطلحات قرآنی به معنای تناسب، استقامت، قوام پیدا کردن و موزون بودن نیز آمده (لسان‌العرب، ابن منظور، ذیل واژه عدل)

در فرهنگ فارسی اعتدال به معنای میانه‌روی به کار می‌رود و به رفتار و حالتی می‌گویند که به دور از هرگونه افراط و تفریطی باشد. بنابراین با اصطلاحات قرآنی چون **وَسَطٌ**، **بَيْنَ ذَلِكَ**، **لَا إِلَى هَوَاءٍ وَلَا إِلَى هَوْلَاءٍ**، **إِسْتَوَاءٌ**، **سَوَى** و مانند آن نزدیک است. در فرهنگ قرآن و آموزه‌های اسلام، اصولاً سبک زندگی اسلامی و مولفه و شاخص اصلی تمدن اسلامی و جامعه مدنی قرآنی، همین مفهوم میانه‌روی و اعتدال است.

خداوند به صراحت در وصف امت اسلام و جامعه ایمانی و قرآنی که باید اسوه جوامع دیگر بشری باشد و **كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**

شما مسلمین را به اسلام ناب بقره ۱۴۳ هدایت بکردیم با این کتاب

ببخشیدتان کردگار جلیل بس اخلاق نیکو و فعل جمیل

که باشید شاهد به کردار خلق بگردید سرمشق رفتار خلق

که خود یاد گیرند دیگر ملل روشهای نیک شما در عمل

از آموزه‌های قرآنی به دست می‌آید که اعتدال و میانه‌روی امت زمانی تحقق می‌یابد که همه شاخص‌ها و مولفه‌های آن مراعات شود. در اخلاق اسلامی همواره در هر حوزه و در موضوع و مسئله‌ای، به تبیین اعتدال اشاره شده است تا از دو سویه افراط و تفریط برحذر باشیم

در کتب اخلاقی بخش مهمی از آموزه‌ها به ایجاد اعتدال و میانه‌روی در رفتارهای فردی و اجتماعی اختصاص یافته است و تلاش می‌شود تا مثلاً از دو رفتار افراطی و تفریطی تهور و ترسوئی پرهیز داده و بر شجاعت به عنوان رفتاری عقلانی، معتدلانه و عادلانه تأکید شود. از همین‌رو گفته شده که مثلاً اعتدال در غضب، شجاعت، اعتدال در شهوت، عفت و اعتدال در عقلانیت، حکمت است

در حوزه رفتارهای اقتصادی نیز بر عناوینی چون قوام و قصد تأکید می‌شود که همان میانه‌روی است. پس همان‌گونه که از هرگونه اسراف و تبذیر پرهیز داده می‌شود، همچنین از خساست نهی شده است؛ زیرا خساست، مصرف نکردن و بخل‌ورزی در حق خود است. در انفاق نیز بر میانه‌روی تأکید می‌شود و از اینکه گشاده‌دستی شود یا بخل و تنگدستی نسبت به دیگران روا شود نهی شده است. خداوند در آیه ۶۷ فرقان درباره اعتدال در انفاق می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا**

پیوند بر شیوه اعتدال

چنین مردمان وقت انفاق مال

نه در خست و بخل مردم غریق

نورزند اسراف در این طریق

کسانی که وقتی انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند؛ چنان‌که **وَ لَمْ يَقْتُرُوا** یعنی دست خود را هم نمی‌بندند. بعضی از افراد آن‌قدر دست سفتی دارند که آب از دست آنها نمی‌چکد و این افراد آدم‌های خوبی نیستند و بعضی‌ها هم همین‌طور ریخت و پاش دارند که این هم خوب نیست و حد اعتدال آن یعنی **وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا** است. یعنی که آن روشی خوب است که حد اعتدال را رعایت کند.

اعتدال در تکوین و تشریع

از نظر آموزه‌های قرآنی هستی بر مدار عدالت و اعتدال متوازن سامان یافته و تناسب میان اجزاء رعایت شده است. همین اصل در نظام تشریع و قانونگذاری نیز مراعات شده

است؛ زیرا تشریع در چارچوب نظام احسن هستی است و بر اینکه قانونگذاری و تشریع در چارچوب فطرت است تاکید شده است. فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم ۳۰)

تو با هرکه مؤمن بود بر خدا به اسلام روآور ای مصطفی

ز آیین یزدان بکن پیروی ز دین خداوند کن رهروی

خدا آفریده بشر را چنین که فطریست در او، نیاز به دین

که در آفرینش ز یکتا خدا نبودست تغییر هرگز روا

همین است آیین بس استوار ولی خلق بر غفلت خود دچار

خداوند در آیه ۲ اعلی می فرماید الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى

جهان آفریدست، آن ذوالجلال هماهنگ کردش به حد کمال

که آفرینش موجودات به صورت معتدل از سوی خداوند انجام گرفته است و همین اعتدال در آفرینش آسمان و زمین هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره ۲۹؛)

خدا هرچه را در زمین آفرید برای شما کرد یکسر پدید

پس از آن نظر کرد بر آسمان برافراشت هفت آسمان ناگهان

بیاراست هفت آسمان روی هم به هر چیز داناست از بیش و کم

و آفرینش موجودات زمینی از گیاهان و غیرگیاهان به صورت معتدل از جانب خداوند مراعات شده است؛ چرا که اُنَبِتْنَا شامل همه موجودات زمینی است وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ

أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ حجر ۱۹؛ و مراد از موزون، به معنای رعایت اعتدال و تناسب میان اجزاء آنهاست .

بر آن کوههای بلندی نهاد

زمین را خداوند این گونه داد

همه طبق حکمت برویاند او

بسی گونه گون چیزهای نکو

خداوند درباره اعتدال در آفرینش انسان نیز با عنوان تسویه و استواء بر آن تاکید می کند
 قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا
 (کهف ۳۷؛ حجر ۲۸ سجده ۹؛ ص ۷۱ و ۷۲)

ولی عشق یزدان بُدش در ضمیر

رفیقی که بسیار بودی فقیر

که اول ترا آفریده ز خاک

بگفتا تو آیا به یزدان پاک

ترا کرد مردی تمام و رشید

سپس از یکی نطفه ات آفرید

ز یزدان چرا گشته ای بی خبر؟

کنون از دَرِ کفر آبی بدر

خداوند نفس انسانی را به حالت اعتدال آفریده و اجازه نداده تا بخشی از قوا بر بخشی دیگر چیره و غالب باشند وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ولی به دلایل درونی و بیرونی این مسیر منحرف می شود و نفس دچار افراط و تفریط شده و گرفتار فسق و کفر و فجور و اسراف اعتقادی و رفتاری و اقتصادی و مانند آن شده و از جاده عدالت و اعتدال به جاده ضلالت کشیده می شود (شمس ۷ تا ۱۰؛ بقره ۱۰۸ و ۲۷۵؛ مائده ۷۷)

قسم بر هر آن کس کمالش بداد

و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا به نفس بشر نیز سوگند باد

بفرموده الهام هر خیر و شر

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قسم بر کسی کاو به نفس بشر

سعادت بیابد ز یکتا اله

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا هر آن کس کند پاک، نفس از گناه

زیانهای بسیار خواهد بدید

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا هر آن کس کند نفس خود را پلید

خداوند در آیه ۹ نحل خود را ملتزم به بیان صراط مستقیم و راه میانه دانسته
وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

خدا می شود رهنما بر بشر
به انصاف و عدل و به راه دگر
اگر میل یزدان بر این امر بود
شما را هدایت به ره می نمود

از همین رو، دین اسلام به عنوان یک حقیقت از آغاز وحی تا فرجام آن، دینی معتدل بوده و در همه شرایع آسمانی نیز این اصل مراعات شده است. به عنوان نمونه حضرت ابراهیم(علیه السلام) آیین حنیف خود را به دور از افراط و تفریط معرفی کرده و قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (بقره ۱۳۵ آل عمران ۹۵ نساء ۱۲۵ نحل ۱۲۰ و ۱۲۳)

بگفتند قوم یهود و نصار
نمائید آئین ما اختیار
بدارید آیین ما را نکو
تو هم ای پیمبر بر آنها بگو
که ما می پرستیم دین خلیل
نبودی وی از مشرکان ذلیل

همچنین آیین موسوی و مسیحی، آیینی معتدل و میانه است یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ

در آن ارض قدسی که یکتا خدا
مآئده ۲۱۵
مقدر نمودست اندر قضا
که بسیار بینید از آن ضرر
درآید و هرگز مپیچید سر

اما برخی از پیروان در سیر و سلوک عبادی گرایش به افراط داشته و مثلاً مذهب رهبانیت را اختراع و بدعت گذاری کردند که جزو آیین مسیحیت نبوده است. وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهِ

نهادند بدعت در آیین خویش
حدید ۲۷
به رهبانیت پا نهادند پیش

بر آنان نوشتیم، تنها طلب

نمائید خشنودی و لطف رب

نکردند آن سان که شایسته بود

مراعات آنچه که بنوشته بود

چنان که در مسایل اعتقادی و رفتاری نیز گرفتار وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی شده و از جاده اعتدال خارج می‌شدند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

کسانی که گفتند عیسی خداست مائده ۷۲

ندانند کاین گفته بس نارواست

به تحقیق هستند کافر به دین

که رانند روی زبان این چنین

اگرچند عیسی رسول جلیل

بگفتا چنین بر بنی اسرائیل

پرستش فقط خاص یکتا خداست

که رب من است و خدای شماست

اگر شرک ورزد کسی بر خدا

حرامست بر وی بهشت بقا

بود جایگاهش به سوزنده نار

که افراد ظالم ندارند یار

اما در همین امت‌ها افراد متعادل و میانه‌روی نیز بودند که در همان چارچوب دین رفتار می‌کردند مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (مائده ۶۶)

گروهی از آنها در اعمال خویش

میانه روی را بگیرند پیش

ولی اکثر آن کسان در ضمیر

به بدکاری خویش هستند اسیر

مومنان در اسلام مکلف شده‌اند تا همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) که موظف به اعتدال بود خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (اعراف ۱۹۹)

تو ای مصطفی راه بخشش بگیر

بکن امر بر کار نیک ای بصیر

از آن جاهلان روی خود را بتاب

مینداز بیهوده خود را به تاب

مراعات اعتدال و میانه‌روی را بکنند و از هرگونه افراط و تفریط پرهیز نمایند. از نظر اسلام شاخص امت و ایمان آن است که افراد در همه حوزه‌ها و موضوعات اعتدال را رعایت کنند و از هرگونه افراط و تفریط در امان باشند.

از همین رو شاخصه اسلام امت اسلام را امت میانه و معتدل معرفی می‌کند. **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا** و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید (بقره

(۱۴۳)

البته بسیاری از مردم به دلایل گوناگون از جمله ضعف ایمان و شکست در امتحان‌های الهی از مسیر اعتدال ذاتی و ماهیتی و شخصیتی خود خارج می‌شوند و گرایش به افراط و تفریط پیدا می‌کنند و تنها شماری اندک هستند که همواره بر مدار عدالت و اعتدال زندگی خود را شکل می‌دهند

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان ۳۲)

هرآنکه که موجی گران همچو کوه	فراگیرد آن کشتی باشکوه
به اخلاص خوانند پروردگار	تضرع نمایند بر کردگار
اگر راه یابند سوی نجات	دگرباره یابند جان و حیات
گروهی بمانند شاکر به وی	گروهی ره کفر سازند طی
هرآن کس بود ناسپاس و کفور	شود منکر روشن آیات نور

در حالی که اگر بخواهیم مهمترین شاخصه هر مسلمان و مومنی را بیان کنیم باید نخست به شاخصه اصلی یعنی عدالت و اعتدال در عقاید و افکار و رفتار اشاره کنیم؛ چرا که براساس آموزه‌های قرآنی، رعایت میانه‌روی در همه امور زندگی از ویژگیهای بندگان

خداست که از جمله آنها پرهیز از کفر به عنوان ظلم و بی‌عدالتی و خروج از اعتدال و نوعی اسراف . اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِدِلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (بقره ۱۰۸)

بخواید از مصطفی آنچه را	بخواید آیا ز روی خطا
زمانی که پیغمبر قوم بود	که می خواستندی ز موسی، یهود
هر آن کس که آیین تکفیر جست	همانا که گم کرد راه درست

و پرهیز از خساست و بخل و یا تبذیر و تقدیر و مانند آن است که در آیات قرآنی به آن اشاره شده است.

آری دین اسلام از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه و آله) آیینی مبتنی بر اعتدال و میانه‌روی است تا هماهنگی میان تکوین و تشریع وجود داشته باشد. خود قرآن و آموزه‌های آن می‌فرماید کتابی معتدل و به دور از هرگونه انحراف و کژی است وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام ۱۱۵ کهف ۲ و ۱)

به صدق و عدالت به حد کمال	رسیدست گفت خداوند، حال
ن شاید نماید کنون پیش و پس	چنین آیه ها را دگر هیچ کس
علیم است و دارای علمی وسیع	که یزدان نیوشنده هست و سمیع

و تنها بر مدار عدالت و اعتدال مردم را تعلیم و تزکیه می‌کند تا توده‌های مردم به عدالت قیام کنند و اعتدال و میانه‌روی را اصل در زندگی خود قرار دهند. وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید ۲۵)

که مردم گرایند یکسر به داد	کتابی عطا کرد و میزان نهاد

۱- اعتدال در حوزه عقاید: توحید مهمترین شاخص در اعتدال شخص است. از همین رو کفر و شرک به عنوان خروج از عدالت و اعتدال و اسراف معرفی شده است. خداوند در آیه ۱۰۸ بقره، کفر را سبب خروج از راه معتدل یعنی همان اسلام توحیدی می‌داند و شرک مسیحیان را موجب خروج مسیحیان از حد اعتدال معرفی می‌کند؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت مسیح (علیه السلام)، مسیحیان از دایره اعتدال توحیدی بیرون رفته‌اند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائده ۷۲) از نظر قرآن کسی که از دایره حق خارج شود و گرفتار باطل و ضلالت شود در حقیقت از حالت اعتدال و عدالت بیرون رفته. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده ۷۷)

گزافه نگوئید در هیچ باب

بگوی ای پیمبر بر اهل کتاب

نمایید این گونه اغراق باز

که در دین خود، ناحق از روی آز

اطاعت نسازید هرگز کنون

از افکار و اهواء آن قوم دون

نمودند گمراه جمعی دگر

که خود گم‌رهند و ز خیل بشر

نجستند راهی بر آیین نور

ز راه حقیقت فتادند دور

پس تمایلات نفسانی موجب خروج از حد اعتدال در دین می‌شود و نباید تحت تاثیر تمایلات نفسانی زندگی کرد؛ زیرا چنین رفتاری در نهایت منجر به دین‌گریزی و خروج از عدالت و اعتدالی می‌شود که دین‌بدان دعوت می‌کند و فطرت، آن را می‌سازد. عقاید و رفتارهای باطل فرعون از همین نظر به عنوان اسراف معرفی می‌شود. فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (یونس ۸۱؛ غافر ۴۳)

پس آنگه چنین راند موسی کلام

چو جادو بکردند آنها تمام

کند باطل و می دهد بر فنا

که البته سحر شما را خدا

نمی سازد اصلاح آن کردگار

که افراد مفسد چو ورزند کار

۲- اعتدال در شخصیت: از نظر آموزه‌های قرآنی انسان در شخصیت خود موجودی مستوی و معتدل است و قوای موجود در انسان به گونه‌ای است که او را در حالت طبیعی و فطری‌اش در اعتدال نگه می‌دارد. در این میان عقل به عنوان مدیری که توانایی برقراری این اعتدال را دارد نقش مهم و ارزنده‌ای ایفا می‌کند. پس انسان معتدل و متعادل از نظر شخصیت کسی است که بتواند عاقلانه و خردمندانه زندگی کند و میان قوای نفسانی گوناگون براساس مدیریت و تدبیر عقل، اعتدال را مراعات کند. **وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا** (شمس ۷ تا ۱۰). پس پلیدی‌ها و پاکی‌هایش را به او الهام کرد به راستی رستگار شد، آن کس که نفس خود را تزکیه کرد.

البته برخی از رفتارهای اقتصادی و اعتقادی موجب می‌شود که انسان تعادل شخصیتی خود را از دست دهد و از دایره اعتدال خارج شود. از آیه ۲۷۵ بقره چنین برمی‌آید که رفتار غلط اقتصادی چون ربا موجب می‌شود که شخص از نظر روانی نیز دچار مشکل شود و از حالت تعادل و اعتدال بیرون رود. **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ...**

برآیند از گور روز جزا

کسانی که خوردند سود ربا

نموده ورا مبتلا بر جنون

همانند آن کس که ابلیس دون

اعتدال در مشی و سبک زندگی : از جمله مهم‌ترین قواعد اسلامی در رفتار اجتماعی آن است که انسان مسلمان می‌بایست به دور از هرگونه رفتار افراطی و تفریطی در جامعه

باشد. پس درمشی و سبک زندگی خود رفتاری را درپیش می گیرد که مبتنی بر اعتدال است.
وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ (لقمان ۱۹)

میانه روی کن به رفتار خویش	رهی معتدل را تو می گیر پیش
سخن گوی آرام، بانگی مدار	بود بدترین صوت، صوت حمار

۳- اعتدال عبادی: در حوزه عبادت نیز بر اموری که موجب میانه روی می شود تاکید شده است. از جمله هنگام عبادت و دعا و نماز می فرماید که صوت نه زیاد بلند باشد و نه بی صدا، بلکه میانه روی در آهنگ صدا باید مراعات شود. قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتُ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

بگو ای پیمبر سزد گر شما اسراء ۱۱۰	به هر اسم خوانید یکتا خدا
گر او را به الله خوانید نام	و گر نیز رحمان بنامید نام
که اسماء او هست بس بی شمار	صفت های نیکوست از کردگار
به وقت نماز ای پیمبر صدا	نه آهسته می کن نه خیلی رسا
بکن حالت اعتدال اختیار	که نیکوست در نزد پروردگار

لذا خواندن نماز با صدای معتدل به دور از آواز بلند یا صدای بسیار آهسته در دستور عبادت های اسلامی قرار گرفته است.

۴- اعتدال در رفتار اجتماعی و سیاسی : همانطور که گذشت آیه ۱۹ لقمان لزوم رعایت میانه روی در رفتارها و گفتارها و مناسبات اجتماعی را مورد تاکید قرار می دهد؛ به گونه ای به قصد و اعتدال در مشی توجه می دهد که شامل تمام اقوال و افعال بشود. به سخن دیگر، واژه مشی تنها اختصاص به راه رفتن ندارد، بلکه مراد، مشی و رفتار شخص در تمام رفتارها و گفتارها و مناسبات اجتماعی است .

خداوند در آیه ۱ ممتحنه به صراحت درباره شاخص های اعتدال در عملکرد سیاسی مردم

و جامعه اسلامی می‌فرماید که رابطه دوستانه مؤمنان با دشمنان خود و خدا، سبب خروج آنان از راه معتدل می‌شود. این بدان معناست که شاخصه اعتدال در حوزه عمل سیاسی عدم ارتباط‌گیری به‌ویژه ولایت‌مدارانه (محبت و سرپرستی) با کافران و دشمنان اسلام است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ**

که هستید ثابت قدم و استوار

الا مؤمنان به پروردگار

که خصم منند و عدوی شما

نبایست از کافران دغا

که این قوم، با اهل ایمان عدوست

بگیرید یار و گزینید دوست

ره کفر را کرده اند انتخاب

همانا که در حق قرآن کتاب

پس اگر کسی یا جامعه‌ای بخواهد با دشمنان ارتباط ولایت‌مدارانه با دشمنان و کافران و مشرکان برقرار کند از دایره اعتدال اسلامی خارج شده است. از نظر قرآن، مراعات عرف عقلانی و شرعی در جوامع، مهم‌ترین عامل در ایجاد اعتدال و بقای رفتارهای هنجاری و معروف خواهد بود.

۵. اعتدال در رازگویی : در هر کاری اعتدال خوب است به ویژه کارهای اجتماعی مهم و اساسی که با حیثیت یا امنیت و یا جان و مال دیگران در ارتباط است. در اسلام آمده که در دوستی با دیگران اگر رازی از رازهای خودت را می‌گویی می‌بایست به گونه‌ای رفتار کنی که همه رازها گفته نشود تا بعد علیه تو استفاده شود.

همچنین رفاقت و مصاحبت و صمیمی بودن و دوست گرمابه و گلستان بودن نباید موجب شود که مگوها گفته شود.

بخش چهارم اصول و قواعد اعتدال در مسائل اقتصادی

۱- اعتدال اقتصادی: از نظر قرآن، رفتار اقتصادی می بایست معتدل و مبتنی بر قوامیت اقتصادی برای جامعه و لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (نساء ۵)

از اموال خاصی که یکتا خدا	دهد بر قوام حیات شما
مبادا به چنگ سفیهان خام	سپارید آن مال را در مرام
همیشه بیوید بر این نمط	که از مال آنها به آنها فقط
لباس و خوراک ببخشید و بس	به قدری که کافی بود بهر کس
نماییدشان شاد با گفتگو	به گفتار نیک و به خلق نکو

همچنین آموزه‌های اسلامی بر عدالت و اعتدال در تولید ثروت، توزیع و مصرف آن تاکید دارد به گونه‌ای که به محیط زیست آدمی و نیز منابع، ضرر و زیان و فساد نرسد. پس در مصرف لازم است به گونه‌ای رفتار کرد که منابع و نعمتهای الهی تباه نشود. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (مائده ۸۷)

الا مؤمنان آن غذاهای پاک	که باشد حلال و نکوروی خاک
مبادا نمایید بر خود حرام	نجوید بیزاری از آن طعام
تعدی مرانید در حق خویش	نگیرید راه ستم نیز پیش
محبت نورزد خدا نیز هم	بر آنها که ورزند هر دم ستم

خدا در آیه اخیر می‌فرماید که از حلال‌ها استفاده کنید؛ ولی نه به گونه‌ای که از حد بگذرانید. در آموزه‌های رفتاری اسلام در همه حوزه‌ها، اصل میانه‌روی و اعتدال، یک

اصل اساسی بنیادین است. اسلام در حوزه مسائل اقتصادی مانند دیگر حوزه‌های عمل و رفتار، بر اعتدال بویژه در مصرف تاکید می‌کند

۲- اعتدال در انفاق: خداوند به صراحت از اعتدال در انفاق سخن به میان آورده و حتی به پیامبرش فرمان می‌دهد که نباید دستخوش احساسات و عواطف انسانی قرار گیرد و بیرون از دایره اعتدال انفاق کند. پس نه آن اندازه انفاق کند که خود در تامین زندگی خود بماند و نه آن که بخل ورزد و چیزی را به دیگری انفاق نکند و به دور از هرگونه افراطی چون تبذیر و ریخت و پاش و اسراف، یا تقتیر، بخل، خساست و مانند آن باشد. **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا** اسراء ۲۹

نه هرگز چنان دست خود بسته دار که مانند از بخششت برکنار

نه بسیار می‌باش گسترده بال که بسیار بخشی به مردم ز مال

اگر خودنمایی یکی زین دو کار به حسرت نشینی سرانجام، زار

۳- اعتدال در مصرف: چنانکه گذشت اسلام بر قناعت و زهد و مانند آن تاکید می‌کند که معنای آن اعتدال در مصرف است. این اعتدال در مصرف می‌بایست به گونه‌ای باشد که حق و حقوق اعضا و جوارح به خوبی ادا شود و ظلمی به هیچ یک از قوا و اعضا نشود. پس تغذیه سالم و طیب و پاک و حلال همه آنها از وظایف یک مسلمان است. همان گونه که از نظر اسلام ریخت و پاش و تبذیر و آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ وَالْمِسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (اسراء ۲۶)

ادا کن حقوق همه قوم و خویش هرآن کس که داری تو نزدیک خویش

ز مسکین بکن دستگیری تو چند بده حق ابن السبیل نژند

از اسراف و تبذیر پرهیز کن بکن ریشه آن خود از بیخ و بن

یا زیاده‌روی در مصرف و اسراف حرام است **قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ**

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ اعراف ۲۹

بگوی ای پیمبر که یزدان راد شما را کند امر بر عدل و داد

چو خواهید رو بر عبادت برید فقط روی بر سوی او آورید

به اخلاص خوانید یکتا خدا نوزید نیرنگ و روی و ریا

همان سان که یزدان به روز نخست بفرمودتان خلق، کردی درست

همین گونه هم باز، فرجام کار نمایید رجعت به پروردگار

همچنین عدم تامین نیازهای هریک از اعضا و تغذیه نامناسب حرام است. وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (فرقان ۶۷)

چنین مردمان وقت انفاق مال بپویند بر شیوه اعتدال

نورزند اسراف در این طریق نه در خست و بخل هردم غریق

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در رابطه با تلاش اقتصادی و حدود مرز آن فرمود: «در طلب (روزی) چنان مکوش که کوشش بر تو چیره گردد (و همه وقت و توانت را بگیرد)، و بر تقدیر اعتماد نکن، مانند اعتماد کسی که (کارها را) وانهاده است، زیرا که طلب روزی بیشتر سنت و اعتدال در کسب عفت است، وعفت ورزی هیچ روزی ای را از بین نمی برد، و آزمندی و حرص زدن، هیچ زیادتى را جذب نمی کند، زیرا که روزی تقسیم شده است، و حرص ورزی موجب درافتادن در گناهان است (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰۶-۲ همان، ج ۱۰۳، ص ۳۳) در همین رابطه امام صادق (علیه السلام) می فرماید: باید کسب تو برای تامین زندگی، از حد آدمهای کم کار بگذرد، و به اندازه اشخاص حریص دنیادوست و دل به دنیا داده نیز نرسد، پس خود را در کسب و کار، در حد انسانی با انصاف و آبرودار نگاه دار، و از اشخاص سست و ناتوان بالاتر بیاور، و به کسب آنچه برای انسان مورد نیاز است بپرداز.

اصول و قواعد اعتدال در مسائل اجتماعی و سیاسی و قضائی

در رفتارهای اجتماعی نیز اسلام بر اعتدال تاکید ویژه‌ای دارد. همه قواعد و اصول اسلامی که در قالب احکام کلی و جزئی بیان شده براساس آن است که انسانی معتدل پرورانده و جامعه و امت وسط و میانه‌رو شکل گیرد که در چارچوب حق به دور از هرگونه افراط و تفریطی زندگی می‌کند.

۱- اصالت صحت، اصل حاکم اعتدال گرایی: در اسلام قواعد کلی مطرح است تا زندگی امت اسلام بر مدار اعتدال سامان یابد. این قواعد البته اختصاص به حوزه عمل سیاسی و اجتماعی ندارد، بلکه شامل حوزه‌های دیگر از جمله اقتصاد نیز می‌شود. به عنوان نمونه اصل اصالت صحت می‌گوید که عمل دیگران را بر درستی و راستی حمل کنیم. پس اگر مالی را در دست شخصی دیدیم اصل آن است که مال اوست. اگر معامله‌ای انجام شد اصل آن است که بر مدار سلامت و عقلانیت و عرفیات صورت گرفته و صحیح است. اگر زن و مردی را با هم دیدیم اصل این است که نوعی حرمت میان آنان از قبیل زناشویی و حسب و نسب وجود دارد و رابطه آن دو بیرون از مدار عقل و شرع و عرف نیست. این اصل به ما کمک می‌کند تا به دور از هرگونه افراط و تفریط زندگی دیگران را تفسیر عقلانی، شرعی و عرفی کنیم.

۲. اصالت برائت: یکی دیگر از اصول اجتماعی اسلام قاعده و یا اصل برائت است. به این معنا که دیگران از هرگونه اتهام و پلیدی و زشتی مبرا و منزّه هستند مگر آن که دلایل و شواهد محکمه‌پسندی باشد و اتهام ثابت شده باشد. این اصل به ما کمک می‌کند که همواره بر اساس اعتدال رفتار کنیم و درباره دیگران اتهام ننهیم و تا چیزی ثابت نشده آنها را به امری متهم نکنیم. این گونه است که فارغ از هرگونه افراط و تفریط می‌توان درباره دیگران قضاوتی به دور از بدگمانی داشت و با آنان زندگی مسالمت‌آمیز داشت.

۳. اصل احراز صلاحیت: اگر در تعامل با مردم عادی جامعه لازم است که اصل برائت اجرا شود، اما برای مسایل مهم باید اصل را احراز صلاحیت قرار داد. مثلاً اگر بخواهیم به کسی مسئولیت اقتصادی بدهیم و مال را در اختیار او بگذاریم باید او را امتحان کرده و بیازماییم که آیا صلاحیت مسئولیت را دارد یا نه؟

اگر کسی در اختیار ماست که باید آموزش ببیند باید این آموزش‌ها داده شود تا انس به کار بگیرد و صلاحیت پیدا کند.

پس باید صلاحیت برای مسئولیت‌های اجتماعی در حوزه عمل اقتصادی یا سیاسی و نظامی احراز شود سپس مسئولیت به او واگذار گردد.

این رویه عین رویه عقل است که حکم به اعتدال در قالب احتیاط می‌کند. هر مسئولیتی صلاحیت‌های خاص خود را دارد که باید احراز شود. **قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ**

بگفتا از آن دختران يك نفر **قصص ۲۶** **که این مرد را کن اجیر ای پدر**

امین و تواناست باشد رشید **ببایست او را به خدمت گزید**

در حوزه عمل سیاسی و روابط بیرونی و بین‌المللی، نمی‌توان به کافران اعتماد کرد؛ زیرا آنان صلاحیت ارتباطی را ندارند که بتوان بر آن تکیه کرد و روابط دوستانه بیش از تعاملات اقتصادی و مانند آن داشت.

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ
ممتحنه ۲۹۱

اگر کافران به یکتا خدا **مسلط بگردند خود بر شما**

ترحم نورزند بر هیچ کس

همان دشمنانِ قدیمند و بس

به دست و عمل با کلام و زبان

بکرده عداوت به حد توان

دگرباره بر راه کفران روید

به دل دوست دارند کافر شوید

۴. قاعده عسر و حرج: این قاعده نیز گواه دیگری بر اعتدال گرایی در همه اصول و احکام اسلامی است؛ زیرا هرگونه عاملی که انسان را در عسر و حرج قرار دهد و زندگی را بر او سخت کند، سلب شده است. پس انسان مسلمان در اعتدال به دور از هرگونه افراط و تفریطی می‌تواند به قوانین اسلام عمل کند. **وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ** حج ۷۸

وز آن سوی با دشمنان هم قتال

سزد کرد با نفس بدخو جدال

شما را در لطف گردید باز

ز اسلام گشتید بس سرفراز

نه رنج و نه زحمت نهاده خدا

به تکلیف هرگز برای شما

و اگر شرایط برای شخصی سخت شد می‌تواند آن وظیفه را ترک کند. مقصود از قاعده «نفی عسر و حرج» این که خداوند احکامی که موجب مشقت و سختی می‌شود، در دین قرار نداده. **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**

بایدش حکم روزه در این شهر

بقره ۱۸۵

هرکه یابد ز فیض این مه بهر

صوم او هست روزهای دگر

و آنکه باشد مریض یا به سفر

حق نخواهد به تو صعوبت و عسر

به تو خواهد خدا سهولت و یسر

۵. قاعده لا ضرر: این نیز یک قاعده است که برای ایجاد اعتدال در سبب زندگی بیان شده. این قاعده در همه حوزه‌ها می‌تواند اعتدال را موجب شود؛

چرا که هر عمل فردی یا اجتماعی، عبادی یا غیرعبادی اگر موجب ضرر باشد در اسلام وضع نشده است، این نیز ناظر به اعتدال گرایی است.

پس هر نقصانی در مال، آبرو، جان و یا در یکی از شئون وجودی انسان از طریق رفتاری به وجود آید، به حکم این قاعده لازم نیست که انسان آن را انجام دهد إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ

پس ای مؤمنان چون کسی از عباد بقره ۲۸۲ به وقتی معین به کس وام داد

بباید که متن فروش و قرار نویسد نویسنده ای راستکار

نباید کند از نوشتن ابا که آموخت او را نوشتن خدا

چو آنها نوشتند متن قرار به امضاء کشاند سند، قرض دار

بباید بترسد ز یزدان خویش نگیرد همی راه نیرنگ پیش

۶. **اعتدال در اوقات روزانه زندگی :** یک بعدی و نامتعادل حرکت کردن در زندگی هیچ گاه

انسان را به سر منزل مقصود نرساند، بدین لحاظ امام کاظم (علیه السلام) در زمینه

ایجاد تعادل و توازن در زندگی: اوقات خود را به چهار بخش تقسیم :

۱- بخشی برای عبادت و مناجات با خدا.

۲- بخشی برای امور زندگی و تامین معاش.

۳- بخشی برای رفت و آمد با برادران و اشخاص مورد اعتماد، که عیبهای شما را به شما

بگویند، و در باطن دوست شما باشند.

۴- بخشی برای پرداختن به لذت‌هایی که حرام نباشد. و به سبب این بخش (پرداختن به

استراحت و درک لذت) است، که برای انجام کارهای سه بخش دیگر، آماده می‌شوید و

توان پیدا می‌کنید. (بحارالانوار، ج ۷۸)

بخش پنجم مرز اعتدال و جریان معتدل

برای پیدا کردن مرز اعتدال، ابتدا باید دو جریان افراطی و تفریطی را شناخت. نمونه بارز آن در بحث تحریفات عاشورا دیده می‌شود. برای رسیدن به راه اعتدال پرهیز از تحجر و جمود است، که در مجموع به عنوان دو بیماری خطرناک فراروی انسان قرار دارد. اگر ما نتوانسته‌ایم از راه ائمه اطهار (علیهم السلام) درست پیروی کنیم و از راه اعتدال باز ماندیم، یا به سوی جهالت رفته‌ایم یا به سوی جمود (اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۸۴) جریان خوارج به عنوان اولین جریان جمودآمیزی که در تاریخ اسلام پیدا شد، جریان اخباری‌گری به عنوان جمود و از اجتهاد به عنوان اعتدال. ما امروز باید وظیفه خودمان را در میان جمودها و جهالت‌ها به دست آوریم. یعنی از جهت این که مسلمان هستیم، از نظر مقتضیات زمان نه باید جاهل و مفرط و تندرو باشیم و نه باید جامد و متقشر باشیم. باید معقول بود. اعتدال هم در فرد و هم در جامعه لازم است. اجماع در حد خودش حالت اعتدالی دارد که اگر انحرافی از این اعتدال پدید آید سقوط خواهد کرد

خطر افراط و تفریط : دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول، توقف و سکون، باز ماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم، سقوط و انحراف است. فرد متحجر و جامد از هرچه نو است متنفر است و جز با کهنه، خو نمی‌گیرد، و جاهل هر پدیده نوظهوری را با نام مقتضیات زمان به نام تجدد و ترقی موجه می‌شمارد. جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل، همه را یکجا به حساب تمدن و توسعه علم و دانش می‌گذارد. جامد میان هسته و پوسته است، بین وسیله و هدف فرق نمی‌گذارد. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان جایی که هست می‌خکوب نماید. این دو بیماری را باید به عنوان دو هشدار اساسی در نظر داشت که نمی‌گذارد اسلام ناب، خوب عرضه شود و همواره باید در مراحل مختلف زندگی، برای از میان برداشتن این دو مانع از سر راه ترقی و پیشرفت اسلام ناب کوشش کرد.

بخش ششم اهمیت رعایت اعتدال و میانه روی

ضرورت اعتدال نظام عالم براساس هندسه ای دقیق پی ریزی گشته است. همه پدیده های عالم از بزرگترین کهکشان گرفته تا کوچکترین ذرات اتم، از قانون عادلانه خلقت که حقیقت نامیده می شود، پیروی می کنند، به تعبیر امام علی (علیه السلام) : ... بِالْحَقِّ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ. آسمانها و زمین در میان بندگان، به حق برپا شده است. آفریننده حکیم «عالم تکوین» فرمانده توانای «عالم تشریع» نیز هست وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ زخرف ۸۴

بلی ذات یکتا از آن کبریاست که اندر زمین و آسمانها خداست

حکیم است در خلقتش کردگار به هر چیز دانااست پروردگار

آفرینش انسان نیز از چنین قانونی پیروی می کند و هرگز نارسایی و نوسان در اصل خلقت او وجود ندارد از او نیز خواسته شده که هماهنگ با عالم آفرینش در صراط مستقیم عدال و اعتدال گام نهد و هیچ گاه به افراط و تفریط نگراید امیرمومنان علیه السلام می فرماید عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ الْقَصْدِ جَارٌ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلَ بَرٌّ تُوْبَادُ بِهِ مِيَانَهُ رُوی در کارها؛ هر کس از میانه روی روی گرداند، ستم می کند و هر کس به آن چنگ زند، عدالت ورزد.

نمونه های کاربردی اصل اعتدال، باید به شکل کلی و فراگیر بر سراسر زندگی فردی و اجتماعی انسان حاکم باشد و همیشه و همه جا افکار، کردار و گفتار او را در برگیرد. در این جا سه محور یاد شده را توضیح می دهیم.

الف- افکار منشأ همه تصمیمات آدمی، فکر و اندیشه اوست؛ اگر فکر معتدل و مستقیم باشد، رفتار فرد راه اعتدال می پوید و اگر اندیشه به بیماری عدم اعتدال گرفتار شود،

اعمال انسان نیز به آفت افراط و تفریط دچار می شود. امیرمومنان (علیه السلام) نقش کلی و حیاتی اندیشه را چنین بیان می کند: مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوَابُهُ هر کس پیش از اقدام اندیشه کند، درستی عملش افزون می گردد. و در سخنی نغز و حکیمانه، به سنجش راستگرایی و چپگرایی با اعتدال اندیشه پرداخته، می فرماید: الْيَمِينُ وَالشَّامِلُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ؛ راست روی و چپ روی، گمراهی است و راه میانه، جاده زندگی است. این راه میانه، همان تفکر ناب توحیدی است که در میان کلافهای سردرگم، اندیشه های خرافی کفر، شرک، دوگانه پرستی، تثلیث رهبانیت، جبر و تفویض، تناسخ، تجسم، مادیگری، گزافه پرستی و... با عنوان «صراط مستقیم» خودنمایی می کند و همه موحدان حق جو را در خویش جای می دهد و به سر منزل مقصود (یعنی قرب الهی) می رساند. تندروهای افراطی، به کلی منکر آفریدگار جهان و نظم و حکمت حاکم بر آن می شوند، حتی واقعیت های محسوس را منکر می شوند و به تعبیر قرآن: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (نحل ۲۴)

چه آیت فرستاد بهر شما

از آنها چو پرسند یکتا خدا

بود داستانها ز پیشینیان

بگویند آنچه شدستی بیان

ولی همین پرسش اگر از صاحبان اندیشه معتدل و مستقیم پرسیده شود، چنین پاسخ می دهند وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ نحل ۳۰

چه آیاتی آورد بهر شما

چو پرسیده گردد که یکتا خدا

به ما نیک آیاتی از او رسید

بگویند اندر کتاب مجید

که بودند خوش سیرت و نیک خو

کسانی که کردند کار نکو

به دار البقا نیز نیکو سرا

به دنیا بیابند نیکي سزا

تفریط گرایان کندرو نیز هر موجود ناتوان و ناقصی را به خدایی می گیرند و از کهکشان گرفته تا سنگ و چوب را می پرستند و افراد بی سروپا را برابر با خدا فرمان می برند و تا آنجا پیش می روند که مانند یهودیان نابکار معتقد می شوند که خدا در صحنه آفرینش بیکاره و دست بسته در گوشه ای نشسته ناظر کارکرد دیگران در ملک خویش است قَالَتْ اَلْيَهُودُ يَدُلُّهُ مَغْلُوْلَهٗ غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ وَ لَعِنُوْا بِمَا قَالُوْا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوْطَتَانِ (مائده ۶۴)

یهودان بگفتند دست خدا

شده بسته اینک به دور قضا

دروغست این قول و گفتار خام

دروغ است این صحبت و این کلام

بلی دست آنهاست بسته ز کار

به لعن خداوند گشته دچار

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: یهود گفتند: خداوند (با آفرینش نخستین) دست از آفرینش کشید و فزونی و کاستی ایجاد نمی کند ولی خداوند با این آیه اظهارات آنان را تکذیب کرد. (البرهان، ج ۱، ص ۲۸۶) جمله نغز و گرانمایه لا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيْضَ بَلْ اَمْرٌ يَّبِيْنٌ اَمْرِيْنِ (بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۹۷) نیز نشان دهنده تفکر اصولی و مستقیم اعتدال در فرهنگ اسلام اصیل و ناب است.

ب- کردار رفتار عادلانه، نتیجه اندیشه معتدل است و مؤمنان با تصحیح افکار و عقاید خویش، به تعدیل کردار خود می پردازند و در هیچ کاری به افراط و تفریط نمی گریند. رهنمود کلی قرآن مجید در این مورد چنین است: وَ لَا تُطِيعُوْا اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ ۱۵۱ الَّذِيْنَ يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُوْنَ ۱۵۲ شعراء

اطاعت نسازید زین رهبران

که هستند اسرافکار این سران

نمایند روی زمین بس فساد

نه دنبال صلحند هرگز نه داد

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در این باره می فرماید: **وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ** ... باید دوست داشتنی ترین کارها نزد تو، میانه ترین آنها در حق و گسترده ترین آنها در عدالت باشد. آیات و روایات و احکام و مقررات اسلامی نیز به طور گسترده و پیگیر درصدد تنظیم همه امور فردی و اجتماعی مسلمانان بر محور حق و اعتدال و پیشگیری از نامیزانی و افراط و تفریط اند گاه نیز به خاطر اهمیت موضوع با شاخص بودن آن به تعیین مصداق می پردازد :

۱- خواب و خوراک: خرد آدمی حکم می کند که هر موجود زنده ای باید به اندازه نیاز خویش از منابع غذایی بهره برد و در عین حال هرگونه افراط و تفریط در خورد و خوراک، زیان آور و نامعقول است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** (اعراف ۳۱)

همه زیورات را بکنید

بنی آدمی چون عبادت کنید

خورید و بنوشید در روزگار

ز دریای الطاف پروردگار

که نبود خدا دوست با مسرفان

نورزید اسراف اما در آن

خوردن و آشامیدن بیش از گنجایش، سبب ویرانی جسم و روح آدمی می شود. امام صادق (علیه السلام) درباره پرخوری می فرماید **لَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ عَلَى قَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ وَ هِيَ مُورَثَةٌ لِشَيْئَيْنِ قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ هَيْجَانِ الشَّهْوَةِ** (مصباح الشریعه، باب ۳۴۰) برای قلب مؤمن، چیزی زیان بارتر از پرخوری نیست، چنین کاری سبب سنگدلی و تحریک شهوت می شود. این دو پدیده شوم سنگدلی و شهوترانی منشأ بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی می شود که به طور یقین قابل مهار و کنترل نیستند. همین طور خواب بیش از اندازه و یا کم خوابی مذموم و زیان آور است.

۲- کار و عبادت: انسان، موجودی دوی بعدی است و بایستی نیازمندی های جسمی و روحی

خود را از راه های مشروع و معقول تأمین کند؛ هم به جسم و نیازهای مادی آن توجه کند و هم در پرورش روح و تهذیب آن بکوشد هم آخرت خود را مدنظر داشته باشد و هم دنیای خویش را ضایع نسازد. برای تأمین نیازمندی های زندگی و مشارکت در رفع نیازهای اجتماعی باید به کار و تلاش پردازد. و برای خودسازی و تأمین سعادت اخروی به دریافت معارف دینی و پرستش و نیایش با پروردگار همت گمارد. قرآن مجید، در این باره می فرماید: **وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** قصص ۷۷

از آنچه که یزدان بکردت عطا

تو تحصیل کن آجر دار البقا

ولی بهره دنیوی هم بیر

کنون جامه ظلم بر تن بدر

هرآنچه توانی نکوی نما

همان سان که نیکی نمودت خدا

نخیزی تو روی زمین بر فساد

خدا دوست با مفسدان خود مباد

مؤمنان واقعی، عمر خود را میان دنیا و آخرت تقسیم می کنند و برای هر یک به اندازه لازم وقت می گذارند، هم زندگی دنیایی خود را به شکلی ساده و آبرومند اداره می کنند و هم با عشق و علاقه، به عبادت و آمادگی برای سرای آخرت می پردازند و هیچ یک را فدای دیگری نمی کنند، چنانکه امام کاظم علیه السلام فرمود: **لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ** (تحف العقول، ص ۴۳۳) کسی که دنیایش را برای دینش و دینش را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست.

۳- مصرف و هزینه: سیاست اقتصادی فردی و اجتماعی مسلمانان باید براساس این آیه تنظیم گردد و در هر برنامه ای از خست و تنگ نظری از یک سو و تبذیر و زیاده روی از سوی دیگر، باید اجتناب کنند و با برنامه ریزی حساب شده، حد اعتدال و میانه را برگزینند که بطور قطع موفقتر خواهد بود.

بخش هفتم عقلانیت و اعتدال در اخلاق اجتماعی

اسلام در حوزه عمل و رفتار اجتماعی بر دو عنصر عقلانیت و اعتدال تکیه می‌کند، هر چند که در حوزه معرفت و احسان و ایثارگری فراتر از اعتدال تجویزاتی دارد، ولی مبنای رفتارها به ویژه رفتار اجتماعی می‌بایست عقلانیت و اعتدال باشد

جایگاه عقل و اعتدال در رفتار اجتماعی از نظر قرآن عقل به معنای قوه فهم و ادراک و کاشف حقایق و تشخیص‌دهنده حق و باطل، خوب و بد، پاکی و ناپاکی تعریفی که آموزه‌های وحیانی اسلام از عقل به دست می‌آید. چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید و حال آنکه کتاب خدا را می‌خوانید، چرا اندیشه نمی‌کنید؟ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (بقره ۴۴)

سفارش نمائید کار سزا

شمائی که دائم به خلق خدا

که از یاد بردید خود را کنون

چه گشتست امروز ای قوم دون

کتابی که نازل شد از کبریا

بخوانید اینک، کتاب خدا

تعقل نورزید خود هیچگاه

و لیکن در آیات یکتا اله

بنابراین در اهمیت و ارزش عقل همین بس که انسانیت انسان به آن است و انسان برای رسیدن به هر کمالی از آن بهره‌مند می‌شود، زیرا اگر عقل نبود انسان توانایی شناخت حقایق و قدرت تشخیص حق و باطل را نداشت و در انتخاب مسیر کمالی و رشدی دچار خطا و اشتباه می‌شد و نمی‌توانست خوب و بد را بشناسد و از پاکی و ناپاکی و نیز زیبایی و زشتی آگاه شود. انسان از دارایی عظیمی چون عقل می‌بایست بهره برد نه آن که آن را بی‌استفاده بگذارد و بیهوده رها سازد. خداوند در هیچ یک از آیات قرآنی، عقل را به شکل اسمی به کار نبرده و همه جا آن را در قالب فعلی چون فعل ماضی و مضارع مانند «يعقل»، «عقلوا»، «يعقلون» و «تعقلون» به کار گرفته است، زیرا آن چه ارزشی است

همان به کارگیری و استفاده از عقل یعنی تعقل و خردورزی است. نتیجه این خواهد بود که عقل انسانی نظام هستی را بر عدالت یافته است و از انسان می‌خواهد تا خود را با این نظام احسن سازگار و موافق سازد. پس به طور طبیعی انسان به حکم عقل و خرد می‌بایست موجودی معتدل نیز باشد؛ زیرا اعتدال به معنای رعایت تناسب و موازنه و استوا به گونه‌ای است که نتیجه طبیعی آن اجتناب از افراط و تفریط، دست یابی به قوامیت و استقامت است. از همین‌روست که آموزه‌های قرآنی که خود دارای اعتدال است قِيَمًا لِيُنْذَرَ بَأْسًا شَدِيدًا (کهف ۲) زیرا قیَم به معنای معتدل و مستقیم و مستوی است که در آن تناقض نیست. (مجمع‌البیان) در چارچوب نظام احسن هستی که آن نیز بر اعتدال است (حجر ۱۹) بر آن است تا انسانی که خداوند او را معتدل آفریده الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (انفطار ۷) و (کهف ۳۷؛ حجر ۲۸ و ۲۹؛ سجد ۹۵)

خدائی که از هیچ دادت وجود چنیت بیاراست زیبا نمود

در همان نظام احسن زندگی خود را سامان داده و به کمال برسد. اسلام به عنوان کتاب راهنمای الهی برای بشر بر آن است تا انسان دارای اراده و اختیار و انتخاب و آزادی را به مسیر دعوت کند که همان صراط‌مستقیم عدالت در هستی است تا انسان به آزادی و اختیار خود، کمال را که در قالب عدل تحقق می‌یابد به دست آورد. اسلام به عنوان دینی که برای تعلیم و تزکیه و يُزَكِّیْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ (بقره ۱۵۱) یعنی آموزش حقایق هستی و تربیت انسان در چارچوب عدل و اعتدال از سوی خداوند نازل شده بر آن است. تا همانند عقل، انسانی را بر عدالت و اعتدال تربیت کند. وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (یونس ۱۰۵)

خداوند من را نموده خطاب کنم روی خود را به اسلام ناب
مرا امر کردست می کن تلاش بر آیین افراد مشرک مباش

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بیان این معنا فلسفه بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقی در بشر می‌داند که بی‌گمان فضیلت عقلانی عدالت و اعتدال در اوج این مکارم اخلاقی قرار می‌گیرد. **عدالت در روابط اجتماعی** از نصوص قرآنی در این باره می‌توان این نکته را برداشت کرد که خدا خود در همه مواضع عادل است و به عدالت نیز در همه موضوعات و جوانب آن امر کرده. در روابط اجتماعی نیز این اصل براساس نگاه دینی باید در جامعه وجود داشته باشد در روایات و سیره ائمه طاهرین(علیهم السلام) نیز این نگاه به طریق و با راهکار عینی آن توصیه و ترویج شده است **إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ...** (مائده ۸)

عدالت بورزید کز هر عمل به تقواست نزدیکتر در عمل

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله): ای علی! آن چه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند و آن چه برای خود دوست داری برای برادر و دوست خود دوست بدار؛ تا به عدالت رفتار کرده باشی... توجه به نکته در روایت فوق بسیار مهم و راهگشاست به این معنا که به‌طور طبیعی اگر انسان معیار رفتار خود را طوری تنظیم کند که همان گونه که دوست دارد با او رفتار شود با دیگران رفتار کند به طرز گسترده‌ای اعمال و رفتار اجتماعی انسان تغییر خواهد کرد. مثلاً همان گونه که از تحقیر خود توسط دیگران تبری می‌جوید دیگران را نیز نباید تحقیر بکند و... در روایتی از امام صادق(علیه السلام): برادران و دوستان در میان خود به سه چیز نیاز دارند؛ اگر آن‌ها را به کار بستند (برادری پایدار خواهد بود) وگرنه از یکدیگر جدا خواهند شد و نسبت به هم کینه خواهند ورزید، ۱- در حق هم انصاف دادن ۲- باهم مهربان بودن ۳- ریشه حسادت را کندن. امام سجاد(علیه السلام): مسلمانان را هم چون خانواده خود بدان، آیا به کدام یک از اینان دوست‌داری ستم کنی؟ و کدام یک را دوست‌داری طرف دعوا قرار دهی؟ و کدامیک را دوست‌داری راز نهانش را آشکار سازی می‌شود.

بخش هشتم شاخص‌ها و نمونه‌های عقلانیت و اعتدال‌گرایی

۱. **عقلانیت و اعتدال در مسایل اقتصادی:** خداوند بارها در آیات قرآنی به اشکال گوناگون از مردم خواسته تا در رفتار اقتصادی میانه‌روی و اعتدال را مراعات کنند که حکم عقل نیز است. این که اقتصاد را به این نام نامیده‌اند خود گواه صادقی است که میان دخل و خرج باید توازن و اعتدال و تناسب باشد؛ زیرا قصد و اقتصاد به معنای میانه‌روی و وسطیت است. این اعتدال و اقتصاد می‌بایست در حوزه مصرف و انفاق به شدت مراعات شود؛ زیرا اگر این گونه عمل نشود، به رشد اقتصادی جامعه ضربه وارد می‌شود و جامعه دچار بحران خواهد شد. (آیه ۲۱۹ بقره، ۲۹ اسراء و آیات ۶۳ و ۶۷ فرقان و ۸۷ مائده) که قبلاً اشاره شده.

۲- **عقلانیت اعتدالی در رفتار اجتماعی و عمل سیاسی:** هم‌چنین در حوزه رفتارهای اجتماعی، مثنی معتدلانه در گفتار و رفتار مورد تاکید است و از مردمان خواسته شده که به دور از هرگونه رفتارهای تند و سریع، تفاخرآمیز، تکبرآمیز، ذلت‌آور و نیز سخنان بلند چون فریادهای خران پرهیز کنند. (لقمان ۱۳ و ۱۹) قبلاً بیان شد.

۳- **عقلانیت اعتدالی در دعوت و تبلیغ:** در مسایل تبلیغی نیز می‌بایست هماره بر اصول اساسی عدالت و اعتدال حرکت کرد که حکم عقل و شرع است. و اگر آنها را به راه هدایت خوانید نخواهند شنید یعنی بتان چون گوش و بت پرستان چون هوش ندارند دعوت اسلام را نپذیرند. **وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ**

چو خوانیدشان بر صراط نکو اعراف ۱۹۸ نخواهند بشنید آن گفتگو

ببینی که آنان ترا بنگرند ولی هیچ بهره ز تو نابرند

(گویا به تو می‌نگرند، ولی نگاهشان خالی از هرگونه شعور و دقت است). خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)

بکن امر بر کار نیک ای بصیر

تو ای مصطفی راه بخشش بگیر

مینداز بیهوده خود را به تاب

از آن جاهلان روی خود را بتاب

از نظر آموزه‌های قرآنی، عرف عقلایی ملاک و معیاری است که می‌بایست مراعات کرد؛ زیرا چنین عرف و معروفی که عقلا آن را مراعات می‌کنند بیانگر حکم عقل است و منشأ عقلایی و عقلانی دارد و به عدالت نزدیک‌تر است. پس می‌بایست عرف عقلایی و معروف آنان را معیاری برای رفتار اجتماعی و اخلاقی خود قرار داد

فراتر از اعتدال در معرفت و احسان و ایثارگری در حوزه معرفتی و شناختی وسطیت و میانه‌روی معنایی ندارد؛ چنان که در حوزه عمل شخصی مرتبط با جامعه چون احسان و ایثار خروج از اعتدال یک فضیلت است؛ زیرا اگر گفته شد که در مقام عمل انسان می‌بایست اعتدال به معنای میانه‌روی، وسطیت، اجتناب از افراط و تفریط را داشته باشد، به این معنا نیست که در مقام معرفت و شناخت یا حتی در برخی از اعمال شخصی افراط نداشته باشیم، بلکه افزون خواهی در حوزه معرفتی و احسان و ایثار عین فضیلت و کمال است.

بی‌گمان مراعات همین آموزه‌های تعلیمی و تربیتی قرآن می‌تواند جامعه‌ای عادلانه و متوسط را ایجاد کند که میزان و معیار درست یک جامعه مدنی انسانی به جهانیان باشد و آنان بتوانند از این نمونه عینی الگوبرداری کرده و جوامع مشابه و همانندی را در جای جای جغرافیای جهان ایجاد کنند؛ زیرا این گونه است که می‌توان براساس مفاد آیه ۲۵ سوره حدید به فلسفه بعثت توجه و اهتمام کرد و موجبات گرایش توده‌های مردم از هر زبان و ملت و قوم و نژاد و فرهنگ را به سوی عدالت و برپایی آن فراهم آورد و زمینه‌ساز

دولت جهانی عادلانه مهدوی (عجل الله تعالی فرجه) شد. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

شاخص‌های عقلانیت و اعتدال در اینکه آموزه‌ها و تعالیم حیاتبخش اسلام برپایه عقل و منطق استوار است و روش و منش پیامبران، ائمه و اولیای خدا بر مبنای اعتدال و به دور از هرگونه افراط و تفریط بوده است شکی نیست. محورهایی را که عمدتاً از احادیث الهام گرفته شده :

- ۱- روی مرز خود حرکت می‌کند. ۳- طبیب‌وار با مردم تعامل دارد.
- ۲- عادلانه و بدور از هرگونه افراط و تفریط عمل می‌کند.
- ۴- قول و فعلش یکی است. ۵- از تجربه‌های دیگران پند می‌گیرد.
- ۶- دیگران را حقیر نمی‌شمرد. ۷- غیبت نمی‌کند و تهمت نمی‌زند.
- ۸- گفتاری اندک، جالب و مستدل دارد
- ۹- اعتماد به افکار خود (استبداد رای) ندارد، و متحجر نیست
- ۱۰- هرچیزی را در جای خودش قرار می‌دهد. ۱۱- با هوای نفس خود مخالفت می‌کند.
- ۱۲- غضب و خشم خود را مهار می‌کند. ۱۳- قدرت انتخاب بد از بدتر و اهم را دارد.
- ۱۴- عجب و خودپسندی در او راه ندارد ۱۵- خود سر نیست و مشورت می‌کند.
- ۱۶- لجاجت و سرکشی نمی‌کند. ۱۷- به عیوب خود بیشتر از عیوب دیگران می‌پردازد.
- ۱۸- مدارا و خوش رفتاری و حسن سلوک دارد. ۱۹- دیگران را استهزاء نمی‌کند
- ۲۰- اطاعت و بندگی خدا را می‌کند.
- ۲۱- خود را جای دیگران در تصمیم‌گیری‌ها قرار می‌دهد.

بخش نهم رابطه عادل و قادر بودن خداوند

چرا عدل یکی از اصول مذهب شیعه است؟ خداوند را باید عادل دانست زیرا ما باید دلائل و براهین عقلی خدائی را ثابت کنیم که هیچ گونه نیاز و نقص در او نیست و دانش او نیز بی پایان است و ضمناً همه کارها را از روی حکمت و برای غرضی انجام می دهد و محال است که او کاری برخلاف عدالت انجام دهد، آیات و روایات زیادی نیز این حقیقت را تأیید می کند

در جلد پنجم بحارالانوار روایات زیادی در این موضوع نقل شده است:

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید **و اما العدل فان لاتنسب الی خالقک ما لامک علیه عدل** این است که کارهایی را که خداوند با آن تو را ملامت و سرزنش نموده به او نسبت ندهی. و باز در صفحه ۱۹ همین جلد ضمن روایت دیگری جور و ستم و بیهودگی و ظلم و تکلیف نمودن بندگان به اموری که قدرت آن را ندارند اشاره کرده است. آیا بین عدل و سایر صفات کمال خداوند چه فرقی هست که عدل جزء اصول مذهب شیعه قرار داده شده است؟

اولا محال است خداوند بندگان را بر کارهای زشت و معصیت مجبور کند و بعد آنها را بر همان کارها عقاب نماید.

ثانیاً شیعه عدل را به طور جدا از صفات دیگر خداوند جزء اصول مذهب قرار داد معنای این کار این است که شیعه می گوید که من خدا را عادل حقیقی و واقعی می دانم و مقیاس درستی نیز برای عدالت در دست دارم نه آنکه اسماً خدا را عادل بدانم و در ضمن همه گونه کارهای زشت و ناشایسته به او نسبت دهم (مانند اشاعره) خداوند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را به حال خود رها نکرد بلکه خداوند عادل حتماً برای

آنها رهبری تعیین فرمود که آنها را در راه پیشرفت و تکامل راهنمایی کند و غیر اینها از حقایق دیگر که شیعه بر اساس اعتقاد به عدالت خداوند به آنها اعتقاد دارد.

نظر شیخ مفید: من می گویم که خدای جلّ جلاله بر خلاف عدل توانا است، به همان گونه که بر عدل توانا است، ولی او ستم و ظلم و کار بد نمی کند.

شیخ مفید من می گویم که خدای عزّ و جلّ عادل و کریم است. آفریدگان را برای عبادت خود آفریده و آنان را به اطاعت از خود فرمان داده و از نافرمانی منع کرده است. همه را مشمول راهنمایی خود قرار داده و به خواست خود نعمت به ایشان ارزانی داشته و در حقّشان نیکی کرده است. هیچ کس را به بیش از توانایی وی مکلف نساخته، و جز به چیزی که توانایی بر انجام دادن آن دارد فرمان نداده است.

در آنچه ساخته هیچ چیز بیهوده، و در آفرینش او هیچ چیز برون از اندازه نیست، و در فضل او هیچ ناشایستگی و زشتی وجود ندارد. از مشارکت با بندگان در افعال به دور است، و از مجبور کردن آنان به کارهایی که می کنند منزّه است. هیچ کس را جز بر گناهی که مرتکب شده کیفر نمی دهد، و هیچ بنده ای را جز بر کار بدی که کرده سرزنش نمی کند

لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ؛ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا [نساء ۴۰]

نکردست بر کس ستم هیچگاه

نراندست ظلمی یگانه اله

کند نیکی آن عمل را زیاد

چو کار نکو سرزند از عباد

کند نیک مزدی بر آنها عطا

هم از جانب خود یگانه خدا

شیخ مفید، برای دور کردن شبهه بی عدالتی و ستمگری از خدا، درباره این نکته تأکید می کند که خدا مردمان را تنها برای گناهان و کارهای بدی که انجام داده اند مجازات می کند. (اندیشه های کلامی شیخ مفید ص ۲۰۹)

بخش دهم شاخه‌های کلی عدل الهی

۱- عدل تکوینی: خداوند به هر موجودی به اندازه توانایی و قابلیت‌های وجودی آن توجه می‌کند، و هیچ شایستگی و ظرفیتی را نادیده نمی‌انگارد. به بیان دیگر، عدل عبارت است از رعایت استحقاق‌ها در افاضه وجود و امتناع نکردن افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود و کمال دارد.

۲- عدل تشریعی: خداوند در وضع تکالیف و آنچه سعادت بشر در گرو آن است، اهمال نمی‌ورزد علاوه بر آن انسان را بیش از توان و طاقتش مکلف نمی‌سازد. شریعت الهی به هر دو معنای یادشده عادلانه است.

۳- عدل جزایی: خداوند جزای هر انسانی را متناسب با اعمال و افعال صورت گرفته توسط او در نظر می‌گیرد. اعطاء کل ذی حق حقه و هیچ انسانی را به سبب تکلیفی که به او ابلاغ نشده مجازات نمی‌کند. در احادیث وارده در خصوص توبه چنین مطرح شده که برخی افراد گاه پس از یک عمر ارتکاب معصیت و گناه و غرق بودن در رذایل و خبائث به درگاه خداوند بازگشته، و طلب بخشش و استغفار می‌کنند، و آن گونه پاک و مطهر می‌گردند که کودک از مادر زاییده شده دارای قلبی پاک و بی‌آلایش است. حال سوال در اینجا است که آیا این اتفاق منافاتی با عدالت الهی ندارد؟ آیا افرادی که عمری را به طهارت نفس و تربیت روح خویش پرداخته و در این مسیر مرتکب اندک گناهان صغیره یا کبیره شده‌اند با فردی که عمری را به گناه سپری کرده آیا عادلانه است که از حیث طهارت روح و پاکی پرونده اعمال به درجه‌ای مساوی با هم نایل شوند؟ آیا بخشیدن گناه بیچارگان و درماندگان که از روی جهالت خلاقی را مرتکب شدند، ظلم است؟ آری اگر خدا حق دیگران «حق الناس» را ببخشد و از ستم مردم به یکدیگر صرف نظر کند، خلاف عدل است...

و حال آنکه خدا از حق مردم نمی‌گذرد مگر خود صاحب حق بگذرد. ولی خدا از حق خود اگر بخواهد می‌گذرد. توبه ارکانی دارد که بدون آن‌ها توبه حقیقی حاصل نمی‌شود، که رکن رکین آن ندامت و پشیمانی است از گناهان و دیگر عزم بر عدم بازگشت است که این دو از مقومات ذاتی و حقیقی توبه می‌باشند.

انسان به مجرد آنکه بگوید توبه کردم از او پذیرفته نمی‌شود، بلکه انسان تائب آن است، که هر چه به ناحق از مردم برده باید به آن‌ها رد کند، یا آنکه صاحب حق را راضی نماید، و هر چه از واجبات الهیه را ترک کرده نیز قضا کند حتی اگر از انجام تمام آن‌ها ناتوان است، به مقدار امکان به جا آورد.

افراد پس از توبه و استغفار حقیقی و به واسطه حکم عقل و از باب تفضل و عنایت حضرت حق، گناهانشان بخشیده می‌شود اما این امر هیچگاه به معنای برابری اینگونه افراد با افراد طیب و طاهر نیست. چراکه فرد متقی به واسطه تقوای خویش و نیز عنایات حضرت حق به حسب میزان تقوای خود پله‌های ترقی و صعود الی الله را طی نموده و به درجاتی بالاتر از انسانیت نایل گشته است و حال آنکه این امر در خصوص فرد توبه کننده صادق نمی‌باشد. طهارت و پاکی روح و نفس فرد متقی با توبه کنندگان از معاصی در یک درجه نمی‌باشد

چراکه فرد متقی اجازه بسته شدن نقش سیاه معصیت بر لوح دل خویش را نداده است اما فرد توبه کننده این اجازه را داده و لوح خویش را آلوده نموده است که هیچ‌گاه چنین نفس گنهکاری و او پس از توبه نصوح نیز به درجه و رتبه نفس متقی نمی‌رسد. در روایات نیز داریم که التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ بدین معنا که فرد توبه کننده همانند فرد غیر گنهکار است و این همانندی به معنای مثلثیت و مطابقت از نظر درجه و رتبه و مقام و نیز پاکی روح و صفای باطن نیست.

بخش یازدهم جایگاه مصلحت طلبی در حکومت امام علی علیه السلام

ادیان بزرگ یکی از اهداف خود را برقراری عدل و داد معرفی می کنند؛ حکومت حضرت علی (علیه السلام) بعد از حکومت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) تنها حکومتی است که نمونه کامل حکومت عدل الهی گردید؛ به خاطر اهمیتی که این مسئله در تاریخ اسلام و چه بسا تاریخ حکومت های بزرگ دارد، لزوم عدالت در جوامع انسانی را بر اساس کلام گهربار آن حضرت، بویژه در نهج البلاغه مورد تبیین و بررسی قرار گیرد.

مصادیق و معانی عدالت

۱- برابری افراد: حضرت علی (علیه السلام) به منظور تاکید بر اثبات این عدالت جهانی که حاکی از برابری کامل بین افراد جامعه است، اشاره می کند که عموم انسان ها با هم برابرند؛ چرا که انسانیت و وجود آنها یکی هست و جز به عمل و سود رساندن به دیگران بر یکدیگر امتیازی ندارند. چنان که در نامه ای خطاب به محمد بن ابوبکر (حاکم مصر) فرمودند: همه را با یک چشم بنگر تا بزرگان جهت ظلم به دیگران در تو طمع نکنند و انسان های ضعیف از عدالت تو مایوس نگردند.

در قضیه عقیل، برادر حضرت علی (علیه السلام) که از روی فقر و نداری مطالبه سهم بیشتری از بیت المال داشت نیز دیده می شود که حضرت چطور با نزدیک ساختن آهن گداخته، ایشان را نسبت به عواقب کارشان متنبه کردند. این داستان در کنار دیگر شواهد حاکی از آن است که ایشان بعد از رسیدن به خلافت، محور کارهای خود را مساوات، برابری و احقاق حقوق ستمدیدگان قرار دادند؛ خطبه ۱۵ نهج البلاغه در بردارنده همین مطلب است: مقابله با جرایمی از جمله رشوه و ربا که امروزه گریبان گیر جوامع مختلف از جمله جوامع اسلامی نیز شده، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. کلام امیرمومنان در خ ۵۳ خطاب به مالک اشتر، گویای همین مطلب است: آن چنان قاضی را به بذل مال و افزایش

حقوق توانگر ساز که در دادرسی مردم، دهان به رشوه نیالاید.

پاسخ حضرت علی (علیه السلام) به ملاحظه مصلحت در امر حکومت چه بود؟

به خدا سوگند هر آنچه عثمان بیهوده بخشیده در هر کجا یابم گرچه با آنان زنانی را عقد کرده و یا کنیزانی خریداری کرده باشند همه را به بیت المال باز می گردانم. و در این راه کمترین انعطافی از خود نشان ندادند؛ چنان که وقتی برخی اصحاب به ایشان پیشنهاد دادند که کمی در ایده خود تجدیدنظر کنند و مصلحت را نیز در نظر گیرند حضرت فرمودند: اگر آسمان های هفتگانه و آنچه که در آنهاست را به من ببخشند تا پوست جویی به ستم از دهان موری بازستانم و خدای را نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد. در واقع علت پذیرش خلافت توسط آن حضرت صرفاً اجرای عدالت بود، لذا ارزش حکومت نزد ایشان از کفش کهنه ای کمتر بود مگر آن که بوسیله آن عدالتی اجرا شود.

۱- برابری افراد :

۲- برپایی حق: امام علی (علیه السلام) در خطبه ۲۱۶ برپایی حق را عامل اصلاح روزگار و دوام حکومت بیان می فرماید.

۳- بازگرداندن حقوق غصب شده: خطبه ۱۵ در این مورد ایراد شده است.

۴- نظارت بر فعالیت های اقتصادی: برای جلوگیری از کم فروشی و احتکار .

۵- مبارزه با فساد اقتصادی: مقابله با جرایمی از جمله رشوه و ربا که امروزه گریبان گیر جوامع مختلف از جمله جوامع اسلامی نیز شده است

۶- مبارزه با تبعیض: در نظام حکومتی مبتنی بر حق، خاصه حکومت حضرت علی (علیه السلام) همه با هم برابرند.

سیاه و سفید، عرب و عجم، مسلمان و غیرمسلمان؛ این در حالی است که اینک سازمان FBI مامور برخورد تبعیض آمیز با اقلیت های سیاه پوست و مسلمان است که این پدیده، بویژه بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر تشدید یافته است.

۷- حمایت از محرومان و مظلومان: آن حضرت معتقدند جامعه ای که حق محرومان در آن نادیده گرفته شود، قداست ندارد .

۸- رعایت حقوق بشر: امروزه اکثر جوامع، خصوصاً جوامع غربی، ندای حقوق بشر سر می دهند، اما دریغ از عمل؛ چنان که همواره شاهدیم انسان های سیاه پوست به جرم سیاهی، فقیران به جرم فقر و اقلیت های مذهبی به جرم پیروی از مذاهب، از حقوق اولیه و طبیعی خود محرومند، ولی بر اساس نظر امام علی (علیه السلام) همه انسان ها آزاد آفریده شده و همه بندگان خدا هستند.

سخن گهربار ایشان در نامه ۳۱ گویای همین مطلب است: بنده غیر خودت نباش؛ چرا که خداوند تو را آزاد آفریده. این سخن دربردارنده مفهوم کرامت والای انسانی است؛ چرا که در دین اسلام انسان، جانشین خداوند در زمین معرفی شده است، لذا شایسته تکریم است، برخلاف غرب که اندیشه حقوق بشر، ریشه در تفکر اومانیستی (انسان گرایی) دارد. علت پذیرش خلافت توسط آن حضرت صرفاً اجرای عدالت بود، لذا ارزش حکومت نزد ایشان از کفش کهنه ای کمتر بود مگر آن که بوسیله آن عدالتی اجرا شود

مذموم دانستن کار کشیدن از افراد در جوانی و رها کردن آنها در پیری

ناگفته نماند که امیر مومنان توجه خود را صرفاً به زیردستان مسلمان مبذول نداشته اند، بلکه دیگر اقلیت های مذهبی نیز مشمول عنایت حضرتش بوده اند؛ چنان که روزی ایشان در مسیرشان به پیرمرد یهودی برمی خورند که در اثر پیری و کار زیاد فرتوت گشته و برای امرار معاش محتاج دیگران شده بود، لذا می فرمایند درست نیست وقتی که این پیرمرد توان کار کردن داشت، او را به کار گماشته و حال که ناتوان گشته او را به حال خود وانهاده اند؛ سپس وی را مورد تفقد قرار دادند. همچنین وقتی خبر رسید که یکی از سپاهیان معاویه به خانه یک زن مسلمان و یک زن غیر مسلمان هجوم برده و خلخال،

دستبند و گوشواره هایش را کنده اند و آنها جز گریه و فریاد چیزی برای دفاع نداشته اند به خشم آمده و فرمودند: اگر به خاطر این حادثه مرد مسلمانی از اندوه بمیرد، برای او ملامتی نیست بلکه نزد من سزاوار و بجاست. البته دایره این عدالتخواهی به قدری گسترده است که حتی قاتلش را نیز در بر می گیرد.

ایشان **بعد از ضریح خوردن** به دست ابن ملجم خطاب به فرزندانشان می فرمایند: من دیروز با شما همدم بودم و امروز عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا می شوم. اگر زنده بمانم اختیار خونم در دست خودم می باشد و اگر از دنیا رفتم، کوچ از این دنیا وعده گاه من است و اگر قاتل را ببخشم، بخشش برای من وسیله تقرب به خداست و پاداش نیکی نیز برای شما دارد.

در باب صلح طلبی آن حضرت در جنگ ها همواره می کوشیدند، آغازکننده جنگ نباشند و مسئله را به مذاکره فیصله دهند؛ در جریان جنگ جمل برای زدودن ترس از دشمن و جلب اعتماد آنها علاوه بر امان دادن به دشمنان، کشتار غیر نظامیان (زنان، اطفال و سالخوردگان) را بشدت محکوم می کنند؛ این در حالی است که امروزه سیاست های جنگ طلبانه قدرت های بزرگ مانند آمریکا و اسرائیل، بیشتر غیر نظامیان را هدف گرفته و ما همواره شاهد قتل عام و مجروح شدن کودکان بی گناه هستیم؛ که این مسئله ما را بر آن می دارد تا پرسیم ای منادیان حقوق بشر این رفتارهای ددمنشانه در کدام بند از حقوق بشر جا گرفته؟ و چطور می توانید مفهوم عدالت را بر این اساس تفسیر و تبیین کنید؟

رعایت عدالت با همگان امام علی (علیه السلام) نیز در توصیه به امام حسین (علیه السلام) میفرمایند: فرزندانم! تو را به رفتار عادلانه درباره دوست و دشمن سفارش می کنم (الحیات ج ۷ ص ۴۰۰) در سیره و گفتار ائمه معصومین این رعایت عدالت نه تنها با مسلمین بلکه به رفتار با

غیرمسلمانان هم تسری داده شده تا جایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده اند هر کس بر غیر مسلمان اهل ذم های ظلم کند با من طرف شده است (تحف العقول ص ۱۹۵)

هم چنین نقل است که یک یهودی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چند دینار طلب کار بود او طلب خود را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست. پیامبر به یهودی گفت: [الان] چیزی ندارم تا به تو بپردازم یهودی گفت ای محمد! من از تو جدا نمیشوم تا بدهیت را پردازی! پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفت پس من در کنار تو مینشینم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با او نشست تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح روز بعد را در همان جا به جای آورد. اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) یهودی را تهدید میکردند [و به خاطر این عمل او را سرزنش نمودند] پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنان نگریست و گفت این چه کاری است که میکنید؟ گفتند: ای پیامبر خدا یک یهودی تو را زندانی میکند [و گرو نگه میدارد] پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند مرا به پیامبری مبعوث نکرد که به کسی از اهل ذمه یا دیگری ستم کنم. وقتی روز شد و آفتاب برآمد یهودی شهادتین گفت و مسلمان شد و گفت نیمی از ثروتم را در راه خدا دادم. (امالی صدوق ص ۴۱۷)

این واقعه و وقایع از این دست نشان از اهمیت مسئله اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم با همه طبقات جامعه حتی غیرمسلمانان دارد.

عدالت خواهی؛ فریاد علی «علیه السلام» در محراب عبادت

اقامه قسط و عدل در میان مردم طبق بیان قرآن کریم هدف بعثت انبیاء بوده است و این هدف بزرگ، تنها با قدرت و حکومت به دست آمدنی است. در این راستا نیز علی علیه السلام تنها هدف پذیرش حکومت را احقاق حق و ابطال باطل اعلام فرموده است. در دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام آن اصلی که تعادل اجتماع را حفظ می کند و همه را راضی و پیکر اجتماع را قرین سلامت و به روح اجتماع آرامش می دهد عدالت است.

حضرت امیر در نامه ای به مالک اشتر نوشته است: «بهترین چشم روشنی والیان برقراری عدل در شهرهای تحت حکومت آنها و در نتیجه ابراز مودت و علاقه رعیت به آنهاست. در روایات آمده است که فردی از امام سؤال می کند، عدالت برتر است یا جود؟ امام می فرماید: عدل جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد و جود آن را از مجرای خود خارج می سازد. عدالت، قانون عام و مدبر و مدیری است که شامل همه اجتماع می شود، حال آن که جود این گونه نیست، پس عدالت برتر است.

عدالت در زبان عمل عدالت یکی از مهم ترین و اصلی ترین فلسفه بعثت پیامبران است. مجسمه عدالت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیشوای نخست شیعیان در محراب مسجد کوفه به سبب همین شدت عمل در اجرای عدالت به شهادت می رسد. نکته ای که قابل تأمل است این که همه مردمان آرمان بلندی را به عنوان عدالت می شناسند و عدالت در کنار آزادی و صلح و مانند آن از مهم ترین و زیباترین واژگانی است که از آن یاد می کنند. اما این زیباترین واژه در زبان برای بسیار از مردم زشت در عمل است و نه تنها گرایشی به آن ندارند بلکه همواره از آن گریخته و شمشیر علیه آن آخته اند.

عدالت علوی شهرت جهانی دارد حضرت علی (علیه السلام) مظهر عدالت است و عدالت علوی شهرت جهانی دارد و همیشه در تاریخ از حضرت علی با عنوان شهید راه عدالت یاد می شود. اما سؤال اینجاست که چرا حضرت امیر قربانی عدالت ورزی خود شد؟ وقتی صحبت از عدالت خواهی حضرت علی (علیه السلام) می شود، منظور این نیست که علی (علیه السلام) در عرصه عدالت فردی، انسانی عادل بوده است

علی (علیه السلام) تنها عادل نبوده، عدالتخواه بود و در آیه قرآن نیز بر این نکته تأکید شده است که قیام کنندگان به داد و عدل باشید. از همین رو آن حضرت اجرای عدالت را به همه توصیه می کند و بر حاکمان ضروری می شمارد و اگر خود خلافت را می خواست، برای آن بود که سنت رسول خدا را برپای دارد و عدالت را در جامعه پیاده کند. نه آنکه

دل به حکومت خوش کند و مردم را به حال خود واگذارد. حضرت علی (علیه السلام) رضایت عمومی اجتماع را در گرو اجرای عدالت می داند و عدالت را نه تنها تضمین کننده آرامش درونی افراد می داند که گنجایش ظرف عدالت را وسیع می داند، درحالی که گستره ظلم را تنگ می شمارد.

عدالت خواهی امری فراگیر عدالت خواهی در آموزه تشیع امری فراگیر است و ائمه (علیهم السلام) عموماً به این موضوع با دیده ضرورت می نگریسته اند. امام سجاد (علیه السلام) در ضمن دعای مکارم الاخلاق بسط و گسترش عدل و عدالت را از خداوند طلب می کند. اقامه عدل اگرچه از سوی یک یا چند نفر در جامعه مطلوب است ولی قدر و منزلت بزرگ در زمینه عدالت گستردگی و اقامه آن در سطح وسیع اجتماع است

علی (علیه السلام) هرگز در راه اجرای عدالت مسامحه را جایز نمی داند به ویژه در جایی که پای بیت المال در میان باشد، می خروشد.

درباره اموال فراوان بیت المال که یکی از حکام به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود فرمود: به خدا سوگند بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحب اصلی آن بازمی گردانم گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزی خریده باشند. زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت برای او گران آید، تحمل ستم برای او سخت تر است. اگر در جامعه ای این پندار غالب شود که روی آوری به عدالت و اجرای آن در هر شرایطی از وجود ستم در جامعه والاتر است، آن جامعه خود به اجرای عدالت خواهد پرداخت و مردم قیام به قسط خواهند کرد.

حب دنیا مانع اجرای عدالت عدالت علوی شهرت جهانی دارد و بیشترین شناختی که محققان نسبت به مولا علی (علیه السلام) دارند نسبت به عدالت ایشان است. ضمن اینکه آموزه های علوی نمایانگر سیره عملی ایشان است. عدالت ایشان در وهله اول یک سطح

بین المللی دارد که تمام آحاد انسانی را دربر می گیرد، از این رو حاکمان و دولتمردان باید این عدالت علوی را سرلوحه کارهای خود قرار دهند. عدالت اسلامی حضرت امیر در راستای گفتمان عدالت نبوی است

این نوع عدالت، عدالتی است که تمام انبیاء و صلحا موظف به برپایی آن هستند و حضرت امیر در تبیین و تحقق آن در زمان خود وقتی همه مردم در مقابل منزل ایشان اجتماع کردند به همه فرمودند که به مسجد بروند و آنجا به همه اتمام حجت کردند که بیت المال را به صاحبان اصلی خود برمی گردانند و از این روی بود که عده ای به معاویه پیوستند. محبت به امام و اطاعت و تبعیت از ایشان بهترین راهکاری است که ما شیعیان آن حضرت می توانیم در مسیر عدالت کوشا و تابع باشیم و درحد توان در عرصه مسئولیت پذیری عدالت را پیاده کنیم و عدالت نبوی، اسلامی، علوی و عقیدتی را در تک تک امور جامعه به کار ببریم و گام های بعدی رسیدن به شاخه های عدالت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. جامعه باید در این مسیر حرکت کند تا عدالت تحقق یابد.

عدالت فریاد علی است ادیب مسیحی جرج جرداق لبنانی او را «صوت عدالت انسانی» می نامد و در یکی از کتاب های خود دست تمنا به سوی تاریخ می گشاید و به تاریخ خطاب می کند: «آیا نمی شود- به نام تکرار تاریخ- یک علی ابن ابی طالب دیگر به بشریت ارزانی داری؟ خون عدالت که به هنگام نماز صبح از پیشانی نورانی او بر محراب ریخت، هر بامداد خورشید را بیدار می کند تا فریاد علی را همگان بشنوند، عدالت، و سرانجام عدالت است که بر همه جا و همه چیز حاکم می گردد. اجرای عدالت از نظر علی(علیه السلام) با نیت پاک و کاستن از طمع و افزودن بر ورع و پرهیزکاری میسر است و سرانجام علی(علیه السلام) به لقاء حق رسید و عدالت نگاهبان امین و برپا دارنده مجاهد خود را از دست داد.

عدالت محوری در سیره و منش عملی حضرت علی(علیه السلام)

تحولات اروپا و اکنون آمریکا نشان می دهد که این ملت ها هستند که برای جهان تصمیم می گیرند. فرهنگ عدالت و عدالت خواهی در کلام علی(علیه السلام) ، منطق علی(علیه السلام) ، سیره و منش عملی ایشان همچون خون در رگ ها جریان دارد. یکی از کامل ترین اسناد بشری که به قلم مبارک حضرت علی(علیه السلام) نگاشته شده عهدنامه مالک اشتر است. این عهدنامه، همچنان زنده در ردیف کامل ترین اسناد حقوق بشر قرار دارد. جرج جرداق، دانشمند مسیحی و نویسنده کتاب الامام علی(علیه السلام) صدای عدالت انسانی ، عهدنامه مالک اشتر را میزان قرار داده و مفاد اعلامیه حقوق بشر را بند به بند با آن مقایسه می کند. اولاً عهدنامه مالک اشتر ۱۴۰۰ سال پیش تنها به قلم و اندیشه یک نفر نگاشته شده درحالی که برای مفاد اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل جمع کثیری از اندیشمندان از سراسر دنیا اظهارنظر داشته اند. علمایی که در عصر حاضر مفاد اعلامیه حقوق بشر را نوشته اند دائماً بر سر کشورهای ضعیفی که مفاد به نفع آنها نوشته و تصویب شده منت گذاشته و به آنها تفاخر داشته اند، در گذر زمان همگان می دانند که مصوبین مفاد حقوق بشر در عصر حاضر بنیان گذاران دروغین حقوق بشر هستند. هرگاه منافع شان به خطر بیفتد، خلاف مفاد عمل می کنند، امام در خطبه ۱۲۶ نهج البلاغه می فرمایند: تا زمانی که ستاره ای به دنبال ستاره ای هست، به خدا قسم ذره ای ظلم نخواهم کرد. لذا آنجا که خطاب به ایشان پیشنهاد دادند حالا که مردم قصد بیعت با شما را کرده اند، شما هم به معاویه روی خوش نشان بده، فرمودند: پیروزی را با ستمگری به دست آورم؟! از دوستی خدا محروم شوم و به دوستی غیر درآیم؟! ایشان دائماً تأکید داشتند که اگر حکومت برپایه عدالت نباشد، چون صلاح و شایستگی و شایسته سالاری از جامعه رخت بر می بندد.

بخش : دوازدهم انصاف

معنا و مفهوم انصاف میان عدالت و انصاف تفاوت ظریف معنایی است که می بایست در کاربرد آن توجه داشت و آن دو را مترادف و هم معنا نشمرد؛ امام حسن (علیه السلام) فرمود: **صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ** با مردم چنان رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. حضرت در این عبارت کوتاه به یکی از مهمترین عوامل تحکیم روابط اجتماعی و حسن همجواری اشاره می کنند که در اصطلاح به آن انصاف گویند.

اولا انصاف همدیف عدل و حق است و شخص منصف به کسی گفته می شود که هم عادل باشد و هم حق گرا. در مقابل، شخص غیرمنصف کسی است که به نحوی مرتکب ظلم و باطل می شود.

ثانیا انسان غیرمنصف وقتی از جاده حق و عدالت خارج می شود در واقع مرتکب گناه و فعل حرام شده است. به تعبیر علی (علیه السلام): **ظالم ترین روش آن است که از مردم انتظار انصاف داشته باشی اما خود با مردم با انصاف عمل نکنی.** در روایت، انصاف را از سخت ترین واجبات شمرده است. (اصول کافی ج ۳)

علی (علیه السلام): **أَلَا انْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ**؛ انصاف، برترین ارزشهاست. (غررالحکم، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۸۰۵) در آموزه های اسلامی، انصاف همانند عدالت از فضایل اخلاقی دانسته شده است؛

البته مراعات انصاف همانند مراعات عدالت بویژه عدالت علیه خود و خویشان سخت و دشوار است. انسان ها بطور طبیعی عدالت به نفع خود را می پسندند و به شدت برای تحقق آن شعار داده و وارد عمل می شوند، اما زمانی که اجرای عدالت به ضرر خود و خویشان باشد، به شدت مقاومت کرده و ظلم و ستم را ترجیح می دهند یا توجیه می کنند. انصاف یعنی حمایت و اظهار نمودن حق و ایستادگی برای حقیقت می باشد.

در مقابل، اگر حق را کتمان کرده و از آن حمایت نکنیم از جاده انصاف خارج شده و نام چنین حالتی را عصبیت (تعصب ناپسند) می‌گذارند (معراج السعاده ص ۲۵۶) امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر آیه ۹۰ نحل **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** عدل را به معنای انصاف و احسان را به معنای بخشش و تفضل می‌داند. (حکمت ۲۳۱)

امام خمینی (ره) می‌فرماید: علامت شخص منصف آن است که حق را با هر طرف هست از آن طرف حمایت کند گرچه از دشمنان باشد. (چهل حدیث ص ۱۴۶)

در روایت داریم که منصف آن است که حق را بگوید چه به نفع او باشد و چه به زیان او و نیز آمده که: اگر همان چیزی که تو را خوشحال می‌کند، برای مردم نیز همان را بخواهی بدان که انسان منصفی هستی. (اصول کافی ج ۳ ص ۲۱۴-۲۱۵) یک نفر عرب خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد در حالی که حضرت عازم جنگ بود. عرب رکاب شتر حضرت را گرفت و گفت: یا رسول الله! به من کاری را یاد بدهید که مرا به بهشت برساند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرگونه دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو نیز با آنها همان گونه رفتار کن و هرچه را دوست نداری مردم با تو عمل کنند، تو نیز آن را انجام مده

نقل می‌کنند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در دکان قفل‌ساز به عالمی که مدت‌ها بعد از ریاضت و چله‌نشینی توفیق دیدار امام ارواحنا فداه را پیدا کرده بود، فرمود: شما اگر مثل این پیرمرد باشید خود ما سراغ شما می‌آییم. او قفل پیرزن ناتوان را که هیچ مغازه‌داری حاضر به خریدن آن حتی به قیمت ۳ شاهی نبود، به ۷ شاهی می‌خرد، تا با فروش آن به ۸ شاهی یک شاهی خودش سود ببرد.

وی استفاده بیش از یک شاهی را از این مقدار جنس بی‌انصافی می‌داند. من هر هفته برای دیدنش و احوال‌پرسی از او سراغش می‌آیم. زیرا دیندار و خداترس است. ما از شما عمل می‌خواهیم. (کیمیای محبت ص ۲۷)

عدالت و انصاف

قطعی ترین سبب در بازماندن عرب ها از یاری امیرمومنان ثروت بود. او شریف را بر وضع یا عرب را بر عجم ترجیح نمی داد و با رئیسان و امیران قبائل چنانکه پادشاهان می کنند سازش نمی کرد و کسی را به خود متمایل نمی ساخت. معاویه بر خلاف این بود، از این رو مردم، علی را وا گذاشتند و به معاویه پیوستند. علی (علیه السلام) از یاری نکردن اصحاب خود و فرار برخی از آنان به سوی معاویه به مالک اشتر شکوی کرد، اشتر به امام (علیه السلام) گفت: ای امیرمومنان! ما به کمک اهل کوفه با بصریان جنگیدیم و با کمک اهل بصره و اهل کوفه با شامیان در افتادیم، در آن هنگام مردم یک رای داشتند، پس از آن مردم به اختلاف افتادند و با هم دشمن شدند و نیت ضعیف شد و تعداد کاستی گرفت و شما در چنین فضایی با مردم به عدالت رفتار می کنید و حق را در نظر می گیرید و تفاوتی میان شریف و فرومایه نمی گذارید از این رو شریف نزد تو با منزلتی برتری نمی یابد. در این هنگام گروهی که همراه تو بودند به خاطر عدالت و انصافت به ناراحتی نشستند و چون نتوانستند عدالت تو را تاب بیاورند و رفتار معاویه با اشراف و توانگران دیدند بدین جهت به سوی معاویه شتافتند و کسانی که طالب دنیا نباشند، کم شمارند و اکثر اینان از حق بیزار و خریدار باطل اند و دنیا را مقدم می دارند؛ اگر مال را بخشش کنید مردان به سوی تو روی می آورند و خیرخواه می شوند و دوست راستین می گردند یا امیرالمومنین! خداوند راه شما را هموار نماید و دشمنانت را سرکوب کند و آنان را از هم پراکنده سازد و مکر و حيله آنان را سست کند و اتحاد و یک پارچگی شان را از میان بردارد و او به آنچه انجام می دهند، آگاه است. در پاسخ او فرمود: اما آنچه را که درباره عمل و رفتار ما به عدل گفتی، خداوند عزوجل می فرماید: کسی که کار شایسته انجام دهد، به سود خود اوست، و کسی که مرتکب زشتی شود به زیان خود اوست، و خدا ستمکار به بندگان نیست. و من از اینکه در آنچه گفتی کوتاهی کنم، بیمناکترم و اما گفته ات به اینکه

حق بر آنان سنگین است از این رو از ما جدا شدند، خداوند می داند که به خاطر ستم از ما جدا نشدند و وقتی از ما جدا شدند، به عدل پناه نبردند. آنان به خاطر رسیدن به مال و منال دنیای پست، ما را رها کردند، دنیایی که از دستشان خواهد رفت و سرانجام آن را ترک خواهند کرد.

روز قیامت از آنان پرسش خواهد شد که مقاومت آنان برای دنیا بود یا برای خدا! اما اینکه گفتی ما از بیت المال و غنائم چیزی به آنان نمی دهیم و افراد را به سوی خویش با بخشش و عطا جذب نمی کنیم، ما نمی توانیم که از اموال و غنائم بیش از آنچه استحقاق دارند به آنان پردازیم. خدا می فرماید: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا باشکیبایان است. خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را تنها به رسالت برانگیخت، اطرافیانش اندک بودند ولی بعد از آن زیاد شدند و پیروان او را که ذلیل و خوار بودند عزت داد و اگر خدا اراده کند ما را در این امر یاری می کند، مشکلات را برطرف می سازد و غم آن را آسان می کند. من از آرای تو آنچه مورد رضای خداست می پذیرم تو امین ترین افراد و خیرخواه ترین و مورد اعتمادترین آنان نزد من هستی ان شاء الله.

نقش انصاف در زندگی و آثار و برکات آن انصاف در خشم و رضا

ارزش و اهمیت انصاف خداوند در آیاتی از جمله آیه ۱۳۵ سوره نساء خواهان عدالت علیه خود و خویشان می شود؛ زیرا منافع شخصی یا عواطف و احساسات، مهمترین مانع در اجرای عدالت علیه خود و خویشان می شود. بسیاری از مردم بویژه زنان تحت سلطه عواطف و احساسات، عدالت را زیر پا می گذارند و نمی توانند عدالت ضرری را بر خود یا خویشان به اجرا درآورند و عدالت را بر عواطف و احساسات مقدم دارند در حالی که عقل و شرع به تقدم و اجرای عدالت در هر حال حکم می کند؛ زیرا اجرای عدالت در همه حال و علیه خود و خویشان یا هر کس دیگر، نه تنها در کلان نگری ضرری نیست

بلکه آن ضرر ابتدایی و ظاهری به سرعت با اجرای عدالت جامع و کامل جبران می شود و آنچه را ضرری می یافته است در حقیقت عین سود و منفعت و مصلحت اوست.

از این رو خداوند به شدت خواهان عدالت در هر حال می شود و هرگونه مقاومت و مخالفت در برابر اجرای عدالت را نکوهش کرده و افراد را از چنین رفتاری پرهیز می دهد. (نساء ۵۸ و ۱۳۵؛ مائده، ۵ و ۸) در مسئله انصاف نیز همین مطلب به عینه تکرار می شود؛ زیرا مراعات و اجرای انصاف علیه خود یا خویشان سخت و دشوار است. بی گمان مراعات عدل و انصاف علیه خود و خویشان تنها از صفات مؤمنان واقعی است؛ زیرا اینان پیشوای عملی خود را رسول الله و پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) قرار داده اند و به حکم آیه ۲۱ احزاب می خواهند تا همانند اسوه نیک و کامل انسانیت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله شوند که دارای خلق عظیم الهی است. **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** (قلم ۴)

ترا سیرت و خلق کامل بود کمالات بسیار حاصل بود

براساس روایات، مراعات انصاف از مهمترین خصوصیات پیامبر و نیز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بوده است. امیرمؤمنان به حکم عدالت و انصاف هیچ گونه مراعات خویش و خویشاوندی نمی کرد و حتی شماری از آنان را به سبب اجرای عدالت، مجازات شدید تا حد مرگ و قتل کرد

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطاب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره ارزش و جایگاه انصاف و مراعات آن در حق خود می فرماید: **الا ابرکم، بأشبهکم بی خلقا؟ قال: بلی یا رسول الله قال: احسنکم خلقاء، واعظمکم جلما، و ابرکم بقرباته و اشدکم من نفسه انصافا؛** آیا خبر ندهم که اخلاق کدام یک از شما به من شبیه تر است؟ عرض کردند: آری، ای رسول خدا، فرمودند: آن کس که از همه شما خوش اخلاق تر و بردبارتر و به خویشاوندانش نیکوکارتر و سخت گیرتر علیه خود در مراعات انصاف باشد (مکارم الاخلاق، ص ۴۴۲)

پس سخت گیری نسبت به خود در اجرای انصاف و مراعات آن یکی از چند ویژگی خاص پیامبر(صلی الله علیه و آله) است که مراعات آن موجب می شود که شخص شباهت به پیامبر یابد.

جامعه اسلامی بر مدار عدالت و انصاف سامان می یابد. از این رو هرگونه بی عدالتی و ظلم و خروج از دایره انصاف به معنای خروج از مصداق جامعه اسلامی است. در دعای ماثور از امام زمان(عجل الله تعالی فرجه) به نام توفیق الطاعه، هنگامی که می خواهد بهترین صفات شخصی و اجتماعی را بیان کند، جامعه برتر اسلامی را اینگونه ترسیم می کند: **علی الامراء بالعدل و الشفقه و علی الرعیه بالانصاف و حسن السیره**، خداوند توفیق ده تا حاکمان و امیران جامعه با مردم خویش به عدالت همراه با شفقت و مهرورزی رفتار کنند و ملت نیز در برابر دولت انصاف و هنجارهای نیک را مراعات نمایند. شکی نیست که حضور در قدرت و نهاد دولت، اجرای عدالت را به ویژه علیه خود و خویشان سخت تر و دشوارتر می سازد

از این رو تأکیدی خاص بر عدالت شده تا قوانین همان گونه که در حق توده های ضعیف جامعه اجرا می شود در حق مسئولان و کارگزاران نظام به ویژه خود و خویشان به مورد اجرا درآید. به این معنا که تور عدالت تنها ماهی ریز و ناتوان را صید و شکار نکند، بلکه ماهی های درشت و قوی و قدرتمند را نیز که عدالت گریز و قانون گریز هستند به دام اندازد. مراعات شفقت و مهر و محبت نسبت به توده ها و عدم سخت گیری نسبت به خطاها و اشتباهات جزئی و عفو و احسان نسبت به آنان نیز وظیفه دیگری است که بر عهده امیران جامعه و دولتمردان گذاشته شده است. البته این به معنای عدم مراعات عدالت نیست؛ زیرا عدالت در همه حال و نسبت به همگان مفید خواهد بود، بلکه به معنای این است که اگر رعیت و ملت نسبت به دولتمردان و کارگزاران، خطایی مرتکب شدند نسبت به آنان از مقام ولایت وارد شوند و احسان و شفقت را مقدم بر مجازات و

سخت گیری داشته باشند. ولی اگر این خطای ملت نسبت به خود ملت است می بایست عدالت و قانون اجرا شود تا نظام اجتماعی از هم نیاشد.

انصاف در مقام خشم خشم و قدرت، آدمی را از حالت تعادل در تصمیم گیری و اقدامات خارج می کند. لذا برای مدیریت عقلانی، کظم غیظ و انصاف مهم و اساسی است تا تعادل عقلانی حفظ شود. در بالا از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کردیم که ایشان در بیان شبیه ترین مردم به خود شماری از صفات و فضایل اخلاقی را بیان کرده بود که از جمله آنها انصاف بود؛ و در ادامه مراعات انصاف در خشم و خشنودی را ملاک دیگر شباهت به خود دانسته و می فرماید: **الا اخبرکم باشبهکم بی؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: احسنکم خلقا و الینکم کنفا و ابرکم بقرابته و اشدکم حبا لاخوانه فی دینه و اصرکم علی الحق و اکظمکم للغیظ و احسنکم عفوا و اشدکم من نفسه انصافا فی الرضا و الغضب؛**

آیا شما را از شبیه ترینتان به خودم باخبر نسازم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمودند: هر کس خوش اخلاق تر، نرم خوتر و به خویشانش، نیکوکارتر، نسبت به برادران دینی اش دوست دارتر، بر حق شکیباتر، خشم را فروخورنده تر و با گذشت تر و در خرسندی و خشم با انصاف تر باشد. (کافی، ج ۲، ص ۲۴۰، ص ۳۵)

آثار و برکات مراعات انصاف از مهمترین آثار و کارکردهای اجتماعی انصاف در همین دنیا می توان به نقش آن در انسجام اجتماعی و الفت جامعه اشاره کرد. بنابراین، ملت و دولت که بخواهد جامعه متعادل و منسجمی داشته باشد، می بایست به انصاف به عنوان یکی از مهمترین عوامل انسجام اجتماعی توجه داشته باشد و آن را به عنوان یک فرهنگ هنجاری در جامعه تبلیغ کرده و جامعه را در فرآیند جامعه پذیری بدان عادت دهد تا به عنوان یک سنت و سلوک اجتماعی و هنجاری درآید. امام علی **علیه السلام** درباره تأثیر مهم انصاف در انسجام اجتماعی می فرماید: **الانصاف یرفع الخلاف ویوجب الائتلاف؛ انصاف، اختلافات را از بین می برد و موجب الفت و همبستگی می شود.**

(غررالحکم، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۷۰۲) آن حضرت (علیه السلام) همچنین می فرماید: الانصاف یولف القلوب؛ انصاف، دلها را الفت می بخشد و به هم نزدیک می کند.

از مهمترین آثار و برکات مراعات انصاف آن است که شخصی نه تنها خود از عذاب استیصال در دنیا رهایی می یابد بلکه جامعه ای که در آن زندگی می کند به سبب وجود انسان منصف از عذاب و خشم الهی در امان خواهد بود و خداوند به سبب همین منصف بر آن دیار و جامعه رحم می کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: با مردم منصفانه رفتار کن و نسبت به آنان خیرخواه و مهربان باش، زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم آبادی که تو در آن به سر میبری خشم گرفت و خواست برآنان عذاب فرو فرستد، به تو نگاه می کند و به خاطر تو به آن مردم رحم می کند. خدای متعال می فرماید «و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش درستکارند، به ستمی هلاک کند.» (مکارم الاخلاق، ص ۴۵۷)

مراعات انصاف عامل افزایش رزق و روزی است. بسیاری از مردم از وضعیت مالی شکایت دارند، در حالی که هرکدام نسبت به دیگری انصاف نمی ورزد و کم می گذارد. بطور مثال پول هایی که برخی رانندگان با بی انصافی از مسافران می گیرند هرچند که مسافر، مرجعی برای رسیدگی ندارد و راننده هم گارش را می گیرد و می رود، خود عامل بی برکتی در زندگی آنان است. چرا که آه مظلوم را هم به دنبال دارد که راننده را به خدا واگذار کرده است. شکی نیست که خداوند آه مظلومی که به سبب ناتوانی در احقاق حق خود و نه به سبب منظم بودن، ظالم را به خدا واگذار می کند، به سرعت مجازات می کند که یکی از آثار این عذاب و مجازات همین بی برکتی در پولی است که به دست آورده و به قول خودش درآمد خوب داشته است ولی خداوند نه تنها به سبب بی انصافی چاله بلکه چاهی برای او می کند که با آن درآمد نمی تواند آن را پر کند. جالب این است که غری می زند که زندگی اش به سبب مشکلات مالی سخت و دشوار شده است. کسی که خدا را به یاد

ندارد و بی انصافی می کند خداوند هم او را به تنگدستی گرفتار کرده و برکت را از سر سفره او برمی دارد. وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه ۱۲۴)

نگردد به رویش دَرِ رزق باز

بود دیده اش کور، روز جزا

هرآن کس ز یادم کند احتراز

چو محشور گردد به پیش خدا

رعایت انصاف در نقد دولتمردان

اما وظیفه ملت و رعیت این است که با مراعات قانون و هنجارهای پسندیده عقلی و عقلایی و شرعی، بهترین سلوک را درپیش گیرند و گرایش به ناهنجاری های اجتماعی نداشته باشند تا موجبات دردسر و مشکلات اجتماعی جامعه شوند و در برابر یکدیگر و بویژه دولت و دولتمردان قضاوت منصفانه داشته باشند و انصاف را در داوری درباره کارکرد دولت و مطالبات اجتماعی خود مراعات کنند و از دولت و دولتمردان چیزی را نخواهند که بیرون از توان و امکانات مادی و منابع انسانی آن است

اصولا انسان در مقام قدرت و اقتدار، کمتر می تواند مراعات عدل و انصاف کند، همانطور که در مقام خشم و غضب به سبب خروج از حالت اعتدال و فشار هیجانی شدید، نمی تواند عدالت را اجرا کند. از این رو وقتی به ارزش گذاری میان افراد اقدام می شود تا بهترین ها و برترین ها در هر امری شناخته شود،

درباره برترین ها و بهترین ها در حوزه عدالت ورزی، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: **أعدل الناس من أنصف من ظلمه؛** عادل ترین مردم کسی است که با کسی که به او ظلم کرده با انصاف رفتار کند. (غررالحکم، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۳۱۸۶) محور جامعه اسلامی بر مدار عدالت و عزت است. به این معنا که قدرت و اقتداری که برای دولت و دولتمردان تعریف شده با خاستگاه ولایتی است که عدالت، بنیاد آن است و قدرتی که برای دولت

تحقق می یابد در سایه عدالت ورزی و انصاف است. پس اگر دولت و جامعه اسلامی بخواهد عزت خویش را در ظلم و بی عدالتی بجوید از حقیقت دور افتاده و ذلت را برای خود رقم زده است. از این رو علی (علیه السلام) به افراد جامعه اسلامی هشدار می دهد که عزت و اقتدار واقعی را در انصاف و عدالت بجوید نه در ظلم و بی عدالتی و باطل گرایی. آن حضرت در این باره می فرماید: هر کس عزت را با ظلم و باطل طلب کند، خداوند به انصاف و حق، ذلت را نصیبش می کند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ح ۵۳۶)

انصاف و مرحوم رجبعلی خیاط

این جور رعایت انصاف از مرحوم رجبعلی خیاط بارها اتفاق افتاده است. یکی از روحانیون می گوید: پارچه ای به او دادم تا برایم عبا و قبا بدوزد. گفت: دو روز کار دارد و مزدش چهل تومان می شود. روزی که رفتم لباسهایم را بگیرم گفت: اجرتش ۲۰ تومان می شود. چون فکر می کردم دو روز کار می برد ولی یک روز کار برد. (همان ص ۲۵)

اگر ما بتوانیم در برخورد با دیگران، خودمان را جای آنها بگذاریم و از موضع آنان مسأله را نگاه کنیم و سپس قضاوت نماییم. در این صورت به مرز انصاف نزدیک تر شده ایم و قضاوت هایمان صحیح تر خواهد شد. (کلیات سعدی ص ۱۵۶)

از آن بهره ورتر در آفاق کیست / که در ملکرانی به انصاف زیست
چو نوبت رسد زین جهان غربتش / ترحم فرستند بر تربتش

بخش پایانی

وظیفه انقلاب اسلامی در اجرای عدالت به عنوان هدفی عالی که موجب بقای انقلاب اسلامی خواهد شد.

استاد شهید مرتضی مطهری میدانیم که در تاریخ اسلام در همان نیمه اول قرن اول هجری یک انقلاب عظیم اسلامی رخ داد مقصودم انقلابی است که در آخر دوره خلافت

عثمان صورت گرفت عثمان برای اولین بار در دنیای اسلام یک رژیم مبتنی بر اشرافیت برقرار کرد که بر خلاف اصول اسلامی و حتی بر خلاف سیره خلفای قبل از خودش بود. و او این کار را علیرغم قولی که در زمان بیعت به مردم داده بود و متعهد شده بود، بر خلاف سیره خلفای گذشته عمل نکند، انجام داد باب حیف و میل اموال عمومی در زمان عثمان باز شد نکته‌ای که علی (علیه السلام) در ضمن یکی از خطبه‌ها به آن اشاره می‌فرماید و می‌گوید من به این دلیل مسئولیت خلافت را پذیرفتم که مردم به دو گروه سیر سیر و گرسنه ی گرسنه تقسیم شده بودند.

در واقع اشاره به اثر سوء سیاست دوره عثمان است یکی از نقطه ضعفهای اساسی عثمان قوم و خویش بازی او بود، آن‌هم قوم و خویشی که در دوره جاهلیت با گونه‌ای از اشرافیت خو گرفته بودند عثمان اولاً نظام به اصطلاح اقطاعی را رایج کرد یعنی قسمتهائی از اموال عمومی را به کسانی که یا از خویشاوندانش بودند و یا از دوستان و طرفدارانش، بخشید.

دیگر اینکه از بیت المال بخششهای فوق العاده بزرگی انجام داد و به اصطلاح امروز پرداختهایش بر حسب ارقام نجومی بود به این ترتیب در عرض ده، دوازده سال، ثروتمندانی در جهان اسلام پیدا شدند که تا آن زمان نظیرشان دیده نشده بود از نظر سیاسی هم باز پست‌ها و مقامات در میان همان اقلیت تقسیم می‌شد و می‌چرخید. .. بلافاصله بعد از کشته شدن عثمان، همه مردم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، عرب و غیر عرب، به در خانه علی (علیه السلام) هجوم آوردند و یکصدا اعلام کردند یگانه شخصیت لایق خلافت اسلامی اوست و او باید خلافت را بپذیرد.

حضرت علی (علیه السلام) جریان دعوت مردم را در ضمن یکی از خطبه‌ها شرح داده است.

نکته جالبی که از بیانات علی (علیه السلام) استنباط می شود این است که انقلاب مسلمانان در آن هنگام نظیر انقلاب امروز ایران، یک انقلاب همگانی بود یعنی نه تنها فقرا بلکه ثروتمندان نیز انقلاب کرده بودند نه تنها مردها بلکه زن ها نیز، نه تنها عرب ها، بلکه ایرانی ها، مصری ها، حجازی ها، همه و همه در انقلاب شرکت کرده بودند علی (علیه السلام) از قبول خلافت امتناع می کند برای اینکه به آن ها بفهماند مسئله فقط رفتن عثمان نیست خیال نکنند عثمان رفته و کار تمام شده است بخصوص افرادی که در زمان عثمان بهره مند شده بودند خیال می کردند با رفتن عثمان و آمدن علی (علیه السلام) بنا نیست در بنیاد وضع اجتماعی تغییری حاصل شود.

علی (علیه السلام) به مردمی که برای بیعت با او آمده بودند فرمود (خطبه ۹۱): افق ها بسیار تیره شده و مه همه جا را فرا گرفته است درست همان گونه که در فضای مه آلود برد دیده ها کم می شود، اکنون نیز که افق مسائل اجتماعی تیره و تار است، عقل ها نمی توانند عمق مسائل را بیابند می گویند علی بیاید، ولی گویی فکر نکرده اند اگر علی بیاید چه باید بکند و چه خواهد کرد راه مستقیم ناشناخته مانده و مردم راه اسلام را فراموش کرده اند.

از نو می باید راه اسلام را به مردم نشان داد مردم به بیراهه رفتن ها عادت کرده اند من تا به دعوت شما پاسخ نگفته ام، تنها یک تکلیف دارم اما اگر به این دعوت پاسخ بگویم و خلافت را بپذیرم با شما آنچنان رفتار خواهم کرد که خود می دانم

و بعد حضرت اشاره می کند به مردمی که بدون استحقاق پست ها را اشغال کرده بودند و بدون استحقاق ثروت ها را جمع آورده بودند، و می گوید: تمام ثروتهایی را که در زمان عثمان از مردم به ناحق گرفته شده است همه را مصادره خواهم کرد اگر چه با آن ثروت ها زن گرفته باشید و آن ها را مهر زنان خود قرار داده باشید

آنگاه حضرت به نکته بسیار عجیبی اشاره می کند می فرماید: ان فی العدل سعة؛ در عدالت ظرفیت و گنجایشی است که در چیز دیگری نیست. گویا در آن هنگام عده ای از باب

نصیحت به حضرت می‌گفتند، اگر شما به این صورت عمل کنید، عده‌ای ناراضی و ناراحت می‌شوند. علی در جوابشان این کلام لطیف را فرمود که: **ان فی العدل سعة** اگر ظرفی باشد که همه گروه‌ها و همه افراد را در خود بگنجاند و رضایت همه را به‌دست آورد، آن ظرف عدالت است اگر کسی با عدالت راضی نشد ظلم او را راضی نمی‌کند یعنی خیال نکنید آن کسانی که از عدالت ناراضی می‌شوند اگر من عدالت را کنار بگذارم و به‌جای آن ظلم را انتخاب کنم، آن‌ها راضی خواهند شد نه اگر من بخواهم حرص او را ارضاء کنم او باز هم حریص‌تر می‌شود مرز، همان عدالت است اشتباه است که مرز عدالت را به‌نفع کسی بشکنم تا او راضی بشود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) صراحت به خرج داد سیاست او صریح بود نمی‌خواست کاری را که می‌خواهد بکند در دلش مخفی نگه دارد و بگوید فعلا حرف صریحی نزنم تا این مردم که امروز آمدند و با ما بیعت کردند، خیال کنند که این نظم موجود، همان‌طوری که هست حفظ می‌شود ولی بعد که روی کار سوار شدیم برنامه‌هایی را که می‌خواهیم اجرا می‌کنیم در نگاه علی معنای این عمل اغفال است به‌همین جهت است که بالصراحه اعلام می‌کند ای کسانی که امروز با من بیعت می‌کنید، بدانید که من شما را اغفال نمی‌کنم، برنامه حکومتی من چنین است. با اعلام این برنامه از همان روزهای اول مخالفت با حکومت علی (علیه السلام) آغاز شد اولین مخالفت رسمی در شکل جنگ جمل متجلی گردید طلحه و زبیر، دو شخصیت خدمتگزار اسلام در زمان پیامبر بودند ولی در دوره عثمان به‌دلیل وضع مخصوص دستگاه خلافت و رشوه‌های کلانی که عثمان به آن‌ها می‌داد، به صورت ثروتمندان بزرگی در آمده بودند و حالا این‌ها می‌دیدند که علی قصد مصادره اموالشان را دارد. برای طلحه نیز وضع به همین منوال بود به این ترتیب ایندو مقدمات جنگ جمل را فراهم کردند

به دنبال جنگ جمل، جنگ صفین به پا شد معاویه که از بستگان عثمان بود، حدود بیست سال فعال مایشاء و حاکم مطلق منطقه سوریه بود و در این مدت توانسته بود پایه های حکومتش را به اندازه کافی مستحکم کند علی (علیه السلام) بعد از بیعت فرموده بود من به هیچ وجه حاضر نیستم پای ابلاغ معاویه را امضاء کنم و او باید بر کنار شود

مصلحت اندیشان می گفتند آقا به طور موقت هم که شده مدتی او را بر سر کار نگه دارید فرمود هرگز این کار را نمی کنم و به دنبال این پاسخ، معاویه جنگ صفین را به راه انداخت. به دنبال جنگ صفین جنگ خوارج بر پا شد، که ماجرایش را همه کم و بیش می دانید نتیجه این شد که در مدت چهار سال و چند ماه خلافت علی به علت حساسیتی که حضرت در امر عدالت داشت،

دائما در حال مبارزه بود و آنی راحتش نمی گذاشتند او حکومت را برای اجرای عدالت می خواست و همین شدت عدالتخواهی بالاخره منجر به شهادتش در محراب شد دوره خلافت برای علی (علیه السلام) از تلخ ترین ایام زندگی او به حساب می آید، اما از نظر مکتبش او موفق شد بذر عدالت را در جامعه اسلامی بکارد

اگر علی (علیه السلام) به جای آن دوره کوتاه، بیست سال خلافت میکرد در حالی که نظام زمان عثمان همچنان باقی می ماند امروز نه اسلام باقی مانده بود نه علی علیه السلام، نه نهج البلاغه و نه اسمی از عدالت اسلامی؛ علی هم خلیفه ای می شد در ردیف معاویه.

روش علی (علیه السلام) به وضوح به ما می آموزد که تغییر رژیم سیاسی و تغییر و تعویض پست ها و برداشتن افراد ناصالح و گذاشتن افراد صالح به جای آن ها بدون دست زدن به بنیادهای اجتماع از نظر نظامات اقتصادی و عدالت اجتماعی، فایده ای ندارد و اثر بخش نخواهد بود.

به علی (علیه السلام) می گفتند قانون که عطف بماسبق نمی کند شما هر کاری می خواهید بکنید، بکنید ولی از امروز به بعد می خواهی رعایت عدالت بکنی، رعایت مساوات بکنی بسیار خوب، ولی از امروز آنچه که در زمان خلیفه پیشین صورت گرفته است مال سابق است و ارتباطی به دوران حکومت شما ندارد.

و علی (علیه السلام) در جواب همه این به اصطلاح نصیحت ها می فرمود: خیر، قانون الهی عطف بما سبق می کند، ان الحق القديم لا یبطله شیئ حق کهنه را چیزی نمیتواند باطل کند وقتی بر من ثابت است حق این است و باطل آن، ولو سال ها از روی آن گذشته فرقی نمی کند، من باید حق را به موضع اصلیش برگردانم. در مورد وضع آینده انقلاب اسلامی خودمان یکی از اساسی ترین مسائل، همین مسئله عدالت اجتماعی است در این مورد این سؤال اساسی مطرح است که از عدالت اجتماعی اسلام چه برداشتی داریم، چون برداشت ها در مورد عدالت اجتماعی بسیار متفاوت است ..

در دنیای امروز گرایش به یک حالت حد وسط (بین کمونیزم و کاپیتالیزم) پیدا شده است، شاید به تقریب بتوان گفت در این زمینه در کنار دو دنیای کمونیزم و کاپیتالیزم، دنیای سومی در شرف تولد یافته است که می توان آن را نوعی سوسیالیزم نامید.

این گرایش تازه می خواهد آزادی افراد را محفوظ نگه دارد، و از این رو مالکیت خصوصی را در حد معقولی می پذیرد و هر مالکیتی را مساوی با استثمار نمی داند و حتی می گوید عدالت اجتماعی در شکل اول خودش نوعی ظلم است، زیرا از آنجا که محصول کار هر کس به خودش تعلق دارد، وقتی بیایند به زور نیمی از محصول یک فرد را، ولو به دلیل اینکه خرج دیگری بیشتر است از او بگیرند، این امر خود عین بی عدالتی است استثمار در هر شکلی غلط است اگر من شما را به کار گماشته باشم و قسمتی از محصول کار شما را به خود اختصاص بدهم شما را استثمار کرده ام و این ظلم است اما اگر من به میل خودم از مال و حاصل دسترنج خودم به دیگری بدهم این عین انسانیت و رشد یافتگی است.

سرمایه داری از آن جهت محکوم است که در بطن خود استثمار را پرورش می دهد سرمایه داری تمام بهره را به سرمایه اختصاص می دهد و این امر ایجاد نا برابری می کند. به این ترتیب شعار این گرایش جدید این است که:

بیائید راهی اتخاذ کنیم تا بتوانیم جلو استثمار را به کلی بگیریم بدون اینکه شخصیت، اراده و آزادی افراد را لگدکوب کرده باشیم کوشش کنیم انسان ها به حکم انسانیت، به حکم معنویت و شرافت روحی و درد انسان داشتن، خود مازاد مخارج خود را به برادران نیازمند شان تقدیم کنند نه اینکه دارائیشان را به زور از آن ها بگیریم و به دیگران بدهیم این اندیشه که تعبیر غربی آن سوسیالیزم اخلاقی است چیزی است که اسلام همیشه در پی تحقق آن است

اما بر خلاف مکاتب غربی، راه حل های عملی رسیدن به آن و نیز شیوه استقرار آنرا در جامعه به دقت مشخص و معلوم کرده است.

حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام به این مضمون نقل شده است. حضرت از مردی سؤال کردند میزان اخوت و برادری اسلامی در میان شما در چه حد است ؟ جواب داد: علی افضل ما یکون به عالی ترین درجه فرمود: آیا به این حد است که مثلاً یک برادر که روزی محتاج شد بیاید در مغازه برادرش، دست ببرد و از صندوق او هر چقدر احتیاج دارد بردارد و صاحب پول احساس ناراحتی نکند ؟

گفت نه، این طور نیست فرمود: پس چگونه گفتی در حد اعلا حد اعلا آنست که در حالی که جیب ها دو تا هستند، جیب هر کدام برای دیگری نظیر جیب خودش باشد و به عکس اگر این شیوه برقرار شد همان اخوت اسلامی است که اسلام بدنبالش است اسلام طرفدار این است که زندگی ها برادروار باشند.. در سال فتح مکه، زنی مرتکب جرمی شده بود که باید مجازات می شد اتفاقاً این زن که دزدی کرده بود، وابسته به یکی از خانواده های

بزرگ و جزو اشراف طراز اول قریش بود وقتی بنا شد حد درباره‌اش اجرا شود و دستش را قطع کنند، غریو از خاندان زن برخاست که: ای وای این‌ننگ را چگونه تحمل کنیم دسته جمعی به سراغ پیامبر رفتند و از او درخواست کردند که از مجازات زن صرف‌نظر کند

فرمود: هرگز صرف‌نظر نمی‌کنم هر چه که واسطه و شفیع تراشیدند پیامبر ترتیب اثر نداد در عوض مردم را جمع کرد و به آن‌ها گفت: می‌دانید چرا امتهای گذشته هلاک شدند؟ دلیلش این بود که در این گونه مسائل تبعیض روا داشتند اگر مجرمی که دستگیر شده بود وابسته به یک خانواده بزرگ نبود و شفیع و واسطه نداشت او را زود مجازات می‌کردند ولی اگر مجرم شفیع و واسطه داشت، در مورد او قانون کار نمی‌کرد خدا به همین سبب چنین اقوامی را هلاک می‌کند من هرگز حاضر نیستم در حق هیچ کس تبعیضی قائل شوم. و یا درباره علی (علیه السلام) نقل می‌کنند که روزی گردنبندی به گردن دخترش دید، فهمید که گردنبند مال او نیست، پرسید این را از کجا آورده‌ای؟

جواب داد، آن‌را از بیت المال عاریه مضمونه گرفته‌ام یعنی عاریه کردم و ضمانت دادم که آن‌را پس بدهم. علی (علیه السلام) فوراً مسئول بیت المال را حاضر کردند و فرمود تو چه حقی داشتی این را به دختر من بدهی؟ عرض کرد یا امیرالمؤمنین این را به عنوان عاریه از من گرفته که برگرداند، فرمود به خدا قسم اگر غیر از این می‌بود دست دخترم را می‌بریدم سپس ایشان ادامه داد آیا همه زنان مهاجرین می‌توانند از این نوع گردن بند استفاده کنند که تو به عنوان دختر علی چنین کرده‌ای؟! این حساسیت‌هایی است که ائمه و پیشوایان ما (که اسلام مجسم و معلمان راستین اسلام اصیل بوده‌اند) در زمینه عدالت اجتماعی از خود نشان دادند. انقلاب اسلامی ما نیز اگر می‌خواهد با موفقیت به راه خود ادامه

دهد، راهی بجز اعمال چنین شیوه ها و بسط روشهای عدالت جویانه و عدالت خواهانه در پیش ندارد.

وَالسَّلَام

منابع :

تفسیر المیزان علامه طباطبائی

تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی

تفسیر نور استاد حجت الاسلام قرائتی

رسانه ها .

قرآن منظوم امید مجد

و برداشت های مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۱

فلسفہ و آثار قصہ های قرآن

علّت پراکندگی قصه ها

جلوه های هنری قصه ها

قصه تمثیلی

قرآن کتاب زندگی است

مؤلف: محمود زارع پور

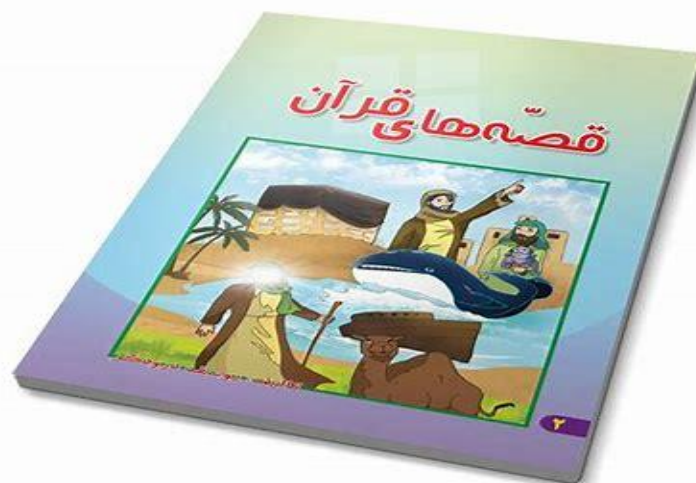
سرشناسه: محمود زارع پور ۱۳۳۶



فهرست مطالب

مقدمه ی مولف

بخش اول :	قصّه و داستان های قرآن	قصه و کارکرد های آن
بخش دوم :	حقیقت قصّه در قرآن	
بخش سوم :	فلسفه و اهداف قصه های قرآنی	
بخش چهارم :	آثار و مفاهیم قصّه قرآنی	
بخش پنجم :	هنری بودن قصّه های قرآن	
بخش ششم :	شبهه زدایی در قصّه های قرآن	
بخش هفتم :	تکرار در قصّه های قرآن	
بخش هشتم :	گفت و گو روح دمیده شده در کالبد یک قصّه	
بخش نهم :	اصول تربیتی در داستانهای قرآن	
بخش دهم :	قصه ی آغاز آفرینش انسان و هستی	
بخش یازدهم :	تصویرهای هفت گانه قصّه آدم	
	آیا داستان حضرت یوسف علیه السلام واقعیت دارد؟	



قرآن کریم چشمه فیاضی است که در طی قرون متمادی همواره تشنگان هدایت را از زلال خود سیراب نموده و رهپویان طریق هدایت، دل و جان خویش را در این چشمه سار زلال شستشو داده‌اند و خود را به عطر آن معطر ساخته‌اند. اصرار قرآن بر قصه گویی و قصه خوانی هر خواننده ای را به وجد و شگفتی وامی‌دارد. انسان از خود می‌پرسد که مگر قصه چیست و چه می‌کند که آفریدگار هستی در آخرین پیام به آفریده خویش این چنین قصه می‌گوید و او را به تأمل در قصه‌ها فرا می‌خواند. در واقع، پاسخ این پرسش را باید در مفهوم و معنای «قصه» در قرآن و «شیوه قصه نویسی قرآن» جستجو کرد..

قصه همواره منعکس کننده دیدگاه انسان درباره جهان و عوامل ناشناخته پیرامون او و وسیله انتقال و آموزش آداب و سنن، اعتقادات، و تاریخ یک نسل به نسل‌های دیگر بوده است. انسان به خاطر ویژگی‌های خاص روحی‌اش به قصه علاقه دارد و چه بسا راه و رسم قهرمانان آن را الگوی خود قرار می‌دهد. در طول تاریخ دعوت اسلامی، مردم از همین قصه‌های قرآنی درس گرفته‌اند، پیام آموخته‌اند، ادبیاتی مستقل بر نهاده‌اند، و با آن‌ها زیسته‌اند. در همان آغاز دعوت نیز قصه گویی قرآن از ابزارهای تبلیغی آن بود.

با آن که قصه‌های قرآن بازگوینده حقایق مسلم تاریخی‌اند، هرگز نمی‌توان گفت قصه گویی در قرآن برابر است با نقل وقایع تاریخی به طور مطلق و محض. آنچه قصه گویی و تاریخ نگاری را در قرآن از هم ممتاز می‌سازد، ویژگی فنی قصه‌های قرآن است. این ویژگی عبارت است از بیان اعجازین و نیز القای نظمی خاص به واقعیت‌های برگزیده از تاریخ، به گونه ای که خواننده احساس می‌کند رویدادها و آدم‌ها نزد او حضور دارند و با او سخن می‌گویند.

فایده اصلی قصه گویی قرآن، یعنی عبرت گیری و موعظه یابی. به همین دلیل، کافران در برخورد با چنین بیان اعجازین و هنرمندانه ای آن را سحر و جادو و اساطیر پیشینیان و شعر و قول کاهن می‌شمردند.

کتاب حاضر ابتدا به مفهوم قصه و آثار و کارکرد آن پرداخته و سپس از اهداف و فلسفه ی قصه‌های قرآن سخن به میان آورده آنگاه روش و اسلوب هنری و پراکندگی قصه‌ها در قرآن و تاثیر در شنونده به موضوعات اشاره کرده است.

مؤلف : محمود زارع پور

قصه، که جمع آن قصص است کلمه ای عربی است که در ادبیات فارسی به داستان تعبیر می شود. داستانی که پیاپی و به دنبال هم از کسی و یا چیزی نقل و بیان شده، قصه نامیده می شود. قصه در لغت یعنی پی گرفتن وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده است .

اگر در گذشته دور رخ داده اند در قرآن با تعبیر **انباء** از آن ها یاد شده است **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ** ما قصه آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد (**کهف ۱۳**) در باره اصحاب کهف، یا **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغُرَى... نَقُصُّهُ عَلَيْكَ** از اخبار آبادی ها و شهرهایی است که ما آن را برای تو بازگو می کنیم، البته بعضی از آنها هنوز پابرجا هستند، ولی بعضی دیگر ویران شده اند. (**هود ۱۰۰**)

اما در مورد وقایع نزدیک، تعبیر **اخبار** به کار رفته است؛ **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ** ما قطعاً شما را می آزماییم تا از میان شما مجاهدان و صابران را نشان دهیم و اخبار (و اعمالتان) را آزمایش خواهیم کرد.

(**محمّد ۳۱**) یا **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا** آن هنگام زمین مردم را به حوادث خویش آگاه می سازد. (**زلزال ۴**) به هر حال، پی گیری و دنبال جوئی اثر این **نبأها** و **خبرها** همان معنای دقیق قصه گوئی قرآن است.

در قرآن ۵ بار قصه به کار رفته و با مشتقاتش، تقریباً ۲۶ بار آمده، قصص به معنی رمان یا حوادث خیالی نیست، بلکه به معنی **سرگذشت** و **ماجرای واقعی** است... قصص یعنی روایت کردن. و از همین قبیل است فرمایش خدای متعال: **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ** یعنی خوب ترین بیان را برای تو تبیین می کنیم. و این نشان می دهد که او لفظ قصه را آگاهانه و با ملاک در مورد خبرهای قرآنی به کار می برد.

داستان حضرت یوسف پیامبر (علیه السلام) که در سوره یوسف آمده، یکی از معروف ترین و آشناترین قصه های قرآنی است که از این ویژگی برخوردار می باشد، هرچند که این قصه به دلایل دیگر، از سوی خداوند به عنوان أَحْسَنُ الْقَصَص و بهترین و نیکوترین داستان مورد توجه و تاکید قرار گرفته است. (یوسف ۳ و ۴) و جالب این که تنها قصه ای است که یکجا در همین سوره آمده دقیقاً بر خلاف دیگر قصه ها که غالباً پراکنده بیان شده است. إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۱۴

کنون یاد آور که یوسف چه گفت

چو در خواب خود دید چیزی شگفت

که در خواب دیدم که جمعی مگر

مرا سجده کردند جان پدر

همی یازده کوكب و شمس و ماه

مرا سجده کردند در سجده گاه

در سوره قصص نیز داستان حضرت موسی (علیه السلام) پیگیری شده و مجموعه قصه های کوتاه از زندگی آن حضرت (علیه السلام) با برشی از بخش های حساس و اساسی زندگی وی در این سوره آمده است.

قصه های قرآن بیشتر مکی اند، از این رو عمدتاً به مسائل کلی دین نظر دارند. چون نخست باید پایه های دیانت استوار گردد. البته گاه نیز از مسائل اخلاقی درجه دوم سخن رفته است، مانند مسأله **کم فروشی** که در قصه شعیب به آن اشاره شده است. دلیل این است که حتی پس از استقرار ایمان نیز سودجویی های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزار می دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرار داده است. **قصه های قرآن در برابر سرنوشت** موضع قصه های قرآن، موضعی منطقی و عقلانی

است. در قصه های قرآن همه چیز بر طریق عادت طبیعی جاری است، مگر آنگاه که خدا معجزه ای را در مجرای از حیات جاری می سازد. سرنوشت نقشی پیدا در آفرینش حوادث ندارد، بلکه غالب حوادث در همان ظرف و فضای معمول اتفاق می افتند. لیکن پس از وقوع حوادث، موضع مؤمنان و منکران تفاوت دارد. مؤمنان در هر حال خداوند را شاکرند و به سرنوشت خشنود، و منکران از بلاها و ناملایمت ها رویگردان و ناخشنود. یوسف در زندان شکرگزار است و نعمت خداوند را یاد می کند: **ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (یوسف ۳۸).**

بلی این بود فضل یکتا خدا که کردست بر ما و مردم عطا

ولی اکثر خلق این را سپاس نگویند و هرگز ندارند پاس

یعقوب آنگاه که خبر ناگواری درباره یوسف می شنود، از **صبر جمیل** سخن می گوید. وَ جَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ یوسف ۱۸

یکی پیرهن غرقه در خون تر نهادند در پیش چشم پدر

بگفتا که این کار منحوس و طرد به چشمانتان نفس، زیبا بکرد

کنم صبر در این مصیبت گران کند یاری من خدای جهان

رنگ قصه در پرتو معجزه از پدیده های برجسته و نمایان در قصه های قرآن، معجزه و امور غیرعادی است که تنها از خواست و تدبیر خدا سرچشمه می گیرند. ورود ناگهانی این پدیده به صحنه قصه، ناگاه همه چیز را در پرتو خویش می گیرد و رنگی دیگرگون به واقعه می بخشد. مثلاً به قصه موسی علیه السلام بنگرید. آنگاه که با پیروان خویش از چنگ فرعون و سپاهش می گریزد، سرانجام بر کناره نیل، راه بسته می ماند و در فراپشت خود

سپاهی انبوه می بیند. در این حال، تنها دو پایان در تصوّر مخاطب می گنجد: تسلیم موسی **علیه السلام** و پیروانش، یا مرگ و نیستی ایشان. اما قرآن از این قصّه پرده برمی دارد.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى (طه ۷۷) در همه حال سرانجامی غیر عادی را رقم می زند.

بگفتیم از شهر هنگام شب برون بر، همه مؤمنان به رب

ز ما بین دریا یکی خشک راه پدید آر، قومت نگردد تباه

نه هرگز ز فرعون بیمی بدار نه از غرقه گشتن تو اندیشه دار

شکافته شدن آبهای موج و نجات موسی **علیه السلام** و پیروانش و آنگاه غرق شدن فرعون و سپاهش! پیداست که این پایان ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، با محاسبه ها و اندازه گیری های معمولی سازگاری ندارد

به همین دلیل است که عقل و جبروت و قدرت فرعون را به تسلیم وا می دارد، تا آنجا که او نیز به هنگام غرق ایمان می آورد: قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (یونس ۹۰)

که اکنون من ایمان بیاورده ام که از شرك و عصیان دل آزرده ام

خدائی که او را خدائی جلیل بخوانند قوم بنی اسرائیل

به فرمان و دستور او سر نهم به آیین او همچنین تن دهم

قصه و کارکرد های آن انسان ها شیفته قصه و قصه گویی هستند. قصه تأثیری ژرف در روان، زبان و شخصیت برجا می گذارد. برخی از تأثیرات قصه عبارتند از:

انتقال مفاهیم: قصه به دلیل کشش، زیبایی و برانگیختن کنجکاوی می تواند بسیاری از

مفاهیم را به دنیای انسان انتقال بدهد. روش غیر مستقیم انتقال مفاهیم نه تنها باعث جذب بهتر و سریع‌تر مفاهیم به ذهن و زبان کودک می‌شود که فهم آن‌ها را عینی‌تر و ساده‌تر می‌سازد.

به همین دلیل می‌توان داستان را از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین روش‌های انتقال مفاهیم به دنیای مخاطب بویژه کودکان دانست. به عنوان مثال داستان‌های علمی در همین جهت ساخته و پرداخته می‌شوند.

انتقال ارزش‌ها: قصه‌ها در طرح فضیلت‌ها و بایست‌های رفتاری یا تخطئه و نفی ضد ارزش‌ها و رفتارهای زشت و ناروا تأثیری ژرف دارند. از دیر باز تا کنون، و در همه ملت‌ها و اقوام این ویژگی از شاخص‌ترین خصوصیات داستان‌ها و داستان‌گویان بوده است.

دعوت به راست‌گویی، شجاعت، انسان دوستی، بخشنده‌گی، کمک‌کردن حتی به حیوانات، پرهیز از دروغ، خیانت، دورویی، ترس، خساست، ناپاکی، ظلم و دیگر رذیلت‌های اخلاقی، محور و موضوع بیشتر داستان‌ها در ملل گوناگون است.

اصلاح رفتارها: قصه‌ها با بیانی غیرمستقیم انسان را به اصلاح رفتار دعوت می‌کنند. قصه به کودکان و بزرگسالان می‌آموزد که باید چگونه باشند. چون در قصه‌ها همسان سازی و انطباق با قهرمان یا قهرمانان قصه فراهم می‌شود.

بنابراین اصلاح رفتار طبیعی‌تر، سریع‌تر و بهتر اتفاق می‌افتد. بسیاری اوقات دیده شده که کودک بلافاصله نقش قهرمان داستان را بازی می‌کند. که در قصه‌های تلویزیونی محسوس‌تر است.

تقویت خلاقیت: کودکان پس از شنیدن داستان، گاه خود به داستان گویی می‌پردازند یا با اسباب بازی‌های خود داستان را نمایش می‌دهند یا به تغییر بخشی‌هایی از داستان می‌پردازند و بنا به علاقه و دنیای خاص خود نام‌ها یا صفحه‌ها و حوادث داستان را تغییر می‌دهند. گاه نیز رفتارهایی دیده می‌شود که محصول قصه‌های شنیده یا خوانده و یا دیده شده است.

تقویت حس کنجکاوی: قصه‌ها به دلیل زنجیره حوادث، کودکان را وادار می‌کنند که به تعقیب حوادث بپردازند و یا آنچه را که در قصه شنیده اند، در دنیای بیرون جستجو کنند. در یک قصه علمی به خوبی می‌توان زمینه کنجکاوی در بیرون را فراهم کرد. کودکان پس از شنیدن داستان انگیزه‌ی بیشتر و کنجکاوی افزون‌تری برای انجام چنین کاری خواهد داشت. این نکته گفتنی است که ما از نیرو و انگیزه‌ای که داستان در کودکان ایجاد می‌کند معمولاً بهره‌گیری و استفاده نمی‌کنیم.

اصلاح رفتار: قصه‌ها می‌توانند به اصلاح بهبود و تغییر رفتار کمک کنند. در نظام سنتی قصه‌گویی، نتیجه‌گیری‌های پس از قصه عمدتاً به همین معنا و قصد بوده است. به عبارت دیگر **مقصد قصه، عبرت آموزی** بوده است و تردیدی نیست که اگر در پایان قصه، باب موعظه و نصیحت باز نشود و قصه خود آموزنده و عبرت آموز باشد، چنین تأثیری را به صورت پیدا و پنهان در رفتار خواهد داشت.

پیوند فرهنگی: قصه‌ها عامل انتقال میراث فرهنگی و پیوند میان امروز و گذشته می‌باشند. با شنیدن قصه‌ها به آرمان‌ها، آرزوها، رنج‌ها و شادی‌ها، باورها و نوع زندگی گذشتگان پی خواهند برد. گویی، قصه‌ها پلی هستند که انسان امروزی را به ژرفای گذشته برده و نوعی آموزش تاریخی نیز محسوب می‌شوند زیرا از لابه‌لای قصه‌ها، تصویری از گذشته فرا روی خواننده یا شنونده قرار می‌گیرد.

بخش دوم : حقیقت قصه در قرآن

قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان در قرآن، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته، همانند حدیث إفک، واقعه بدر و احد و حنین و بیعت رضوان و صلح حدیبیه، ... همچنین نبرد آینده میان ایران و روم **غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ**

هزیمت بگشتند خود رومیان بگشتند مغلوب ایرانیان

خبر از فتح مکه إذا جاء نصرُ الله والفتحُ

چو با یاری کردگار بشر عیان گشت رایات فتح و ظفر

و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر **قمر ۴۵** سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ

بباید بدانند که خوار و پست بزودی بخواهند خوردن شکست

همه پشت سازند در روز جنگ شود عرصه بر آن کسان سخت تنگ

اصولا در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت، ولی در اخبار جاری و آینده بیش تر خود کشف واقعیت مطرح است

پی گرفتن **عبرت** ها در بیان قرآن لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ **یوسف ۱۱۱**

در این داستانها بر اهل کمال بود چشمه پند پاک و زلال

قرآن در قصه های خویش به زمان ها و مکان های واقعی هویتی ویژه می بخشد و ما را در همان قطعه قرار می دهد، به گونه ای که بتوانیم رد پای مضامین را پی گیریم و صرفاً بازتابی از واقعیت ها را پیش رو نداشته باشیم.

ملاک فنی قصه ی قرآنی : عده ای بخشی از خبرهای قرآنی که هم عناصر هنری قصه در آن ها حضور داشته باشند و هم به نحو قابل توجهی به آن ها پرداخته شده باشد، را قصه می نامند. عده ای هم بر آنند که هر ذکر خبری از اقوام پیشین، قصه قرآنی قلمداد

می شود، مانند قصه صاحب فیل و اصحاب اُخدود. اگر قرآن فقط درباره یک ماجرا یا وجود یک شخصیت یا گفت و گو گزارش دهد و به خودی خود آن را مورد پرداخت هر چند کوتاه قرار ندهد، نمی توان قصه نامید.

سنت قصه گویی قصه گویی قدیمی ترین شکل ادبیات است. در روزگاران کهن، تاریخ، سنت ها، مذهب، آداب، قهرمانی ها و در واقع غرور قومی به وسیله قصه گوها از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد. قصه گو از گذشته، ماجراهای قهرمانان و از پستی های دشمن قصه ها داشت. از خدایان و اهریمنان، از نیروهای ماورای طبیعت و جادویی سخن می گفت. قصه گویی از یک سو دارای پیوندی تنگاتنگ با روح بشر است و می تواند به بهترین شکل پاسخگوی **نیاز فطری** وی به بهره گیری از لذایذ معنوی باشد. این امر در مورد کودکان که به فطرت نزدیک ترند بیشتر صدق می کند. از سوی دیگر، قصه گویی **عاملی مؤثر در کشف معنای جهان و تعیین هویت خویش** است. این تأثیر با نظر داشتن به آموزش غیرمستقیمی که در بطن هر قصه گویی نهفته است افزایش می یابد. اسلام کتاب ریاضی یا فیزیک نیست و اگر گریزی به دانش های دیگر می زند برق آسا و رمزی یا در لباس استعاره و مجاز به قصد بر انگیختن توجه مردم است.

آنچه روشن است **زندگی از «آب» آغاز شده** یعنی در آبهای متعفن مرداب ها تدریجاً نوعی تخمیر و فعل و انفعالات به وجود آمده و از ترکیب آب و لای پرتوپلاسم پدیدار شده است. اما چگونه؟ نمی دانیم! در پیدایش کرات و ماه و خورشید نیز علمای کیهان شناس اعتقاد دارند که کهکشان ها از دود و بخارهای سوزان بر آمده و به تدریج آنچه هسته بوده و فشرده تر در مرکز و آنچه تکاثف آن کمتر بوده برگرد آن شروع به دوران کرده و خورشید و سیارات و اقمار را به وجود آورده اند. این بود دانش ما، با بیانی ساده و مختصر ولی حالا ببینیم پیامبر اُمّی و یتیمی که ناخوانده قرآن درست، در چهارده قرن پیش و بی خبر از علوم جدید از قبیل زیست شناسی و زمین شناسی و شیمی و جنین

شناسی و مردم شناسی، چه دیدی ارایه داده است. طبیعی است که دانش‌های زمان پیامبر کفایت نمی‌کرده بزودی ما آیات [یعنی نشانه‌های متقاعد کننده]ی خود را هم در آفاق [یعنی اکناف عالم] و هم در نفوس ایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او به راستی حق است. سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت ۵۳)

در آفاق و اندر نفوس بلاد
کند فاش آیات خود رب داد
که بر هرکسی می شود آشکار
که همواره برحق بود کردگار

حقیقت قرآن در بیان قصه ها: قصه و قصه گویی، واژه ای آشنا برای همه ماست؛ زیرا بخشی از کلام های روزانه مادر بیان مطالب و مقاصد از طریق قصه و داستان انجام می شود؛ خداوند در قرآن، از قصه و داستان بسیار بهره گرفته است؛ زیرا بخش عمده آموزه های گوناگون قرآن در این قالب ارایه شده است.

قصه های حقیقی و باطل

قصه های قرآنی از جمله قصه های حقیقی و مبتنی بر واقعیت های تاریخی است. خداوند در آیاتی از جمله ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره بقره و ۲۷ سوره مائده و ۱۲۰ سوره هود و ۱۱۱ سوره یوسف و ۹۹ سوره طه به حقانیت و حقیقت داشتن قصه ها و داستان های قرآنی اشاره می کند و به صراحت می فرماید إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران ۶۲)

همانا که حق است این داستان
جز الله نبود خدای جهان
که او را بود قدرت و اقتدار
ز حکمت بود، کار پروردگار

حقیقی بودن قصه های قرآن را جلوه ای از عزت و حکمت خداوندی می داند، تا این گونه نشان دهد که بیان این قصه ها، دارای فلسفه و هدف خاص است؛ زیرا حکیم بودن خداوند و بیان مطلب براساس این صفت، به معنای هدفمندی در هر امری است. بنابراین قصه های قرآنی نمی تواند غیر حقیقی باشد؛ زیرا با حکمت الهی و نیز عزت خداوندی در تضاد خواهد بود. درحالی که قصه های باطل، قصه هایی است که به دور از حکمت و فلسفه ای معقول و مقبول باشد. از این رو خداوند در همین آیه قصه هایی را که منافی با توحید است، قصه های باطل معرفی می کند؛ زیرا قصه منافی با توحید، به معنای قصه های دروغ و به دور از حکمت و فلسفه ای عقلانی و عقلایی است. خدا با نقل قصه **حضرت عیسی (علیه السلام)** در صدد رد عقیده **تثلیث** نصارا برآمده است. بنابراین با اشاره به حق بودن داستان حضرت عیسی (علیه السلام) می کوشد تا این معنا را منتقل کند که قصه های منافی با اصل توحید و اصول عقلانی، قصه های باطلی هستند البته قصه های باطل این گونه نیست که بی هیچ قصد و غرضی بیان شود، زیرا برخی از قصه های باطل به هدف تخریب مبانی عقلانی و عقلایی گفته میشود. **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ توبه ۳۰**

عزیرست بهر خدا چون پسر

یهودان بگفتند این را دگر

خدا را پسر هست عیسی مسیح

نصارا بگفتند این را صریح

بگردند مشرك چو پیشینیان

چنین چون براندند روی زبان

به یزدان چرا می زنند افترا؟

گشت این کسان را یگانه خدا

خداوند در آیه ۶ **سوره لقمان** تبیین می کند که چگونه کافران صدر اسلام برای مقابله با قرآن و قصه های حقیقی آن، به ساخت و ترویج داستان های خرافی و باطل اقدام می کردند تا فضا را بر قرآن تنگ نمایند و مردم را به امور مشابه سرگرم کنند.

بسیاری از داستان های بافته شده از سوی نویسندگان از مصادیق **لَهُوَ الْحَدِيثُ** است که برای مقابله با دیدگاه های درست و حقیقتی ساخته و پرداخته می شود و با سرگرم کردن مردم به امری باطل، آنان را از شناخت و پیروی حق باز می دارند.

بسیاری از قصه پردازان باطل، برای تغییر مسیر حق و حقیقت و با تمسخر گرفتن راه حق و راه عقلا به ساخت و ترویج قصه های باطل و خرافی اقدام می کنند. **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ . (لقمان ۶)** و برخی از مردمان (فاسد فتنه انگیز مانند نضر حارث) کسی است که گفتار و سخنان لغو و باطل را (مانند قصه های دروغ و افسانه های شهوت انگیز مفسد اخلاق و سرود مطرب) به هر وسیله تهییج می کند تا (خلق را) به جهالت از راه خدا (و آموختن علوم و معارف قرآن) گمراه سازد و آیات قرآن را به تمسخر و استهزا گیرد، این مردمان (فاسد کافر) به عذاب، با خواری و ذلت گرفتار شوند.

احادیث مجعول، گفتار خام

کسی کاو کند جمع باطل کلام

کند گمراه و بازدارد ز کار

که تا خلق را از ره کردگار

بر آنان عذاب است سخت و مهین

تمسخر نمایند قرآن و دین

به هر حال قصه های تو خالی و تنها سرگرم کننده نیز از مصادیق لهو می باشد. که خداوند این دسته از آدمیان را در آخرت زیانکارانی می داند که از سرمایه خویش زیان کرده اند:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ

ز تو پیش دادم، رسولان زیاد غافر ۷۸ ز برخی بکردیم بهر تو یاد

حکایت نکردیم برخی دگر ندادیم از حال آنان خبر

نزیب نبی را که بر اُمتی جز امر خدا آورد آیتی

چو فرمان ایزد بیاید ز راه رسد آن زمانی که خواهد اله

همه حکم رانند بر راستی به عدل و به انصاف بی کاستی

زیانها ببینند آن کافران که کردند تکذیب پیغمبران

و جهل و نادانی مردم نیز سبب گرایش ایشان به سوی این قصه ها و قبول داستان های بی اساس و خرافی می شود. در جهان امروز بسیاری از مردم با فیلم نامه هایی که دارای قصه های باطل و خرافی است سرگرم می شوند و جهل ایشان موجب می شود تا حتی برخی ها آن قصه ها باور کرده و به عنوان حقایق بپذیرند و براساس آن کنش و واکنش نشان دهند.

این درحالی است که قصه های حقیقی از جمله قصه های قرآنی، دارای ریشه های تاریخی و به هدف آموزش و پندآموزی و مانند آن بیان می شود و زمینه برای تفکر و تعقل و راه شناسی دیگران را فراهم می آورد. قصه ی قرآنی چون تنها به منبع وحی الهی مرتبط است، ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَفْلاَمَهُمْ

از اخبار غیب است اینها دگر آل عمران ۴۴ که بر تو بکردیم وحی این خبر

نبودی تو هرگز در آن روزگار که قرعه کشیدند اهل دیار

و تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (بقره ۲۵۲ و ده ها آیه دیگر)

چنین است آیات رب جهان که برحق برایت نماید بیان

تویی در شمار دگر مرسلین خداوند داده به تو عز و دین

از ویژگی های بسیاری برخوردار است که در بخش فلسفه قصه های قرآنی به آن پرداخته می شود.

خداوند در آیاتی، بهترین قصه را قصه هایی می داند که از زندگی واقعی افراد به هدف عبرت آموزی گفته می شود و اهداف عقلانی و از بیان آن قصه ها مدنظر است.

بنابراین تفاوت قصه های حقیقی و باطل را می بایست در این ویژگی ها جست وجو کرد.
لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (یوسف ۱۱۱)

بود چشمه پند پاک و زلال

در این داستانها بر اهل کمال

تواند ببافد ورا از هوس

که قرآن نباشد کتابی که کس

بدادست بر صدق آنها خبر

که هرچه کتب هست از پیشتر

به تفصیل کردست قرآن بیان

همه چیز را آشکار و عیان

که دارند ایمان به روز شمار

به آنها که جویند پروردگار

که رحمت ببینند بی کاستی

نشان داده قرآن ره راستی

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما به بهترین روش به وحی این قرآن بر تو حکایت می کنیم و تو پیش از این وحی هیچ از آن آگاه نبودی. (یوسف ۳)

بگوییم با وحی قرآن مدام

ترا بهترین ماجراها تمام

نبودی تو آگاه اندر جهان

اگرچند زین پیش هرگز از آن

بخش سوم: فلسفه و اهداف قصه های قرآنی

قصه های قرآنی چون بر منبع وحی متکی است. از ویژگی های بسیار انحصاری نیز برخوردار می باشد؛ زیرا این قصه ها را کسی بیان می کند که بر همه جزئیات ظاهری و باطنی و آشکار و نهان، آگاه و خبیر است و می تواند تحلیل کامل و دقیقی از وضعیت ارائه دهد. قصه های قرآنی، قصه هایی است که فرصت تفکر و تدبر را فراهم می آورد و راه را از چاه نشان می دهد. برای درک و فهم قصه های قرآنی نگاهی به فلسفه و اهدافی که قرآن برای آن بیان کرده می تواند راهگشای خوبی باشد. از این رو، در این بخش به فلسفه و اهداف قصه های قرآنی از زبان قرآن و خداوند اشاره می شود.

۱. آرامش: خداوند در آیاتی از جمله آیه ۳۴ سوره انعام و ۱۰۱ سوره اعراف و ۴۹ و ۱۲۰ سوره هود و ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره یوسف، ذکر قصه های حقیقی از پیامبران در قرآن برای حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مخاطبان قرآن را عاملی مهم در ایجاد آرامش و تقویت آن برمی شمارد و می فرماید که این قصه های حقیقی، موجبات قوت قلب آن حضرت (صلی الله علیه و آله) را فراهم می آورد.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَ تَوَهَّرَ بَعْضُ النَّاسِ فِي الْيَمَانِ فِي الْيَمَانِ كُنِيَ
بِأَكْثَرِ النَّاسِ الْيَمَانِ نَحْوَهُمْ أَورد (دل پاکت را زیاد رنجه مدار) (یوسف ۱۰۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ
رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ
جَاءَكَ مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ انعام ۳۴

دگر مرسلین را از این پیشتر	نمودند تکذیب از این بیشتر
علی رغم آزارهای زیاد	صبوری نمودند اندر بلاد
نمودند بس روزگاران شکیب	که شد یاری حق بر آنها نصیب
کسی را نباشد توان و سزا	که آیات حق را کند جابجا

ز دیگر رسولان ازین پیشتر

ترا آمد اکنون پیام و خبر

بنابراین خوانندگان مؤمن قرآن نیز از این قصه ها به آرامش خاطری خاص می رساند که شباهت خاصی با آرامش حاصل در پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهد داشت؛ زیرا آگاهی از تاریخ گذشتگان به طور واقعی و مشکلات و موفقیت های آنان، روحیه آدمی را به گونه ای بازسازی می کند که دیگر خوف و حزنی برایش باقی نمی ماند.

۷. دلداری: تسلی بخشیدن خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علت مخالفت مردم با وی با بیان مکرهای برادران یوسف (علیه السلام) که در آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره یوسف آمده و نیز از طریق بیان قصه های نوح (هود ۴۸ و ۴۹) و قصه اصحاب کهف (کهف ۹۶) یکی از اهداف قصه های قرآنی و بیان فلسفه آن است. فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

چه نزدیک باشد تو را ای رسول

که گرامت دین نسازد قبول

خود از شدت حزن و اندوه و غم

خودت را فرستی به خاک عدم

۳. اتمام حجت: از دیگر اهداف بیان قصه های قرآنی، از جمله قصه های اصحاب رس و نحوه نابودی شان به سبب مخالفت با آموزه های وحیانی پیامبران، اتمام حجت به مخاطبان مخالف می باشد. خداوند در آیاتی از جمله ۳۷ و ۳۸ سوره فرقان و ۱۲ و ۱۳ سوره ق به این هدف و فلسفه اشاره می کند. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ . وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ

از این پیشتر نیز تکذیب بود

ز اقوام نوح و ز رس و ثمود

ز اقوام لوط و ز فرعون و عاد

بسی جور بر مرسلین رو نهاد

۴. استقامت: بی گمان توجه به داستان پیامبران و سرنوشت اقوام مؤمن و کافر ایشان، زمینه را برای تغییر روحیه و ایجاد روحیه استقامت و پایداری در مسیر توحید هموار می

سازد. از این رو خداوند، قصه های قرآنی را دارای این ویژگی برمی شمارد و هدف از بیان آنها را دستیابی به این هدف در مؤمنان برمی شمارد.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۱۰۰ (هود ۴۹، ۱۰۰ و ۱۱۲)

بدادیم بر تو خبر ز آن دیار	که بودند اهلش همه نابکار
که هستند آباد برخی هنوز	گروهی خرابند این سال و روز
بگشتند ویرانه و تل خاک	همه مردمانش بگشته هلاک

۵. تذکر و موعظه: نقل سرگذشت پیشینیان، سبب یادآوری و بیدارباش مخاطبان است. بر همین اساس خداوند، قصه ها و سرگذشت راستین پیامبران و مردمانی را مطرح می کند که در گذشته زندگی کرده اند. از آنجایی که تاریخ به گونه ای تکرار می شود و رفتارهای هر شخص و یا امتی، در شرایط هر چند متفاوتی، همان تأثیرات پیشین را به جا می گذارد، خداوند قصه های واقعی پیشینیان را مطرح می کند تا هشدار برای مخاطبان باشد و مسیر حق را شناخته و در آن گام بردارند و حرکت در مسیر باطل که سرنوشت نکبت و ذلت را به همراه دارد خودداری ورزند **كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ** (هود ۱۲۰ و طه ۹۹)

از اخبار پیشینیان سخن	بگفتیم تا خود شوی مطمئن
خبرها بگفتیم بر این سبب	که روشن شود بر تو آیین رب
که خود راه حق و ره راستی	شود بر تو معلوم بی کاستی
بر افراد مؤمن تذکر بود	که خود مایه پند و عبرت شود

۶. تفکر: پیامبران از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) موظف به تبیین قصه های افرادی از جمله بلعم باعورا است تا مخاطبان را به تفکر وادارد؛ زیرا وی از عالمان یهودی بود که با دستیابی به مقدماتی از بصیرت و قرب، به سوءاستفاده از علم و دانش خویش پرداخت

و آن را علیه حضرت موسی (علیه السلام) و راه حق به کار گرفت و خداوند وی را مجازات سختی نمود. (اعراف ۱۷۵ و ۱۷۶) وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

بگو ای پیامبر به قوم یهود که فرجام (باعور بلعم) چه بود

که آیات خود را یگانه خدا بر آن شخص اول نمودی عطا

ولی کرد عصیان و زورخ بتافت که شیطان به اغواء او برشتافت

بگردید گمره از آیین راست دریغا که از قربت خویش کاست

و لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر میل می داشت یکتا خدا بر او نعمتی خاص می شد عطا

و لیکن فروماند از این مقام که از نفس خود راه جستی مدام

بود در مثل همچو يك سگ که گر نمائی تو تعقیب او در گذر

و یا واگذاریش بر حال خویش به هر حال عووعو کند و بیش

بلی این مثل حال آن مردم است که بر کذب آیات یازند دست

بر ایشان بخوانید این داستان فزاید مگر عبرتی نو از آن

از آنجایی که داستان بنی اسرائیل با امت اسلام مشابَهت های بسیاری داشته و یا خواهد داشت و به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) **طابق النعل بالنعل**، هرآنچه برایشان رفته بر سر امت محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد رفت، خداوند قصه آنان را در بخش عمده ای از قرآن نقل می کند تا زمینه تفکر درباره ایشان برای امت محمدی (صلی الله علیه و آله) فراهم آید.

در همین زمینه داستان حضرت ایوب (علیه السلام) زمینه تعقل و اندیشه امت است (ص ۴۱ و ۴۳) چنان که داستان بقره و کشته شدن و احیای وی به مالیدن بخشی از بدن گاو ذبح شده، نیز از عوامل تفکری بشر است که در آیات ۶۷ و ۷۳ بیان شده است. به هر حال، هدف از قصه های قرآن برانگیختن تفکر و اندیشه مخاطبان است که در این آیات و آیاتی دیگر بیان شده است.

۷. حکمت: بیان داستان موسی (علیه السلام) و خانواده اش در کوه طور بر اساس هدف و مصلحتی حکیمانه و سازنده است که در آیات ۶ و ۷ سوره نمل بدان توجه داده شده است بنابراین تبیین حکمت از اهداف و فلسفه های قصه های قرآنی است.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَظِيمٍ

هم آیات قرآن کتاب عظیم ترا آمد از آن حکیم عظیم

۸- حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله): بیان داستان طالوت و هلاکت جالوت از طرف خداوند، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه ای از حقانیت رسالت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است که در آیات ۲۴۹ و ۲۵۱ و ۲۵۲ سوره بقره به آن اشاره شده. فَهَرَمُوهُمْ بِأُذُنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ

به یاری حق قوم یزدان پرست بداند کفار را هم شکست
بلی گشت داود جالوت را خدا ملک و حکمت نمودش عطا
هرآنچه که می خواست یادش بداد ز دانش دری را به رویش گشاد

۹- حقانیت معاد: بیان قصه ها و سرگذشت های اصحاب کهف به هدف تبیین حقانیت معاد و از میان بردن تردیدها و زمینه های ایجاد آن، از جمله فلسفه های قصه های قرآنی است که در آیه ۲۱ سوره کهف به آن توجه داده شده است. وَ كَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

ز احوال اصحاب کهف این زمان نمودیم آگاه خلق جهان

بدانند تا وعده کردگار

بحق است و آید زمانِ شمار

ز ره می رسد سخت روز جزا

شود محشر ترس بی شك به پا

۱۰- خداشناسی: در قصه های قرآنی، امور بسیاری از جمله خداشناسی مورد توجه است. به این معنا که در قصه های یوسف (علیه السلام) و برادرانش، می توان نشانه های روشنی برای خداشناسی یافت (یوسف ۷) چنان که در قصه سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و لوط (علیه السلام) و اقوام ایشان، این نشانه ها را می توان یافت. (حجر ۵۱ و ۷۵ و ۷۷) همچنین می توان نشانه های روشنی از خداشناسی را در داستان مردم سبا و علل فروپاشی و انهدام آن دولت و تمدن یافت که خداوند به صراحت این مطلب را در آیاتی از جمله ۱۵ تا ۱۹ سوره سبا بیان کرده است. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ همانا در این عقوبت بدکاران عالم، اهل ایمان را آیت و عبرتی است. (حجر ۷۷)

۱۱- فهم: از جمله فلسفه قصه های قرآنی می توان به نقش داستان و تمثیل های واقعی و حقیقی در تفهیم حقایق اشاره کرد. از این رو بسیاری از مردم برای تفهیم حقایق و مطالب علمی از داستان و تمثیل بهره می گیرند. (ذاریات ۲۳) فَوَرَّبَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ

قسم باد بر کردگار مهین

که او آفرید آسمان و زمین

که این وعده حقست چون آن بیان

که هر لحظه رانید روی زبان

۱۲- عبرت گیری و پندآموزی: شاید هنگامی که از فلسفه قصه سخن به میان می آید نخستین چیزی که به اذهان آدمی تبادر می کند، تاثیر قصه در حوزه عبرت و پندآموزی است. خداوند نیز در آیاتی از جمله ۵۱ و ۵۷ و ۷۷ سوره حجر و ۱۵ تا ۱۷ سوره سبا و ۳۷ تا ۴۰ سوره ذاریات به این کارکرد قصه توجه داشته و براساس آن، قصه های قرآنی را بیان می کند. بر این اساس در آیات ۱۱۰ و ۱۱۱ سوره یوسف، بیان داستان پیامبران و امت های ایشان

را مایه عبرت خردمندان برمی شمارد و در آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ **سوره شعراء** بیان سرگذشت شعیب و مردم **ایکه** را در بردارنده درسی بزرگ و عبرت آموز برای دیگران می داند .

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ . إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

دروغین بخواندند قوم شعیب	همه مرسلین را گرفتند عیب
در این سرنوشت است خود آیتی	که مردم بگیرند از آن عبرتی
ولی اکثر خلق ناآگهند	به درگاه یزدان کجا سر نهند

۱۳- عبودیت: بی گمان بیان قصه هایی خاص از جمله قصه حضرت عیسی (علیه السلام)

موجب می شود تا عبودیت و بندگی خداوند در آدمی تقویت شود. از این رو فلسفه برخی از قصه های قرآنی را ایجاد عبودیت و بندگی خدا در مخاطبان خود معرفی می کند. إِنَّ

هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (زخرف ۵۹، ۶۳ و ۶۴)

نبودست عیسی بجز يك عبید	که یزدان برای رسالت گزید
که از بهر قوم بنی اسریل	ورا رهنما کرد رب جلیل

۱۴- علم: پیدایش آگاهی و زدودن هرگونه ابهام از مقاطع پنهان تاریخ از دیگر فلسفه

هایی است که برای قصه های قرآنی برمی شمارد. آیات ۲۵ و ۴۹ **سوره هود** و نیز ۳ و ۴ **سوره**

یوسف به آن اشاره شده است. تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا

قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ آنچه بیان شد، دیدگاه قرآن از علت و

فلسفه بیان قصه های قرآنی است. با نگاهی به این مجموعه می توان دریافت که قصه

های خوب، قصه هایی هستند که این گونه اهداف را مدنظر قرار داده و تعقیب می کنند

و هر قصه دیگری که بیرون از دایره فلسفه های بیان شده باشد، قصه های باطلی است

که موجب تباهی خلق و خالق قصه خواهد شد. بنابراین کسانی که داستان ها و رمان

هایی را مطالعه می کنند که بیرون از این چارچوب نگاشته شده، می باید خود را به عنوان

مبطل قلمداد کرده و از عمل خویش توبه کنند.

بخش چهارم : آثار و مفاهیم قصه قرآنی

قصه های قرآن، گذشته از پیامها و عبرتها، آثار و نتایجی نیز دارند، گذشته از پیامهای محتوایی شان، انگیزش عاطفی و القای نفسانی است. اصولاً چرا بخشی از قرآن به زبان قصه فرود آمده است. این وجوه عبارتند از:

کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر و مؤمنان کرده ها و گفته های مشرکان، روح و جان پیامبر و مؤمنان را سخت آزار می داد. در برابر مکر و خیانت و خباثت مشرکان، به راستی سینه پیامبر احساس تنگنا می کرد: **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. (حجر ۹۷)** و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی.

نماینده تکذیبیت ای مصطفی

بدانیم چون امتت بر خطا

بر انکار آنان تأسف بری

بگردی تو دلتنگ و آندۀ خوری

این فشار روانی آنقدر شدید بود که حتماً باید مهار می شد و در پرتو لطف خاص خداوند به آرامش می گرایید. قرآن بارها برای تلقین آرامش روحی به جان و دل پیامبر، او را مخاطب ساخته است: **فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ. (قلم ۴۸ و ۴۹)**

بکن صبر بهر خداوند خویش

تو راه صبوری کنون گیر پیش

که بر خلقش آید عذابی ز رب

نباشی چو یونس که کردی طلب

که پر بود قلبش ز اندوه و آه

در آن حال خواندی یگانه اله

نشد شاملش رحمت کردگار

نبودی اگر لطف پروردگار

ملامت شنیده ز یکتا اله

فتادی به صحرای خشک از گیاه

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. (هود ۱۲)

مبادا خود از وحی یکتا خدا	که بر تو فرود آمد ای مصطفی
نسازی تو تبلیغ برخی از آن	بداری خود از خلق آن را نهان
نگردی تو دلتنگ و خاطرنژند	ز لغوی که خصمان تو گفته اند
بگویند احمد چو پیغمبرست	چرا هیچ گنجی ندارد بدست
ندارد چرا هیچ مال و گهر	فرشته نباشد ورا دور و بر
ترا هست دستور اندرز و بس	بود رب نگهبان هر چیز و کس

قصه های قرآن در ایجاد این آرامش روحی نقش و وظیفه ای خطیر دارند. از رهگذر همین قصه ها، تصویری بدیع از صبر و ثبات در راه ابلاغ حق، پیش روی پیامبر و مؤمنان پدید می آمد و آنان را به ادامه راه امیدوار می ساخت. قرآن، خود، به این اثر تصریح کرده: این که در قصه موسی **علیه السلام** از وراثت زمین برای مؤمنان سخن می رود، تصادفی نیست. این، تأکیدی است بر آن وحی عاطفی که جان پیامبر **صلی الله علیه و آله** را از فشار روحی رهایی می دهد و نهال امید را در دلش بالنده تر می سازد. قصص ۵، ۶

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُفَكِّرْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

اراده نمودیم، منت نهیم	به مستضعفین پیشوائی دهیم
بگردند روی زمین جانشین	بگردند خود وارث آن زمین
به آنان تمکن بدادیم باز	بگشتند روی زمین سرفراز
به فرعون و هامان و کل سپاه	که بودند غرق غرور و گناه
نماییم چیزی که از آن مدام	بترسیده بودند در دل تمام

به همین دلیل است که در آغاز سوره طه، که قصّه موسی **علیه السلام** را در خود دارد، به پیامبر نوید می دهد که قرآن کتاب مشقّت نیست: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى . إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَى . (طه ۱ تا ۳)

نه قرآن بیامد ز یکتا خدا که در رنج افقی تو ای مصطفی

فقط هست منظور پروردگار که ترسانی افراد پرهیزکار

در همین سوره و در خلال قصّه موسی **علیه السلام**، ناگواری هایی را که گریبانگیرش بود شرح می دهد و در پایان، از این نکته یاد می آورد که حال پیامبران پیشین به همین گونه بوده گزلیک نقصُ علیک من انباء ما قد سبقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. (طه ۹۹)

بگویم اخبار پیشینیان کزین پیش بودند از خاکیان

که بهر تذکر یگانه خدا به تو کرد قرآن خود را عطا

قصّه موسی **علیه السلام** در سوره قصص، مجموعه قصّه های سوره انبیا، و قصّه هایی از سوره صافات دقیقاً همین وظیفه را ایفا می کنند. اما شاید نیکوترین نمونه همان قصّه نوح باشد با عناصر مشترک فراوان و شیوه های یکسان برخورد مشرکان و رنجهای مشابهی که نوح و محمد می بردند و حتی بُتهای همنام: ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر. بی شک در آینه این قصّه، محمد **صلی الله علیه و آله** حال خویشتن و امتش را می دید و به آینده فرخنده دعوت خویش، یعنی نجات مردان خدا، امیدوار می شد.

هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

قصّه های قرآن، همپای امید بخشی و آرامسازی، به مؤمنان می فهمانند که صرفاً دوست داشتن و عاطفه ورزیدن کافی نیست. مؤمنان باید همان قدر که پاکی ها را می ستایند، از لحاظ عاطفی به جنگ ناپاکی ها روند.

بدین سان، بیزاری از جلوه های زشتی و فساد و گمراهی در قلب ایشان پرورش می یابد، جلوه هایی مانند اعمال ناشایست چون لواط و تنگ نظری اقتصادی، و ابلیس و شیطان. در قصّه آدم علیه السلام، مخاطب به راستی در فضایی قرار می گیرد که لبریز از نفرت و بیزاری از ابلیس و نیروهای شیطانی است. در این قصّه، دشمنی میان آدم و شیطان بسیار هنرمندانه ترسیم و امتداد این دشمنی به مؤمنان تلقین می گردد.

در قصّه موسی علیه السلام و هود و صالح، نحوه برخورد مستکبران و معاندان بسی ظریف و چشمگیر پرورانده می شود و همان احساس کینه و نفرت نسبت به ابلیس را در مورد این مستکبران تداعی می کند. حتّی کیفرها و عقابهایی که در این قصّه ها برای فرعون و قوم عاد و ثمود برشمرده شده است، با عنایت به شدّت و هراس انگیزی آنها، ظاهراً از این روست که بر این نفرت و بیزاری مؤمنان از جبهه باطل بیفزاید.

در این حالت است که مؤمنان هرگز نسبت به مهاجمان و معاندان، احساس شفقت و حتّی یکسان نگری نمی کنند و همواره آنها را به چشم دشمنی و عداوت می بینند. و این، خود، از پایه های حفظ کیان یک دعوت است. همین حسّ بیزاری جویی در برخی دیگر از قصّه های قرآن، نسبت به عبادت بُتان و خدا نمایان اوج می گیرد. در این قصّه ها، با صحنه سازی های عاطفی و هیجان انگیز، کینه مؤمنان به هر چیز و هرکس که جز خدا به پرستش گرفته شود برانگیخته می گردد.

در قصّه ابراهیم، این حس بسیار عمیق و متعالی می شود و از همه ابزارها و عناصر هنری برای تحقیر بُتان بهره وری می گردد، به ویژه آنجا که ابراهیم قهرمان واربتها را در هم می شکند و آنگاه بت بزرگ را متّهم می کند تا مردم همه روزگاران پوشالی بودن نیروهای غیرتوحیدی را لمس کنند.

در قصّه های قرآن، به شیوه ای کاملاً تجسّمی و عینی، مؤمنان و کافران جلوه های رحمت و انتقام پرودگار را لمس می کنند. **صحنه های امید بخش زندگی و پیروزی مؤمنان، در کنار مناظر هلاک و آوارگی و زبونی کافران، همچون سمفونی باشکوهی جلوه می کند که ساعتی مخاطب را در خویش فرو می برد و گوشه گوشه جاننش را گاه از امید و گاه از بیم لبریز می سازد.** در رهگذر همین تبشیر و انذار است که هم مؤمنان نسبت به راهی که می روند اطمینان و یقین می یابند و هم کافران در عقیده خویش تزلزل و پریشانی پیدا می کنند. شاید بتوان گفت که نقش همین تبشیرها و اندازها، مؤثرتر از برهان و استدلال و بگو مگوی علمی است. **جلوه هایی ناب از این نقش عظیم در قصّه های سوره های اعراف و شعرا و قمر دیده می شوند. ضرب آهنگ واژه ها، طنین مرگبار انذار، تکرار کوبنده، و موسیقی خیره کننده این آیات را بنگرید که چه تصویر دهشت انگیزی پدیدآورده اند:**

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اَرْدُجِرَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي . وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ . وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . (قمر ۹ - ۳۲)

نکردند اندرز او را قبول	کزین پیش هم قوم نوح رسول
ستمها کشیدی ز قوم زیون	بگفتند باشد دچار جنون
که حفظش بفرمود یکتا خدا	فقط کشتی نوح ماندی به جا
شود مایه پندی و عبرتی	که بر هر گروهی و هر ملتی
چه کس را فتاد این سخن سودمند	کنون کیست آیا که بگرفته پند
چسان می نمایم آری عقاب	چه سخت است بنگر ز یزدان عذاب

پیام های فکری : قصه های قرآن که بیشتر مکی اند. شاید دلیل این باشد که حتی پس از استقرار و استواری ایمان به مسایل اخلاقی و نیز سود جویی های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزار می دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرار داده است.

دینداری : حسن دینداری در انسان ریشه ای فطری دارد، پس فراگستر و جاودانه است و همه از آن یکسان سهم دارند: **فَظَرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. (روم ۳۰)**

تو با هرکه مؤمن بود بر خدا	به اسلام روآور ای مصطفی
ز آیین یزدان بکن پیروی	ز دین خداوند کن رهروی
خدا آفریده بشر را چنین	که فطریست در او، نیاز به دین

همین حس در گونه های تحریف شده، ولی برخاسته از ریشه فطری دینداری، به جنگ با حس ناب و سلیم می پرداخته است. قوم عاد خدایان خودساخته را می پرستیدند و با همان پرستش، به احتجاج با پیامبر خدا بر می خاستند:

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ.
قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ فَانْتٰظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ. (اعراف ۷۰ و ۷۱)

بگفتند آیا تو بر این سبب	فرستاده گشتی خود از سوی رب
که تنها پرستیم یکتا خدا	فقط بر وی آریم دست دعا؟
از آنچه پدرهایمان پیش از این	پرستش نمودند در سرزمین
نماییم اعراض و تابیم روی	نیوئیم دیگر بر آن سمت و سوی

نخواهیم هرگز چنین کار کرد

نسازیم بتهای خود نیز طرد ۷۰

چنین داد پاسخ که خشم خدا

کنون گشته قطعی برای شما

چرا می نمایید بحث و جدال

چو خوانم شما را به سوی کمال

به اسماء بی معنی آن بتان

که خواندید خود یا پدرهایتان

نمایید با حق خصومت تمام

جدلها بورزید با حق مدام

بدانید در آن بتان پلید

نه حق و نه حجت نباشد پدید

بمانید خود منتظر این زمان

که آید عذابی فرو، ز آسمان

که من نیز هستم در آن انتظار

بیاید عذابی ز پروردگار

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ. (هود ۵۳ و ۵۴)

بگفتند ای هود حجت بیار

اگر خود رسولی ز پروردگار

نگویم ترك خدايان خویش

به صرف کلامی که آری تو پیش

نه مؤمن بگردیم اله تو را

نه درمی نوردیم راه ترا

نگویم در باب تو حرف خام

بگویم تنها تو را این کلام

که برخی خدایان ما خود دگر

رساندند بر تو زیان و ضرر

این حسّ دینداری آنقدر قدرتمند بود که میان مردم و خدایانشان «محبت» و «مودّت» برقرار می کرد، البتّه محبت و مودّتی این جهانی: وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. (عنکبوت ۲۵)

دگرباره گفتا به خلق این سخن

که خود گوش دارید بر پند من

هرآنچه بخوانید جز کردگار

بتانند عاجز ز هرگونه کار

که از بهر دنیاپرستی خویش

ره آن بتان را گرفتید پیش

از همین رو، قرآن اندیشه این مردم را به نحوی ملموس و محسوس بر می انگیزد تا بیندیشند که آیا این خدایان همان ویژگی هایی را دارند که به خاطرشان پرستش می شوند.

روشنترین نمونه این انگیزش فطری در داستان ابراهیم دیده می شود:

وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْرٰهٖمَ . اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ وَ قَوْمِهٖ مَا تَعْبُدُوْنَ . قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا عَاكِفِيْنَ **شعرا ۶۹ تا ۸۲**

تو ای مصطفی ای رسول جلیل

به مردم بخوان داستان خلیل

زمانی که گفتا به قوم و پدر

شما را که معبود باشد مگر؟

بگفتند هستیم ما بت پرست

که هرگز از آنها نشوئیم دست

اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَاَدْعُوْهُمْ فَلَيْسَتْ جَبِيْوَا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ

همانا که غیر از یگانه اله **اعراف ۱۹۴ تا ۱۹۸** هرآنچه پرستید در طی راه

همه بندگانند همچون شما

همه خلق گشته ز یکتا خدا

اگر راستگوئید در قول خویش

از آنها بجوئید بهبود ریش

(ببینید خود تا چه حد عاجزند

کجا می توانند دفع گزند؟)

در آینه قصه های قرآن، دعوت اساسی پیامبران نیز در همین آگاه گری جلوه می کند:

دعوت به پرستش خدای یگانه و دست شستن از پرستش خدایان ساختگی اُعْبُدُوا اللّٰهَ مَا

لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ **(۲ اعراف ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵; هود ۵۰ و ۶۱ و ۸۴; مؤمنون ۲۳ و ۳۲)**

خدا را عبادت کنید که جز او برای شما معبودی نیست.

بگفتا پرستید پروردگار

که جز او نباشد دگر کردگار

هرآنچه ز بتها سخن رانده اند

اگر هم خدایانشان خوانده اند

رازدانی پیامبران: خدای حکیم، رسولان خویش را که از میان مردم برگزیده است، به علم غیب، در محدوده ای که خود می خواهد، آگاه می کند. و این از آن روست که پیامبران بتوانند آفاق ناپیدای سعادت را در چشم مردم پدیدار سازند. نحوه این ارتباط، به تناسب وضعیّت و فضای دعوت پیامبران، متفاوت بوده است: ابراهیم و یوسف با خواب راستین (رؤیای صادق)، موسی با گفتوگوی بی پرده (تکلم)، ابراهیم به واسطه فرشتگانی بشرگونه، و....:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ (صافات ۱۰۲)

چو آن طفل رشد و کمالی بیافت

به سوی عملهای نیکو شتافت

پدر کرد ناگاه بر او خطاب

که ای جان فرزند دیدم به خواب

که بایست در راه یکتا خدا

ترا ذبح سازم، نمایم فدا

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ.

کنون یاد آور که یوسف چه گفت (یوسف ۴) چو در خواب خود دید چیزی شگفت

که در خواب دیدم که جمعی مگر

مرا سجده کردند جان پدر

همی یازده کوكب و شمس و ماه

مرا سجده کردند در سجده گاه

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.)

تمام رسولان که خود شرح حال (نساء ۱۶۴) از آنها ترا گفت رب جلال

دگر مرسلینی کز آنها خبر

ندادست بر تو خدای بشر

به آنها همه وحی بنموده است

سخنها بر ایشان بفرموده است

خداوند با موسی خویشان

بسی آشکارا بگفته سخن

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ . فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ . فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ . فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. (ذاریات ۲۴ تا ۲۸) حجر ۵۱)

ترا قصه میهمان خلیل	رسیدست آیا بگوش ای جلیل
چو داخل بگشتند در بیت او	سلامش بگفتند آنان نکو
بداد او جواب سلام از سپاس	سپس گفت هستید خود ناشناس
پس آنگاه رفت او سوی اهل خویش	کبابی ز گوساله آورد پیش
غذا را فراروی آنها گذاشت	ولی کس توجه به خوردن نداشت
بگفتا خلیل اینکه آیا شما	نخواهید خوردن مگر زین غذا
پس آنگاه آن مؤمن نیکبخت	از آنان بترسید بسیار سخت
چو دیدند ترسیده آن مرد راد	بگفتند بر او که ترست مباد
ترا باد مژده ز رب بشر	به يك نيك فرزند دانا پسر

و البتّه روش عمومی ارتباط با پیامبران، که بیش از شیوه های دیگر جریان داشته است، گفتار الهی با واسطه فرشته وحی بوده است.

معجزه: قرآن در زمانه ای فرود آمد که دو عقیده رایج در باب پیامبران بر ذهن مردم حاکم بود:

یکی آن که پیامبر باید از فرشتگان خدا باشد؛ و دیگر این که اگر هم پیامبر از میان آدمیان برگزیده شود، باید همواره با معجزات الهی مدد یابد و برای آنان آیه و بینهای معجزه گون بیاورد. قرآن اقرار می کند که معجزه آوری از ویژگی های پیامبران است، اما به این

مطلب تن نمی دهد که ایمان آوردن متوقف بر معجزه باشد.

این حقیقت را که معجزات با پیامبران پیشین همراه بوده اند ولی کمتر سود بخشیده اند، بارها در قصه های قرآن می نگریم وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ اتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخَوِيفًا (اسراء ۵۹)

در ایام پیشین به دور حیات

برای فرستادن معجزات

نبودی دگر مانعی در میان

جز انکار و تکذیب پیشینیان

که روشنگر ظلمت و نور بود

بدادیم ناقه به قوم ثمود

نمودند پی ناقه را نیز هم

نمودند در حق حیوان ستم

فقط بر چنین علتی داده ایم

گر آیاتمان را فرستاده ایم

ره رستگاری بگیرند پیش

که مردم بترسند از رب خویش

وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ. (انعام ۱۱۱)

که گر يك ملك هم بیاید فرود

چنانند کافر، به یزدان جود

بیایند با کافران در سخن

اگر مردگان از درون کفن

بیاید ز سوی یگانه اله

دو صد گونه اعجاز و صدق و گواه

نمایند در آن زمان هم ستیز

نگردند مؤمن در آن حال نیز

که آرند ایمان به دور قضا

مگر آنکه خواهد یگانه خدا

بگشتند غافل چه مرد و چه زن

ولی اکثر خلق از این سخن

بخش پنجم : هنری بودن قصه های قرآن

هنرمقوله ای است که از آغاز آفرینش انسان تاکنون پا به پای آدمی پیش رفته و پیشرفت کرده است. در میان کتب آسمانی، قرآن بی شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی مثال دارد. پیامبر سوره فصلت را برای یکی از سرکردگان فساد تلاوت می کرد تا به این آیات رسید فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ . إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْهَدُونَ. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ لِنَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ.

چو کفار از ایزد بتابند رو	فصلت ۱۳ تا ۱۶	تو ای مصطفی خود بر آنان بگو
از آن آذرخشی که آمد فرود		بر اصحاب عاد و به قوم ثمود
بترسانم و بیم دارم هنوز		رسد بر شما آتشی خانه سوز
ز هر سو رسولان حق آمدند		بر آنها سخنهای برحق زدند
بگفتند تا غیر پروردگار		مخوانید کس را دگر کردگار
بگفتند کفار گر آن خدا		رسولی همی خواست از بهر ما
ملك می فرستاد از آسمان		که آیاتی آرند از بهرمان
نداریم باور کلام و خبر		که گوئید ای مرسلین بشر
بگفتند با سرکشی قوم عاد		که برتر ز ما کس ندارد به یاد
ندانند آیا خداوند جود		که داده بر آنها حیات و وجود
تواناترستی از آنان بسی		که بر قدرت رب نبوده کسی
علی رغم آیات بس آشکار		بکردند انکار پروردگار
در ایام منحوس بر قوم عاد		فرستاد ایزد یکی تندباد
که تا خود بر آنان به دار الفنا		چشانیم ذل عذاب خدا
عذابی که باشد به دار القرار		فزون تر از اینست و بسیار خوار

در آنجا نیابند یار و نصیر ندارند راه گریز و گزیر

آن گاه که این بخش بر آن مفسد تلاوت شد، لرزشی شدید سراپایش را فراگرفت و با پریشانی و خود باختگی پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات باز ایستد. سپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت، چنان که دیگر آثار عناد و استکبار در چهره اش پیدا نبود.

اثر **هنری** اثری است که دارای این سه ویژگی باشد: نوآوری در عرضه، زیبایی ساختاری، و قدرت تعبیر. و بدیهی است که از این سه، هیچ یک، منحصر به قصه‌های خیال پردازانه و ساختگی نیست. (**سید قطب**)

قصه قرآنی نیز که اثری هنری است، در بردارنده خصلت‌هایی که این هر سه ویژگی را تأمین می‌کنند. به دیگر سخن، قصه قرآنی از یک حکایت صرف کاملاً متفاوت است، سراسر تصویرسازی هنری از شخصیت‌ها، رویدادها، و گفت و گوهاست؛ تصویرهایی از نبرد همیشگی خیر و شر در جان انسان و میان او با نیروهای شیطانی.

برخی از جلوه‌های هنری قصه در قرآن :

تنوع اسلوبی : عرضه قصه در قرآن با اسلوبی واحد صورت نمی‌گیرد. از لحاظ نقطه آغاز، تصاویر عرضه شده از یک رویداد، نقطه فرجام، و زمینه سازی برای روایت قصه، قصص قرآن از یکدیگر ممتازند. همین تنوع و رنگارنگی اسلوبی نشان می‌دهد که عرضه هنری قصه، به خودی خود، مورد عنایت قرآن بوده است. (**سید قطب**)

تقسیم به نماهای مختلف : قصه قرآنی به نماها و پلان‌های مختلف تقسیم می‌شود و میان آن‌ها شکاف‌های خالی و ناگفته باقی می‌ماند تا فرصت تصویرگری و قرینه سازی را به خواننده بدهد و او بتواند سیاق رویدادها را در پلان‌های بعدی در ذهن

ترسیم کند. این، خود، از برترین ویژگی‌های یک اثر هنری است که خواننده را همواره در تکیو با صحنه‌ها نگاه دارد. (سید قطب)

گزینش صحنه‌های مؤثر: انتخاب قطعه‌های خاص زمانی و مکانی در قصه قرآنی با دقت کافی صورت پذیرفته است. ایجاز اعجازین قصه‌های قرآن، گذشته از جنبه بلاغی و واژگانی، بیش تر مربوط به دقت در گزینش صحنه‌های مؤثر در روال قصه و کنار نهادن بخش‌های زاید است.

و این، کاری است که در تدوین نهایی یک اثر هنری بسی کارساز است. برترین نمونه‌های این تدوین در قصه‌های یوسف و مریم و سلیمان **علیهم السلام** و ملکه سبا و اصحاب کهف به چشم می‌خورند.

از میان این نمونه‌ها، به اعتقاد برخی، کامل‌ترین تصویر هنری در قصه یوسف **علیه السلام** به نمایش نهاده شده است، به ویژه که این قصه در قدرت تعبیر روحی، عقیدتی، تربیتی، و حرکتی بسیار شاخص و بی‌نظیر است. (سید قطب)

نوع روایت قصه، در قصه‌های تاریخی

در روایت قصه‌های تاریخی، دو اسلوب عمده یافت می‌شوند:

۱. روایت غیابی. ۲. روایت حضوری

در اسلوب غیابی، گوینده قصه روایت‌کننده حوادث است و با نحوه بیان خود نشان می‌دهد که فقط گزارشگر اخبار و اقوال است. از این رو، در اسلوب غیابی، معمولاً کلمه «گفت» تکرار می‌شود. در اسلوب حضوری، قصه سرا شخصاً حضور دارد و اشخاص قصه را در محضر مخاطب خلق می‌کند تا خود به روایت قصه بپردازند. **قصه قرآنی به گونه غیابی روایت می‌شود**

قرآن در قصّه گویی اسلوب غیابی را برگزیده است. در این اسلوب، مخاطب همواره توجّه می یابد که با رویدادهایی رو به روست که شخصیت هاشان نقش تاریخی خود را طی کرده اند و اکنون دارای حضور عینی نیستند. البته در همین حال که نسبت به ما غایبند، دارای نوعی حضور پنهان و جاری در قصّه اند. سبب گزینش این اسلوب آن است که قرآن می خواهد صادقانه ترین و امانت دارانه ترین شیوه را در بیان قصّه هایش به کار گیرد و راه را بر هر گونه خیال و وهم و نماد غیر حقیقی بربندد.

شأن قرآن اقتضا می کند که در هیچ پاره ای از آن، عنصر خیال و افسانه، حتّی سر سوزنی، راه نیابد. در قصّه های قرآن، قصّه سرا فقط روایت کننده حقایق است، در اسلوب غیابی، تنها تردیدی که ممکن است به ذهن مخاطب راه یابد، صادق نبودن قصّه سراسر است، و این در مورد خداوند بزرگ منتفی است. **و بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (اسراء ۱۰۵)** به حق نازل کرده ایم، به حق نازل شده

کجا شك در آیات یزدان رواست

چو آیات از سوی یکتا خداست

وظیفه نداری جز این، ای سفیر

تو هستی فقط يك بشیر و نذیر

شیوه «واقعگرایی پویا» در قصّه های قرآن

قرآن در نقل واقعیّات، شیوه بازتابش واقعیّت ها را در پیش گرفته است، اما نه به گونه ای سُرّبی و جامد و بی روح، بلکه بازتابشی که در عین صفا و نابی، ساکت را گویا، جامد را پویا، و عمق حقایق را روشن سازد. کسی که خوب در قرآن نظر کند می بیند که کلام آن دو گونه دلالت دارد: یکی دلالت آشکار که تصویر ساکت واقعیّت است، و دیگری دلالتی فراتر از ظاهر که خود مراتبی دارد و افق در افق از حقایق پنهان پرده برمی دارد.

نمونه این بازتابش در قصه داود

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ. قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ . فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ . يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (سوره صاد ۲۱ تا ۲۶)

رسیدست آیا ترا مصطفی ؟	از آن دو فرشته حکایت ز ما؟
که از روی محراب چون دو عدو	بگشتند وارد به درگاه او
هراسان بگردید داود سخت	چو وارد بگشتند آن دو به تخت
بگفتند بر او نورزی تو بیم	که ما دو نفر دشمنان همیم
براندیم بر یکدگر بس ستم	تو بر ما بحق حکم می ساز هم
نباشی طرفدار هرگز ز کس	ره راست بر ما تو بنما و بس
مرا این برادر که نزدت رسد	بسی میش دارد، یکی کم ز صد
نَوَدْنَه، عدد میش دارد بدست	و لیکن مرا میش يك رأس هست
بگفتست بر من به قهری فزون	که آن میش را هم به من ده کنون
چو بشنید داود زیشان خطاب	بدین گونه بگشاد لب بر جواب
که این مرد بر تو ستم رانده است	که آن میش را از تو بستانده است
شریکان چه بسیار از مکر و شر	تعدی نمایند بر یکدگر
مگر مؤمنان به پروردگار	که صالح مرامند و پرهیزکار
که این گونه اشخاص خیلی کمند	که هرگز نیفتند اندر کمند

نمودست ایزد ورا امتحان	بفهمید داود از این بیان
طلب کرد آمرزش از کردگار	در آن حال از آن سخنها و کار
خدا نیز از کار او درگذشت	تواضع کنان سوی رب بازگشت
زیادست و هم هست خوش عاقبت	که داود را عزت و منزلت
خلیفه نمودست اینک تو را	تو داود این را بدان که خدا
چو در بین مردم نزاعی فتاد	که روی زمین حکم رانی به داد
که دورت نماید ز راه خدا	نیوئی بدنبال نفس و هوی
بگشتند گمراه و ماندند دور	کسانی که از راه رب غفور
ببینند روز جزا بس عذاب	چو از یاد بردند روز حساب

در این آیات، نخست، اشاره ای است پنهان به این که داوود کاری کرده بوده که بر پیامبران روا نیست، اما در این آیات، به آن کار پرداخته نمی شود، زیرا در این قصه از نقل آن غرضی حاصل نمی گردد. آن گاه، به نقل یک واقعه، همان گونه که هر چشمی آن را می بیند، می پردازد: دو طرفِ دعوا از دیوار، و نه از در، بر داوود وارد می شوند. و او از این ورود غیر معمول و ناگهانی بیم زده می شود.

آن دو بیم داوود را می زدایند و قصه خود را باز می گویند. این، ظاهر کلمات است که واقعیتِ خالص را باز می تاباند. اما در ورای این واژه ها، حقایق دیگری نهفته اند که با تأمل و تدبیر، کشف می شوند.

تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ اشاره به ناآرامی مملکت در آن برهه دارد و فَقَزَعَ مِنْهُمْ از اختلال نظام پرده برمی دارد، به گونه ای که یک قاضی از ورود دو طرف دعوا بیم زده می شود، در حالی که اگر وضع طبیعی باشد معمولاً اطراف دعوا از رفتن نزد قاضی دراندیشه اند.

نیز اطراف دعوا به داوود می گویند: فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ، و این نشانگر آن است که پیش تر در جایی میزان حق خلل دیده است به گونه ای که مردم نیز فهمیده اند.

نظم قصّه های قرآن ، نظم آسمانی

نظم قرآن، خود، یک معجزه الهی و دارای نیروی اعجازین است. درست است که حوادث و اشخاص و اشیا در قصّه های قرآن، همه، واقعی اند؛ اما کنار هم چیدن آن ها با روشی بشری صورت پذیرفته است. نظم حاکم بر این قصّه ها رنگ آسمانی دارد و از توان بشر بیرون است.

به همین دلیل، صاحبان افکار و آرای گوناگون، اگر هنر شناس و گوهر سنج باشند، نزد شکوه و جلال قصّه های قرآن سر خم می کنند. به این ترتیب، دو گونه معجزه در قصّه های قرآن راه دارد: یکی حوادث و صحنه های اعجازین، و دیگری نظم و اسلوب اعجاز آسای قرآنی.

توازن میان نظم و واقعگرایی

اسلوب اعجازین قرآن در عرضه حوادث به گونه ای نیست که در آن حوادث تصرف و تغییری پدید آورد و نقص آن را کمال بخشد یا ناراستی آن را راست سازد. اسلوب اعجازین قرآن، پیراسته از هرگونه فراواقع نمایی، از خلال نقل حقیقت ناب نمودار می گردد. همین نقل امین مآبانه و دقت ورزانه حقایق است که اعجاز قصّه های قرآن را رقم می زند.

همین که زندگی با همه جوشش و پویایی و همان گونه که واقعاً هست در حوادث و رویدادها جریان دارد، به آن اعجاز می بخشد. همین که مخاطب واقعیت ناب را با همه صفا و درخشندگی اش در قصّه های قرآن باز می بیند، سبب می شود که نزد اعجاز قرآن سرخم کند.

پس اعجاز قصّه های قرآن، در بطن حقیقت است و از متن واقعیت.

پی نوشت در قصه های قرآن

از دیگر ویژگی مهم قصه های قرآن این است که معمولاً پس از هر رویداد پی نوشتی مستقل می آورد و با آن، سه نقش اصلی را ایفا می کند: هم فاصله ای میان رویدادهای پیپی می آفریند؛ هم پیامی از آن قصه به مخاطب ارائه می کند؛ و هم خطوط اصلی آن را باز می گوید. مثلاً در قصه داوود، دو پی نوشت چهره می نمایند: **وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ** و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند (و اینان نیز اندک هستند) بر یکدیگر ستم می کنند. **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ**

هرآن چیز پیداست ما بین آن

که اندر زمین نیز هفت آسمان

نه بیهوده بنمود آن را پدید

به بازیچه چیزی خدا نآفرید

که بی پایه است این بنای سخن

ولی کافران راست این گونه ظن

که در آتش افتند روز شمار

پس ای وای بادا بر ایشان، زنار

چو مؤمن کسانند شایسته کار؟

مگر فاسدان نزد پروردگار

بگردند با فاسقان هم نشست

و یا متقیان یزدان پرست

که بر تو بدادیم ای مرد راد

کتابیست قرآن مبارک نهاد

به هوش و به دانش تأمل کند

که در آیه هایش تعقل کند

بسی پند و اندرز از آن برد

هرآن کس که او هست صاحب خرد

بخش ششم: شبهه زدایی در قصه های قرآن

قصه های قرآن جزئی از مجموعه گسترده **رسالت اسلامی** اند که عمدتاً بعد **عبرت آموزانه و اندرز** دهانه آن را تأمین می کنند. از این رو، قصه های قرآن در چهار چوب کلی دعوت اسلامی جای می گیرند و به همان اصول پایبندند. طبیعی است که قرآن در قصه های خویش، ادعاها و شبهه ها و گفته های حق ستیزان و باطل گرایان را نقل کند. اما به دلیل پایبندی به همان اصول دعوت اسلامی، هرگز از این شبهه ها بی پاسخ نمی گذرد و اجازه نمی دهد که مخاطب دچار اشتباه و سوء برداشت گردد برای نمونه، وقتی قرآن ادعای کفران قریش در مورد خود را باز می گوید، نادرستی و ظالمانه بودنش را به صراحت اعلان می دارد: **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا افْكُنِ افْتَرِيهِ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا (فرقان ۴)**

بگویند کفار، این مصطفی که گوید که قرآن بود از خدا

فرا یافته از خودش يك به يك دگر کس بکردست او را کمک

چه ظلم بزرگیست این حرف و فکر که کفار آن را نمایند ذکر

نیز آن گاه که سخن اهل کتاب را درباره فرزند داشتن خداوند ذکر می کند، بی درنگ به نقد گفته آنان می پردازد:

وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا. مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا لِابَائِهِمْ كِبَرُتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا. (کهف ۴ و ۵)

بترسانند آن قوم را کز خطا بگفتند فرزند دارد خدا

نه خود نه پدرهای آن انجمن ز دانش نگویند هرگز سخن

کلامی که آرند روی زبان نباشد مگر افترا بی عیان

نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم (انبیاء ۵۲ تا ۵۶)

قصه ابراهیم که در آن، پا به پای ادّعاهای باطل گرایان، قول حق نیز با قاطعیّت و شکوه طرح میشود: إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟

بفرمود بر مردمان و پدر چرا می پرستید بت را دگر

توقف نمودید عمری دراز ره رستگاری نجستید باز

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ

بگفتند اجداد ما پیش از این بجستند این راه و آیین و دین

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

دگر باره لب بر سخن برگشاد چنین پاسخی را به آنها بداد

شما و پدرهایتان گمراهید نخواهید آیا ز ذلت رهید؟

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ؟

بگفتند آیا به اثبات حق دلیلی ترا هست بر این نسق؟

و آیا که چون حرف با ما زنی به بازیچه گوی سخن می زنی

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

بگفتا خدای شما آن خداست که هفت آسمان و زمین زو بجاست

گواهم بر این حرف و گفتار من شهادت دهم راست باشد سخن

بخش هفتم : تکرار در قصه های قرآن ، طرح مسأله

جلوه های بلاغی تکرار تکرار در قرآن به چهره های گوناگون جلوه می کند: تکرار در واژه، تکرار در جمله، و تکرار در ارائه یک تصویر و واقعیت به صورت ها و عبارات گوناگون. آوردن یک قصه با الفاظ گوناگون به گونه ای که معنا و پیام دگرگون نشود، کاری است بس دشوار که تجلی گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت های **تَحْدِی** آن به شمار می رود، چرا که ناتوانی دیگران را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می دارد.

بررسی «تکرار» در قصه موسی علیه السلام

برترین مثال در این مورد، تکرار قصه موسی علیه السلام که ذکر آن در قرآن را ۱۲۰ بار آمده. برای آن که مدّعی ما درباره تکرار قصه های قرآنی به خوبی جلوه یابد، می سزد که از زاویه های گوناگون به روایات این قصه بنگریم و انگیزه های تکرار را در آن ها بیابیم. تصویرهایی که از قصه موسی علیه السلام در قرآن به نمایش نهاده شده اند، از این قرارند: **یک.** زندگی موسی علیه السلام از هنگام تولّد تا خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر. در این بخش، مراحل قصه چنین تصویر گشته اند:

۱. تولّد موسی علیه السلام و اوضاع آن زمان، از جمله کشتن نوزادان بنی اسرائیل بفرمان فرعون.

۲. وحی خداوند به مادر موسی علیه السلام که فرزندش را در تابوتی در رودخانه افکند، با این وعده که نگاهبانی از او با خداست

۳. قرار گرفتن موسی علیه السلام در خانه فرعون و اصرار همسر وی برای نگهداری و تربیت

۴. جست و جوی مادر موسی و یافتن وی و برگزیده شدن مادر به دایگی او

۵. یاری موسی به یک اسرائیلی در قتل یک مصری و گریختن به مدین

۶. ازدواج موسی **علیه السلام** با یکی از دختران پیامبر مدین

۷. بازگشت به مصر و سخن گفتن خدا با وی در طور سینا و روانه ساختنش به سوی بنی اسرائیل به عنوان رسول.

۸. هراس موسی **علیه السلام** از دیدار با فرعون و یاری خواستنش از خداوند که برادرش هارون را پشتیبانش سازد.

۹. دیدار موسی با فرعون و غرور ورزیدن و استکبار فرعون که خویشتن را خدا می دانست.

۱۰. اقدام موسی **علیه السلام** برای خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر و نجات او و همراهانش پس از غرق شدن فرعون و سپاهش که به تعقیب ایشان پرداخته بودند

این ده مرحله، به تناوب، در قرآن آمده اند: برخی ۱ بار، برخی ۲ بار، و برخی بیش از ۱۰ بار. مراحل دوم، سوم، و چهارم ۲ بار آمده اند: سوره طه، و سوره قصص. در سوره قصص، به تفکیک مراحل چهارگانه، چنین می خوانیم

۱. إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبُّ أبنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. (قصص ۴ تا ۶)

همی کرد گردنکشی و غرور

همانا که فرعون با دست زور

بپوید بر راه ظلم و خلاف

میان خلائق فکند اختلاف

بگرداند خوار و ضعیف و ذلیل

یکی قوم نامش بنی اسرائیل

از این کار هرگز نبودش دریغ

پسرهایشان را همی زد به تیغ

که فاسد بُد و طبع بدکار داشت

زنان را در آن قوم زنده گذاشت

۲. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص ۷)

چو بر مادر موسی آمد ندا

کنون ده به طفلت تو از شیر خویش

تو خود کودکت را به دریا فکن

نباشی غمین و تأسف مبر

ببخشیم بر او نبوت مقام

بر او وحی فرمود یکتا خدا

و گر هم گزند بیامد به پیش

دگر وحشت و ترس از دل بکن

به تو بازش آریم بار دگر

بر او لطف ایزد بگردد تمام

۳. فَأَلْتَقَطَهُ الْفِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ . وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنَ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (قصص ۸ و ۹)

پس آسیه بگرفت او را زیم

که با آل فرعون گردد عدو

که فرعون و هامان و کل سپاه

به فرعون تازاند اسب سخن

مریزید خونسش مگیرید خشم

بود تا شود مایه خیر و سود

که بودند از عاقبت بی خبر

که این ثبت بودی به تقدیر هم

شود مایه غصه و رنج او

ستمکار بودند و غرق گناه

بفرمود آسیه آن نیک زن

که او بر من و توست چون نور چشم

به فرزندی او را بگیریم زود

که این بذر را چیست آخر ثمر

۴. وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَى بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ . وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ. فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

به وقت سحر شد پراندوه و غم (قصص ۱۰ تا ۱۳) دل مادر موسی نیک دم

به حدی پراندوه بودی و زار

که تا قلب او را کند پایدار

همی کرد راز خودش را عیان

که گر خود نبذ لطف پروردگار

بماند در ایمان خود استوار

بینداخت پرده ز کار نهان

چو مادر به خواهر بگفتا برو	به دنبال آن طفل راهی بشو
برفت و ز دورش بدید و شناخت	به سویش دوید و «دل خود بباخت
نُبد هیچ فرعونیان را خبر	که این زن که باشد چه دارد نظر
خدا کرده بودی به موسی حرام	ز هر دایه ای شیر خوردن به کام
[بکردند فرعونیان جستجو	مگر دایه یابند از بهر او]
که آن خاله گفتا به بی دانشان	که آیا شما را دهم ره نشان ؟
شما را نشان می دهم يك نفر	که او می شود دایه این پسر

در سوره طه، به تفکیک مراحل، چنین آمده است:

۱. إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ . أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي. (طه ۳۸ و ۳۹)

به یاد آر آنکه ز سوی خدا	یکی وحی بر مادرت شد عطا
که طفل خودت را به درجی گذار	به دریا درافکن به موجش سپار
ورا موج دریا به ساحل رساند	که آن طفل را از بلای رهاند
همان کس که بُد با من و تو عدو	شگفتا، ز دریا گرفتش هم او
فکندم ترا مهری از خویشان	که تا رشد یابی به فرمان من
گرفتمت آنگاه تحت نظر	که تربیت و رشدیابی دگر

۲. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى (طه ۴۰)

ترا خواهرت کرد بس جستجو	بدیدت به دربار فرعون، او
بگفتا بخواهید گویم چه کس	تواند بر این طفل باشد عسس
دهد شیر و باشد مراقب از او	کند تربیت طفل را بس نکو
تو بر مادرت بازگشتی چنین	بگردیده با مهر مادر قرین

بشد چشم او روشن از آن جمال

چو طفلش بدیدی زن خوش خصال

خدا از غم آن بدادت نجات

چو کشتی تو یک شخص را در حیات

ترا سالها بود مدین مکان

نمودم ترا بارها امتحان

تو را برگزیدم به پیغمبری

سرانجام دادم تو را رهبری

از مقایسه این مراحل در دو سوره مزبور چنین می توان نتیجه گرفت:

۱. در سوره قصص، هدف اصلی از ارائه قصّه این که پیامبر و همه مؤمنان در طول تاریخ عبرت بگیرند و بدانند که در عرصه مبارزه حق و باطل، سرانجام پیروزی از آن مؤمنان است. از این رو، قصّه با استبداد فرعون آغاز می شود و از وعده نصرت خداوند سخن می گوید. اما در سوره طه، خطاب به خود موسی است و لطف خداوند به او یادآوری می شود. از این رو، عرصه محدودتر است و چون عبرت آموزی کلی مقصود نیست، از آن صحنه آرایی های عمومی تر اثری نیست.

۲. وحی خداوند به مادر موسی **علیه السلام** در سوره **قصص** و **طه** به گونه ای آمده است که تصویرها در یکی، کامل کننده تصویرهای دیگری باشند. در سوره **قصص**، هدف آماده سازی ذهنی و روانی برای مادر موسی است تا توان برخورد با حادثه ای را که در راه است بیابد. به همین دلیل، لحن کاملاً آرامش بخش و وعده دهنده است. با جوّ این زمینه سازی روانی سازگار نیست که نامی از تابوت برده شود که صندوقی بوده چوبی و قاعدتاً گذاردن نوزاد در آن و به رود سپردنش خاطر آزار جلوه می کرده است. اما در سوره **طه** با تصویری ناگهانی رو به روییم که در آن، نقش مادر موسی در مواجهه با حادثه ای سنگین و رخ داده شده ترسیم می گردد. پس این دو نما از یک صحنه واحد، در حقیقت مکمل یکدیگرند.

یکی به بُعد روحی نظر دارد و دیگری به جنبه فیزیکی حادثه؛ یکی آماده سازی روانی را نشان می دهد و دیگری سنگینی و ناگهانی بودن رویدادی را که مادر موسی برای برخورد

با آن آماده می شود. به عبارت دیگر، این دو نما وقتی کنار هم نهاده شوند، کامل می گردند. و همین است معنای عبرت آفرینی قصّه های قرآن: از آن جا که هر قصّه پیام و مقصود خاصی دارد، در هر یک نمایی انتخاب شده که با آن پیام و مقصود تناسب داشته باشد. از سوی دیگر، نمایی عرضه شده در سوره طه به نکته ظریف دیگری نیز اشاره دارد؛ و آن، مشیّت و خواست قاهرانه خداوند است: رود باید او را به ساحل برساند و دشمن من و او، وی را بگیرد. این «باید» حکایتگر حتمیّت است که خداوند مقدر فرموده است و با لحن ضریدار و قاطع و ناگهانی بودن رخداد سازگار است. این نیز کمال بخش تصویر عرضه شده در سوره قصص است که مادر را به آرامش فرامی خواند. به این ترتیب، آیا میان این دو تناقضی یافت می شود؟

۳. در باب دستیابی مادر به موسی در خانه فرعون و گزیده شدن به دایگی او نیز نمایی ارائه شده در سوره طه، گرچه بسی موجزتر است، دو جلوه تازه دارد: یکی این که فرعون دشمن خدا و موسی **علیه السلام** است، دیگر آن که این همه فقط به لطف و تدبیر و القای محبّت پروردگار صورت پذیرفته است. این دو جلوه نیز از دو امر نو پرده بر نمی دارند، بلکه همان واقعه پیشین را تفسیر و متمیم می کنند.

یکی تلویحاً از آن نبرد مستمرّ حق و باطل سخن می گوید و دیگری از مشیّت و قدرت پروردگار؛ و این هر دو شأن تفسیری دارند. و اما مراحل پنجم و ششم، یاری موسی **علیه السلام** به یک اسرائیلی برای کشتن یک مصری و گریختنش به مدین و ازدواج وی، تنها در یک جایگاه، آن هم سوره قصص، آمده اند. (قصص ۱۴ تا ۲۸) آری، این دو مرحله تنها یک بار تصویر گشته و به گونه قصّه روایت شده اند. پس اصولاً تکراری در آن ها راه نیافته تا محلّ بحث حاضر باشد. البتّه این عدم تکرار، خود، ناشی از آن است که هر دو مرحله به جنبه هایی کاملاً عمومی و معمولی از زندگی بشر، نزاع و ازدواج، نظر دارند و از اهمیّت درخور تکرار بهره مند نیستند. ناگفته نماند که در سوره طه و نیز شعرا به مرحله

پنجم اشاره ای رفته است. اما این اشاره از حالت تصویری بی بهره است و تنها برای عبرت انگیزی و موعظه دهی، در سوره طه، و بیم انگیزی از سوی فرعون، در سوره شعرا است و به هر حال جنبه یادآوری و تذکار دارد.

مرحله هفتم، بازگشت موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی، در سه جایگاه، یعنی سوره های **طه و نمل و قصص**، آمده است. درباره نماهای گوناگون این تصویر در بخشی دیگر از این رساله سخن رفته و نشان داده شده است که این جا نیز نماها تکمیل کننده یکدیگرند، بی آن که با هم تناقضی داشته باشند.

البته باید اشاره کرد که این تصویر یک بار نیز در سوره نازعات آمده، لیکن کاملاً به اختصار و رهگذرانه، صرفاً برای کسانی که با اشاره ای به ماورای اشاره راه می جویند.

و این اشاره هرگز شبیه تکرار را پیش نمی آورد: هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى . إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى . اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَيَّ

ترا هیچ آیا بیامد خبر نازعات ۱۵ تا ۱۸ ز موسای عمران پیغامبر

در آنکه که در، قدس وادی طور ندا کرد بر او خدای غفور

برو سوی فرعون کان تیره بخت ره سرکشی را گرفتست سخت

بگو هیچ خواهی ز شرک پلید به پاکی گرائی بگردی سعید

و اما مرحله هشتم، هراس موسی از دیدار با فرعون و هارون را به یاری خواستن، در جایگاه های متنوع آمده است: طه، قصص، نمل، شعرا، و نازعات.

در سوره **طه** با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی **علیه السلام** که به سوی فرعون روان گردد.

۲. وصف کردن فرعون به تجاوزگری و سرکشی.

۳. یاری خواستن موسی **علیه السلام** از خداوند که سینه اش را گشاده، کارش را آسان،

و زبانش را گره گشوده سازد و برادرش هارون را پشتیبان وی قرار دهد.

۴. برآمدن تقاضای موسی علیه السلام. در سوره قصص، اجزا از این قرارند:

۱. فرمان خداوند به موسی علیه السلام که به سوی فرعون و گروهش روانه گردد.

۲. وصف کردن فرعون به زشتکاری.

۳. هراس داشتن موسی علیه السلام از قتل به دست فرعون، به دلیل آن که پیش تر یک مصری را کشته بوده است.

۴. یاری خواستن موسی علیه السلام از خدا که برادرش هارون را پشتیبانش سازد، زیرا از او فصیح گفتارتر بوده است.

۵. برآمدن تقاضای موسی علیه السلام.

در سوره نمل، با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی علیه السلام که به سوی فرعون و گروهش برود.

۲. وصف کردن فرعون و گروهش به زشتکاری.

در سوره شعراء، اجزای تصویر چنینند:

۱. فرمان خداوند به موسی علیه السلام که به سوی قوم فرعون برود.

۲. وصف کردن گروه فرعون به ستمگری.

۳. بیم موسی از این که تکذیبش کنند و او گفتاری فصیح و روان نداشته باشد.

۴. یاری خواستن موسی از خدا که برادرش هارون را به عنوان پشتوانه قرار دهد.

۵. اظهار بیم موسی علیه السلام از این که او را بکشند.

۶. اطمینان بخشیدن خداوند به موسی علیه السلام و برادرش.

و اما در سوره نازعات، این دو جزء آمده اند:

۱. فرمان خداوند به موسی علیه السلام برای حرکت به سوی فرعون.

۲. وصف کردن فرعون به سرکشی. می بینید که برخی از اجزا در بعضی از نماها آمده اند

و در بعضی دیگر نه. برخی از اجزا نیز عیناً روایت گشته اند و برخی توضیحی را افزوده اند.

به این ترتیب، روشن است که این نماها کامل کننده یکدیگرند و اجزای کاملاً مشابه حلقه های واسط هستند. به عبارت دیگر، اگر کسی این پنج نما را در کنار یکدیگر ببیند، تصویری تام از این صحنه به دست می آورد، همان سان که پنج دوربین از یک صحنه پنج برداشت از پنج زاویه دارند. و اما مرحله نهم، دیدار موسی **علیه السلام** با فرعون و گفت و گوی آن دو، نیز در چند جای قرآن آمده است: **طه، شعرا، اعراف، و یونس.**

در سوره **یونس**، نمایی مختصر و در سه سوره دیگر، نماهایی کامل به نمایش گذاشته شده اند

همه این نماها، دارای چهار جزء مشترک هستند:

۱. برخورد موسی **علیه السلام** و هارون با فرعون.
 ۲. برخورد فرعون و گروهش و جادوگرانش با موسی **علیه السلام**.
 ۳. آنچه میان موسی و جادوگران فرعون می گذرد.
 ۴. آنچه میان فرعون و جادوگرانش می گذرد
- برای رعایت ایجاز، از ذکر یکایک مراحل این اجزا در می گذریم، به ویژه که نوع تصویرگری بسیار هنرمندانه قرآن در این صحنه، آن قدر جذاب و دیدنی است که راه را بر هر گونه شبهه ای می بندد و این یقین را فراهم می آورد که همه نماهای ارائه شده از این صحنه مکمل یکدیگرند و هریک به بیننده منظری از آن را ارائه می دهد.

سخن در مرحله دهم نیز از همین قرار است و صرف نظر از ذکر آن سزاوارتر است،

بخش هشتم : گفت و گو روح دمیده شده در کالبد یک قصّه

بدون این روح، مجموع واژه های قصّه همچون توده ای از سنگ جلوه می کنند. تنوع و رنگارنگی در گفت و گو، به حرکت قصّه جمال و متانت می دهد. گفتگو هرچند ظاهری ساده و سهل دارد، از باطنی پیچیده و بس ظریف برخوردار است. قصّه پرداز در نقل یک گفت و گو باید چنان چیره دست باشد که گرمی و پویایی و زندگی را از همین رهگذر به قصّه تزریق کند. به بیان دیگر، گفت و گو باید آنقدر دقیق و لطیف باشد که اشارات و حرکات و احساسات نهفته در جان و خاطر شخصیت های قصّه را به نمایش گذارد.

تنوع اسلوبی در گفت و گو قرآن شیوه ای واحد را در ساخت گفتگوی قصّه های خود برنگزیده است. قصّه باید از همه قید و بندهای پیش ساخته آزاد باشد و به تناسب فضا و حال و هوای خود، شیوه ای را جاری کند. از همین رو، اسلوبهای گونه گون گفت و گو، در قصّه های قرآن به کار گرفته شده اند. مثلاً از لحاظ کوتاهی یا بلندی، اشاره ورزی یا صریح گویی، و اجمال یا شرح جزئیات، همه گفتگوها همسان نیستند. گاه واقعه مختصر است و گفت و گو بلند، و گاه واقعه مفصل است و گفتگو کوتاه. گاه همان گفت و گوی بلند تنها تصویری از یک وجه واقعه را ترسیم می کند و گاه همین گفت و گوی کوتاه همه وجوه واقعه را باز می نمایاند.

نمونه گفت و گو در قصّه موسی و دو دختر اینک نمونه ای را بنگرید از گفت و گویی بلند در واقعهای مختصر، گفتگو میان موسی علیه السلام و آن دو دختر: **ما خَطْبُکُمَا؟** شما چه می کنید؟ **لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ** (قصص ۷۳) ما آب نمی دهیم تا آنگاه که چوپانان بازگردند؛ که پدر ما پیری بزرگوار است.

برانندند این صحبت و گفتگوی

بگفتند دو دختر نیکخوی

نشستیم در انتظاری دراز

که از آب، مردان بگردند باز

که سیراب سازیم ما هم غم

که از ما بود گوسفند و حشم

که ما را پدر هست شیخی کبیر

به چنگال پیری بگشته اسیر

با آنکه پرسش موسی **علیه السلام** بسیار مختصر است، پاسخ دختران به تفصیل می انجامد. سبب این است که بدون چنین پاسخی، فضای قصّه ترسیم نمی شود: موسی نمی فهمد چرا دختران برکناره ای ایستاده اند؛ پیر بودن پدر آنان زمینه طرح حوادث بعدی را فراهم نمی آورد، و جوانمردی موسی مجال بروز منطقی نمی یابد. در همین پاسخ، تصویری روشن و هنرمندانه از تیره قلبی و ناجوانمردی مردم مدّین، بدون تصریح واژگانی، به چشم می خورد.

حفظ هویت گفت و گوگران گفت و گو در قصّه قرآنی دارای یک ویژگی ممتاز است که بعضی آثار ادبی دیگر از آن بی بهره اند. این ویژگی عبارت است از: حفظ هویت و شخصیت گفتگوگران. به هنگام خواندن قصّه های قرآن، همواره از این توجه برخورداریم که با شخصیت‌هایی کاملاً واقعی روبرویم، شخصیت‌هایی با وجود مستقل، منطق و تفکر خاص، و روش ویژه. یعنی هیچگاه احتمال نمی دهیم که این کلمات را قلم و قوه خیال یک هنرمند بر زبان شخصیت قصّه جاری کرده یا او را به گونه ای حرکت داده باشد که خواه ناخواه به سوی این کلمات سوق داده شود. مثال روشن، کلمات هدهد است نزد سلیمان.

وقتی **کلّیله و دمنه** را می خوانیم، حسّی درونی به ما پیام می دهد که حیوانهای قصّه ها واقعی نیستند، بلکه نمادین و برساخته اند. اما در قصّه هدهد، صادقانه حس می کنیم چنین پرنده ای واقعاً وجود داشته و به راستی چنین حرف‌هایی زده است. همین صداقت در کلام خود او نیز موج می زند:

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ. إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (نمل ۲۲ و ۲۳)

پس از اندکی مکث هدهد رسید	به درگاه آمد ز راهی بعید
بگفتا مرا هست اکنون خبر	به چیزی که از آن ندیدی اثر
ز ملک سبا دارمت یک پیام	کنون گوش می کن ز من این کلام
بدیدم زنی را به ملک سبا	در آن سرزمین بود خود پادشا
زمام امورش همی بُد به دست	به تخت پُر از شوکتی می نشست

به دلیل همین ویژگی است که گفت وگو در قصّه قرآن، اثری ژرف و شگرف بر مخاطب می نهد، اثری که معمولاً «کلمه» در آثار مکتوب و «صدا» و «تصویر» در آثار دیداری. شنیداری ما از آن برخوردار نیست.

تناسب گفت و گو با شخصیت از ویژگی های گفت وگو در قصّه قرآنی این است که با شخصیت گفتگوگر تناسب کامل دارد. ایمان و کفر، قوّت و ضعف، طبقه اجتماعی، و بسیاری ویژگی های دیگر از رهگذر همین گفتگوها چهره می نمایند. در مناجات که گفتگوی فرد با خداست و حتی سخن یک فرد با خود (گفتمان درونی) نیز این ویژگی ها تجلّی دارند. حتی نوع واژه ها و تعابیری که در این گفتگوها، مناجاتها، و گفتمانهای درونی به کار رفته اند، در تبیین ویژگی های شخصیتها و فضاسازی بسیار مؤثرند.

مثلاً از میان انواع عباراتی که در مقام کمک خواستن از پروردگار میتوان آورد، سوز و گداز خاصّ این عبارت کاملاً برجسته است و نشان مدهد از آن کسانی است که در تنگنایی عظیم افتاده اند و چشم امیدشان از هرکس و هر چیز جز خدا و لطف او بریده شده است: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ. (اعراف ۱۲۶)

این سخن از آن جادوگرانی است که ایمان آوردند و از فرعون و تهدیدهایش به پناهگاه لطف خدا روی کردند و با حال فزع مطلق به درگاه او گراییدند.

ایجاز در گفت و گو بلاغت قرآن در همه اجزای آن، از جمله قصّه هایش، جریان دارد. بلاغت اقتضا می کند که اِطناب و زیاده گویی ناروا در کلام راه نیابد. از این رو، گفت و گو در قصّه های قرآن، با همه تفصیل و شاخ و برگها نمی آید. قرآن تنها عناصر زنده، پویا، بنیادین، و اثرگذار یک گفت و گو را ذکر می کند؛ همان عناصری که از حقیقت راستین و مکنون در ذات اشیا و اشخاص پرده بر می دارند. این ایجاز و بلاغت مداری، البته، یک فایده هنری بزرگ دارد: آنگاه که گفت و گو بر مدار بلاغت می چرخد، مخاطب فرصت می یابد که حقیقتِ ناگفته را در قلمرو صورتهای اندیشه ای خود بجوید و به این ترتیب، با جولان دادن رُخسِ اندیشه به اقلیمهای دور سفر کند.

اما گمان نکنید که این فایده هنری سبب می شود تا حقیقت و خیال در قصّه های قرآن با یکدیگر در آمیزند؛ زیرا دیگر ویژگی های محوری این قصّه ها همواره مخاطب را به مرکزیت حقیقت توجّه می بخشند و نیروی اندیشه او را بر مدار همین مرکز به حرکت در می آورند. به این سان، هم مخاطب فرصت باریک اندیشی و جولانِ خاطر می یابد و هم حقیقت به عنوان هسته مرکزی قصّه قرآنی حفظ می شود.

«التفات» در گفت و گو فنون بلاغی که قرآن را بر جایگاه اعجاز ادبی نشانده اند، در قصّه های قرآنی نیز به کارگرفته شده اند. یکی از این فنون «التفات» است. التفات (گرداندنِ گفتار از گونهای به گونه دیگر) در گفت و گوهای قرآنی، از جمله قصّه های

قرآنی، نیز مشاهده می شود. از نمونه های التفات، سخنی درباره مسیح است که ناگاه به گفتار خود او (غایب به متکلم) تبدیل می شود: قَالَتْ رَبِّ اَنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ وَلَدٌ یَّمْسَسُنِیْ بِسَرِّیْ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فَیَكُوْنُ . وَیُعَلِّمُهُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِیْلَ . وَ رَسُوْلًا اِلٰی بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ اَنِّیْ قَدْ جِئْتُکُمْ بِاٰیَةٍ مِنْ رَّبِّکُمْ اَنِّیْ اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ الطَّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فِیْهِ فَیَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحِی الْمَوْتِی بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُنَبِّئُکُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدْخِرُوْنَ فِیْ بُیُوْتِکُمْ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَآیَةً لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ (آل عمران ۴۷ تا ۴۹)

چنین گفت مریم چو این را شنید	چگونه ز من طفل آید پدید
که مردی نبودست همراه من	نگردیده ام با کسی هم سخن
بگفتا چنین است کار خدا	چو خواهد کند خلق آن رهنا
گر او را مشیت به چیزی رود	همان دم که گوید بشو می شود
بیاموزد او را کتاب و حکم	بیاموزد انجیل و تورات هم
خدایش سرانجام سازد دلیل	رسولش کند بر بنی اسریل
بگوید بر آنها ز یکتا خدا	بیاورده ام آیتی بر شما
بسازم ز گل مرغی و اندر آن	خود از نفس قدسی دمم ناگهان
که آن مرغ بر امر پروردگار	شود زنده مرغی، بسی آشکار
کسی را که مادر بزاییده کور	مداوا نمایم به امر غفور
هرآن کس به پیسی بشد مبتلا	رهانم از آن محنت و آن بلا
به امر خداوند بعد از وفات	دگر بار بر مرده بخشم حیات
هم از غیب گویم خبر بر شما	چه دارید پنهان میان سرا

چها می خورید و ذخیره ز چیست

شما را کی انبار پر، کی تهیست

در اینهاست بس حجت آشکار

چو ایمان بیارید بر کردگار

اهل فن برآنند که التفات در چنین مواردی به قصد تنبّه ذهنی صورت می گیرد و سبب می شود که فضای قصّه در ذهن خواننده بیشتر تجسّم و عینیّت یابد.

نمونه گفت و گو در قصّه موسی اکنون به نمونه ای زیبا از گفت و گو در قصّه های قرآن بنگرید و تأثیر آن را تحلیل کنید. این نمونه را از قصّه موسی می آوریم. در آغاز، گفت و گویی است میان خداوند و موسی : **وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . قَوْمٌ فِرْعَوْنٌ لَا يَتَّقُونَ. (شعرا ۱۰ و ۱۱)**

به موسی چنین گفت یزدان تو

کنون سوی قوم ستمکار رو

به فرعونیان گوی آیا شما

نترسید هرگز ز یکتا خدا؟

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونِ . وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَرُونَ وَ لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (شعرا ۱۲ تا ۱۴)

بگفتا که می ترسم ای رب من

دروغین بخوانند از من سخن

بگردم از آن کفر دلتنگ باز

زبانم نگردد به گفتار باز

کنون پس تو، هارون نیکونهاد

به همراه من ساز در این جهاد

بترسم که این قوم ورزد گناه

بریزند خود خون ما را به راه

قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (شعرا ۱۵)

بگفتا مترسید اکنون روید

به دربار فرعون راهی شوید

که من می شوم با شما هم سفر

نیوشم سخنهایتان سربه سر

از این پس، موسی و برادرش نزد فرعون می شتابند. اما قرآن می خواهد ما را از مجلس گفت و گوی خداوند و موسی بی هیچ واسطه به مجلس گفتوگوی موسی و فرعون برساند و این دو فضا و مکالمه را در کنار هم قرار دهد تا بر تأثیر گفتگوها بیفزاید، از این رو، ذکری از ملاقات موسی و فرعون و چگونگی آن به میان نمآورد. پس آنگاه یکسره به مکالمه موسی و فرعون می پردازد و در آغاز، سخن فرعون را ذکر میکند: قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ . وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

پس آنگاه فرعون او را شناخت (شعراء ۱۸ تا ۱۹) به موسی چنین ضرب صحبت نواخت

تو آن طفل هستی به دربار من بزرگت نمودست این انجمن

به دربار ما بوده ای چند سال چو اکنون رسیدی به رشد و کمال

ز تو سرزد آن قتل و آن کار زشت چو کافر به ما بودی اندر سرشت

فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِينَ . فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ . تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ (شعراء ۲۰ تا ۲۲)

بگفتا بلی کشتم او را به مشیت ستمکار را نیز بایست کشت

که سرگشته بودم به قصر و دیار به زندان حیرت بگشته دچار

پس آنگه از اینجا نمودم فرار ز بیم شما مردم نابکار

خدا حکمت و علم کردم عطا که اینک رسولم ز یکتا خدا

بکردی تو این قوم را عبد خویش یهودان ز جوریت بگشتند ریش

مگر نعمتی هست این ای دغل که منت به من می نهی زین عمل ؟

قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

بپرسید فرعون از او ناگهان که برگو ترا کیست رب جهان

بگفتا خدای زمین و آسمان خدائی که از اوست مابینشان

و گر می نمایید باور سخن

هم او در جهان است یزدان من

فرعون خطاب به اطرافیانش: قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ؟ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ.

چو فرعون شد عاجز از هر جواب

به درباریانش نمود این خطاب

شنیدید آیا سخنهای او

خبردار گشتید از رای او

بفرمود موسی سخن آشکار

که رب جهان هست آن کردگار

که او هم شما و هم اجدادتان

ز هیچ آفرید و توان دادتان

چنین گفت فرعون دارم یقین

که حقاقت مجنون رسولی چنین

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

بگفتا که خلقت نمودست رب

همه مشرق و مغرب و روز و شب

هرآنچه در آن بین دارد قرار

اگر عاقلانید در قول و کار

قَالَ لَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

دگرباره فرعون گفتا سخن

اگر می پرستی کسی غیر من

دراندازمت خود به زندان و بند

ببینی تو بسیار رنج و گزند

أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ؟ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. (شعرا ۱۹ تا ۳۱)

بگفتا که خود معجزه گوی چیست

دروغی تو را گر به گفتار نیست

از این جاست که معجزه موسی رخ می نماید. می بینید که پیاپی آوردن این دو مجلس و حذف صحنه واسطه و زمان و مکان آن، سبب می شود که مخاطب بیشتر با آن فضا احساس همراهی کند و خود را در این گفت و گوها شریک ببیند. در متن گفت و گوها عنصر صداقت و واقعیت تا چه حد موج می زند. مثلا وقتی فرعون عمل پیشین موسی (کشتن قبطی) را به رخ او می کشد، وی در پی انکار و رفع اتهام بر نمی آید، بلکه خیلی

ساده جواب می دهد: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم. وقتی گفت وگو در اوج شدّت و کشاکش است، کلمات طولانی و سنگین هستند. حتّی امتداد طولی آنها نیز بیشتر است. مثلاً به همین پاسخ موسی بنگرید که کاملِ آن چنین است: و چون از شما ترسیدم، گریختم. ولی پروردگار به من نبوّت داد. و منّت این نعمت را بر من می نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟ اما وقتی از شدت مکالمه کاسته می شود، واژه ها ضرب آهنگی روانتر می یابند و از امتداد طولی شان نیز کاسته . فرعون این بخش را چنین آغاز می کند : **پروردگار جهانیان چیست؟** و مکالمه به همین سان ادامه می یابد. این، هرگز صنعتی متکلفانه و شگردی برای قصّه گوئی نیست، بلکه بازتاب همان واقعیتهای جاری در زمان و مکان واقعه است. این گفت و شنیدهای پیاپی و بی مکث، این فراز و فرودها، این تندی ها و کندی ها، همه، از درون موسی و فرعون و بطن حادثه سرچشمه می گیرند و قرآن فقط آنها را روایت می کند. صحنه ای که شرح آن گذشت، ظاهراً نخستین دیدار موسی و فرعون را روایت می کند . اگر به دیدار دیگر این دو در صحنه ای پَسین بنگرید، با ز می بینید که به تناسب زمینه پیشین و آمادگی فرعون برای برخورد خصمانه، گفت و گو در همه ابعادِ ساختاری و آهنگی و کلامی، رنگ تندی و هیجان می پذیرد. نیز همین تناسب و همگونی را بنگرید در گفتگوی موسی با برادرش هارون، آنگاه که از میعاد خویش با پروردگار بازگشت و قوم خود را گمراه گشته دید. به آهنگ خشمگینانه، واژه های سنگین، و فضای مه آلود این گفتار موسی عنایت کنید: **يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوْا اَلَّا تَتَّبِعَنِ اَفْعَصَيْتَ اَمْرِي؟**

به هارون بفرمود موسی به خشم	(۲ طه ۹۲ و ۹۳)	به چشمانش از قهر افکنده چشم
چه چیزی ترا بود مانع ز راه		که چون قوم رفتند راه تباه
همی نامدی تو به دنبال من		اطاعت نکردی ز حرف و سخن

بخش نهم : اصول تربیتی در داستانهای قرآن

قرآن هدفی جز تربیت و هدایت انسانها و رهنمون ساختن کاروان بشری به سر منزل سعادت دنبال نمی‌کند. از این رو همه شریانها و رگها و مویرگهای قرآن به «قلب هدایت» منتهی می‌شود و هیچ خبر، حادثه، مثال و موردی نیست که در قرآن بی‌نتیجه و بی‌هدف طرح شده باشد.

یکی از روشها و شیوه‌های جاذب و موثری که قرآن کریم برای القای پیام و رشد و تربیت پیروان خود از آن فراوان بهره جسته است، روش نقل داستان و بیان سرگذشت انبیاء و اشخاص و امتهای پیشین است. داستانهای قرآن بهترین و جاذبترین روش در تربیت و هدایت انسانها به شمار می‌روند و در پرتو درسهای تربیتی و عبرتهای اخلاقی که در لابه لای داستانهای زیبای قرآن جلوه‌گر شده، هر کس به بهترین وجه، طریق هدایت را باز می‌یابد

تجربه تربیتی نشانگر آن است که مواظظ دینی و پندهای اخلاقی در قالب داستان و حکایت بیشترین تاثیر و نفوذ را بر روح و روان مخاطبین به جای می‌گذارد و از همین روست که قرآن و سایر کتب آسمانی از این ابزار مکرر استفاده نموده، از آن در جهت رشد اخلاقی و تربیتی مردم سود جسته است. قرآن کریم در قالب داستانهای خود تابلوهای باشکوه و نفیسی از ایمان، ایثار، شجاعت، تواضع، جوانمردی و بالاخره تمامی فضایل و مکارم اخلاقی را در بدیع‌ترین و زیباترین تصاویر ترسیم نموده که مناظر دلنواز آن چشم دل هر بیننده‌ای را بی‌اختیار به خود متوجه می‌سازد و پنجه در اعماق عواطف انسان می‌افکند و مایه عبرت و بیداری وی می‌شود.

از سوی دیگر قرآن برای **برحذر داشتن انسانها از زشتیها و پلشتیها** تصاویری زنده و روشن از برخی انسانها و امتهای پیشین که در چنگال هوی و هوسها و آلودگیهای اخلاقی گرفتار

بوده‌اند، به نمایش می‌گذارد تا دیگران آن را نصب العین خویش قرار دهند و از فرو
غلتیدن به همان گردابی که گذشتگان بدان گرفتار آمدند، مصون بمانند.

قرآن حوادث و جریانات و حکایتهای خود را همچون آینه‌ای پیش روی انسان می‌گذارد
تا وی چهره زندگی خود و آینده خویش را در آن ببیند و با آن طرحی نو برای بهتر زیستن
خویش دراندازد.

دقت و تامل در داستانهای قرآن، گویای این حقیقت است که خداوند متعال در قالب
این حکایتها از هیچ نکته‌ای برای تربیت و پرورش و پالایش روحی و معنوی انسان فروگذار
نکرده و در اصل، داستانهای قرآن را باید یک مجموعه کامل تربیتی دانست که اگر جز
این داستانها چیز دیگری در قرآن یافت نمی‌شد، همان برای رشد و هدایت آدمی کافی
بود. آری، به جرأت باید گفت روح قرآن و اهداف و اصول و اسلوب تربیتی آن در
داستانهای زیبا و شیوای قرآنی تجلی نموده و شناخت دقیق و عمیق این داستانها و پی
بردن به ظرایف و لطایف تربیتی نهفته در بطون این داستانها ما را به روح حاکم بر قرآن
واقف می‌سازد.

گرچه موضوع داستانهای قرآنی از دیرباز مورد توجه دانشمندان و اندیشمندان قرآنی
بوده و دقت و تامل در لطایف و ظرایف نهفته در هر یک از داستانها مبداء خلق آثار
گرانسنگی در عالم اسلام بوده است؛

سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی :

۱. **نهی صریح** بر خلاف آنچه در ادبیات و هنر امروز معمول است، یکی از شیوه های
پیامدهی اخلاقی در قصه های قرآن **نهی صریح** است. این شیوه در جایی به کارگرفته می
شود که آن ضد ارزش از امور عادی زندگی مردم شمرده شود و همچون سنتی اجتماعی
میان آنان رایج گشته باشد. نمونه این شیوه، نهی از کم فروشی در قصه شعیب است.

نیز همین شیوه در مورد ضد ارزشهایی که در رفع نیاز عاطفی جامعه به کارگرفته می شوند، تجلی می کند. مثال مهم این نوع، تلاش برای «بازداشتن مؤمنان و سد کردن راه بر ایشان» است: **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ . وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُكُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.** (اعراف ۸۵ و ۸۶)

فرستاد بر قوم مَدْيَنَ شعیب	مگر بر زداید از آن قوم عیب
بگفتا پرستید، پروردگار	شما را نباشد جز او کردگار
کنون حجت و آشکارا دلیل	فرود آمد از سوی رب جلیل
دگر کم فروشیتان ترك باد	بسنجید با کیل و میزان و داد
به روی زمین و میان بلاد	مبادا بورزید فسق و فساد
به منظور اصلاح از آسمان	قوانین فرستاده شد این زمان
همانا بود نیک تر این عمل	اگر مؤمنانید دور از دغل ۸۵
نسازید با هر طریق تباه	نفوس بشر را گم از راست راه
که آن را که ایمان بیاورده است	به حبل الهی برآورده دست
بسازید گمراه از راه راست	کشانید بر راه کج کان خطاست
شما نیز ای مؤمنان بلاد	کنون در دل خویش آرید یاد
که تعدادتان بود بسیار کم	ولی خصم بسیار در هر قدم
شما را بیفزود آن ذوالجلال	که پیروز گردید اندر جدال
ببینید بر فاسدان دیار	چه ها گشت پایان و فرجام کار

۲. تعجب یا پرسشِ نکوهشی (استفهام انکاری) این شیوه نیز در مورد ضد ارزشهایی به کار رفته که در قالب عاداتهای زشت و رایج مردم جلوه می کنند و خلّی عام به شمار می روند. مثال برجسته این مورد، عمل لواط است: **وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ آتَاؤُنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ (اعراف ۸۰ نمل ۵۴)**

پیمبر بگردید در روی خاک

پس از آن ز سوی خدا لوط پاک

ندارید شرمی ز یکتا خدا؟

به قومش بفرمود آیا شما

که ناکرده زین پیشتر هیچ کس

نمایید اعمال زشت از هوس

۳. نمایش دادن اخلاق دیگران در این شیوه، قرآن اخلاق بعضی از گروه های اجتماعی را به نمایش می نهد. در این جا نیز همانند دیگر بخشها و ابعاد، هرچه بر زبان قرآن جاری می شود صدق محض است. برخلاف بعضی نظریّه ها، می توان از همین تصویرهای قرآنی به روحيات و خلّیات حقیقی این گروههای اجتماعی پی برد. **وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَنَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران ۷۵**

که هرگز نیچند روی از صواب

گروهی شناسیم ز اهل کتاب

گروهی دگر آن چنان نادرست

چو مالی سپاری، دهندت درست

دگر پس نیارند آن را به تو

که دیناری ار خود گذاری گرو

که آن مال گردد ترا دستگیر

مگر آنکه باشی تو بس سختگیر

کسی کوز تورات پیرو نبود

ازاین رو که گویند قوم یهود

که نادان خبردار از غیب نیست

اگر مال او را خوری عیب نیست

بدین حرفها می زنند افترا

بدانند، لیکن به یکتا خدا

نظریه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران» بعضی عقیده دارند که در این مورد نیز، همانند رویدادهای تاریخی، قصه های قرآن گاه در مقام تعبیر ادبی و هنری اند و نه بیان واقعیت. اگر به راستی چنین باشد، چگونه می توان مرزی میان تعبیر صرفاً ادبی و ترسیمهای واقعی باز شناخت؟ از این گذشته، مگر قرآن کتاب ادبیات و فنون ادبی است که وقتی ظاهرش به روشنی از ارزشها یا ضد ارزشهای اخلاقی یک قوم سخن میگوید، گمان بریم که مُرادِ دیگر دارد و در مقام سمبل پردازی و تمثیل است؟ مسأله مهم، جنگ روانی است، نه بیشتر و نه کمتر. چه بسا آنچه درباره ویژگی های یهود آمده است، از همین باب باشد؛ زیرا قرآن، به ویژه در دوران مدنی، هجومی سرسختانه را ضدّ یهود سامان می داد. آیا معنای این سخن چیزی جز این است که قرآن برای مبارزه با یهود و جنگ روانی با آنان، ویژگی هایی را به ایشان نسبت داده که چه بسا خلاف واقع بوده است؟ و در این صورت، چه تفاوتی است میان بشر و خداوند؟

هر دو در مقام درگیری و نبرد، شایعه می پراکنند و دروغ می گویند؟ اصولاً اگر این ویژگی های منفی و ضدّ ارزشی در یهود نبود، چرا قرآن تا این اندازه سرسختانه در برابرشان موضع گرفت و پیامبر و یاران خاصّش چنان یهود ستیزی به راه انداختند؟ آیا هجوم سرسختانه ضدّ یهود هم، نمادین و تمثیلی بوده است؟

برخی از ویژگی های مهمّ یهود و مصریان

۱. عهد شکنی برجسته ترین ویژگی یهود که در قرآن به تصویر کشیده شده است، پای بند نبودن به عهد است. در قصه موسی می نگریم که قوم او بسیاری از عهدهایی را که با وی بسته بودند، ناجوانمردانه زیر پا نهادند وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ . أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ

كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ **بقره ۹۹ تا ۱۰۱** از همین ویژگی اخلاقی با تصویری بس هنرمندانه در جایی دیگر یاد شده است: همین ویژگی از مصریان نیز به تصویر کشیده شده است. آنان کسانی هستند که عهد خویشتن با خدا را شکسته اند: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ . فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ . فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ . وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِنُكْشِفَ عَنَّْا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى آجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَا هُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ . (اعراف ۱۳۰ تا ۱۳۶)

همانا که فرعونیان را خدا	به قحط و غلا کردنشان مبتلا
ز نقصان زرع و ز آفات کشت	خدا رنجهایی بر ایشان نوشت
که شاید ز محنت بگیرند پند	نمایند یاد خداوند چند
پس آنگه که نیکوئی و حسن حال	رسیدی بدانها به پایان سال
به خود نسبتش داده گفتند باز	که بودیم شایسته و سرفراز
ولی چون بر آنان بد آید به پیش	بلائی ببینند در نزد خویش
بگویند حقا که این فال بد	ز موسی و یاران راهش رسد
بدانید این رنجهایی که خاست	همه تحت فرمان یکتا خداست
ولی اکثر خلق از مرد و زن	نباشند آگاه از این سخن
بگفتند فرعونیان ذلیل	به موسی همان رادمرد جلیل
کنون گر تو آورده ای معجزات	که ما را بدان، سحر سازی و مات

تو این نکته را خوب از ما شنو	که هرگز نیاریم ایمان به تو
پس آنگاه بر کیفر کارشان	عذابی فرستاد آن بی نشان
بیاورد طوفان، وزغ بود و خون	ملخ با شپش نیز بودش درون
نشانهای قهر و غضب آشکار	بر آنها فرستاد پروردگار
ولی باز هم آن گروه از عناد	نمودند گردنکشی در بلاد
که بسیار بودند ناراست کار	به دام گنهکاری خود دچار
زمانی که خشم خدا رو نمود	بر آنها بلایی بیامد فرود
به موسی بگفتند ای مرد راه	کنون از خداوند خود بازخواه
که از ما کند دور رنج و بلا	ز چنگال تعذیب سازد رها
اگر رفع سازی ز ما این خطر	بیاریم ایمان به تو سربه سر
سپاریم بر تو بنی اسریل	فرستیم همراهت آن قوم و ایل
پس آنگه بلا را بکردیم دور	ولی بازافتاد ناگه فتور
چو آن مدت عهد آمد به سر	شکستند پیمان خود را دگر
از آنها کشیدیم سخت انتقام	نمودیمشان غرق دریا تمام
چو منکر بر آیات ما شدند	از آن آیه ها سخت غافل بدند

۲. ضعف و بی ارادگی همچنین مصریان در پیروی از فرعون و عبادت او، گروهی خوار و ضعیف و بی اراده قلمداد می شوند: **وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَذُونَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ .** و نادى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ. **أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ. فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ آوَجَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ. فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ (زخرف ۴۹ تا ۵۴)**

بخواندند ساحر، رسول اله	بگفتند از ایزد خود بخواه
اگر با تو دارد وفائی و عهد	عذابش ز ما دور سازد به مهد
گر این شرط بر جای آری سزاست	که گردیم ما هم هدایت به راست
از ایشان بکردیم دور آن عذاب	کناری نهادیم قهر و عقاب
ولی پا نهادند برآن قرار	نماندند بر عهد خود استوار
چو فرعون در بین قومش ندا	برآورد و بر مردمان زد صدا
چنین گفت بر ضد موسی سخن	که این مصر آیا نباشد ز من
مگر زیر قصری که هستم در آن	کنون نیست جوئی ز آب روان ؟
نبینید آیا شکوه و جلال	که دارم من اکنون بدین وصف و حال
که من برترم یا چنین مرد خوار	که مردیست بی حجت آشکار
اگر او رسول خداوند هست	چرا طوق زرین ندارد بدست
چرا پس ملائک ز هفت آسمان	نباشند همراه او این زمان
بدین گونه گفتار بس بی دلیل	همی داشت قومش زبون و ذلیل
مطیعش بگشتند آن قوم خوار	که بودند بس فاسق و نابکار

سنت های انسانی هدف و پیام این قصّه ها، ارائه صورتی اصیل و صحیح از ناموسها و سنتهای انسانی است. عبرت و موعظه ای که در قصّه های قرآن نهفته است، یادآوری همین سنتهاست. اگر انسانها این پیامهای جاودان را به روشنی درک کنند، افق فراپیش را بصیرانه می بینند و راه را از بیراهه تشخیص می دهند. اکنون به سنتهای برجسته انسانی در قصّه های قرآن اشاره می کنیم.

استواری و پایداری عقیدتی مؤمنان کسی که به آیین و راهی ایمان آورده است، از لحاظ عاطفی و روحی در فضایی قرار می گیرد که هر اندیشه مخالف در نظرش ناصواب جلوه

می کند. ارتباط فکری میان مؤمن و اندیشه اش، هر مؤمنی که باشد و هر اندیشه ای که داشته باشد، ارتباطی حبیانه است: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.** (بقره ۱۶۵)

بلی بین مردم گروهی درند	که فرمان زبتهای دون می برند
چنان دوست دارند بتهای خوار	که گوئی پرستند پروردگار
ولی مؤمنان به رب جلال	مُحبند بر او به حد کمال
اگر مشرکان ستم پیشه کار	ببینند خود خشم پروردگار

وجود این جَوّروانی سبب می شود که مؤمن به یک عقیده، بر اندیشه خود پای فشارد و صاحب اندیشه مقابل را گمراه شمارد: **وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** (بقره ۱۱۳)

یهودان بگویند این را مدام	نصاری ندارند برحق مرام
نصاری بگویند این حرف نیز	یهودان ندارند در دست چیز
ولی هر دو ملّت بدور از صواب	به نقصان بخوانند متن کتاب
گروهی که در جهل وامانده اند	چنین گفته هائی به لب رانده اند
در این اختلافات پروردگار	بخواهد کند حکم روز شمار

قوم نوح **علیه السلام** به راستی و از صمیم جان، می پنداشتند که خود بر حقّ و هدایتند و نوح گمراه گشته است: **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ . قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.** (اعراف ۶۰ و ۶۱)

بزرگان آن قوم غرق گناه	بگفتند هستی تو گمره ز راه

همین استواری بر عقیده است که مؤمنان را اتحاد و همبستگی می بخشد و عواطف و سلايق گوناگون را گرداگرد یک مدار گرد می آورد. پس راز نیرومندی یک قوم در همین همبستگی فکری و اعتقادی شان نهفته است و اگر مردمی از این منبع فاصله گیرند، وحدت ملی شان آسیب می پذیرد. به همین جهت، هرگاه فردی اندیشه ای نو می آورد، ناخشنودی یک قوم را بر می انگیزد و بدگمانی و شوم اندیشی ایشان را دامن می زند: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ آخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ . قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . قَالُوا أَطِيعُوا بَنِيكُمْ وَ يَمْنُ مَعَكُمْ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلِ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ. (نمل ۴۵ تا ۴۷)

چو صالح پیامد به قوم ثمود

که تبلیغ دین الهی نمود

دو فرقه بگشتند آن قوم و کیش

ره جنگ و آشوب بگرفته پیش

به قومش چنین گفت صالح سخن

رسول جهان دیده، مرد کهن

که بر نیک کاری نجسته طریق

بگشتید در بحر عصیان غریق

نخواهید آیا به یکتا خدا

نمایید توبه ز کفر و ریا

امیدست رحمت پروردگار

شود شامل حالتان بی شمار

بدادند او را جواب سؤال

که بر تو بخواهیم زد تیره فال

بفرمود صالح کزین فال بد

یگانه خداوند آگه بود

که گشتید خود موجب این بلا

بگردید بر امتحان مبتلا

همه پیامبران و دعوتگران الهی مشمول همین قاعده بوده اند. هیچ پیامبری نبوده است که از ریشخند و استهزای قوم خود در امان باشد: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ . وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ. (حجر ۱۰ و ۱۱)

که پیش از تو هم سوی دیگر اُمم

رسولان بکردیم مبعوث هم

ز یزدان نیامد رسولی نکو

مگر اینکه کردند انکار او

آنگاه با انواع تهدیدها پیامبران را بیم می داده اند: تهدید به رَجْم و سنگسار، تهدید به حبس، تهدید به آوارگی و خانه به دوشی، تهدید به سوزانده، تهدید به قتل. و از آن پس، تهدیدها عملی می شده اند. هریک از پیامبران به یک یا چند نوع از این تهدیدها و همانندهای آنها گرفتار گشته است. به همین دلیل، دعوت پیامبران همواره به نوعی با گذشته پیوند داشته است تا مردم یکسره آن را تازه و بدیع نشمرند و از آن نگریزند. از این گذشته، پیوند خاص عاطفی و اجتماعی هر پیامبر با مردم خویش و همزبانی اش با آنان سبب می شده که هم از دامنه خصومت با این اندیشه تازه رفته رفته کاسته شود و هم پیامبر با دلسوزی و پایمردی راه خویش را ادامه دهد و بر رسالت خود پای بفشارد.

پیامبران خدا به دلیل داشتن همین بینش صحیح از ناموس اجتماع و سنت طبیعی انسانی، در برابر آزارها و گزندها صبوری می ورزیدند و با ایمان و اعتقادی روشن، آزارشان را برخاسته از همان حس طبیعی می دانستند. پس هرگز توده ها را دشمن خویش نمی شمردند و با اسلوبهایی که خداوند به آنان تعلیم می کرد، رفته رفته در ایمان آنان تصرف می کردند تا اندیشه توحیدی را جایگزین آن سازند.

خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده پیامبران به راه و مرام خود ایمان داشتند و از این رو هرگز نسبت به پیروزی خویش شک نمی کردند. پیروزی برای آنها عمل به وظیفه انذار و تبشیر بود و وعده الهی همواره در جانشان چراغ رسالت را برمی افروخت: **ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ (یونس ۱۰۳)**

همه مؤمنان و رسولان خویش

رهانیم از هر بلایی و ریش

نجات همه مؤمنان را خدا

به خود فرض کردست اندر قضا

حتی گاه فشارها و آزارها سبب می شده است که پیام آورانِ الهی در آستانه افسردگی قرارگیرند، ولی باز همان امید به آینده و چشمداشت به لطف خداوند آنان را نجات می داده است: وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ. (انبیاء ۸۷ و ۸۸)

به یاد آر یونس که از قوم خود	غضبناک گردید و بیرون بشد
گمان کرد هرگز به سختی دچار	نمی گردد از سوی پروردگار
چو افتاد در ظلمت آن نیک مرد	بدین گونه از ترس فریاد کرد
منزه تویی ای یگانه خدا	خودم بر خودم ظلم کردم روا
دعایش اجابت نمودیم، هم	رهاندیم او را ز گرداب غم
که این گونه یزدان نماید رها	همه مؤمنان را ز دام بلا

گاه نیز در آستانه ناامیدی، خداوند نشانه هایی از رحمت و نصر را بر پیامبران خود نازل می فرموده است تا این امید بیشتر در جان آنان قوّت گیرد و در لحظه های سخت احساس تنهایی نکنند: حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. (یوسف ۱۱۰)

پس آن قدر مردم ز کبر و منی	نمودند با مرسلین دشمنی
که کم رسولان نیکو سرشت	بگشتند مایوس از سرنوشت
تصور نمودند اهل عفاف	که این وعده نصر باشد خلاف
در آن حال آمد زمانی فرا	که یاری ایشان نماید خدا
کسی را که خواهد، خدای حیات	ز ظلمت رهاند، ببخشد نجات
خود از مجرمان، رب والامقام	بدون گمان می کشد انتقام

که این حکم قطعی بود از خدا دگرگون نگردد به دور قضا

قصه‌هایی که از اقوام پیشین در قرآن آمده‌اند، عوامل مهمّ روحی در کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر ما بوده‌اند. در خلال همین رویدادها، قلب پیامبر قوّت می‌گرفته است، زیرا آثار نصر و رحمت خداوند را برای پیام آوران پیشین به روشنی می‌دیده است. همین تجربه‌های پیروز پیشین، مؤیدی بزرگ برای ادامه راه محمد بوده است.

رویارویی دو جبهه خیر و شر تأکید ما بر مبارزه نیروهای خیر و شر از این روست که در قصه‌های قرآن، توالی رویدادها و حضور اشخاص و اشیا بر پایه همین مبارزه و قرار گرفتن در یکی از این دو جبهه معنا می‌یابد. خیر و شر، هریک، ضوابط و ویژگی‌های خود را دارد. مهم‌ترین ویژگی خیر آن است که برای فرد و جامعه سودمند باشد و در عین حال، زیانی به فرد و جامعه نرساند. در قصه قرآنی، نبرد میان این دو نیرو در عرصه ایمان و کفر بروز می‌یابد. همه تلاشها و دعوتها نیز بر همین مدار شکل می‌گیرند.

قصه نوح را در نظر آورید که از لحاظ زمانی، از قصه‌های نخست قرآن است و بارها در کتاب خدا تکرار گشته است. در این قصه، همواره سخن از دعوت به عبادت خدای یگانه است. و همیشه نیز این دعوت با انکار و عناد رویارو می‌شود. این دعوت ۹۵۰ سال به درازا می‌انجامد و کافران تا آنجا پیش می‌روند که نوح را از سنگسار شدن بیم می‌دهند. این تأکید بر ایمان و کفر، البته از آن رو نیست که قرآن به دیگر چهره‌های خیر و شربی اعتناست، بلکه از این جهت است که ایمان عصاره همه خیرها و کفر چکیده همه شرهاست. پس هرگاه نبرد ایمان و کفر نمایش داده شود، در حقیقت مبارزه میان همه خیرها و همه شرها نمایان ده شده است. از این دیدگاه، رهاورد ایمان، سراسر، پاکی و رشد و بر و بار است که در «هُدَايَةِ رَبِّ» جلوه می‌یابد: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. (یونس ۹)**

همانا کسانی که بر کردگار
بگشتند مؤمن شده نیک کار

خداوندشان ره نماید به راست
سرانجام جنت بر ایشان سزااست

بمانند جاوید اندر جنان
که جویست زیر درختان آن

اما کفر، سراسر، هیچ و پوچ و حسرت و بی برو باری است: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (نور ۳۹)

ز ناباوران بشنو این حسب حال
چنین بوده و هست اندر مثال

همانند يك خشك بُر و سراب
که تشنه گمان می برد هست آب

شتابان بدان سوی گردد دوان
ولی هیچ آبی نبیند روان

ببیند که یزدان بر او ناظرست
به ثبت عملهای او حاضرست

خدا هست حقا سریع الحساب
جدا می کند اهل لطف از عذاب

و در منظری دیگر: مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ. (ابراهیم ۱۸)

عملهای کفار در روزگار
بود همچو خاکستری پست و خوار

که چون تندبادی وزد در هوا
سپارند خود را به باد فنا

هم از کوشش خود چه سهل و چه سخت
نبینند سودی همه تیره بخت

ضلالت همین است اندر حیات
که باشند دور از طریق نجات .

این مبارزه مستمر میان ایمان و کفر، گرچه در ظاهر غبار برمی انگیزد و فریاد نبرد می پراکند، در حقیقت تصفیه گاهی است تا بدی ها و ناپاکی ها از چهره جهان زدوده شوند و زیبایی و پاکی ها جلوه کنند.

این حکایت، درست همانند مثل تنگنا و درد زایمان است که گرچه خود بحرانی سخت است، رهاوردی مبارک و شیرین دارد: زایش یک مولود جدید.

عرصه های مبارزه و اما عرصه های این مبارزه همیشگی! در قصه های قرآن، چند عرصه اصلی برای مبارزه ترسیم گشته است:

۱. **عرصه نفس** مهمترین نوع مبارزه، نبردی است که درون انسان برپا می گردد. با این حال، هرگز قصه قرآنی در دایره این نبرد به تنگنا دچار نمی شود، بلکه پس از ترسیم صحنه، راهی به بیرون می گشاید تا نشان دهد که آنچه اصالت دارد نجات انسان در این عرصه است.

در قصه صاحب دو باغ، یک انسان از زیبایی و شکوه باغهای خویش به غرور و خودبینی دچار می شود و با خود می پندارد: **وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا . وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا**

به باغ خودش رفت و سرمست بود (کهف ۳۵ و ۳۶) بسی ظلم بر نفس خود می نمود

بگفتا ندارم گمان تا ابد به دارایی من فنا می رسد

مرا بر قیامت نباشد گمان نشاید که در باورم آید آن

اگر هم که برفرض، سوی خدا دگرباره آیم ز بعد از فنا

همانا که در آن جهان دگر یکی باغ یابم از این نیک تر

اما قصه به همین جا پایان نمی پذیرد، زیرا این جا نقطه غلبه هوا و هوس در عرصه مبارزه است. همین جاست که ندای انسان حقیقی بر می خیزد **اَكْفَرْتُ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيْتُكَ رَجُلًا . لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ**

قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِّ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا . فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ
جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا . أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ

تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا **كهف ۳۷ تا ۴۱**

ولی عشق یزدان بُدش در ضمیر	رفیقی که بسیار بودی فقیر
که اول ترا آفریده ز خاک	بگفتا تو آیا به یزدان پاک
ترا کرد مردی تمام و رشید	سپس از یکی نطفه ات آفرید
ز یزدان چرا گشته ای بی خبر؟	کنون از دَرِ کفر آبی بدر
شریکی نخوانم بر او، هیچگاه	ولی من که رَبِّم بود آن اله
که مفتون این مال و ثروت بُدی	تو آن دم که در باغ وارد شدی
هرآن چیز کاندَر جهان پابجاست	نگفتی چرا، طبق میل خداست
که باشد توانا به خلق اثر	به غیر از خدا نیست ربی دگر
فروتر ببینی ز خود در مآل	گر امروز من را به فرزند و مال
که داری چنین رتبت و منزلت	نگردی تو مغرور بر این صفت
به من باغ بهتر نماید عطا	اُمیدست در دل که یکتا خدا
یکی آتش افتد بدین بوستان	یکی شب ترا نیز از آسمان
چو خاکش شود صاف اندر نظر	که چون صبح شد باغ تو سربه سر
رود جوی آبش فرو در زمین	و یا چونکه صبح آمدی از یمین
به حسرت نشینی خود از این شکست	که دیگر نیاری تو آبی بدست

و در این لحظه است که رشته های پندار از هم می گسلند و حقیقت در عرصه نبرد پیروز می شود:

وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا.

چو بگذشت از آن گفتگو مدتی (کهف ۴۲ و ۴۳) همه میوه ها را رسید آفتی

به هم می زد از حسرت او هر دو دست فروریخته آن همه داربست

همی گفت ای کاش بر کردگار شریکی نیاوردمی در شمار

نبد یآوری تا رهاند ورا در آن لحظه از خشم یکتا خدا

توانش کجا بود آن دم کجا؟ که یاری رساند به خود ز آن بلا

۲. عرصه رویارویی دو انسان قرآن اعتراف می کند که انسانها با طبایع و انگیزه ها و خواسته ای گوناگون زندگی می کنند و از این رو همواره در رقابتی سخت به سر می برند. اما اگر این رقابت به نبرد میان حق و باطل بینجامد، باز این گروه انسانی است که پیروز جلوه می کند و بر جبهه باطل چیره می شود.

در قصه فرزندان آدم، روشنترین صحنه نبرد میان دو انسان، یکی در موضع حق و دیگری در موضع باطل، ترسیم می شود. انگیزه تجاوز یکی از این دو چیست و در حقیقت میان آنان چه می گذرد؟ قصه را از قرآن بشنویم:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ . إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ
مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (مائده ۲۷، ۳۱)

بخوان ماجرای دو فرزند را	کن آویزه گوش این پند را
که بهر تقرب به وجهی نکوی	به قربان نمودن نهادند روی
ز هابیل، حاجت پذیرفته گشت	به قابیل نامد، چنین سرگذشت
به هابیل گفتا همانا که من	سرت را جدا می نمایم ز تن
بگفتا گنهکار هرگز نیّم	پذیرد خداوند قربانیم
که قربانی متقین را خدا	به رغبت پذیرد به شوق و رضا
اگر دست آری سوی گشتم	نه بر قتل تو هیچ دستی زنم
که می ترسم از کردگار جهان	کنم آشکارا، نسازم نهان
بخوادم که گردی از اصحاب نار	گناهان تو را افتد اندر شمار
گناه تخلف ز امر خدا	دوم هم گناهی که کشتی مرا
بلی ظالمان را ببايست سوز	در آن شعله آتش پُرفروز
سپس نفس اماره اش خوار کرد	به قتل برادرش وادار کرد
به قتلش رسانید و خونش بریخت	کجا از زیانش تواند گریخت
کلاغی برانگیخت آنگه خدا	که گودال سازد، همان خاک را
مگر تا بیاموزد او را چسان	کند زیر خاک آن جسد را نهان
تأسف کنان کرد بر خود خطاب	که آیا من عاجزترم از غراب
که سازم جسد را نهان زیر خاک	نهم جسم پاکش به تیره مغاک

می بینید که انگیزه تجاوز، حسد است. و از آنجا که همین انگیزه، خاستگاه اصلی نبرد است، قرآن از ریشه آن و دلیل پذیرفته نشدن قربانی یک برادر سخنی نمی گوید. برادری که نماد نیروهای باطل است با تأکید برجسته، برادر خویش را به قتل تهدید می کند و در برابر، برادری که نماد نیروهای حق است، با او به ملاطفت سخن می گوید و از مرز ادب و خداپروری در نمی گذرد.

و آنگاه که نوبت به انتخابی بزرگ می رسد، او که می تواند قاتل باشد مقتول بودن را بر می گزیند، زیرا آنجا که یا باید قاتل بود و ظالم، و یا مقتول بود و مظلوم، حق در چهره دوم ظهور می یابد. و از پس این قتل ظالمانه، ندامت ظالم رخ می نماید و بی درنگ چهره پیروز حق که در همه تاریخ قاعده ای بنا می نهد:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. (مائده: ۳۲)

بیامد یکی حکم بر این سبب	به قوم یهودان ز درگاه رب
کسی کاو نکردست هرگز فساد	بریزید اگر خون او در بلاد
همانند آنست بی چندوچون	که از کل مردم بریزید خون
هرآن کس به شخصی ببخشد حیات	ز چنگال مرگش ببخشد نجات
بود مثل اینکه بدادست جان	به هرکس که بودست اندر جهان
رسولان فرستاد پروردگار	به همراهشان معجزات آشکار
ولی باز از خلق جمعی زیاد	زیاده روی می کنند از عناد

بخش دهم : قصه ی آغاز آفرینش انسان و هستی

آن گاه آهنگ آسمان کرد و آن دودی بود. یعنی مبدأ خورشید و سیارات همه چیزی دود آسا بوده است. ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت ۱۱)

چو بر خلقت آسمان رو نمود که بودند این آسمانها چو دود

بفرمود ای آسمان و زمین شتابید بر سوی رب مهین

چه با شوق و رغبت چه با جبر و زور شتابید بر سوی رب غفور

بگفتند حقا که با اشتیاق به سویت شتابیم بر این سیاق

شب را بر روز فرو می پیچد و روز را بر شب فرو می پیچد. (زمره ۵)

تمام سماوات و خاک زمین بحق آفریدست یزدان دین

شب و روز را حق فراخوانده است به هم هریکی را بیوشانده است

به تسخیر آورد خورشید و ماه که در وقت معلوم پویند راه

بدانید ای بندگان، کردگار عزیزست و غفار و با اقتدار

این آیه را وقتی می توانیم درست توجیه و تفسیر کنیم که قایل به کرویت زمین باشیم و گردش آن را در حالی که نیمی از آن تاریکی و نیمی همواره روشن است بپذیریم. ... نه خورشید را سزد که با ماه درگیر شود؛ و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در مداری [جداگانه] شناورند. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس ۴۰)

نه خورشید در طی این خاص راه بزید که نزدیک گردد به ماه

شب از روز پیشی نگیرد دگر

که این هم بود حکمتی بر بشر

که دارند هریک معین مدار

در آن می نمایند سیر و گذار

قرآن فضا را چون فراخنایی که از آن راهای گوناگون می گذرد ترسیم می کند : و پس از آن زمین را در حال غلتانیدن گسترده. **وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (ذاریات ۷)**

بر این آسمان نیز سوگند باد

که دادار آن را مشبك نهاد

و نیز در آیهی پر مغز دیگری که بر خلاف پندار مفسران قدیمی ارتباطی به روز رستاخیز ندارد زمین را در حال حرکت رقم می زند: و کوهها را ساکن می پنداری و حال آنکه آنها ابر آسا در حرکتند! **و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (نمل ۸۸)**

تصور کنی کوهها ساکنند

سبکبار چون ابر حرکت کنند

که این آفرینش از آن ذو المن است

که هر چیز هم محکم و متقن است

هماناست آگه ز کردارتان

به اندیشه ها نیز بر کارتان

این امر صرفاً بیان یک حقیقت علمی است که هم اکنون نیز صادق است وگرنه اگر خدا می خواست وضع کوهها را در روز قیامت ترسیم کند به گونه‌ی دیگر توضیح می داد چنان که درباره‌ی کوهها از تو می پرسند بگو: پروردگارم آنها را یک سر ریز ریز خواهد کرد! همچنان که در مورد آبهای زیر زمینی فرماید: مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان بارشی فرو آورد پس آن را در چشمه‌هایی که در [طبقات زیرین] زمین است رشته رشته روان کرد؟ **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُّخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (زمر ۳۱)**

نبینی مگر چون یگانه خدا

بباراند از آسمان آب را

بسی چشمه ها کرد هر سو روان دوصد گشت سرسبز روئید از آن

دگرباره رو بر خزان آورند ز زردی نصیبی گران می برند

سپس خشك گردند و نابود و خوار به فرمان و دستور پروردگار

هرآن کس که او هست اهل خرد بسی پندها زین سخن می برد

آن گاه یادی از مبدأ زندگی می کند و هر چیز زنده‌ی را از مبدأ آب پدید آوردیم وَ جَعَلْنَا مِنَ
الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (انبیاء ۳۰)

ز آبی که آمد فروز آسمان همه چیز زنده شد و یافت جان

و خدا هر جنبه‌ی را از آب آفرید وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ. (نور ۴۵)

ز آب آفریدست یزدان پاک همه جانداران در این تیره خاک

آیا به آن کس که تو را از خاک نرم خلق کرد کافر شدی؟! أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا (کهف ۳۷)

بگفتا تو آیا به یزدان پاک که اول ترا آفریده ز خاک

سپس از یکی نطفه ات آفرید ترا کرد مردی تمام و رشید

کنون از دَرِ کفر آبی بدر ز یزدان چرا گشته ای بی خبر؟

قرآن گاه آغاز آفرینش را از **آب** و زمانی از «**تراب**» (خاک زراعتی) و هنگامی از **طین** یا از **لای بدبو** می‌داند که با اکتشافات علمی سازگار است. بدین ترتیب خدا تمام اصناف جانوران را با انسان پیوند می‌دهد. چگونه پیامبر در چهارده قرن پیش که هنوز دانش زمان نیز اقتضا نمی‌کرده از این امر آگاه شده است؟ آیا بر حسب تصادف یا القاء ناخودآگاه بوده؟ ولی اطلاعاتی که قرآن به ما می‌دهد یکی دو تا نیست که بر تصادف حمل کنیم یا

أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ راستی را که ای انسان تو به سوی پروردگارت تلاش کنده‌ی، با تلاشی هر چه تمام‌تر، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق ۶)

به سختی بکوشی و آبی به پیش

الا آدمی سوی یزدان خویش

لقا بایدت کرد با کردگار

بیاید یکی روز فرجام کار

و از آنجا که مثال اعلی به خدا تعلق دارد، آدمی باید همواره کوشا باشد که از **عالم ملک** به سوی **عالم ملکوت** خیر بردارد تا سرانجام کمال خود را احراز کند. چرا که عهد الست بر این رفته است. و چون پروردگارت از اعقاب و زاد و رود فرزندان آدم [پیمان فطری] گرفت و خود آن‌ها را بر خودشان به گواهی واداشت که **آیا من پروردگار شما نیستم!**؟ پاسخ دادند: **چرا گواهی دادیم**، تا مبدا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم یا مبدا بگویید: جز این نبوده که پدران ما از دیر باز شرک ورزیده بودند و ما هم زاد و رود [آن‌ها] از پی ایشان بودیم! آیا ما را به [کیفر] آنچه هرزه کاران انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟ و این گونه آیات خود را به تفضیل باز می‌نماییم و امید که آن‌ها [به سوی حق] باز گردند. (اعراف ۱۷۲-۱۷۴)

به دنبال این آیه و موید همین معنا، می‌فرماید: و چون خداوند از پیام‌آوران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده‌ی آمد که آنچه را پیش شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید! فرمود: **آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟** پاسخ دادند: اقرار کردیم!

فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم. (انعام ۱۶۲-۱۶۳) بدین ترتیب آدمی با رنج و تلاش برای عروج به جهان برین و رهیدن از آلودگی‌های زمین در برابر پروردگار جهان، اسلام یا تسلیم را بر می‌گزیند زیرا که رستگاری همه در این تمکین است.

بخش یازدهم: تصویرهای هفت گانه قصه آدم

قصه آدم و رانده شدنش از بهشت در هفت جای آمده است: بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه، و ص. این هفت تصویر در امتداد یکدیگرند و در مجموع قصه ای واحد را می سازند. به این هفت تصویر بنگرید:

تصویر قصه در سوره بقره وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ . وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ . قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ . قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ . وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ . وَ قُلْنَا یٰۤاٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ کُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظَّٰلِمِیْنَ . فَارْزٰهُمَا الشَّیْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِیْهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰی حَیْنٍ . فَتَلَقٰی اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ . قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا جَمِیْعًا فَاَمَّا یٰۤاٰدَمُ فَتَنَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَنْۢ یُّتٰیَنَّکُمْ مِّنْیْ هٰۤؤُلَآءِ فَمَنْ تَبَعَ هٰۤؤُلَآءِ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ . وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا وَ كَذَّبُوْۤا بِآیٰتِنَاۤ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ (بقره ۳۰ تا ۳۹)

به جمع ملائک بگفت این چنین

به روی زمین جانشین برقرار

کسانی بخواهی کنی جانشین

بریزند همواره خون در بلاد

چو پروردگارت خدای مهین

همانا نمایم من کردگار

بگفتند آیا به روی زمین

که بسیار ورزند کار فساد

اگرچه که ما خویشتن روز و شب
خدا گفت از رمز خلقت همی
خداوند چون خوان خلقت نهاد
سپس اسم ها را به جمع ملك
بفرمود آنگه که اسماء و نام
بیان می نمائید اینك شما
ملائك بگفتند سبحان توئی
به جز آنچه خود یاد دادی به ما
همانا توئی کردگار علیم
خدا گفت ای آدم آگاه ساز
پس آنگاه آدم زبان برگشود
بفرمود آنگاه پروردگار
که آگاه هستم به غیب و نهان
بدانم همه چیزها را عیان
پس آنگه خداوند دستور داد
همه سجده سازید بر آدمی
ملائك نهادند سر بر سجود
تکبر بورزید شیطان پست
به آدم بگفتیم «ای خوش سرشت»
ز هر نعمتی چون بخواهید خواست
نگردید نزدیک بر این درخت

نماییم تسبیح و تقدیس رب
ندانید چیزی که من دانمی
به آدم همه اسم ها یاد داد
بیان کرد یکتا خدا تك به تك
بیان می نمائید اینك تمام
اگر راستگوئید در ادعا
به دور جهان پاك یزدان توئی
ندانیم چیزی دگر ای خدا
که در کار خود نیز هستی حکیم
که اسماء را خود چه بودست راز
حقایق به جمع ملك رو نمود
نگفتم مگر بر شما آشکار؟
چه اندر زمین و چه هفت آسمان
چه روشن بود آنچه باشد نهان
به جمع ملائك چنین حکم راند
تامل نورزید حتی دمی
جز ابلیس آن خیره چشم عنود
بگردید با کافران هم نشست
تو با جفت خود باش اندر بهشت
در آنجا مهیاست بی کم و کاست
که گردید چون ظالمان تیره بخت

پس آنگاه ابلیس با مکر و شر	به لغزش درافکند آن دو بشر
بخوردند از میوه آن درخت	که ممنوع گردیده بودند سخت
چو عصیان نمودند اندر مرام	از آنها ستانیدیم ارج و مقام
بگفتیم آئید اینک فرود	ز فردوس اعلی ز باغ خلود
که برخی شما مردمان بشر	چو خصمید با مردمان دگر
کنون تا زمانی که آید هلاک	سکونت گزینید بر روی خاک
بیاموخت آدم ز پروردگار	کلام و سخن های بس استوار
که گردید باعث که یکتا خدا	پذیرد از او توبه را از خطا
خدای رحیمست توبه پذیر	بسی مهربان است آن بی نظیر
بگفتیم حقا یکایک برون	بیایید از باغ جنت کنون
پس آنگه که از لطف یکتا خدا	رسولی فرستد برای شما
هرآن کس کند پیروی از رسول	کند دین و آئین او را قبول
نخواهد شود هیچ گه بیمناک	نه اندوه دارد ز چیزی نه باک
ولی کافران به یکتا خدا	که کردند تکذیب آیات ما
از اصحاب نارند آنها تمام	بسوزند در آتش آن مدام

تصویر قصه در سوره اعراف وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا ابْلٰسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّٰجِدِيْنَ . قَالَ مَا مَنَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ . قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُوْنُ لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيْهَا فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ . قَالَ اَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ . قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ . قَالَ فَبِمَا اَعْوَيْتَنِيْ لَاقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ . ثُمَّ لَا تَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شَاكِرِيْنَ . قَالَ اَخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُوْمًا مَّدْحُوْرًا لَّمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَآ مَلٰئِكَةٌ

جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ . وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ . فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَائِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ . وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ . فَدَلَّيَهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ . قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ (اعراف ۱۱/۲۵)

چرا سر بیچی تو از امر ما

پس آنگاه در داد یزدان ندا

از این سرکشی مقصدت خود چه بود

که چون امر دادم ترا بر سجود

چگونه بر او سجده ای آورم ؟

بگفتا که من ز آدمی برترم

بشر را ز تیره گلی نرم و سست ۱۲

تو من را ز آتش بکردی درست

که بازای از این مقامت فرود

پس آنگاه ایزد بر او لب گشود

که خواهی شراب بزرگی چشی

نزیبید تو را کبر و گردنکشی

که هستی تو از، زمره افراد دون ۱۳

از این جایگاه نکو، رو برون

کنم بندگان گمره از راه راست ۱۴

بگفتا چو میلِت به طردم بخاست

که ما ظلم کردیم بر خویشان

بگفتند با کردگار این سخن

گناهی که کردیم و آن زشت کار

کنون گر نبخشائی ای کردگار

به رنگ زیان دست آغشته ایم ۲۳

همانا که از خاسران گشته ایم

تصویر قصه در سوره حجر (۲۶ تا ۴۲) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ

. وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ . وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ

مِنْ حَمًا مَسْنُون . فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ . فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ . قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ . قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُون . قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ ٣٤ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَرِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ . قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ . إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ .

خداوند فرمود می رو برون ۴۲ تا ۳۳ که رانده ز درگاه هستی کنون

خداوند فرمود می رو برون که رانده ز درگاه هستی کنون

ترا هست لعنت ز یکتا خدا که تا روز محشر بیاید فرا

چنین گفت اهریمن پُرسیتیز مرا مهلتی بخش تا رستخیز

بفرمود مهلت بدادم تو را که تا روز معلوم یابی بقا

پس از آن بگفتا به یکتا خدا چو گمراه کردی ز راحت مرا

همه چیزها را به روی زمین دهم جلوه در چشم آدم چنین

که گمراهشان سازم از راه راست بجز مخلصی را که عبد خداست

بگفتا که پاکی است، راه درست اگر سوی یزدان کسی راه جست

که هرگز برآن بندگان مرد و زن که هستند مخلص به درگاه من

نگردی مسلط ، مگر جاهلان ۴۲ که پویند دنبال تو غافلان

تصویر قصه در سوره اسراء وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ

لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا . قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتَنِكَ

دُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ۝ ۴۲ قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا . وَاسْتَغْفِرْ

مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا . إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا. (اسراء ۶۱ تا ۶۵)

نمائید بر آدم اینک سجود	بگفتیم ما بر ملائک که زود
بدین روی از درگهم گشت طرد	همه سجده کردند شیطان نکرد
که او را ز گِل داده ای جان پاک	بگفتا چه سجده بیارم به خاک ؟
بدادی به من عزت و سروری ؟	مگر آدمی را در این برتری
به تأخیر در افکنی ای خدا	اگر مرگ من تا زمان جزا
تمام بشر را نمایم مهار	بجز عده ای کم، سرانجام کار
سپارد دل و دیده خود گرو	خدا گفت می رو که هرکس به تو
بسوزید در آتش آن مدام	به دوزخ بیفتند چون تو تمام
همه مردمان را به گفتِ دروغ	اگر می توانی بکش زیر یوغ
بر آنها خروشید از هر طرف	برو با همه لشکرت صف به صف
فریبی بده مردمان را تو نیک	در اموال و اولاد می شو شریک
سراسر فریبست خود آن سخن	اگر وعده ای می دهد اهرمن
مسلط نگردي ز مرد و زن	تو برآن کسی کاو بود عبد من
کفایت نماید در انجام کار	نگهبان آنهاست پروردگار

تصویر قصه در سوره کهف وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلٰسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖ اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَ ذُرِّيَّتَهٗ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِیْ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا.

به یاد آر وقتی به جمع ملک (کهف ۵۰) بدادیم فرمان، کنون یک به یک

که از خود دمیدم به خاکش دمی	نمایید سجده بر این آدمی
که پیچید ناگه سر از حکم من	همه سجده کردند جز اهرمن
بخواهید یاری ز شیطان دون ؟	فراموش کردید من را کنون ؟
گرفتید یاور به راه خطا	ز شیطان و فرزندهایش چرا
چگونه بخواهید یاری از او	چو ابلیس باشد شما را عدو
تجارت نمودند با خود چه بد	پس این ظالمان ز درگاه رد

تصویر قصه در سوره طه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ اَبٰی . فَقُلْنَا یَاۤ اٰدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِزْوٰجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی . اِنَّ لَکَ اَلًا تَجُوْعُ فِیْهَا وَ لَا تَعْرِی . وَ اَنْتَ لَا تَظْمُؤُ فِیْهَا وَ لَا تَضْحٰی . فَوَسَّوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ قَالَ یَاۤ اٰدَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلٰی شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مَلٰکَ لَا یَبٰی . فَاَکَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوءُتُهُمَا وَ طَفَفَا یَخْصِفٰنِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصٰۤی اٰدَمَ رَبُّهُ فَغَوٰی . ثُمَّ اجْتَبٰیهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَ هَدٰی . قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیْعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاَمَّا یَاۤتِیَنَّکُمْ مِّنِّیْ هُدٰی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدٰی فَلَا یَضِلُّ وَ لَا یَشْقٰی .

به آدم خطاب آمد آنگه ز دوست (طه ۱۱۶ تا ۱۲۳) که شیطان تو و همسرت را عدوست

مبادا شما را ز باغ بهشت	برون آورد با عملهای زشت
اگر هم نمایید این گونه کار	بگردید خود بر شقاوت دچار
برایت مهیاست اندر جنان	هر آنچه ترا میل باشد برآن
نمانی گرسنه تو اندر بهشت	نه عریان بمانی به اندام زشت
نه آزار بینی ز گرمای داغ	نه تشنه بمانی در این سبز باغ
ولی باز شیطان فریبش بداد	بسی وسوسه در دلش در نهاد
بگفتا نشانت دهم آن درخت	کز آن ملک جاوید یابی و بخت ؟
بخوردند از میوه های جنان	که ممنوع گردیده بودند از آن

چو خوردند ز آن میوه ها در کنار
 همی خواستندی به برگ شجر
 چو آدم به یزدان خود کرد پشت
 خدا توبه اش را نمودی قبول
 پس آنگاه یزدان خطابش نمود
 که در نسل انسان فتد دشمنی
 چو از جانب من رسد رهنما
 هرآن کس بگردید پیروز وی
 نه بدبخت گردد، نه هرگز شقی

بشد زشت اندامشان آشکار
 بپوشند اندام خود را دگر
 ز دست ضلالت بر او خورد مشت
 هدایت بفرمود و کردش رسول
 که از جنت آید اینک فرود
 بود ریشه اش نیز ما و منی
 بگوید ره راست را بر شما
 نسازد ره گمراهی هیچ طی
 همانا شود رستگار و تقی

تصویر قصه در سوره ص قُلْ هُوَ نَبُوْ عَظِيْمٌ . اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُوْنَ . مَا كَانَ لِيْ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰى اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ . اِنْ يُوحٰى اِلٰى اِلَّا اَنْمَآ اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ . اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّىْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ . فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِىْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ . فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ . اِلَّا اِبْلٰسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ . قَالَ يَا اِبْلٰسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَکْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ . قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ . قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ . وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِیْ اِلٰى یَوْمِ الدِّیْنِ . قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِیْ اِلٰى یَوْمٍ یُّبْعَثُوْنَ . قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ . اِلٰى یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ . قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ اٰجْمَعِيْنَ . اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ . قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ اَقُوْلُ . لَاْمَلَانَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اٰجْمَعِيْنَ . (ص ۶۷ تا ۸۵)

بگو بسس عظیمست حقا خبر ۶۷ پیامی که از جنت است و سقر
 ولی از نیوشیدنش هر دمى ۶۸ چرا روی تابند این مردمی
 ملائک که در خلق جنس بشر ۶۹ خصومت بکردند با همدگر

به من وحی بنمود یزدان من	که آگه نبودم من از آن سخن
مرا وحی نآید ز رب مهین	۷۰ بجز اینکه باشم نذیری مبین
به یاد آر وقتی که پروردگار	۷۱ به جمع ملائک بگفت آشکار
که می آفرینم بشر را ز گل	ببخشم بر او فکرت و جان و دل
به یاد آر وقتی که پروردگار	۷۲ به جمع ملائک بگفت آشکار
که می آفرینم بشر را ز گل	ببخشم بر او فکرت و جان و دل
ملائک بکردند سجده تمام	۷۳ توجه نمودند برآن پیام
جز ابلیس مغرور کاو کبر کرد	شد از کافران و بگردید طرد
پس آنگاه یزدان به شیطان بگفت	۷۵ چه نیکو نگر دُرّ گفتار سفت
چه چیزی تو را مانع کار بود	که هرگز نکردی بر انسان سجود
به دست توانای خود جان و جسم	بدادم بشر را به نیکوی قسم
تکبر نمودی تو ای خودپسند	مگر رتبه ات بود چندان بلند
خدا گفت سوگند بادا به حق	۸۴ بود راست گفتار من زین نسق

نگرش مجموعه ای به هفت تصویر برخی از جلوه ها در بعضی از تصاویر موجودند و در بعضی دیگر مفقود. یعنی زاویه دید و نوع نگاه سبب شده که بعضی از جلوه ها گاه نمود پیدا کنند و گاه پوشیده بمانند. اما برای قضاوت درباره این قصّه باید هر هفت تصویر را یک جا دید. چنین تماشای جامعی می تواند نگاهی مُشرّفانه را در پی داشته. در این نگاه، مجموعه حوادث قصّه را به این ترتیب می توان در شمار آورد: ۱. خبر دادن از آفریده ای نو به نام آدم. (یک جای: بقره)

۲. اعلانِ مادّه ای که این موجود از آن آفریده شده است. (دو جای: حجر و ص)

۳. دعوت خداوند از فرشتگان برای سجده کردن بر این آفریده. (۷ جا)
 ۴. سرباز زدن ابلیس از سجده نزد آدم و دلیل آوری اش برای این امتناع. (۷ جا)
 ۵. بیرون راندن ابلیس از بهشت و اعلان نبرد ابلیس برای گمراه سازی آدم (۷ جا)
 ۶. سفارش خدا به آدم که از حيله های ابلیس بر حذر باشد. (بقره، اعراف، طه)
 ۷. نهي آدم و حوّا از نزديك شدن به درختي در بهشت. (دو جای: بقره، اعراف)
 ۸. افتادن آدم و حوّا در دام ابلیس و خوردن از میوه درخت ممنوع (۲ جای: اعراف، طه)
 ۹. عتاب خدا نسبت به آدم و پشیمانی وی و پذیرش توبه اش. (بقره، اعراف، طه)
 ۱۰. بیرون شدن آدم از بهشت و ترسانیده شدن خود و خاندانش از حيله های ابلیس. (بقره، اعراف، طه)
- این ده مقطع مهم که تشکیل دهنده قصه آدم هستند، در آن هفت جایگاه پراکنده شده اند و هر بار با تصویری ارائه گشته اند. هر جا که تکراری محض در میان است حلقه های اتصال شکل می گیرد و هر جا که تفاوتی در بیان به چشم می خورد، غایت و هدفی در کار است. این غایت عبارت است از نمایاندن قصه از زاویه ای خاص و ارائه پیام قصه با تأکیدی از همان منظر.

آفرینش پدر و مادر آغازین در دیدگاه اسلامی، روشن است که رشته زندگی انسان امروز از آدم و حوّا آغاز می شود و آن دو، خود، پدر و مادری نداشته اند: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (حجرات ۱۳)**

خدا خلقتان کرد بی شک و ظن

الا مردمان از یکی مرد و زن

پراکنده گشتید از سوی حق

پس آنگاه بر شعبه ها و فرق

نمائید بر کار هم التفات

که هم را شناسید اندر حیات

نیز همه دینها، خواه آسمانی و خواه بشری، بر این باورند که این پدر و مادر آغازین در باغی به سر می بردند و آنگاه به سبب خطایی از آن رانده شدند و هبوط کردند. همان قدر که آن افسانه های اسرائیلی و ناصواب با عقل و خرد سلیم ناسازگارند، نگاه قرآن به قصّه آفرینش آدم با دانش می سازد و هیچ طعنی بر آن وارد نیست، در نگاه قرآن، انسان از طین (خاک) آفریده شده است؛ خاکی که به صَلْصَال (گل خشک) و آن گاه حَمَأٌ مَسْنُون (گل سیاه و بدبو) تبدیل گشته و سپس حیات آدم از آن شکل گرفته است. یعنی همین تعقّن که در خاک پدید آمده، زمینه رویش نهال انسان گشته است.

با آنکه قرآن کتاب علم نیست. همه آورده هایش علمی است و هرگز سخن خرافه و ضدّ علمی در آن راه ندارد. تصویر خلقت انسان در قرآن، دقیقاً با یافته های متین علمی در این باب نیز سازگار است که ریشه حیات را در خاک می داند. اما این که قرآن آفرینش هر جاننداری را از آب می داند. از آن روست که تا خاک با آب آمیخته نشود و در جوار آن نماند، حَمَأٌ مَسْنُون (گل سیاه و بدبو) شکل نمی گیرد. در پرتو همین نگرش قرآنی، روشن می شود که بسیاری از آرای علمی امروز در باب خلقت آدم با اندیشه دینی اصیل ناسازگاری ندارند و نباید با تعصّب و خشک سری میان علم و دین تباین نمودار کرد و به این ترتیب سبب دوری عالمان از دین شد

آیا داستان حضرت یوسف علیه السلام واقعیت دارد؟ با بعثت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن، خدای متعال یکبار دیگر این داستان بزرگ اخلاقی را به وسیله پیک وحی به پیامبر خویش برای ارشاد مردم ابلاغ فرمود، و نام زیبای **أَحْسَنَ الْقَصَصِ** را بر آن نهاد. این تعبیر نشان از واقعی بودن قصه است. قرآن مجموعه وحی خداست که به زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری گشته و در آن بیان هر چیزی که در هدایت انسانها لازم است وجود دارد. برای اثبات این مطلب به دو آیه زیر استناد می کنیم: قرآن کریم قاطعانه

می‌فرماید: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ؛ از پیش و پس، باطل به قرآن راه نمی‌یابد (فصلت ۴۲).

نه از هیچ راهی نه در هیچگاه

ندارد در آن باطلی هیچ راه

از آن رو که از کردگاری رسید

که بسیار باشد حکیم و حمید

و در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) که گیرنده آیات قرآن و ابلاغ‌کننده آن است، می‌فرماید: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ نجم ۴۳. روی هوی و هوس سخن نگفتن

بدانید نیکو: رفیق شما

نگفتست هرگز سخن بر هوا

کلامی که او می‌نماید بیان

فقط هست وحی خدای جهان

داستان یوسف نشان می‌دهد چگونه انسان می‌تواند عفت و تقوا و فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوس‌های خود برتری دهد و به ما می‌آموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان در وادی شهوت نه‌راسیم و از راه حق منحرف نشویم. درست است که سوره یوسف، داستان زندگی یکی از پیامبران الهی است، اما یکی از زیباترین داستان‌های قرآن به شمار می‌رود که خداوند متعال در همین سوره می‌فرماید: ما از طریق وحی این قرآن به تو، بهترین سرگذشت‌ها را برای تو بازگو کردیم. (یوسف ۳) این قصه به عنوان یک رویداد مهم تاریخی که جذابیت خاص و جنبه‌های اخلاقی ارزشمندی دارد، از زمان رخداد آن، بر سر زبان‌ها بوده است. داستان یوسف آن گونه که بعضی پنداشته‌اند، یک داستان عشقی نیست. این داستان به شکلی که در قرآن آمده سراسر پند است، و در لابلای این داستان عالی‌ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است. داستان یوسف ما را با شخصیت دو گروه از انسان‌ها آشنا می‌کند؛ گروهی که پرچم ایمان، تقوا و توکل به خدا را به دست گرفته و خود را به دست توانای حق سپرده‌اند و در همه حال از او طلب فیض دارند. و گروهی دیگر که دیو نفس بر روحشان زنجیر زده و به خود وابسته کرده است، هر چه

هوای نفس می‌گوید، مطیع هستند و چشم بسته در وادی برهوت شهوت و غفلت می‌تازند، سرنوشت گروه اوّل عزّت، بزرگی و وصال است و سرنوشت گروه دوّم سرافکندگی، خجلت و پشیمانی است. داستان یوسف نشان می‌دهد چگونه انسان می‌تواند عفت و تقوا و فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوس های خود برتری دهد و به ما می‌آموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان در وادی شهوت نهراسیم و از راه حق منحرف نشویم. زندان و تاریکی و تنهایی را به جان بخیریم و قدمی بر خلاف اخلاق برنداریم. این داستان شعله امید را در دل ها زنده می‌دارد و فاصله میان قعر چاه و سریر عزّت را کوتاه می‌سازد. فرجام نیک پرهیزکاران را آشکار می‌کند و رسوایی و ناکامی خطاکاران را برملا می‌گرداند و لذت عفو و اغماض و خویش‌تنداری را به نوع بشر می‌شناساند. ای خوشا چشمی که عبرت بین بُود عبرت از نیک و بدش آئین بُود.

منابع :

۱. آفرینش هنری در قرآن (سیّد قطب) ۲. اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی،

۳. بحوث فی قصص القرآن ۴. التّصویر الفئی فی القرآن سیّد قطب

۵. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)، ج ۱

۶. فرهنگ قصّه های پیامبران آستان قدس رضوی،

۷. الفنّ القصصی فی القرآن الکریم ۸. فی ظلال القرآن، ج ۴ سیّد قطب.

۹. القرآن و القصّة الحدیثه ۱۰. قصص القرآن فی مواجهة ادب الرّواية

۱۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷ علامه محمّد حسین طباطبائی،

۱۲. قرآن منظوم امید مجد

استدراج

مہلت دادن خدا

بلا و تنبیہ و مجازات کافران

شرح و تفسیر، ترجمہ آیات بہ نظم

مؤلف : محمود زارع پور

سرشناسہ : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶



فهرست مطالب

وفور نعمت بلای جان کافران اگر خدا بخواهد کسی را زمین بزند وفور نعمت دهد

بخش 1 : سنت الهی «استدراج» و آیات قرآن

کید الهی و مهلت و طول عمر دادن چرا خداوند گمراهان را تنبیه و مجازات نمیکند عوامل گرفتاری به استدراج و امهال راه تشخیص استدراج آسایش برای کافران

بخش 2 : چرا خدا به ستمگران و گنهکاران مهلت می‌دهد

بخش 3 : عوامل استعجال و سختیها

تفاوت زمانی در عذاب های الهی زمان عذابها عدالت و تناسب در عذاب

بخش 4 : تفاوت زمانی در عذاب های الهی

مصادیق حقوق والدین برخی آثار مثبت مصائب و بلایا برای مؤمن قصاص دو نوع است : تشریعی و تکوینی نقش انسان در پیش افتادن عذاب در دنیا

بخش 5 : برخی آثار مثبت مصائب و بلایا برای مؤمن

دلیل مصیبت‌های مومن فواید بلا و مصیبت

نقش بلا در کمال یابی انسان مصیبت‌های انسان، نتیجه عملکرد خود او

آیا خدا به ما شر می‌رساند؟ نقش حکمت و مصلحت در زندگی انسان نقش

مشیت و حکمت الهی در تقدیرات نقش مصلحت انسانی در مقدرات الهی عملکرد

بد انسان، عامل بیشتر بلایا صبر در مصیبت نیز کارگشااست

بخش 6 : دلیل مصیبت‌های مومن

چرا خدا بلاهایی به سر ما می‌آورد که به کفر گفتن می‌افزاید؟

بخش 7 : نقش حکمت و مصلحت در زندگی انسان

عملکرد بد انسان، عامل بیشتر بلایا چرا به کفر گفتن می‌افزاید؟

بزرگترین بلا برای انسان چیست؟

بخش 8 : دلیل به هلاکت نرساندن کفار توسط حضرت علی

آرزوی سفیهانه باران عذاب و عذاب باران سخن پایانی

مقدمه ی مؤلف : انسان هرگاه در زندگی با مصیبت و بلا مواجه می‌شود، یا وقتی با فقر خود یا ثروت دیگری مواجه می‌شود از خود می‌پرسد: چرا این مصیبت و بلا بر سر من آمد؟ چرا کافران وضعیت بهتری از نظر اقتصادی دارند؟ در کتاب حاضر به تبیین نقش حکمت الهی و مصلحت انسانی، به برخی از این پرسش‌ها پاسخ داده شده است. انسانی نیست که با بیماری دست و پنجه نرم نکرده باشد؟ هر روز خود و یا دیگران را می‌بینیم که دچار مصیبتی شده‌اند و یا منطقه‌ای را می‌شنویم که زلزله و سیل و توفان زیانبار آن را دگرگون کرده و برف سهمگین خسارت سنگینی را بر منطقه و اهالی آن وارد ساخته است.

البته بسیاری از این بلاها را به عنوان بلایای طبیعی به حساب می‌آوریم و به سادگی از کنار آن می‌گذریم اما وقتی خودمان دچار بیماری و نقص در اموال و انفس می‌شویم و فرزند و پدر و مادر و همسری می‌میرد و یا به بیماری سخت درمانی گرفتار می‌شویم، می‌پرسیم: خدایا چرا من؟ این چه مصیبت و بلایی بود که بر سر من آمده است؟ یا این تصور که همین که انسان بنای ناسزا و دروغ گفتن داشت، خداوند او را لال کند و همین که بنای سیلی زدن به مظلوم داشت، دست او فلج شود، همین که بنای نگاه بد داشت چشمش کور شود و... آیا این انسان که از روی ناچاری خلاف نکرده، قابل ستایش است؟ سازمان آب و برق، به تمام منازل آب و برق می‌رساند، این صاحبان منازلند که می‌توانند از این آب و برق استفاده صحیح کنند یا نادرست ارزش انسان زمانی است که با اختیار خودش، آزادانه و آگاهانه کاری را انجام دهد و یا از خلاfi دست بردارد. اگر دست انسانی را با طناب بستند و از جیب او پول درآوردند و خرج کردند، نمی‌توان گفت آن دست بسته، مرد سخاوتمندی است و اگر مرد نابینایی، به نامحرم نگاه نکرد، نمی‌گویند چه انسان پاکی. یکی از پرسشهایی که با آن مواجه هستیم، چرا جامعه‌ای که منکر خداست و یا فسق و فجور در آن رواج دارد، از رفاه و آسایش بیشتری برخوردار است، میتواند برای خیلی از مردم، سؤال برانگیز باشد. لذا کتاب حاضر سعی دارد که با استفاده از آیات و روایات به این مقوله بپردازد.

محمود زارع پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وفور نعمت بلای جان کافران

امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا در اطراف خیمه‌ها و حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) در مقابل یزید این آیه را قرائت کردند. وَلَا يَخْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيُزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (آل عمران ۱۷۸)

نمایند در در دل چنین فکر و رای

چنین فرصتی که بر آنها نهیم

به خیر و صلاحست نزدیک تر

بر ایشان کنون وقت بنهاده ایم

دمادم فزایند بر کفر خویش

که در ذلت افتند و گردند خوار

مبادا که ناباوران خدای

که این مهلتی که به آنها دهیم

بر احوال آنان بود نیک تر

که بلکه اگر فرصتی داده ایم

ازاین روست تا کافران به کیش

عذابی ببینند از کردگار

ائمه ی معصومین (علیهم السلام) برای آگاهی بخشی و هشدار و بیداری خفتگان و دلالت بر انجام و کارهایی که با آن مواجه بودند در اکثر مواقع به قرآن استناد می کردند.

همان طور که در کتاب امام حسین علیه السلام و آیات قرآن اشاره کردم از زمان حرکت برای قیام در نقاط مختلف و بین راه و در مقابل افراد بالاخص در صحنه ی نبرد و بالاخره بالای نیزه در کوفه و شام.

حضرت زینب غیر از آیه فوق در مقابل ابن زیاد در کوفه وقتی شنید که آن ملعون گفت خداوند امام حسین را کشت، آیه معروف وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ را تلاوت نمودند. (آل عمران ۱۶۹)

که آنها که در راه رب جهان

که آنان همه تا ابد زنده اند

بر آنهاست رزق نکو برقرار

مبادا نمایید در دل گمان

بگشتند کشته، دگر مرده اند

همیشه به درگاه پروردگار

آیه وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي... در اُحد نازل شد؛ جایگاهی که حمزه سیدالشهدا به شهادت رسیده، دندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکسته بود و مشرکان رجز پیروزی می خوانند. اما اگر خدا بخواهد کسی را زمین بزند به آنها وفور نعمت می دهد و نباید فکر کنند که مهلتی که به آنها داده شده خیری برای آنهاست. امام علی (علیه السلام) در حدیثی می فرمایند اگر خدا به تو نعمت داده و تو به گناهت ادامه می دهی و خدا با تو کاری ندارد بترس و هشیار باش.

بلایی که بر سر قاتلان امام حسین (علیه السلام) در زمان ۲ سال بعد از عاشورا و همچنین در خلافت نخستین خلیفه عباسی آمد این موضوع درباره قاتلان امام حسین (علیه السلام) دیده می شود نه فقط در قیام مختار که از قاتلان کربلا انتقام سختی گرفت.

نخستین حاکم بنی عباس ابوالعباس سفاح به قدرت که رسید سیه چرده ای وارد شد و گفت سدید شاعر هستم و شعری خواند و در آن گفت ای ابوالعباس از حسین (علیه السلام) و زید بن علی بن حسین یاد کن . و ابوالعباس پس از شعر بود که گفت هر چه از بنی امیه زنده مانده را بکشید که گفته شده هزار نفر را کشتند و حتی گفته می شود برخی از آنان را از قبر خارج کرده و سوزاندند. امام پس از بیان علت قیامشان فرمودند افرادی بر این مردم تسلط خواهد یافت که آنها را از قوم سبا ذلیل تر می کند.

روایت است که اگر جوانی نعمت جوانی اش را به بندگی خدا بگذراند پیر که شود و نتوانست چون جوانی بندگی کند خداوند فرشته ای را مامور می کند که همانند جوانی برای او نعمت بنویس. خداوند هم یا برای متدین بودن و یا برای گناه کار بودن به وفور نعمت می دهد . امام علی (علیه السلام) : **چه بسیار که نعمت به آنها داده شد و خود را گم کردند.** مصیبت یا به خاطر گناه است و یا برای امتحان. و نعمت یا برای متدین بودن است و یا برای گناه کار بودن.

بخش ۱: سنت الهی «استدراج» و آیات قرآن

استدراج، به معنای مجازات کافران و گناهکاران از سوی خداوند، از طریق افزایش تدریجی و آرام نعمت بعد از نعمت است. به گونه ای که مشمولین این سنت الهی، سرمست از نعمت و افزایش آن، استغفار و توبه و نیز شکرگزاری را فراموش میکنند و در آخرت به عذاب دردناک الهی میرسند و یا آنکه یکباره نعمتها را از دست میدهند و در همین دنیا مورد عذاب ناگهانی واقع میشوند.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به پرسش معنای استدراج میفرماید: بنده ای چون گناه کند، به او مهلت داده شود و هنگام آن گناه نعمت او تجدید گردد تا او را از استغفار باز دارد و او اینگونه نعمتگیر شود از راهی که نمیداند. همچنین فرموده: خداوند وقتی بخواهد به بنده اش خیری برساند، وقتی بنده اش گناهی میکند به دنبال گناهش، او را به بلا و گرفتاری دچارش میسازد تا استغفار کند؛ اما وقتی بخواهد به بنده ای مکذّب لجوج شری برساند وقتی بنده اش گناهی کرد دنبال گناهش نعمتی به او میرساند، تا به خاطر اسرار در گناه استغفار از یادش برود و او همچنان به گناهکاری خود ادامه دهد. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (اعراف ۱۸۲) و این استدراج همان نعمت دادن در وقت معصیت است.

دروغین بخواندند اندر کلام

کسانی که آیات ما را مدام

ز جائی که آگاه نبودند از آن

بتدریج گیرم گریبانشان

پس از آن به تدبیر قهری نهیم

بر ایشان یکی چند مهلت دهیم

استدراج که یکی از سنّت‌های الهی نسبت به مکذّبان و مُترَفان است، از **دَرَجَةُ** به معنای درهم پیچیدن تدریجی است. این سنّت در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی قلم هم آمده. فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (نعمت و آزمایش)

به من واگذار ای رسول مبین همه کاذبان به قرآن و دین

ز جایی که باور ندارند آن بر ایشان برانیم قهری گران

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ اعراف ۱۸۳

بر ایشان یکی چند مهلت دهیم پس از آن به تدبیر قهری نهیم

و به آنان مهلت می‌دهم (تا پیمانۀ پر شود) همانا تدبیر من محکم و استوار است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست).

۱- تکذیب آیات روشن الهی، به سقوط تدریجی و هلاکت مخفی می‌انجامد. (چوب خدا، صدا ندارد)

۲- مهلت دادن به مردم، از سنّت‌های خداست، تا هر کس در راهی که برگزیده، به نتیجه برسد و درها به روی همه باز باشد، هم فرصت طغیان داشته باشند، هم مجال توبه و جبران. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ»

۳- غالباً سقوط انسان، پله پله و آرام آرام است. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۴- عمر و زندگی، بدست خدا و گنهکار را از قدرت خدا گریزی نیست وَأُمْلِي لَهُمْ ۵- خداوند فرصت توبه و جبران به کافران می‌دهد، ولی آنان لایق نیستند. ۶- همیشه نعمت‌ها نشانه‌ی لطف خدا نیست، گاهی زمینه‌ای برای قهر ناگهانی خداوند است.

۷- مرفّهان غافل، با تدبیر خدا طرفند. اُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي (همان گونه که کید، عملی پنهانی است، استدراج نیز عذابى مخفیانه می باشد)

۸- خطر غرور و غفلت تا حدّی است که خدا با سه تعبیر پیای آن را مطرح کرده سَنَسْتَدْرِجُهُمْ.... اُمْلِي.... كَيْدِي ...

۹- طرح و تدبیر الهی، شکست ناپذیر است. اِنَّ كَيْدِي مَتَيْنٌ و نیز آیات: (۱۹۶ آل عمران، ۴۴ انعام، ۵۵ توبه و ۵۵ و ۵۶ مؤمنون)

فردی به نزد امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: هر چه از خدا می خواهم خدا می دهد و می ترسم مبادا **استدراج** باشد؛ از او پرسیدند آیا شکر خدا را به جا می آوری؛ آن فرد گفت بله؛ امام فرمودند از آن قسم نیست. باید نعمت ها را شکر ذهنی، شکر زبانی و شکر عملی کرد که شکر عملی استفاده از نعمت الهی در راه خداست. بسیاری از اقوام که گرفتار عذاب میشوند و سیل و توفان، زندگی شان را از میان میبرد، کسانی هستند که خداوند به آنها مهلت داد تا دست از گناه بردارند ولی چون ادامه دادند در آن روز معین این گونه عذابشان میکند. کسانی که خداوند عذابشان را آن قدر تأخیر می افکند تا بتوانند همه توانایی و استعداد خویش را در عرصه گناه به نمایش بگذارند و با افزایش و ازدیاد گناه، در نهایت ظلم و ستم قرار گیرند.

کید الهی و مهلت کيفر

طول عمر دادن به عنوان «استدراج»، بارها در آیات قرآن آمده، وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّانْفُسِهِمْ ... و کسانی که کافر شدند، مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ. اَ يَحْسَبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ

بَنِينَ مومنون ۵۵. ۵۴

چو این مردمان خود به جهل اندرند ۵۴ تو بگذار در جهل در سر برند

گمان می نمایند گردنکشان ۵۵ چو فرزند و ثروت بدادیمشان

چنین بود منظور ما در عمل رسانیم یاری به قوم دغل ؟

کلمه‌ی «غمرة» به معنای غرقاب و مراد در اینجا غرق شدن اهل مکه در جمود و تعصب بت‌پرستی است. **بدترین نوع گمراهی آن است که خدا انسان را به حال خود واگذارد.** فَذَرَهُمْ - گودال بدبختی انسان را خود او حفر می‌کند. - اختلاف و تفرقه، ورطه‌ی هلاکت و مایه‌ی قهر و غضب خدا و رسول است. فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ ... فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ - منحرفان تفرقه‌جو، مهلت زیادی ندارند و قهرالهی در انتظارشان است حَتَّى حِينٍ - مرقم‌ترین ثروتمند، تحلیل ناروا دارند. رفاه، امکانات و فرزند پسر، سبب فریفته شدن آنان به خود و احساس محبوبیت نزد خدا شده است. يَحْسَبُونَ ...

- ارزیابی تنها بر مبنای مال و فرزند، نشانه‌ی بی‌شعوری است. بَلْ لَا يَشْعُرُونَ . حضرت علی علیه السلام فرمود: آنان که در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند، به فکر خطر استدراج باشند، مبدا نعمت‌ها وسیله‌ی خواب و غفلت آنان شود. همچنین: کسی که در مواهب و امکانات بسیار زندگی کند و شکر نعمت را بجا نمی‌آورد و آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه‌های خطر غافل مانده است. آری، خداوند مهلت می‌دهد، اما اهمال نمی‌کند. چنانکه بزرگان گفته‌اند: إِنَّ اللَّهَ يَمْهَلُ وَلَا يُهْمَلُ

حضرت علی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند اراده خیری برای بنده‌ای کند، به هنگام انجام گناه او را گوشمالی می‌دهد تا توبه کند، ولی هنگامی که بر اثر اعمالش، بدی و شری مقدّر شود، هنگام گناه نعمتی به او می‌بخشد تا توبه و استغفار را فراموش کند و به گناه ادامه دهد که در واقع نوعی عذاب مخفیانه و به تدریج است. گاهی نعمت‌های الهی،

پرده‌پوشی‌های خداوند و ستایش‌های مردمی، همه و همه، از وسائل غرور و سرگرمی و به نحوی استدراج است.

حضرت علی علیه السلام: تحریف‌گران توجیه‌کار که هر روز مطیع طاغوتی هستند، مشمول قانون استدراج می‌باشند. خدا، دوستان خود را با تلخی‌ها هشدار می‌دهد و نااهلان را در رفاه، رها می‌کند. (امام صادق علیه السلام) از امام سؤال شد از کجا بفهمیم نعمت‌های موجود در اختیار ما استدراج است؟ امام در جواب فرمود: اگر شکر نعمت به جای آوری نگران نباش استدراج نیست.

تفاوت امهال و استدراج: امهال به معنای مهلت دادن است، هر چند که در کلیت همان سنت استدراج را نیز بیان میکند، ولی تفاوتی با استدراج اصطلاحی نیز دارد؛ چرا که اصل استدراج نوعی عذاب کافران و گناهکاران از طریق نعمت و افزایش آن است؛ در حالی که امهال به معنای تاخیر انداختن عذاب تا زمانی خاص. از سویی در امهال زمان برای عذاب تعیین میگردد مانند فرصت به ابلیس تا روز معلوم. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ حجر ۳۷.۳۸

بفرمود مهلت بدادم تو را که تا روز معلوم یابی بقا

در حالی که در استدراج تعیین زمان نمیشود؛ همچنین امهال، حکم مستقیم الهی بی واسطه است در حالی که در استدراج از وسائط برای افزایش نعمت استفاد میشود (تفسیر المیزان ج ۸ ص ۴۵۴) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ص ۷۹ ابلیس گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که (خلایق) برانگیخته (و زنده) می‌شوند مهلت ده. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۸۰ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۸۱ (خداوند) فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز و زمانی معین. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۸۲ ابلیس گفت: به عزّت تو سوگند که همه (ی مردم) را گمراه خواهم کرد. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ۸۳ مگر بندگان تو آنان که خالص شده‌اند.

پس آنگاه شیطانِ تبلیس کار	۷۹	به یکتا خدا گفت ای کردگار
مرا مهلتی ده ببخشا حیات		که تا روز محشر نیابم وفات
خدا گفت دادم تو را مهلتی	۸۰	به معلوم وقت و عیان مدتی
پس آنگاه شیطان زبان برگشاد	۸۱	که سوگند بر جاه و قدر تو باد
که گمراه سازم تمام بشر	۸۲	در اندازم ایشان به آیین شر
مگر بندگانِ که مخلص شوند	۸۳	به اخلاص در راه توره روند

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: دلیل مهلت دادن خداوند به ابلیس پر شدن پیمان و تکمیل آزمایش او بود.

۱- خداوند دعای بدترین خلق خود را نیز اجابت می‌کند. رَبِّ فَأَنْظِرْنِي ... مِنَ الْمُنْظَرِينَ

۲- غیر از ابلیس بعضی دیگر نیز عمر طولانی دارند. مِنَ الْمُنْظَرِينَ

۳- هر طول عمری نشانه مهر و محبت خدا و عامل خوشبختی نیست.

۴- سنت خداوند آن است که مرگ را به همه بچشانند و لذا طول عمر ابلیس تا قیامت تضمین نشد بلکه تا روز خاصی اجابت شد. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

۵- خطر و سوسه‌های ابلیس جدی است. (او سوگند یاد کرده که همه را به نحوی گمراه کند). فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ

۶- گاهی يك گناه، مقدمه‌ی گناهان بزرگتری می‌شود. (گناه سجده نکردن بر آدم، مقدمه‌ای برای گناه اغفال مردم می‌شود). لَأُغْوِيَنَّهُمْ

۷- اخلاص در عبودیت، شرط مصونیت از دام‌های ابلیس است إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ
چرا خداوند گمراهان را تنبیه و مجازات نمیکند تا به خود آیند و مسیر هدایت را انتخاب
کرده و در مسیر فلسفه آفرینش و دستیابی به قرب الهی و کمال خداوندی و متاله و ربانی
شدن قرار گیرند؟ قرآن در آیه ۱۷۸ آل عمران تبیین میکند از آنجایی که کافران به هر شکل
و شیوه ای که خداوند خواست تا آنان را هدایت کند، از پذیرش هدایت سرباز زدند و
حاضر به پذیرش خالقیت و ربوبیت خداوند نشدند، آنان را گرفتار استدراج کرد؛ زیرا
نظام هستی به گونه ای است که هدایت انسان به صورت جبری همانند فرشتگان
نیست، بلکه آنان موجوداتی عاقل و مختار هستند که خود میبایست راه خویش را
برگزینند. وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ

قرآن، واژه‌ی لَا يَحْسَبَنَّ «گمان نکنید» را بارها خطاب به کفار و منافقان و افراد سست
ایمان بکار برده است؛ زیرا این افراد از واقع بینی و تحلیل درست و روشن ضمیری لازم
محرومند. آنها آفرینش را بیهوده، شهادت را نابودی، دنیا را پایدار، عزّت را در گرو تکیه
به کفار و طول عمر خود را مایه‌ی خیر و برکت می‌پندارند که قرآن بر همه‌ی این پندارها
خط بطلان کشیده است.

اهل کفر، داشتن امکانات، بدست آوردن پیروزی‌ها و زندگی در رفاه خود را نشان شایستگی
خود می‌دانند، در حالی که خداوند آنان را به دلیل آلودگی به کفر و فساد، مهلت می‌دهد
تا در تباهی خویش غرق شوند. در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که به فرمان یزید امام حسین
علیه السلام به شهادت رسید، خاندان آن حضرت را به اسارت به کاخ یزید در شام بردند. یزید
در مجلس خود با غرور تمام خطاب به حضرت زینب گفت: دیدید که خدا با ماست،
حضرت زینب سلام الله علیها در پاسخ او، این آیه إِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا را تلاوت کرد و
فرمود: من تو را پست و کوچک و شایسته هرگونه تحقیر می‌دانم. هر آنچه می‌خواهی

انجام بده، ولی به خدا سوگند که نور خدا را نمی‌توانی خاموش کنی. آری، برای چنین افراد خوشگذرانی، عذاب خوارکننده آماده شده، تا عزّت خیالی و دنیایی آنان، با خواری و ذلّت در آخرت همراه باشد.

مجرمان دوگونه‌اند: گروهی که قابل اصلاحند و خداوند آنها را با موعظه و حوادث تلخ و شیرین، هشدار داده و بیدار می‌کند، و گروهی که قابل هدایت نیستند، خدا آنها را به حال خویش رها می‌کند تا تمام قابلیت‌های آنان بروز کند. به همین جهت امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمود: **مرگ برای کفار يك نعمت است، زیرا هر چه بیشتر بمانند زیادتیر گناه می‌کنند.** حضرت علی علیه السلام درباره‌ی **إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا** فرمود: چه بسیارند کسانی که احسان به آنان (از جانب خداوند)، استدراج و به تحلیل بردن آنان است و چه بسیارند کسانی که به خاطر پوشانده شدن گناه و عیوبشان، مغرورند و چه بسیارند افرادی که به خاطر گفته‌های خوب درباره آنان مفتون شده‌اند. - خداوند هیچ بنده‌ای را به چیزی همانند مهلت دادن مبتلا نکرده است. مهلت‌های الهی، نشانه‌ی محبوبیت نیست. - نعمت‌ها به شرطی سودمند هستند که در راه رشد و خیر قرار گیرند، نه در راه شرّ و گناه. - طول عمر مهم نیست، چگونگی بهره از عمر مهم است. «**إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ**» - زود قضاوت نکنیم، پایان کار و آخرت را نیز به حساب آوریم.

- رفاه و حاکمیت ستمگران، نشانه‌ی خشنودی خدا از آنان نیست. چنانکه دلیلی بر سکوت ما در برابر آنان نیز نمی‌باشد.

- عذاب‌های آخرت، انواع و مراحل متعدّدی دارد. «**عَذَابٌ مُّهِينٌ**» «**عَذَابٌ أَلِيمٌ**» امام سجاد علیه السلام در دعای «مکارم‌الاخلاق» چنین می‌فرماید: **خدایا! اگر عمر من چراگاه شیطان خواهد شد، آن را کوتاه بگردان.** اگر کسی خود به اختیار و اراده خویش راه ضلالت را برگزید، خداوند جز به انذار و هشدار باش، وی را به سوی حق نمی‌خواند. پس کسانی

که به این هشدارها توجهی نشان نمیدهند و به آن پشت میکنند و به تعبیر قرآنی گوشها و چشمهای خویش را میبندند نمیتوان آنان را به زور و اجبار به سوی خدا و حق و کمالات خواند. پس جز بیان و تبیین حق از باطل و ابلاغ و بیان، تکلیفی برعهده خداوند نیست و او مردم را هرگز به جبر به سوی حق و حقیقت نمیراند (بقره ۲۵۶ آل عمران ۲۰ مائده ۹۲ و ۹۹) لذا میتوان گفت که سنت استدراج زمانی اجرایی و پدیدار میشود که **شخص از هرگونه پذیرش اسلام و آموزه های وحیانی آن سرباز زند** و راه گمراهی و کفر را با همه روشنگریها و بینات و معجزات در پیش گیرد و به انکار حق و معلومات یقینی خود پردازد. و با آن که در دل به آن یقین داشتند، از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. از امام صادق علیه السلام انواع کفر را که در قرآن آمده سؤال کردند، امام فرمود: کفر پنج نوع است: یکی از اقسام آن این است که انسان در دل باور و شناخت دارد، ولی باز هم انکار می کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ** (نمل ۱۴)

اگرچه که در پیش خود در نهان حقیقت بر آنها بگشتی عیان

ولی باز آن قوم نادان و کور بکردند انکار حق از غرور

بین تا سرانجام فاسد گروه چه گشت و کجا رفت فرو شکوه

انکار، زمینه‌ی افساد است. علم و یقین، اگر با تقوا همراه نباشد کارساز نیست. - بسیاری از کفار در دل ایمان دارند و انگیزه‌ی انکارشان جهل نیست، لکه ظلم و برتری جویی است.

- تاریخ و مطالعه‌ی آن را وسیله‌ی عبرت قرار دهید **فَانْظُرْ**

- فرجام کار مفسدان، سقوط و تباهی است **كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**

در این هنگام است که خداوند با افزایش رفاه و نعمتها و برکات بیشتر، شخص منکر را در وضعیتی قرار میدهد که هر چه بیشتر در گناه و عذاب غرق شود و از خدا و مسیر حق و

فلسفه آفرینش دور شود و برای خود بدبختی و شقاوت ابدی خوارکننده و سختی را رقم زند. البته باید توجه داشت که سنت استدراج برای مومنان به شکل سنت ابتلاء و سنت فتنه ظهور مییابد. به این معنا که

یکی از فلسفه ها و اهداف سنت استدراج این است که : مومنان و جامعه ایمانی نیز آزموده شوند و در فتنه و بلا نشان دهند که تا چه اندازه به ربوبیت خداوند باور دارند . چرا که وقتی خداوند به کافران به عنوان سنت استدراج و امهال، مهلت و افزایش نعمت میدهد، سست ایمانها، خود را میبازند و با توجه به وضعیت بهبود یافته کافران و گناهکاران از سویی و یا عدم مجازات و عذاب آنان با همه گناهان و کفران، در ایمان و باور خود تردید میکنند و این گونه دچار فتنه و بلا میشوند که یک سنت ثابت و فراگیر و عمومی خداوند است. **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت ۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۳**

همین که برانند روی زبان

به دل می نمایند آیا گمان

رها می شوند و نیاید بلا؟

که هستیم مؤمن به یکتا خدا

شدند امتحان با بلایا و غم

از این پیش بودند بسیار اُمم

از آنان که دارند صدق بیان

بگردند ناراست گویان عیان

در برخی از آیات قرآنی به این فتنه ها اشاره شده و آمده که چگونه ثروت قارونی یا قدرت فرعونی موجب فتنه در برخی شده و وضعیت خوب کافران و گناهکاران تردیدهایی را در برخی از مسلمانان سست ایمان موجب شده است.

عوامل گرفتاری به استدراج و امهال عوامل گرفتاری به استدراج را میتوان به دو دسته اصلی فکری و رفتاری تقسیم کرد. به این معنا که عامل استدراج میتواند افکار و عقاید شخص باشد یا رفتارهایی که در پیش گرفته است؛ چرا که برخی از اهل اسلام نیز دچار

استدراج میشوند که مرتبط به رفتارهای فاسقانه آنان است. مهمترین عوامل فکری و اعتقادی گرفتاری انسان به سنت استدراج و امهال را میتوان در کفر و عقاید باطل دانست. رَبِّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (حجر ۲) ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۳ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ۴

بسا آنکه کفار ناراست خو نمایند در دل چنین آرزو

که ای کاش بودند یزدان پرست به دامن اسلام آرند دست

تو ای مصطفی، کافران را پریش رها کن که باشند بر حال خویش

بگردند مشغول بر خورد و خواب به شهوت پرستی کنندی شتاب

که با این چنین آرزوهای پست بگردند غافل ز هر چیز هست

بزودی ببینند پاداش خود از آن بیهوده کامرانی که بُد

نکردیم هرگز، دیاری هلاک مگر وقت معلوم بر روی خاک

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ۱۹۶ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمِهَادُ ۱۹۷

سوره آل عمران نیز در همین راستاست. و آیات (بقره ۱۲۶ آل عمران ۱۷۸)

چو بینی که کفار رب و معاد تصرف نمودند خاک و بلاد

مخور گول و هرگز نباشی غمین که آنها گرفتند این سرزمین

جهان چون متاعیست ناچیز و پست بر آنها پس از این جهان دوزخست

بد آرامگاههیست آن جایگاه ببینند سختی در آن پایگاه

دسته اول، در حوزه فکری

الف، شرک و ضلالت و گمراهی : قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (مریم ۷۵)

بگو هر که سر از اطاعت بتافت

به آیین کفر و ضلالت شتافت

خداوند رحمان رب بی نیاز

به او می دهد طول عمری دراز

بیايد زمانی که بیند به چشم

عذاب الهی و آن قهر و خشم

سیه کار کفار خام و عنود

بدانند یکسر بزودی زود

که را هست بدتر همی روزگار

سپاه چه کس هست مغلوب و خوار

پس (در آن روز) خواهند دانست چه کسی جایگاهش بدتر و لشکرش ناتوان تر است. به عبارتی، خداوند متعال به همه‌ی کسانی که راه شری را انتخاب کنند، مهلت می‌دهد. **این مهلت برای این است که شاید توبه کنند، یا فرزندان صالحی از نسل آنان به وجود آید.** گرچه برخی گمراهان از مهلت الهی سوء استفاده کرده، گناهان بیشتری مرتکب می‌شوند و عذاب خود را بیشتر می‌کنند.

ب، تکذیب پیامبران و وحی : فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قَلَم ۴۴ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۴۵

به من واگذار ای رسول مبین

همه کاذبان به قرآن و دین

ز جایی که باور ندارند آن

بر ایشان برانیم قهری گران

تو مهلت ده اکنون برآن انجمن

۴۵ که بس استوارست تدبیر من

و به آنان مهلت می‌دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است. همچنین آیات (اعراف، ۱۸۲ و ۱۸۳) به عنوان عوامل استدراج معرفی شده است.

استدراج: نزدیک شدن درجه درجه و گام به گام ، خداوند گروهی را گام به گام به گونه‌ای که متوجه نشوند به ورطه سقوط نزدیک می‌کند.

در قرآن آیات زیادی است که می‌فرماید ما به گناهکاران مهلت می‌دهیم و آنان خیال نکنند که ما آنان را دوست داریم یا فراموششان کرده‌ایم. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گناهی انجام گرفت و گناهکار همچنان در رفاه و نعمت بود، این نشانه استدراج الهی در کیفر است

ج، رفتارهای استهزا آمیز منافقان : وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُنَ . اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

چو بینند افراد مؤمن به دین بقره ۱۴۰۱۵ بگویند هستیم از مؤمنین

ولی چونکه در خلوتی می‌روند شیاطینشان هم سخن می‌شوند

بگویند ما با شمائیم یار نداریم ایمان به پروردگار

چو گوئیم هستیم از مؤمنین تمسخر نمائیم تنها همین

و لیکن خداوند بی‌چون وچند ۱۵ بر ایشان بخواهد کند ریشخند

بر ایشان بدادست مهلت فزون نیایند از دام حیرت برون

امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند، اهل مکر و خدعه و استهزا نیست، لکن جزای مکر و استهزای آنان را می‌دهد. همچنان که آنان را در طغیان و سرکشی خودشان، رها می‌کند تا سر درگم و غرق شوند.

و چه سزایی سخت‌تر از قساوت قلب و تسلط شیطان و وسوسه‌های او، میل به گناه و بی‌ رغبتی به عبادت، همراهی و همکاری با افراد نا اهل و سرگرمی به دنیا و غفلت از حق که منافقان بدان گرفتار می‌آیند. منافقان، دوگانه رفتار می‌کنند و لذا با آنها نیز دو گونه برخورد می‌شود؛ در دنیا احکام مسلمانان را دارند و در آخرت کیفر کفار را می‌بینند.

د، ظلم و ستمگری انسانها: وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ

چه بسیار بودند شهر و بلاد (حج ۴۸) که همواره کردند ظلم و فساد

بدادیم لیکن بر آنها زمان بدیدند فرصت ز رب جهان

به ناگاه بر قهر بردیم دست بر آنها چشاندیم طعم شکست

که هر نیک و هر بد، سرانجام کار نمایند رجعت سوی کردگار

۱- یکی از سنت‌های الهی، مهلت دادن به ستمگران است پس عجله ما بیهوده است وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ

۲- ظلم انسان، سبب قهر الهی است. وَهِيَ ظَالِمَةٌ - أَخَذْتُهَا

ه، جرم و گناه: وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

پس از نوح بسیار قوم و ملل (اسراء ۱۷) بگشتند نابود بر این علل

همین هست کافی که پروردگار بود مطلع زین خبرها و کار

از آنها که کردند کار گناه برفتند بر راه زشت و تباه

این آیه که انقراض نسلی از بشر و آغاز نظام نوینی در زندگی بشر را بازگو می‌کند، نشان می‌دهد که زمان حضرت نوح علیه السلام، نقطه‌ی عطفی در تاریخ بشر بوده است.

زندگی قبل از نوح، بسیار ساده و با جمعیتی محدود بوده و تاریخ پر ماجرای نداشته است و تداوم نسل بشر، با چند مؤمنی صورت گرفته که در کشتی همراه نوح علیه السلام بودند. آیه، ضمن اینکه هشدار به غافلان و عبرت برای مردم است، مایه‌ی تسکین و آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله است، که اگر کافران از آزارشان دست برندارند، گرفتار قهر الهی خواهند شد.

پس از قوم نوح، قوم عاد، ثمود، لوط، اصحاب مدین، فرعون، هامان، قارون و اصحاب فیل هم، گرفتار قهر الهی شدند. مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ .

و، رواج فسق و فجور در جامعه : وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء ۱۶)

چو خواهیم شهری بگردد هلاک	شود محو و نابود از روی خاک
بگوئیم بر مهتران دیار	ره فسق گیرید هر دم به کار
پس آنگاه سازیم جمله هلاک	کز آنها نماند نشان روی خاک

أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا، یعنی بزرگان قوم را فرمان به اطاعت می‌دهیم، زیرا خداوند به فسق و گناه دستور نمی‌دهد، بلکه به عدل و احسان فرمان می‌دهد. شیوه‌ی هلاک کردن خدا به این نحو است که به اطاعت دستور می‌دهد، مرفّهان بی درد مخالفت می‌کنند و افراد عادی هم از آنان پیروی می‌کنند، آنگاه قهر الهی بر همگان حتمی و محقق می‌شود، و عذاب و غضب الهی فرا می‌رسد.

اراده‌ی قهر خدای حکیم، براساس زمینه‌های گناه و خصلت‌های منفی ماست، و گرنه خداوند مهربان، بی‌جهت اراده‌ی هلاک قومی را نمی‌کند.

به فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام: اراده‌ی الهی در این آیه، مشروط به فسق ماست. وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (انعام ۱۲۴)

بر آنها چو نازل بشد آیه ای که بهر هدایت بود پایه ای

بگفتند ایمان نیاریم ما نگردیم مؤمن به یکتا خدا

مگر آنکه همچون رسولان رب به ما نیز وحی شود زین سبب

خدا نیک داند که اندر کجا رسالت نماید به شخصی عطا

همه مجرمان را بزودی زود خداوند تعذیب خواهد نمود

عذابی بر آنها فرستد شدید سزاوار آن مکرهای پلید

در شأن نزول آیه گفته‌اند: ولیدبن مغیره، مغز متفکر کفار، می‌گفت: چون سن و ثروت من بیش از محمد صلی الله علیه و آله است، پس باید به من هم وحی شود. چنین حرفی از ابوجهل هم نقل شده است.

درباره‌ی جمعی از سران کفر که در جنگ «بدر» کشته شدند، وعده‌ی الهی عملی شد و ذلت به آنان رسید .

ز، ناسپاسی و کفران نعمت به جای شکرگزاری

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (روم ۳۴) (نتیجه‌ی کفر و کفران).

نمایند تکفیر آن نعمتی که ایزد بدادست بی محنتی

پس ای ناسپاسان که کفر آورید کنون تا توانید سودی برید

بگردید آگه بزودی زود که پاداش این ناسپاسی چه بود

همچنین آیات : لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ عنكبوت ۶۶

که هر نعمتی را که یکتا خدا نماید ز فضلش بر آنان عطا

نمایند کفرانش از جهل خویش که عقلی ندارند آن قوم و کیش

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذِ الْفَرِيقُ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۵۴ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اعراف ۵۵

ولی باز چون آن بلا دور کرد چو محنت ز بالینتان کرد طرد

گروهی بگردید مشرک به وی شریکان بخوانید بر رب حی

علی رغم آن لطفهای زیاد که یزدان ز رحمت بر ایشان بداد

ولی بازگردند، کافر بر او به دنبال کفرند در جستجو

کنون بهره یابید چندی ز زیست بزودی بدانید فرجام چیست

ح، مکر، خدعه و نیرنگ : وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ
إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (انعام ۱۲۳)

نهادیم در هر مکان و دیار رئیسان بدخوی و ناراست کار

که با خلق خود مکر ورزند و رنگ نمایند عرصه بر آن قوم تنگ

ولی در حقیقت به حق سخن فقط مکر ورزند با خویشان

وزین نکته آگاه هم نیستند که يك عمر در جهل خود زیستند

شأن نزول آیهی قبل، به جنگ و ستیز ابوجهل با پیامبر اشاره شد، می‌فرماید: وجود
ابوجهل‌ها، چیز تازه‌ای نیست و همیشه و همه جا در مقابل دعوت‌های حق، چنین
مهره‌های فاسدی بوده است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ . فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ . عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ . ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ
وَحِيداً . وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً . وَبَنِينَ شُهُوداً . وَمَهَدْتُ لَهُ تَمْهيداً . ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ
أَزِيدَ . كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً . سَأَرْهَقُهُ صُعُوداً . إِنَّهُ فَكَرَّ وَقُدَّرَ

پس آن روز، روز سختی است. بر کافران آسان نیست. مرا واگذار با آن که خود به تنهایی
آفریدم. و به او مالی پیوسته و در حال فزونی دادم. و پسرای که در کنارش حاضرند. و
برای او اسباب کامیابی را به طور کامل آماده کردم. با این حال، طمع دارد که بیفزایم.
هرگز، زیرا او به آیات ما عناد می‌ورزد. به زودی او را به گردنه‌ای سخت گرفتار می‌کنم.
همانا او (برای مبارزه با قرآن) فکر کرد و به سنجش پرداخت (مدثر ۸ تا ۱۸)

در آن روز اندر دمندی به صور	چه سخت است هنگامه آن حضور
که بر کافران، نیز گردنکشان	ز آسایش آن روز نبود نشان
مرا با کسی کافریدم ورا	تو بگذار تنها و می کن رها
بر او مال و ثروت نمودم عطا	پسرهای بسیار دادم ورا
بدادم بر او مکنت و اقتدار	فراوان ز حد و برون از شمار
بخواهد ولی باز مالی دگر	طمع کرده یابد از این بیشتر
نخواهم بر او بیش ثروت نهاد	که با آیت حق بکرده عناد
به دوزخ دراندازم او را چه زود	که بسیار اندیشه بد نمود
بگیرد خدا جان آن پست مرد	که اندیشه ای سخت باطل بکرد
ستاند تن و جان او را خدا	به فکری که او کرد زشت و خطا

راه تشخیص استدراج امام حسین علیه السلام در بیان استدراج میفرماید: **الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ**
سُبْحَانَهُ لِعِبْدِهِ أَنْ يُسَبِّحَ عَلَيْهِ النُّعَمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ ؛ استدراج از ناحیه خداوند نسبت به

بنده اش، به این معنا است که خدا نعمتی را به سمت بنده سرازیر میکند و از آن طرف، شکر را از او میگیرد (بحارالأنوار ج ۷۵ ص ۱۱۷)

برای استدراج دو مؤلفه اصلی بیان شده که یکی افزایش نعمت و دیگری سلب شکر نعمت از شخص گرفتار استدراج است.

پس استدراج همراه با غفلت نیز است، **آثار استدراج این است که شخص دچار غفلت از واقعیت و حقیقتی میشود که در برابرش وجود دارد و همچنین از جایی ضربه میخورد که نمیداند.** باید توجه داشت کسی که شکر نعمت را به جا می آورد و آن را به درستی در محل مناسب به کار میبرد و شاکر و سپاسگزار خداوند است، چنین شخصی گرفتار استدراج نیست؛ بلکه شخصی گرفتار استدراج است که با وجود نعمت و افزایش آن شاکر و سپاسگزار نیست.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم، به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این میترسم نکند این استدراج باشد! امام فرمود: اگر اینها همراه با حمد و شکر الهی است استدراج نیست.

یعنی باید با این شاخص و معیار به استقبال نعمت و افزایش آن رفت که آیا شکرگزار هستیم یا ناسپاس و کفران نعمت میکنیم؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله): خداوند وحی فرستاد به داود که: ای داود! در هر حال از من بترس و از هر حالی بیشتر آن موقعی بترس که نعمتهایم از هر دری به سوی سرازیر میشود. مبادا! کاری کنی که به زمینت زنم و دیگر به نظر رحمت به سوی نظر نکند.

بخش ۲ : چرا خدا به ستمگران و گنهکاران مهلت می‌دهد

(۱) آسایش برای کافران یقیناً شنیده اید که عده ای به طعنه می گویند همه عذاب ها و گرفتاری ها برای مسلمانان است در حالی که کافران در آرامش و آسایش هستند. مثلاً مردم فلان کشور اروپایی که حتی به مسیحیت ایمان ندارند و کافر مطلق هستند، در آسایش و آرامش بیشتری قرار دارند و بر پایه آمارهای جهانی شادترین و امیدوارترین مردم به زندگی هستند. این در حالی است که مسلمانان در جهان در بدترین شرایط زیستی قرار دارند و همواره با انواع و اقسام مشکلات و گرفتاری دست و پنجه نرم می کنند. برخی، همین را علتی برای کفر گویی و ستیزه جویی خود با دین قرار می دهند و بر اساس این تحلیل، آسایش و آرامش آنان را دلیلی بر حقانیت آنان بر می شمارند.

اینگونه افراد معیار آسایش دنیوی را به عنوان دلیل و برهان حقانیت می دانند و حتی برخی پا از این فراتر نهاده و با توجه به موقعیت طبیعی اروپا و آب و هوای خوب آن به این نتیجه رسیده اند که همین طبیعت خوب دلیل بر برتری انسانی و حقانیت آنان است. این در حالی است که خدا برخلاف آن چه به فکر و نظر ما می رسد عمل می کند. لذا برای کافران آسایش قرار می دهد و مؤمنان را هر چه از نظر رتبه و درجه برتر و بالاتر باشند، به بلا و گرفتاری بیش تری دچار می سازد. در آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره زخرف درباره این سیاست خود نسبت به کافران آمده: **وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَانِ لَبُيُوتِهِمْ سَقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ** ❧ **وَلَبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرَرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَ زُخْرُفًا وَإِن كُلَّ ذَلِك لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ؛**

نمی کرد تشویق دیگر کسان

چو يك واحد اُمت همه هم صدا

به یكتائیش نیز منکر شدند

اگر ثروت کافران جهان

که گردند کافر به یکتا خدا

خدا بر کسانی که کافر شدند

چنان مال دنیا بدادی فزون	سراهای از حد عادی برون
که سقف سراهایشان را بکام	بسازند با نقره و سیم خام
چنان می نمود آن سراها بلند	که با نردبان‌ش به بالا روند
سراهایشان داد وسعت چنان	که درهای بسیار باشد برآن
بسی تخت‌های بدادی قرار	که تکیه نمایند در آن جوار
عماراتشان را همه سربه سر	بیاراست بسیار با زیب و زر
ولی کل اینها متاعیست خوار	که در دار باقی نیاید به کار
بلی آخرت نزد پروردگار	بود خاص افراد پرهیزکار

بنابراین، آسایش کافران هیچ دلیلی بر حقانیت آنان نیست، چنان که مشکلات و گرفتاری‌های مسلمانان و مومنان دلیلی بر بطلان دین و آیین ایشان نمی باشد، بلکه به این معناست که مومنان و مسلمانان با برخی از کارها تنبیه می شوند و این امور بازتاب خطاها و گناهان ریز و درشت آنان است. هر چند که برخی از این گرفتاری‌ها و ابتلائات مومنان برای این است که زنگارها از دل‌هایشان زدوده شود و پاک گردند. این که در روایت آمده است: **الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ كَاللَّهَبِ لِلذَّهَبِ؛** بلا برای ولایت و محبت الهی مانند لهیب آتش است برای طلاست، به این معناست که این گونه گرفتاری‌ها موجب ازدیاد ارزش انسان و خلوص وی از هرگونه آلودگی‌ها و پالایش وی می شود. بنابراین می توان در برخی از موارد گفت: **هر که در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش می دهند.**

اما، برخی از این گرفتارها این گونه نیست، بلکه هشدارهای سریع و تندی است که از سوی خدا به بنده مومن داده می شود تا چرک‌ها و آلودگی‌ها هر چند کوچک و ریز را ببیند و خود را از آن پاک نماید؛ زیرا هرگونه زنگاری در این افراد به چشم می آید و جلوه زشتی به چهره و سیمای مومن می دهد. این در حالی است که خداوند برخلاف آنچه به فکر و نظر ما میرسد عمل میکند. لذا برای کافران آسایش قرار میدهد و مؤمنان

را هر چه از نظر رتبه و درجه برتر و بالاتر باشند، به بلا و گرفتاری بیش تری دچار می سازد. البته در دنیا هر کس به اندازه ای از سختی و مصیبت بهره مند میشود. شاید شما وضع کسی را بنگرید و تصور کنید که اگر شما به جای او بودید، زندگی تان سراسر خوشی بود. اما آن انسان با ظرفیت متفاوتی که دارد سختی ها و رنج های خاص خویش را دارد که شاید شما متوجه آن نباشید. تصور نشود مؤمن همیشه در آسایش است بلکه گاهی هم گرفتار می شود، و در گرفتاری هم رضایت درونی دارد و همواره شاد است. اینطور نیست که همیشه گرفتار باشد. نکته دیگر آن است که مؤمن واقعی چون تسلیم رضای الهی است هنگام گرفتاری هم شاد است چون آن را هدیه الهی می داند و مؤمنان واقعی آرامش روحی و روانی واقعی دارند. اگر کسی وظایف خود را انجام داد. این نوع بلا از برای ارتقای درجه و از لطف های خداست.

۲) چرا کافران برخلاف مؤمنان دنیای آبادتری دارند؟! خداوند انسانهای صالح را دوست دارد، لذا اگر خلافی کنند، فوراً آنان را با عذاب خود می گیرد تا متذکر شوند. وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ . لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ . ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (حاقه ۴۴-۴۶)

اگر هم پیمبر به یکتا خدا سخنها همی بست از افترا

به تحقیق بر او گرفتیم قهر رگ قلب او می بریدم به جهر

همچنین اگر مؤمنین خلافی کنند، چند روزی نمی گذرد مگر آنکه گوشمالی می شوند. اما اگر کافران و ناهلان خلاف کنند، آنها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها، عذاب خوارکننده است! اگر قطره ای چای روی شیشه عینک شما بریزد، فوراً آن را پاک می کنید. اما اگر قطره ای چای روی لباس شما بچکد، صبر می کنید تا به منزل بروید و لباس خود را عوض کنید. خداوند نیز با هرکس به گونه ای رفتار می نماید و بر اساس شفافیت یا تیرگی روحش، کیفر او را به تاخیر می اندازد.

بخش ۳ : عوامل استعجال و سختیها

استعجال برخی از اعمال انسانها موجب تقدیم عذاب از آخرت به دنیا و نیز از اجل مسمی به اجل معلق میشود و یا مسلمان و مومن را دچار گرفتاری و سختی در زندگی میکند و آسایش و آرامش را از او برمیدارد. در آیات قرآنی به این نکته بارها توجه داده شده که برای انسانها بلکه حتی جوامع بشری دو دسته اجل و زمان مرگ قرار داده شده که اجل مسمی و اجل معلق یاد میشود.

اجل مسمی زمان مشخص و معین مرگ انسان یا جامعه است که هیچ تاخیر و تقدیمی در آن راه نمییابد؛ اما اجل معلق، زمان مرگی است که به کارها و اعمال انسان و جامعه بسته است. پس میتواند مرگ شخص یا امتی پیش بیفتد و شخص و جامعه دچار مرگ زودرس شود **يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** نوح ۴

بیامرزد اعمال زشت و خطا

به تأخیر اندازد ایزد اجل

بگردید آگاه از این سخن

در آن نیست تأخیر هرگز روا

بود آنکه بخشش نماید خدا

که تا روز معلوم و روشن محل

بدانید این نکته ای انجمن

که چون وقت معلوم آید فرا

و همچنین سوره های (انعام ۲ و ۶۰ ؛ نحل ۶۱ ؛ طه ۱۲۹ ؛ فاطر ۴۵ ؛

اعمالی که خداوند در همین دنیا مجازات دهد، عبارتند از :

۱- فسق و فجور: خداوند در آیه ۱۶ اسراء در بیان علت گرفتاری مردم به عذاب دنیوی به رفتارهای آنان توجه میدهد و میفرماید که اعمال فسق و فجور موجب آن است که مردم را در همین دنیا عذاب کند و به آنان مهلت ندهد؛ در حالی که سنت الهی بر تأخیر

عذاب تا آخرت است؛ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ
فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا ۱۶

چو خواهیم شهری بگردد هلاک شود محو و نابود از روی خاک

بگوئیم بر مهتران دیار ره فسق گیرید هر دم به کار

پس آنگاه سازیم جمله هلاک کز آنها نماند نشان روی خاک

ولی این گونه رفتارها آنچنان بر جوامع بشری خطرناک است که میبایست در همین دنیا
به عذاب دچار شوند تا جلوی گسترش آن گرفته شود و عبرت گیرند. وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ
مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ۹۴

نه هرگز فرستاد پروردگار رسولی به ملکی و شهر و دیار

مگر آنکه افراد آن قوم را درانداخت در محنت و در بلا

که شاید به درگاه پروردگار تضرع نمایند و گریند زار

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ اعراف ۹۵

مبدل نمودیم آن رنجها به آسایش و شادی و گنجها

که یکسر بردند آنان ز یاد که بودند در محنت و رنج حاد

بگفتند از روی نسیان سخن رسیدی بر اجداد ما آن محن

نیاید به ما هیچ رنجی دگر ز محنت نبینیم هرگز اثر

که ما نیز بر کیفر آن خطاب بر آنها برانندیم خشم و عقاب

اگرچند بودند غافل از آن نسیم جهالت بر ایشان وزان

۲- هتک حرمت و آبرو ریزی: اعمالی چون هتک حرمت اشخاص و آبرو ریزی موجب میشود تا خدا عذاب را پیش اندازد و شخص را در همین دنیا مجازات و کیفر دهد افزون بر اینکه در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظار او خواهد بود. إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

کسانی که دارند میلی چنین نور ۱۹ که در بین افراد مؤمن به دین

عملهای زشت و مرام قبیح رواجی بیابد عیان و صحیح

به دنیا و عقبی عذاب الیم به پاداش اعمال بد می دهیم

کز آن فتنه آگاه باشد خدا و لیکن نباشید آگاه شما

۳- اشغالگری و آواره سازی مردم: آواره سازی مردم از خانه ی وطن خویش، عامل دیگری است که موجب خشم خداوند شده و خداوند خواری و بلکه مرگ همراه با عذاب را در همین دنیا به آواره کنندگان میچشاند وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (بقره ۵۸)

زمانی که فرمود یکتا خدا به بیت المقدس گذارید پا

ز دریای نعمت که آنجا درست تناول نمائید کاین بهترست

از آن در درآئید سجده کنان همه طائفه، مردها و زنان

بگویند آنکه به یکتا اله خدایا بیامرز ما را گناه

چو این کارها از شما رو نمود ببینید آمرزش از آن ودود

بر آنها که هستند نیکوی کار فزون تر دهد اجر، پروردگار

پس از ۴۰ سال ماندن در بیابان تیه، بنی اسرائیل مأمور شد که وارد شهر بیت المقدس شده و به معبد در آیند و موقع داخل شدن به مسجد، کلمه ی حِطَّة را بگویند. حِطَّة :

ریزش گناهان و طلب عفو و اظهار توبه است. همچنین آیات اسراء ۶۶- ۶۷ و ۱۰۱-۱۰۳)
 وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ
 يَا مُوسَى مَسْحُورًا ۱۰۱ فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا اسراء ۱۰۳-۱۰۱

خداوند نه معجزه آشکار ۱۰۱ به موسی ببخشید در روزگار

بپرس از بنی اسریل این سؤال که آنها نکوتر بدانند حال

که موسی بر آنها بیامد فرود پس آنگاه فرعون لب برگشود

گمان می نمایم که تو ساحری که در سحر کردن بسی ماهری

پس آنگاه فرعون خوار و عنود ۱۰۳ بر این کار باطل اراده نمود

که از موسی و قومش از فرط کین بریزد یکی جوی خون بر زمین

خدا نیز فرعون و کل سپاه همه کرد در نیل غرق و تباه

۴- جاسوسی و تجسس: جاسوسی و استراق سمع برای مقاصد شیطانی، عامل استعجال عذاب در دنیاست که در آیات ۷ تا ۹ صافات به آن اشاره شده است. وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ و (آن را) از هر شیطان متمرد و سرکشی محفوظ داشتیم. لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ آن‌ها نمی‌توانند به (اسرار) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو به آنها (شهاب) پرتاب می‌شود.

دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ . إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ هم به قهر برانندشان و هم به عذاب دائم (قیامت) گرفتار شوند. مگر شیطانی (به آسمان بالا رود و) به سرعت خبری را بر باید که شهاب و شراره‌ای نافذ او را دنبال (و نابود) کند.

ز هرگونه شیطان مطرود و خوار نگهبان آن بود پروردگار

که تا نشنوند آن شیاطین خام ز وحی و ز گفت ملائک کلام

نیابند راهی به سوی هدف	بگردند رانده خود از هر طرف
بینند روز قیامت عذاب	بگردند رانده به قهر و عقاب
شر بخواهد رباید ز بالا خبر	چو شیطانی از آن شیاطین
به تعقیب پوید به دنبال وی	شهابی فروزان کند راه طی

۵- زیاده روی و اسراف: اسراف از جمله عواملی است که موجب هلاکت انسان و جامعه در دنیا میشود. **وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ** (انبیاء ۸)

نیامد رسولی خود از سوی من	که او را فرستم بدون بدن
همی خورد و نوشید چون دیگران	در این خاکدان هم نَبْد جاودان
فرشته نبودند پیغمبران	بلی جمله بودند چون دیگران

از جمله رموز مَوْفَقِيَّتِ یک رهبر آن است که در امور زندگی، در کنار مردم و همانند با آنان باشد تا مردم با دیدن او و برخوردهای او ساخته شوند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۹

هرآن عهد بستند با کردگار	به پیمان وفا کرد پروردگار
به همراه هرکس که یزدان بخواست	بلای عدو از رسولان بخواست
ولی مسرفان را در این تیره خاك	بکشتیم و کردیم یکسر هلاك

این آیه در مقام تسلیت و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، که ما به وعده‌های خود در مورد نجات مؤمنان وفا می‌کنیم. وعده‌ی خدا به انبیا نجات آنان و هلاکت مخالفان آنهاست حتمی است. **فَأَنْجَيْنَاهُمْ ... وَأَهْلَكْنَا**

کیفرهای الهی، نتیجه‌ی اعمال خود ماست. أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ

- اسراف، زمینه ساز هلاکت است. و هلاکت، سرنوشت همه‌ی اسراف کاران .

۶- اطاعت از مستکبران و جبارین : پیروی و اطاعت از مستکبران و زورگویان و جباران

نیز از دیگر عوامل گرفتاری انسان در دنیا به عذابهای الهی است

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ

انْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ انعام ۴۶

بگو ای پیمبر چو یکتا خدا بگیرد دو چشم و دو گوش شما

به دلهایتان مهر خذلان نهد چه کس می تواند که از آن رهد؟

بود غیر ایزد خدایی مگر؟ که آن را دهد باز، بار دگر

ببین تا که آیات خود را چسان بیان می نمایم هر دم عیان

ولی باز از آن بتابند روی که هستند تیره دل و زشتخوی

نکته : اگر درختان سبز نشوند، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً اگر آبها تلخ و شور شوند، لَوْ نَشَاءُ

جَعَلْنَاهُ أَجَاجاً اگر آبها به زمین فرو روند، إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا اگر شب یا روز، همیشگی

باشد، إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا ... و اگر چشم و گوش و عقل انسان از کار بیفتد،

إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ ... آیه ای دیگر :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ

بگو ای پیمبر چه خواهید کرد انعام ۴۷ در آن دم چه کاری توانید کرد

عذاب خدائی اگر ناگهان بیاید فرود آشکار و نهان

پس آیا بجز ظالمان روی خاک کس دیگری نیز گردد هلاک

مراد از بَغْتَةً به هنگام خواب در شب و مراد از جَهْرَةً به هنگام کار در روز باشد. مثل آیهی
 أَنَاهَا أَمَرْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، و شاید مراد از بَغْتَةً، عذاب‌های بی‌مقدمه باشد و مقصود از جَهْرَةً،
 عذاب‌هایی که آثارش از روز اول آشکار شود، مثل ابرهای خطرناک که بر سر قوم عاد
 فرود آمد. در جای دیگر می‌خوانیم: فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ
 مُمְطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (احقاف ۲۴)

چو هنگامهٔ خشم حق رو نمود احقاف ۲۴ بدیدند ابری فراروی رود

بگفتند اینست ابری نکو که باران رحمت بباراند او

بگفتا نبی این بود آن عذاب که کردید آن را طلب با شتاب

بخیزد کنون تندبادی عظیم بیاید شما را عذابی الیم

سؤال: این آیه می‌گوید: تنها ظالمان از عذاب الهی هلاک می‌شوند، در آیه‌ای دیگر وَ اتَّقُوا
 فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

بترسید ز آن فتنه‌ای در جهان انفال ۲۵ که تنها رسد بر ستم پیشگان

بدانید حقا یگانه خدا شدید العقاب است روز جزا

پاسخ: هر فتنه‌ای هلاک نیست. در حوادث تلخ، آنچه به ظالمان می‌رسد هلاکت و قهر
 است، و آنچه به مؤمنان می‌رسد، آزمایش و رشد است وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ
 آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ هود ۵۸

چو فرمان بیامد ز یزدان پاک هود ۵۸ که نابود گردند قوم و هلاک

به لطف و به رحمت رهانیم هود هرآن مؤمنی هم که با هود بود

که از آن عذاب غلیظ و گران بدادیم ما آن کسان را امان

همان گونه که نزول عذاب به فرمان خداوند است، نجات از آن نیز به اراده‌ی اوست. وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ هود ۵۹

همین قوم عادند غرق شغب هود ۵۹ که کردند تکذیب آیات رب

رساندند آزار بر رهبران اذیت نمودند پیغمبران

نهادند در دست آن خوار دست که او بود مغرور و جبار و پست

خطراتی که يك جامعه را تهدید می کند الف: کفر به آیات الهی جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
ب: نافرمانی از انبیا و رهبران حق عَصَوْا رُسُلَهُ ج: پیروی از طاغوت‌ها اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ

تاریخ پیشینیان فرا روی شماست، چرا عبرت نمی گیرید؟

۷- ظلم و ستم: امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زودرست‌ترین بدیها از نظر کیفر و عقوبت، تجاوزکاری و ستمگری است (اصول کافی ج ۴ ص ۱۹)
بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ لقمان ۱۱

همانا ستمکارهایی چنین فتادند اندر ضلالی مبین

۱- سرسختی و لجاجت در برابر حق، ظلم است. بَلِ الظَّالِمُونَ (این همه آثار را می بینند، ولی باز هم با خدا و راه حق دشمنی دارند).

۲- کسانی که به سراغ غیر خدا می روند، هم گمراهند و هم ظالم بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ

۳- انحراف شرك، بر کسی پوشیده نیست. ضَلَالٍ مُبِينٍ

۴- پیروزی موقت کفار، نشانه محبت خداوند به آنان نیست. اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

علامه مجلسی گوید: مقصود از تعجیل در کیفر او این است که در دنیا نیز کیفر کردارش به او میرسد. إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ لقمان ۱۳ شرك (به خدا)، قطعاً ستمی بزرگ است. شرك، بزرگ‌ترین خطر و اصلی‌ترین مسئله است، در نزد خداوند، همه‌ی دنیا متاع قلیل است، مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، ولی شرك ظلم عظیم است. یعنی اگر همه‌ی دنیا را به کسی بدهند که مشرك شود، نباید بپذیرد. مواعظ خود را با دلیل و منطق بیان کنیم. لَا تُشْرِكْ ... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۸- بدخلفی: تندخویی و بدخلقی از دیگر عوامل استعجال عذاب در دنیا است که در آیاتی از جمله آیات ۱۳ و ۱۶ قلم به آن اشاره شده است. إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قلم ۱۵ سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ۱۶

تلاوت بگردد برآن مرد خوار

هرآنکه از آیات پروردگار

یکی قصه از مردم پیشتر

بگوید که این نیست زین بیشتر

که بر بینی اش داغ آتش نهیم

بزودی برآن مرد کیفر دهیم

در روایات می‌خوانیم: خداوند به حضرت شعیب فرمود: من جمعیت صد هزار نفری را گرفتار قهر خود می‌کنم با اینکه چهل هزار نفرشان بد و شصت هزار نفرشان خوبند و این به خاطر آن است که خوبان غیرت دینی ندارند و با گناهکاران مداهنه می‌کنند. مخفی نماند آنچه مورد انتقاد است سازش از موضع ضعف است که نامش مداهنه است ولی کوتاه آمدن از موضع قدرت که نامش مداراست مانعی ندارد، نظیر پدری که به خاطر رعایت حال کودکش آهسته راه می‌رود.

۱- دارا بودن ثروت و نیرو کفّار نمی‌تواند دلیل سازش باشد. لَوْ تُدْهِنُ ... أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ

۲- خط اول مخالفان انبیاء، سرمایه داران بی درد هستند. ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ... قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

۳- خداوند کیفر متکبران را به گونه‌ای می‌دهد که آثارش در بدنشان باقی می‌ماند.

۴- کیفر تحقیر کننده، تحقیر شدن است. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ

۹- بخل ورزی: اینکه انسان با داشتن نعمت از آن بهره نبرد و در بخشش آن، کوتاهی ورزد و بخل نماید، یکی از علل خشم الهی نسبت به او و دچار شدن به عذاب خداوندی در دنیا است. (قلم ۱۷) **إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۱۷ وَ لَا يَسْتَنْتُونَ ۱۸ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ ۱۹ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ۲۰ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ۲۱ أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ ۲۲** همانا، ما مردم (مکه را) آزمودیم، همان گونه که صاحبان آن باغ (در یمن) آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند صبحگاهان میوه های باغ را بچینند. و چیزی را (برای فقرا) استثناء نکردند. پس هنگامی که در خواب بودند، از طرف پروردگارت آفتی بر گرد باغ چرخید (و باغ را سوزاند). پس صبح شد در حالی که (اصل باغ به کلی) برچیده شده بود. (آنان بی خبر از ماجرا) بامدادان یکدیگر را ندا دادند. که اگر قصد چیدن میوه دارید به سوی کشتزار حرکت کنید.

فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ «۲۳» أَن لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينُ «۲۴» وَ غَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ «۲۵» فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ «۲۶» بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ «۲۷» قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ «۲۸» قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ «۲۹» فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ «۳۰» قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ «۳۱» عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ «۳۲» كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «۳۳»

پس به راه افتادند، در حالی که آهسته با یکدیگر می گفتند. که مبادا امروز مسکینی بر شما وارد شود. در آن صبحگاهان قصد باغ کردند در حالی که خود را قادر (بر جمع محصول) می پنداشتند. پس چون آن را (سوخته) دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده ایم، (این باغ ما نیست). عاقل ترین آنها گفت: آیا به شما نگفتم چرا خدا را منزه نمی دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). گفتند: پروردگار ما منزه است، قطعاً ما ستمکاریم. پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامت هم

می‌پرداختند. گفتند وای بر ما که سرکش بودیم. امید است پروردگار ما بهتر از آن را برای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارمان رغبت و امید داریم. اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است.

۱۰- عاق والدین: همان طوری که دعای والدین و صله رحم موجب افزایش عمر است (بحارالانوار ج ۷۱ ص ۵۸) عقوق والدین نیز موجب تعجیل عذاب و مرگ زودرس میشود. پیامبر صلی الله علیه و آله میفرماید: سه گناه است که عقوبت را پیش می‌اندازد و تا آخرت به تاخیر نمی‌اندازد **ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها و لا تؤخر الى الآخرة: عقوق الوالدین، و البغی علی الناس، و کفر الإحسان** (۱) کسی که عاق والدین باشد؛

(۲) کسی که بر مردم ستم می‌کند؛

(۳) کفران کسی که نیکی و احسان نموده است. (امالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۳)

۱۱- کفران نعمت و ترک شکرگزاری: از دیگر عواملی که موجب میشود تا نعمت از انسان گرفته شود و عذاب و گرفتاری به آدمی روی آورد، کفران نعمت و ترک شکر و سپاسگزاری است. امام سجاد علیه السلام میفرماید: گناهایی که موجب تغییر نعمت میشود عبارتند از: ظلم به مردم، ترک عادت در کارهای خیر و انجام معروف، کفران نعمت و ترک شکر و سپاس (معانی الاخبار ص ۲۷۰)

۱۲- قانونگریزی و سکوت: و همچنین به عبارتی **ترک امر به معروف و نهی از منکر** از دیگر عواملی است که مرگ و عذاب را زودرس میکند و انسان و جامعه در همین دنیا گرفتار خشم و عذاب الهی میشود. **وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** اعراف ۱۶۳

بپرس ای پیمبر ز قوم یهود ۱۶۳ در آن قریه خود داستانش چه بود

که بر حکم تعطیل شنبه چرا نمودند ظلم و تعدی روا

که در روز شنبه چو آن ماهیان بگشتند نزدیک ساحل عیان

بجز روز شنبه به روز دگر ز ماهی نبودی در آنجا اثر

بکردیمشان امتحان چون ز آز در کفر و عصیان نمودند باز

روز شنبه که صید حرام بود، ماهی‌ها خود را از عمق آب به ساحل می‌رساندند . بعضی نیز گفته‌اند مراد از «شُرْعاً» ماهی‌هایی است که سر از آب بیرون آورده و خود را نشان می‌دهند. گروهی از بنی اسرائیل (مردم ایله) که در ساحل دریا زندگی می‌کردند، به فرمان خدا در روزهای شنبه صید ماهی برای آنها ممنوع بود، اما در همان روز، ماهی‌های دلخواه آنان، حَيْتَانُهُمْ جلوه‌گری بیشتری می‌کردند، شُرْعاً و مردم را بیشتر وسوسه می‌کردند! که این خود آزمایش الهی بود. این قوم، قانون الهی را مزورانه شکستند و با ساختن حوضچه‌های ساحلی و بستن راه فرار و خروج ماهی‌هایی که شنبه‌ها به آن وارد می‌شدند، روز یکشنبه به راحتی آنها را صید می‌کردند و ادّعا می‌کردند که از فرمان الهی تخلف نکرده و روز شنبه صید نکرده‌اند. خداوند، گرچه ماهی را برای استفاده‌ی مردم آفریده است، ولی از هفته‌ای يك روز صید ماهی را به عنوان امتحان، منع فرمود، بنابراین هر تحریمی، الزاماً جنبه‌ی بهداشتی ندارد، ماهی شنبه با روزهای دیگر از نظر مواد پروتئینی فرقی ندارد. حضرت علی علیه السلام به شدّت از توجیه گناه و حلال کردن حرام با توجیه خمر به نبیذ، رشوه به هدیه و ربا به معامله، انتقاد می‌کردند.

گاهی آزمایش الهی، در صحنه‌هایی است که تمایلات انسان به اوج می‌رسد، چنانکه در این آیه منع از صید و آزمایش در حالی است که ماهی‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهند، تَأْتِيهِمْ حَيْتَانُهُمْ یا در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی مائده که سخن از تحریم شکار در حالت احرام

است، می‌خوانیم: لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ آنجا که شکار، در دسترس و در تیررس است، منع صید در آن حالت، يك آزمایش الهی است.

۱۳. موعظه ناپذیر : وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْدِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اعراف ۱۶۴

گروهی از آن جمع اندر زگو	۱۶۴	نمودند با یکدیگر گفتگو
که این امتی را که یزدان پاک		دهد حکمشان بر عذاب و هلاک
چسان می‌نمایید اندرز و پند		بدانید هر چند خود نشنوند
بگفتند پندی که از ما رود		فقط بهر اتمام حجت بود
امیدست سازد در آنها اثر		بترسند از کردگار بشر

گاهی امر و نهی ما امروز اثر نمی‌کند، ولی در تاریخ، فطرت و قضاوت دیگران اثر دارد. چنانکه امام حسین علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر شهید شد، تا وجدان مردم در طول تاریخ بیدار شود.

۱۴. فراموشی پند و اندرز : فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَّئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ اعراف ۱۶۵

هرآنچه بر آنها بدادیم پند	۱۶۵	ببردند از یاد و غافل شدند
بدادیم ما ناصحان را نجات		چه در دور دنیا چه بعد از حیات
برانیدیم بر ظالمان هم عذاب		سزاوار آن فسق گشته عقاب

۱۵. بی تفاوتی : فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ اعراف ۱۶۶

ز دستور ما روی برتافتند	۱۶۶	به آنچه نبایست بشتافتند

بگفتیم بوزینه باشید و خوار

همه دور از رحمت کردگار

۱۶- سفاهت و اعمال سفیهانه: اعمال سفیهانه از دیگر علل و عوامل استعجال عذاب در دنیا میشود که این مطلب از آیه ۱۵۵ اعراف به دست میآید. وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ اعراف ۱۵۵

خود از بهر میقات معلوم کرد

چو موسی از آن قوم هفتاد مرد

که پیک اجل بر همه رو نمود

یکی زلزله آمد آنجا فرود

اگر حکمت این بود اندر قضا

چنین گفت موسی به یکتا خدا

از این پیشتر می فکندی به خاک

که ما را در اینجا نمائی هلاک

که راندند آن جاهلانه کلام

تو ما را به گفتار آن چند خام

کنی رهسپر سوی تیره مغاک

کنون جان ستانی و سازی هلاک

نبودست ای کردگار جهان

همانا که این کار جز امتحان

کنی گمره از نور و از راستی

در این امتحان هرکه را خواستی

بر او التفات و عنایت کنی

کسی را که خواهی هدایت کنی

بیامرزم ما را به روز شمار

تو مولای مائی توئی کردگار

همانا توئی برترین غافرین

به رحمت به ما کن نظر همچنین

در این که حضرت موسی علیه السلام يك میقات یا چند میقات داشته و مرگ و هلاکت در میقات، به خاطر تقاضای دیدار خدا بوده یا گوساله پرستی مردم، گفتگوهایی است که در فهم آیه نقشی ندارد. یاران موسی علیه السلام با دیدن آن همه معجزات، باز هم تقاضای

دیدن خدا یا شنیدن صدای خدا را داشتند، در حالی که آن هفتاد نفر، برگزیده‌ی از میان هفتصد نفر بودند که به کوه طور رفته و گرفتار قهر الهی شدند، زیرا کسی که معجزه‌ای دید، نباید بهانه بیاورد. در عدد «هفتاد» نیز مانند عدد «چهل»، راز و رمزی نهفته است. وقتی برگزیدگان پیامبری همچون موسی علیه السلام چنین از کار درآیند، چگونه می‌توان گفت: مردم عادّی، امام را برگزینند؟! حضرت مهدی ارواحنا فدا در پاسخ کسی که پرسید چرا مردم حقّ انتخاب امام را ندارند؟ فرمودند: حضرت موسی که هفتاد نفر را انتخاب کرد معلوم شد لایق نبودند، پس وقتی انتخاب شدگان پیامبری مثل موسی منحرف شدند، انتخاب‌شدگان مردم چه وضعی خواهند داشت. (تفسیر نورالثقلین)

۱۷- ستیزه جوی و کم فروشی : اینکه انسان بی دلیل جدال کند و بخواهد سخنی ناروا را به کرسی بنشاند، خود عامل استعجال عذاب میشود. از این رو مومن آل فرعون به جدالگران فرعونى هشدار میدهد که رویه ای را در پیش نگیرند که قوم شعیب در پیش گرفتند و موجب نابودی خودشان شدند وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ هود ۸۴

شعیب آمد از سوی پروردگار

فرستاده شد از خدای سپهر

که جز او نباشد خدایی سزا

مبادا که باشید خود کم فروش

که انصاف ورزید در کارتان

که گیرد شما را عذابی فرا

چو بر اهل مدین در آن روزگار

دلی داشت آکنده از صدق و مهر

بگفتا پرستید یکتا خدا

بسنجید با کیل و میزان بهوش

که خیر شما را ببینم در آن

بترسم از آن روز اندر قضا

مَدْيَنَ شهری که مردم و فرزندان حضرت اسماعیل بوده و با کشورهای مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند. فساد امت‌ها، در هر دوره و زمانی متفاوت است که باید به آن

توجه کامل داشت، فساد قوم لوط، انحراف جنسی و فساد قوم شعیب، کم‌فروشی و فساد اقتصادی بوده است.

۱- تنها عبادت خدا کافی نیست، بلکه برائت از مشرکان نیز لازم است مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

۲- انبیا علیهم السلام، تنها مسائل اعتقادی و اخلاقی را مدّ نظر نداشتند، بلکه به امور اقتصادی و عوامل فساد آن نیز می‌پرداختند. لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ .

۳- رفاه و درآمد، به تنهایی بازدارنده از کلاهبرداری و فساد اقتصادی نیست. لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ ... إِيَّيْ أَرَأَيْكُمْ بِخَيْرٍ امام صادق علیه السلام، مراد از آن فراوانی و ارزانی اجناس دانسته‌اند.

۱۸- بی تقوایی و هوسرانی : از دیگر علل و عوامل مهم در استعجال عذاب و تقدم آجال و افزایش بدبختیها و مصیبتهاست که در آیات بسیاری اشاره شده وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ هود ۷۸

پس آن قوم آمد به درگاه او که فعل قبیحی کند جستجو

چو آگه شد از سوءقصدی که بود به آنها چنین گفت، خود لوط زود

مرا دخترانند پاکیزه تن نماید تزویج بر خویشان

بترسید ای مردم از کردگار مرا نزد مهمان مسازید خوار

نباشد میان شما يك رشید؟ که او دادخواهی من را شنید؟

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۷۹

بگفتند ما را برآن دختران ۷۹ نبودست میلی و رغبت چنان

تو خود نيك دانی که منظور ما چه بودست از این هوس وین هوا

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۸۰

بگفتا مرا قوتی بود کاش ۸۰ که در مَنعتان می نمودم تلاش
و یا تکیه گاهی که بردم پناه که ایمن بگشتم ز شر و گناه

حضرت لوط علیه السلام در این آیه می فرماید: اگر من یاران مؤمنی می داشتم، هرآینه با شما فرومایگان به مبارزه برخاسته و از مهمانانم دفاع می کردم و یا لااقل آنها را به نقطه‌ی امنی می بردم و پناه می دادم. رسول اکرم: رحمة الله علی لوط، لقد کان یاوی الی رکن شدید او به خدا پیوست و از شرّ قوم خود راحت شد.

زشتی گناه لواط در قرآن و حدیث: برای عمل زشت و منفور این قوم منحرف، تعابیر گوناگونی آورده است. که از بزرگی گناه و شدّت حرمت آن حکایت می کند همجنس بازی، از گناهان بزرگ و دارای حدّ شرعی اعدام و تازیانه است که با شهادت افراد عادل یا اقرار مرتکبان، قابل اجراست.

۱۹- پلیدی قلب: از دیگر عوامل گرفتاری انسان به خواری و ذلت در دنیا است که در آیه ۴۱ مائده به آن توجه داده شده است.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

الا ای پیمبر نگردي غمین	مائده ۴۱	از آنها که گشتند کافر به دین
نماینده اظهار دین بر زبان		ولی کفر ورزند اندر نهان
تو از آن یهودان که پنهان و فاش		بگشتند جاسوس، غمگین مباش
به آن ملتی کز عناد و غرور		نیامد به پیش از نزدیک و دور
به جای سخنهای حقت تمام		ز فتنه، رسانند بس حرف خام
سخنهای حق را ز امیال خویش		پس و پیش کردند آن قوم و کیش
بگویند گر حکم قرآن چنین		رسیدست، گردید مؤمن به دین

وگرنه، گزینید دوری از آن	بجوید بیزاری از آن بیان
بلی آن کسی را که یکتا خدا	به فتنه در افکند اندر قضا
تو هرگز نخواهی توانست باز	رهائیش بخشی از آن بی نیاز
بلی این کسان را یگانه اله	نخواهد که گردند پاک از گناه
به دنیا ذلیلند اندر صفت	بر آنها عذاب است در آخرت

علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری می کردند لَمْ يَأْتُوكَ و هدفشان این بود که شاید دستورات و احکام اسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده اند. اگر گفتار پیامبر مطابق حرف ما بود، بگیریید وگرنه رها کنید .

۲۰- ترک انفاق : انفاق عملی است که برکات را بر انسان و جامعه افزایش میدهد ولی ترک

آن خود مهمترین عامل در عذاب و تقدیم آن است (قلم ۱۷ تا ۳۳) امروز که توانایی دارید انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ، اشاره به اینکه راههای نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچکدام در آنجا نیست، نه بیع و معامله ای می توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخرید و نه دوستیهای مادی این جهان که با سرمایه های خود کسب می کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد .

زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویش اند و از خود به دیگری نمی پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می گیرد که انسان را شایسته شفاعت می کند و شما آن را انجام نداده اید.

بخش ۴ : تفاوت زمانی در عذاب های الهی

با نگاهی به آموزه های قرآنی می توان دریافت که چرا این گونه تفاوت های جدی میان مجازات های الهی وجود دارد و حتی کافران با افزایش امکانات نه تنها تنبیه نمی شوند بلکه تشویق هم می شوند. آموزه های قرآنی روشن می کند که خداوند نسبت به خطاها و گناهان افراد، برخوردهای سه گانه را در پیش می گیرد. این تفاوت ها به سبب عللی است که در آیات قرآنی بیان شده است

خداوند در آیه ۳ سوره شوری یکی از انواع عذاب ها و گرفتاری ها را عذاب دنیوی بر می شمارد و می فرماید: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**؛ و هرگونه مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و خدا از بسیاری در می گذرد. با این که خداوند از بسیاری از خطاها و گناهان می گذرد، ولی با این همه برخی از گناهان به گونه ای است که واکنش و بازتاب آن در همین دنیا به سرعت خود را نشان می دهد. کسانی که به این گرفتاری ها مبتلا می شوند، افراد مومن و مسلمانی هستند که باید تنبیه شوند. بنابراین، اگر خطایی بکنند به سرعت تنبیه و مجازات می شوند و گرفتاری ها به آنها هجوم می آورد. از جمله اگر مسلمانان زکات مال خودشان را ندهند، باران قطع می شود و کشور دچار قحطی و خشکسالی می شود.

خدا درباره برخی دیگر از گناهان و خطاها و هم چنین گناهکاران می فرماید: **وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا** و مردم آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکتشان موعدی مقرر داشتیم کهف ۹۵ این گروه کسانی هستند که به آنان فرصت داده می شود تا زمانی گناهان خود را ادامه دهند، ولی وقتی آن زمان فرا رسید گرفتار عذاب سخت الهی می شوند. بسیاری از اقوام که گرفتار عذاب می شوند و سیل و توفان، زندگی شان را از میان می برد، کسانی هستند که خداوند به آنها مهلت داد تا دست از گناه بردارند. ولی چون ادامه دادند در آن روز

معین این گونه عذابشان می کند.

گروه سوم کسانی هستند که خداوند عذابشان را آن قدر تأخیر می افکند تا بتوانند همه توانایی و استعداد خویش را در عرصه گناه به نمایش بگذارند و با افزایش و ازدیاد گناه، در نهایت ظلم و ستم قرار گیرند. در آیه ۱۷۸ سوره آل عمران که در صفحات قبل آمد همین بیان را می فرماید. **إِنَّمَا نُمِلُّ...**

زمان عذابها از نظر زمانی می توان عذاب ها را به سریع، مهلت دار و بی زمان دسته بندی کرد. در این میان تنها مؤمنان هستند که هر گناه و خطایی کردند به سرعت، آثار و تبعات آن را می بینند تا به خود آیند و بیدار و هوشیار گردند. هرچه ایمان شخص قوی تر باشد، خطای وی بیش تر به چشم می آید؛ زیرا همانند صفحه سپیدی است که کوچک ترین لکه را نشان می دهد. از این رو لازم است تا این لکه زودتر گرفته شود و عذاب برای این است که شخص، هوشیار و بیدار شده و آن لکه زشت را از جامه سپید ایمانش بزداید. آنانی که انسان های معمولی هستند، گناهان و خطاهایشان همانند لکه هائی بر جامه زرد است. این لکه ها فقط در صورت دقت دیده می شوند بنابراین به آنان مهلت داده می شود تا در یک فرصت به خود آیند. اما انسان هایی که کافرند همانند کسانی هستند که جامه تیره به تن کرده اند و این جامه ها حتی اگر پر از لکه های زشت شود به چشم نمی آید.

اینان عذابشان آن قدر عقب انداخته می شود تا سنگین تر و سخت تر شود و به عذابی دردناک و سخت گرفته می شوند. بخشی از عذاب ها و گرفتاری هایی که مؤمنان در دنیا دچار آن می شوند به سبب عدم توجه به واجبات و محرمات است. همان گونه که انجام واجبات و ترک محرمات، عامل افزایش برکات و رهایی از مشکلات و گرفتاری هاست، رفتار برخلاف آموزه های الهی موجب می شود تا شخص در همین زندگی به سرعت دچار مشکلات و گرفتاری هائی شود که گاه جز به استغفار از آن رهایی نمی یابد.

کسانی که می گویند مالشان به اشتباه و خطایی از دستشان رفت و یا ورشکست شدند، وقتی خوب بنگرند در می یابند که مثلاً زکات و خمس را نپرداخته اند، (وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱) و در صورت پرداخت، برکت یافته و زیاد می گردد (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲) اما اگر زکات را نپردازد، دو برابر آن به ناحق از دستش می رود بی آن که سودی برده. امام صادق علیه السلام: هیچ مالی در دریا و خشکی تباه نمی شود مگر به سبب زکات ندادن. (بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۲)

این که زمین برکت خود را از تارکان زکات و منع کنندگان آن باز می دارد، به این معناست که **هر چیزی که باید به عنوان نعمت از زمین به دست آید به نعمت و بلا تبدیل می شود و خیر و برکت از آن می رود** و انسان سودی از زندگی اش نمی برد. این ها عذاب های الهی است که مردم گرفتار آن می شوند و علت را در چیزهای دیگر می جویند در حالی که بسیاری از مشکلات و مصیبت های آدمی به سبب کارهای خود بشر است.

زیان: این عذاب های الهی برای این است که این افراد پشیمان شوند
و یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنَّ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ یَتَعَارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ
اللَّهِ وَ مَا کَانُوا مُهْتَدِیْنَ (یونس ۴۵)

همه جمع آیند در يك مكان

نبودند هم صحبت و همنشین

شناسند هم را همه سربه سر

بکردند انکار و روز جزا

کجا رستگاری ببینند پیش

به روز قیامت که اهل جهان

تو گویی بجز ساعتی با زمین

شناسند روز جزا یکدگر

کسانی که دیدار یکتا خدا

زیانها ببینند از کار خویش

و یا فطرت پاک ایشان دوباره بیدار شود و در مسیر کمالی گام بردارند و آموزه های عقلانی و شرعی را انجام دهند

زمان مرگ چه حالید؟ :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگوی ای پیمبر گر آید فرا ۴۰ عذاب خدا، یا که مرگ شما

چه خواهید کردن جز آنکه طلب

اگر راستگویید اندر سخن چه کس را بجوئید در آن محن؟

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (انعام ۴۱)

در آن لحظه آرید دست دعا ۴۱ بخوانید تنها یگانه خدا

مگر اوفتد اتفاقی ز بخت شما را رهاند از آن دام سخت

در آنجا فرامش نمایید نیک کسی را که خواندید بهرش، شریک

و یا این که حقیقت هستی را به درستی درک کنند

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ

يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

در آن لحظه آرید دست دعا بخوانید تنها یگانه خدا

مگر اوفتد اتفاقی ز بخت شما را رهاند از آن دام سخت

در آنجا فرامش نمایید نیک کسی را که خواندید بهرش، شریک

عدالت و تناسب در عذاب از آن جایی که خداوند عادل است و نظام هستی را بر

محور عدالت قرار داده است؛ هرگز در عذاب نیز از دایره عدالت بیرون نمی رود.

بنابراین هر عذاب الهی متناسب با عدالت است. خداوند در آیات بسیار از جمله ۱۱۷

و ۱۸۱ و ۱۸۲ سوره آل عمران و ۵۰ و ۵۱ سوره انفال و آیات دیگر، به این نکته توجه می دهد

که عذاب های الهی بر اساس عدالت است و خداوند منزّه از آن است که به کسی در

عذاب ظلم روا دارد. براین اساس، به کسانی که به خدا کافر هستند، اجازه می دهد تا از

نعمت های دنیایی بهره گیرند بی آن که سود و بهره ای برای این افراد در قیامت باشد

(آل عمران، ۷۷) اصولاً نوعی تناسب میان گناه و عذاب در نظام مجازات های الهی وجود دارد (بقره، ۱۴ و ۱۵ و انعام، ۱۰ و اعراف، ۵۱ و آیات دیگر)

نتیجه فراموشی: چنان که این تناسب میان گناهکاران نیز وجود دارد.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ اعراف ۵۱

کسانی که آن دین و آیین رب	به بازی گرفتند و لهو و لعب
بگشتند مغرور دنیای پست	به دام هوسها شده پایبست
نیاریم این روزشان در نظر	بر ایشان نورزیم رحمت دگر
همان سان که ایشان به دار الفنا	فراموش کردند روز لقا
بکردند انکار آیات ما	بگشتند کافر به یکتا خدا

«لهو»، غفلت انسان از کارهای اساسی است و «لعب» آن است که انسان هدفی خیالی و غیر واقعی داشته باشد. امام رضا علیه السلام: نَنسَاهُمْ یعنی آنان را ترك می کنیم، چون آنان قیامت و آمادگی برای آن روز را رها کرده بودند، ما نیز در آن روز آنان را به حال خود رها می کنیم.

۱- مسخره کردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشی آخرت و انکار آیات الهی، همه از نشانه های کافران است.

۲- کفار، احکام دین را که جدی است به بازی می گیرند. «دینَهُمْ لَهْوًا» و در عوض دنیا که بازیچه ای بیش نیست را جدی گرفتند.

۳- تحقیر دین، ذلت آخرت را به همراه دارد. کسانی که دین را به بازی می گیرند، در قیامت التماس می کنند. أَفِيضُوا

۴- زندگی دنیوی فریبنده است. غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

۵- فریفتگی به دنیا، زمینه ی بازی گرفتن دین است. لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ ...

۶- کیفر الهی با اعمال ما تناسب دارد. نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا

۷- انکار مستمر آیات الهی، موجب محرومیت از بهشت و مواهب آن است. يَجْحَدُونَ
۸- فراموش کردن خداوند در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت می‌شود.
«نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا» چنانکه در جای دیگر یاد خداوند را مایه‌ی یاد او از انسان می‌داند.
۹- انکار مستمر و بدون توبه، رمز بدبختی و هلاکت انسان است. کَانُوا ... يَجْحَدُونَ
بنابراین مومنان هرچه در درجات عالی و برتر قرار گیرند، سخت تر و سریع تر عذاب
می‌شوند؛ چرا که: حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّرِينَ؛ کارهای خوبان برای مقربان عمل
زشت محسوب می‌شود. و دیگر آن که زشتی این افراد بیش تر به چشم می‌آید و اگر
تنبیه نشوند، موجبات تباهی دیگران نیز می‌شوند. به هرحال، بسیاری از باران‌های
عذاب را می‌بایست به نوع عملکرد مومنان و مسلمانان نسبت داد. و همین نسبت
مسلمان و مومن به خداست که حساسیت را افزایش می‌دهد و تنبیهات و گرفتاری
های سریع و شدیدتری را سبب می‌شود.

مجازات سخت : خداوند به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب نسبتی که با پیامبر برقرار
کرده اند هشدار می‌دهد که خداوند به سبب همین نسبت نمی‌تواند با آنان همانند
دیگران رفتار نماید: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا؛ (احزاب ۳۰)

گر از عمد سازید کار گناه

شما ای زنان رسول اله

شما را مضاعف بگردد عقاب

دوچندان اغیار بینید عذاب

برای خدائی که داده روان

که این هست بسیار سهل و روان

پاداش مضاعف : چنان که کارهای نیک و خیر این افراد به سبب همین نسبت، دوچندان
ارزش و اعتبار می‌یابد وَ مَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ خَيْرًا فَلْيَعْمَلْهُ بِخُلُقٍ حَسَنٍ وَ يَفْعَلْهُ بِخُلُقٍ حَسَنٍ وَ

أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (احزاب ۳۱)

هرآن کس ز پیغمبر و کردگار

اطاعت نماید شود راستکار

دوچندان خدا اجر بر وی نوشت

بر او رزق نیکو دهد در بهشت

زیرا مردم این ها را الگوی رفتاری خود قرار می دهند و اگر اینان کارهای نیک انجام دهند، سرمشق دیگران می شوند، چنان که کارهای زشت آنها، خود عامل شیوع و ترویج زشتی در جامعه می گردد.

مومنان نیز به سبب انتساب به خداوند این گونه مورد توجه قرار می گیرند و خداوند به سبب همین نسبت است که توجه خاص به آنان مبذول می دارد.

هرچه مومن در درجات ولایت بالاتر برود می بایست حواس خود را جمع تر کند، زیرا هر خطای کوچکی از او به چشم می آید و زودتر و شدیدتر تنبیه و مجازات می شود.

بخش ۵: برخی آثار مثبت مصائب و بلاها برای مؤمن

مصائب، شدائد، محرومیت ها و گرفتاری هایی که خداوند به اقتضای ربوبیت خویش، در زندگی شخص مؤمن به وجود می آورد، حکمت های فراوانی دارد.

(۱) - انسانیت انسان در دل سختی ها شکل می گیرد و پدید می آید. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ هر آینه انسان را در دل سختی آفریدیم.

که جنس بشر را یگانه خدا

بکردست خلقت به رنج و بلا

بنابراین بشر در مواجهه با سختی هایی که خداوند در زندگیش ایجاد می کند، به مدارج انسانیت راه می یابد و به مقامات انسانی نایل می شود. به بیان دیگر، شخصیت انسانی، نتیجه ی مواجهه ی با سختی های زندگی است.

(۲) - تحمّل سختی ها و شدائد، روح انسان را بزرگ و پر ظرفیت می کند و وجود او را برای

دریافت عطا‌های بزرگ‌تر خداوند آماده می‌سازد.

(۳) - بالاترین منزل سلوک، نیل به دیدار و وصال الهی است و جز با تحمّل سختی و دشواری، به این منزل نمی‌توان راه یافت. خدای متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (انشقاق ۶)

الا آدمی سوی یزدان خویش به سختی بکوشی و آبی به پیش

بیاید یکی روز فرجام کار لقا بایدت کرد با کردگار

بنابراین یکی از ثمرات دشواری‌های زندگی، نیل به لقاء الله است.

(۴) - امتحانات الهی برای این نیست که خداوند وضعیّت درونی شخص را تشخیص دهد؛ زیرا هیچ چیز از علم الهی پوشیده نیست. امتحانات الهی برای این است که خود شخص به شناخت دقیق‌تر و بهتری از خویش دست یابد.

یکی از حکمت‌های مصائب و ابتلائات، دستیابی انسان به همین شناخت است. انسان بدون شناخت نقاط ضعف و کاستی‌های خویش، امکان تکمیل و اصلاح خود را ندارد. در مواجهه با موقعیّت‌های سخت و دشوار زندگی است که انسان نقاط ضعف و قوّت خویش را می‌شناسد و به نقایص و کاستی‌های خود پی می‌برد. در نظام‌های آموزشی، میزان دشواری امتحان هر گروه از فراگیران، با کلاس و سطح علمی آنان متناسب می‌باشد و اگر از گروهی از فراگیران امتحان دشواری گرفته شود، حاکی از این است که امتحان‌گیرنده، سطح آنها را بالا دانسته است و متقابلاً کسی که مطلقاً امتحانی از او گرفته نمی‌شود، شخصی است که در مسیر تحصیل علم قرار ندارد و همچون کودکان هرزه‌گرد کوی و برزن است که اساساً در مدرسه و مکتبی وارد نشده و محصّل نیستند. در نظام الهی نیز دشواری امتحانات و ابتلائات حاکی از این است که خداوند سطح کمال شخص را بالا دانسته است و لذا شدّت مصائب و گرفتاری‌ها، نه تنها بد و یأس‌آفرین نیست؛ بلکه

بشارت‌آمیز، مسرت‌بخش و امید آفرین است. متقابلاً نبود مصائب و بلاها در زندگی شخص، نه تنها خوب و باعث خوش‌حالی نیست؛ بلکه حاکی از این است که خداوند او را دانش‌آموز مدرسه‌ی تکامل ندانسته است و این خبری تلخ و دردآور است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانِ، كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ** مؤمن همچون کفه‌ی ترازوست. هرچه بر ایمانش افزوده شود بر گرفتاری‌هایش اضافه می‌شود. و همچنین می‌فرمایند: **يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ، فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاءُهُ وَ مَنْ سَخُفَ إِيْمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاءُهُ** مؤمن به اندازه‌ی ایمان و نیکی عملش گرفتار می‌شود. هرکس ایمانش درست و عملش نیکو باشد، گرفتاریش سخت است و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد، گرفتاریش اندک است.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: **إِنِّي لِأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُعَافِيَ فِي الدُّنْيَا، فَلَا يُصِيبُهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ** من برای شخص کراحت دارم که در دنیا در عافیت باشد و چیزی از مصائب به او نرسد.

(۵) - ابتلائات و سختی‌ها سبب پاک شدن روح مؤمن از آلودگی‌هایی است که در اثر ارتکاب گناهان به آن مبتلا شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: **السُّقْمُ يَمْحُو الذُّنُوبَ** بیماری گناهان را محو و نابود می‌سازد. و نیز می‌فرمایند: **سَاعَاتُ الْهُمُومِ سَاعَاتُ الْكَفَّارَاتِ** زمان‌های اندوه و گرفتاری‌ها، زمان‌های کفّاره و جبران گناهان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ سُوءًا أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ** هنگامی که خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی نیکی کند، در مورد عقوبت و کیفر او به سرعت در دنیا اقدام می‌کند و وقتی که خداوند برای بنده‌ای بد بخواهد، گناهانش را حفظ می‌کند تا در روز قیامت به‌طور کامل

تلافی کند و او را کیفر نماید.

(۶) - ابتلائات و گرفتاری‌ها مایه‌ی از بین رفتن ناخالصی‌ها در وجود شخص مؤمن است. در مقام تمثیل می‌توان گفت پیش از مکانیزه شدن کشاورزی، دهقانان پس از درو کردن گندم برای اینکه بتوانند دانه‌های گندم را از کاه ناشی از خرد شدن ساقه‌ها جدا کنند، هنگام وزیدن باد، مخلوط گندم و کاه را به وسیله‌ی شانه‌ی خرمن به هوا می‌ریختند و در معرض باد قرار می‌دادند. دانه‌های گندم نزدیک‌تر و کاه‌ها دورتر بر زمین می‌ریختند و به این ترتیب باد، ناخالصی‌ها را از گندم جدا می‌کرد. خداوند نیز برای اینکه ناخالصی را از وجود مؤمن جدا کند، او را در معرض تندباد حوادث قرار می‌دهد.

(۷) - ابتلائات و مصائب مایه‌ی از بین رفتن و فروکش کردن غرور در وجود شخص مؤمن است. در مقام تشبیه می‌توان گفت، هنگامی که در اثر باران شدید، رودخانه‌ها طغیان می‌کنند و سیل به راه می‌افتد، سیل که آب گل آلودی است، وقتی در مسیر خود به گودالی می‌ریزد، از حرکت و طغیان باز می‌ایستد و پس از ساعاتی، گل‌ها ته نشین می‌شوند و آب زلالی بر روی آن پدیدار می‌شود. مؤمن هم وقتی دچار غرور می‌شود و طغیان می‌کند، خداوند او را به گودال گرفتاری‌ها و ابتلائات می‌افکند و در نتیجه، طغیان او از بین می‌رود، غرورش فروکش می‌کند و روح او از آلودگی به غرور و طغیان، پاک و زلال می‌شود.

(۸) - قرآن کریم می‌فرماید: **وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ای خردمندان، حیات و زندگی در اجرا شدن قصاص است. (بقره ۱۷۹)

شما را بود زندگانی نهفت

بلی در قصاصی که ایزد بگفت

زنید ای که هستید اهل خرد

که شاید به خون ریختن دست رد

قصاص دو نوع است: تشریعی و تکوینی یکی قصاص تشریعی، که بر اساس قانون شرع، با حکم قاضی و از سوی مأموران اجرای قانون انجام می‌شود. دیگری قصاص تکوینی، که با

اراده‌ی الهی، در قالب حوادث و رخداد‌های زندگی، به اجرا درمی‌آید. به‌نحوی که هرکس بخشی از کیفر یا پاداش بدی‌ها و خوبی‌هایی را که انجام داده است، در جریان زندگی دریافت می‌کند. بخش اعظم قصاص‌ها در عالم، قصاص‌های تکوینی‌اند.

در جهانی که آکنده از ظلم و تجاوز است، اگر اشخاص قصاص ظلم و بدی‌هایی که به یکدیگر می‌کنند را در قالب قصاص‌های تکوینی دریافت نمی‌کردند، چه بسا در اثر کثرت ظلم و تعدی، عذاب الهی نازل می‌شد و طومار زندگی انسان‌ها را در هم می‌پیچید. یکی از ثمرات ابتلائات و مصائب، اجرا شدن استمرار یافتن حیات انسان‌هاست.

(۹) - سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی دنیوی مایه‌ی دل‌کنده شدن و رهایی از محبت و فریفتگی دنیا و باز نماندن از یاد خدا و حرکت در جهت تعالی و کمال است. اگر زندگی دنیا خالی از مصائب و شدائد و یک پارچه شیرینی و لذت بود، انسان به آن دل می‌بست و در آن، جا خوش می‌کرد و قصد اقامت می‌نمود و از مصادیق کسانی می‌شد که قرآن در مورد آنها فرمود: **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ** برای همیشه زمینی شد. اما به **يُمن مصائب و شدائدی که خداوند در زندگی پیش می‌آورد**، انسان از دام محبت دنیا که سرچشمه‌ی همه‌ی زشتی‌ها و پستی‌هاست، می‌رهد و از دنیا بیزار می‌شود و برای عروج به مدارج کمال و عوالم بالا آمادگی پیدا می‌کند. در حدیث قدسی است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: **يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشُعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ** ای موسی! هرگاه مشاهده کردی فقر روی آورده است، بگو خوش آمدی علامت صالحان و هنگامی که دیدی ثروت روی آورده است، بگو گناهی مرتکب شده‌ام که کیفرش به سرعت داده شده است. یعنی ثروت سبب مشغول شدن به دنیا می‌شود و انسان را از توجه و پرداختن به خدا و کمالات معنوی غافل می‌کند و باز می‌دارد. اما فقر مایه‌ی فراغت انسان از اشتغال به مادیات می‌شود و به او امکان می‌دهد به خدا و کمالات معنوی بپردازد. بی‌مهری‌های مردم با شخص نیز همین حکم را دارد.

این جفای خلق با تو در جهان گر بدانی گنج زر باشد نهان
خلق را با تو کج و بد خو کند تا تو را ناچار رو آن سو کند

(۱۰) - گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها موجب شناخته شدن نعمت فراغت و برخورداری می‌شود. کسی که دائماً در فراغت و برخورداری است و طعم گرفتاری و محرومیت را نچشیده است، ارزش نعمتی را که خدا نصیبش کرده است نمی‌شناسد و چه بسا زبان به شکوه و گله نیز بگشاید. چنانکه غلام مَلِکی که دریا ندیده بود، در نخستین سفر دریایی که مَلِک او را همراه خود برد، از ترس، دست به داد و فغان و بی‌قراری گذارد و حکیمی که در جمع مسافران بود، با اجازه‌ی ملک دستور داد او را به درون دریا بیفکنند و پس از غوطه‌وری در آب و در شُرُف غرق و هلاکت قرار گرفتن، او را از آب بگیرند و به داخل کشتی بیاورند. پس از آن، غلام آرام شد. حکیم در پاسخ ملک که سرّ امر را از او پرسید، گفت غلام قدر کشتی را نمی‌شناخت و هنگامی که دستش از کشتی کوتاه شد و در امواج خروشان دریا غوطه‌ور گردید، به قدر کشتی پی برد و لذا آرام شد. **خدا ی حکیم بنده ی را که دوست دارد و قدر نعمت‌های الهی را که نصیبش شده است نمی‌داند و دائماً از زندگی خود شکوه و گله می‌کند، به دریای محرومیت و مصیبت می‌افکند و به امواج بلایا و شدائد می‌سپرد تا به قدر آنچه خدا نصیبش کرده است پی برد و قانع و راضی شود و آرامش یابد.**

(۱۱) - گاهی خدا برای اینکه عبدی را به خود راه دهد، کاری می‌کند که همه به او پشت کنند، دست رد به سینه‌اش بزنند و تنه‌ایش بگذارند. آن‌گاه خدای متعال او را به خلوت خویش پذیرا می‌شود. حتّی ممکن است برای این منظور عبد را در معرض اتّهام ناروایی قرار دهد که عبد هیچ راهی برای انکار و نفی آن نداشته باشد و صحت اتّهام مزبور نزد همگان مسلّم شود و همه او را محکوم و طرد نمایند.

مثال ۱: اتّهام به یوسف و به زندان افتادن و فرصتی برای خلوت کردن با محبوب و تنهائی

با خدا

مثال ۲ : حضرت یوسف علیه السلام برای اینکه بتواند او را نزد خویش نگاه دارد. پیمانه‌ی زرّین را که با آن سهمیه‌ی ارزاق را پیمانه می‌کرد مخفیانه در بار بنیامین نهاد و مأموران بانگ برآوردند که کاروانیان، شما دزدید! دست در بار بنیامین کرد و در مقابل چشم همگان پیمانه را بیرون آورد و در نتیجه سارق بودن بنیامین مسلم شد و حتی برادرانش نیز گفتند اگر او امروز دزدی می‌کند،

برادری داشت که او هم دزدی می‌کرد. پس از مایوس شدن برادران از اینکه عزیز مصر یکی از آنها را به جای بنیامین بازداشت کند، او را ترک گفتند و تنها گذاشتند. با رفتن برادران، یوسف بنیامین را نزد خود برد. یوسف مصر وجود نیز ممکن است برای راه دادن عبد سالکی به خلوت انس خویش، که غایت آمال سالکان است، با او همان کند که یوسف علیه السلام با بنیامین کرد.

(۱۲) - یکی دیگر از ثمرات مصائب و ابتلائات، اجر عظیمی است که خداوند به کسانی که صبر پیشه می‌کنند و زبان به جزع و فزع نمی‌گشایند، عطا می‌کند و چنین اجری جز از راه تحمّل شدائد و بلایا دسترسی‌پذیر نیست. امام صادق علیه السلام: **إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ** اجر بزرگ همراه بلای بزرگ است.

پاداش صابران : **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** صابران بی‌حساب و در حدّ کمال پاداششان داده می‌شود.

زمین خدا راست وسعت زیاد که بر صابران اجر افزون نهاد

به حد کمال و برون از حساب خداوند بخشد بر ایشان ثواب

و نیز **فَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**

شکیبائی آرند هر لحظه بیش

کسانی که چون محنت آید به پیش

بگویند مائیم از کردگار

به او بازگردیم فرجام کار

بر آنهاست از سوی یکتا خدا

بسی رحمت و اجر بی انتها

بلی این کسانند بی کاستی

نوردیده هردم ره راستی

امام باقر علیه السلام می فرمایند: **الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ. فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ** بهشت در ناملايمات و صبر پیچیده شده است. پس هرکس در دنیا بر ناملايمات صبر کند، وارد بهشت می شود. **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** هر آینه خدا با صابران است. یعنی وصال الهی ثمره‌ی صبر است.

هدایت : و نیز می فرماید: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ** از آنها رهبرانی قرار دادیم که هدایت باطنی می کنند؛ زیرا صبر پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند. (سجده ۲۴)

با توجه به ثمرات و پاداش‌های فوق‌العاده‌ی صبر در مصائب و شدائد است که امام صادق علیه السلام می فرماید: **لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْجَزَاءِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَتَّى أَنَّهُ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ** اگر مؤمن می دانست در مصیبت‌ها چه جزا و پاداشی برای او خواهد بود، به یقین آرزو می کرد با قیچی‌ها ریزریز شود.

گروهی بگشتند خود پیشوا

بگشتند هادی به دستور ما

که بودند صابر به راه خدا

یقین کرده کامل بر آیات ما

چرا جامعه ای که منکر خدا و پیامبر است و یا فسق و فجور در آن رواج دارد، از رفاه و آسایش بیشتری برخوردار است، میتواند برای خیلی از مردم، سؤال برانگیز باشد. با کمی دقت و تفکر در مطالب فوق می توان پاسخ این پرسش عامیانه را یافت همانطور که در

مقدمه کتاب بیان شد : خداوند برخلاف آنچه به فکر و نظر ما میرسد عمل میکند. لذا برای کافران آسایش قرار میدهد و مؤمنان را هر چه از نظر رتبه و درجه برتر و بالاتر باشند، به بلا و گرفتاری بیش تری دچار می سازد. البته در دنیا هر کس به اندازه ای از سختی و مصیبت بهره مند میشود. شاید شما وضع کسی را بنگرید و تصور کنید که اگر شما به جای او بودید، زندگی تان سراسر خوشی بود . اما آن انسان با ظرفیت متفاوتی که دارد سختی ها و رنج های خاص خویش را دارد که شاید شما متوجه آن نباشید. تصور نشود مؤمن همیشه در آسایش است بلکه گاهی هم گرفتار می شود، و در گرفتاری هم رضایت درونی دارد و همواره شاد است. اینطور نیست که همیشه گرفتار باشد.

نکته دیگر آن است که مؤمن واقعی چون تسلیم رضای الهی است هنگام گرفتاری هم شاد است چون آن را هدیه الهی می داند و مؤمنان واقعی آرامش روحی و روانی واقعی دارند. اگر کسی وظایف خود را انجام داد. این نوع بلا از برای ارتقای درجه و از لطف های خداست. هر چند که برخی از این گرفتاری ها و ابتلائات مومنان برای این است که زنگارها از دل هایشان زدوده شود و پاک گردند . در روایت آمده **الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ كَاللَّهَبِ لِلذَّهَبِ** بلا برای ولایت و محبت الهی مانند لهیب آتش است برای طلاست. به این معناست که این گونه گرفتاری ها موجب ازدیاد ارزش انسان و خلوص وی از هرگونه آلودگی ها و پالایش وی میشود. بنابراین میتوان در برخی از موارد گفت:

هر که در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش میدهند.

نقش انسان در پیش افتادن عذاب در دنیا سنت الهی بر این قرار گرفته که در عذاب کافران تعجیل نکند **أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ** یا مگر می خواهند (برای از بین بردن حق)، نیرنگی بکار برند؟ (پس بدانند که) کافران، خود گرفتار کید خواهند شد.

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ پس آنان را (به حال خود) واگذارشان تا آن روزشان را که در آن گرفتار صاعقه (و قهر خدا) می‌شوند، ببینند

بکوشند کاندرا مرام و عمل طور ۴۲ ترا مکر ورزند و کید و حیل

ندانند ناباوران خویشتن گرفتار مکرند در بند ظن

پس این کافران را تو ای مصطفی ۴۵ بدین حالت جهل می کن رها

که خواهند بینند فرجام کار بخواهند شد بر هلاکت دچار

چنانکه خداوند در آیات ۷۱ و ۷۳ نمل با اشاره به فضل خود نسبت به آفریده ها، آن را مانع در تعجیل در عذاب کافران برمی‌شمارد وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگویند روز جزا کی بود ۷۱ اگر راست‌گویید کی می شود

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

خدا راست بر خلق فضل و کرم ۷۳ ز رحمت بر ایشان گشاده نعم

ولی اکثر خلق شاکر نیند همه عمر در ناسپاسی زیند

مهلت به کافران : از این رو به کافران مهلت می‌دهد تا حتی در دنیا از زندگی بهتر و مناسبی برخوردار باشند این گونه است که خداوند روزی کافران را افزایش داده و بر کم و کیف نعمت ایشان می‌افزاید. قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (مریم ۷۵)

بگو هرکه سر از اطاعت بتافت به آیین کفر و ضلالت شتافت

خداوند رحمان رب بی نیاز به او می دهد طول عمری دراز

بباید زمانی که بیند به چشم عذاب الهی و آن قهر و خشم

سیه کار کفار خام و عنود بدانند یکسر بزودی زود

که را هست بدتر همی روزگار سپاه چه کس هست مغلوب و خوار

خداوند متعال به همه‌ی کسانی که راه شری را انتخاب کنند، مهلت می‌دهد. این مهلت برای این است که شاید توبه کنند، یا فرزندان صالحی از نسل آنان به وجود آید. گرچه برخی گمراهان از مهلت الهی سوء استفاده کرده، گناهان بیشتری مرتکب می‌شوند و عذاب خود را بیشتر می‌کنند. و (آل عمران ۱۷۸)

تاخیر در عذاب : خداوند همچنین در آیاتی از جمله وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا (کهف ۵۸)

خداوند باشد رحیم و غفور نبودست از رحمتش کس بدور

چو خواهد همه خلق را کردگار معذب نماید سزاوار کار

همانا در آوردن آن عذاب خداوند خواهد نمودن شتاب

و لیکن معین بود وقت آن که تا پیش ناید نگردد روان

نیابند در آن زمان هیچ راه مفری نیابند بهر پناه

خداوند هم عادل است، هم غفور. به مقتضای عدلش باید گنهکار را عذاب کند، ولی به خاطر غفار بودن و رحمتش، به انسان مهلت می‌دهد تا توبه کند، اما اگر توبه نکرد، با عدلش مؤاخذه می‌کند. با اشاره به مساله اجل در کارها بیان میکند که خدا بنابر سنت آجال بر آن است تا هر چیزی در زمان مشخص و معین خود انجام گیرد. پس این گونه نیست که تا اجل مسمی نرسد کاری انجام گیرد و اتفاقی پیش از موعود مشخص آن تحقق یابد. پس سنت الهی اجل (زمان مقدر و معین) داشتن کارها، خود از اسباب مهم تاخیر عذاب در دنیا است؛ ولی این تاخیر هرگز به معنای تردید در قطعیت عذاب نیست؛ به این معنا که عذاب ممکن است گاه همراه با تاخیر باشد و از اجل معلق خود تا اجل مسمی به تاخیر بیفتد اما قطعیت آن از میان نمی‌رود.

تاخیر و تمسخر: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (هود ۸)

چو ما صبر سازیم کاین قوم خوار	نگردد به قهر الهی دچار
که تا موقع مرگ، آید فرا	در آنکه ببینند خشم خدا
برانند روی زبان این خطاب	چه گشته که ما را نیاید عذاب
پس آنگاه کاید زمانش به سر	ندارند راهی برای مفر
تمسخر نمودند آن کافران	عذابی ببینند سخت و گران

طبق بعضی روایات، یکی از مصادیقِ اُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ زمان قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است، یعنی خداوند تا آن زمان عذاب را از این امت برداشته است. تأخیر عذاب الهی مصالحی دارد؛ همچون توفیق توبه برای گنهکاران، تولّد فرزندانِ مؤمن از والدین منحرف، علاوه بر آنکه وجود افراد صالح و دعای آنان، سبب تأخیر در نزول عذاب الهی می‌گردد. اما برخی از رفتارهای مردمان موجب میشود که خداوند به طور استثنا برخی از این کافران را در همین دنیا عذاب کند و آنان را گرفتار عذاب استیصال نماید و یا حتی برخی از رفتارها عذاب قطعی را از شخص یا جامعه در همین دنیا بردارد. خداوند به عنوان نمونه با اشاره به مساله بدایی که برای قوم یونس پیش آمده میفرماید که در عذاب موعود نسبت به قوم یونس، پس از ایمان آوردن آنان بدا شد و عذاب قطعی از آنان برداشته شد و آنان تا زمانی بهره مند از زندگی خوب شدند. البته این محدودیت زمانی به معنای تاخیر نبوده است؛ بلکه به این معنا بوده که ایشان چون ایمان آوردند، از عذاب رهایی یافتند تا زمانی که باز به رفتارهای کفرآمیز و گناه بازگردند که عامل عذاب دیگری است.

دوری عذاب : پس آن عذاب نخست از ایشان برداشته شد و اگر هم بعدها دوباره عذابی به ایشان رسید به سبب کفر و گناهی دیگر بوده است **فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ**. (یونس ۹۸)

چرا هیچ قومی به روی زمین	بموقع نیاورد ایمان بدین
که بینند از ایمانشان نیز سود	بر آنها نیاید عذابی فرود
فقط قوم یونس ز بعد شغب	بموقع بگشتند مؤمن به رب
خدا هم بر آنها بدادی جواب	ز دنیایشان دور فرمود عذاب
به هنگام معلوم ز الطاف چند	بکردیمشان از نعم بهره مند

بنابراین میتوان گفت که کارها و اعمال انسانی نقش مهمی در ایجاد عذاب، تقدم و تاخر آن دارد و حتی ممکن است که عذاب قطعی اخروی را به دنیا بکشاند، چنان که میتواند عذاب قطعی دنیوی را بردارد. نکته دیگر آنکه مسلمانان و مومنان نیز با کارهای خود میتوانند زندگی را در دنیا برخود سخت و یا آسان کنند؛ چرا که برخی از تنبیهات الهی که میبایست در آخرت انجام گیرد در دنیا به سراغ ایشان میآید یا زندگی همراه با آرامش و آسایش آنان به زندگی همراه با بدبختی تبدیل میشود.

زندگی تنگ : از این رو خداوند در آیاتی از جمله آیه ۱۲۴ طه بیان میکند که چگونه نحوه یادکرد خدا، موجب افزایش و کاهش نعمت و نیز سخت و آسان شدن زندگی میشود.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

هرآن کس ز یادم کند احتراز	نگردد به رویش در رزق باز
چو محشور گردد به پیش خدا	بود دیده اش کور، روز جزا

«یونس ابن یعقوب» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که (در خصوص مؤمنان) هر بدنی که چهل روز آسیبی به آن وارد نشود ملعون، و دور از رحمت خداوند است. گفتم: واقعا ملعون است؟ فرمود: بله. گفتم: واقعا؟ باز فرمود: بله. سپس چون امام صادق (علیه السلام) سنگینی مطلب را برای من مشاهده کرد، فرمود: ای یونس! از جمله بلا و آسیب به بدن، همین خراش پوست، و ضربه خوردن و لغزیدن و یک سختی و خطا کردن و پاره شدن بند کفش و چشم درد و مانند اینها است (نه لزوما مصیبت‌های بزرگ)

مومن نزد خداوند با فضیلت‌تر و گرمی‌تر از آن است که بگذارد چهل روز بر او بگذرد و گناهان او را پاک ننماید، ولو به یک غم پنهان در دل، که او نفهمد این غم از کجا حاصل شده است. به خدا قسم، وقتی یکی از شما سگه‌های درهم را در کف دست وزن می‌کند و متوجه نقصان آن شده و غصه‌دار می‌شود، سپس دوباره وزن می‌کند و متوجه می‌شود که وزنش درست بوده، همین غصه کوتاه و گذرا، موجب آمرزش برخی از گناهان اوست (بحارالانوار ج ۷۶، ص ۳۵۴)

فواید بلا و مصیبت

فقط خدا: یکی از اصطلاحات قرآنی بلاء حسن است فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ شما را توان مقابله با مشرکان بدر نبود پس آن گاه که پیروز شدید، شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت، و تو ای پیامبر، هنگامی که ریگ‌ها را به سوی آنان انداختی، در حقیقت تو نینداختی بلکه خدا انداخت.

شما، کافران را به روز قتال (انفال ۱۷) نکشتید بل کشتشان ذوالجلال

نینداختی ریگ بر دشمنان که افکند آن را خدای جهان

که تا مؤمنان را کند امتحان

به پیشامدی خوش به دور زمان

همانا سمیع است پروردگار

علیم است و دانا بود کردگار

آری، چنین کرد تا آنچه را که باید، تحقق بخشد و به مؤمنان از جانب خود نعمتی نیکو ارزانی دارد (هم دشمنانشان را سرکوب کند و هم از غنیمت های فراوان بهره مندشان سازد چرا که خدا شنونده استغاثه آنان و به حالشان آگاه بود.

بلاء به معنای آزمون و آزمایش است. خداوند در آیات قرآنی هنگامی که از سنت های حاکم بر جهان و جامعه سخن به میان می آورد از سنت بلاء و ابتلاء می گوید و بر این نکته تاکید دارد که انسان همواره در آزمون است: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (عنکبوت ۲) **وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** و آنها را در زمین به صورت گروه هائی، پراکنده ساختیم؛ گروهی از آنها صالح، و گروهی ناصالحند. و آنها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند. (اعراف ۱۶۸)

انواع آزمون: امیرمؤمنان علی (علیه السلام): **إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَلِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ** (بحارالانوار ج ۶۷ ص ۲۳۵) در این روایت سه کارکرد برای آزمون های الهی بیان شده که ناظر به فلسفه آزمون های الهی است.

بلا برای ستمگر، ادب و مجازات و تنبیه است؛ برای مومنان آزمون و برای پیامبران درجه و مرتبت است. در فلسفه امتحان و آزمون این معنا مورد تاکید است که انسان ها در آنها می توانند ظرفیت های خود را افزایش داده و استعدادهای خود را فعلیت بخشیده

و به کمالات دست یابند. در حقیقت آزمون های الهی، دانشگاه های علمی و کاربردی برای نه تنها سنجش استعدادها

مجاهدان و صابران: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آل عمران ۱۴۲)

به دل می نمایید آیا گمان	که در جنت آیید بی امتحان ؟
گمان می نمایید پروردگار	نسازد مقاماتتان آشکار
مقامات آن کس که کرده جهاد	به سختی به راه خدا دل نهاد

این آیه، به جهاد و صبر و مقاومت مؤمنان اشاره می کند. زیرا راه سیدن به بهشت صبر و جهاد است. قرآن می فرماید: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ سلام بر شما بهشتیان، به خاطر صبر و مقاومتی که داشتید. در این تعبیر لطفی است، نمی گوید سلام بر شما به خاطر حج و روزه و یا خمس و زکات، زیرا انجام هر عملی نیازمند صبر و پایداری است. بلکه افزایش ظرفیت ها و فعلیت بخشی به استعدادهاست. این آزمون ها در دو شکل ضراء و سراء یعنی با نعمت و نعمت انجام می گیرد .

یاری خدا: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

عبث، ازچه دارید در دل گمان بقره ۲۱۴ که در جنت آیید بی امتحان

همان سان که این امتحان و بلا رسیده به پیشینیان شما

که بسیار آمد بر آنها فرود زمین لرزه و رنجهای نمود

همیشه هراسان بودند و پریش دل از محنت و رنج گردیده ریش

همه مؤمنان و رسول خدا به سوی خدا برده دست دعا

خدایا در این رنج بیرون ز حد چه هنگام یاری حق می رسد؟

بلاهايي که در سَرّاء و شکل نعمت آن صورت می گیرد به بلای حسن و اگر در شکل سَرّاء و نعمت باشد به عنوان بلای سَيّئ شناخته شده (تفسیر نمونه ج ۷ ص ۱۱۶) نقش مثبت آزمون در زندگی بشر چنان مهم است که در آیات و روایات از آن به کلید خوشبختی بشر نیز یاد شده و گفته اند: **البلاء للولاء؛ بلا برای دوستان و اهل ولایت است .**

(در حقیقت هر که مقربتر است جام بلایش بیشتر می دهند) تا بر کمالات و قرب او افزوده

شود و به درجات و مقامات برتر دست یابد . امام باقر(علیه السلام) : خداوند تبارک و تعالی چون بنده ای را دوست بدارد در بلا و مصیبتش غرقه سازد و باران گرفتاری بر سرش فرود آرد و آنگاه که این بنده، خدا را بخواند فرماید: لبیک بنده من! بی شک اگر بخواهم خواسته ات را زود اجابت کنم می توانم اما اگر بخواهم آن را برای اندوخته سازم این برای تو بهتر است. (اصول کافی، ج ۲، ح ۷) امام باقر(علیه السلام) : خدای عزیز از بنده مومنش با رنج و بلا دلجویی می کند، همچنان که شخص با هدیه ای که از سفر آورده، از خانواده اش دلجویی می کند و خدا مومن را از دنیا پرهیز می دهد، همچنان که طبیب، بیمار را (از بعضی خوردنی ها و آشامیدنی ها) پرهیز می دهد. امام صادق(علیه السلام) با اشاره به نقش ولایت در افزایش کمی و کیفی بلا : شدیدترین بلاها در بین آفریدگان، نخست به پیامبران و سپس به اوصیاء می رسد و آنگاه به شبیه ترین مردم به آنها. مومن به مقدار نیکی هایش آزموده میشود. هر که دینش درست و کارش نیک باشد، بلایش شدیدتر است، چرا که خدای عزّ و جلّ دنیا را مایه پاداش مومن قرار نداده و نه وسیله عذاب کافر. اما آنکه دینش نادرست و کارش سست باشد، بلایش اندک است. بلا به انسان مومن پرهیزکار زودتر می رسد تا باران به سطح زمین (اصول کافی ج ۲) در حقیقت بلاء برای بنده مومن عامل رشد و کمال یابی است و اگر بتواند صبر پیشه کند و مقاومت نماید، موجبات اتمام و اکمال خود را فراهم می آورد .

نقش بلا در کمال یابی انسان امام صادق (علیه السلام) : **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا**

بِالْإِبْتِلَاءِ فِي جَسَدِهِ در بهشت مقام و منزلتی وجود دارد که هیچ بنده ای به آن نرسد، مگر به درد و بیماری ای که در بدنش حادث شود (اصول کافی ج ۲ ح ۱۴) دست یابی به برخی از منازل و مراتب کمالی برای انسان تنها با رنج و مشقت و مصیبت فراهم می آید و اینگونه نیست که انسان در آسایش و آرامش بتواند به مقاماتی چون مقام صابرين دست یابد؛ چرا که مقام صابرين مقامی است که انسان در مشکلات برای رهایی و چاره جویی از آن، به تدبر و تفکر می پردازد و از استعدادها و ظرفیت های وجودی خود برای برون رفت و حل مشکلات بهره می گیرد و استقامت و توانایی خود را این گونه افزایش می دهد. امام نقش مهم و تاثیرگذار بلا در شکل گیری شخصیت و ماهیت انسان در دنیا و سازه آخرتی او را منتهی از سوی خداوند می شمارد و می فرماید: جایگاه مومن نزد خدای عز و جل برترین جایگاه است و این جمله را سه بار فرمود چرا که گاه بنده ای را خداوند به گرفتاری مبتلا می سازد. آنگاه جانش را عضو عضو از پیکرش بیرون می کشد، درحالی که وی بر این پیشامد، خداوند را مدح و ستایش می گوید. **يَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرِضَ بِالْمَقَارِيضِ** ای عبدالله، اگر مومن می دانست که پاداش مصائب و گرفتاری هایش چه اندازه است، آرزو می کرد با قیچی تکه تکه شود. (اصول کافی ج ۲ ح ۱۳.۱۵) رنج و بلاء و مشقت، نقش مهمی در کشف استعدادها و رشد و تکامل آن دارد. بلاء با مومن کاری می کند تا در یک بستر طبیعی استعدادهای خود را بروز دهد و در برابر مصیبت ها و مشکلات زندگی خود افزون بر دست یابی به صبر، فرصت برونفرت را بیابد و توانایی خود را آشکار سازد.

از این رو امام به نقش مصیبت در زندگی انسان و کمال یافتن او توجه می دهد و بلا را همچون بادی می داند که همواره بر گیاه می وزد تا او را به کمال برساند: رسول خدا

فرمودند: حکایت مومن حکایت ساقه گیاه است که بادها آن را به این سو و آن سو کج و راست می کنند. مومن هم به واسطه بیماریها و دردها کج و راست می شود.

اما حکایت منافق، حکایت عصای آهنین بی انعطافی است که هیچ آسیبی به آن نمی رسد، تا اینکه مرگش به سراغش می آید و کمرش را در هم می شکند. یکی از کارکردهای بلا، تذکر و یادآوری است تا آدمی از دام غفلت رهایی یابد؛ زیرا زندگی انسان در دنیا بگونه ای است که دچار غفلت می شود و زینت های دنیوی آدمی را به خود مشغول می سازد.

مصیبت های انسان، نتیجه عملکرد خود او به سبب گناهایی که خود انجام می دهیم، زمینه مصیبت و بلا را برای خود فراهم می آوریم و کارهای خودمان است که باعث می شود تا بلاهای طبیعی از قبیل سیل و زلزله و خشکسالی زیاد شود.

حضرت علی (علیه السلام) خشکسالی را نیز بر اثر معصیت میدانند و میفرماید هیچ سالی کم باران تر از سال دیگر نیست، ولی خداوند آن را هر جا بخواهد هدایت می کند، زیرا وقتی مردمی به معصیت و گناه روی آوردند، باران سهم آنها را به جای دیگری می برد.

یکی دیگر از آثار گناه، کوتاهی عمر است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ کسانی که به وسیله گناهان خود می میرند بیش از کسانی هستند که با اجل های معین از دنیا می روند و کسانی که با نیکی های خود زندگی می کنند بیش از کسانی که با عمر طبیعی خود زندگی می نمایند (بحارالانوار ج ۵ ص ۱۴۰) اگر ما انسان ها تقوا پیشه می کردیم زندگی ما خیلی بهتر و زیباتر از آن چیزی است که ما در حال حاضر داریم

آزمون آدم و حوا: با نگاهی به داستان حضرت آدم (علیه السلام) و علت گرفتار شدن به مصیبت و شقاوت و بدبختی در دنیا می توان دریافت که اگر آن حضرت (علیه السلام) تقوا پیشه می کرد و از میوه درخت ممنوع نمی خورد، گرفتار شقاوت و مصیبت نمی شد و به

سرزمین گرم و سوزان هبوط نمی کرد و گرفتار عریانی و گرسنگی و سوزش آفتاب تند و سوزان و درد و رنج های دیگر نمی شد. فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۱۱۷ إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى ۱۱۸ وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى ۱۱۹ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبُلَى ۱۲۰ سوره طه

به آدم خطاب آمد آنکه ز دوست ۱۱۷ که شیطان تو و همسرت را عدوست

مبادا شما را ز باغ بهشت برون آورد با عملهای زشت

اگر هم نمایید این گونه کار بگردید خود بر شقاوت دچار

برایت مهیاست اندر جنان ۱۱۸ هرآنچه ترا میل باشد برآن

نمانی گرسنه تو اندر بهشت نه عریان بمانی به اندام زشت

برایت مهیاست اندر جنان ۱۱۹ هرآنچه ترا میل باشد برآن

نمانی گرسنه تو اندر بهشت نه عریان بمانی به اندام زشت

ولی باز شیطان فریبش بداد ۱۲۰ بسی وسوسه در دلش در نهاد

بگفتا نشانت دهم آن درخت کز آن ملک جاوید یابی و بخت ؟

امیرمؤمنان علی (علیه السلام): اجْتَنَابُ السَّيِّئَاتِ أَوْلَى مِنْ اكْتِسَابِ الْحَسَنَاتِ پرهیز از بدی ها مقدم بر کسب نیکی هاست (غیر الحکم) به سخن دیگر، خدا از شما کار نیک و خوب نخواستہ بلکه ترک بدی را خواسته است. تو خودت بدی را ترک کن، کار نیک خودش تحقق می یابد. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَنْوِي الدَّنْبَ فَيُحَرِّمُ رِزْقَهُ گاهی مومن اندیشه گناه می کند و همین موجب محروم شدن او از روزی می شود.

حضرت مسیح (علیه السلام) نیز به پیروان خود می فرمود: موسی بن عمران به شما دستور داد که زنا نکنید و من به شما امر می کنم که فکر زنا را نیز در خاطر نیاورید؛ چه برسد به این که عمل زنا را انجام دهید. (بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۵۸) هر کس فکر زنا کند مانند کسی که در

عمارت زیبا و رنگ آمیزی شده اش آتش روشن کند، در اینصورت دود آتش رنگ خانه را تباه کند، اگر چه خانه نسوزد. (۳۳۱)

ستم به خود : خدا در آیه ۱۱۷ آل عمران گناه را از مهم ترین عوامل نابودی کشاورزی و کشت معرفی می کند. مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

هر آنچه نمایند انفاق آن به قصد هدفهای پست جهان

نیارند از آن نصیبی بدست چنین است فرجام هر خودپرست

چو بادی که سردست و باشد شدید به کشت ستمکار مردم، وزید

که نابود سازد همه کشتزار کزان میوه ای هیچ ناید به بار

نکرده خداوند بر کس ستم که خود ظلم کردند بر خویش هم

در این آیه توضیح داده می شود که چگونه بادهایی که می بایست برای بهره وری گیاهان باشد، به بادهای آفت را تبدیل می شود؛ چرا که انسان با ظلم به نفس یعنی گناه موجبات خشم الهی را فراهم می آورد و خدا نیز به کیفر گناهان بندگان، بادهای مفید را به بادهای زیانبار تبدیل می کند (مجمع البیان، ج ۲۹، ص ۸۱۸) در آیات قرآنی بر این نکته تأکید بسیار شده که طغیانگری بشر از مهم ترین عوامل نابودی کشاورزی و زراعت است (قلم ۱۹ تا ۳۱) در نتیجه این طغیانگری و فرار از اطاعت و عبودیت است که بسیاری از مشکلات برای بشر فراهم می آید و مهم ترین ابزار زندگی و بقای بشر با بحران کمبود و قحطی مواجه می شود. این گونه است که کفر (کهف ۳۲ تا ۴۲) و غفلت از خدا و یاد و تسبیح او (قلم ۲۰ و ۲۸) و نیز ناسپاسی و کفران نعمت (سباء ۱۵ و ۱۶) نظام کشت و زراعت را به هم می ریزد و هرگونه کار و مدیریت بشری نتیجه می ماند.

قدرت الهی : لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ (سبأ ۱۵ و ۱۶)

بر اهل سبا ساکنان وطن ۱۵ که بودند در شام و اندر یمن

که بود آن وطن از جنوب و شمال یکی آیت از بوستان جلال

بگفتیم از رزق ایزد خورید به دل شکر او را به جا آورید

که شهر شما مسکنی با صفاست همانا که غفور رب شماست

ویرانی دو باغ : فَأَعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

ولی با وجود تمام صفات ۱۶ بکردند گردنکشی در حیات

خدا نیز بر کیفر کافران فرستاد سیلی عظیم و گران

به جای دو بُستانِ پر از ثمر خداوند دادی دو باغ دگر

درختان آن را ترش بود بار بُدی تلخ و بدطعم اندر شمار

نروئید جز سدر هرگز درخت بدین سان از آنها بگردید بخت

از آیات ۳۲ تا ۴۲ سوره کهف نوع رفتار آدمی در زندگی چون غرور و خودبینی به جای خدابینی و تکبر نیز می تواند تأثیرات شگرفی در کشت و کشاورزی به جا گذارد. تکبر و خودبینی بشر و غفلت از خداوند و این که اوست که نعمت هایی چون غذا و محصولات کشاورزی را در اختیار او می گذارد، موجب می شود که کشاورزی با بحران مواجه شود. انسان باید دریابد که عامل اصلی، تنها مدیریت و کار بشر نیست، بلکه فراتر از آن اطاعت و عبودیت اوست که موجبات جلب نعمت و برکت زایی را فراهم می آورد.

انسان پیش از اینکه طبیعت و یا روزگار را سرزنش یا حتی خدا را مخاطب قرار دهد که چرا گرفتار این همه بلا و مصیبت است، می بایست خودش را مخاطب قرار داده و

سرزنش کند که عامل بسیاری از مصیبت‌ها و بلایایی است که خود و دیگران بدان مبتلا می‌شوند. در حقیقت از ماست که بر ماست. بی گمان سخن ابلیس در این باره راست و صادق است که به انسان خطاب می‌کند بروید خودتان را سرزنش کنید به جای آنکه مرا سرزنش کنید که شما را گمراه و دچار شقاوت و مصیبت و بدبختی کرده‌ام؛ چرا که ابلیس و یاران او تنها وسوسه‌گران هستند و این انسان است که زمینه انجام کار زشت و بد و گناه را دارد. و با یک دعوت از هول حلیم در دیگ گناه می‌افتد: **فَلَا تَلُمُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ؛** خودتان را سرزنش کنید، مرا سرزنش نکنید (ابراهیم ۲۲)

آیا خدا به ما شر می‌رساند؟ واژه **حسنه** به طور مفرد، اعم از نکره و معرفه ۲۸ بار و لفظ **سینّه** به همین صورت ۲۲ بار، در قرآن آمده و در همه موارد در یک معنی جامع به کار رفته‌اند. **حسنه و سینّه:** این دو واژه گاهی در مورد کارهای خوب و بد انسان به کار می‌رود، کارهایی که برای آن‌ها پاداش و کیفری در سرای دیگر مقرر شده

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (انعام ۱۶۰)

هرآن کس که بنمود کار نکو

همی ده برابر شود اجر او

کسی کاو کند زشت کاری روا

به قدر همان کار بیند جزا

بر ایشان نه ظلمی رسد نه ستم

که از خویش گردند آنها دژم

گاهی نیز در مورد رحمت و بلا به کار می‌رود و **بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** آنان را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم شاید از طغیان خود بازگردند.

بر ایشان خدا، امتحانی نوشت

به اعمال نیکو به اعمال زشت

همه بازگردند بی کم و کاست

به امید آنکه بر آیین راست

خداوند خیرخواه: با توجه به این دو نوع کاربرد که در این دو لفظ سراغ داریم، اَیْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لِلْهُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء ۷۸) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا... ۷۹

چه باشید در برج و در قصر و کاخ ۷۸ چه باشید در کومه و سنگلاخ

به هرجا که باشید و هر سازوبرگ بگیرد گریبانتان سخت مرگ

چو بیند عیش و نشاطی به خواست بگویند از لطف یکتا خداست

ولی چون ببیند رنج و بلا مقصر بدانندت ای مصطفی

به آنها بگو هرچه خود هست و نیست به غیر از خداوند آخر ز کیست ؟

چه گشتست کاین قوم بس جاهلند ز فهم حقایق چه تیره دلند

ترا گر نکوی رسد از خداست ۷۹ اگر بد ببینی ز نفست بخاست

ترا بر رسالت فرستاده ایم گواهی بر این کار هم داده ایم

که تنها گواهی یکتا خدا کفایت نماید چنین امر را

در این دو آیه درباره خوبی‌ها و بدی‌ها و به اصطلاح رحمت و بلا (به ظاهر) سه نظریه مطرح شده است:

۱. نظریه منافقان: خوبی‌ها و بدی‌ها از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۲. نظریه قرآن در ذیل همین آیه: رحمت و بلا هر دو از خداست.

۳. نظریه قرآن در آیه دوم خطاب به پیامبر رحمت از خدا و بلا از ناحیه پیامبر.

الف: در آیه اول تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده به خاطر آن است

که تمام منابع قدرت حتی قدرت‌هایی که از آن سوء استفاده می‌شود، از ناحیه خدا است و سرچشمه قسمت‌های سازنده و مثبت او است، و اگر در آیه دوم سیئات به مردم نسبت داده شده است اشاره به همان "جنبه‌های منفی" قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرت‌های خدادادی است، و این درست به آن می‌ماند که پدری سرمایه‌ای به فرزند خود برای ساختن خانه خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد، شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده، مستند به خود او است.

ب: ممکن است آیه شریفه اشاره به مسئله الامر بین الامرین بوده باشد که در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده و خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است. زیرا اوست که به ما قدرت داده و اختیار و آزادی اراده بخشیده، و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم، و استناد اعمال ما به خدا آن چنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی‌کند و موجب عقیده جبر نیست. اگر سیئات و بدی‌ها دارای دو جنبه مثبت و منفی هستند، و همین جنبه منفی آن است که قیافه سیئه به آن می‌دهد و به شکل "زیان نسبی" در می‌آورد.

ج: تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده: منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است، شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است، ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می‌باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده می‌شود و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است، مثلاً صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می‌کند، و نیز صحیح است

که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می‌نماید!

اگر به رحمت و نعمت از دیده آفرینش و آفریدگاری بنگریم، آفریدگاری جز خدا ندارند.

بخش ۷ : نقش حکمت و مصلحت در زندگی انسان

انسان هرگاه در زندگی با مصیبت و بلا مواجه می‌شود، از خود می‌پرسد: چرا این مصیبت و بلا بر سر من آمد؟ یا وقتی با فقر خود یا ثروت دیگری مواجه می‌شود چرا کافران وضعیت بهتری از نظر اقتصادی دارند به تبیین نقش حکمت الهی و مصلحت انسانی، به برخی از این پرسش‌ها پاسخ داده است.

چرایی مصیبت‌ها و بلاها انسانی نیست که با بیماری دست و پنجه نرم نکرده باشد؟ هر روز خود و یا دیگران را می‌بینیم که دچار مصیبتی شده‌اند و یا منطقه‌ای را می‌شنویم که زلزله و سیل و توفان زیانبار آن را دگرگون کرده و برف سهمگین خسارت سنگینی را بر منطقه و اهالی آن وارد ساخته است. البته بسیاری از این بلاها را به عنوان بلایای طبیعی به حساب می‌آوریم و به سادگی از کنار آن می‌گذریم اما وقتی خودمان دچار بیماری و نقص در اموال و انفس می‌شویم و فرزند و پدر و مادر و همسری می‌میرد و یا به بیماری سخت درمانی گرفتار می‌شویم، می‌پرسیم: خدایا چرا من؟ این چه مصیبت و بلایی بود که بر سر من آمده است؟

نقش مشیت و حکمت الهی در تقدیرات قرآن به این سوالات پاسخ‌های چندگانه‌ای داده است. بخشی از پاسخ قرآن به حوزه مشیت و حکمت الهی باز می‌گردد و بخشی دیگر نیز به حوزه مصلحت انسانی بر اساس آموزه‌های قرآنی، نظام هستی بر پایه نظام احسن طراحی شده و مدیریت می‌شود که برتر از آن در نظام مادی و دنیوی امکان پذیر نیست؛ به این معنا که از سوی فاعل هیچ کم و کسری نیست؛ زیرا اگر نظام برتر و بهتری می‌توانست تحقق یابد و خداوند خالق یکتا و یگانه آن را نساخته باشد، این می‌بایست یا به : **جهل الهی؛ یا عجز الهی؛ و یا بخل الهی** بازگردد، در حالی که خداوند جاهل و عاجز و بخیل نیست؛ بلکه خداوند عالمی است که جهلی در او نیست، قادر و توانایی است که

عجز و ناتوانی در وی راه نمی‌یابد، بخشنده‌ای است که بخلی در او نیست. پس باید علت را در جایی دیگر یعنی در قابل جست‌وجو کرد و در آنجا یافت؛ زیرا این قابل است که نمی‌تواند از پرتو انوار رحمت و احسان الهی بهتر از این کسب کند. به سخن دیگر، انوار لطف خداوند همانند خورشید، یکسان بر هستی می‌تابد و هر کسی به میزان توان و ظرفیت خود از آن بهره می‌گیرد. قرب و بعد و اموری چون این موجب می‌شود که بهره‌مندی چیزها از این تابش نور الهی گوناگون و متنوع باشد. به هر حال گیر در قابلیت گیرنده‌های رحمت و احسان الهی است نه در فاعلیت خداوند.

خداوند نظام احسن دنیا را به عنوان مقدمه برای زندگی ابدی قرار داده و بیان کرده که این نظام هرگز یک نظام اصیل و کمال نیست؛ زیرا ظرفیت و قابلیت آن را دارا نیست. بر اساس آموزه‌های قرآنی، نظام هستی و نظام دنیوی بر اساس حکمت الهی سامان یافته و دارای هدفی عالی و متعالی است که خداوند برای آن تعریف و تعیین کرده است.

آفرینش هدفمند: از این رو بارها در قرآن می‌فرماید آفرینش، هدفمند و دارای غایت است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مومنون ۱۱۵)

که بیهوده کردست خلقت خدا

گمان می نمودید آیا شما

نسازید رجعت به روز شمار

و یا آنکه بر سوی پروردگار

البته باید یادآور شد که خداوند غایت ندارد، بلکه آفرینش غایت و هدف دارد. خداوند براساس غایت و هدف حکیمانه‌ای که برای هستی تعریف کرده و دنیا را مقدمه آخرت قرار داده به طوری که وقتی به نظام دنیا نگاه می‌شود نسبت به نظام آخرت همانند بازی کودکانه‌ای است. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

پس این زندگانی دنیای پست انعام ۳۲ بجز لهو و لعبی مگر خود چه هست ؟

که از بهر افراد پرهیزکار

نکوتر بود اجر دار القرار

نخواهید آیا تعقل کنید

در این، راست صحبت تأمل کنید

ولی انسان باید بداند که هر چیزی در این نظام بازیگونه دنیا نیز بر اساس حکمتی است که خداوند آن را برای خلق در نظر گرفته است. پس هر چیزی باید با خواست و مشیت و اراده الهی حرکت کرده و در جا و مکان مناسب خود قرار گیرد که از آن به عدالت یاد می‌شود. این نظام عادلانه مقتضی آن است که هر چیزی به مقداری که خداوند برای آن در نظر گرفته از نعمت‌های الهی بهره‌مند شود. این گونه است که حکمت، مشیت الهی را مدیریت می‌کند و مشیت الهی اراده الهی را و همچنین اراده الهی قدر الهی را و سپس قدر الهی قضای الهی که در نهایت به شکل امضا در هستی تحقق می‌یابد.

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: خداوند سبحان چیزی را امضاء و اجرا می‌کند که قضایش را رانده باشد و قضای چیزی را می‌راند که تقدیرش کرده باشد و چیزی را مقدر می‌سازد که اراده کرده باشد پس مشیت او به علم او و اراده‌اش با مشیتش و تقدیرش با اراده‌اش و قضایش با تقدیرش و امضایش با قضایش صورت می‌گیرد

در نتیجه رتبه علم او مقدم بر مشیت او و مشیت او در مرتبه دوم [مقدم بر اراده او] و اراده او در مرتبه سوم [و مقدم بر تقدیر او] و تقدیر او بر اساس قضایش به اجرا در می‌آید. (صدوق توحید ص ۳۳۴) پس هر چیزی که در جهان اتفاق می‌افتد بر اساس حکمت الهی است که مشیت، آن را شکل می‌دهد و همچنین هر چیزی به مشیت الهی در جهان بر اساس مقدرات تعیین شده رخ می‌دهد که بر اساس حکمت الهی تقدیر و اندازه شده است. **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** ^{قمر ۴۹} همانا ما هر چیز را به اندازه‌ی معینی آفریده‌ایم. در حدیثی ذیل آیه فوق می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند می‌فرماید: ما هر چیزی را برای اهل دوزخ به اندازه اعمالشان خلق نمودیم.

۱- هستی دارای هدف و حساب و کتاب دقیق است. «كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»
۲- هر يك از پیدایش اقوام و فرستادن انبیا و کیفر و پاداش انسان‌ها، در چارچوب مقررات و نظامی خاص صورت می‌گیرد. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»

۳- کارهای الهی هم حساب شده و حکیمانه است و هم با سرعت انجام می‌گیرد. بِقَدَرٍ...
كَلِمَاحٍ بِالْبَصَرِ

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند، و هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که خدا امرش را نافذ و روان می‌سازد و بر هر چیز قدر و اندازه‌ای مقرر داشته است (و به هیچ تدبیری سر از تقدیرش نتوان پیچید). (طلاق ۳) و (اعلی ۱ تا ۳)

نقش مصلحت انسانی در مقدرات الهی علت نخست در تقدیرات و مقدرات همان حکمت الهی و مشیت خداوندی است. اما غیر از این نیز علت دیگری نیز برای مقدرات است که از آن به مصلحت انسانی تعبیر می‌شود مصالح انسانی هر آن چیزی است که برای انسان مفید و سازنده و با او و هدفش سازگار است و انسان از آن نفعی ندارد و نقص و فساد را موجب نمی‌شود. از همین رو همواره مصلحت با مفسده به کار می‌رود و مثلاً گفته می‌شود که احکام در اسلام بر اساس مصالح و مفاسدی است که در متعلقات حکم وجود دارد.

حقیقت خیر و شر: از آیات قرآنی به دست می‌آید که انسان گاه چیزی را مصلحت می‌داند که مفسده است و چیزی را مفسده می‌شمارد که برای او مصلحت است كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

که چیزی شمارید مکروه و بد

چه بسیار وقت و زمانی بُود

و لیکن نباشید آگاه از آن

اگرچه که خیریت در آن نهان

که خود دوست دارید چیزی شما

چه بسیار آید زمانی فرا

چه داند بشر آنچه بر او رسد

نهفته در آن لیک بسیار بد

که از علمتان هست بسیار دور

خدا هست آگاه به کنه امور

علت این گرایش اشتباه و خطا در انسان در جهل او نسبت به لوازم قریب و بعید هر چیزی است. مصیبت‌هایی که در قالب حکمت و مشیت و مصلحت الهی بر حسب ظاهر بلا بشمار می‌رود، در باطن یک رحمت است که اهل دل به آن الطاف خفیه الهی می‌گویند... از آنجایی که انسان لوازم همه امور را نمی‌شناسد یا نمی‌داند یا غافل است و نیز به خاطر آنکه عواقب هر چیزی را نمی‌شناسد، به امور و چیزهایی گرایش می‌یابد که برای او مفسده است و تنها به گمان و خیال مصلحت، خواهان آن می‌شود و هنگامی که به دست آورد در آن زمان است که تازه در می‌یابد که اشتباه و خطا کرده و آن چیز جز مفسده برای او ثمری ندارد.

مصالح انسانی از نظر خداوند گاه اقتضا می‌کند که چیزی را از او بگیرد و چیز دیگری را به او بدهد، این گرفتن‌ها و دادن‌ها بر اساس یکی از دو اصل حکمت و مصلحت است. از همین رو بسیاری از چیزهایی که انسان در زندگی با آن مواجه می‌شود، یا در قالب حکمت می‌گنجد یا در قالب مصلحت مفهوم می‌یابد

بر همین اساس خداوند در آیات قرآنی از کیفر دنیوی به عنوان عامل بازدارنده و بیدار کننده یاد می‌کند تا انسان عبرت گیرد و مسیر درست را انتخاب کند.

در حقیقت مصلحت آن است که در همین دنیا بیدار شود و در جهت حکمت الهی رفتار و عمل کند و سعادت ابدی را برای خود رقم زند. البته برخی از امور از جمله مصیبت‌ها و بلایا در قالب ابتلائات و امتحانات الهی است. هدف از این امتحانات دست یابی به اموری از جمله ظرفیت بخشی به انسان است؛ زیرا انسان تنها در سایه فشار و سختی است که ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود را آشکار می‌کند و به منصفه ظهور و فعلیت می‌رساند. پس گاهی مصلحت در این است که مصیبت و بلایی را انسان تجربه کند تا استعدادها و توانایی‌های خود را شکوفا سازد؛ چون در مشکلات به فکر چاره می‌افتد و این احتیاجات و فشارهاست که مادر اختراعات و..... مانند آنهاست.

عملکرد بد انسان، عامل بیشتر بلایا بر اساس آموزه‌های قرآنی بیشتر بلایا و مصیبت‌هایی که انسان گرفتار آن است در حقیقت دستاوردهای خودش است که به او باز می‌گردد وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قصص ۴۷

خدایت بر ایشان بلایی نوشت

و گر هم سزاوار اعمال زشت

که بر ما رسولی کجا شد گسیل

نیاریند بیهوده صدها دلیل

بیاورده ایمان عبادت کنیم

که از آیه هایت اطاعت کنیم

و تنها برخی از بلایا در قالب حکمت ابتلا و سنت امتحان و یا مصلحت‌های دیگر به انسان می‌رسد زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ (آل عمران ۱۴) و (روم ۳۶ و ۴۱ شوری ۳۰) و (عنکبوت ۳۰۲)

بسی میل فرزند و زن خواستن

بلی شهوت نفس آراستن

زرو سیم در کیسه کردن	تمام نشان دار اسبان نیکو خرام
بسی کشتزاران و گرد رمه	چه زیباست در چشم مردم همه
متاعیست اینها به دار الفنا	که تنها دو روزی بیابد بقا
فقط هست در پیش یکتا اله	مقامی بلند و نکو جایگاه

حقیقت بلاها : در یک کلام همه بلایا و مصیبت‌ها از جانب خداوند و به اذن و مشیت

اوست مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

نه رنجی بیاید نه فقر و بلا	(تغابن ۱۱)	مگر تحت فرمان یکتا خدا
پس آن کس که مؤمن بگردد به وی		رضای خدا را بجوید ز پی
خدا قلب او را به تسلیم و خواست		هدایت نماید که راهی سزااست
خدا هست دانا به هر چیز هست		عنان جهان را گرفته به دست

ولی بیشتر آنها به سبب بازتاب اعمال ماست و تنها برخی اندک از آنها در قالب سنت امتحان است؛ چرا که سنت امتحان تنها به مصیبت و کمبود و نقص نیست، بلکه گاه به دادن نعمت‌ها انجام می‌گیرد. به این معنا که خداوند همان طوری که برخی را با ندادن و فقر و مانند آن می‌آزماید، عده‌ای را هم با ثروت و قدرت و دارایی آزمایش می‌کند.

محنت و نعمت : پس نه، دادنِ خدا اکرام ثروتمند و قدرتمند است نه، ندادنِ خدا به فقیر اهانت به اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا. (فجر ۱۵ و ۱۶)

به انسان اگر محنت آید نصیب	سپس نعمتی یابد آن بی شکیب
در آن حال مغرور و سرمست و شاد	بگوید خدایم گرامی نهاد

چو بر امتحان سازد او را فقیر

به چنگال محنت نماید اسیر

بگوید که من را کنون کردگار

به ذلت براندست و کردست خوار

از نظر قرآن آزمون به ثروت و قدرت و دارایی بدتر و سخت‌تر از فقر و نداری است؛ زیرا باید همه حقوق دیگران را ادا کند و کوچک‌ترین کوتاهی، عذاب دنیوی و اخروی و خشم و غضب الهی را به همراه خواهد داشت. خداوند در آیه ۴۳ سوره انعام می‌فرماید که مصیبت‌ها و بلاها بدون حکمت و بدون ملاک و مصلحت نیست. یکی از مصالح و حکمت‌های مصیبت و بلایا گرایش دادن مردم به دعا و تضرع است. بنابراین، برای رفع آنها، دعا و تضرع به درگاهش مطلوب است. خداوند می‌فرماید: **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا ؛** پس چرا وقتی بلا و سختی‌ها به سوی آنان می‌آمد، تضرع نکردند (انعام ۴۳) خدا کسانی را که به هنگام دیدن بلا و مصیبت تضرع و زاری و به درگاه خداوند دعا و انابه نمی‌کنند سرزنش می‌کند و می‌فرماید اگر این کار را می‌کردند بلا برداشته می‌شد، چنانکه از قوم یونس برداشته شد،

هزینه برای گمراهی : **وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** یونس ۸۹

چنین گفت موسی به یکتا

خدا بگفتا و بگشود دست دعا

به فرعون و فرعونیان در بلاد

بدادی زر و مال و ملک زیاد

که گمراه سازند از راست راه

همه بندگان تو را ای اله

خدایا تو نابود کن تاج و تخت

از ایشان ستان جان و اموال، سخت

تو تا وقت مرگ و زمان هلاک

که تعذیب گردند بس دردناک

به دل‌هایشان مهر می زن تمام

که مؤمن نگشتند این قوم خام

صبر در مصیبت نیز کارگشااست یکی از یاران رسول گرامی صلی الله علیه و آله طفلی بیمار داشت و در زمانی که او در بیرون از خانه مشغول کار بود، آن طفل از دنیا رفت. مادر فرزند ابتدا گریه کرد، ولی وقتی متوجه بازگشت همسر خود شد، فرزند را به کناری گذاشت و خود را آماده پذیرایی از شوهر کرد. و مثل همیشه با چهره‌ای متبسم با همسرش روبه‌رو شد و حرفی از مرگ طفل به او نزد. سحرگاه و بعد از نماز شب که مرد برای نماز صبح به مسجد می‌رفت، آن زن صبور به او گفت: اگر کسی به تو امانتی بدهد و سپس آن را طلب کند، آیا آن را پس می‌دهی یا نه؟ جواب داد: آری پس می‌دهم. آنگاه زن اضافه کرد: خداوند امانتی به ما داده بود و دیروز هم او را از ما گرفت. پس از نماز با نمازگزاران به منزل برگرد تا فرزندمان را به خاک بسپاریم. آن مرد به مسجد رفت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که گویا منتظر آمدن او بودند، هنگام ورود او فرمودند: مبارک باد. دیشب تو پس از مدتی آن زن صبور فرزند دیگری به دنیا آورد که در تاریخ می‌خوانیم خود او و فرزندانش بسیار صالح و نیکوکار و از قاریان قرآن بودند (مسکن الفؤاد، ص ۶۶)

کوتاه سخن آنکه انسان باید بداند که در هر حادثه ناگوار و ناخوشایند و بلای ناخواسته‌ای که برای او پیش می‌آید خیری نهفته که ممکن است دیر یا زود متوجه آن بشود و یا هیچگاه برای او آشکار نشود و لذا بایستی در هر بلا و مصیبت و سختی بگوید: **الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ**؛ یعنی در هرچه اتفاق افتاد خیری بوده است. هر اتفاقی که برای انسان رخ می‌دهد، خیر او در همان است و به عبارت دیگر هرچه پیش آید، خوش آید. ولی باید گفت؛ عین این عبارت در متون دینی به عنوان حدیث وجود ندارد. حتی شاید بتوان گفت که مضمون آن نیز نمی‌تواند در هر قضیه و اتفاقی، مورد تأیید متون دینی باشد. با این وجود، به نظر می‌رسد، این عبارت نوعی **تفأل به خیر** باشد که در این صورت، به کار بردنش اشکالی ندارد. قرآن کریم نیز بارها با استفاده از واژگانهایی چون **عسى و لعل**، امید به آینده را در دل مخاطب زنده می‌کند.

چرا خدا بلاهایی به سر ما می آورد که به کفر گفتن می افتیم؟

اولا: ایمان به خدای متعال باید همراه ایمان به عوالم غیب باشد: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ [بقره ۳] (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. و کسانی که به عوالم غیب ایمان دارند، نوع نگاهشان به دنیا گونه ای نیست که ناهمواری های دنیا، کمرشان را بشکند و در مقابل آن تاب و توان خویش را از دست بدهند. بلکه انسان با نگاه به عالم حقیقی که پس از مرگ رخ می نمایاند، تمام سختی های دنیا برایش پذیرفتنی و چه بسا شیرین میشود. مانند ورزشکاری که سخت زحمت میکشد، اما امیدش به کسب جایزه، رنج را برایش هموار میکند.

ثانیا: انسان با دقت در دنیای مادی میفهمد که رنج و سختی جزء جدا ناشدنی دنیا است و همگان به نوعی سختی ها و مرارت های دنیا را تجربه میکنند. بنابراین تلاش برای منتفی نمودن هر نوع ناگواری، نتیجه ای جز شکست نخواهد داشت. و کسانی در این میدان پیروز میشوند که به جای تلاش برای تغییر همه چیز، به تغییر خود بپردازند و با ایجاد وسعت درونی، مشکلات را برای خویش هموار کنند. **مَنْتَ خدا:** همان گونه که خدای متعال، برای پیامبرش (صلی الله علیه و آله) چنین نسخه ای داشت: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَرْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۚ [شرح ۱-۳]

ز زنگارها جمله پالوده ایم

نه آیا تو را سینه بگشوده ایم

تو گوئی که بشکست پشتت از آن

بکردیم دور از تو باری گران

ثالثا: بسیاری از بلاها و مصیبت هایی که بر سرمان می آید، نتیجه اعمال خودمان است. و باید شاکر خدای متعال باشیم که حتی بسیاری از بلاهای خود ساخته ما را، از ما دور

کرده است.

نتیجه اعمال : ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ [روم ۴۱]

ز کردار این مردم بدنهاد به دریا و خشکی بزاید فساد

که کیفر به بعضی از اعمال بد خداوند برآن کسان می دهد

مگر بازگردند از کار پست از این زشت اعمال شویند دست

رابعاً: بسیاری از اموری که برایمان ناپسند شده، در واقع خیر ماست. و به دلیل جهل و نادانی، قادر به تشخیص مصلحت خویش نیستیم و گاهی اوقات، مصلحت های خویش را ناپسند می شماریم : عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [نساء ۲۱۶] چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

خامساً: مکروهات دنیا، محکی برای ادعای ایمان است.

آزمون همه جانبه : تا فرق بین مومن حقیقی و مدعی سست عنصر روشن گردد. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

شما را نمائیم گاه امتحان [بقره ۱۵۵] به ترس و به جوع و به امثال آن

به نقصان نفس و زراعات و مال بگردید خود امتحان طی سال

بود مزده فتح با صابران که بردند با صبر بارگران

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ [عنکبوت ۲]

به دل می نمایند آیا گمان همین که برانند روی زبان

که هستیم مؤمن به یکتا خدا رها می شوند و نیاید بلا؟

ابتلاء و آزمایش اهل ایمان خیر و نیکو است و اینگونه نیست که کسی از آن بگریزد و لذت ایمان و نتایج نیکوی آن را به خاطر سختی های آن رها کند:

وَلَيَبْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا؛ و مؤمنان را به آزمایش نیکو، بیازماید (انفال ۱۷)

که تا مؤمنان را کند امتحان به پیشامدی خوش به دور زمان

ضمناً اینگونه نیست که غیر مومنین گرفتاری نداشته باشند، بلکه سختی های آنان بسیار فراتر و دردناکتر از سختی هایی است که مومن در راه ایمان و عشق به خداوند تحمل می کند.

در یک مثال روشن این قضیه مانند آن است که دو نفر در اثر حادثه ای پای خود را از دست بدهند، منتهی یکی پای خود را در دفاع از دین و جهاد در راه خدا از دست داده و دیگری در یک حادثه رانندگی مثلاً. خوب در این صورت هر دو آسیب دیده اند اما اولی آرامش و رضایت دارد و درد و رنج را به راحتی تحمل می کند، ولی دومی این آرامش را ندارد و دائم حسرت می خورد که چرا؟... آری حرکت در راه ایمان دشوار است و تحمل فراوانی می خواهد، اما در ضمن لذت بخش هم هست و باعث رضایت و آرامش انسان مومن می شود.

بزرگترین بلا برای انسان چیست؟ در قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام)، امید به رحمت خدا و سرانجام نیکو، از جهات گوناگون مورد تأکید واقع شده و از یأس و ناامیدی به شدت نهی شده است ناامیدی از رحمت الهی را گمراهی می داند و می فرماید: **قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ** حجر ۵۶

بگفتا ز لطف خدای جهان کسی نیست نومید جز گمراهان

همچنین در جایی دیگر نومی‌دی از رحمت خداوند را فقط شایسته کافران می‌داند و می‌فرماید: إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (یوسف ۸۷)

نباشید مأیوس هرگز شما ز الطاف بی انتهای خدا

۱. امام علی (علیه السلام): بزرگترین بلا، ناامیدی است. همچنین می‌فرمایند: در شگفتم از کسی که ناامید می‌شود، در حالی که استغفار را با خود دارد. در باره اوصاف شخص ناامید این چنین فرمود: ناامیدی، صاحب خود را می‌کشد. هر ناامیدی، ناکام است.

۲. امام صادق (علیه السلام) در توصیف شرایط و ویژگی‌های یک انسان امیدوار و ناامید فرمود: طوری به خدا امید داشته باش که امیدت تو را بر ارتکاب گناهان جرات نبخشد و به گونه‌ای از خدا بترس که تو را ناامید از رحمت الهی نکند

۳. همچنین مولای متقیان علی (علیه السلام)، ناامیدی، را موجب تفریط و تقصیر عنوان فرمودند

۴. امام ششم شیعیان همچنین نومی‌دی از رحمت خدا، را سردتر از زمهریر دانستند و فرمودند: آساینده‌ترین آسایش، ناامیدی از مردم است.

۵. پیامبر مکرم (صلی الله علیه و آله): خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! ... مردم را از رحمت خدای متعال نومید مگردان، در حالی که خودت به او امید داری.

۶. همچنین فرمودند: روز قیامت، خداوند نومید کنندگان (از رحمت حق) را در حالی بر می‌انگیزد که سیاهی چهره‌شان بر سفیدی آن غالب است، پس به آنها گفته می‌شود: آنان نومید کنندگان از رحمت خدا هستند

۷. امام حسن عسگری (علیه السلام): خدا همان است که در هنگام نیازمندی‌ها و سختی‌ها، توسط هر کس که امیدش از غیر او قطع شده است، مورد توجه قرار می‌گیرد (بحار الأنوار

بخش ۸ : دلیل به هلاکت نرساندن کفار توسط حضرت علی علیه السلام

شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: مگر علی (علیه السلام) در دین خدا نیرومند نبود؟ امام فرمود: آری. او پرسید: پس چرا علی (علیه السلام) بر اقوامی (از افراد کافر، بی ایمان و منافق) مسلط گشت، ولی آنها را به هلاکت نرساند. امام فرمود: یک آیه از قرآن، مانع این کار بود : **لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** فتح ۲۵

اگر اهل ایمان و کفار دون جدا گشته بودند از هم کنون

به هر کافری کو بود روی خاک عذابی برانندیم بس دردناک

خداوند ودیعه های مؤمنی در صُلب اقوام کافر و منافق داشت و علی (علیه السلام) هرگز پدرانی که در صُلب آنها، این ودیعه ها بودند نمی کشت، تا آنها ظاهر گردند... و همچنین قائم ما اهل بیت، یعنی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظاهر نمیشود تا این امانتها آشکار شوند.

باران عذاب و عذاب باران نگاهی به فلسفه و چرائی مجازات های الهی برای مؤمنان و کافران، بسیاری از گرفتارهای مردم به سبب رفتارها و کردارشان در دنیاست. این امر نسبت به مؤمنان، زودتر خود را نشان می دهد. به این معنا که مؤمنان به سرعت بازتاب اعمال و رفتارهای خودشان را می بینند.

البلاء للولاء زیرا بسیار دیده شده که مؤمنان بیش تر در مشکلات و گرفتاری ها قرار می گیرند، در حالی که دشمنان و کافران در ناز و نعمت به سر می برند و کم تر دچار بلایا و عذاب های دنیوی می شوند.

این گونه است که باران رحمت برای مؤمن خطاکار و گناهکار، بارانی از عذاب می شود و زمین و زمان با او به ستیز برمی خیزد تا او را هوشیار و بیدار کند و به سوی خداوند به استغفار و توبه بازار گرداند.

آرزوی سفیهانه

علی (علیه السلام) در جواب مردی که تقاضای موعظه کرد فرمود: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، از آن کسانی نباش که به زعم خودشان امید رسیدن به سعادت ابدی آخرت را دارند بدون اینکه عمل سعادت آفرین از خود نشان بدهند. به این نوع نگرش و به این راه و روش، امید و رجاء گفته نمیشود، بلکه آرزویی سفیهانه است. (نهج البلاغه ح ۱۴۲) درست همانند آن کشاورزی که نه زمین را شخم زده و نه بذری افشانده، ولی به قول خودش میگوید امیدوارم خدا از این زمین، گندم فراوانی به من بدهد، البته درست است که خداوند میتواند تمام ریگهای بیابان را دفعتاً به دانه های گندم تبدیل کند ولی منت الهی بر این نیست، این عالم به تقدیر الهی دارای نظم و نظامی است اسباب و وسایل باید در کار باشد تا هر کسی به نتیجه مطلوب خود نایل شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا خداوند ابا دارد از اینکه کارها را جز به وسیله علل و اسباب آن به جریان بیندازد (بحارالانوار ج ۲).

به همین دلیل، برای هر سببی، شرحی قرار داده است و برای هر شرحی، علمی قرار داده است و برای هر علمی، دروازه ناطقی قرار داده است. هر کسی که آن را بشناسد که شناخته و هر کسی که بدان جاهل باشد که جاهل است. آن باب و دروازه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ما ائمه معصومین (علیهم السلام) است.

اگر قرار باشد که همه کارها با اعجاز و معجزه صورت بگیرد، دیگر معجزه و اعجاز با غیر معجزه و اعجاز شناخته نمی شود. شما تصورش را نکنید که همه امور در این عالم هستی، با اعجاز و معجزه صورت بگیرد، دیگر مردم، چه چیزی را اعجاز و معجزه بدانند! در تعریف اعجاز، آمده است که کاری خارق العاده است که دیگران از انجام آن عاجز هستند و کسانی که منصب الهی دارند، برای راستی ادعای خود (پیامبری یا امامت) به

مردم عرضه می‌کنند و همراه با تحدی و هم‌آوردخواهی است. بنابراین، اراده خداوند در برخی مواقع به تجویز معجزه تعلق می‌گیرد. خداوند (تبارک و تعالی) از اصل و قاعده «جریان امور و اشیاء به وسیله اسباب و وسائط» در برخی مواقع، عدول کرده و سر باز می‌زند که این هم، دلیل و حکمت خاص خودش را دارد.

غضب الهی در کشتزار جماعت امام صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) را گذر بر دهی افتاد که تیشه مرگ، شاخ و برگ هستی ساکنانش را بر خاک هلاکت افکنده بود، حضرت عیسی (علیه السلام) فرمودند: **إِنَّهُمْ لَمْ يَمُوتُوا إِلَّا بِسَخَطِهِ** جز این نیست که آتش غضب الهی در کشتزار حیات این جماعت افتاده، و اگر متفرق، یعنی به موت متعارف هر یک جداگانه می‌مردند، بایستی یکدیگر را دفن کرده باشند. جمعی از خواص آن حضرت که ایشان را حواریون می‌گفتند، استدعا کردند که یا روح الله! از خدا بخواه که این قوم را جهت ما زنده فرماید تا از اعمال و کردار خود ما را اطلاع دهند تا اینکه ما از آن کارها اجتناب نماییم.

سپس حضرت عیسی (علیه السلام) دعا نمودند، ندا رسید این مردگان را آواز کن، حضرت روح الله شب بر بلندی ایستاد و فرمود: **يَا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ!** یکی از ایشان جواب داد و عرضه داشت: **لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ** فرمود: **وَيَحْكُم!** وای بر شما! اعمال شما چه بوده؟ عرضه داشت: عبادت طاغوت می‌کردیم و دنیا را دوست می‌داشتیم، از عظمت و سخط پروردگار کم می‌ترسیدیم و آرزوهای دور و دراز را پیش می‌گرفتیم، و با غفلت اوقاتمان را در لهو و لعب می‌گذرانیدیم.

حضرت عیسی (علیه السلام): دوستی شما با دنیا چگونه بود؟ عرضه داشت: مانند دوستی کودک با مادر که هر وقت به ما روی آور بود، فرحناک میشدیم و هر وقت که از ما روی برمی‌تافت، گریان و اندوهناک می‌گردیدیم. حضرت عیسی (علیه السلام) سوال فرمودند: عبادت طاغوت چگونه می‌کردید؟ عرضه داشت: اطاعت اهل معاصی مینمودیم. فرمود:

عاقبت کار شما چگونه شد؟ عرضه داشت: شبی به عافیت، اراده خواب نمودیم، و صبحگاه در هاویه بودیم. فرمودند: هاویه چیست؟ عرضه داشت: سجن. فرمودند: سجن چیست؟ عرضه داشت: کوههایی از آتش که تا روز قیامت بر ما افروخته میشود. آن حضرت فرمودند: شما چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرضه داشت: ما گفتیم ما را به دنیا بازگردان تا در او زهد ورزیم، ولی جواب آمد که شما دروغ میگویید.

حضرت فرمود: **وَيَحْكُ**! چطور شد از میان این قوم غیر از تو با من متکلم نشد؟ عرضه داشت: یا روح الله! لجامهای آتشین بر دهن این جماعت زده اند و سر آنها در دست ملائکه غلاظ و شداد است و من در میان ایشان بودم و از جمله ایشان نبودم؛ چون عذاب نازل شد، مرا نیز با ایشان فرو گرفت و من در کنار جهنم به مویی آویخته ام، نمیدانم به جهنم خواهم افتاد یا از آن نجات خواهم یافت.

سخن پایانی : تقریبا خارج از موضوع

چرا در اسلام، کافرها نجس به حساب می آیند با اینکه برخی از آنها که از نظر نظافت و رعایت بهداشت از بعضی از مسلمانان بهترند؟! از نظر اسلام معنای نجس با معنای کثیف و آلوده یکسان نیست؛ یعنی اینطور نیست که هر چیزی که نجس بود حتما کثیف هم هست و هر چیزی که نجس نبود حتما بهداشتی و تمیز باشد

به عنوان مثال ممکن است یک آبی از نظر اسلام نجس نباشد، اما این بدان معنا نیست که این آب، پاکیزه بوده و قابل نوشیدن هم باشد؛ به عبارت واضح تر باید دانست که اگر اسلام چیزی را نجس معرفی کرد دو احتمال در مورد آن وجود دارد: یک احتمال اینست که شاید بخاطر کثیف و غیر بهداشتی بودن آن چیز باشد و احتمال دیگر آنست که شاید بخاطر علّتی غیر از کثیف و آلوده بودن باشد. و اما در مورد نجس بودن کافر، باید گفت نجاستش از نوع دوم است؛ یعنی اسلام که کافر را نجس معرفی میکند به این

دلیل نیست که او را غیر بهداشتی میدانند؛ بلکه شاید علت نجس بودن او یکی از امور زیر باشد :

الف، جلوگیری از تأثیر گذاری روحی و فکری کافر بر مسلمان

هرگاه یک مسلمان با یک کافر، مانند برادران دینی خود معاشرت داشته باشد در این صورت به حکم قانون «همرنگی» به رنگ آنان در می آید. نتیجه این معاشرت نزدیک، این می شود که رفتار و کردار کافران در روحیه مسلمانان اثر بگذارد.

شکی نیست که تأثیر رفتار یک کافر که برنامه زندگی او مطابق خواست های نفسانی است، سریع تر و نافذتر است؛ زیرا در زندگی او، اختلاط زن و مرد، رقص، شراب، قمار، برخی از اعمال منافی عفت و اعمال نفسانی دیگر، بی اشکال است و مسلماً تأثیر این عوامل، سریع تر از تأثیر رفتار مسلمان بر روی کافر است.

البته ما منکر آن نیستیم که گاهی ممکن است معاشرت یک مسلمان، روی افراد کافر اثر بگذارد، اما بدیهی است که تأثیر این نوع معاشرت ها، به مراتب کمتر از تأثیر معاشرت کافر روی مسلمانان است.

شاید شخص دیگری باز اشکال کند و بگوید اگر یک مسلمان واقعا ایمانی قوی و اطلاعات دینی وسیعی داشته باشد قطعاً کافران در او اثر نمی گذارند و بنابراین دیگر نباید یک کافر برای او نجس باشد؛ پس این حکم اسلام برای همه افراد نبوده و فقط مختص مسلمانانی است که ایمان ضعیف یا اطلاعات دینی کمی دارند.

در جواب این اشکال نیز باید گفت نه! احکام اسلام جنبه خصوصی ندارد و برای این که حریم آن محفوظ بماند باید عمومیت داشته و در مورد همه افراد باشد، چرا که در غیر این صورت هرکس به بهانه اینکه ایمان قوی و یا اطلاعات دینی زیادی دارد با آنها معاشرت می کند و به کلی حریم قانون شکسته می شود.

ب، این حکم اسلام، مجازاتی است برای کافر

نجس شمردن کافر، مجازاتی برای اوست؛ چون کافر به خاطر کفر بخدا بزرگترین جرم را از نظر اسلام انجام داده و در نتیجه سزاوار این کیفر میباشد؛ چنانچه در مورد مسلمانهای فاسقی که مرتّب مرتکب گناهان کبیره میشوند (مانند شارب الخمر، دزد، زناکار و رباخوار) نیز در مقرّرات اسلامی محرومیت هایی هست، مثل اینکه شهادت دادنشان قبول نمی شود و از مناصبی که شرط آن عدالت است محروم می گردند

هر چند اسلام، کافر را نجس می داند اما این بدان معنی نیست که مسلمانان نمی توانند با آنها رابطه برقرار کنند؛ نه چنین نیست، زیرا اسلام روابط اقتصادی و تجارّتی و امثال آن با کفّار را با شرایط معیّنی اجازه داده، امّا اجازه نداده که رفیقِ سفره و کاسه شوند یعنی، هم خواسته از منافع آنها بهره مند گردند و هم از ضررهای عقیدتی و اخلاقی آنان جلوگیری کرده باشد. آری مسلمانان می توانند حتی در برخی موارد خاصّ، با آنها بحث های دینی کرده و در صورت لزوم آنها را هدایت کنند.

منابع :

تفسیر نور استاد قرائتی

مقالات مربوطه

ترجمه به نظم (اشعار امید مجد)

و برداشت های مؤلف

ابتیالات و دعاہی قرآن

ربناہی قرآن

با شرح و تفسیر و ترجمہ بہ نظم

مولف : محمود زارع پور

سرشناسہ : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

عنوان : دعاہی قرآن - جنبہ ہای قرآنی

فهرست مطالب

پای در عمل	پناه بردن به خدا استعاذه	دعا برای آغاز کارها
تفویض امور	دعای زیاد شدن علم	دعای حضرت موسی
دعا برای پدر	دعا برای تربیت کنندگان	دعا برای خود و برادر
آمرزش خود، والدین	دعای برای فرزندان و نوادگان	دعا برای فرزند
تقاضای فرزند	دعا پیشوای متقین شویم	همسران نور چشم
یاری از خدا	درخواست صراط مستقیم	فرزند شایسته
آرزوی بهتر از آنچه از	ارزش دنیا و آخرت	یاری مقابل تباهی
تقاضای رحمت	نعمت رحمت و رشد و هدایت	دسته رفته
تقاضای نشدنی	تقاضای بیهوده نور ایمان	خداوندی
تقاضای رهبر	دنیای فانی و آخرت باقی	مجرم قابل پذیرش نیست
پیروزی بر کفار نابودی	تقاضای نجات	پیروی از شیطان
آزمایش سخت	مغفرت و استغفار	امکانات ابرقدرتان
خداوند بهترین داور	پذیرش دعا، نماز	اهمیت نماز
دفع عذاب	اطاعت و فرمانبری	ثابت قدم بودن
روز گردآوری	خدا دانای کامل	عید برای همه
بخشش از گناه	فتنه کفار	خدا، رهبر و حاکم مطلق
پوشش زشتی ها	دور از خواری و رسوایی	هدفدار بودن آفرینش
توکل و بازگشت تعدی	باقی ماندن نام نیک	وعده ی خدا به پیامبران
درخواست نشدنی	پذیرش الهی بالاترین درخواست	و طغیان ابرقدرتان
رهایی از دوزخ	دعای عاقبت به خیری	خدایا نبخشی زیانکارم
خواهان آمرزش الهی	عدم همراهی با ستمگران	رهایی از ستمگران و کافران
بهانه جویی	مولا و سرپرستی فقط تویی	مواخذه از خطا و فراموشی
تسلیم خدا بودن	ذلیل و خوار نشدن	تکلیف قرار ندان برای خدا
هدف ارسال راهنما	مومن واقعی شدن	ورود در بهشت
ناسپاسی آنان و قهر	شریک برای خدا در خیال	توحید در دعا
اطاعت از رهبران فاسد	عذابی دو چندان	بیزاری جویی
مبارزه با فکر جاهلی	جدایی بین تباهاکاران	با شاهدان با گواهان
مغلوب و مضطر شدن	تنها خدا	عبرت گرفتن

مقدمه نویسنده:

کتاب حاضر مجموعه‌ای از دعاهای زیبای قرآن با شرح و تفاسیر است که از زبان پیامبران، صالحان و مومنان و ... از خداوند متعال خواسته شده است.

این ادعیه نجات بخش، مضمّن سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت انسان است که می‌تواند در هر موقعیتی، خاصّه در محراب عبادت، آذین لبها و زینت بخش قنوت نمازمان باشد.

به خصوص که این دعاها و ابتهالات با ترجمه‌ی روان و استفاده از کتاب **تفسیر نور، استاد قرائتی** و **تفسیر نمونه آیت الله مکه‌م و تفسیر المیزان علامه آیت الله طباطبائی** استخراج شده است، و در چاپ جدید ترجمه به نظم و شعر ضمیمه شده است. لذا با مطالعه‌ی آن مطمئنأ با درک عبارات و آیات، در اخلاص و حضور قلب در نماز موثر باشد. ان شاء الله

مؤلف: حقیر، زارع پور

ابتهال: اصطلاحاً دعاهاى قرآنى، به صورت جمع خوانی را شامل می‌شود.

باز کردن دو دست و بالا بردن به سمت آسمان روبروى قبله است.

ابتهال نشان دهنده خشوع و فروتنی در زمان دعاء است.

و با گریه و اشک ریختن همراه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دعاهای قرآن

و

ربناهای قرآن

دعا برای آغاز کارها

۱. وَ قَالَ اِزْكُبُوا فِيْهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (هود آیه ۴۱)

پس آنگاه بگشاد لب بر سخن

به کشتی در آید یاران من

به نام خدا این زمان با شتاب

شود کشتی ما روان روی آب

پس آنگاه به ساحل بگیرد کنار

غفور و رحیمست پروردگار

مَجْرَا : جریان و مسیر حرکت کشتی **مُرسا :** توقف و ایستادن کشتی

نوح (علیه السلام) کشتی خود را به نام خدا، مبارک نموده و برای جلب خیر در حرکت و سکون کشتی ابتدا نام خداوند را می برد، محوّل کردن کاری بر اسم خدا باعث حفظ و صیانت آن امر از هلاکت و فساد و خسران می گردد، زیرا هر امری که مرتبط به خدا باشد، قهرا از گزند عوارض سوء، مصون می ماند.

و چون سبب ظاهری برای نجات کشتی حرکت و سکون به موقع و صحیح آن است، این دو سبب، زمانی کارگر می افتد که عنایت الهی شامل حال سرنشینان کشتی گردد و شمول این عنایت به این است که مغفرت الهی شامل حال آن افراد شود تا زمینه برای رحمت حق فراهم گردد و آنها از غرق نجات یابند و همچنین نوح (علیه السلام) خدا را به دو نام غفور و رحیم یاد کرد تا بفهماند پروردگار او آمرزنده و از گناهان ایشان در می گذرد و

مهربان است، در نتیجه با رحمتش کشتی را از غرق نجات می دهد. نوح اولین کسی است که خدا را با گفتن (بسم الله) در کتاب یاد کرده و اولین کسی است که بر توحید خدا اقامه حجت نموده و اولین کسی است که کتاب و شریعت از جانب خدا آورده (و کسی که ابراهیم خلیل از شیعیان او بوده) و اولین فردی که در صدد رفع اختلافات طبقاتی جامعه برآمده تا تعادل در جامعه برقرار شده و تناقض از آن برطرف شود.

پناه بردن به خدا

(۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (هود ۴۷)

بگفتا خدایا بیارم پناه تقاضا نسازم ازاین پس دگر کنون گر نبخشی مرا ای اله زیانکار گردم در این داستان	که جز تو ندارم دگر هیچ راه ز چیزی که از آن ندارم خبر ترحم نورزی به من زین گناه چه حاصل نصیبم شود جز زیان

۱. پیامبران بی درنگ تسلیم خداوند هستند... قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
۲. در دعاها از کلمه‌ی «رَبِّ» غفلت نکنیم. «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ...»
۳. استعاذه به خداوند، بهترین راه بیمه‌ی انسان در گرفتاری‌هاست.
۴. در برابر مواعظ الهی، ادب و تواضع کنیم إِنِّي أَعْظُكَ ... رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
۵. هرکجا علمی نسبت به چیزی نداریم، درخواست نکنیم مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
۶. هرگونه سؤال بیجا و کلام بیجا، نیاز به توبه دارد. «وَأِلَّا تَغْفِرْ لِي» (اگر پیامبران از تقاضای بیجا به خداوند پناه می‌برند، پس تکلیف ما که دائماً برای خداوند تعیین تکلیف می‌کنیم چگونه است؟)

۷. اوّل آمرزش و سپس دریافت رحمت. وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي

۸. خسارت واقعی، بخشیده نشدن است. وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي ... أَكُنْ مِنْ

۹. انسان‌ها حتّی انبیاء، بدون لطف خداوند به مقصد نمی‌رسند و آن کس که از مغفرت الهی محروم شد، خاسر و زیانکار است. أَكُنْ مِنْ امام رضا (علیه السلام): «لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عَلَى الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّقًا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ». وقتی نزدیک بود نوح غرق شود، خدا را به حقّ ما سوگند داد و خدا غرق شدن را از او دفع کرد. پناه بردن به خدا از خطرات، تنها با گفتن «اعوذ» حاصل نمی‌شود، بلکه، عمل نیز لازم است. چنانکه اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) وقتی مسکین و یتیم و اسیر، اطعام را کردند، گفتند: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» ما از روز قیامت می‌ترسیم که اطعام کردیم. قرآن می‌فرماید: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ» خداوند نیز آنان را از شرّ آن روز نجات داد. پس گفتن «إِنَّا نَخَافُ» به تنهایی کارساز نیست، بلکه باید همراه با عمل باشد. زشت صورتی، نزد رسول خدا از زشتی چهره خود شکایت کرد که جبرئیل نازل شد. و سلام خداوند را به آن مرد زشت رساند و گفت که خدا می‌فرماید: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ أَحْشَرْتَ عَلَى جَمَالِ جِبْرِئِيلِ» آیا دوست داری که در قیامت تو به زیبایی جبرئیل باشی؟ مرد شادمان شد و تصمیم گرفت تمام عبادات و مستحبات را انجام دهد. شرّ مطلق وجود ندارد و خداوند نیافریده است، بلکه چه بسیار اموری که از يك زاویه، شرّ دیده می‌شوند و زاویه‌ای دیگر خیر ... «وَعَسَى أَنْ تُكْرِهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ...». چنانکه مولوی می‌گوید:

زهر مار، آن مار را باشد حیات / لیک آن، آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان / بد به نسبت باشد، این را هم بدان

بعضی از سختی‌ها و فشارها، شرّ نیست، بلکه رمز تکامل است. قرآن سفارش می‌کند که با همسرانتان خوب رفتار کنید و اگر نسبت به آنان کراحت دارید، چه بسا در کنار آن

الطافی نهفته باشد. وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرٌ أَكْثَرًا چنانکه گاهی زن زیبا نیست، ولی مادر فرزندی بزرگ و برجسته می شود. بسیار از تلخی ها، استعداد های ما را شکوفا، حالت صبر و مقاومت را در ما رشد می دهد و دل انسان را خاضع و خاشع می سازد.

۱. پناه به خدا، مستلزم پناه دادن خداست وگرنه فرمان پناه بردن لغو بود
۲. خطرات بقدری شدیدست که خدا به پیامبر دستور پناه بردن می دهد
- ۳- بدون استمداد از خدا، امکان مبارزه با شرور نیست.
۴. خداوند به نیازهای انسان و خطراتی که او را تهدید می کند آگاه است، ولی شیوه تربیت الهی آن است که انسان نیاز و استمداد و پناهندگی خود را به زبان آورد و فقر و احتیاج را به خود تلقین کند تا روحیه تواضع و تعبد و تسلیم در او شکوفا شود.

استعاذه

(۳) رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ / وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ

بگو از فریب شیاطین پست مؤمنون ۹۸ و ۹۷ پناه منست فقط کردگار منست

خدایا به تو می برم من پناه که در مجلس من بیابند راه

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی های دشمنان است. «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»
۲. بدی را می توان با بدی پاسخ داد ولی این، برای رهبر شایسته نیست.
۳. ایمان ما به علم خداوند، عامل صبر و حلم در ماست. نَحْنُ أَعْلَمُ
۴. پناه دادن از شئون ربوبیت است. «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ»
۵. پیامبران نیز باید به خدا پناه ببرند. «قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ»

۶. پناه بردن به خداوند باید مکرر و جدی باشد. (تکرار «أَعُوذُ»)

۷. تنها پناهگاه مطمئن خداست. «بِكَ»

۸. یکی از راه‌های نفوذ شیطان، اشاره‌ها و وسوسه‌های او نسبت به برخوردهای بد ما با دیگران است. «هَمَزَاتِ»

۹. شیاطین، متعدّد و وسوسه‌های آنان نیز گوناگون است هَمَزَاتِ ...

۱۰. شیطان‌ها در انبیاء نیز طمع دارند. «هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»

۱۱. بالاتر از وسوسه، حضور شیطان‌هاست. «أَنْ يَحْضُرُونِ»

۱۲. حضور افراد فاسد و مفسد در جامعه، مقدّمه فساد دیگران است.

در هر چیزی احتمال بروز شرّ وجود دارد، حتی کمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نیز آفاتی دارند. آفت علم، غرور؛ آفت احسان، منتّ گذاردن؛ آفت عبادت، عُجب و آفت شجاعت، ظلم و تهور است. در آسیب‌پذیری سه اصل وجود دارد آمادگی هجوم از سوی دشمن فرصت‌های مناسب برای هجوم نظیر تاریکی‌ها وجود حفره‌ها و نقطه ضعف‌ها آری دشمن به دنبال تاریکی‌ها و حفره‌ها و نقاط ضعف است. تبلیغات سوء، جوسازی، سخن‌چینی‌ها، جاسوسی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها، نمونه‌هایی است، با اینکه هرچه خدا آفریده، خیر است لیکن هر چیزی اگر در مسیر صحیح خود قرار نگیرد، شرّ می‌شود. چنانکه آهن خیر است ولی اگر چاقو شد، امکان سوء استفاده از آن وجود دارد. «شَرٌّ مَا خَلَقَ» یعنی شرّ از سوی مخلوقات است، نه از سوی خالق و نه ناشی از خلقت.

گفتن کلمه «أَعُوذُ» برای نجات از خطرات کافی نیست، بلکه باید در عمل نیز از عوامل خطر ساز دوری کرد. وگرنه خانه را در مسیر سیل ساختن و نوشتن «اعوذ بالله من السّيل» بر سر در خانه به منزله مسخره است. کسی که می‌گوید: «أَعُوذُ بِاللّهِ»، باید در عمل نیز از سرچشمه‌های فساد دوری کند.

اول چیزی که محسوس انسان است، رشد و تکامل و تربیت اوست، «بِرَبِّ النَّاسِ» بعد سیاست و تدبیر و حکومت. «مَلِكِ النَّاسِ» و همین که رشد او بالا رفت عبادت و پرستش به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه‌های درونی را می‌شناسد. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ» او از خیانت چشم‌ها و آنچه سینه‌ها پنهان می‌کند آگاه است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شیطان بر دل انسان آرمیده است، هرگاه یاد خدا کند پنهان می‌شود و هرگاه غافل شود او را وسوسه می‌کند. «فاذا ذكر العبد الله خنس ... و اذا غفل وسوس» کسانی که دیگران را به تردید و وسوسه می‌اندازند، کار شیطانی می‌کنند. مخالفان حضرت صالح به مردم می‌گفتند: آیا شما علم دارید که صالح پیامبر است؟ و با این کلام در مردم تردید به وجود می‌آوردند. «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ» در اول قرآن با «بِسْمِ اللَّهِ» از خدا استمداد کردیم و در آخر قرآن نیز به خدا پناه می‌بریم. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی‌شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می‌کند و موفق می‌شود. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: شیطان با ظاهرنمایی حق و باطل را بهم در می‌آمیزد و بدین شکل بر طرفداران خود غالب می‌شود. دشمنان فرهنگی و فکری، از دشمنان نظامی و اقتصادی مرموزتر و خطرناک‌ترند.

پاکی در عمل

۴. رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا
(اسراء ۸۰)

به سویش تو بگشای دست دعا

همیشه دعا کن به یکتا خدا

برون آر باصدق خاصی که بود

که خود با صداقت به من ده ورود

که باشد مرا یار ای کردگار

به من حجتی ده در انجام کار

ابن عباس گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که در مکه بودند از طرف خداوند مأموریت یافتند به مدینه مهاجرت کنند، سپس این آیه نازل گردید. هنگامی که پیامبر مکه را فتح نمود و قصد داشت داخل آن بشود این آیه نازل شد. آیه خطاب به رسول خداست که به آن حضرت تعلیم می دهد که چه امری را از خدا بخواهد. (مُدْخَلَ) یعنی داخل کردن و (مُخْرَج) یعنی خارج کردن و (دخول و خروج به صدق) یعنی همه آمد و رفتن ها مطابق با صدق و راستی بوده و ظاهر و باطن با هم یکسان باشد و صدق در تمامی اعمال ایشان جریان داشته باشد که این مقام صدیقین است، یعنی خدایا امور مرا چنان سرپرستی کن که همه اعمالم مطابق صدق باشد، همچنان که اعمال صدیقین را سرپرستی می کنی و آنگاه در آخر می فرماید: برای من از جانب خود تسلطی یاری شده قرار بده، یعنی مرا یاری کن که در تمامی امور مهمه و اساسی مغلوب نشوم و در دعوت مردم به جانب دین تو شکست نخورم و حجت های باطل آنها مرا سرکوب نکند و با وسوسه شیطان گمراه نشوم،

لذا در این آیه خداوند به رسولش فرمان می دهد که از او بخواهد وی را در همه امورش سرپرستی کند و از ناحیه خود غلبه و سلطه ای به او ببخشد که همواره یاور او باشد و در نتیجه هرگز از حق منحرف نگشته و به سوی باطل متمایل نگردد.

صدق، بهترین وصف و حالت يك کار و يك شخص در آغاز و انجام آن است. چه بسا کارهایی که آغاز غیر صادقانه دارد و با قصد ریا، سمعه، فریب، برتری جویی و مانند آن شروع می شود، یا آغازی صادقانه دارد، ولی پایانی آمیخته به غرور، عُجب، مَنّت، حبط و سوء عاقب پیدا می کند و برکات آن محو می شود. رمز شکست بسیاری از حرکات ها، نبود صداقت در آنها و قطع امداد الهی از آن است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: هرگاه برای ورود به کاری، ترس و وحشت داشتی این آیه را بخوان و اقدام کن. انسان به جایی می‌رسد که از «صدیقین» می‌شود، هرچه می‌گوید عمل می‌کند و هرچه را عمل می‌کند، می‌گوید. قلب و زبان و عملش یکی می‌شود. از مصادیق «سلطان نصیر»، می‌توان داشتن جانشینی لایق، یاری باوفا و وزیری دلسوز و کاردان را برشمرد.

۱. خواسته‌های خود را در برابر خداوند به زبان بیاوریم. «وَقُلْ رَبِّ»
۲. دعایی که همراه با نماز و بعد از آن باشد، اثر بیشتری دارد اَقِمِ الصَّلَاةَ
۳. دعاکردن را هم باید از خدا آموخت که چگونه بخوانیم چه خواهیم
۴. یکی از اصول مدیریت، آینده‌نگری و دوراندیشی است اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ
۵. مهم‌تر از آغاز نیک، پایان و فرجام خوب است. نباید به آغاز شیرین دلخوش بود، بلکه باید از خطر بدعاقبتی به خدا پناه برد اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ
۶. رهبری يك نهضت جهانی که شروع و پایانش صادقانه و بی‌انحراف باشد، بدون دعا و استمداد از خدا و دریافت امداد الهی ممکن نیست.
۷. همه‌ی امور به دست خداست و باید از او مدد خواست اَدْخِلْنِي اَخْرِجْنِي
۸. کسب قدرت برای اهداف مقدّس ارزش دارد وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
- ۹ - مؤمن، نصرت و امداد را تنها از خدا می‌طلبد مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

درخواست حضرت موسی (علیه السلام)

۵. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (طه آیه ۲۵ . ۲۸)
۶. (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي) و کارم را برآیم آسان گردان.
۷. (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) و گره از زبانم باز نما.
۸. (يَفْقَهُوا قَوْلِي) تا (آن‌ها) سخنان مرا (خوب) بفهمند.

چنین گفت موسی به یکتا خدا

خدایا بکن صبر بر من عطا

بکن سهل کار مرا و روان

تو بگشای عقده مرا از زبان

که دانند مردم سخنهاى من

پذیرند از من چو گویم سخن

همین که حضرت موسی (علیه السلام) به رسالت الهی مأمور گردید، چهار خواسته را از خداوند طلب نمود:

۱- سعه‌ی صدر. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۲- شرایط آماده. وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي

۳- بیان روان. وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ۴- داشتن وزیر. وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا چُون

حضرت موسی (علیه السلام) به مسائل متعدد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی،

اخلاقی، فردی و جمعی مأمور شده بود و طبعاً پرداختن و توجّه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می‌سازد، لذا سعه‌صدر در رسیدن به همه‌ی این موارد کاملاً ضرورت دارد. موسی (علیه السلام) نه تنها از چنین مأموریت سنگینی وحشت نکرد، و حتی کمترین تخفیفی از خدا نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود، منتهی وسایل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست. و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر گشادگی سینه. سپس موسی تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: تا سخنان مرا درک کنند. از آنجا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده نمی‌شود در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد و کار مرا آسان گردان. این جمله در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می‌کند. یعنی، آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده‌ای منظور مرا به خوبی درک کند. سعه‌ی صدر، هم برای خود انسان لازم است، هم برای انجام مسئولیت و کلمه «لِي»

رمز آن است که دریافت وحی، نیاز به ظرفیت بزرگ دارد. چنانکه در سوره انشراح در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ... إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

ویژگی های قلب مؤمن و کافر هر يك جایگاه امری است، از جمله :

قلب مؤمن

قلب کافر

۱. «حیات». أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ
۱. «مرض». فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
۲. «شفا» وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ
۲. «قساوت» جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
۳. «طهارت» امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
۳. «عدم پذیرش». أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
۴. «سعه صدر» رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
۴. «مهرخوردن» طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۵. «هدایت» مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ
۵. «احاطه ظلمت». إِنَّ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۶. «ایمان» كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
۶. «حجاب» جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
۷. «سکینه» السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
۷. «قفل شدن» أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا
۸. «الفت». وَ أَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِهِمْ
۸. «سختی». خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۹. اطمینان قلبی. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ
۹. برگشت و نفهمی. صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

۱. سعهی صدر اولین شرط موفقیت در هر کاری است رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
۲. به جای ترس و فرار از مسئولیت، امکانات و مقدمات و ابزار آن را از خداوند بخواهیم. « رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي »
۳. دعا قبل از هر کاری، رمز توکل و مایهی دفع خطرات و آفات راه است، هر چند دعا خود نیز عبادت و اعلام نیاز به شمار می رود رَبِّ اشْرَحْ
۴. ارشاد و تربیت مردم و مبارزه با طاغوت ها، بستگی تام به صبر و حوصله ی مربی و مجاهد دارد. « رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي »

۵. رسالت، با تندی و خشونت سازگار نیست. کار بزرگ، روح بزرگ می‌خواهد. (موسی علیه السلام) در يك درگیری، يك نفر را با مشت کشته بود، از این روی از خداوند طلب شرح صدر کرد.

۶. دعای انبیا در قرآن، با اسم «رَبِّ» است. «رَبِّ»

۷. دریافت الطاف الهی، روح و سینه‌ای گشاده لازم دارد رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

۸. با سعه‌ی صدر کارها آسان می‌شود رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي

۹. ساده‌گویی و بیان روان، کمال است. «وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي»

۱۰. در هدایت و بسیج کردن مردم و روحیه دادن به نیروها و ارباب و تضعیف روحیه‌ی

طاغوت، زبان گویا بسیار مهم است وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

۱۱. اصل، فهمیدن مردم است، نه اصطلاحات زیبا. «يَفْقَهُوا قَوْلِي» شرط موفقیت در

تبلیغ آن است که مردم حرف مبلغ را خوب بفهمند

۱۲. در تبلیغ باید از هر وسیله‌ای که شناخت مردم را عمیق‌تر می‌کند استفاده کرد.

افزایش علم

۱۰. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (طه ۱۱۴)

که بر ملك هستی بود پادشاه

مقامش بلندست یکتا اله

قرآن سراسر بگردد بیان

تو تعجیل هرگز مکن پیش از آن که

فزون ساز علم مرا در شمار

دمادم چنین گو به پروردگار

سرچشمه‌ی عجله و شتاب، گاه امور منفی چون کم صبری، غرور و اظهار وجود است که نظیر این عبارت در سوره قیامت، آیه ۱۸ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ الْبَتَّه این صفات، مذموم، و از ذات مقدس نبوی به دور است، و گاهی به خاطر شدت عشق و علاقه به

دریافت مطلب و دلسوزی برای حفظ چیزی است، که در این صورت امر نیکویی به شمار می‌رود و تعجیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وحی از این جهت بوده است، یعنی دریافت عاشقانه، و هیجان و نگرانی برای حفظ وحی. خداوند، حضرت موسی (علیه السلام) را برای آموزش در اختیار حضرت خضر گذاشت، موسی هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا آیا اجازه می‌دهی که من همراه و پیرو تو باشم تا از آنچه آموخته‌ای به من نیز بیاموزی؟ اما تعلیم و آموزش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ذات مقدس الهی بر عهده گرفت و به او فرمود: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن. اولین معلّم، خداوند علام و علیم است، عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ، الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ پس علم را از او بخواهیم. رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله): اگر روزی بر من بگذرد و در آن بر علم من افزوده نشود، آن روز برای من مبارك نیست.

۱- علم را از عالم حقیقی طلب کنیم. «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

۲. برای علم و دانش نهایی نیست و فارغ التحصیل معنا ندارد. زِدْنِي

۳. علم حقیقی، قرآن مجید است. «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ- رَبِّ زِدْنِي علما

۴. اگر کسی را از چیزی نهی می‌کنیم، راه صحیح را هم به او نشان دهیم.

۵. افزون طلبی در کمالات ارزش است. «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

۶. علم، وسیله‌ی رشد انسان‌هاست. «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

۷. علمی دارای ارزش و اعتبار است که همراه با فراگیری آن، ظرفیت انسان نیز زیاد شود

و رشد کند. «زِدْنِي عِلْمًا»، نه، زِدْ عِلْمِي

۸. اگرچه خدا می‌تواند بدون دعا لطف کند، ولی از پیامبر می‌خواهد

۹. در دعا از کلمه ربّ و ربوبیت خدا استمداد کنیم. «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

۱۰. جز خدا، علم همه حتّی علم پیامبر محدود است. رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

تفویض امور

۱۱. فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

بخاطر خواهید آورد زود غافر ۴۴ هر آنچه که کردیم گفت و شنود

که من کار خود را به یکتا خدا محول نمودم به میل و رضا

که او هست آگاه بر بندگان خدا هست آگاه دانندگان

تفویض : واگذار کردن کارها به خداست و این حالت بالاتر از توکل است. چون در وکالت، موکل می‌تواند بر کار وکیل نظارت کند، ولی در تفویض همه‌ی کارها را به خدا می‌سپاریم. البته تفویض و سپردن کارها به خدا که شعار مؤمن آل فرعون بود، بعد از بکار بردن تمام تلاش خود در راه نجات موسی (علیه السلام) از قتل و بیدار کردن و هشدار دادن و تبلیغ کردن بود. این گونه تفویض است که انواع حمایت‌های الهی را به دنبال دارد. **فَوَقَاهُ اللَّهُ.** از آیه استفاده می‌شود که آل فرعون، این مؤمن را تهدید می‌کردند و برای او حيله‌ها می‌اندیشیدند، ولی خدا او را از همه‌ی توطئه‌ها و خطرهای حفظ کرد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: فرعونیان مؤمن آل فرعون را کشتند و مراد از **فَوَقَاهُ اللَّهُ** این است که خداوند دین او را حفظ کرد .

۱. در برابر تهدیدها و توطئه‌ها «مَكْرُوا» باید به خدا پناه برد. «أَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»

۲. مبلغ باید تکیه‌گاه معنوی داشته باشد. «أَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»

۳. کارها را به کسی بسپاریم که به حال ما آگاهی کامل داشته باشد. «بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

۴. توکل بر خداوند و تفویض کارها به او، پاسخ سریع الهی را به دنبال دارد. **فَوَقَاهُ**

۵. اگر خداوند اراده کند، يك نفر مؤمن را در میان يك رژیم فاسد و حيله‌گر حفظ و

یاری می‌کند. «**فَوَقَاهُ اللَّهُ**»

۶. با لطف خداوند، هم جان و ایمان افراد مؤمن از توطئه‌ها حفظ می‌شود و هم توطئه‌گران نابود می‌شوند. «فَوَقَاهُ اللَّهُ ... وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ»

۷. همراهی و همدمی با ستمگران، انسان را در کیفر آنها شریک می‌کنند وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ ۸. عذاب‌های الهی درجات دارد. «سُوءُ الْعَذَابِ»

دعا برای خود و برادر

۱۲. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

سپس گفت موسی به یکتا خدا اعراف ۱۵۱ ببخشا خدایا ببخشا خطا

من و این برادر که شد هم نشست ببخشا بلطفی که خاص توهست

ز رحمت خود ساز بر ما نثار که تو ارحم الراحمینی به کار

آمزش خواهی حضرت موسی (علیه السلام) یا برای درس دادن به دیگران است. تقاضای بخشش و آمزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که گناهی از آنها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی (علیه السلام) و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند.

۱. به برادران و همکاران خود نیز دعا کنیم. «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي»

۲. در طوفان انحراف‌های جامعه، رهبران به دعا و لطف الهی بیش از دیگران نیازمندند. «وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»

۳. بخشودگی، مقدمه‌ی ورود در رحمت الهی است. «اغْفِرْ ... أَدْخِلْنَا»

۴. در دعا، از الطاف و صفات خدا یاد کنیم. «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

دعا برای تربیت کنندگان

۱۳. وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (اسراء آیه ۲۴)

همیشه پروبال لطف و خضوع بگستر به درگاهشان با خشوع

بکن روی خود را به پروردگار بگو این سخن را تو با کردگار

همان سان که آنها در لطف و ناز ز خُردی به رویم نمودند باز

تو در حق آنها ترحم نما بکن مهربانی بر ایشان روا

همانطور که پرنده برای تحریک عاطفه جوجه هایش بال خود را می گسترد تا آن ها را به آغوش خود دعوت کرده و ایشان را تغذیه نماید. انسان هم باید نهایت تواضع و خضوع را در برابر والدین خود بکار برد و در حق آن ها دعا نماید و بگوید: خدایا همانطور که آن ها را در دوران کودکی نسبت به من مهربان نمودی تا با رحمت خود مرا پرورش داده و به سن جوانی رساندند، تو نیز اکنون که آنها در سنین کهولت هستند و نیز بعد از حیاتشان آن ها را مورد رحمت خود قرار بده و این آیه دلالت دارد که دعای فرزند در حق پدر و مادر در موضع اجابت است و بواسطه این ادب و تواضع، خود فرزند نیز از این دعا بهره مند می گردد. فرزند در هر موقعیتی که هست، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد.

۱. تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی، یا برای

گرفتن اموال آنان. «وَ اخْفِضْ لَهُمَا ... مِنَ الرَّحْمَةِ»

۳. فرزند نسبت به پدر مادر، متواضع، و برایشان از خدا رحمت خواهد

۴. دعا به پدر و مادر، فرمان خدا و نشانه‌ی شکرگزاری از آنان است

۵. در دعا از کلمه «رَبِّ» غفلت نکنیم. «قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا»

۶. رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین ست رَبِّ اَرْحَمُهُمَا گما رَبَّیَانِ
۷. گذشته‌ی خود، تلخی‌ها و مشکلات دوران کودکی و خردسالی را که بر والدین تحمیل شده است از یاد نبرید. «گما رَبَّیَانِ صَغِيرًا»
۸. پدر و مادر باید بر اساس محبت فرزندان را تربیت کنند اَرْحَمُهُمَا گما
۹. انسان باید از مرتبان خود تشکر و قدردانی کند. اَرْحَمُهُمَا گما رَبَّیَانِ
- در باره آنها دعا کن و از خداوند بخواه که در زندگی و بعد از مرگ، آمرزش و رحمت خود را نصیب آن‌ها گرداند، زیرا آنها در کودکی ترا تربیت کرده اند. از این آیه، برمی آید که: دعای فرزند برای پدر و مادری که از دنیا رفته اند، مورد قبول خداست و گرنه، چه فایده ای دارد که بگویند: در باره آنها دعا کن. خداوند، فرزند را امری کند که به پدر و مادر پیر، نیکی کند. زیرا محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان بسیار است. علت اینکه فقط دوران پیری را ذکر کرده، این است که: پدر و مادر در این دوران، احتیاج به کمک دارند، زیرا در سن پیری ضعیف اند و احتیاج دارند که فرزندان مخارج زندگی آن‌ها را تأمین کنند.

دعا برای پدر

۱۴. وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (شعرا آیه ۸۶)

چو گمراه گردیده من را پدر به لطف خودت ز آن خطا درگذر

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ

به روزی که از خاک آیم برون نسازی مرا شرمسار و زبون

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

به روزی که بی شبهه آن بود نیست زن و مال و فرزند را سود نیست

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

همانا کسی خیر خواهد ز رب که با قلب پاکش بکرده طلب

«إِغْفِرْ...»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدر (عموی)ش آزر، پیش از فوت آزر است، و ابراهیم وقت جدا شدن از او بدو وعده داده بود که برای وی طلب آمرزش کند. اما چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاری جست و طلب آمرزش را قطع کرد. مؤمن نباید در حق کافر دعا کند. بنابراین اگر حضرت ابراهیم برای عموی کافرش دعا کرد، به خاطر این بود که به او وعده‌ی دعا داده بود.

روح پاک، روحی است که از وابستگی به دنیا و آلودگی به شرك، کفر، نفاق، تکبر و همه‌ی امراض قلبی پاک باشد و چون خداوند درباره‌ی منافقان می‌فرماید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس قلب سلیم، قلب مؤمن است. دنیا مانند کلیدی است که با حرکتی درب را قفل و با حرکت دیگری درب را باز می‌کند. مال حلال در دست افراد صالح، سبب قرب و در دست ناهلان سبب گناه می‌شود.

مال را کز بهر دین باشی حَمُول / نعم مالٌ صالحٌ گفت آن رسول

چیست دنیا از خدا غافل شدن / نی قماش و نقره و فرزند و زن

آب در کشتی هلاک کشتی است / آب در بیرون کشتی، پستی است

۱. محبت و دعا درباره‌ی بستگان، همراه با نهی از منکر و انتقاد از اشتباهات آنان باشد.

۲. بند و بست‌های دنیوی در قیامت بی اثر است و جز قلب پاک، هیچ چیز کارایی ندارد.

۳. بیم و امید باید در کنار هم باشند أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي - لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ

۴. انسان در هر مرحله‌ای که باشد نباید از قیامت غافل باشد. لَا تُخْزِنِي

۵. در قیامت، دیگران نیز از عیوب ما آگاه می‌شوند. لَا تُخْزِنِي زیرا رسوایی در جایی که

دیگران از خصوصیات رفتار و افکار ما آگاه شوند

۶. خواری و رسوایی، از سخت‌ترین حالات در قیامت است. لا تُخْزِنِي حضرت ابراهیم از میان همه‌ی مشکلات ، رسوا نشدن را مطرح می‌کند

۷. در قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ است. «لا تُخْزِنِي» در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ»

۸. آنچه در دنیا ارزش است، در آخرت بی‌ارزش می‌شود لا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ مال جلوه‌ی مسائل مادی و بَنُونَ (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، یعنی در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک و ... نجات بخش نیست.

نیایش برای عموم مؤمنان و پدر و مادر بویژه، به هر زبان و هر شکلی که باشد پسندیده است. فرزندان می‌توانند به تناسب معلومات خود هر نوع نیایشی را در حق والدین خود داشته باشند.

در قرآن و روایات نیز نمونه‌های برای آن بیان شده است؛ امام سجاده (علیه السلام) در یکی از نیایش‌های خود در صحیفه سجادیه، توصیف جامعی از موقعیت برجسته پدر و مادر، منزلت والای ایشان و حقوق و تکالیفی که فرزندان نسبت به آنان دارند، بیان نموده‌اند که **باید در حق والدین خود نیایش کنیم :**

پروردگارا، پس از هر نماز من و در هر وقت دیگر از اوقات شب و در هر ساعت از ساعات روز، پدر و مادرم را از یاد من مبر.

بار ایزدا، درود فرست بر محمد و خاندانش و مرا به سبب نیایشی که در حق ایشان می‌کنم بیامرز و آن دورا به سبب نیکی و مهربانی که در حق من کرده‌اند از مغفرت خویش بهرمند فرما و به شفاعت من از ایشان نیک خشنود شو. و آنان را گرمی دار و به جاهای امن و آسایش بهشت رسان و

دعا برای فرزند

۱۵. هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

زکریا کرامات مریم چو دید آل عمران ۳۸ که در چشمش آمد عجیب و بعید

همی دست برداشت سوی دعا به زاری همی خواستی از خدا

ز رحمت خدایا در این سرنوشت به من بخش اطفال نیکوسرشت

همانا تو هستی سمیع الدعای مرا پس اجابت نما

یعنی زمانی که زکریا یقین کرد که مریم صاحب کرامت است دست به دعا برداشت تا به او فرزندی بدهد که دارای کرامتی شبیه به کرامت مریم باشد و شخصیتی چون او داشته باشد، مادر مریم با همسر زکریا خواهر بودند و هر دو عقیم و نازا.

مادر مریم با دیدن صحنه‌ی غذا دادن پرنده به جوجه‌هایش منقلب شد و به درگاه خدا دعا کرد، خداوند نیز به او مریم را عطا کرد.

۱. حالات انسان و ساعات دعا، در استجابت آن مؤثر است هُنَالِكَ دَعَا

۲. غبطه خوردن کمال، ولی حسد ورزیدن نقص است. زکریا (علیه السلام) با دیدن مقام مریم (علیها السلام) غبطه خورد و دست به دعا برداشت.

۳. زن می‌تواند پیامبر خدا را تحت تأثیر قرار دهد. «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»

۴. مشاهده‌ی کمالات دیگران، زمینه‌ی درخواست کمالات و توجّه انسان به خداوند است. «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»

۵. درخواست فرزند و نسل پاک، سنت و روش انبیاست هَبْ لِي...ذُرِّيَّةً

۶. ارزش ذریّه و فرزندان، به پاکی آنهاست. «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»

۷. در دعا باید از خداوند تجلیل کرد. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»

دعای برای فرزندان و نوادگان

۱۶. رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ . فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ صافات ۱۰۰

پس آنگاه برداشت دست دعا که فرزند صالح به من کن عطا

بشارت بر او داد رب غفور پسر آیدت، بردبار و صبور

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: مراد حضرت ابراهیم از رفتن به سوی خدا، توجّه به خداوند از طریق عبادت و تلاش است. آری، ارزش هر حرکت به مقصدی است که به سوی آن انجام می شود. ذاهِبٌ إِلَى رَبِّي . در سوره ی شعراء آیه ۸۳، حضرت ابراهیم از خداوند می خواهد که خودش به صالحان ملحق شود و در این آیه فرزند صالح می خواهد. در میان تمام انبیا، تنها ابراهیم و اسماعیل به حلم توصیف شده اند. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ، بِغُلَامٍ حَلِيمٍ مردم پس از بازگشت به شهر و دیدن وضع بتخانه، چون احتمال قریب به یقین داشتند که ابراهیم این عمل را به انجام رسانده، شتابان به سوی او رفتند و ابراهیم را دستگیر نموده و مشغول پرسش از او شدند. اما ابراهیم به آن ها فهمانید که چیزی که خود بدست خویش تراشیده اند صلاحیت ندارد که رب و معبود آن ها باشد، پس آن ها برای نابودی ابراهیم نقشه کشیدند اما خدا ابراهیم (علیه السلام) را بر آنها غالب ساخت و آتش را بر او سرد و گلستان نمود و پس از آن ابراهیم تصمیم گرفت تا از میان قومش مهاجرت کند و به محلی خلوت برود آن محل همان سرزمین بیت المقدس بود و آنگاه در مقام حاجت خواهی به درگاه الهی عرضه داشت که پروردگارا به من فرزندی عطا کن که از صالحین باشد

۱. اولاد صالح، هبه ی الهی و یکی از دعا های انبیاست. .. مِنَ الصَّالِحِينَ - آن چه باید در فرزند محور باشد، صالح بودن است نه امور دیگر. - فرزند صالح، بهترین یاور در مسیر حرکت خانواده بسوی خداست ذاهِبٌ إِلَى رَبِّي

آمزش خود، والدین و مومنین

۱۷. رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (ابراهيم ۴۱)

من و والدين من و مؤمنان ببخشای آن روز سخت و گران

به هنگامه سخت يوم الحساب ببخشای ما را، مفرما عذاب

در آیات قبل تقاضاهایی ... و توفیق اقامه‌ی نماز، قبول شدن دعاها و... والد تنها به پدر واقعی گفته می‌شود، ولی آب به غیر پدر از جمله به عمو و پدرزن نیز گفته می‌شود.

۱. در دعا هم به خود توجه کنید، «وَ اجْنُبْنِي- وَ اجْعَلْنِي- وَ اغْفِرْ لِي» و هم به دیگران. «وَ بَنِي- وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي- وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»

۲. انسان، هم باید به فکر نسل قبل باشد، «وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و هم به فکر نسل بعد. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»

۳. در دعا، به فکر قیامت خود، فرزندان و جامعه باشید یَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

در این آیات اشارات لطیفی وجود دارد که هر جا خداوند را بواسطه نعمتی عمومی (شامل خود و دیگران) حمد کرده با عبارت ربنا او را خطاب نموده و هر جا که خداوند را بواسطه نعمت خاص خود ستایش کرده از عبارت رب استفاده نموده است.

همسران ، نور چشم

۱۸. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ أَمَامًا.

بگویند از ازواجمان طفل نیک فرقان ۷۴ به ما بخش ای ایزد بی شریک

که روشن نمایند چشمان ما فزایند بر مهر و ایمان ما

قرآن کریم در ارتباط با صفات و ویژگی‌های مؤمنان و بندگان خوب خدا، می‌فرماید یکی از صفات بندگان خوب این است که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان به ما عطا کن که چشمان ما به ایشان روشن گردد. یعنی موفق به طاعت خدا و اجتناب از معصیت او شوند، در نتیجه از عمل صالح آنان، چشم ایشان روشن گردد. این دعا اطلاق دارد، هم شامل زن و فرزند موجود و هم همسر و فرزندان آینده می‌شود.

۱. انسان در برابر همسر و فرزند و نسل خود متعهد است و باید برای عاقبت نیکوی آنها تلاش و دعا کند. «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا»

۲. در تربیت علاوه بر علم و تلاش باید از خدا نیز کمک خواست رَبَّنَا هَبْ لَنَا ۳. فرزند صالح، نور چشم است قُرَّةُ أَعْيُنٍ. تشکیل خانواده و داشتن همسر و فرزند و دعا برای بدست آوردن آنها، مورد توجه اسلام است.

دعا پیشوای متقین شویم

۱۹. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان ۷۴)

مطابق قرائت اهل بیت (علیهم السلام) آیه را به این صورت خدایا ما را پیرو متقین و قاصد ایشان قرار بده تا ما همواره به آن‌ها اقتداء کنیم

۱. در دست گرفتن مدیریت جامعه، آرزوی عباد الرحمن است، زیرا عهده‌دار شدن امامت و رهبری متقین، ارزش است وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

۲. در دعا به حداقل اکتفا نکنید، بلند همت باشید وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

۳. بندگان خدا، وحدت هدف و وحدت کلمه دارند. کلمه «امام» به جای «ائمه»، رمز آن باشد که در جامعه اسلامی رهبر باید يك نفر باشد. متقیان را امام و پیشوای ما گردان.

مقام امامت دارای مراتب است، اگرچه ما نمی‌توانیم مقام امامت امامان معصوم (علیهم السلام) را بخواهیم، اما درخواست آن که راهنمای دینی افرادی هر چند اندک شویم، مشکلی ندارد. منظور از این که ما را برای متقین امام قرار بده؛ یعنی به ما توفیق ده تا در راه انجام خیرات و به دست آوردن رحمت از یکدیگر سبقت گیریم، در نتیجه دیگران که دوست‌دار تقوا هستند، از ما بیاموزند و از ما پیروی کنند. (خدایا ما را در رسیدن به کمال، رهبر متقین قرار ده، نه آنکه تنها از متقین باشیم)

۲۰. تقاضای فرزند

الف ، وَ زَكْرِيَا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (انبیاء ۸۹)

بگفتا زکریا به یزدان سخن
چو رفتند کل خلائق ز دست
که زین بیش تنها تو مگذار من
تویی وارث هرچه بر جای هست

ب، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ

فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ

اجابت بکردیم از وی دعا
چو گفتا که نازا بود همسر
که یحیی نمودیم بر او عطا
چگونه از او طفل آید برم
خدا کرد شایسته اش روی جود
بکردند تعجیل در کار خیر
به نیکی گرفتند پیشی ز غیر
بخواندند ما را به بیم و امید
که بودند خود خاشعانی عبید

انبیا با پیش آمدن هر مشکلی، به درگاه خداوند شتافته و گشایش آن را از پروردگار خویش خواستار می شدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام جنگ خندق به درگاه خداوند چنین عرضه داشت: خدایا! تو عبیده بن الحارث را روز بدر از من گرفتی و حمزه را روز احد، و این علی است. آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند: رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ

۱. هرگز از رحمت الهی مأیوس نشویم وَ زَكْرِيَّا إِذْ نَادَىٰ خُودًا حَتَّىٰ بَهِ انسانی کهنسال همچون زکریا (علیه السلام) از همسری نازا فرزند عنایت می کند
۲. کلمه ی رب و تکرار آن در دعا، درخواست را با اجابت مقرون سازد.
۳. در هنگام دعا، خدا را با آن صفتی که با خواسته ما تناسب بیشتری دارد یاد کنیم. لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ
۴. ایمان به خَيْرُ الْوَارِثِينَ بودن خداوند، با آرزوهای طبیعی مثل علاقه به فرزند و طلب آن از پروردگار، منافاتی ندارد. لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ
۵. دعای انبیا مستجاب است.
۶. فرزند، عطیه الهی است وَ هَبْنَاهُ يُحْيٰی
۷. خدا به اولیای خود نظر خاص دارد. سه بار کلمه «لَهُ» تکرار شده ۸. دست خدا بسته نیست و می تواند زن نازا را هم به باروری گرداند
۹. انسان می تواند از طریق دعا نازائی را اصلاح کند. « فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ...
۱۰. سعادت کامل، زمانی است که همه ی اعضای خانواده در انجام کار خیر، با یکدیگر شریک، همفکر و همگام باشند. إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي...
۱۱. آنچه مایه ی ارزش بیشتر کارهای خوبست، سرعت و نشاط در انجام.
۱۲. بیم و امید نسبت به خدا (خوف و رجا)، عنصر ارزشمند، حتی برای پیامبران است رَغَبًا وَ رَهَبًا. در هنگام دعا باید خدا را با حالت خوف و رجا خواند. اولیای الهی، تنها در

مقابل او سر تعظیم فرود می آورند. کمالات انسانی زمانی با ارزش ست که دائمی نه
زودگذر و موقت

۱۳. سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجاب دعا مؤثر است.

فرزند شایسته

۲۱. وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ
شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
وَعَلَى الْوَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

سفارش بکردیم ما بر بشر احقاف ۱۵ نمائید نیکی به مادر پدر

که مادر بسی رنجهای دیده است که خود بار بردست و زائیده است

که سی ماه کامل به زحمت دچار بدادست شیر و ببردست بار

که تا طفل بر سن رشدش رسید چهل ساله شد نور عقلش دمید

پس آنکه سزد گوید او بر خدا خدایا به من نعمتی کن عطا

که بر خوان نعمت که بگشاده ای من و والدین مرا داده ای

شوم شاکر و شکر گویم مدام به حمدت گشایم زبان صبح و شام

مرا کن موفق به کاری گران که خشنودی توست در آن نهان

خود اطفال من را نکوکار ساز که بر تو مرا هست روی نیاز

که تسلیم گشتم به آیین تو مسلمان شدم، دین من دین تو

احسان به والدین، از جایگاه ویژه ای نزد خداوند برخوردار است. در قرآن، پنج بار کلمه
«وَصَّيْنَا» بکار رفته که سه بار آن مربوط به والدین است. در این آیه به دوران جنینی و

- نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سنّ، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است. بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مادر بدلیل دشواری دوران بارداری و زایمان و شیردهی، حق ویژه ای داشته و باید نسبت به او بیشتر احسان کرد
۱. سفارش احسان به والدین، تمام ادیان بوده و از حقوق انسانی است
 ۲. در احسان به والدین، مسلمان بودن آنان شرط نیست. وَصَّيْنَا....
 ۳. استحکام خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجّه خاص خداست
 - ۴- نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم است. و باید پیوسته و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعی
 ۵. توجّه به سفارش اکید خداوند به زحمات گذشته والدین، احسان و خدمت کردن به آنان را عاشقانه و جدی تر می کند. وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ ...
 ۶. کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد.
 ۷. یاد زحمت های مادران، در برانگیختن عاطفه فرزندان مؤثر است
 ۸. حق مادر بیش از پدر است. سخن از رنج های مادر است.
 ۹. تمام دستورات و اوامر و نواهی دینی، دلیل و فلسفه دارند ... حَمَلَتْهُ
 ۹. چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ
 ۱۰. شکر الهی، به استمداد و توفیق خداوند نیاز دارد. أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ
 ۱۴. بخشی از نعمت های انسان، به واسطه والدین و نیاکان است
 ۱۵. بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی ستبَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ

صراط مستقیم

۲۲. إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (حمد ۶)

بشو هادی ما به راه درست ره آنکه منعم ز نعمات توست

بهترین ادعیه، دعا‌هایی که در قرآن آمده، یا از زبان اهل بیت (علیه السلام) به ما رسیده. در بین دعا‌های قرآنی، خواندن یک دعا بر هر مسلمان واجب است نمازگزار با این دعا از خداوند می‌خواهد او را به راه مستقیم هدایت کند. نظر نمازگزار این است که: خدایا! این موهبت را از من سلب نکن و توفیق ادامه این مسیر را تا آخر عمر به من عنایت فرما. انسان در مسیر هدایت، هر لحظه ممکن است دچار لغزش و انحراف شود. از این رو باید خود را به پروردگار بسپارد و تقاضا کند او را در راه راست ثابت نگه دارد. حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر آیه **اهدنا الصراط المستقیم** خداوند! توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن، تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه دهد، تا در آینده ی عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم. نمازگزار، همیشه و در همه حال، از خدا می‌خواهد به مرتبه ی بالاتر هدایت شود. تنها راه رسیدن به صراط مستقیم، پیوند و ارتباط قوی با خدا و توکل و تکیه بر ذات لایزال او است: «هرکس به خدا تمسک جوید، به راهی راست هدایت شده» (آل عمران ۱۰۱)

یاری از خدا

۲۳. رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ مُؤْمِنُونَ (مؤمنون ۲۶)

به دل نوح گفتا به یکتا خدا بر این کاذبانم تو نصرت نما

پروردگارا، در برابر آن ظالمان و حق ناپذیرانی که مرا دروغگو می‌خوانند، و برچسب دیوانگی می‌زنند و ستم می‌کنند، مرا یاری کن و آنان را نابود ساز. نوح در مقام التجاء به

پروردگار عرض می کند: خدایا عوض و بدل تکذیب ایشان، تو مرا یاری کن، یعنی با عذاب خود آن ها را نابود ساز چون قوم او وعده عذاب را تکذیب می کردند.

۱. توکل و دعا، بزرگترین اهرم در برابر تهمت ها و تحقیرهاست. قَالَ رَبِّ
۲. درخواست کمک از خداوند برای پیروزی ایمان بر کفر است، نه پیروزی فرد بر فرد. «انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ» نفرمود: «انصرنی علیهم»

از آنجا که تاریخ طبق نظر قرآن عامل شناخت و عبرت آموزی است دعاهاى انبیاء که در قرآن آمده می تواند از جهت آموزشی و تربیتی برای عصر حاضر مورد استفاده قرار گیرد.

ارزش دنیا و آخرت

۲۴. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

گروهی دگر نیز وقت دعا (بقره ۲۰۱) بخواهند از درگاه کبریا

ز نعمات دنیا و عقبای خویش خدایا مرا نعمتی بخش بیش

نگهدار ما باش ای کردگار خود از تاب آتش ز سوزنده نار

یکی از راه های شناخت مردم، آشنایی با آرزوها و دعاهاى آنان است. در این آیه از خداوند، درخواست حَسَنَةً در دنیا و آخرت. در روایات نمونه ها و مصادیقی برای نیکی های دنیا و آخرت نقل شده است، ولی حسنه در انحصار چند نمونه نیست

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه: مقصود خشنودی خدا و بهشت در آخرت و زندگی دنیا و خوش اخلاقی در دنیا می باشد. در دعاها، هدف های کلی مطرح شود و تعیین مصداق به عهده خداوند گذاشته شود. ما از خداوند حسنه و سعادت می خواهیم، ولی در اینکه رشد و صلاح ما در چیست؟ آن را به عهده ی خداوند می گذاریم. چون ما به خاطر محدودیت های علمی و عدم آگاهی از آینده و ابعاد روحی خودمان، نمی توانیم

مصادیق جزئی را تعیین بنمائیم. به همین جهت توصیه شده است از خداوند وسیله کار را نخواهید، خودِ کار را بخواهید. زیرا ممکن است خداوند از وسیله‌ی دیگری که به فکر و ذهن ما نمی‌آید، کاری را برای ما محقق سازد. مثلاً از خداوند توفیق زیارت حج را بخواهید، اما نگویند: خدایا مالی به من بده تا به مکه بروم. چون خداوند گاهی سبب را به گونه‌ای قرار می‌دهد که ما فکر آن را نمی‌کردیم

۱. دنیا و آخرت با هم منافاتی ندارند، به شرط آنکه انسان به دنبال حسنه و نیکی باشد.

فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

۲. هر رفاهی مذموم نیست، بلکه زندگانی نیکو، مطلوب نیز هست .

۳. دوزخ، حساب جدایی دارد. با اینکه از خداوند نیکی آخرت را می‌خواهند، ولی برای نجات از آتش، جداگانه دعا می‌کنند. « قِنَا عَذَابَ النَّارِ » یکی از دعاهایی که خداوند در قرآن به ما آموخته همین دعاست. حسنه در این آیه به معنای هرگونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود، البته تفسیری عرفانی در معنای حسنه، ذیل این آیه وجود دارد : انسان‌ها را می‌توان از یک نگاه به سه دسته تقسیم کرد :

۱. دسته اول: گروهی از مردم تنها دنیا را می‌خواهند، لذت‌های این دنیا غرق‌شان کرده و هیچ زاد و توشه‌ای از آخرت ندارند. قرآن کریم در بسیاری از آیات، تلاش کرده این تفکر را از بین ببرد و به یاد انسان‌ها بیندازد که آخرتی نیز وجود دارد و اگر این تفکر را رها نکنند، عذاب سختی گریبان گیر آن‌ها می‌شود: آن‌ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آن‌ها که از آیات ما غافلند، (همه) آن‌ها جایگاهشان آتش است، به‌خاطر کارهایی که انجام می‌دادند! البته بسیاری نیز به خدا معتقدند و از او تنها برای این دنیا دعا می‌کنند: بعضی از مردم می‌گویند: خدایا! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن! ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند

۲. دسته دوم: گروهی دیگر تنها به فکر آخرت هستند. اشکال آن ها در ترک کامل دنیا و عزلت نشینی است، آن ها در دنیا تمام لذت ها را ترک کرده و تنها به آخرت می اندیشند؛ روشی که مخالف سیره و عمل پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) است.

۳. دسته سوم: تلاش می کنند هم آخرت را به دست آورند و هم دنیا را داشته باشند و در این راه مخالف دستورات الهی عمل نمی کنند. انسان باید در زندگی خود چنین هدفی را دنبال کند؛ تا بتواند به کمال انسانی دست یابد خداوند در قرآن نیز دعایی را ذکر می کند که بر اساس آن انسان باید جمع بین دنیا و آخرت خود کند، برخی رزق کریم را حسنه این دنیا و بهشت را حسنه آخرت نام برده اند. برخی دیگر علم و عبادت مخلصانه در این دنیا و رضایت الهی را در آخرت مصداق حسنه ذکر کرده اند....

آرزوی بهتر از آنچه از دسته رفته

۲۵. عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (قلم ۳۳)

به دنیا چنین است ما را عذاب بدین سان چشانیم کس را عقاب

ولی گر بدانند خیل بشر بود قهر عقبی از این سخت تر

در دعا و گفتگو با خدا کلمه رَبُّنَا را زیاد بکار ببریم

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا ... إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ

۱. در برابر خداوند، به ضعف و زشتی عمل خود اعتراف بیشتری کنیم. «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»

إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»

(چنانکه علی (علیه السلام) در دعای کمیل می گوید: (معتذرا نادما، منكسرا مستقیلا،

مستغفرا منیبا مقرا مدعنا معترفا)

۲. به هنگام از دست دادن اموال دنیوی، به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر

از آن را به شما بدهد. «عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا»

۳. دست خداوند برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مایوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. «يُبَدِّلُنَا خَيْرًا مِنْهَا»

۴. هیچ وقت برای بازگشت به خدا دیر نیست. إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ

(صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند.)

نعمت رحمت و رشد و هدایت از خدا بخواهیم

۲۶. رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (کهف ۱۰)

پس آنگه که گشتند پنهان به غار جوانان مؤمن به پروردگار

بگفتند پروردگارا کنون به ما رحمت آور به لطفی فزون

رشد به معنای رشد، نجات و رضای الهی آمده و در این سوره سه مورد کلمه‌ی رشد بکار رفته است:

در داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر (علیهما السلام) (آیه ۶۶) و پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) (آیه ۲۳).

اصحاب کهف در حالی که نمی‌دانستند سرانجام کارشان به کجا می‌رسد، و غیر از پناهندگی به غار هیچ راه نجات دیگری نداشتند، و از همین جا معلوم می‌شود که مراد از رشد همان راه یافتن و اهتداء به روزنه نجات است.

مقصود از (رحمت) اصحاب کهف، وقتی ناتوانی و بیچارگی خود را دیدند مضطر به این شدند که از درگاه خدا مسئلت نمایند، و رحمتی را که درخواست کردند مقید به قید

(لدنک) نمی کردند؛ بلکه می گفتند آتنا رحمة خدایا به ما رحمتی فرست ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و یا می گویند: ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک

رحمت از ناحیه پروردگار پاره ای مواهب و نعمت های مختص به خدا می باشد؛ از قبیل هدایت که در مواضعی از کلام مجیدش آن را از ناحیه خودش به تنهایی دانسته است، در این درخواست جز هدایت چیزی را نخواستند.

مبارزه با فکر جاهلی

۲۷. فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (بقره ۲۰۰)

بگویند ذکر خدا را مدام

پس از آنکه اعمال حج شد تمام

که یادآوری می کنید از پدر

خدا را بخوانید ز آن بیشتر

خدایا به دنیا مرا ده ثمر

بگویند افراد کوتاه نظر

نصیبی نباشد ز پروردگار

همانا بر آنها به دار القرار

شأن نزول: اعراب هنگام توقف در جمرة تمام گفتار و گفتگوهایشان راجع به پدران و اجداد خود بوده و از آنها تعریف و توصیف می نمودند سپس این آیه نازل گردید. سطحی نگر نباشیم.

گروهی در بهترین زمان ها و مکان ها، تنها دعای آنها رسیدن به زندگی کوتاه مادی است. از امور آخرت چیزی از خداوند نمی خواستند.

قرآن دستور می دهد به جای تفاخر به نیاکان، خدا را یاد کنید و از نعمت ها و توفیقات او سخن بگویند و در این کار جدی تر باشید.

یاد هر کس یا هر چیز، نشانه‌ی حاکمیت آن بر فکر انسان است.

به همین دلیل حضرت موسی گفت: من گوساله طلایی و پر قیمت سامری را آتش می‌زنم و خاکسترش را به دریا می‌ریزم. زیرا تماشای آن، فرهنگ و تفکر شرک را در انسان زنده می‌کند.

تقاضای رحمتِ خداوندی

۲۸. إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
(مومنون ۱۰۹)

چو آن بندگان نکوکار من	به من رو نمودند با این سخن
که ما مؤمنانیم ای کردگار	بگشتیم مؤمن به روز شمار
کنون درگذر از گناهان ما	تو در حق ما مهربانی نما
همانا که خود ارحم الراحمین	تو هستی تو ای کردگار مهین

پیامبر معصوم نیز به رحمت و مغفرت خداوند نیاز دارد.

در دعا، ستایش از خدا را فراموش نکنیم.

وصف حال مشرکین در حال رویارو شدن با مرگ و تمنای بازگشت نمودن و عدم اجابت آن.

۱. خداوند، زخم زبان منحرفین به مؤمنین را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. إِنَّهُ كَانَ
۲. دعا به درگاه خداوند در دنیا مفید است، كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا... ولی دعا و التماس در قیامت مفید نیست رَبَّنَا أَخْرِجْنَا... قَالَ اخْسَوْا

۳. بندگان خدا همواره از کاستی‌های خود بیمناک بوده و استغفار می‌کنند
۴. ایمان مقدمه‌ی مغفرت و مغفرت، مقدمه‌ی دریافت رحمت الهی است.
۵. سرچشمه‌ی مهربانی‌ها خداست. «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»
۶. از آداب دعا، تجلیل از خداوند است. «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»

تقاضای بیهوده

۲۹. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (سجده ۱۲)

خدا ببینی تو حال گنهکار را	چو در محضر قهر یکتا
بگویند بر درد و وحشت دچار	که با آه و حسرت به پروردگار
دگر دیگ طاقت بیامد بجوش	عذابت بدیدیم با چشم و گوش
در نیکویی را نماییم باز	به دنیایمان بازگردان تو باز
عذابت ندارد چرائی و چون	که ما را یقین حاصل آمد کنون

گرچه در این آیه، مجرمان تقاضای بازگشت به دنیا و انجام عمل صالح دارند؛ اما در آیه ۲۸ انعام وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: آنها اگر به دنیا نیز برگردند باز تخلف می‌کنند. سرکشی امروز مجرمان، سرافکندگی فردای قیامت را در پیش دارد، و این مایه‌ی تسلی پیامبر و مؤمنان است

۱- قیامت، روز سرافکندگی و شرمندگی مجرمان است

۲- روز قیامت، روز اقرار است رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا

۳- و روز کشف حقایق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست

۴ - آنچه در قیامت سبب نجات است، تنها عمل صالح است که جای آن دنیا است

۵- دلیل جرم و گناه، باور نداشتن قیامت است. آن جا می‌گویند: إِنَّا مُوقِنُونَ ولی چه سود؟

نور ایمان

۳۰. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

الا مؤمنان چون به یکتا اله	تحریم ۸	بخواهید توبه کنید از گناه
نمایید توبه، به اخلاص تام		خلوصی برازنده آن مقام
بود آنکه، مخفی بدارد خدا		گناهی که کردید روی خطا
درآرد خداتان میان جنان		که جویست زیر درختان آن
نسازد در آن روز رب جلیل		رسول خود و مؤمنان را ذلیل
در آن روز نوری که از کبریاست		رود پیش ایشان و هم سمت راست
بگویند ای داور ذوالجلال		رسان نور ما را به حد کمال
ببخشای ما را و می گیر دست		که هستی توانا به هر چیز هست

نکته ها «نصوح» از «نصح» به معنای خلوص و صدق است و گاهی به معنای محکمی نیز آمده است. در تفاسیر برای توبه نصوح مواردی آمده است، از قبیل: پشیمانی، استغفار، ترك گناه و تصمیم بر ترك در آینده، ترس از پذیرفته نشدن، گناه را در برابر خود دیدن و شرمنده شدن، گریه، کم سخن گفتن و کم خوردن و کم خوابیدن، پرداخت حقوق مردم و ... اگر مغرور شویم و بگوییم که توبه ما صد در صد پذیرفته می‌شود، راه

را برای انجام یا تکرار خلاف هموار کرده‌ایم و لذا ضمن امیدوار بودن، نباید صد در صد مطمئن باشیم.

چنانکه در این آیه می‌فرماید: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و در آیه ۳۱ سوره نور می‌فرماید: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ توبه کنید، شاید رستگار شوید. کلمه لعل نشانه امیدوار بودن است. در آیات قبل، سخن از نار بود، در این آیه سخن از نور است. در آیات قبل سخن از پیشگیری بود، قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً در این آیه، سخن از درمان است که اگر نتوانستید خود را حفظ کنید و گرفتار گناه شدید، راه توبه باز است و نباید امید شما به یأس تبدیل شود. تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ ... عَسَى رَبُّكُمْ

دعا و درخواست از خداوند، همیشه نقش دارد: چه در دنیا: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و چه در قیامت: اَتِّمِّمْ لَنَا نُورَنَا طلب مغفرت، هم در دنیا است: رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا هم در آخرت: رَبَّنَا ... وَاعْفُرْ لَنَا

۱- در آیات قبل فرمان داد که خود را از آتش دوزخ حفظ کنید، قُوا أَنْفُسَكُمْ ... در این آیه، يك از راههای آن را توبه واقعی می‌داند. تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ

۲- گاهی از مؤمن، گناه سر می‌زند که باید توبه کند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا...

۳- توبه باید به درگاه خدا باشد، نه افشای گناه نزد بندگان. تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ

۴- یکی از تکالیف مؤمن، توبه از گناه است. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا...

۵- توبه باید خالصانه و صادقانه باشد نه لقلقه زبان. تَوْبَةً نَصُوحاً

۶- توبه، زمان و مکان خاصی ندارد. تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً

۷- برای تشویق به توبه، باید مردم را به رحمت الهی امیدوار کرد. عَسَى رَبُّكُمْ

۸- پذیرش توبه، از شئون ربوبیت است. عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

۹- ناپاکی و پلیدی در بهشت جای ندارد اول پاک شدن، سپس وارد بهشت شدن يُدْخِلْكُمْ
 ۱۰- نتیجه توبه دو چیز است: محو گذشته يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و تأمین آینده. يُدْخِلْكُمْ
 جَنَّاتٍ

۱۱- ایمان به پیامبر کافی نیست، همراهی و تبعیت از آن حضرت لازم است. آمَنُوا مَعَهُ
 ۱۲- عمل صالح دنیا، در قیامت به صورت نور ظاهر می شود. نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 ۱۳- کسانی که در دنیا دنبال نورند، «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ» در آخرت غرق نورند.
 نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ
 ۱۴- در قیامت نیز تکامل هست. مؤمنان در آن روز به فکر تکمیل نور خود هستند نُورَنَا
 ۱۵- مؤمنان واقعی در فکر ریزش و کاهش بدی ها، «وَاغْفِرْ لَنَا» و رویش و جهش خوبی ها
 هستند. أَتَمِّمُ لَنَا نُورَنَا
 ۱۶- امید به استجابت دعا، «أَتَمِّمُ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا» برخاسته از قدرت مطلقه اوست.
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

تقاضای نشدنی

۳۱. رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ . قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ مومنون ۱۰۷

از آن لطف بی حد که داری به ذات	ز دوزخ کنون بخش ما را نجات
اگر از عداوت بپوشیم رخت	زیانکار هستیم بسیار سخت
به تندی جواب آید از سوی رب	به دوزخ شوید و ببندید لب

کلمه‌ی خساً به معنای دور شدن همراه با توهین است که به سگ گفته می‌شود. در حدیثی آمده که صورت دوزخیان بعد از شنیدن اِخْسَؤُا به صورت قطعه گوشتی در می‌آید که تنها نفس می‌کشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: دوزخیان به خاطر اعمالشان شقاوت‌مند شدند. یعنی خداست که قادر و قاهر است و لاغیر. چنین اوصافی اقتضاء می‌کند که عبودیت و دعا تنها مختص به او باشد و جز او هیچ معبودی شایسته عبادت و پرستش نیست و تا در دنیا فرصت داریم از خدا یاری بگیریم و عبادت کنیم که فردای قیامت نادم و پشیمانی سودی ندارد و التماس بازگشت محال است

۱. وجدان‌ها در قیامت بیدار و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف
۲. دوری از راه انبیا، مایه‌ی شقاوت و بدبختی است غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا
۳. خداوند در قیامت با کوبنده‌ترین کلمات، با کفّار سخن می‌گوید.

درخواست مجرم قابل پذیرش نیست

۳۲. وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ فاطر ۳۷

بسی بانگ ز آن جایگه می زنند

در آن آتش داغ جان می کنند

تو بیرونمان آر از این عذاب

که پروردگارا رها کن عقاب

به آیین توحید سازیم روی

کزین پس نماییم کار نکوی

ندادی از این پیش مهلت خدا

خطاب آید آنکه مگر بر شما

که سازید اندرز او را قبول

مگر خود نیامد شما را رسول

صراخ به معنای فریاد و ناله‌ای است که با درخواست کمک همراه باشد اهل بهشت آسایش و آرامش دارند؛ اما : ...

۱. به هر تقاضا و... نباید اعتنا کرد، درخواست مجرم قابل پذیرش نیست.

۲. آن چه انسان را دوزخی می‌کند، اعمال ناصالح است أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً

۳. همه‌ی سرکشان، روزی به عجز و انابه خواهند افتاد. «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا»

۴. آخرت محل جبران از دست داده‌ها نیست. «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ»

۵. بسیاری افراد در دنیا خیال می‌کنند کارشان صالح است، اما در روز قیامت می‌فهمند که

صالح نبوده و لذا می‌گویند: پروردگارا! اگر از دوزخ نجات یابیم، عمل صالحی انجام

خواهیم داد. «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»

۶. خداوند به همه‌ی مردم به مقداری که حجت بر آنان تمام شود، عمر داده است. أَوْ

لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ

۷. از دست دادن فرصت‌ها، موجب ظلم به خویش است. فَمَا لِلظَّالِمِينَ

۸. هدف از عمر، هوشیاری است و انسان غافل گویا عمر نکرده است .

۹. تذکر لحظه‌ای کارساز نیست، زیرا هر مجرمی برای يك لحظه متذکر می‌شود؛ تذکر باید

استمرار داشته باشد. «يَتَذَكَّرُ فِيهِ»

۱۰. تا نذیر نباشد، قهر الهی نیست. «جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا»

۱۱. کسی که به هشدارهای انبیا توجه نکند ظالم است. جَاءَكُمْ النَّذِيرُ ...

۱۲. برای کفار، شفاعت، دعا و ناله هیچ يك کارساز نیست. «مِنْ نَصِيرٍ»

تفسیر المیزان : آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم؟! و (آیا) بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟! (و جاءَکُمُ النَّذِيرُ).

اکنون که چنین است و تمام وسائل نجات در اختیارتان بوده و از آن بهره نگرفتید باید در همین جا گرفتار باشید «اکنون بچشید که برای ستمگران یآوری نیست»! (فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

دنیای فانی و آخرت باقی

۳۳. وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ابراهیم ۴۴

بشر را بترسان تو ای مصطفی	ز روزی که آید عذاب خدا
بگو، ظالمان روز سخت شمار	تقاضا نمایند از کردگار
به تأخیر افکن عذابی که هست	بشوی این زمان از مجازات دست
مگر دعوت را اجابت کنیم	اطاعت ز پیغمبرانت کنیم
پس آنگاه آید بر ایشان خطاب	نیوشند آن کافران در جواب
که آیا از این پیش سوگند یاد	نکردید ای مردم بد عناد
که ما را هلاکست امری محال	که خورشید ما نیست رو بر زوال

آیه درباره‌ی عذاب الهی در دنیا است، زیرا تأخیر عذاب و اجابت دعوت خداوند و پیروی از پیامبران، مربوط به دنیا است نه قیامت.

۱. هشدار و تهدید، از راه‌ها و شیوه‌های تربیت و هدایت گمراهان است

۲. هشدارهای قرآن، مربوط به همه‌ی مردم است اَنْذِرِ النَّاسَ

۳. مجرمان روزی پشیمان می‌شوند، اما فرصت‌های از دست رفته باز نمی‌گردد . هنگام نزول عذاب الهی، راه فرار و توبه بسته می‌شود.

تقاضای رهبر و سرپرست

۳۴. وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا. (نساء ۷۵)

نسازید هرگز جهاد و قتال	کنون پس چرا در ره ذوالجلال
ز مرد و زن و کودکان صغیر	اگرچه که هستند جمعی اسیر
اسیرند و گویند ای کردگار	که در مکه در چنگ کفار خوار
ز شهری که مردان آن ظالمند	رها ساز ما را از این قید و بند
که این سان نمانیم خوار و ذلیل	کسی را به یاری ما کن گسیل

این آیه برای تحریک همه مؤمنین است، چه کسانی که دارای ایمان قوی هستند و چه کسانی که ایمان ضعیفی دارند و مستضعفین بعضی و پاره ای از مؤمنین فرض شده اند که اعتقاد به خدا و ربوبیت او دارند و علاوه بر این مظلوم و بیچاره و معذبند و فریاد استغاثه سر داده اند.

آیه درباره‌ی مسلمانانی که زیر فشار و شکنجه‌ی مردم مگه قرار داشتند. و از کسانی که جهاد در راه آزادی آنان را رها کرده‌اند، نکوهش می‌کند. امام باقرعلیه السلام فرمود: مقصود از مستضعفانی که در تحت حکومت ظالمانند، ما هستیم.

۱. مسلمانان باید نسبت به هم، غیرت و تعصب مکتبی داشته باشند و در برابر ناله‌ها و استغاثه‌ها بی تفاوت نباشند. وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ

۲. از اهداف جهاد اسلامی، تلاش برای رهایی مستضعفان از سلطه ستمگران است.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ

۳. اسلام مرز نمی‌شناسد، هر جا که مستضعفی باشد، جهاد است

۴. اسلام باید به حدی مقتدر باشد که نجات بخش محرومان جهان باشد.

۵. در شیوهی دعوت به جهاد، باید از عواطف مردم کمک گرفت.

۶. سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد. مِنْ لَدُنْكَ خداوند متعال در

قرآن کریم، مسلمانان بی تفاوت به رنج ستمدیدگان را چنین ملامت نموده و مورد توبیخ

قرار می‌دهد بطور واضح از سیاق آیه یک نوع مواخذه و تهدید بدست می‌آید بدین ترتیب

که اگر مسلمانی، تحت بیداد و ظلم ستمگران باشد در حالی مسلمانان دیگر بتوانند او را

از ستم رهایی بخشند، ولی بی تفاوتی و سهل انگاری کنند،

مشمول توبیخ و تهدید این آیه می‌شوند و خدای توانا در موقع حساب از آنان، مواخذه

می‌کند. خداوند متعال در سوره انفال ۷۲ دستور می‌دهد:

إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ اگر گروهی برای حفظ دین از شما کمک بخواهند،

بر شما لازم است که به کمک آنان بشتابید.

آیه شریفه نیز با کمال صراحت، مسلمانان را ملزم به یاری برادران دینی تحت ستم خود

می‌نماید که با قیام علیه ظلم و ستم به یاری مظلوم شتافت .

عبرت گرفتن

۳۵. وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

به یاد آر روزی که در آن نفس آنعام ۱۲۸ بگردند محشور هر چیز و کس

به جنها خطاب آید آنکه دمی شما را مطیعند بسی آدمی

پس آنگاه یاران شیطان پست که بودند با جنیان هم نشست

زبان برگشایند و گویند باز به یزدان خود ایزد بی نیاز

که بعضی زما، از گروه دگر ببردند بس بهره ها و ثمر

رسیدیم اکنون به پایان راه که تو گفته بودی به ما ای اله

به پاسخ بگوید چنین، کردگار که آتش شما راست دار القرار

بسوزید در آتشش تا ابد مگر آنکه یزدان اراده کند

که پروردگارست حقا حکیم به هر چیز و هر شخص باشد علیم

در اینجا سرنوشت وسوسه‌پذیری از شیاطین را که دوزخ است، بیان می‌کند. ضمناً به گفته‌ی قرآن، شیطان از جنّ است و جتنی که مردم را گمراه کرده همان شیطان است. در قیامت خداوند آنکه حجت را بر همه تمام کند، آن‌ها را گرد می‌آورد و خطاب به جنیان می‌فرماید: ای گروه جن، شما بسیاری از انسان‌ها را اغوا کردید و بر آن‌ها ولایت داشتید و آن‌ها را به ذلت کشانیدید، اما باید دانست که ولایت شیاطین بر انسان‌ها ولایت یک طرفه و جبری نیست، بلکه طرفینی است، به این معنا که اگر انسان‌ها از شیطان‌ها متابعت می‌کنند به خاطر منافع و فوایدی است که در این کار تصور نموده و اگر شیطان

ها هم آنان را می فریبند، بخاطر منافعی است که در ولایت بر آن ها و اداره شئون ایشان برای خود در نظر می گیرند،

پس هر دو طرف از ایجاد این رابطه ولایی یک نوع لذتی را احساس می کنند و لذا آدمیان فریب خورده در قیامت به حقیقت این امر اعتراف می کنند که به وسیله پیروی از شیطان ها و وسوسه های آنان به مادیات و تمتعات نفسانی رسیده اند و از زینت های دنیا بهره مند گشته اند و از طرف دیگر شیطان ها نیز از فریفتن انسان ها و ولایت داشتن بر آن ها و وسوسه ایشان یک نوع لذت و بهره ای می برند. و در ادامه می گویند ما به آن حدی که خدا برای وجودمان قرار داده رسیده ایم، یعنی به آن درجه و پایه ای که به وسیله اعمالشان به آن رسیده اند، نه به معنای سر رسیدن مدت زندگی آن ها. لذا معنای آیه چنین می شود که بعضی از ما به سوء اختیار و با عمل زشت خود از بعضی دیگر پیروی کردیم و این روش را تا آنجا که تو مقدر کرده بودی ادامه دادیم، یعنی تا سرحد کفر و ظلم پیش رفتیم و خداوند در جواب آنان فرماید: آتش قرارگاه شماست که همیشه در آن جاودان خواهید بود.

۱. به عاقبت کار خود بیندیشیم و در حال نمانیم (هر جا یَوْمَ در آغاز بیاید، یادآوری چنین روزی است)

۲. جنّ، مانند انسان مکلف و مختارست و مورد خطاب و توبیخ و کیفر و پاداش قرار می گیرد

۳. شیطان، به گمراه کردن گروه کم راضی نیست و گروه زیادی از انسان ها را منحرف کرده است. قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ در آیه ای دیگر می فرماید: وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

۴. در قیامت، جنّ اغواگر پاسخی در برابر توبیخ ندارد و تنها پیروان انسانی او سخن می‌گویند. بهره‌گیری انسان و جنّ از یکدیگر طرفینی است. «اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ»

۵. در قیامت، انسان و جنّ، همگی محشور می‌شوند. «جَمِيعاً»

۶. پیروی از وسوسه‌های شیطانی، به تدریج انسان را به ولایت‌پذیری از او وا می‌دارد.

۷. منحرفان، کیفر یکسان ندارند و باقی ماندن در آتش، وابسته به اراده‌ی خداست

۸. احکام دادگاه الهی، بر مبنای علم و حکمت است. «حَكِيمٌ عَلِيمٌ»

تقاضای نجات

۳۶. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا .

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (فرقان ۶۵)

عذاب جهنم بگردان ز ما

بگویند دائم به حال دعا

همیشه است جاوید آن سوز و تاب

که بسیار مهلك بود آن عذاب

دیگر از صفات عباد الرحمن این که بندگان خاص الهی هستند بالاخص ائمه طاهرين بالقطع و اليقين از عذاب الهی و جهنم به دور هستند .

بلکه عذاب خاص دشمنان آنهاست این چه نحوه دعاء است .

کلمه رَبَّنَا و عَنَّا ، ما و شیعیان ما و دوستان ما را از عذاب جهنم دور فرما و این يك نوع شفاعت است در حق اهل ایمان .

۱. اگر شب زنده‌دار هم هستید، مغرور نشوید و یاد معاد از ویژگی‌های بندگان خاصّ خداست. رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

۲. بندگان خاصّ خداوند، بیش از آنکه طمع بهشت داشته باشند، از آتش دوزخ خوف دارند. يَبْتَئُونَ ... يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

به علاوه صرف عذاب منوط به توفیق و عنایت خداست به اینکه موفق شدند به ایمان کامل و اعمال صالحه و تقوی تا مقام عصمت تمام به عنایت او است.

فکر نجات از آتش هم باید از طریق عبادت باشد و هم از طریق دیگر اعمال نیک. غرام (شدت و عظمت و درد عذاب) .

نابودی امکانات ابرقدرتان

۳۷. وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (یونس ۸۸)

بگفتا و بگشود دست دعا

چنین گفت موسی به یکتا خدا

بدادی زر و مال و ملک زیاد

به فرعون و فرعونیان در بلاد

همه بندگان تو را ای اله

که گمراه سازند از راست راه

از ایشان ستان جان و اموال، سخت

خدایا تو نابود کن تاج و تخت

که تعذیب گردند بس دردناک

تو تا وقت مرگ و زمان هلاک

که مؤمن نگشتند این قوم خام

به دلهایشان مهر می زن تمام

قطع شیرهای نفت، بستن راه های تجارتی و نظامی و آتش زدن انبار مهمات دشمن، از مصادیقِ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ می باشد.

۱. جلوه های مادی مستکبرین، تنها در چند روزهی دنیاست. فِي الْحَيَاةِ

۲. طاغوت‌ها هم خود گمراهند، هم دیگران را به گمراهی می‌کشند.

۳. سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف و اغفال، و فقر نیز زمینه‌ی کفر می‌شود.
أَمْوَالًا ... لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ

۴. در دعاها، دعای سیاسی و نفرین بر دشمنان را فراموش نکنیم وَ اَشْدُدْ

پیروزی بر کفار

۳۸. وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (آل عمران ۱۴۷)

نگفتند چیزی به یکتا اله جز اینکه بیامرز ما را گناه

گر اسراف کردیم در کار خویش خدایا به ما لطف خود آر پیش

نگه دار ما را تو ثابت قدم که رانیم کفار را بر عدم

آنان طلب مغفرت از پروردگار خویش کردند و تمام هم و غم آنان برافراشتن پرچم دین و انتشار و شیوع آن بود و در جستجوی نعمت و غنیمت و یا ثوابی، چه در دنیا و چه در آخرت، نبودند

۱. از عوامل شکست در جنگ، گناه و زیاده‌روی است. رزمندگان مخلص، با این موانع پیروزی را از بین می‌برند. «اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا»

۲. شکست خود را به قضا و قدر و یا دیگران نسبت ندهید، به قصورها و تقصیرهای خود نیز توجه داشته باشید. «ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا»

۳. ابتدا طلب آمرزش کنید، سپس از خداوند پیروزی . اغْفِرْ لَنَا وَ انصُرْنَا

۴. به جای تسلیم در برابر دشمن، در پیشگاه خداوند اظهار ذلت نمایید

۵- صحنه‌های جهاد و جنگ، بستری است برای دعا و استغفار قَالُوا رَبَّنَا

۶- مردان خدا، نصرت و یاری خدا را برای نابودی کفر می‌خواهند وَ انْصُرْنَا

۷- بر لطف خداوند تکیه کنید، نه بر نفرات خود رَبِّيُونَ كَثِيرٌ... رَبَّنَا... انْصُرْنَا

مغفرت و استغفار

۳۹. وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ حشر ۱۰

بجستند این مذهب باشکوه

کسانی که از بعد این دو گروه

که پروردگارا یگانه خدا

دمادم بگویند اندر دعا

که گشتند مؤمن ز ما پیشتر

تو ما را و اخوان ما را دگر

مده کینه در قلب ما هیچ راه

ببخش و بیامرز یکسر گناه

رئوفی، لطیفی و بس مهربان

تو ای کردگار ای خدای جهان

این آیه هم می‌تواند مطلبی جدید که برای خود و سایر مسلمانان در جهت مغفرت و رحمت الهی دعا می‌کنند و آنچه را برای خود دوست می‌دارند برای سایر برادران دینی خود نیز آرزو می‌کنند و از خداوند می‌خواهند که آن‌ها و برادران دینی ایشان را که در ایمان از این‌ها مقدم بوده‌اند، بیامرزد

و هرگز عداوت و کینه‌ای از مؤمنین در قلب‌هایشان قرار ندهد و هدف و مقصدی غیر از ایمان نداشته باشند و خداوند را با وصف رئوف و رحیم یاد کردند تا در جلب رحمت و رأفت حق موفق شوند.

مغفرت و استغفار بیش از دویست بار موضوع مغفرت و واژه‌های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می‌کنند. البته استغفار برای مشرکان و منافقان اثری ندارد.

عوامل مغفرت الهی عبارتند از

۱. اطاعت از رهبر آسمانی. فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
 ۲. تقوا. إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ ... يَغْفِرْ لَكُمْ
 ۳. عفو و گذشت از مردم. وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
 ۴. کلام مستدل و محکم. قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً ... يَغْفِرْ لَكُمْ
 ۵. قرض الحسنه. إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ ... يَغْفِرْ لَكُمْ
 ۶. توبه و استغفار. وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
- (۱) مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد دارد.
- (۲) برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش‌ها استغفار سپس لغزش‌های دیگران
- (۳) مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله استغفار
- (۴) دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است رَبَّنَا اغْفِرْ لِلَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ
- (۵) تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می‌کنند «اغْفِرْ لَنَا وَ...»
- (۶) سابقه در ایمان، يك ارزش است. «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»
- (۷) برادری واقعی، در پرتو ایمان است. «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»
- (۸) در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست
- (۹) با دعای خیر، کینه‌ها را از دل دور کنیم «... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ
- (۱۰) مؤمن، بدخواه دیگران نیست. «لَا تَجْعَلْ»

۱۱) خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی‌شود. «رَبَّنَا ... لَا تَجْعَلْ»

۱۲) در اصلاحات باید به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه‌کن شود. لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا

۱۳. توجه به ربوبیت و رأفت و رحمت خدا، از آداب و پشتوانه اجابت دعاهاست.

آزمایش سخت

۴۰. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ابراهیم ۳۷

خدایا چو از اهل بیتم چنین

نهادم تنی چند در این زمین

زمینی که خشک است و بی آب و کشت

چنین گشته این خانه را سرنوشت

وقتی خداوند در زمان پیری ابراهیم، اسماعیل را به او عطا کرد، او را فرمان داد که این کودک و مادرش را در مکه اسکان دهد. ابراهیم فرمان الهی را اطاعت نمود و سپس برای آنان دعا کرد.

امام باقرعلیه السلام: بقیه ذریه ابراهیم هستیم که دل‌های مردم به سوی ما گرایش دارد، سپس این آیه را تلاوت فرمودند رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ... فَأَجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ كَعَبِهِ در منطقه‌ای بی آب و علف قرار گرفت تا مردم به واسطه‌ی آن آزمایش شوند. اگر کعبه در جای خوش آب و هوایی بود، مردم برای خدا به زیارت آن نمی‌رفتند.

(حضرت علی علیه السلام) دعای انبیا مستجاب است. وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ، حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ حَرَمٍ امن که همه گونه ثمرات در آن فراهم می‌شود. امام باقرعلیه السلام: هر میوه‌ای که در شرق و غرب عالم هست در مکه یافت می‌شود.

۱. انتخاب مسکن انبیا بر اساس نماز و عبادت بود. (أَسْكَنْتُ- لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ)

- ۲- دینداری، گاهی با آوارگی، هجرت، دوری از خانواده و محرومیت از امکانات رفاهی همراه است. (أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ)
- ۳- کعبه و اطراف آن در زمان حضرت ابراهیم نیز محترم و دارای محدودیت و ممنوعیت بوده است. بَيْتِكَ الْمُحَرَّم

اهمیت نماز

۴۱. رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. (ابراهیم ۳۷)

بسایند صورت به خاک نیاز

که برپای دارند دائم نماز

به این سو که هستند مایل نما

کنون قلب دیگر کسان ای خدا

به شکرانه شاید برآرند دست

به آنها تو روزی بده ز آنچه هست

این آیه حکایت بقیه دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و منظور از بعض ذریه ایشان، اسماعیل (علیه السلام) و فرزندان که از او پدید می آیند و می فرماید: من ذریه ام را در سرزمینی سکونت دادم که زراعت ندارد و حرم امن توست که برای عبادت خود آن را قرارداده ای و آن را حرم ساخته ای،

پروردگارا غرض من از سکونت دادن آن ها این بود که در آن جا نماز را به پا دارند، خدایا دل های مردم را متمایل به آن ها نما تا برای سکونت یا انجام حج به اینجا بیایند و با انتقال و تجارت و داد و ستد ایشان، آن ها را از ثمرات بهره مند گردان،

۱. محور و مقصد حرکت ابراهیم (علیه السلام) نماز است. لِيُقِيمُوا
۲. اهل نماز، باید محبوب باشد. لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ

۳. نماز در ادیان قبل نیز بوده است. «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»

۴. محبوبیت و گرایش دل‌ها به دست خداست. «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً»

۵. همه‌ی مردم لیاقت دوست داشتن اولیای خدا را ندارند. مِنَ النَّاسِ

۶. مردان خدا، دنیا را برای هدفی عالی می‌خواهند. مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

پذیرش دعا، نماز

۴۲. رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (ابراهیم ۴۱)

بگردان ز خوانندگان نماز

من و نسل من را ز روی نیاز

تو ای کردگار ای یگانه خدا

دعاهای ما را اجابت نما

با این جمله حضرت ابراهیم (علیه السلام) دعای خود را ختم نموده و این درخواست سوم آن حضرت است که در آن برای خود و پدر و مادرش و سایر مؤمنان طلب مغفرت می‌نماید، این آیه دلالت دارد بر اینکه ابراهیم (علیه السلام) فرزند آزر مشرک نبوده، چون در این آیه برای پدرش طلب مغفرت کرده و پیامبر خلیل الله هرگز برای مشرکان استغفار نمی‌طلبید، لذا آزر عموی ایشان بوده، نه پدر آن حضرت.

و در این آیات اشارات لطیفی وجود دارد که هر جا خداوند را بواسطه نعمتی عمومی (شامل خود و دیگران) حمد کرده با عبارت رَبَّنَا او را خطاب نموده و هر جا که خداوند را بواسطه نعمت خاص خود ستایش کرده از عبارت رب استفاده نموده است.

۱. برای اقامه‌ی نماز خود و فرزندان، از خداوند استمداد کنید. «رَبِّ اجْعَلْنِي»

۲. نماز، محور دعاهای حضرت ابراهیم است رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ

۳. با آنکه رسالت انبیا اقامه‌ی دین است اما دعا برای اقامه‌ی نماز به جای آن، نشانه

آن است که نماز چهره و سیمای تمام‌نمای دین است. «مُقِيمَ الصَّلَاةِ»

۴. حضرت ابراهیم در دو مورد عبارت وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي را بکار برد: یکی درباره‌ی نماز نسل خود. و یکی در مورد رهبری نسل خود هنگامی که خدا به ابراهیم فرمود:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَنْ تَو را امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت: پروردگارا ذریّه مرا نیز به این مقام برسان.

خداوند بهترین داور

۴۳. قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (اعراف ۸۹)

اگر بعد از آنی که رب حیات	نشان داد بر ما طریق نجات
دگر بار جوییم دین شما	که مملو ز شرك است و كفر و هوا
همانا به حق افترا بسته ایم	که عهد خداوند بشکسته ایم
نسازیم رجعت بر آن سبک و راه	مگر آنکه باشد قضای اله
که او هست یزدان ما در وجود	محیط است علمش به هر چیز بود
توکل نماییم تنها بر او	از او راه جوئیم بی گفتگو
خدایا تو در این نزاع و جدل	که داریم با کافران دغل
ببخشای همواره برما ظفر	که تو برترین فاتحانی دگر

ملت، به معنای کیش و آیین است، چنانکه در جای دیگر مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ . فتح در این گونه موارد، به معنای قضاوت و داوری برای راه گشایی است، یعنی سخن آخر را خداوند می گوید تا از بن بست خلاص شده و راه باز شود چون یاران شعیب (علیه

السلام) ، دین را بر اساس بینه و استدلال پذیرفته‌اند، نه هوا و هوس؛ پس آن را رها نخواهند کرد. مگر آنکه خداوند دستور دهد و خداوند هم هرگز دستور بازگشت به شرك و کفر را نمی‌دهد، چون معمولاً کسی از دستورش بر می‌گردد که از کردارش پشیمان شود و خداوند هرگز چنین نیست.

ابراهیم اشاره به علم خدا و فرمود: چون خدای ما علمش بر همه چیز محیط است، لذا ممکن است مشیت او به چیزی تعلق بگیرد که من علمی به آن ندارم. و آنگاه فرمود: ما بر خدا توکل می‌کنیم ، یعنی امر خود را به او واگذار می‌نمائیم تا ما را از هر شر احتمالی حفظ کند، سپس در ادامه، طلب فتح و دوری از دشمن را نمود و مقصودش از (فتح) همانا حکم کردن بین دو گروه بود، چون فتح بین دو چیز، مستلزم جدا کردن آن دو از یکدیگر است و این کلام یک نحو نفرینی است بر هلاکت کافران و اگر تصریح به آن نمود، به جهت اطمینانی است که به پروردگار خود داشت....

۱. ارتداد و برگشت از آرمان‌ها و عقائد حقّ و پذیرفتن شريك برای خداوند، نوعی افترا بر خدا و پیمان‌شکنی است. «قَدْ افْتَرَيْنَا ... مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ»
۲. مؤمن، هرگز نباید از حقّ عدول و بر عقائدش سازش کند. ما يَكُونُ لَنَا عقب‌گرد و ارتجاع، ممنوع است و تساهل و تسامح همه جا ارزش نیست .
۳. دلیل تسلیم شدن و پذیرفتن ربوبیت خداوند، علم بی‌پایان اوست وَسِعَ رَبُّنا
۴. دلیل توکل ما بر خداوند نیز علم مطلق او بر همه چیز است. عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
۵. برای پایداری در ایمان، از خداوند استمداد و به او توکل کنیم.

۶. در برابر پیشنهادهای شوم دشمنان، باید با توکل بر خدا، قاطعانه ایستاد.
۷. واگذاری دآوری به خداوند، نمونه و مصداق توکل و تسلیم استَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
۸. در دعا، رعایت تناسب بین خواسته و اسمای الهی مطلوب است آنجا که نیاز به فتح

داریم، خدا را با خیرالفاتحین صدا می‌زنیم. افْتَحْ ... خَيْرُ

۹. لازمه‌ی داوری صحیح، علم و آگاهی همه‌جانبه است. داوری، حقّ کسی است که همه چیز را می‌داند. کُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا . داوری، از شئون ربوبیت خداوند است

ثابت قدم بودن

۴۴. وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بقره ۲۵۰)

نمودند خود عزم آن جنگ جزم

چو دیدند جالوت و میدان رزم

صبوری و طاقت عنایت نما

بگفتند پروردگارا به ما

که مغلوب سازیم کفارِ خوار

نگه دار خود عزم ما استوار

هنگامی که طالوت و سپاه او، به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت، ظاهر شد، و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، از خدا سه چیز طلب کردند :

نخست: صبر و شکیبائی و استقامت، تکیه بر ربوبیت پروردگار ربنا

دومین: تقاضای آن‌ها از خدا این بود که گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم، در حقیقت دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت است.

سومین: تقاضای آن‌ها این بود که ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن که در واقع هدف اصلی را تشکیل می‌دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است

به یقین خداوند چنین بندگانی را تنها نخواهد گذاشت هر چند عدد آن‌ها کم و عدد دشمن زیاد باشد،

۱. همیشه و بخصوص در جبهه‌ها، دعا همراه با حرکت، نه به جای حرکت
۲. صبر و پیروزی، ملازم یکدیگرند. در اثر صبر، ظفر آید صَبْرًا ... وَ انْصُرْنَا
۳. وظیفه‌ی انسان، حرکت و تلاش است، اما پیروزی به دست خداست .

تسلیم و فرمانبری

۴۵. وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ
(اعراف ۱۲۶)

که گشتیم مؤمن به رب کرام

تو از این سبب می کشی انتقام

شکیبائی و صبر در این بلا

خدایا تو اکنون به ما کن عطا

مسلمان به آیین اسلام پاک

ستان جان ما را در این تیره خاک

این آیه، پاسخی به جوسازی‌ها و تهمت‌هایی است که از سوی فرعون نسبت به مؤمنان و همراهان حضرت موسی (علیه السلام) انجام می‌گرفت، از قبیل اینکه شما توطئه‌گر هستید و قصد تصاحب وطن و کاشانه مردم و اخراج آنان را دارید.

آنان گفتند: شما نیز می‌دانید که عیب ما تنها ایمان ماست، نه آنچه شما می‌گویید. در اینجا ساحران به سبب جذبه معنوی و الهی با شجاعت تمام در برابر فرعون ایستادند و اینکه معجزه عصا را معجزات خوانده اند برای آنست که در همین مسأله چند معجزه بوده،

(اول): اینکه عصا مبدل به اژدها شده

(دوم): آنکه تمام طناب‌ها و چوبدستی‌های ساحران را بلعیده .

(سوم): آن که مجدداً به صورت عصا در آمده. و آنگاه با نهایت دلیری گفتند: خدایا صبر

را بر ما بریز، یعنی خدایا دل های ما را لبریز و سرشار از صبر کن تا در برابر نزول هیچ عذابی جزع و فزع نکنیم و اگر فرعون ما را کشت، ما را با حالت اسلام از دنیا ببر.

و براستی آنها در برابر فرعون که مردی جبار و متکبر بود شجاعت عجیبی به خرج دادند و قدرت او را به هیچ گرفتند و با دل های مطمئن و عزم های راسخ و ایمان های ثابت و برهان قوی و بلاغت گفتار و علم پایدار در برابر او ایستادند و این ها دلالت بر شرافت اخلاقی و روحی و کرامت رفتاری آن ها می نماید.

۱. ایمان به خدا و زیر بار طاغوت نرفتن، بی دردسر نیست. «وَمَا تَنْقِمُ»

۲. ایمانی که براساس برهان و پس از دیدن نشانه های حقیقت باشد، از ارزش بهتری برخوردار است. «آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا»

۳. طاغوت ها با فکر و عقیده ی توحیدی مخالفند، نه با آدم ها. «إِلَّا أَنْ آمَنَّا»

۴. نشانه ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرع و دعا بخصوص در هنگام سختی ها است. «آمَنَّا ... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»

۵. در دعا به ربوبیت خداوند متوسل شویم. «رَبَّنَا»

۶. بهترین شیوه در برابر تهدید طاغوت ها، دعا و توکل بر خدا و حفظ ایمان و پایداری است. «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»

۷. وقتی تهدیدها سنگین باشد، صبر و مقاومت بیشتری هم می طلبد. ساحران گفتند: «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» دل ما را پر از صبر کن و نگفتند: «أُنْزِلْ عَلَيْنَا»

۸. حسن عاقبت، نیاز به دعا، استمداد و توفیق الهی دارد. «رَبَّنَا ... تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»

دفع عذاب

۴۶. رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ . أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ

بگویند از ما کن این قهر دور (دخان ۱۲، ۱۳) که ایمان بیاریم با شوق و شور

کجا آن خلائق بگیرند پند که آمد رسولی و کافر شدند

ورا گرچه حجت بُدی آشکار ولی کفر گفتند بر کردگار

به کافران لجوج گفته می شود این عذاب دردناک الهی است «هذا عذاب الیم» وحشت و اضطراب تمام وجود آنها را فرا می گیرد، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: پروردگارا عذاب را از ما برطرف گردان که ایمان می آوریم.

ولی او دست رد بر سینه این نامحرمان می زند و می فرماید این ها چگونه و از کجا متذکر می شوند و از راه خود باز می گردند با این که رسول آشکار با معجزات و دلائل روشن به سراغ آن ها آمد؟!

قد جائهم رسول مبین رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلائل و معجزاتش همه مبین و واضح بود. اما آن ها به جای اینکه سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده اند ۱- آنان که دین را به بازی گرفته اند، روزی از غفلت و تردید بیرون آمده و به التماس خواهند افتاد.

۲- توبه به هنگام دیدن عذاب اثری ندارد.

۳- قهر خداوند پس از اتمام حجت است.

مائده ی آسمانی

۴۷. قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (مائده ۱۱۴)

چنین بازبرداشت پیش خدا

پس آنگاه عیسی دو دست دعا

غذایی به ما ده ، ز نیلی سپهر

که پروردگارا کنون روی مهر

شود نیک عیدی به دور قضا

که این روز بر ما و اخلاف ما

که رزاق برتر، توئی کردگار

بگردد به ما حجتی آشکار

معمولاً دعا‌های قرآن با اسم رب آغاز می‌شود؛ ولی در این آیه با دو کلمه‌ی اللَّهُمَّ رَبَّنَا آمده است. شاید به خاطر اهمیت این حادثه و پیامدهای آن باشد.

۱. توسّل به اولیای خداوند برای قضای حوائج، جایز است. قَالَ الْخَوَارِیُّونَ.....

۲. برای پیامبران، مردم تاریخ و نسل‌ها مطرح‌اند. لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا

۳. از نشانه‌های الهی، باید برای همیشه درس گرفت. وَ آيَةً مِنْكَ

۴. عید و جشن مذهبی از نظر قرآن کار صحیحی است. تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا (میلاد

اولیای خدا و بعثت پیامبر، کمتر از نزول مائده آسمانی نیست)

۵. حضرت عیسی، در دعا بجای خوردن، به الهی بودن مائده توجّه می‌کند آيَةً مِنْكَ ۶.

در دعا، خدا را با ادب کامل و با صفت مناسب با خواسته، صدا بزیم اللَّهُمَّ رَبَّنَا ۷.

خواریون اولین هدف خود را خوردن و سپس اطمینان داشتن بیان کردند، ولی عیسی ابتدا

برجا گذاشتن نشانه‌ی سرور برای تاریخ و نشانه قدرت خداوند و در مرحله سوم مسئله

رزق را مطرح فرمود (مقدم بودن معنوی و اجتماعی)

خدا دانای پنهان و آشکار

۴۸. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نَخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. (ابراهیم ۲۸)

چه فرجام دیدند با زجر و غم

ندیدی مگر کافران نعم

همه قوم خود را چنین دردناک

کشاندند آخر بسوی هلاک

معنای آیه آشکار است و ادامه مناجات حضرت ابراهیم (علیه السلام) می باشد که خدا را به جهت علم مطلق و فراگیرش ستایش می کند و می گوید: تو آن خدایی هستی که آشکار و نهان ما را می دانی و هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین بر تو مخفی نیست و شاید مراد از زمین امور محسوس برای بشر و مراد از آسمان امور غایب از حس آن ها باشد. اکنون که همه چیز برای خدا روشن است و علم او به همه چیز و همه کار ما احاطه دارد باید در محضر او گناه نکنیم و در مخلوقات او جز طبق رضا و دستورات او تصرف نکنیم.

این جا نیز خطاب با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و وضع پیشوایان کفر و رؤسای ضلالت را که ظلم نموده و کفران نعمت کردند بیان می کند، که نعمات الهی از هر طرف آن ها را احاطه کرده بود ولی ایشان به جای شکرگزاری و ایمان به درگاه پروردگار، کفران نعمت نمودند و خود و قومشان را به هلاکت کشانیده و به شقاوت و آتش جهنم وارد نمودند، (چون قومشان نیز پیرو آنان بودند)، پیشاپیش قوم خود حرکت می کند و ایشان را به آتش وارد می سازد.

در نزد خدا پنهان و آشکار معنا ندارد. زمین و آسمان نزد علم خداوند یکسان است. ما يَخْفَى ... فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

روز گردآوری

۴۹. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ آل عمران ۹

همه مردمان را به روز جزا به يك جا کنی جمع ای کبریا

به روزی که شکی نباشد در آن که این وعده باشد ز رب جهان

نخواهد کند نقض یکتا الهی وعده خویش را هیچگاه

این سخن به منزله تعلیلی است که علت در خواست رحمت خود را بیان می کنند، چون علم دارند به اینکه اقامه نظام خلقت و دعوت های دینی مقدمه است برای جمع شدن مردم در روز قیامت، روزی که در آن هیچ چیزی به جز رحمت خدا به درد نمی خورد و جز او و رحمتش یآوری نیست، و علت عدم شک نمودن آنها در روز قیامت همانا وعده دادن خداوند به محقق شدن آن روز است و لذا متذکر آن هستند، چون می دانند خداوند خلف وعده نمی کند. کسی که به قیامت ایمان دارد؛ نگران عاقبت و سرنوشت خود می شود و از خداوند استمداد می کند.

منشأ خلف وعده، غفلت، عجز، ترس، جهل و یا پشیمانی است که هیچ کدام از این ها در ذات مقدس الهی راه ندارد لا يُخْلِفُ

۱. راسخان در علم، به آینده و قیامت چشم دوخته اند. إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ

۲. توجّه به حالات روحی در دنیا؛ «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» و پاسخگویی به اعمال در آخرت،

نشانه‌ی دانشمندان واقعی است. «لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ»

۳. روز قیامت، روز جمع است که مردم یکجا برای حسابرسی جمع می شوند؛ و هم

روز فصل است که بعد از محاکمه، هر يك جداگانه به جایگاه خود می روند راسخان در

علم به قیامت یقین دارند، لَا رَيْبَ فِيهِ

رهایی از فتنه ی کفار

۵۰. رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

خدایا چو خواهی که کفار خوار ممتحنه ۵ کنی آزمایش به هر روزگار

مبادا که ما را تو در این میان نهی مایه فتنه و امتحان

خدایا بیامرز از ما گناه تو هستی عزیز و حکیم ای اله

آزار مسلمانان، آزمایشی برای کفار است تا خباثت و عناد خود را اظهار کنند، به سلطه خود مغرور شوند و قدرت خود را نشانه حقانیت خود بدانند. این آیه در قالب دعا مطالب آیات قبل را تأکید می کند که پروردگارا ما ابزار دست مخالفان نشوی. این قسمت متن دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیروان اوست و همه گفتار قبلی مقدمه ای برای طرح این مطلب بود، در اینجا از خدای خود می خواهند که آنها را از آثار سوء تبری از کفار، پناه دهد و ایشان را بیامرزد،

خدایا کفار را بر ما مسلط مساز تا بواسطه ما مورد امتحان قرار بگیرند و آنچه فساد در وسع خود دارند بیرون بریزند و بر آزار و اذیت ما پردازند. سپس تقاضای مغفرت نموده و خداوند را با نام عزیز و حکیم مخاطب ساخته اند، یعنی تو خدایی هستی که بر بندگان خود قاهر و مسلط هستی و افعالت محکم است، پس از هر راهی که می دانی ما را از شر این قوم مشرک حفظ کن. از آداب دعا، خطاب یا رَبِّ و رَبَّنَا. مسلمانان در قراردادهای اقتصادی، نظامی و فرهنگی نباید به شیوه ای عمل کنند که مورد سوء استفاده کفار قرار گیرند و راه فشار و سلطه کفار را به روی خود بگشایند. دین و سیاست در کنار هم هستند، برائت از کفار، در کنار طلب مغفرت از خدا. يك دعا رنگ سیاسی دارد و دعای دیگر رنگ معنوی.

خدا، رهبر و حاکم مطلق

۵۱. رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى طه ۵۰

بگفتند آن کس که داده وجود به هرکس که اندر جهانست و بود
هدایت نمودش به آیین راست پس ازآنکه بخشید جانش بخواست

بپرسید فرعون برگو کنون که احوال پیشینیانست چون

آنچه در نزد فرعون مطرح بود، ربوبیت است، نه الوهیت و خالقیت، زیرا او ادعای خالقیت نمی کرد و خود نیز الهه داشت؛ وَ يَذَرُكَ وَ آلِهَتَكَ وَ سَائِرَ كِفَّارِ نِيزِ اللّٰهُ را بعنوان خالق قبول داشتند، وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ... لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ،

بلکه ادعای فرعون، رهبری و حاکمیت مطلقه خودش بود، از این روی موسی (علیه السلام) در جواب فرمود: خالق، مدبر و حاکم هستی یکی است. همه ی انبیا مردم را دعوت به توحید کرده و تنها راه کمال و هدایت را از جانب خدا دانسته اند:

ابراهیم (علیه السلام) فرمود: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ، خدایی که مرا آفرید پس او مرا هدایت کرد.

موسی (علیه السلام): أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى او به هر چیز آفرینش داده و هدایت کرد.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى خدایی که آفرید سپس تعدیل کرد و کسی که اندازه گرفت و هدایت کرد. رهبری حرکت و قیام با موسی علیه السلام بود. اگر چه موسی و هارون به سوی فرعون رفتند و او ابتدا گفت:

فَمَنْ رَبُّكُمَا، ولی رهبر موسی بود، لذا فرعون بلافاصله اضافه کرد: یا موسی

۱. آنچه مورد ادعا و نزاع است، ربوبیت خداوند است، نه خالقیت. «فَمَنْ رَبُّكُمَا»
۲. روحیه‌ی استکبار و غرور طاغوتی حتی در گفتار و شیوه‌ی سؤال نیز مشهود است. به جای اینکه پرسد «مَنْ رَبِّي»، گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمَا»
۳. ما از خدا طلبی نداریم، هر چه هست عطاى اوست اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ»
۴. خدا، هم می‌آفریند و هم با هدایت تکوینی اداره می‌کند «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (خدا پس از آفرینش، راه ادامه‌ی زندگی و کمال را نیز در آنان قرار داده).
۵. خداوند به هر موجودی، آفرینش کامل و ویژگی‌هایی متناسب با او عطا کرده
۶. لازمه‌ی ربوبیت الهی، هدایت اوست. «رَبُّنَا ... ثُمَّ هَدَى»
۷. ربوبیت، حق کسی است که آفریدگار است. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»
۸. همه‌ی موجودات، مشمول هدایت الهی هستند.

تمام قوانین حاکم بر هستی و غرایز موجود در انسان‌ها و حیوانات، از هدایت الهی است. خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

۹. در برابر منطق نباید به راه نیاکان تکیه کرد. فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى موسی علیه السلام با منطق سخن می‌گوید ولی فرعون، مسیر بحث را به تاریخ می‌کشاند، تا عواطف مردم را تحریک کند.

این که فرعون گفت : پروردگار شما کیست، مقصودش انکار آفریدگار عالم نبود، بلکه منظورش این بود که بفهمد الهه موسی و فرعون کیست؟

و آیا آن دو غیر از بت‌ها و الهه‌ها و خود فرعون، معبود دیگری را عبادت می‌کنند؟ معبود بودن یک سلطان را مانع از این نمی‌دانست.

۵۲. بخشش از گناه

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران ۱۶)

کسانی که گویند با کبریا که ماییم مؤمن به تو ای خدا

ببخشا گناهان ما ای غفور ز سوزنده آتش نگه دار دور

یعنی متقین هستند که این سخن را می گویند و منظورشان این نیست که بواسطه ایمانشان بر خدا منت گذارند، بلکه منظورشان آن است که از خداوند بخواهند به وعده ای که به بندگان مؤمن خود داده است وفا کند، (امنوا به یغفرلکم)، (به آن ایمان آورید تا شما را بیامرزم)، و آنان را مشمول مغفرت خویش قرار دهد، (وقنا عذاب النار) : (و ما را از آتش دوزخ محفوظ بدار)

چون مغفرت گناهان مستلزم رهایی از آتش عذاب و دخول به بهشت نیست، بلکه نگهداری از عذاب آتش خود فضلی جداگانه از ناحیه خداست، چون بنده نمی تواند بواسطه اعمالش خود را مستحق رهایی از آتش و ورود به بهشت بداند و بنده، طلبی از خدای خویش ندارد، چون ایمان و اطاعت خود بزرگترین نعمتی که خدا به متقین داده و به واسطه آن باید شکر گزار باشند نه طلبکار.

۱. متقین، همواره در انابه و دعا هستند. يَقُولُونَ

۲. ایمان، زمینه‌ی عفو الهی است. آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

۳. عفو، از شئون ربوبیت و لازمه‌ی تربیت است. رَبَّنَا ... فَاغْفِرْ لَنَا

۴. ترس از قهر و عذاب خداوند، از نشانه‌های تقواست. قِنَا عَذَابَ النَّارِ

۵. به کارهای خوبتان اعتماد نکنید. با آنکه اهل تقوا هستید، باز هم از قهر الهی باید

ترسید.

هدفدار بودن آفرینش

۵۳. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آل عمران ۱۹۱

کسانی که سازند ذکر خدا	به هرحال، بنشسته یا که به پا
به هنگام خفتن به تسبیح و ذکر	بدین آفرینش نمایند فکر
بگویند کای کردگار جلال	جهانی چنین را به حد کمال
نکردی تو بیهوده آن را درست	که پاک و منزّه تویی از نخست
تو ما را از آتش کنون دور دار	به لطفی که در توست ای کردگار

به فرموده‌ی امام باقر (علیه السلام) ، افراد سالم، نماز را ایستاده و افراد مریض، نشسته و افراد عاجز و ناتوان، به پهلو خوابیده، به جا آورند. یعنی خردمندان کسانی هستند که خدا را در هر حالتی یاد می کنند و در باره خلقت هستی تفکر نمایند و همین امر باعث می شود آنها خدا را زیاد یاد کنند و از خلق عالم پی به خالق و مؤثر و مدبر عالم برند و همین ذکر دائمی برای آنهاست و باطل چیزی است که هدف و غرضی معقول در آن نباشد، پس آن ها یقین دارند که در ورای این عالم دنیا زندگی جاویدی است که خداوند آنها را برای جزا دادن در آن جهان مبعوث می کند،

چون بدون حشر و عالم آخرت مسأله خلقت از اساس باطل خواهد بود و از روی علم به منزّه بودن خدا از اینکه عمل بی فایده و بی غرض انجام دهد، از خدا در خواست رحمت می کنند و از او می خواهند که به وعده خود عمل نماید، چون می دانند که هیچ گریزی از مصلحت عقاب و ثواب نیست

۱. نشانه‌ی خردمندی، یاد خدا در هر حال است لِأُولَى الْأَبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ

۲. اهل ذکر باید اهل تعقل و تفکر باشند. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ ... وَ يَتَفَكَّرُونَ»
۳. ایمان براساس فکر و اندیشه ارزشمند است يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ
۴. ایمان و اعتراف با تمام وجود ارزش دارد. نباید به اعتراف زبانی اکتفا کرد.
۵. ذکر و فکر، همراه یکدیگر ارزش است. متأسفانه کسانی ذکر می گویند، ولی اهل فکر نیستند و کسانی اهل فکر هستند، ولی اهل ذکر نیستند يَذْكُرُونَ يَتَفَكَّرُونَ
۶. آنچه سبب رشد و قرب الهی است، ذکر و فکر مستمر است نه مقطعی و موسمی. «يَذْكُرُونَ» و «يَتَفَكَّرُونَ» فعل مضارع اند که نشان استمرار است
۷. شناختِ حسی طبیعت کافی نیست، تعقل و تفکر لازم است. يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
۸. آفرینش بیهوده نیست، گرچه همه اسرار آن را درك نکنیم ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
۹. اوّل تعقل و اندیشه، سپس ایمان و عرفان و آنگاه دعا و مناجات. يَتَفَكَّرُونَ رَبَّنَا
۱۰. اگر هستی بیهوده و باطل نیست، ما هم نباید بیهوده و باطل زندگی کنیم.
۱۱. هستی هدفدارست، هر چه از هدف الهی دور شویم به دوزخ نزدیک می شویم.
۱۲. قبل از دعا، خدا را ستایش کنیم. «سُبْحَانَكَ فَقِنَا»
- ۱۳- ثمره ی عقل و خرد، ترس از قیامت است. لِأُولِي الْأَلْبَابِ ... فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

قرآن برای آفرینش انسان اهدافی را بیان کرده است از جمله :

۱. **عبادت.** وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و نزدیک شوند)
۲. **آزمایش** لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا بیازماید، که کدام يك بهتر عمل می کنید
۳. برای دریافت **رحمت الهی.** إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِيَذِكَ خَلَقَهُمْ مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید.

دور از خواری و رسوایی

۵۴. رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ آل عمران ۱۹۲

ز خفت حصاری بر او ساختی

کسی را که در آتش انداختی

کسی نیست یاور به روزِ شمار

که بر ظالمان ستم پیشه کار

از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ سؤال کردند، فرمودند: یعنی آن‌ها امامانی ندارند تا آنان را به نام بخوانند، (و از آنان شفاعت کنند).

۱. آتش قیامت سخت است، اما نزد خردمندان که خواهان کرامت انسان هستند، خواری و رسوایی قیامت، دردناک‌تر از آنست که تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ
۲. ستمگران، از شفاعتِ دیگران محروم هستند. مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

شان نزول آیات ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره آل عمران

از امامین باقر و صادق (علیهما السلام) روایت شده که این آیات و آیات دیگر آخر سوره آل عمران درباره امام علی مرتضی (علیه السلام) و جماعتی از اصحاب و یاران او نازل گردید،

زیرا هنگامی که پیامبر بعد از مرگ عموی خود ابوطالب مأمور هجرت به سوی مدینه گشت قریش بر ضد او با یکدیگر هم سوگند شدند که يك شب در وقتی که پیامبر در خواب باشد بر او حمله کنند و با وارد آوردن ضربات متعدد وی را بکشند تا قاتل او معلوم نگردد و کسی نتواند به علت معلوم نبودن قاتل از او خونخواهی کند.

بنابراین خداوند امر فرمود که علی در آن شب به جای پیامبر بخوابد تا بتواند آن شب به طرف مدینه هجرت کند. علی (علیه السلام) طبق امر خداوند به جای پیامبر خوابید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به طرف مدینه هجرت فرمود.

وعده ی خدا به پیامبران

۵۵. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

خدایا به ما ده از آنچه برآن آل عمران ۱۹۴ بدادی تو وعده به پیغمبران

مگردانمان خوار روزشمار ترا وعده صدقست ای کردگار

در این چند آیه، خدا مسیر رشد خردمندان و اولوا الالباب را این گونه ترسیم می کند: به یاد خدا بودن، فکر، رسیدن به حکمت، تسلیم انبیا شدن، استغفار، خوب مردن، در انتظار الطاف الهی و سرانجام نجات از رسوایی و خواری قیامت و در این آیه ایمان به نبوت نیز مطرح شده.

ما وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ. تکرار رَبَّنَا در سخنان اولوا الالباب، نشان شیفتگی آنان به ربوبیت الهی است.

اولوا الالباب، هم عزت دنیا را می خواهند و هم عزت آخرت. جمله ی آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ مربوط به دنیاست که خدا وعده ی نصرت به اهل حق داده انا لننصر رسلنا و جمله ی وَلَا تُخْزِنَا مربوط به عزت در آخرت است.

۱. وفای به وعده، از شئون ربوبیت الهی است. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا

۲. گرچه خداوند به وعده های خود وفا می کند، لکن ما نیز باید دعا کنیم.

۳. خردمندان به همه ی انبیا و همه وعده های الهی ایمان دارند. ما وَعَدْتَنَا عَلَىٰ

۴. نهایت آرزوی خردمندان، رسیدن به الطاف الهی و نجات از دوزخ و رسوایی قیامت است. آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا، وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۵. بیم و امید باید در کنار هم باشد. آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا ... وَلَا تُخْزِنَا

باقی ماندن نام نیک

۵۶. رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا (آل عمران ۱۹۳)

منادی چو سر داد یا رب ندا	که آرید ایمان به یکتا خدا
شنیدیم و دادیم آن را جواب	بگشتیم مؤمن به دین و کتاب
خدایا ببخشا ز ما هر گناه	بدیهای ما را بپوش ای اله
پس از آنکه تسلیم کردیم جان	تو محشورمان ساز با صالحان

آن منادی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که مردم را به سوی ایمان ندا کرد و در باطن کلمه ایمان همه معارف الهی نهفته است و آنها ندای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را لبیک گفتند، و دعوت حق را اجابت کردند، تا از گناهان و بدیها و مردن در حال کفر و گناه برهند و به آمرزش و رحمت و بهشت خدا راغب گردیدند،

در برابر خردمندانی که دعوت به ایمان را اجابت کرده، می گویند: سَمِعْنَا، افرادی هستند که نسبت به این دعوت بی اعتنایی می کنند و در قیامت با حسرت تمام می گویند: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

در اینجا مؤمنان طلب وفای وعده الهی شامل آمرزش و رحمت را نمودند که رسول خدا به اذن پروردگار آن را برای مؤمنان ضامن شده بود.

۱. خردمندان، آماده ی پذیرش حق هستند و در کنار پاسخگویی به ندای فطرت، به ندای انبیا، علما و شهدا پاسخ می دهند. إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ

۲. استغفار و اعتراف، نشانه ی عقل است. لِأُولِي الْأَلْبَابِ ... رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا

پوشش زشتی ها

۵۷. رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. (آل عمران ۱۹۳)

خدایا ببخشا ز ما هر گناه بدیهای ما را بیوش ای اله

پس از آنکه تسلیم کردیم جان تو محشورمان ساز با صالحان

شاید مراد از ذنوب گناهان کبیره باشد و مراد از سیئات گناهان صغیره، چنانکه در آیهی شریفه إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... سیئات در برابر کبائر آمده است و ممکن است مراد از سیئات آثار گناه باشد.

۱. از آداب دعا که زمینهی عفو الهی را فراهم می کند، توجه به ربوبیت الهی است

۲. ایمان، زمینهی دریافت مغفرت الهی است. فَأَمَّا، فَاعْفِرْ لَنَا

۳. دیگران را در دعای خود شریک کنیم. فَاعْفِرْ لَنَا

۴. پرده پوشی و عفو، از شئون ربوبیت و از شیوه های تربیت است رَبَّنَا ... كَفِّرْ عَنَّا

۵. مردن و مرگ انسان با اراده الهی است. تَوَفَّنَا

۶. خردمندان دوراندیش، مرگ با نیکان را آرزو می کنند. تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

۷. نیکان و ابرار مقامی دارند که خردمندان آرزوی آن را می کند لِأُولِي الْأَلْبَابِ ... تَوَفَّنَا مَعَ

الْأَبْرَارِ ارج نهادن به مقام ابرار، و توجه به آنان، و ایجاد ارتباط و علقه با آنان است.

واژه ابرار دارای معنایی وسیع به وسعت همه خوبی ها است این لغت از بر مشتق شده

و با بر در مقابل بحر که همه خشکی ها در مقابل همه دریاها را شامل می شود، از یک

ریشه اند و لذا بر همه اعمال نیک و عقاید شایسته را در بر می گیرد تا بدان حد که لایق

توصیف خداوند نیز شده است.

تعدی و طغیان ابرقدرتان

۵۸. رَبَّنَا اَنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْزُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَعْطَى . قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَ اَرَى طه ۴۶. ۴۵.

بگفتند ترسیم ای کردگار	که با این همه قدرت آشکار
که فرعون دارد به درگاه خویش	به ما راهی از ظلم آرد به پیش
فزون تر کند شعله سرکشی	که در قلب او هست چون آتشی
پس آنگاه یزدان بگفتا سخن	نترسید، دارید یاری چو من
ببینم هرآنچه که دارد وجود	نیوشم هرآنچه که خواهی شنود

آنچه برای انبیا مذموم است، خشیت و ترس قلبی از غیر خداست و گرنه، خوف طبیعی، لازمه‌ی انسانیت آن بزرگواران و همه انسان‌هاست و هر انسانی در برابر خطرات این ترس را دارد.

۱. بررسی مشکلات و موانع احتمالی و ترس از آینده و ناکامی، منافاتی با اخلاص و مقام نبوت ندارد.

۲- جوسازی و شایعه سازی، شیوه‌ی طاغوت‌ها و ستمگران است. آنان فضا را مسموم و مردان خدا را متهم می‌نمایند و یا بعد از شنیدن حق دست به آشوب می‌زنند تا سخن حق آنان اثر نکند.

۳- ایمان به حضور در پیشگاه خداوند و یقین به امدادهای الهی، عامل شجاعت و روحیه یافتن مؤمنان است .

پذیرش الهی بالاترین درخواست

۵۹. وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

(بقره ۱۲۷)

برای دعا دست برداشتند

چو دیوار کعبه برافراشتند

همانا تو هستی سمیع و علیم

که فرمای از ما قبول ای حکیم

از آیات و روایات متعدّد استفاده می‌شود که خانه کعبه، از زمان حضرت آدم بوده و در سوره‌ی آل عمران نیز از کعبه به عنوان اولین خانه مردم یاد شده است.

در این آیه سخن از بالا بردن پایه‌های خانه بدست ابراهیم (علیه السلام) است و این تعبیر می‌رساند که اساس خانه کعبه، قبلاً وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) آن را بالا برده‌اند.

۱. بانیان کارهای نیک را فراموش نکنیم. «إِذْ يَرْفَعُ» «اذ» یعنی گذشته را یاد کن.

۲. در مسیر اهداف الهی، کار بنایی و کارگری نیز عبادت است. لذا از خدا قبولی آن را می‌خواهند. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

۳. کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیت دارد. حتی اگر کعبه بسازیم، ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد، ارزش ندارد. رَبَّنَا تَقَبَّلْ

۴. کارهای خود را در برابر عظمت خداوند، قابل ذکر ندانیم. حضرت ابراهیم نامی از کار و بنایی خود نبرد و فقط گفت: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

۵. در روایات آمده است: از شرایط استجاب و آداب دعا، ستایش خداوند است. ابراهیم (علیه السلام) دعای خود را با ستایش پروردگار همراه ساخته است.

شقاوت و گمراهی

۶۰. رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ. (مومنون ۱۰۷)

قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۱۰۸

از آن لطف بی حد که داری به ذات ز دوزخ کنون بخش ما را نجات

اگر از عداوت بپوشیم رخت زیانکار هستیم بسیار سخت

به تندی جواب آید از سوی رب به دوزخ شوید و ببندید لب

(خداوند به آنان) گوید: دور شوید و در آتش گم شوید و با من سخن مگویید.

تفسیر المیزان :

منظور از این درخواست ، همان رجوع به دنیاست و به زبان حال می گویند ما را به دنیا بازگردان، تا توبه کنیم و عمل صالح به جا آوریم و اگر ما به گمراهی و عصیان رجوع کردیم، در این صورت ستمکار بوده و مستحق عذاب هستیم.

۱. وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند.
«غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا»

۲. دوری از راه انبیا، مایه‌ی شقاوت و بدبختی است. «آيَاتِي تُتْلَى، غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا»

۳. خداوند در قیامت با کوبنده‌ترین کلمات، با کفار سخن می‌گوید «اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ»

اعتراف به گناه

۶۱. رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اعراف ۲۳

بگفتند با کردگار این سخن	که ما ظلم کردیم بر خویشتن
کنون گر نبخشائی ای کردگار	گناهی که کردیم و آن زشت کار
همانا که از خاسران گشته ایم	به رنگ زیان دست آغشته ایم

شیطان و آدم هر دو نافرمانی کردند؛ اما شیطان نسبت به نافرمانی خود (ترك سجده)، به عدل و حکمت الهی اعتراض و استکبار کرد و برتری نژاد خود را مطرح ساخت و پشیمان هم نشد؛ اما حضرت آدم و حوّا، به کار خلاف خود اعتراف کردند و از خداوند تقاضای بخشایش کردند .

این سخن نهایت تضرع و التماس آن دو را می رساند که به مخالفت با امر ارشادی اقرار نمودند و دانستند که این مخالفت آنها ظلم به نفس است و لذا هیچ درخواستی جز طلب مغفرت و رحمت ننمودند.

۱. در برابر ستم‌هایی که به خود روا می‌داریم باید از خداوند استمداد جوییم و آن‌ها را جبران کنیم. قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا

۲. آدم و حوّا، هم در تخلف شريك بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی

۳. هرگونه خلافی، ظلم به خویشتن است، چون مخالفت با فرمان خدا مخالفت با تکامل و سعادت واقعی خود است. ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا

۴. از آداب دعا و استغفار، ابتدا اعتراف به گناه است. قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا

۵. نخستین خواسته‌ی بشر از خدا، تقاضای عفو و رحمت بود. وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا

۶. مهم‌ترین مسأله برای گناهکار، مغفرت الهی ، سپس درخواست‌های دیگر

توکل و بازگشت

۶۲. إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (ممتحنه ۴)

بگفتا خلیل این سخن بر پدر	اگر مؤمن آبی به رب بشر
برای تو از درگه لطف رب	کنم بخشش و مغفرت را طلب
وگرنه مرا نیست دیگر سزا	که از قهر ایزد رهانم تو را
به یزدان بگفت این سخن را ز نو	توکل نمودیم تنها به تو
نهادیم روی از همه بر درت	همه بازگردند اندر برت

برائت از کفار و مشرکان را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزید. هنگامی که حضرت ابراهیم، پایداری پدر (عمو) را به کفر و شرک دید و از هدایت او مأیوس شد، از او برائت جست و استغفار برای او، وعده‌ای بود که به پدر داد تا زمینه بازگشت او را فراهم سازد.

چنانکه در سوره توبه آیه ۱۱۴ می‌فرماید فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ

۱. ایمان، باید از هرگونه شرک، خالص باشد. تَوَكَّلُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ
۲. جبهه‌گیری و قاطعیت در برابر کفر و شرک، به توکل، نیایش و توجه به معاد نیاز دارد. إِنَّا بُرَآؤُا ... عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا

۳. معنای توکل گوشه‌گیری و انفعال نیست، بلکه در کنار اعلام برائت صریح و موضع‌گیری شدید نسبت به مشرکان، توکل معنا دارد. إِنَّا بُرَآؤُا ... كَفَرْنَا ... تَوَكَّلْنَا
۴. توکل داروی رفع نگرانی‌هاست. چون اعلام برائت آن هم با قاطعیت و صراحت

ممکن است آثار سویی را در پی داشته باشد، توکل لازم است إِنَّا بُرَآؤُا

۵. هر کجا سخنی می گویند و تصمیمی از خود نشان می دهید، نفس خود را با یاد خدا مهار کنید.

۶. توکل و انابه باید تنها به درگاه خدا باشد. عَلَيْكَ تَوَكُّلُنَا وَإِلَيْكَ اُنْبُنَا

۷. اولیای خدا، خود را مالک چیزی نمی دانند و به خود اجازه نمی دهند قانون الهی را

عوض کنند لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

۸. مسیر تمام هستی و مسیر ما به سوی اوست. إِلَيْكَ اُنْبُنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

پیروان ابراهیم (علیه السلام) همه روابط خود را با قوم مشرک خود بکلی قطع نمودند به جز یک رابطه و آن گفتار ابراهیم به پدرش بود که گفت : من بزودی برای تو از پروردگارم طلب مغفرت می کنم و این وعده ابراهیم به جهت آن بود که برایش روشن نبوده که او دشمن خداست و امیدوار بوده تا شاید توبه کند و بسوی خدا باز گردد، اما وقتی برایش معلوم شد که او ایمان آور نیست از وی برائت جست، آنگاه در مقام اعتراف به عجز و ذلت بندگی خود در برابر غنای پروردگار و عزت او می گوید:

من در رابطه با این استغفار برای تو از جانب خودم هیچ قدرت و اراده و ملکیتی ندارم، فقط خداست که می تواند استغفار مرا اجابت کند و به تو رحم کند و یا اعراض نموده و رحمت خود را دریغ دارد.

و نیز ابراهیم و مؤمنان به درگاه پروردگار خود عرضه می دارند که پروردگارا ما در همه امورمان فقط بر تو توکل و اعتماد می کنیم و در همه امور تدبیر خود را به تو وامی گذاریم و بسوی تو انابه و رجوع می کنیم و بازگشت هر چیز به سوی توست و ما با جان های خود بسوی تو هجرت می کنیم .

دعای عاقبت به خیری

۶۳. رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

خدایا ز بعد هدایت دگر آل عمران ۸ مگردان دل ما بر آیین شرّ

ز الطاف خاصت به ما کن نثار که بسیار بخشنده ای کردگار

این درخواست از آثار رسوخ و ثبات علم در آنان (راسخون در علم) است و به پروردگار خود پناه می برند که مبادا انحراف در قلب هایشان رسوخ کند و علمی را که آراسته به آن هستند زایل و برطرف نماید،

چون آن ها مقام پروردگارشان را می شناسند و مطلق بودن قدرت او را با عقل خویش دریافته اند، و از ناحیه خود رحمتی به ما عطا کن تا نعمت رسوخ در علم برای آن ها باقی بماند و آن ها را در سیر صراط مستقیم هدایت کمک کند، و اگر این علم نبود بواسطه جهل و استضعاف از اشقیاء بودند.

فقط رحمتی از جانب خدا می خواهیم نه کس دیگر و آن ها تمام ملک هستی را از آن خدا می دانند و یقین دارند که اسباب ظاهری هیچ استقلالی از خود ندارند و لذا می گویند (خدایا تنها تو بخشنده ای)،

۱. به علم و دانش خود مغرور نشویم و از خداوند هدایت بخواهیم «رَبَّنَا لَا تُزِغْ

۲. نشانه‌ی علم واقعی و رسوخ در علم، توجّه به خدا و استمداد از اوست

۳. محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است. «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»

۴. در خط قرار گرفتن خیلی مهم نیست، از خط خارج نشدن بسیار اهمیّت دارد

۵. هدیه و هبه‌ی حقیقی، مخصوص اوست. «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»

رهایی از ستمگران و کافران

۶۴. فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ . (یونس ۸۵)

بگفتند قومش که از این سپس به یزدان توکل نماییم و بس

خدایا تو از فتنه ظالمان نگه دار ما را به دور زمان

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

به رحمت تو ای ایزد کائنات از این کافران بخش ما را نجات

پس ایشان با راهنمایی موسی (علیه السلام) بر خدایشان توکل و اعتماد نمودند و در مقام دعا که نتیجه همان توکلشان بود، گفتند: خدایا لباس ضعف و ذلت را از تن ما برکن و ما را از شر قوم ستمکار نجات بده.

چون اینکه گفتند، ما را فتنه ظالمان قرار مده، یعنی اینکه ما از ضعف و ذلت بدر آور، چون ضعف ضعیفاء باعث فریفته شدن و اغواء اقویا و ظالمان می گردد، لذا ضعیف، فتنه و وسیله آزمایش ستمگر است، چون ظلم پذیری ضعیف است که ستمگر را به ظلم غره نموده و بر می انگیزاند.

۱. اوّل توکل، بعد دعا. تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا

۲. با ایمان، توکل و دعا، خود را از شرّ ظالمان نجات دهیم تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا، نَجِّنَا

۳. فرعونیان، هم مسرفند، هم ظالم و هم کافر. اسراف زمینه ساز ظلم و ظلم نیز

زمینه ی کفر است. الْمُسْرِفِينَ، الظَّالِمِينَ، الْكَافِرِينَ

۴. ابتدا باید برای حفظ هویت مکتبی دعا کرد، لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً و سپس برای سلامتی

شخصی. «نَجِّنَا» چون اگر ستمگران پیروز شوند، خطّ ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می شوند.

انتظار اعرافیان

۶۵. وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

(اعراف ۴۷)

به ناگاه افتد ز سوئی نظر

چو اعرافیان را بر اهل سقر

بگویند با ایزد خویشتن

گشایند این گونه لب بر سخن

به يك جای ما را مده خود قرار

که با این ستمکار مردان خوار

هنگامی که اصحاب اعراف یا اصحاب جنت (این صحیح تر می باشد)، نگاهشان متوجه اهل جهنم می شود به خدا پناه می برند از اینکه با آنان محشور شده و در آتش واقع شوند.

صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ به جهت آنست که انسان بطور عادی تمایلی به نگاه کردن به چیزهایی که باعث ناراحتی او می شود ندارد ولیکن گاهی بدون اختیار نظر انسان به چنین مناظری می افتد و اصحاب جنت هم به خودی خود میلی به دیدن عذاب دوزخیان ندارند، اما زمانی که چشمهایشان به طرف آنان برگردانیده می شود، و نگاهشان به آن ها می افتد نگران شده و به خدا پناه می برند.

اعرافیان به اهل بهشت نگاه می کنند و آنان را می شناسند و سلام می کنند؛ اما به اهل دوزخ نگاه نمی کنند، بلکه چشمشان ناخواسته به آنان می افتد.

اعرافیان نمی گویند ما را اهل آتش قرار مده، بلکه می گویند: ما را همنشین ظالمان مگردان. گویا مجالست با ستمگر، بدتر از آتش دوزخ است

اعراف : کسانی که خوبی و بدی را به هم آمیخته اند در انتظارند تا نجاتشان دهند (افراد صغیر کم عقل و کند ذهن و.... راهنما و هدایتی به آنان نرسیده)

خواهان آمرزش الهی

۶۶. آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

بیاورد ایمان رسول نکو	بقره ۲۸۵	بر آنچه خدا نازل بر او
بگشتند قائل همه مؤمنان		به یکتایی کردگار جهان
بگشتند مؤمن به پروردگار		به جمله ملکهای آن کردگار
نمودند با میل و رغبت قبول		هر آنچه کتابست یا که رسول
بگفتند، پیغمبران خدا		تفاوت ندارند در چشم ما
شنیدیم دستور پروردگار		ببندیم فرمان حق را به کار
بخوایم آمرزش از سرگذشت		که بر سوی تو بازخواهیم گشت

در آیه اصول دین (توحید، نبوت، معاد) بیان شده و در آیه بعد، آمادگی انسان برای انجام تکالیف الهی و درخواست رحمت و مغفرت از خدا مطرح می‌شود. لذا در حدیث آمده است که این آیه و آیه بعد ارزش خاصی دارند و تلاوت آن دو همانند گنج است. تکریم پیامبر لازم است و حساب رسول الله (صلی الله علیه و آله) از دیگران جداست. لذا در این آیه ابتدا نام رسول خدا و ایمان او آمد و سپس نام مؤمنان و عقاید آنان.

۱. تبلور مکتب در رهبر است. «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ»

۲. نزول کتب آسمانی، برای پرورش و تربیت انسان‌هاست. «مِنْ رَبِّهِ»

۴. ایمان به همه انبیا لازم است، چون تمام انبیا یک هدف دارند. کُتِبَ وَرُسُلِهِ

۵. زمینه‌ی دریافت مغفرت الهی، ایمان و عمل است. سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا

۶. در کنار ایمان و عمل، باز هم باید چشم امید به رحمت و غفران الهی داشت.

۷. بخشش، از شئون ربوبیت و زمینه‌ی پرورش است. «غُفْرَانَكَ رَبَّنَا»

مواخذه از خطا و فراموشی

۶۷. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا. (بقره ۲۸۶)

به اندازه طاقت هر نفر خدا داده تکلیف نه بیشتر

نکویی هر شخص بهرش نکوست بدیهای او نیز بر ضد اوست

خدایا تو بر ما عقوبت مگیر بر آنچه فراموش شد از ضمیر

عقوبت نرانی به ما ای خدا اگر چه نمودیم کار خطا

عدم تکلیف سنگین

۶۸. رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا

تو بر دوش ما ای خدای جهان مَنه بار تکلیف بیش از توان

چنانکه به پیشینیان بلاد چنین بار سنگین نهادهی زیاد

به اندازه ی طاقت و تحمل ما

۶۹. رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ

هرآنچه که ما را برآن نیست تاب مخواه و میفزای بار عذاب

عفو و آمرزش و رحمت

۷۰. وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا

ببخش و بیامرز بار گناه به رحمت به ما کن نظر ای اله

مولا و سرپرستی فقط تویی

۷۱. أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

توبی یاور و یار و مولای ما

از مجازات‌های سنگین که در اثر طغیان و فساد امت‌های پیشین بر آن‌ها تحمیل شد، درخواست عفو می‌شود و در انتها پیروزی بر کافران

۱. تکالیف الهی، بیش از توان انسان نیست. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا اسلام، دین آسانی است، نه سخت گیری.

۲. اعمال ما آثاری دارد که بازتابش به خود ما برمی گردد لها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا

۳. انسان، آزاد و صاحب اختیار است. لها ما گسبت

۴. انجام یا ترك دستورات الهی، سود و ضررش برای خود ماست. لَهَا ... عَلَیْهَا

۵. کسانی که می‌گویند: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» و سراپا عادل و متقی هستند، بازهم از خطا و نسیان‌های خود نگرانند و دعا می‌کنند. «إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

۶. به تاریخ گذشتگان و حوادث تلخ آنان بنگریم تا درس عبرت گرفته وبه خدا پناه ببریم. مَا حَمَلَتْهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا

۷. آداب دعا آن است که ابتدا به ضعف خود اقرار کنیم؛ لا طاقَةَ لَنَا سِوَسِ به عظمت خداوند گواهی دهیم؛ اَنْتَ مَوْلَانَا آنگاه خواست خود را مطرح کنیم

۸. پیروزی اسلام بر کفر، خواسته دائمی مؤمنان است فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

تکلیف قرار ندان برای خدا

۷۲. وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا. (نساء ۷۷)

نبینی مگر حال آن عده را که گفتند این گونه ای مصطفی

به ما رخصتی بخش تا در جهاد بجنگیم با دشمن بدنهاد

بگفتیم چون نیست گاه نبرد نبایست در این زمان جنگ کرد

بخوانید با شوق اکنون صلوات ببخشید بر بینوایان زکات

پس آنگاه چون دور گردون گذشت بر آنها جهادی مقرر بگشت

فزون تر ز ترس خدای نکو بترسیده بودند از خلق او

به یزدان بگفتند با قلب تنگ چرا گشت واجب چنین حکم جنگ

چرا مرگ ما را به تاخیر باز نیفکند آن ایزد بی نیاز

به آنها بگو این دو روز حیات متاعیست ناچیز در کائنات

هرآن کس بترسد ز پروردگار نکوتر بر او هست دار القرار

که هرگز به اندازه يك فتیل نکرده به کس ظلم رب جلیل

۱. توجّه به تاریخ، سازنده است. «أَلَمْ تَرَ ...»

۲. در آغاز هر انقلابی، تحمل مشکلات و سعه‌ی صدر لازم است کُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

۳. باید احساسات زودرس و شعارهای توخالی را کنترل کرد کُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

۴. دستورهای خداوند، طبق مصالح واقعی است، نه تقاضای مردم.

۵. همیشه و همه جا شمشیر کارساز نیست. در شرایط بحرانی و عدم آمادگی، نباید بهانه

به دشمن قوی پنجه داد. «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

۶. مسائل عبادی با مسائل اقتصادی آن بهم پیوسته است الصَّلَاةُ، الزَّكَاةُ

۷. فرمان نماز و زکات قبل از جهاد صادر و تشریع شده. كُفُّوا... وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

۸. خودسازی، مقدّم بر جامعه‌سازی است، آنکه اهل نماز و زکات نباشد، اهل اخلاص و

ایثار نخواهد بود. أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ

۹. انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. گاهی از شعار تا عمل فاصله زیاد

است. «فَلَمَّا كُتِبَ ... إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ»

۱۰. فرمان جهاد، وسیله‌ی آزمایش مردم است كُتِبَ ... الْقِتَالُ ... فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ

۱۱. سرچشمه اعتراض به فرمان جهاد، ترس است يَخْشَوْنَ ... لِمَ كُتِبَتْ

۱۲. عامل مهم ترك جبهه و جهاد، دلبستگی‌های دنیوی استلَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ

۱۳. به فرمان‌های خدا و زمان صدور آنها اعتراض نکنید. در برابر امر الهی، محاسبات

زمانی و مکانی خود را کنار بگذارید لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ

مسلمانان صدر اسلام در دوران سخت مکه، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه‌ی جنگ با

مشرکان را می‌خواستند و می‌گفتند: پیش از اسلام عزیز بودیم، اینك به خاطر اسلام گرفتار

فشاریم، بگذار بجنگیم تا عزّت خود را به دست آوریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله که آن هنگام مأمور به جنگ نبود، اجازه نمی‌داد، ولی پس از هجرت

که فرمان جهاد آمد، جمعی از همان جهاد طلبان، دست به اعتراض و بهانه جویی زدند

و کفار مکه را بزرگ شمرده و از آنان به شدّت می‌ترسیدند.

قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) است. یعنی افرادی می‌گویند: تا زمان قیام امام زمان نباید

حکم قتل بیاید.

بهانه جویی

۷۳. رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قصص ۴۷

سزد گر بگوئی به اهل کتاب	بیارید ایمان به اسلام ناب
گواهی دهد هم به یکتا خدا	هم ارسال تورات و انجیل را
همی پیشتر ز آنکه آن کبریا	کشد خط خذلان به روی شما
و یا همچو اصحاب سبت از	خدا یکی لعن و نفرین بیاید فرا
که هرچه خدا خواست واقع شود	همانا چنین حکم خواهد رود

یعنی اگر پیامبری بسوی این ها نمی فرستادیم حجت بر علیه آن ها تمام نبود و در صورتی که ما آن ها را بواسطه کفر و فسقشان به مصیبت دنیوی یا اخروی گرفتار می کردیم، می توانستند عذر بیاورند و بر علیه ما حجت اقامه کنند، که پروردگارا چرا رسولی بسوی ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی و مؤمن شویم ؟

۱. بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خود ماست. تُصِيبُهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ آری اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می گذارند.

۲. ایمان به خدا و پیروی از انبیا، رمز نجات از مصیبت ها تُصِيبُهُمْ مُصِيبَةٌ

۳. عقل، علم و فطرت، به تنهایی کافی و کارساز نیست، بلکه وحی نیز لازم است

۴. عقاب بدون بیان، قبیح است. لَوْ لَا أَرْسَلْتَ (بعثت انبیا یک اتمام حجت است تا کسی نگوید: ما که خبر نداشتیم و ندانسته مرتکب خلاف شده ایم.)

۵. پیروی و اطاعت، نشانه‌ی ایمان واقعی است فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ذلیل و خوار نشدن

۷۴. وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى (طه ۱۳۴)

هرآن کس به خوب جهان راغب است ثوابی ز دار الفنا طالب است
بداند که تنها بدست خداست ثوابی که در خورد هر دو سراسر است
که بر حاجت خلق و حال ضمیر خدای ست حقا سمیع و بصیر

۱. بعثت انبیا (علیهم السلام) برای اتمام حجّت است، تا مردم بی خبری خود را بهانه قرار ندهند

۲. تا قانون ابلاغ نشود، جریمه و کیفر عادلانه نخواهد بود لَوْ لَا أَرْسَلْتَ

۳. تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حقّ اعتراض خواهند داشت. «لَوْ لَا أَرْسَلْتَ»

۴. پیروی از انبیا کلید عزت و آبرومندی است مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى
عقل همچون وحی، حجّت الهی است، ولی چون مدار ادراکاتش محدود است، به تنهایی کافی نیست و حجّت تمام نیست. لذا انبیا از دانستنی‌های غیبی و ملکوتی و اخروی که دست عقل از آن کوتاه است خبر می‌دهند.

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا پیامبرانی (را فرستادیم) که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا پس از پیامبران، برای مردم بر خدا حجّتی نباشد و خداوند همواره شکست‌ناپذیر و حکیم است.

درخواست راهنما برای نجات از فساد

۷۵. رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (بقره ۱۲۹)

از اخلافتان خود رسولی بر آر	که آیات تو خوانده ای کردگار
به مردم بیاموزد علم کتاب	به حکمت دهد سوق سوی صواب
روانهایشان پاک ساز و سلیم	همانا تو هستی عزیز و حکیم

این آیه، دعایی دیگر از حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بازگو می‌کند که بیانگر عظمت فوق‌العاده روح، و ترسیم‌کننده‌ی سوز و اخلاص درونی اوست. با آنکه خود در حال حیات و از پیامبران برجسته الهی است، برای نسل‌های آینده دعا می‌کند که پروردگارا! در میان مردم و ذریه من، پیامبری از خودشان مبعوث کن

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده: اَنَا دَعَوَةُ ابِي اِبْرَاهِيمَ، من نتیجه اجابت دعای پدرم ابراهیم هستم که فرمود: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ با آنکه در دعای ابراهیم (علیه السلام) تعلیم بر تزکیه مقدم شده، اما خداوند در اجابت این دعا، تزکیه را مقدم داشته تا به ابراهیم هشدار دهد که تزکیه، با ارزش‌تر است و تعلیم در مرتبه بعدی است. نیاز به رهبر آسمانی، از اساسی‌ترین نیازهای جامعه است.

اگر قرن‌ها قبل برای آن دعا می‌شود، نشان‌دهنده‌ی اهمیّت و ارزش و نقش آن است. آری، بالا بردن دیوارهای کعبه بدون حضور رهبر معصوم و الهی، بتخانه‌ای بیش از آب در نمی‌آید. هدف از بعثت پیامبران، تعلیم و تزکیه مردم بر اساس کتاب آسمانی است. علم و دانش زمانی نتیجه می‌دهد که همراه با بینش و حکمت، و همراه با تزکیه و تقوا باشد.

تسلیم خدا بودن

۷۶. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ ثُبِّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (بقره ۱۲۸)

خدا یا تو ما را مسلمان نما	که باشیم حکم و امرت رضا
بر اخلاف ما نیز اینگونه باز	در دین حق را بفرمای باز
ره بندگی را به ما ده نشان	ببخشا که توایی و مهربان

با آن که حضرت ابراهیم و اسماعیل هر دو در اجرای فرمان ذبح، عالی ترین درجه تسلیم در برابر خدا را به نمایش گذاردند، در این آیه از خداوند می خواهند که ما را تسلیم فرمان خودت قرارده. گویا از خداوند تسلیم بیشتر و یا تداوم روحیه تسلیم را می خواهند. کسی که فقط تسلیم خدا باشد، نه در برابر عمومی بت تراش تسلیم می شود و نه در برابر بت ها به زانو می افتد و نه از طاغوت ها پیروی می کند.

۱. به کمالات امروز خود قانع نشوید، تکامل و تداوم آنرا از خدا بخواهید رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا
۲. توجّه به نسل و فرزندان، خداپسندانه است که حاکی از وسعت نظر و سوز و عشق درونی است و بارها در دعا های حضرت ابراهیم آمده است.
۳. راه و روش بندگی را باید از خدا آموخت و گرنه انسان گرفتار انواع خرافات و انحرافات می شود. «آرِنَا مَنَاسِكَنَا

۴. تا روح تسلیم نباشد، بیان احکام سودی نخواهد داشت. در اینجا ابراهیم (علیه السلام)
ابتدا از خداوند روح تسلیم تقاضا می کند، سپس راه و روش عبادت و بندگی
۵. نیاز به توبه و بازگشت الطاف الهی، در هر حال و برای هر مقامی، ارزش است
۶. یکی از آداب دعا، ستایش پروردگار است که در این آیه نیز به چشم می خورد.

ورود در بهشت

۷۷. رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (غافر ۸)

در آور تو ایشان به باغ عدن

که وعده بدادی خود اندر سخن

هر آنکس نکو بود بنشان برش

ز آباء و فرزند و از همسرش

همانا تو هستی حکیمی عزیز

که بی حد بود اقتدار تو نیز

در مورد با هم بودن اعضای يك خانواده که همه بهشتی باشند، در جای دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ نسل مؤمن را در بهشت به نیاکانشان ملحق می‌کنیم. انبیا و فرشتگان دعاهای خود را با رَبَّنَا و رَبِّ آغاز می‌کردند:

دعای حضرت آدم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»

دعای حضرت نوح: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ»

دعای حضرت ابراهیم: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»

دعای حضرت یوسف: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»

دعای حضرت موسی: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»

دعای حضرت سلیمان: «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ»

دعای حضرت عیسی: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً»

دعای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»

دعای مؤمنان: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

دعای فرشتگان در این آیه که می‌گویند: رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ

مشمول دعای اولیای خدا شدن، صلاحیت لازم دارد. اَدْخُلْهُمْ ... وَمَنْ صَلَحَ

رهایی از دوزخ

۷۸. الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْحَجِيمِ. (غافر ۷)

تو را علم و رحمت بر او محکم ست

خدایا که هرچه در این عالم ست

که بهر رضایت برفتند راه

تو بر توبه کاران ببخشا گناه

که اندر جهنم بود بی حساب

نگهدارشان باش از آن عذاب

عرش چیست؟

در قرآن بیست مرتبه به عرش خدا اشاره شده است. در لغت، عرش، تخت پایه بلند و کرسی تخت پایه کوتاه است. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟

عرش یا کنایه از مرکز قدرت الهی است و یا مرکز صدور احکام الهی و مراد از حاملان عرش فرشتگانی هستند که تعدادشان هشت نفر معرفی شده است. يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ گفتنی است که حقیقت عرش برای ما روشن نیست

ولی از مجموع آیات شاید بتوان این مسأله را دریافت که جهان هستی دارای يك مرکز است و خداوند بر آن مرکز احاطه‌ی کامل دارد. اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ و اجرای اراده‌ی الهی از طریق فرشتگانی است که در اطراف این مرکز فرماندهی هستند نظیر:

اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ... لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ. يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا گردش شب و روز و

تدبیر امور و تفصیل آیات و آگاهی از تمام ذرات هستی و آنچه از آسمان نازل می‌شود و آنچه به آسمان بالا می‌رود،

رمز آن است که تمام این امور در عرش الهی واقع می‌شود. حقیقتی از حقایق و امری از امور خارجی و مرکز تدبیر امور جهان است.

۱. بی‌نهایت، تنها خداست، حتی عرش الهی محدودیت دارد. حَوْلُهُ
۲. آداب دعا این است: ابتدا تسبیح و تحمید، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ سپس تجلیل و توصیف، «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةٌ وَعِلْمًا» آن گاه دعا.
۳. سنگینی مسئولیت، شما را از تسبیح و تحمید خدا و یاد نیازمندان باز ندارد. فرشتگان حامل عرش، هم به یاد خدا هستند، «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» و هم محتاجان را دعا می‌کنند. يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
۴. در دعا سنخیت لازم است. فرشتگان اهل ایمان برای مؤمنان دعا می‌کنند.
۵. ایمان، رشته اتصال و ارتباط میان عالم ملك با عالم ملکوت است.
۶. استغفار کسانی در حق دیگران مؤثر است که خود اهل ایمان باشند.
۷. میان فرشتگان و انسان رابطه است. (امام سجّاد (علیه السلام) در صحیفه‌ی سجّادیه به گروه‌هایی از فرشتگان دعا و درود می‌فرستد و) فرشتگان حامل عرش در این آیه به انسان‌ها درود می‌فرستند. «يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»
۸. دعا به دیگران، يك ارزش پسندیده و شناخته شده‌ی قرآنی است
۹. کسانی مشمول دعای فرشتگانند که اهل ایمان و عمل باشند.
۱۰. توبه به تنهایی کافی نیست، پیروی عملی لازم است. «تَابُوا وَاتَّبَعُوا»
۱۱. راه نجات، در پیروی از راه خداست. وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ فِيهِمْ عَذَابُ الْجَحِيمِ

مومن واقعی شدن

۷۹. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. (انعام ۲۷)

چو بر حال آنها نمائی نظر

زمانی که سوزند اندر سقر

سر انگشت حسرت گزیده به دست

ببینی در آن حال آن قوم پست

نمودیم رجعت به دار الفنا

که ای کاش باری دگر نیز ما

نکردیم تکذیب خود هیچگاه

که دیگر بر آیات یکتا اله

بیاورده ایمان به اسلام و دین

بگشتیم ما نیز از مومنین

این آرزوی آن ها نظیر همان انکار شرک به خدا و سوگند دروغشان می باشد، زیرا آرزوی خیرات و منافعی که در قیامت از آن ها فوت شده، برای آن ها، همینطور اظهار تأسف و حسرتی هم که در باره کوتاهی در امر قیامت می کنند، اما آرزوی امر محال چه فائده ای، مخصوصا وقتی که از دست دادن نعمتهای اخروی مستند به اختیار خود آن ها و قصور در تدبیر و عملشان می باشد، هیچ راهی برای وصول به آرزویشان ندارند. آرزوی برگشت به دنیا، هم در لحظه‌ی مرگ است و هم در قبر و هم در قیامت، رَبِّ اَرْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا،

۱. کفار هنگام عرضه بر آتش، وحشت زده و ذلت بار ناله می زنند. إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا مراحل و مواقف قیامت متعدّد است، در بعضی از مراحل گنهکاران ناله می زنند و در بعضی مواقف مهر سکوت بردهانشان می خورد.

۲. تکذیب آیات الهی، موجب پشیمانی در آخرت است إِذْ وَقَفُوا... فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا

۳. تا فرصت باقی است، ایمان آوریم، چون در آخرت مجال برگشت نیست.

هدف ارسال راهنما

۸۰. رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ. (یس ۱۶) وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

بدادند پاسخ که یکتا اله

بود بر رسولی ما خود گواه

که هرگز جز ابلاغ وحی خدا

نبودست تکلیف دیگر به ما

۱. در برابر انکارهای پی در پی دشمن، دل خود را با یاد خدا آرامش دهید رَبَّنَا يَعْلَمُ

۲. وظیفه‌ی انبیا، روشنگری و تبلیغ آگاهی بخش است و ضامن نتیجه نیستند .

برخی انسان‌ها به وجود خدا اعتقاد دارند، ولی مسأله‌ی نبوت را نمی‌پذیرند و می‌گویند خداوند به ما عقل داده و نیازی به وحی نداریم. این اعتقاد ناشی از عدم شناخت صحیح خداست، چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ أَنْعَامَ ۹۱

و خدا را چنانکه درخور اوست

ارج نگذاشتند [و از آن روست،]

که بگفتند: بهر هیچ بشر

نفرستاده هیچ [ردّ و اثر]

پس بگو: آن کتاب [کش از ما]

موسی آورده بود [سوی شما،]

آنکه نوری [و آیتی] می بود

مردمان را هدایتی می بود،

گروهی از یهود با این که به نزول وحی بر حضرت موسی عقیده داشتند، اما از سر لجاجت می‌گفتند: خداوند بر هیچ پیامبری کتابی نازل نکرده. پس تورات را که به آن عقیده دارید چه کسی نازل کرده است؟

توحید در دعا

۸۱. وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (کهف ۱۴)

به دلهایشان مهر پروردگار	نمودیم خود محکم و استوار
چو از مهر یزدان بپاخواستند	زبان را بدین گفته آراسستند
که یزدانما هست رب جهان	بود مالک این زمین و آسمان
بجز او نخوانیم کس را خدا	جزین گر بگوئیم باشد خطا

می فرماید: ما قلب های آن ها را محکم و آرام نمودیم تا توانستند در مجلس پادشاه که در آن عبادت بت ها معمول بود و همه را به آن وادار می نمودند، قیام کنند و مردم را از عبادت بت ها منع نمایند و با کمال شجاعت در مقابل جمعیت ایستادند و مخالفت خود را با عبادت بت ها اعلام کردند و گفتند:

ما فقط پروردگار آسمان و زمین را عبادت می کنیم، برای اصرار و تأکید گفتند: اگر غیر او را بپرستیم این عمل تجاوز از حد و بالا بردن مخلوق تا حد خالق است.

۱. آرامش و پایداری دل ها به دست خداست. «رَبَطْنَا
۲. در برابر انحرافات جامعه، نشستن جایز نیست، باید قیام کرد. إِذْ قَامُوا
۳. امدادهای الهی، در سایه‌ی ایمان، وحدت، قیام و توکل بر اوست رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ
۴. قیام در برابر ستمگر، نیاز به ایمانی استوار و دلی مطمئن دارد
۵. ایمان واقعی همراه با قیام است. رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا
۶. موحد واقعی، هرگز سراغ شرك نمی‌رود. لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا

شریک برای خدا در خیال

۸۲. وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ. (نحل ۸۶)

بخواهند دیدن شریکان خویش

همه مشرکان سر فکنده به پیش

یکایک به چنگال حسرت دچار

بگویند آن لحظه با کردگار

پرستش نمودیم دون خدا

که بودند آیا همین حاکمان

شما را نکردیم دور از اله

شریکان بگویند ما هیچگاه

بر طبق روایات، در قیامت، مواقف مختلفی است؛ در بعضی مواقف مُهر بر لب خورده و دست و پا گواهی می‌دهند. در دیگری، ناله‌ها و استمدادها بلند است. دیگر، انسان به دنبال آن است که گناه خود را به گردن دیگران بیندازد.

به شیطان می‌گوید: تو مرا به کفر و شرک وادار کردی، و شیطان گوید: من از روز اول با شرک شما مخالف بودم إني كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ گاهی مقصّر را بت‌ها می‌داند، ولی آنها هم تبری می‌جویند وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ حتّی خدا به حضرت عیسی خطاب: آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را معبود قرار دهند؟

و عیسی در پاسخ می‌گوید: تو از هر شریکی منزّهی، به سراغ جن رفتند، هرگز من کسی را به سوی غیر تو دعوت نکرده‌ام قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ و موجوداتی که شرکای خدا قرار گرفته اند، از مشرکان تبری می‌جویند و آن‌ها را تکذیب می‌کنند. وحشت قیامت باعث می‌شود که انسان برای رهایی خود، بار را به دوش دیگران بیندازد. معبودهای ساختگی نیز در قیامت، محشور می‌شوند.

ناسپاسی آنان و قهر خدا

۸۳. فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرْقَنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (سباء ۱۹)

بگفتند بر ایزد بی نیاز سفرهای ما ساز دور و دراز

چو اینگونه راندند بر لب سخن ستم ها بکردند بر خویشان

بکردیمشان در قصص عبرتی که کردند بر مردمان آیتی

به هر سو پراکنده کردیمشان ز آن ناز در رنج بردیمشان

که بر مردمان صبور و شکور شود یافت عبرتی در آن بر وفور

۱. قوم سبأ به خداوند معتقد بودند و در دعا از کلمه ربنا استفاده کردند. رَبَّنَا بَاعِدْ

۲. ناسپاسی، ظلم به خویش است. «بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»

۳. متلاشی و تارومار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم شد

۴. ناسپاسی، سبب فروپاشی زندگی انسان می شود. كُلَّ مُمَرِّقٍ

أَحَادِيثَ خبری است که مردم یا برای سرگرمی و یا به عنوان مثال برای یکدیگر نقل می کنند. یعنی این مردم به جای سپاسگزاری از بابت امنیت و نزدیکی قریه شان، ناسپاسی کردند و گفتند: خدایا بین سفرهای ما دوری بیانداز،

یعنی دهکده های ما را از هم دور کن و این امر عین کفر و طغیان بود، همانطور که بنی اسرائیل از مرغ بریان و ترنجبین به ستوه آمده و تقاضای سیر و پیاز کردند. پس خدا هم به جهت این ناسپاسی شهر و دیارشان را ویران کرد و جمعشان را پراکنده ساخت و آن ها در واقع با ارتکاب گناهان به خودشان ستم کردند

و خدا هم عین و اثری از آن ها باقی نگذاشت و جز داستان و سرگذشت چیزی از آن ها باقی نماند. و اجزاءشان از هم متفرق و پراکنده شد و همچون غباری پخش و منتشر شدند. و در این داستان برای هر کسی که در راه خدا بسیار صابر بوده و نعمات الهی را اشکرگزار باشد اندرزها و آیاتی وجود دارد، چون چنین فردی از این داستان استدلال کرده و نتیجه می گیرد که بر انسان واجب است که پروردگارش را بپرستد و نفس خود را از هوا باز دارد و نعمات خدا را شکر گزارد

و نیز استدلال می کند که در ماوراء زندگی دنیوی، روز بعثی هست که انسان در آن روز به جهت اعمالش مجازات می شود. خدا به قوم سبأ چند نعمت ویژه داده بود:

الف: مناطق پر برکت و حاصلخیز. بارگنا فیها

ب: نعمت امنیّت. آمِنِیْن

ج: خانه ها و مناطق مسکونی نزدیک به هم و قابل رؤیت. قُرًی ظَاهِرَةً

د: آسان بودن سفر، به گونه ای که شب و روز امکان رفت و آمد بود سِیْرُوا فِیْهَا

داستان قوم سبأ جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان زندگی می کردند و تمدنی عالی و درخشان داشتند. این منطقه رودخانه مهمی نداشت و آب باران در دشت به هدر می رفت، لذا مردم به فکر افتادند که سدّ بزرگی بسازند و آب را پشت آن ذخیره کنند.

در انتهای یکی از درّه ها، در کنار شهر مَآرِب، سدّ خاکی عظیمی ساختند که به همین نام مشهور شد. موش های صحرایی به دیواره این سدّ خاکی حمله کردند و آن را از درون سست کردند، چنانکه با جاری شدن يك سیلاب عظیم، دیواره سدّ شکست و سیل عظیمی جاری شد که تمدّن عظیم سبأ را در زیرِ گل و لای مدفون ساخت. آب خروجی از این سدّ باعث آبادانی دو طرفِ رودی شد که از پای سدّ جاری بود و روستاهای بسیاری با باغستان ها و کشتزارهای زیبا در دو طرف آن پدیدار گشت.

بیزاری جویی

۸۴. قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ. (قصص ۶۳)

در آن حال آنانکه قهر و عذاب

بر آنهاست قطعی دهنده ی عذاب

گر اغوا نمودیم اهل جهان

دلیلی بر این کار بودی نهان

که چون ما بگردند گمره ز راست

اندیشه این بود ما را به خواست

پرستش نکردند ما را کنون

بجوئیم نفرت از آن قوم دون

یعنی در روز قیامت پیشوایان و ائمه ضلالت (از قبیل فرعون و نمرود و سایر گردنکشان تاریخ) که خود را خدای مردم می دانستند، ائمه کفر و ضلالت از پیروان خود و اعمال شرک آمیز آن ها بیزاری می جویند و نمی توانند هیچ نفعی برای آنها داشته باشند.

با بر پایی قیامت، صحنه های عجیب و گوناگونی اتفاق می افتد که این آیات به بعضی از آن ها اشاره می فرماید؛ یکی از صحنه ها، سؤالات توبیخ آمیز خداوند، از مشرکان است. صحنه ی دیگر، اظهار تنفر و بیزاری معبودها از کسانی است که آن ها را می پرستیدند و صحنه ی سوّم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم در جواب می گوید:

مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب می شنود که: بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِيْنَ گناه را به گردن ما نیاندازید،

بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید. بعضی از معبودها همچون حضرت عیسی و فرشتگان الهی، تقصیری ندارند؛ اما کسانی نظیر شیاطین، طاغوت‌ها دانشمندانی که سبب بدعت و انحراف در دین گشته‌اند، مقصّرند و عذاب خدا در مورد آنان قطعی است

۱. صحنه‌های قیامت را فراموش نکنیم. «وَيَوْمَ»

۲. دادگاه قیامت، علنی و حضوری است. «أَيْنَ شُرَكَائِي»

۳. کاری نکنیم که در قیامت، از پاسخ‌گویی آن، درمانده و عاجز باشیم.

۴. شرك و تکیه بر هرچه غیر خداست، گمان، خیال و سراب است.

۵. معبودهای عزیز دنیوی، ذلیلان و محکومان اخروی‌اند. «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ»

۶. هرکس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند، عذاب الهی برایش حتمی است. «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ»

۷. پرستش غیر خدا، يك فریب است. «أَغْوَيْنَا»

۸. فریب خوردگان، به دنبال فریب دیگران نیز هستند. «أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»

۹. انسان‌ها در انتخاب راه آزادند و می‌توانند راه‌های انحرافی را نیز برگزینند.

۱۰. معبودهای غیر خدایی، روزی از عابدان خود متنفر خواهند بود.

۱۱. حقیقت شرك، هوی پرستی است. «ما كَانُوا إِلَّا نَا يَعْبُدُونَ»

سران کفر به مشرکین اشاره میکنند و می‌گویند پروردگارا ما این‌ها را گمراه کردیم، همان‌طور که خودمان هم گمراه شدیم، یعنی این‌ها به اختیار خود گمراه شدند و ما آن‌ها را مجبور به ضلالت نکردیم، همچنانکه خود ما نیز به اختیار خود گمراه شدیم و هیچ اجبار و اضطراری در میان نبود.

عذابی دو چندان

۸۵. رَبَّنَا اٰتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (احزاب ۶۸)

خدایا عذاب مضاعف بساز

بر آن پیشوایان بیداد و آز

بر ایشان تو لعنت کن ای نیک رب

فزونتر نما آتش این غضب

لعنت بزرگ، شاید همان لعنت آیه ۱۶۱ سوره ی بقره باشد: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ

هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

همانا کسانی که کافر شدند

ز دنیا برفتند و کافر بُدند

بر ایشان بود لعنتی پایدار

که آن را فرستاد پروردگار

تمام ملائک تمام بشر

فرستند لعنت بر او سربه سر

پیام ها کسانی که بخاطر تبعیت از بزرگان و طاغوتیان جهنمی شده اند. از خدا می خواهند که عذاب آن بزرگان را مضاعف، و آنان را مشمول لعن شدیدتری گرداند. چرا؟

الف. چون آن بزرگان، هم خودشان به سرکشی در برابر خدا اقدام کردند [و از این رو، مستوجب عذاب شدند] و هم موجبات سرکشی و گمراهی دیگران را مهیا کردند [و این هم عذابی دیگر می خواهد]

ب. به خاطر شدت ناراحتی ای که از آن ها دارند و در واقع دلشان می خواهد عذاب سهم خودشان به آن ها داده شود. در مقابل کسانی که ولایت اولیای خدا را پذیرفته اند، در آخرت از این پیروی بسیار خشنودند و نه تنها از شفاعت آنان بهره مند می شوند، بلکه از خدا می خواهند که بیشتر در محضر آنان باشند (اغلب ما امید داریم که اگر در این دنیا از محضر اهل بیت (علیهم السلام) محروم مانده ایم؛ ان شاء الله در بهشت محضر ایشان را درک کنیم؛ و اساساً بهشت با بودن آن هاست که برایمان بهشت می شود)

تاملی در جامعه دینی اگر توجه کنیم که آخرت ظهور باطن دنیاست معلوم می‌شود که چه تفاوت عظیمی است بین دلبستگی مومنان به رهبران خود با دلبستگی غیر مومنان به بزرگان و سرکردگان کافر و منافق خویش. با توجه به اینکه در آخرت حقایق پشت پرده این دنیاست که آشکار می‌شود؛ وقتی کافران برای بزرگان‌شان عذاب و لعنت را تقاضا می‌کنند، یعنی در آن جا به این حقیقت پی برده‌اند که:

الف. حقیقت عذاب همان لعنت (دوری از رحمت) است

ب. چه اندازه از بزرگان خود که از آنها پیروی می‌کرده‌اند بیزار بوده‌اند؛ و در حقیقت، ارزش‌های اعتباری دنیا که بر اساس آن عده‌ای را بزرگ و شایسته پیروی می‌دانسته‌اند مطلوب حقیقی آنان نبوده و به تعبیر دیگر، معیارهای آن‌ها در ارزش‌گذاری چنان نادرست بوده که الان دقیقاً نقطه مقابل آن را از خدا می‌خواهند.

اطاعت از رهبران فاسد و ائمه‌ی ظلم

۸۶. قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (اعراف ۳۸)

بگویند آن دسته ی زیر دست به آن کس که فرمانروا شان بدست

که پروردگار را بدیانی عیان نمودند گمراهان این کسان

فزونتر نما پس بر ایشان عذاب پس آنکه بیاید ز یزدان خطاب

که هرکس عذابی چشد قدر خود نباشید آگاه از آن چه بد .

از صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی قیامت، گفتگوی دوزخیان با یکدیگر، به ویژه با سران و بزرگانی است که سبب جهنمی شدن آنان شده‌اند. به همین جهت آنجا دوستان بی‌تقوا نیز با هم دشمن می‌شوند. الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ

گاهی هم تقاضا می کنند که عاملان گمراهی خود را ببینند و پایمالشان کنند. **أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا** و گاهی اطاعت از بزرگان را عامل سقوط خویش می دانند. **أَطْعَمْنَا سَادَتَنَا وَكُفَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا** اما انسان دارای اختیار و آزادی عمل است و نمی تواند انحراف و خطای خود را تنها به گردن دیگران اندازد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مراد از رهبران **هؤلاء أضلُّونا**، رهبران فاسد و ائمه‌ی ظلم و جور می باشد. در قیامت رهبران جور و پیروان آنها، هرکدام دو برابر عذاب می شوند، زیرا قرآن در پاسخ تقاضای منحرفان برای عذاب دو برابر رهبران خود می فرماید: هم رهبران دو برابر کیفر دارند و هم پیروان آن ها، **لِكُلِّ ضِعْفٍ** رهبران، چون هم خود منحرف شدند و هم دیگران را منحرف کردند و اما پیروان آن ها نیز هم برای انحراف خود و هم برای این که با پیروی و حمایت خود به رهبران باطل رونق دادند.

۱. در بهشت، کینه و دشمنی نیست، سراسر صلح و صفاست ولی در جهنم، افراد یکدیگر را لعن و نفرین می کنند. **لَعَنْتُ أُخْتَهَا** چنانکه در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی عنکبوت می خوانیم:

يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا

۲. جنّ نیز مانند انسان، تکلیف دارد و گنهکاران هردو سرنوشتی مشابه دارند و در یک دوزخ قرار می گیرند. **الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ ... لَعَنْتُ أُخْتَهَا**

۳. کفار، یکباره وارد دوزخ نمی شوند، بلکه به ترتیب و نوبت. **كُلَّمَا دَخَلَتْ**

۴. ولایت‌ها، محبت‌ها و حمایت‌های غیر الهی، در قیامت به کینه و نفرین و دشمنی تبدیل می شود. **لَعَنْتُ أُخْتَهَا**

۵. در قیامت، همه می کوشند تا گناه خود را به گردن دیگری اندازند یا برای خود شریک جرم پیدا کنند. **هؤلاء أضلُّونا**

۶. گاهی انسان کیفرهایی می بیند که خود آگاه نیست. **وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ**

با شاهدان

۸۷. رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (آل عمران ۵۳)

خدا یا بر آنچه فرستاده ای	بر آنچه به پیغمبرت داده ای
بکردیم آن را یکایک قبول	اطاعت کنیم از مسیح و رسول
تو در بین افراد شاهد به دین	همی ثبت کن نان ما را چنین

این کلام گفتار حواریین است که برای بیان متن واقعه و آنکه تأثیر بیشتری ایجاد نماید، از آنان نقل قول نکرد، بلکه به صیغه حاضر کلام را آورد و گفتند:

پروردگارا ما شرایع دین را از پیامبر آموختیم و به آن ایمان آورده و عمل و پیروی کردیم و همه ما شاهد هستیم که پیامبر به شرایعی که مردم را به آن ها دعوت می کند عامل است و از آن ها تخطی و تعدی نمی کند، یا آنکه از خدا درخواست کرده اند که آن ها را شاهدان بر اعمال قرار دهد.

در عبارت مَعَ الشَّاهِدِينَ معنای حمایت است که در عبارت «مِنَ الشَّاهِدِينَ» نیست. نظیر تفاوت «آمنوا به» و «آمنوا معه».

چون در آیهی قبل حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) به عنوان شاهد مطرح شد، پس «با شاهدان بودن» یعنی همراه و یاور انبیا بودن.

۱. لازمه ی ایمان، پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است آمَنَّا... وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ

۲. ایمان به تمام دستورات الهی لازم است. آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ

۳. از خداوند بخواهیم ما را در ایمان ثابت و از حامیان انبیا قرار دهد فَاكْتُبْنَا مَعَ

با گواهان

۸۸. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (مائده ۸۳)

میان همه شاهدانت نویس

خدایا نام ما را به وجهی نفیس

نمونه‌ی اشک شوق مسیحیان، یکی هنگامی بود که جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) آیات سوره‌ی مریم را در حبشه برای نجاشی خواند، یکی هم آنگاه که جمعی از مسیحیان همراه جعفر، به مدینه آمدند و آیات سوره‌ی یس را شنیدند.

۱. نشان افراد دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حق، منقلب می‌شوند. (ولی نااهلان، با دیدن حق هم تکان نمی‌خورند.) لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَإِذَا

۲. ایمان و اقرار باید بر اساس شناخت باشد مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا ۳. در دعا، از کلمه‌ی مقدس ربنا استمداد کنیم. رَبَّنَا آمَنَّا

۴. شناخت و معرفت، اشک و اعتراف به نواقص خود، نشانه‌ی رشد و تربیت .

تفسیر المیزان : و هنگامی که آنچه را بر رسول الله نازل شده می‌شنوند می‌بینی که چشم‌هایشان پر از اشک می‌شود به جهت آنکه حق را شناخته‌اند و از این جهت دل‌هایشان نرم شده می‌گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، پس ما را هم در گروه کسانی بنویس که شهادت به حقانیت دین دادند)، یعنی شناخت حقانیت اسلام و آیات قرآن باعث می‌شود که اشک از چشمان آنها سرازیر شود و حق در قلب‌هایشان تأثیر می‌گذارد. و اینها همه تصدیق و گواه مطلبی است که قبلاً فرموده بود که نصاری به مؤمنان نزدیک‌ترند و محبتشان بیشتر است، چون آن‌ها در برابر حق خاضعند و لذا وقتی حق را می‌شنوند.

یاری مقابل تباهی

۸۹. رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (عنکبوت ۳۰)

بگفتا خدایا مرا کن مدد که نابود سازیم این قوم بد

این جمله درخواست فتح و گشایش از جانب خدا و نیز نفرینی است خطاب به قوم بدکارش چون عمل آنان در صورت شیوع زمین را فاسد می کرد و نسل بشر را نابود می نمود. در تفاسیر می خوانیم که قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ به گونه ای که در مجالس عمومی، به یکدیگر سخن زشت می گفتند، قمار بازی می کردند، در حضور جمع برهنه می شدند، همانا شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم جهان در آن کار بر شما پیشی نگرفته است .

شما به سراغ مردها می روید و راه (طبیعی زناشویی) را قطع می کنید و در مجالس خود (آشکارا و بی پرده) اعمال ناپسند انجام می دهید؟ پس قومش پاسخی ندادند جز این که گفتند: اگر تو (در ادّعی پیامبری) از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور ... درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛

۱. لواط، منکر و فاحشه است، الْمُنْكَرُ - لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ و لواط کننده، مفسد فی الارض است. رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

۲. تنها بودن، مانع نهی از منکر نیست. حضرت لوط با آنکه تنها بود؛ امّا در مقابل

انحراف و منحرفان ایستاد و از خداوند استمداد نمود. رَبِّ انصُرْنِي

۳. همواره باید در فکر غلبه بر مفسدان باشیم، نه آنکه حکومت آنان را بپذیریم. رَبِّ

انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

جدایی بین تباہکاران

۹۰. رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ مائدة ۲۵

بگفت ای پدیدآور هرچه هست

پس آنگاه موسی برافراشت دست

به هارون و بر خویش فرمانروا

که من هستم اکنون فقط ای خدا

تو ما را جدا ساز ای کردگار

از این قوم فاسق دل زشتکار

این کلام کنایه از بیان ناتوانی حضرت موسی بر وادار کردن مردم به قبول دعوت است و مراد ایشان نفی مطلق قدرت دعوت مردم نبوده، چون بعضی از مردم خدا ترس بوده و مانند آن دو نفر دعوت موسی (علیه السلام) را اجابت کرده بودند و این تعریض به جهت آنست که آن جناب آن ها را دعوت نموده و در ابلاغ رسالت خود کوتاهی نکرده، اما بنی اسرائیل دعوت او را رد کرده و نسبت به ایشان بی ادبی نموده اند،

پس به همین جهت در مقام شکایت آنها به پروردگار عرضه می دارد، خدایا: من کوتاهی نکردم ، اما غیر از خودم و برادرم یا عده ای اندک کسی دعوت مرا اجابت نکرد، پس تو خود به قدرت ربوبیت خود گره از کار ما بگشا و حساب مرا از این قوم عصیانگر جدا کن و بدیهی است اسم فاعل فاسق حکایت از استمرار و دوام دارد،

یعنی این قوم دائما در حال عصیان و گناه بوده اند و مضمون دعای آن حضرت در خواست عذاب برای آن ها نیست، بلکه در خواست هدایت و کارگشایی از جانب خود خداست که هادی مطلق است، وگرنه آن جناب از نزول عذاب بر بنی اسرائیل بیمناک بود و به همین جهت به درگاه خدا دعا نمود.

حضرت موسی (علیه السلام) ، پس از یأس از حرکت بنی اسرائیل، به درگاه خداوند شکایت کرد.

درخواست فاصله افتادن، برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرا نگیرد و تنها دشمنان به کیفر برسند، یا اینکه درخواست می‌کرد با مرگ کفار، میان آنان و دشمنان فاصله افتد.

در این که چرا حضرت موسی (علیه السلام) فقط از خود و برادرش یاد می‌کند و از آن دو نفر پرهیزکار که با موسی (علیه السلام) همصدا شدند و مردم را برای ورود به شهر دعوت کردند یادی نمی‌کند،

مفسران سخنانی دارند، از جمله: موسی (علیه السلام) به ثبات قدم آن دو نفر هم اطمینان نداشت. چون آن دو نفر از سوی مردم به سنگسار تهدید شده بودند، لذا حضرت موسی (علیه السلام) گفت: خدایا! من هیچ قدرتی ندارم، حتی آن دو نفر در معرض خطرند.

۱. غالب دعا‌های قرآنی با استمداد از اسم ربّ است. قَالَ رَبِّ ...

۲. در حالی که همه‌ی مردم از ما بریده‌اند، به نجات دهنده‌ی اصلی متوسّل شویم. فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ ... قَالَ رَبِّ ...

۳. شکایت پیامبران به خداوند و نفرین، وقتی است که از ایمان و اطاعت مردم مأیوس شوند. رَبِّ إِنِّي ...

۴. سرپیچی از جهاد، فسق است. فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

۵. یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای خدا و محروم شدن از فیض وجودشان است. فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

۶. یکی از بلاها و سختی‌های مؤمنان، زندگی با فاسقان و در میان آنان بودن است. فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

مغلوب و مضطر شدن

۹۱. قَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرُ (قمر ۱۰)

به ایزد برآورد دست دعا که مغلوب قومم شدم ای خدا

مرا باش یاور به یاری خویش که پیروز گردم بر این قوم و کیش

کلمه‌ی فَاَنْتَصِرُ به جای فَاَنْصُر آمده است، یعنی خداوندا! برای دین خودت مرا یاری کن، نصرت من نصرت راه تو است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: حضرت نوح ۹۵۰ سال آشکارا و پنهانی مردم را به راه راست دعوت کرد، ولی چون آنان را سرکش دید، دست به دعا برداشت و گفت: رَبَّ اَنِّي مَغْلُوبٌ در تمام قرآن يك بار کلمه‌ی مغلوب به کار رفته که درباره‌ی حضرت نوح (علیه السلام) است، چنان که در میان سلام‌های الهی بر انبیاء فقط يك سلام با جمله‌ی فِي الْعَالَمِينَ آمده که آن هم درباره‌ی حضرت نوح (علیه السلام) است سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ

۱. انبیا در اوج گرفتاری به لطف الهی امیدوارند. قَدَعَا رَبَّهُ

۲. مغلوب و ضعیف بودن، نشانه‌ی باطل بودن نیست. اَنِّي مَغْلُوبٌ

هنگامی که سختی‌ها بیماری‌ها و بلاها و سرازیر می‌شوند این احساس به انسان دست می‌دهد که دیگر بایستی به خدا واگذار کرد. در روایات داریم نمازی ۲ رکعتی بخوانید و در سجده چندین بار این عبارت قرآنی را بخوانید و به خدا واگذار نمایید و هر چه صلاح است انجام شود و راحتی و آرامش در همین است رَبَّ اَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرُ حضرت نوح (علیه السلام) با همین عبارت زحمات چندین صدساله‌ی خود را با خدای خود نجوی کرد و به آرامش رسید.

وقتی تو باشی ؛ زندگی برایم زیباست ؛ عاشقی برایم با معناست !

وقتی تو باشی ؛ قلبم بی آرزوست ، ای تنها آرزوی من در لحظه های تنهایی !

وقتی تو عزیز دلم باشی ؛ همدم باشی ؛ سر پناهم باشی ؛ طلوع آفتاب برایم آغاز یک روز پر خاطره دیگر با تو است

تو هستی ، برای من هستی ، تا آخرش همه هستی ام هستی !!!

حالا من هستم و یک عشق پاک در قلبم !

وقتی تو باشی ؛ عشق در وجودم همیشه زنده است ، میتپد قلبم تنها برای تو و می گذرد لحظه ها به یاد تو و می ماند برای همیشه یک عشق جاودانه در قلب هایمان !

وقتی تو گل من باشی ؛ باغچه خشک قلبم بهاری می شود ، این دل از عطر و بوی تو پر از محبت و صفا می شود !

وقتی تو عشق من باشی ؛ این چشمها برای دیدن تو بی قرار و بی تاب می شود ، حضور تو در کنارم تنها آرزو می شود !

وقتی تو همدم باشی ؛ دیگر تنهایی با من بیگانه می شود ، غم و غصه های دنیا در قلبم فراری می شوند !

خدای من مولای من همه چیز من ، ادرکنی

مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلَّا الْقَوِيُّ

ذکر تسبیح الهی

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (زخرف ۱۳)

منزه خدایی که (انواع کشتی و چهار پایان) را مسخر ما گردانید و گرنه قادر بر آن نبودیم

سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (اعراف ۵)

منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء ۸۷)

(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!

سُبْحَانَكَ تَبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (اعراف ۱۴۳)

خداوندا! منزهی تو (از اینکه تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!

سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ (سبا ۴۱)

منزهی (از اینکه همتایی داشته باشی)! تنها تو ولی مائی

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ منزه است (صافات-۱۸۰)

پروردگار تو، پروردگار عزت (و قدرت) از آنچه آنان توصیف می کنند.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.

پاک و منزه است خداوند و ستایش مخصوص خداست و معبودی جز خدا نیست . و خداوند بزرگتر است.

منابع : تفسیر نور استاد قرائتی. قرآن منظوم (دکتر امید مجد) برداشت های مؤلف

اسلام ایرانیان

چرا مکتب تشیع؟

فراگیری تشیع در ایران

سرشناسه : زارع پور، محمود ۱۳۳۶هـ



بخش ۱: آغاز اسلام ایرانیان زمان حیات پیامبر تعبیرات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ایرانیان افتخاری ارزشمند، دو آیه قرآن در مختص ایرانیان

بخش ۲: فراگیری تشیع در ایران: سلمان مئا. شهادت سیدالشهداء (اسلام حسینی و یزیدی) شاگردان امام ششم حضور حضرت امام رضا حضرت معصومه حضرت شاه چراغ و عبدالعظیم

بخش ۳: اسلام باذان ایرانی و سایر ایرانیان مقیم یمن زمان حیات پیامبر

بخش ۴: برخورد و جنگ اعراب با دولت ایران فاتحین در زمان خلفا و بنی امیه ناراضی بودن مردم و نظرات متفکرین

بخش ۵: نفوذ آرام ادبیات اسلام و تدریجی در اشعار شاعران ایرانی

بخش ۶: انتقام ایران (ابومسلم خراسانی) از اعراب (بنی امیه و مروانیان) نسبت تشیع به ایرانیان چرا موالی (ایرانیان) به مکتب تشیع روی آوردند؟ ثروت خدیجه علیها سلام برای فقر و تنگدستی و شمشیر علی علیه السلام برای دفاع امامان معصوم علیهم السلام در حمله اعراب به ایران شرکت نداشته اند

بخش ۷: تقریباً ۲۵۰۰ سال می گذرد، نزدیک ۱۴ قرن، با اسلام

ضرورت نقد منصفانه دوران صفویه و عملکرد حاکمان صفوی

بخش ۸: هیچ ملتی به اندازه ایرانیان به اسلام خدمت نکرد

خبر از انقلاب ملت ایران انتقال دانش از جهان اسلام به غرب

بخش ۹: انتقال دانش از جهان اسلام به غرب

اعترافات متفکران غربی تاثیر و تاثر فلسفه اسلامی از مغرب زمین

مقدمه متأسفانه مطالب دروغ و شاخداری درباره نحوه شیعه شدن ایرانیها مطرح است. دروغ درباره شکنجه وحشیانه مردم تبریز توسط حکومت صفویه که خنده آور است. آیا میشود کسی را بزور عاشق چیزی کرد؟! استقرار و نفوذ یک مذهب در میان یک قوم، امری نه دفعی بلکه به صورت تدریجی است. به نظر میرسد از زمانی که اولین ایرانی به تشیع گرایش یافته تا زمانی که تشیع در ایران فراگیر شد و اکثریت ایرانیان را شیعیان تشکیل دادند، اتفاقاتی که طی ۱۰ قرن اولیه اسلام در ایران به وقوع پیوست باعث فراگیری تشیع در ایران شد، هرگز بحث زور و شکنجه و کشتار حقیقت ندارد و متأسفانه غریزه های خودباخته و دشمنان تشیع تاریخ را جعل کرده تا علت شیعه شدن مردم ایران مخفی بماند. **مرتب میگویند که دین و مذهب ایرانیها به زور و شمشیر صفویه و با متوسل شدن به زور بوده** و هیچ اختیاری در این مورد نبوده و میگویند شیعه صفوی. ایرانیان تا قرن دهم سنی بودند. شاه اسماعیل صفوی در تبریز تاج گذاری کرد، بسیاری از سنی ها را قتل عام نمود.

اولاً: شاه اسماعیل یک جوان ۱۴ ساله بود و نمیتوان پذیرفت که وی بدون حمایت شیعیان به قدرت رسیده باشد. زیرا منطقی نیست که حامیان وی از سنی ها باشند و علیه مذهب خود، شاه اسماعیل را به نفع مذهب تشیع حمایت کنند. بنابراین، در ایران آن زمان شیعیان زیادی بودند که صفویه به اتکای آنان توانستند قدرتی تشکیل دهند و در برابر عثمانی که یک امپراتوری پر قدرت مدعی سنی بود، بایستند.

ثانیاً: در تاریخ ثابت نشده که صفویه با زور شمشیر شیعه را در ایران به وجود آورده باشند. البته به صورت جزئی و موردی، اهل سنت مورد آزار صفویان واقع می شدند، چنانکه شیعیان مورد آزار عثمانی ها قرار می گرفتند. روشن است که عمل هر دو حکومت **نادرست و غیراسلامی** بوده است. مؤلف محمود زارع پور

اسلام آوردن ایرانیان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله

قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط اعراب به این ایران بیاید، ایرانیان مقیم یمن و بحرین به آئین اسلام گرویدند، علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، در اثر تبلیغات اسلامی عده زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی در آمدند، و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد.

الف، تعبیرات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ایرانیان

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی از تعبیر علم بهره می گیرد و می فرماید: اگر دانش در ثریا باشد مردانی از سرزمین فارس به آن دست پیدا خواهند کرد لو کان العلم بالثریا یا لتناولہ رجال من فارس (کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۱)
۲. در جای دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ایرانیان به شکل دیگری تجلیل کرده است و آنان را ملتی نیکوکار و خیر خواه معرفی می کند و می فرماید: خداوند در میان بندگان دو گروه دارد که منشاء خیر و خوبی هستند: در میان عرب، خیر و خوبی در قریش است و در میان عجم نیکوکاری و خیرخواهی از آن ایرانیان است. لله من عباده خیرتان: فخیرته من العرب قریش ومن العجم فارس. نفس الرحمان فی فضایل سلمان، ص ۱۳۳

۳. زمانی که ایرانیان، ندای عدالت خواهانه و عزت منشانه اسلام را با گوش جان شنیدند، از روی بصیرت و آگاهی لبیک گفتند و از این ندای آسمانی، به عنوان آیین رسمی خود، استقبال کردند و با عشق و ایمان، به تقویت و ترویج آن پرداختند که یکی از پرشورترین

و گسترده ترین میدان های خدمت ایرانیان به اسلام، صحنه علم و فرهنگ است. شهید مطهری(ره) می گوید: هر چند اکثر آثار علمی که از خارج دنیای اسلام، نقل و ترجمه شد از غیر ایران بود، ولی اکثریت آثار اسلامی، چه در رشته علوم دینی و چه در رشته های دیگر به وسیله دانشمندان مسلمان ایرانی به وجود آمد. افتخار و امتیاز ایرانیان در این دوره اسلام در همین است.

سپس شهید مطهری سخن **ادوارد براون** را نقل می کند و می گوید: اگر از علومی که عموماً به اسم عرب معروف است، اعم از تفسیر و حدیث و الهیات و فلسفه و طب و لغت و تراجم احوال و حتی صرف و نحو زبان عربی، آنچه را که ایرانیان در این مباحث نوشته اند، مجزا کنید بهترین قسمت آن علوم، از میان می رود. (مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۳۹۰)

۴. مرحوم جلال آل احمد می گوید: اسلام پیش از آنکه به مقابله با ما (ایرانیان) بیاید، این ما بودیم که او را به ایران دعوت کردیم، بگذریم که **رستم فرخ زاد** بود که از رژیم ساسانی و سنت متحجر زردشتی، دفاعی مذبح کرد، اما اهل مدائن و تیسفون، نان و خرما به دست، در کوچه ها به پیشواز اعراب ایستاده بودند... و **سلمان فارسی** سال ها پیش از آنکه **یزدگرد** به **مرو** بگریزد، از **جی اصفهان** گریخته بود و به دستگاه اسلام پناه برده بود. (اسلام و ایران، ص ۱۸۶)

۵- روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قریش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای گروه قریش! شما در آینده به ایران حمله می کنید و ایرانیان را با شمشیر می زنید تا به آیین اسلام در آیند، به خدا سوگند، روزی خواهد آمد که ایرانیان شما را برای هدایت به اسلام با شمشیر خواهند زد معاشر قریش! **تضربون العجم علی الاسلام هذا، والله لیضربنکم علیه عودا.** (نفس الرحمان فی فضایل سلمان، ص ۱۳۱ و ص ۱۲۹)

۶- همه ملت های که به اسلام گرویدند در رشد و توسعه این آیین آسمانی نقش داشته

اند ولي سهم ایرانیان در خدمت به اسلام از سایر ملت ها بیشتر بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز ظهور اسلام به نقش موثر ایرانیان و سهم فراوان آنان در بهره مندی از اسلام و بهره دهی به دیگران، بشارت می دهد و می فرماید: در میان ملت های اسلامی، بهره مندی ایرانیان در اسلام، از سایر ملت های مسلمان بیشتر است اعظم الناس نصيبا في الاسلام اهل فارس (کنز العمال، ج ۱۲ ص ۹۰، حدیث ۳۴۱۲۶)

۷- در مورد دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: سعادت مندترین ملت های غیر عرب، در رابطه با اسلام، ملت ایران است اسعه العجم بالاسلام اهل فارس (حدیث ۳۴۱۲۵)

۸- از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این مفهوم به دست می آید که ایرانیان مردمی خدا دوست و دینمدار هستند و هرگاه تعلیمات آیینی را هماهنگ با فطرت خود ببینند آن را با جان و دل می پذیرند و در ترویج و باروری آن از هیچ کوششی دریغ نمی ورزند.

۹- نکته دیگری که از سخنان نورانی رسول خدا می توان استفاده کرد این است که ایرانیان مردمی تلاشگر و پویانده هستند، آنان قله های ایمان و علم را در پرتو سخت کوشی فزاینده فتح خواهند کرد .

۱۰- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیان خود، خبر از ظهور نخبگان و چهره های فرهیخته در آینده تاریخ می دهد و می فرماید: مردانی از فرزندان این ملت، علم و ایمان را به دست خواهند آورد، اگر چه به ظاهر دست نیافتنی باشد لتناولہ رجال من ابناء فارس.

افتخاری ارزشمند، دو آیه قرآن در مورد ایرانیان

۱۱- اولین آیه قال النبي صلی الله علیه و آله : لو كان الدين معلقا بالثريا لتناولہ رجال من ابناء فارس. (مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۱) اگر دین به ستاره ثریا آویخته باشد مردانی از فرزندان ایران، آن را به دست خواهند آورد - شان صدور این حدیث، هنگامی بود که آیه ۵۴ سوره مائده نازل شد يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ

يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ
لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

الا مؤمنان هرکس از دین خود	کنون مرتد و رویگردان بشد
برانگیزد ایزد به زودی زود	یکی پاک قومی به دور وجود
که ایزد بر آنها رفیقی نکوست	که ایشان هم او را بدارند دوست
که در پیش مردان یزدان پرست	فروتن بمانند وز عشق مست
ولی پیش کفار ناراست کار	سرافراز هستند و با اقتدار
برانگیزد این قوم را بر جهاد	بجنگند در راه حق، در بلاد
که در راه دین خداوند پاک	ندارند از سرزنش هیچ باک
بلی این چنین است فضل خدا	که بر هرکه خواهد نماید عطا
که الطاف یزدان بود بیکران	بود آگه از حال اهل جهان

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد (به خدا زبانی نمی
رساند) خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.
در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می
کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند.

این، فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد. و فضل و
احسان خداوند، گسترده و (او به همه چیز) داناست. (مائده/۵۴) استثناء ترجمه روان
همراه نظم در این آیه آمده است.

الف، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای حاضران قرائت کرد، شخصی از آن

حضرت پرسید: آن قومی را که خدا آنها را دوست می دارد و آنان نیز به خداوند عشق می ورزند چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست بر شانه **سلمان** زد و فرمود: این مرد و هموطنان او هستند هذا و ذووه سپس فرمود: لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس هموطنان تو مصداق این آیه اند .

در آیات قبل، خطر سلطه کفار و منافقان مطرح بود، اینجا سخن از ارتداد است. شاید اشاره به این باشد که نفاق و دوستی و رابطه با کفار و پذیرش سلطه آنان، به ارتداد می انجامد .

امام باقر علیه السلام درباره ی **يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ** فرمود: مراد علی علیه السلام و شیعیان اویند. در روایات شیعه و سنی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر، پس از ناکامی فرماندهان در فتح قلعه های دشمن فرمود: به خدا سوگند فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند، او هم، خدا و رسول را دوست دارد و پیروزی را به ارمغان می آورد. آنگاه پرچم را به دست علی علیه السلام داد

۱- مؤمن باید به فکر عاقبت خود باشد، چه بسا مؤمنانی که مرتد شوند.... آمَنُوا مَنْ يَزِيدُ

۲- رهبر روشن ضمیر، باید احتمال ارتداد و برگشت پیروان خود را بدهد. مَنْ يَزِيدُ مِنْكُمْ

۳- کفر یا ارتداد گروهی از مؤمنان، به راه خدا ضربه نمی زند. فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ ...

۴- زمینه ارتداد، نداشتن معرفت و محبت نسبت به دین و خداست. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ

۵- خداوند، نیازی به ایمان ما ندارد. فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ

۶- در راه ایمان و شکستن سنت ها و عادات جاهلی نباید از سرزنش ها و هوچی گری ها و

تبلیغات سوء دشمن ترسی داشت و تسلیم جو و محیط شد. لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ

- ۷- رفتار مسلمان، نرمش با برادران دینی و سرسختی در برابر دشمن است و هیچ يك از خشونت و نرمش، مطلق نیست. أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
- ۸- فضل خدا تنها مال و مقام نیست، محبت خدا و جهاد در راه او و قاطعیت در دین هم از مظاهر لطف و فضل الهی است. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
- ۹- دوستی متقابل میان خدا و بنده، از کمالات بشر است. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ
- ۱۰- با نوید جایگزینی دیگران، جلو یأس و ترس را بگیرید مَنْ يَزِدَّ... فَسَوْفَ يَأْتِي... وَلَا يَخَافُونَ
- ۱۱- مؤمن واقعی کسی است که هم عاشق و هم محبوب خدا باشد. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ
- ۱۲- کسی که ایمان واقعی دارد، هرگز در برابر کافران احساس حقارت نمی کند أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
- ۱۳- دلی که از محبت خدا خالی شد، بیمار و وابسته به کفار می شود، ولی دلی که از مهر خدا پر است هرگز وابسته نمی شود. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ ... يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ
- ۱۴- اسلام رو به گسترش ست، تنها به ریزش ها نگاه نکنیم به رویش ها نیز بنگریم. يَأْتِي اللَّهُ
- ۱۵- در آینده پرچم اسلام را کسانی بدست خواهند گرفت که عاشق خدا و مجاهد و با صلابت باشند يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ... أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
- ۱۶- جنگ روانی، در مؤمنان واقعی اثری ندارد. لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
- ۱۷- فضل خداوند، محدود نیست؛ لیکن به هرکس به قدر حکمتش عطا می کند.
- ۱۸- اگر خداوند به شخصی لطفی کرد، آگاهانه است. «وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

۱۲- دومین آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موارد متعدد از ایرانیان، با همین مضمون، تجلیل به عمل آورده است و از آینده موفقیت آمیز پارسیان، در صحنه های علم و ایمان خبر داده است: یکی از اصحاب رسول خدا می گوید: روزی در خدمت پیامبر اکرم صلی الله

علیه و آله نشستہ بودیم کہ آیات سورہ جمعہ بر آن حضرت نازل شد. پیامبر صلی اللہ علیہ و آله آیات تازہ نازل شدہ را برای ما تلاوت فرمود و چون بہ این آیہ رسید: **وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ...** (جمعہ ۳) یعنی گروہ دیگری بہ غیر از امیین، از اقوام و ملت ہا ہستند کہ ہنوز بہ اسلام نگرویدہ اند.

ہمین سان ہدایت کند نیک رب گروہی کہ ملحق شود بر عرب

کہ او را بود حکمتی پایدار خدا راست در کار خود اقتدار

ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۴

چنین فضل از لطف یکتا خداست کہ آن را ببخشد بہ ہرکس کہ خواست

کہ ہم فضل و ہم رحمت کبریا برون از حساب است و بی انتہا

شخصی پرسید: آنان کہ تا این زمان بہ ما نپیوستہ اند چہ کسانی می باشند؟ **من هؤلاء الذين لم يلحقوا بهم** پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله اشارہ بہ **سلمان فارسی** کرد و فرمود:

سوگند! بہ خداوندي کہ جانم در دست قدرت اوست، اگر ایمان در ستارہ ثریا باشد مردانی از جنس این قوم بہ آن دست پیدا خواهند کرد.

و الذي نفسي بيده لو كان الايمان بالثريا لناله رجال من هؤلاء (الدر المنثور ج ۸ ص ۱۵۲)
قابل توجہ است کہ در حدیث قبل، از تعبیر دین استفادہ شدہ لو کان الدین معلقا بالثريا... و در حدیث دوم از تعبیر «ایمان» استفادہ شدہ است لو کان الايمان بالثريا...

پیام های آیه که در شان ایرانیان نازل شد

۱. رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام مردم

پس از او، از هر نژاد و اقلیم می شود. وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا .

۲. هیچ کس قدرت جلوگیری از نفوذ اسلام در آینده تاریخ را نخواهد داشت

۳. پشتوانه پیامبران، قدرت و حکمت خداست. بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ ... الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

۴. همان حکمتی که دلیل فرستادن انبیا برای پیشینیان بوده، در بعثت پیامبر نیز هست.

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ... بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ ... وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

۵. گرچه نبوت فضل و مقام بزرگی است که خدا به هر کس بخواهد عطا می کند ولی

چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می دهد فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

(ب) اینجا پیامبر از ایرانیان به شکل دیگری تجلیل کرده و آنان را ملتی نیکوکار و خیر خواه

معرفی می کند:

خدا در میان بندگان دو گروه دارد که منشاء خیر و خوبی ند:

در میان عرب، خیر و خوبی در قریش و در میان عجم نیکوکاری و خیرخواهی از آن ایرانیان

است

لله من عباده خیرتان: فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس (نفس الرحمان فی

فضایل سلمان ص ۱۳۳)

بخش ۲ : اتفاقاتی که طی ۱۰ قرن در ایران به وقوع پیوست

فراگیری تشیع در ایران :

۱. **جناب سلمان** صحابه با وفای پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، فردی ایرانی و شیعی بود. در یمن نیز ایرانیانی وجود داشتند که متمایل به سمت اهل بیت بودند.

نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به باذان ایرانی و توسط حضرت علی علیه السلام باذان در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسلام ایمان آورد و اهل یمن از همان زمان با حضرت علی علیه السلام آشنا شدند؛ در حالی که ساحل خلیج فارس تا یمن تحت نفوذ ایران بود .

۲. **در دوره خلیفه دوم،** وی تبعیض‌هایی بین عرب و عجم قائل شد که موجب آزردهی خاطر ایرانیان گردید. پس از کشته شدن خلیفه دوم به دست یک ایرانی، فرزند وی چند تن از ایرانیان موجود در مدینه را به قتل رساند.

اما وقتی حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید اعلام کرد که بین عرب و عجم تفاوتی نیست و عرب هیچ گونه فضلی بر عجم ندارد و این باعث شد تا ایرانیان به حضرت علی علیه السلام گرایش پیدا کنند.

همچنانکه امام زین العابدین علیه السلام با خریدن و آزاد کردن تعداد زیادی از بردگان و بندگان غیر عرب، جمعیت زیادی از موالیان در مدینه ایجاد کرد که محب اهل بیت علیهم السلام بودند .

۳. **پس از شهادت سیدالشهداء** علیه السلام ایرانیان متوجه شدند از اسلام دو قرائت وجود دارد: اسلام یزیدی و اسلام حسینی. بنی امیه با آن سابقه ظلم‌ها و اعمال تبعیض‌ها نمی‌توانست در قلوب ایرانیان جایی داشته باشد

و به صورت طبیعی ایرانیان به سوی امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیه السلام گرایش پیدا کردند. و بعدها در سقوط بنی امیه بیشترین کمک‌ها را نمودند **(نقش ابومسلم خراسانی)** زیرا بنی عباس با شعار حمایت از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کردند. اما بعد معلوم شد که این جریان نیز با جریان اهل بیت علیهم السلام فاصله دارد.

۴. در طول تاریخ، برخی از **شاگردان امام جعفر صادق** و سایر ائمه علیهم السلام در ایران حضور یافتند و به طور گسترده مکتب اهل بیت علیه السلام را تبلیغ کرده و ایرانیان را به مذهب آنان دعوت می‌کردند.

۵. **حضور حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان** عامل دیگری است. یکی از دلایلی که مأمون می‌خواست امام رضا علیه السلام را ولیعهد کند، مقابله با عرب‌هایی بود که از برادرش امین حمایت می‌کردند. تحلیل وی این بود که با ولایت عهدی امام رضا علیه السلام هم ایرانیان شیعی را به سوی خود جذب خواهد کرد و هم شیعیان عرب؛ و این باعث تقویت قدرت وی و ضعف امین خواهد شد.

۶. بسیاری از امام زادگان از ظلم **منصور دوانیقی** و دیگر خلفای ستمگر به ایران آمدند و پراکندگی آنان در سراسر ایران عامل دیگری در گسترش تشیع در ایران بود.

همانطور که حضور **حضرت معصومه علیها سلام** در قم، و **حضرت شاه چراغ** علیه السلام در شیراز و **حضرت عبدالعظیم** علیه السلام در ری، از دلایل مهم روی آوری مردم ایران به سمت تشیع است.

۷. در عصر سلاطین شیعه‌ی آل بویه موجبات تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش فراهم شد و کتب مهم شیعی مثل تهذیب، استبصار، کافی و من لایحضره الفقیه در

این زمان تألیف شد. و بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و سید رضی توانستند در این عصر اسلام شیعی را به مردم معرفی نمایند.

۸. در دوره ایلخانان، حضور علامه حلی به مدت ۱۰ سال در ایران و آزادی وی در بیان احکام و مهارت او در فقه و کلام تاثیر گذار بود و همچنین تلاش‌های خواجه نصیر الدین طوسی عامل دیگری در این زمینه است.

۹. حلقه آخر این جریان تاسیس دولت صفویه و اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی و حضور و دعوت از علمای شیعه از سراسر جهان اسلام است. این همه سبب شد تا بالاخره در عصر صفویه پس از طی ۱۰ قرن، اسلام شیعی در ایران گسترش یابد و به صورت یک مکتب و مذهب فراگیر در این کشور معرفی شود.

پس به طور خلاصه می توان گفت :

۱. جناب سلمان صحابه با وفای پیامبر و اهل بیت، فردی ایرانی و شیعی بود.
۲. دوره خلیفه دوم، تبعیضهایی بین عرب و عجم، موجب آزدگی ایرانیان گردید.
۳. با شهادت سیدالشهدا ایرانیان فهمیدند از اسلام دو قرائت هست (حسینی یزیدی) ۴.
- برخی از شاگردان امام جعفر صادق و سایر ائمه علیهم السلام در ایران حضور یافتند.
۵. حضور حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان عامل دیگری است.
۶. بسیاری از امام زادگان از ظلم خلفای ستمگر به ایران (قم، ری، شیراز) آمدند.
۷. در عصر سلاطین شیعه ی آلבוویه کتب مهم شیعی مثل تهذیب، استبصار، کافی و من لایحضره الفقیه (شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و سید رضی)
۸. زمان ایلخانان، حضور علامه حلی ۱۰ سال در ایران و تلاشهای نصیر الدین طوسی
۹. تاسیس دولت صفویه و تشیع مذهب رسمی و دعوت از علمای شیعه از سراسر جهان

بخش ۳ : اسلام باذان ایرانی و ایرانیان مقیم یمن

هنگامی که دین مقدس اسلام آشکار شد و نبی اکرم صلی الله علیه و آله دعوت خود را آغاز فرمود، حکومت یمن به دست **باذان** بن ساسان ایرانی بود. باذان از جانب **خسرو پرویز** بر یمن حکومت می کرد و بر سرزمینهای حجاز و تهامه نیز نظارت داشت و گزارش کارهای آن حضرت را مرتباً به خسرو پرویز می رسانید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری خسرو پرویز را به دین مقدس اسلام دعوت کرد. وی از این موضوع سخت ناراحت شد و نامه آن جناب را پاره نمود، و برای باذان عامل خود در یمن نوشت که نویسنده این نامه را نزد وی اعزام کند. باذان نیز دو نفر ایرانی را به نام **بابویه** و **خسرو** به مدینه فرستاد و پیام خسرو پرویز را به آن جناب رسانیدند. و این اولین ارتباط رسمی ایرانیان با حضرت رسول بوده است. هنگامی که خبر احضار حضرت رسول به ایران به مشرکین **قریش** رسید، بسیار خوشوقت شدند و گفتند دیگر برای محمد خلاصی نخواهد بود، زیرا ملک الملوك خسرو پرویز با وی طرف شده و او را از بین خواهد برد.

نمایندگان باذان با حکمی که در دست داشتند در مدینه حضور پیغمبر رسیدند و منظور خود را در میان گذاشتند. حضرت فرمود : فردا بیایید و جواب خود را دریافت کنید. روز بعد که خدمت آن جناب آمدند حضرت فرمود : **شیرویه** دیشب شکم پدرش خسرو پرویز را درید و او را هلاک ساخت. پیغمبر فرمود : خداوند به من اطلاع داد که شاه شما کشته شد و مملکت شما بزودی به تصرف مسلمین در خواهد آمد. اینک شما به یمن باز گردید، و به باذان بگویید اسلام اختیار کند. اگر مسلمان شد حکومت یمن همچنان با او خواهد بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به این دو نفر هدایایی مرحمت فرمود و آن دو نفر به یمن باز گشتند و جریان را به باذان گفتند.

باذان گفت : ما چند روزي درنگ مي كنيم، اگر اين مطلب درست از كار در آمد معلوم است كه وي پيغمبر است و از طرف خداوند سخن مي گويد، آنگاه تصميم خود را خواهيم گرفت. چند روزي بر اين قضيه گذشت كه پيكي از **تيسفون** رسيد و نامه از طرف **شيرهيه** براي باذان آورد، باذان از جريان قضيه به طور رسمي مطلع شد و شيرهيه علت كشتن پدرش را براي وي شرح داده بود. شيرهيه نوشته بود كه مردم يمن را به پشتيباني وي دعوت كند و شخصي را كه در حجاز مدعي نبوت است آزاد بگذارد و موجبات ناراحتي او را فراهم نسازد. باذان در اين هنگام مسلمان شد و سپس گروهی از ايرانيان كه آنها را **ابناء و احرار** ميگفتند مسلمان شدند و اينان نخستين ايرانياني هستند، كه وارد شريعت مقدس اسلام گرديدند.

حضرت رسول باذان را همچنان بر حكومت يمن ابقا كردند و وي از اين تاريخ از طرف نبي اكرم بر يمن حكومت مي كرد و به ترويج و تبليغ اسلام پرداخت و مخالفين و معاندین را سر جاي خود نشانيد. باذان در حيات حضرت رسول درگذشت، و فرزندش **شهريبن باذان** از طرف پيغمبر به حكومت منصوب شد. وي نيز همچنان روش پدر را تعقيب نمود و با دشمنان اسلام مبارزه مي كرد.

هنوز فرستادگان پادشاه يمن در مدينه بودند كه خسرو سقوط كرد و شكمش به دست پسرش دريده شد. خود **پادشاه يمن و عده زيادي از يماني ها بعد از اين جريان مسلمان شدند** و همراه آنان گروه زيادي از ايرانيان مقيم يمن نيز اسلام اختيار كردند. يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صف ۸

به گفتار لغو و كلام خطا

بپوشند بر آن لباس عيوب

بخواهند كفار، نور خدا

نمايند خاموش اندر قلوب

و لیکن خداوند والامقام

نگهدار آن نور باشد تمام

اگرچه که کفار بر ذوالجلال

نباشند خوش دل از این گونه حال

(در آن زمان به واسطه يك جریان تاريخي عده زيادي از ايرانيان در يمن زندگي مي کردند و حکومت يمن يك حکومت، صد در صد، دست نشانده ايراني بود نیز در زمان حيات پيغمبر اکرم، در اثر تبليغات اسلامي عده زيادي از مردم بحرين که در آن روز محل سکونت ايرانيان مجوس و غير مجوس بود به آيين مسلماني در آمدند، و حتي حاکم آنجا که از طرف پادشاه ايران تعيين شده بود مسلمان شد.

اولين اسلام گروهی ايرانيان در يمن و بحرين بوده است. و با ميل و رغبت به احکام قرآن تسليم شدند و از جان و دل در ترويج شريعت اسلام کوشش نمودند و حتي در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبي اکرم جان سپردند. البته اگر از نظر فردي در نظر بگيريم شايد اولين فرد مسلمان ايراني **سلمان فارسي** است، و اسلام اين ايراني جليل آنقدر بالا گرفت که به شرف **سَلْمَانٌ مِّنْ اَهْلِ الْبَيْتِ** نایل شد. همين مقدار سابقه ايرانيان با اسلام در زمان پيغمبر اکرم صلی الله عليه و آله کافي بود که بسياري از آنان با حقايق اسلامي آشنا شوند، طبعاً اين خود وسيله اي بود براي اينکه **خبر اسلام به ايران برسد** و کم و بيش مردم ايران با اسلام آشنا شوند،

خصوصاً با توجه به اينکه وضع ديني و حکومتي آنروز ايران طوري بود که مردم تشنه يك سخن تازه بودند، در حقيقت در انتظار فرج به سر مي بردند. هرگونه خبري از اين نوع، به سرعت برق در ميان مردم مي پيچيد. مردم طبعاً مي پرسيدند اين دين جديد اصولش چيست ؟ فروعش چيست ؟

بنابراين علاقه ايرانيان به دين مقدس اسلام از همان آغاز ظهور اين دين مقدس شروع شد.

ارتداد اسود عنسي و مبارزه ایرانیان با وي

پس از مراجعت نبي اکرم از حجة الوداع، چند روزي از فرط خستگي مريض شده بستري گردیدند. **اسود** از بیماری پیغمبر اطلاع پیدا کرد و پنداشت که نبي اکرم از این ناخوشي رهايي پیدا نخواهد کرد .

از این رو در یمن ادعای نبوت کرد و گروهی را دور خود جمع نمود. عده کثیری از اعراب یمن پیرامون وي را گرفتند. ارتداد اسود نخستین ارتدادي است که در اسلام پدید آمد (ابن اثیر در کامل التواریخ ج ۲ ص ۲۲۸)

عنسي با قبائلي از عرب که پیرامون وي را گرفته بودند به طرف صنعا حمله آورد. شهر بن باذان ایرانی که حاکم حضرت نبي اکرم در یمن بود و در مرکز صنعا حکومت می راند، خود را برای دفع اسود کذاب که بر ضد اسلام قیام کرده بود آماده ساخت.

اسود با هفتصد سوار به جنگ شهر بن باذان آمد و بین این دو، جنگ سختی درگرفت. **شهر بن باذان** در این جنگ شهید شد و این **نخستین فرد ایرانی است که در راه اسلام به شهادت رسید**. اسود، پس از کشتن وي با زن شهر بن باذان ازدواج کرد و بر همه یمن تا حضر موت، بحرین، احساء، و بیابانهای بین نجد و طائف تسلط پیدا کرد . پس از کشته شدن شهر بن باذان ریاست ایرانیان را **فیروز** و **داودیه** به عهده گرفتند.

اینان همچنان در طریقه اسلام و متابعت از نبي اکرم ثابت ماندند و روش باذان و فرزندش شهر بن باذان را از دست ندادند. در این بین جریان کشته شدن شهر بن باذان و حوادث یمن به اطلاع حضرت رسید و مسلمانان مدینه متوجه شدند که جز ایرانیان و جماعتي

از عرب، سرزمین یمن مرتد شده پیرامون اسود کذاب را گرفته اند.

نامه حضرت رسول به ایرانیان یمن

جشیش دیلمی که از ایرانیان مسلمان یمن بود گوید : حضرت رسول اکرم برای ما نامه نوشتند که با اسود کذاب جنگ کنیم. فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای فیروز، دادویه، و جشیش صادر شده بود و اینان مأمور شده بودند که با دشمنان اسلام به طور آشکار و پنهان جنگ کنند، و فرمان حضرت رسول را به همه مسلمانان برسانند پس از این نامه ایرانیان مسلمان طی نقشه ای جالب که در تاریخ آمده است،

آزاده همسر شهر بن باذان که در تصرف اسود بود برای مجاهدین ایرانی پیامی محرمانه فرستاد و به آنان وعده‌ی همراهی داد. از طرق یک راهروی زیرزمینی، وارد اتاق خواب اسود عنسی شدند اسود کذاب را به قتل رساندند و آن سرزمین را به دامن اسلام بازگرداندند.

در شبی که اسود کذاب کشته شد از طریق وحی خبر کشته شدن وی به اطلاع نبی اکرم رسید، و فرمودند : قتل وی به دست مبارک که از یک خانواده مبارک می باشد واقع گردیده. از حضرت رسول پرسیدند کدام مرد وی را کشت ؟ فرمود : فیروز. ایام حکومت و ریاست اسود در یمن و نواحی آن سه ماه به طول انجامید. فیروز گوید: چون اسود را کشتیم اوضاع و احوال به صورت عادی در آمد و مانند روزهای قبل از وی، بار دیگر امن و آرامش سرزمین یمن را فرا گرفت .

بعد این جریان باز هم ایرانیان مسلمان یمن جهادها داشته اند که در تاریخ مکتوب است از جمله مبارزه ایرانیان یمن با گروهی از مرتدین عرب بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و **شهادت مردان بزرگی چون دادویه ایرانی که جناب ابوبکر در عملی که بوی نژاد پرستی می داد قاتل عرب ایشان، که اسیر مسلمانان شده بود را آزاد کرد.**

بخش ۴ : برخورد و جنگ اعراب با دولت ایران

در آن زمان دو قدرت درجه اول بر جهان حکومت می کرد: **ایران و روم**. سایر کشورها یا تحت الحمایه آنها بودند یا باج گزار آنها. ایرانیان آنروز چه از نظر سرباز و اسلحه و وسائل جنگی و چه از نظر کثرت جمعیت، و چه از نظر آذوقه و تجهیزات و امکانات دیگر، برتری فوق العاده ای نسبت به مسلمانان داشتند. اعراب مسلمان حتی با فنون جنگی آنروز در سطحی که ایرانیان و رومیان آشنا بودند، آشنا نبودند.

فاتحین عرب، در زمان خلفا و بنی امیه

زمان **خلافت ابی بکر و عمر** فرا رسید. اواخر دوره خلافت ابوبکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگهایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد در روزگاری که مسلمانان با دولت ساسانی می جنگیدند. کشور ایران با همه اغتشاشات و از هم پاشیدگیهایی که داشت از نظر نظامی بسیار نیرومند بود.

از آنجا که اعراب تازه نفس بودند و با سختیها عادت کرده بودند و روحیه قوی و راسخی داشتند **در عرض ۲۰ سال ایرانیان و رومیان را شکست میدهند**، سپاهی به فرماندهی **ابو عبیده ثقفی** به طرف ایران میفرستد و به خوزستان حمله برده و در مسیر اعراب ایرانی را تشویق به همکاری و همچنان پیش میروند، در ادامه گسترش سپاه در سرزمین ایران، دربار ساسانیان **رستم فرخزاد** حاکم خراسان را مامور تا با تشکیل سپاه مانع پیشروی اعراب گردد او هم **بهمن دراز ابرو** را برای دفاع میفرستد که سپاه اعراب تا غرب کشور یعنی مدائن و بابل عقب نشینی کرده ولی **عمر** با جمع آوری سپاه، کمک اعزام میدارد و در این جنگ بر روی رودخانه ها پل بسته میشود و **یزدگرد** هم سردارانی مثل **مهران و مثنی** را به کار میگیرد، در این جنگ ابو عبید زیر پای فیلان له شده و عمر

برای اینکه یزدگرد را ضعیف نماید. سپاهی را هم به فرماندهی **سعد بن وقاص** به پایتخت ایران اعزام میدارد و در **قادسیه** درگیری سه روز ادامه یافته و با شروع طوفان و باد در سمت ایرانیان و کشته شدن رستم فرخزاد به فتح ایران در سال ۱۴۱ ق می انجامد در این جنگ غنائم هنگفتی از جمله فرشهای نفیس، طلا، پارچه های گرانبها و پرچم دولتی یا **درفش کاویانی** بدست سپاهیان عرب افتاد و به پایتخت یعنی مدائن راه پیدا کردند .

یزدگرد مقاومت نکرده و می گریزد و تیسفون هم بدست اعراب می افتد، یزدگرد را در زنبیلی گذاشتند و از کاخ مدائن بیرون بردند و به **ری** فرار کرده و بالاخره به **مرو** پناه میبرد و سپس به دست آسیابانی که شیفته لباس زیبای او میشود کشته و به رودخانه می اندازد. اعراب تا همدان و نهاوند و اصفهان و سیستان پیش روی میکنند فقط **طبرستان** و **گیلان** به علت موقعیت طبیعی که دارد تا نیمه قرن دوم استقلال خود را حفظ کرده بود. از قسمت جنوب هم شوش و شوشتر. مقاومت هرمزان هم نتیجه ای نداشته و پس از ۱۸ ماه به تصرف سپاه اعراب می افتد و هرمزان را اسیر و برای عمر میفرستند عمر از کشتن او صرف نظر کرده ولی بعدها به اتهام همکاری با **ابولولو** به قتل میرسد.

در سال ۲۳ قمری یک نفر ایرانی به نام فیروز معروف به ابولولو به علت دیدن اسیران کودک در نهاوند و به علت اهمیت ندادن عمر به شکایت های مردم، با خنجری بر پای عمر وارد ، بعد از ۶ روز در سن ۵۳ سالگی درگذشت و به دستور عایشه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن گردید. قاتل و هرمزان قصاص میشوند.

درآمد در حملات و فتح سرزمین ها بسیار بالا بود و متاسفانه ثروت اندوزی صحابه از این غنائم شروع شد و به عبارتی بلای جان حضرت علی علیه السلام و شیعیانش، و حاصل آن جنگ های دوران امامت حضرت و فتنه و انحراف در روش اسلام محمدی.

یکی از عوامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع

دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست. این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز بقدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند.

معمولاً هجوم دشمن سبب اتحاد بیشتر و از میان رفتن اختلافات داخلی می شود، اما این به شرطی است که یک روح زنده در آن مملکت که از مذهب یا حکومت آنان سرچشمه بگیرد وجود داشته باشد.

اجتماع آنروز ایران یک اجتماع طبقاتی عجیبی بود با همه عوارض و آثاری که در اینگونه اجتماعات هست، تا آنجا که حتی آشکده های طبقات مختلف با هم فرق داشت، هیچکس حق نداشت از طبقه ای وارد طبقه دیگر بشود، کیش و قانون آنروز هرگز اجازه نمی داد که یک کفش دوز و یا کارگر بتواند با سواد بشود، تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبد زادگان بود.

دین زرتشت در اصل هر چه بود، به قدری در دست موبدها فاسد شده بود که ملت باهوش ایران هیچگاه نمی توانست از روی صمیم قلب به آن عقیده داشته باشد و حتی آنچنانکه محققین گفته اند اگر هم اسلام در آنوقت به ایران نیامده بود مسیحیت تدریجاً ایران را مسخر می کرد و زرتشتی گری را از میان می برد.

روشنفکران و باسوادان آن روز ایران، و همچنین مراکز علمی و فرهنگی ایران آنروز را مسیحیان تشکیل می داده اند نه زردشتیان. زردشتیان آنچنان دچار غرور و تعصبهای خشک و سنتهای غلط بودند که نمی توانستند درباره علم و فرهنگ و عدالت و آزادی بیندیشند.

و در واقع مسیحیت بیش از زردشتی گری از ورود اسلام به ایران زیان دید، زیرا زمینه بسیار مناسبی را از دست داد.

بی‌علاقگی مردم ایران نسبت به حکومت و دستگاه دینی و روحانیتشان، سبب می‌شد که سربازان آنها در جنگها با میل و رغبت علیه مسلمانان نجنگند و حتی در بسیاری از موارد به آنها کمک کنند.

متأسفانه امروز هم با عملکرد عرب‌های منطقه که دشمن در هدایت آن نقش داشته و اتحاد و استقلال خود را دوستی با اسرائیل می‌دانند و با آنهمه اختلافات و تفرقه‌ها که در میانشان هست و استعمار هم آن را دامن می‌زند،

وجود دشمن مشترک یعنی اسرائیل عامل وحدت آنها شده است، قوای آنان را تدریجاً جمع و جور می‌کند، شعور آنها را یکدست می‌کند و فعلاً تا کنون موفق بوده و از آنجا که وهابیت ریشه در یهود دارند، دشمن توانسته سریع به اهداف پلید خود برسد.

اسلام به زور تحمیل شده یا ایرانیان به رغبت اسلام را پذیرفته اند:

پرفسور آرنولد استاد دارالفنون در کتاب نفیس خود درباره تعلیمات اسلام به وجه بسیار خوبی ثابت نموده است.

آرنولد به بی‌تابی مؤبدان بی‌گذشت زرتشتی اشاره می‌کند و می‌گوید مؤبدان نه تنها نسبت به علمای سایر ادیان بلکه در برابر کلیه فرق مخالف ایران و مانویان و مزدکیان و عرفای مسیحی (گنوستیک) و امثالهم تعصب نشان می‌دادند.

و بدین سبب به شدت مورد بی‌مهری و نفرت جماعات زیادی قرار گرفته بودند.

رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آیین زرتشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت می کردند حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلای عرب به منزله نجات و رهایی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد .

ادوارد براون : . . . و مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و به اختیار و اراده خودشان بود.

پس از شکست ایران در قادسیه، فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی، (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند .

این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند.

اما جیره خواران استعمار و روشنفکران غربگرا، ناجوانمردانه نهضت اسلامی را در ردیف حمله **اسکندر و مغول** قرار می دهند. همین اعراب مسلمان در اروپا پیشروی کردند، اما پس از آنکه مقاومت شدیدی در برابرشان شد خواه ناخواه فتوحاتشان در اروپا متوقف گشت.

پس معلوم می شود یکی از علل پیروزی مسلمانان این بود که مقاومت شدید و جدی در برابر آنها نمی شد، بلکه کشورهای فتح شده مقدمشان گرامی داشته می شد.

جمعیت آنروز ایران بزرگ را در حدود ۱۴۰ میلیون تخمین زده اند که گروه بی شماری از آنان سرباز بودند و حال آنکه تمام سربازان اسلام در جنگ ایران و روم به ۶۰.۰۰۰ نفر نمی رسیدند و وضع طوری بود که اگر مثلاً ایرانیان عقب نشینی می کردند این جمعیت در

میان مردم ایران گم می شدند، ولی با این همه چنانکه بیان شد حکومت ساسانی به دست همین عده برای همیشه محو و نابود شد .

از طرفی علت پیروزی بعضی از عربهای مسلمانان فداکاریها و جانبازیهای ایمان آنان به خدا و قیامت و صدق رسالت نبی اکرم و رسالت تاریخی خودشان کامل بوده است، معتقد بوده اند جز خدا را نباید پرستش کرد و مللی را که غیر خدا را به هر شکل و هر صورت پرستش می کنند باید نجات داد، برای خود رسالتی قائل بوده اند که توحید الهی و عدل اجتماعی را برقرار کنند، طبقات مظلوم را از چنگ طبقات ستمگرها سازند.

واقعا آنچنان بوده اند که علی علیه السلام توصیف کرده و حملوا بصائرهم علی اسیافهم (نهج البلاغه خ ۱۴۸) بینشهای روشن خویش را بر دوش شمشیرهای خویش حمل می کردند.

مساله برخورد مسلمانان با دولت ایران و سرانجام پیروز شدن آنان بر حکومت ساسانی یکی از مسائلی بود که عظمت و واقعیت اسلام را در نظر ایرانیان، بهتر جلوه گر می ساخت. در روزگاری که مسلمانان با دولت ساسانی می جنگیدند، کشور ایران با همه اغتشاشات و از هم پاشیدگی های که داشت از نظر نظامی بسیار نیرومند بود.

ایران آن روز در مقایسه با مسلمانان آن روز طرف نسبت نبود. در آن زمان دو قدرت درجه اول بر جهان حکومت می کرد: ایران و روم سایر کشورها یا تحت الحمایه آنها بودند یا باجگزار آنها .

بخش ۵ : نفوذ آرام ادبیات اسلام و تدریجی در اشعار شاعران ایرانی

هر چه روزگار می گذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روز افزون آنان به اسلام و ترك كيشها و آيينهاي قبلي و آداب و رسوم پيشين افزوده می شد. بهترين مثال، **ادبیات فارسي** است. تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسي بیشتر شده است نفوذ اسلام در آثار ادبا و شعرا و حتي حکماي قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعرا و ادبا و حکماي قرون سوم و چهارم. این حقیقت از مقایسه آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملاً هویدا است .

بالطبع توجه شعرا و نویسندگان به نقل الفاظ و مضامین عربي فزونی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان (قبل از اسلام) در نظم و نثر کمتر می آمد. چنانکه به حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی نام **زرتشت** و **اوستا** و **بوذرجمهر** و حکم وی بیشتر دیده می شود، تا در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می زیسته اند، تاریخ نشان می دهد که هر چه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته. طاهریان و آل بویه و دیگران که نسبتاً استقلال سیاسی کاملی داشتند، هرگز به فکر این نیفتادند که اوستا را دوباره زنده کنند و دستورات آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند، بلکه برعکس با تلاشهای پیگیر برای نشر حقایق اسلامي کوشش می کردند.



بخش ۶ : انتقام ایران (ابومسلم خراسانی) از اعراب (بنی امیه و مروانیان)

ایرانیان پس از صد سال از اسلام آوردن، نیروی نظامی عظیمی به وجود آوردند دستگاه خلافت اموی در اثر اجحافات و انحرافات از تعلیمات اسلامی مورد بی علائقی عموم مسلمانان بجز اعرابی که روی تعصب عربی گام بر می داشتند واقع شد ایرانیان با قدرت و نیروی خود توانستند خلافت را از **خاندان اموی** به **خاندان عباسی** منتقل کنند. (نقش **ابومسلم خراسانی** و **ابوسلمه ایرانی** بسیار مهم و تاثیرگذار بوده) هر چند ائمه علیهم السلام این اقدامات را با اهداف عالی اسلام به دور می دانستند.

پس از شکست ایران در **قادسیه**، فی المثل ۴۰۰۰ سرباز **دیلمی** (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند این عده در تسخیر جلولاء به تازیان ضمن تسلیم کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند.

قانون و آیین و حکومت ایران مقارن ظهور اسلام طوری بود که قاطبه ملت ایران را و می داشت برای متابعت از حکومت و آیین تازه، خود را آماده کنند و بهمین جهت بود که وقتی ایران بدست اعراب فتح شد مردم ایران علاوه بر اینکه عکس العمل مخالفی از خود نشان ندادند خود برای پیشرفت اسلام زحمات طاقت فرسای کشیدند و به راحتی تسلیم شده و اسلام گزیدند.

از طرفی ایرانیان با قدرت و نیروی خود توانستند. خلافت را از خاندان اموی به خاندان عباسی منتقل کنند افرادی مانند **ابومسلم خراسانی** و **ابو سلمه** و و از دودمان عباسی نیز ناراضی شدند.

در دوره بني عباس غلبه **طاهر بن الحسين** به طرفداري از **مامون** بر سپاهيان طرفدار **امين** بار ديگر نشان داد که قدرت نظامي در اختيار ايرانيان است، ايرانيان نه به فکر استقلال سياسي افتادند و نه به فکر اينکه دين اسلام را کنار بگذارند و نسبت به آيين مقدس اسلام سخت وفادار ماندند، اغلب ايرانيان در دوره استقلال سياسي ايران مسلمان شده اند.

مردم طبرستان و قسمت‌هاي شمالي ايران تا سيصد سال پس از هجرت هنوز دين جديد را نشناخته بودند و با دولت خلفا به دشمني بر مي خاستند. بيشتر مردم کرمان در تمام مدت خلافت امويها زردشتي ماندند و در روزگار استخري (صاحب کتاب المسالك والممالك) زردشتيان فارس اکثريت را تشکيل مي داده اند. اينها همه مي رساند که چنانکه گفتيم ايرانيان تدريجا اسلام را پذيرفته اند و اسلام تدريجا و مخصوصا در دوره‌هاي استقلال سياسي ايران بر کيش زرتشتي غلبه کرده است.

عجيب اينست که زرتشتيان در صدر اسلام که دوره سيادت سياسي عرب است آزادي و احترام بيشتري داشته اند از دوره هاي متأخرتر که خود ايرانيان حکومت را بدست گرفته اند هر اندازه که ايرانيان مسلمان مي شدند. اقليت زردشتي وضع نامناسب‌تري پيدا مي کرد و ايرانيان مسلمان از اعراب مسلمان تعصب بيشتري عليه زردشتيگري ابراز مي داشتند و ظاهرا همين تعصبات ايرانيان تازه مسلمان سبب شد که عده اي از زرتشتيان از ايران به هند مهاجرت کردند و اقليت پارسيان هند را تشکيل دادند.

آل بويه بيشتر دلبستگي به سنت هاي عربي خاندان علي عليه السلام و فرهنگ اسلامي داشتند تا به سربلندي هاي گذشته ايران، مثلا عضدالدوله يکي از پادشاهان آل بويه در سال ۹۵۵ م / ۴۴۴ هـ، دستور داد تا کتيبه اي در تخت جمشيد به عربي بکنند. چه عاملي سبب

شد که قرن‌ها بعد از زوال سیادت سیاسی عرب، مردم ایران گرایش بیشتری نسبت به اسلام نشان بدهند؟ آیا جز جاذبه اسلام و سازگاری آن با روح ایرانی چیز دیگری در کار بوده است؟

خود حکومت‌های مستقل ایرانی که از لحاظ سیاسی دشمن حکومت‌های عربی بودند بیش از حکومت‌های عربی پاسدار اسلام و مؤید و مروج علمای اسلام و مشوق خدمتگزاران اسلام بودند، دانشمندان را در تألیف و تصنیف کتاب‌های اسلام و در تعلیم علوم اسلامی کمک می‌کردند.

شور و هیجانی که ایرانیان نسبت به اسلام و علوم اسلامی در طول چهارده قرن اسلام حتی در دو قرن اول که **سرجان ملکم انگلیسی** نام آنها را **دو قرن سکوت** گذاشته است نشان دادند، هم از نظر اسلام بی سابقه بود و هم از نظر ایران، یعنی نه ملت دیگری غیر از ایرانی، آنقدر شور و هیجان و عشق و خدمت نسبت به اسلام نشان داده است و نه ایرانیان در دوره دیگری برای هدف دیگری، چه ملی و چه مذهبی، این قدر شور و هیجان نشان داده اند.

ایرانیان پس از استقلال بدون هیچ مزاحمتی می‌توانستند آیین و رسوم کهن خود را احیاء کنند ولی نکردند، بلکه بیشتر به آن پشت کردند و به اسلام رو آوردند، چرا چون آنها اسلام را با عقل و اندیشه و خواسته‌های فطری خود سازگار می‌دیدند.

هیچگاه خیال تجدید آیین و رسومی را که سالها موجب عذاب روحی آنان بود در سر نمی‌پروراندند و این سنتی است که طبق شهادت تاریخ در طول این چهارده قرنی که اسلام به ایران آمده است همچنان باقی و پا برجاست، چه ایرانیان بارها نشان داده اند که از خود اعراب، اسلام را با روحیات خود سازگارتر دانسته اند

(طبق پیش بینی و تقدیر پیامبر صلی الله علیه و آله در چند حدیثی که در آغاز کتاب به آن اشاره شد.) و دلیل آن، اینهمه خدمات صادقانه ای است که آنان در طول این چهارده قرن به اسلام و قرآن نموده اند خدماتی که با اخلاص و ایمان عجیبی همراه بوده است، قانون و آیین و حکومت ایران مقارن ظهور اسلام طوری بود که قاطبه ملت ایران را و می داشت برای متابعت از حکومت و آیین تازه یی خود را آماده کنند و بهمین جهت بود که وقتی ایران بدست اعراب فتح شد مردم ایران علاوه بر اینکه عکس العمل مخالفی از خود نشان ندادند و وقتی بخشی از سنت پیامبر را در رفتار اندک قلیلی از اعراب دیدند، خود برای پیشرفت اسلام زحمات طاقت فرسای کشیدند.

توده های مردم نه تنها در خود در برابر جاذبه جهان بینی و ایدئولوژی ضد تبعیض طبقاتی اسلام مقاومتی احساس نمی کردند، بلکه درست در آرمان آن همان چیزی را می یافتند که قرنهای به بهای آه و اشک و خون خریدار و جان نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرنهای در خود احساس می کردند (دیباچه ای بر رهبری ۲۵۵)

عملاً نیز روش حکومت خلفای راشدین به ویژه علی را در حد خواب و خیال افسانه آمیزی، بی پیرایه تر از آنچه خود می خواستند و آرزویش را در دل داشتند ساده یافتند. یکی از حساس ترین لحظات برخورد این دو جهان بینی برخورد سنت منحط ساسانی و آیین نو اسلام را در بسیج علی امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام لشکرکشی به شام با کشاورزان آزاد شده ایرانی شهر **انبار** بر ساحل فرات پیدا می کنیم.

این برخورد موجب تقریر یکی از شیواترین و تکان دهنده ترین خطبه های علی علیه السلام است که از این پیشوای بی نظیر تاریخ جهانداري و سیاست، برای همیشه برای عبرت رهبران آینده جهان بر جای مانده است...

نیروی عراق بسوی شام بسیج کرده بود، دهگانان شهر زیبای انبار بر ساحل فرات به آئین ایران قدیم صف بسته بودند تا موکب همایون امیرالمؤمنین علیه السلام را استقبال کنند، چون نوبت رسید پیش دویدند، علی علیه السلام را که از سربازان دیگر امتیازی نداشت با هلهله و شادباش و شادی تلقی کردند.

آن پیشوای بزرگ از رسم تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت به پیشوای خویش با بیانی پر لطف اینچنین انتقاد می کند . . . پروردگار متعال از این عمل راضی نیست. در نظر امیرالمؤمنین علیه السلام هم سخت ناپسند و مکروه است، احرار و آزادگان نیز هرگز به چنین ننگی تن در نمی دهند . . .

در جنگهای هفتصد ساله ایران و روم هیچگاه چنین مسئله ای در برابر توده ها مطرح نگشته بود. بارگاه پی پیرایه علی علیه السلام در کوفه قرار داشت و موالی و ایرانیان با آن تماس نزدیک داشتند سادگی آنرا تنها به وصف نمیشنیدند. بلکه برای العین با دیدگان خویش بخوبی میدیدند. از اینرو اگر توده های ستمدیده ایرانی بدین دعوت لبیک اجابت گفتند شگفتی ندارد.

سفرنامه هایی که در قرن سوم و چهارم نوشته شده حکایت می کند که تا آن زمانها در ایران آتشکده ها و کلیساهای فراوان وجود داشته است، بعدها کم کم از عدد آنها کاسته شده و جای آنها را مساجد گرفته است.

می گویند: سامان جد اعلای سامانیان خود از بزرگان بلخ بوده است در حدود قرن دوم، و جد اعلای خاندان قابوس که آنها نیز حکومت و فرمانروایی یافتند در قرن سوم، و مهیار دیلمی شاعر زبر دست و معروف ایرانی در اواخر قرن چهارم هجری به دین اسلام گرویدند.

ایرانیان در طول این تاریخ زبان خود را حفظ کردند و آن را در زبان عربی محو و نابود نساختند. پذیرفتن اسلام مستلزم این نیست که اهل یک زبان، زبان خود را کنار بگذارند و به عربی سخن گویند. در قرآن یا روایات و قوانین اسلام چنین چیزی را نمی‌توان پیدا کرد.

اصولا در مذهب اسلام که آیین همگانی است مساله زبان مطرح نیست. احیای زبان فارسی به خاطر مبارزه با اسلام نبود، ایرانیان این قدر در احیای لغت عربی، قواعد زبان عربی، صرف و نحو عربی، معانی و بیان بدیع و فصاحت و بلاغت زبان عربی کوشش کردند و جدیت نمودند. ایرانیان زبان عربی را زبان بیگانه نمی‌دانستند. زبان عربی را زبان اسلام می‌دانستند نه زبان قوم عرب، و چون اسلام را متعلق به همه می‌دانستند زبان عربی را نیز متعلق به خود و همه مسلمانان، نمی‌دانستند.

زبان عربی فقط زبان یک کتاب است به نام قرآن. قرآن تنها نگهدارنده و حافظ و عامل حیات و بقای این زبان است. تمام آثاری که به این زبان به وجود آمده، در پرتو قرآن و به خاطر قرآن، بوده، است. کسانی که به این زبان خدمت کرده اند و کتاب نوشته اند، به خاطر قرآن بوده است. کتابهای فلسفی، عرفانی، تاریخی، طبی، ریاضی، حقوقی و غیره که به این زبان ترجمه یا تالیف شده، فقط به خاطر قرآن است. پس حقا زبان عربی زبان یک کتاب است نه زبان یک قوم و یک ملت.

مولوی در شعر، زبان عربی را بر زبان فارسی که زبان مادری اوست ترجیح می‌دهد، به این دلیل؟ که زبان عربی زبان دین است. **سعدی**، زبان فارسی زبان مردم عوام است و زبان عربی زبان اهل فضل و دانش. به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زبانهای فارسی، رومی، قبطی، حبشی را از افرادی که در مدینه بودند و یکی از این زبانها را می‌دانستند آموخته

بود و سمت مترجمی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را داشت. در تواریخ نقل شده است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام گاهی به فارسی تکلم می کرده اند. بنی العباس به خاطر مبارزه با بنی امیه که اساس سیاستشان قومیت و نژاد و عنصر پرستی عربی بود با عربیت و هر چه موجب تفوق عرب بر غیر عرب بود مبارزه می کردند، عنصر غیر عرب را تقویت می کردند و اموری را که سبب می شد کمتر غیر عرب تحت تاثیر عرب قرار بگیرند نیز تقویت می کردند، و به همین جهت به ترویج زبان فارسی پرداختند و حتی با زبان عربی مبارزه کردند.

ابراهیم امام که پایه گذار سلسله بنی عباس است، به **ابو مسلم خراسانی** نوشت: کاری بکن که یک نفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کس را که دیدی به عربی سخن می گوید بکش.

طاهریان و دیالمه و سامانیان که همه از نژاد ایرانی خالص بوده اند در راه پیشبرد زبان فارسی کوشش نمی کردند و حال آنکه غزنویان که از نژاد غیر ایرانی بودند وسیله احیای زبان فارسی گشتند. سامانیان از نسل بهرام چوین سپهسالار معروف دوره ساسانی بوده اند. این سلسله از سلاطین، از مسلمان ترین و هم دادگسترترین سلاطین ایران به شمار می روند، نسبت به اسلام و شعائر اسلامی نهایت علاقه مندی را داشته اند.

در دربار سامانیان با همه اصالت در نژاد ایرانی، زبان فارسی به هیچ وجه ترویج و تشویق نشده است و وزرای ایرانی آنها نیز علاقه ای به زبان فارسی نشان نمی دادند، همچنانکه دیالمه ایرانی شیعی نیز چنین بوده اند. بر عکس، در دستگاه غزنویان ترک نژاد سنی مذهب متعصب، زبان فارسی رشد و نضج یافته است. اینها می رساند که علل و عوامل دیگری غیر از تعصبات ملی و قومی در احیاء و ابقای زبان فارسی دخالت داشته است.

صفاریان توجهشان به زبان فارسی بوده است، آیا علت این امر نوعی تعصب ایرانی و ضد عربی بوده است یا چیز دیگر؟

نسبت تشیع به ایرانیان با عنایت به ادله عقلی و نقلی شامل آیات قرآن کریم، سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شأن و جایگاه اهل بیت علیهم السلام :

اولا: عقیده تشیع همان اعتقاد به امامت الهی و نظریه نص از جانب خداوند بر امام و خلیفه مسلمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. نظریه‌ای که از قرآن و روایات فریقین استفاده می‌شود.

نظریه‌ای که موسس آن خداوند متعال بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال آن را آبیاری کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله کسی بود که پیروان علی علیه السلام را شیعه نامید و آنان را مورد مدح و ستایش قرار داد.

ثانیا: از عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخی از صحابه به این عقیده معتقد بودند و حضرت علی علیه السلام را امام منصوب از جانب خدا به عنوان خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند و در میان آنها به جز سلمان فارسی همگی از اعراب معروف بودند.

ثالثا: بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام شیعیانی داشت از عرب که معتقد به ولایت و امامت آن حضرت بودند و هنگام به خلافت رسیدن آن حضرت در رکاب او در جنگ‌های مختلف مشارکت داشتند.

رابعا: فرهنگ اسلام در بین ایرانیان گسترش یافت، همان‌گونه که در بین اقوام و ملت‌های دیگر نیز گسترش پیدا کرد.

چرا موالی (ایرانیان) به مکتب تشیع روی آوردند؟

برخلاف پیمانی که میان ایرانیان و سپاه عرب بسته شده بود، اعراب میان خود و آنان، تبعیض روا می داشتند که همین مسأله، آنان را از خلفای بنی امیه روی گردان کرد.

الف، برخی رفتارهای تبعیض آمیز اعراب بدین قرار بود:

۱. موالی در عراق شهروند درجه دوّم بودند
۲. کارهای پر مشقت مانند: چرخاندن امور بازار، راه سازی و اصلاح درختان به آنان واگذار شد .
۳. از زمان خلیفه دوّم مرسوم بود که عجم ها را به «مدینه الرسول» راه نمی دادند. موالی را نیز به مدینه راه نمی دادند .
۴. به دستور عمر خلیفه اول عرب ها از موالی زن می گرفتند، ولی به آنان زن نمی دادند.
۵. اسلام موالی را اسلام حقیقی نمی دانستند و از اسلام عرب ها پایین تر نشمردند. به همین دلیل، موالی حق نداشتند امام جماعت باشند یا در صف اوّل نماز بایستند.
۶. کار تا جایی پیش رفت که حتی در نکوهش زبان فارسی، به نقل از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله به این مضمون حدیث جعل کردند: مبعوض ترین زبان نزد خدا زبان فارسی است و ... از این قبیل اقدامات..... لذا ایرانیان حضرت علی علیه السلام و پیروان آن حضرت را ترجیح می دادند و از پیروان خلفا دوری گزیده و پرهیز می کردند.

ب، موالی نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله خوش بین بودند، ولی از رفتار و برخورد خلفا و حاکمانی که خود را جانشینان پیامبر می دانستند، بسیار متنفر بودند. از آن طرف، حضرت علی علیه السلام در زمان خانه نشینی، به خلفا نصیحت می کرد که با موالی به عدالت رفتار کنند. خود نیز در زمان حکومت داری، با موالی با محبت رفتار می کرد. برای نمونه،

اموال بیت المال را به نسبت مساوی میان آنان و اعراب تقسیم می کرد و می فرمود: حضرت آدم نه غلامی به دنیا آورد و نه کنیزی، بندگان خدا آزادند. اگر مالی نزد من باشد، در تقسیم آن میان سیاه و سفید فرق نخواهم گذاشت. حتی در بسیاری اوقات، سهم خود را از بیت المال برای آزادی اسیران ایرانی مصرف می کرد دقیقاً مثل نوه اش امام سجاد علیه السلام.

دیدن آن همه ستم و بی عدالتی از بنی امیه و دیدن این همه لطف و عدالت از علی علیه السلام بغض اموی و حبّ علوی را در دل پدید آورد. این کار، پیدایش تشیع سیاسی بود. شیعه گری موالی به این معنا بود که آنان، علی را از دیگر خلفا بالاتر و برتر و تنها اداکننده حقوق خود می دانستند. البته شیعه بودن آنان از نظر اعتقادی در سطح قابل توجهی مطرح نبود.

به گفته شهید مطهری، مردم ایران که مردمی باهوش بودند و سابقه فرهنگ و تمدن نیز داشتند، روح و معنای اسلام را در خاندان رسالت یافتند، چون آن بزرگواران، خواسته ایرانیان عدل و مساوات را برقرار و روح شیرین عدالت جوی ایرانیان را سیراب می کردند. این تشیع سیاسی با توجه به ارتباط همیشگی دیگر امامان (علیهم السلام) با ایرانیان مهاجر و ادامه یافتن رفتارهای تبعیض آمیز خلفای بنی امیه با آنان، نهایتاً زمینه ساز پیدایش تشیع اعتقادی گردید.

در این مورد، سیاست امام سجاد علیه السلام قابل توجه است. ایشان با گریه های مداوم بر امام حسین (علیه السلام)، احساسات حسینی و ضد اموی را به آنان منتقل می کرد.

در نتیجه، موالی به تشیع گرایش قلبی پیدا کردند و این احساس را به دیگر سرزمین ها از جمله ایران انتقال دادند. هجرت علویان و سادات بیشتر به خاطر امنیت موجود در ایران

و علاقه مردم نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و فشارهای حاکمان عباسی و اموی شام و عراق صورت می گرفت.

در قضیه **ترور خلیفه دوم** و ماجرای قتل **هرمزان**، علی علیه السلام خواستار قصاص عبیدالله بن عمر شد. از همین زمان نگاه ایرانی‌ها متوجه امام شد و به آن حضرت تمایل زیادی پیدا کردند (به راحتی می‌توان نشانه‌های گرایش ایرانیان به تشیع و علی علیه السلام را در حوادث مدینه این عصر جست‌وجو کرد).

البته دوره خلافت امام و بازگشت به سیاست‌های تسویه‌ای زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نیز طبعاً توجه ایرانی‌ها و غیر عرب‌ها را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیشتر کرد. بسیاری از صحابه هم به دلیل عدم برخورداری از بینش عمیق نسبت به تعالیم اسلام و به دلیل منافعشان، همسو و هم جهت با سیاست‌های خلفای دوم و سوم عمل کردند.

ج، توجه خاص به اقلیت ها شهر انبار یکی از مناطق تحت حکومت امام علی علیه السلام بود که مردم آن مسلمان و یهودی بودند. جمعی از لشکریان معاویه به آن دستبرد زدند و زیورآلات برخی از زنان، از جمله یک زن یهودی را به یغما بردند. حضرت از شنیدن این خبر چنان اندوهناک شد که فرمود: اگر مسلمانی از شنیدن خبر غارت یک زن یهودی که تحت حمایت حکومت اسلامی است، بمیرد، پیش من نه تنها سزاوار ملامت نیست، که شایسته تکریم و اجراست.

د، پرداخت مستمری به از کار افتادگان اهل کتاب: امام علیه السلام در راه به پیرمرد فقیری برخورد. حضرت درباره وضع او از یارانش پرسید: گفتند: او مسیحی است.

امام علیه السلام با خشم و تندی فرمودند: شما در ایام جوانی از او استفاده کردید [یعنی او نیز مانند سایرین در ایام جوانی خود به این سرزمین خدمت نموده] تا این که به پیری و ناتوانی

رسیده است، آیا سزاوار است که او را به حال خود واگذارید؟ همانجا حضرت دستور دادند از بیت المال به او معاش و حقوق پرداخت نمایند.

ه- بدرقه همسفر یهودی : حضرت در راه کوفه با يك يهودي همسفر شدند. مقداری به کوفه مانده بود که یهودی راه دیگری را پیش گرفت. حضرت نیز در پی او رفت، آن شخص از حضرت پرسید: پس چرا با من می آیی؟ حضرت فرمود: تو همسفر من بودی و من می خواهم تو را چند قدم بدرقه کنم.

و- تسامح و مدارا در برابر خوارج : خوارج گروهی از لشکریان حضرت علي عليه السلام در جنگ صفین بودند که در مسئله حکمیت از قرارگاه آن حضرت خارج شدند. اینان تا جایی پیش رفتند که حضرت علي عليه السلام را تکفیر کردند؛ گاه با حضور در مسجد و عدم اقتدا به ایشان، علنا به حضرت اهانت می کردند.

به همین مقدار نیز بسنده نمی کردند گاه در اثنای نماز به دادن شعارهای تند و بعضا ناسزاگویی دست می زدند. با این حال حضرت با آنها مدارا می نمود و دست به هیچ گونه عکس العمل تندي نمی زد و یاران خود را نیز دعوت به سکوت و آرامش می کرد و بر کشتگان آنان نیز نماز می گزارد.

حتي به آنان اجازه حضور در مسجد را می داد و حقوق آنان را از بیت المال پرداخت می نمود. حضرت مکرر تاکید می کرد که به این اصل مدارا عمل خواهد نمود: لا نمنعکم مساجد الله ان تذكروا فيها اسمه لانمنعکم من الفيحا مادامت ایدیکم مع ایدینا لانقاتلکم حتي تبدوونا

ز- سنت مناظره: مناظرات ائمه شیعه با مخالفان و کافران در حالیکه حکومت و قدرت در دست مسلمانان بود گواه دیگری بر مدارات اسلامی است که تاریخ موارد بسیاری از

آن را ثبت کرده .

آری دیدن آن همه ستم و بی عدالتی از بنی امیه و دیدن این همه لطف و عدالت از علی علیه السلام بغض اموی و حبّ علوی را در دل ایرانیان تازه مسلمان پدید آورد.

و گرایش به این امام برحق و رئوف و در عین حال شجاع و دلاور روز به روز بیشتر و بیشتر می شد و بر تعداد دوستداران و پیروانش افزوده و جمعیت شیعه رو به فزونی داشت.

علاوه بر مقایسه علی علیه السلام و اسلام علوی با اسلام انحرافی اعراب که غالب فاتحین را از جمعیت اسلام تشکیل می داد، از یک سو و از سوی دیگر شهادت طلبی امام حسین علیه السلام و رسوا شدن اعرابی که پیرو اسلام ابوسفیانی و مروانی.

و روشنگری های امام سجاد و زینب کبری علیهما السلام در اسارت و بعد از اسارت و مناظرات علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام و تشکیل جلسات مناظره ای بین فرق اهل تسنن و تشیع و معرفی اسلام ناب در مقابل اسلام تحریف شده از صدر اسلام و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله .

تا امامت امام رضا علیه السلام که مامون دستور داده بود که امام را در ایران از مناطق سنی نشین به خراسان بیاورند و امام با مدیریت فرهنگی آثاری از خود در این شهرها برای همیشه باقی گذاشت و برخلاف هدف نظر و نتیجه ای که مامون در سر می پروراند انجام شد.

که مفصل در کتاب (امام رضا علیه السلام و مدیریت فرهنگی هنگام هجرت به ایران)

منتشر شده از اینجانب به آن پرداخته شده است.

ثروت خدیجه علیها سلام برای فقر و تنگدستی و شمشیر علی علیه السلام برای دفاع

گاهی خود ما مسلمانان حرف‌هایی می‌زنیم که نه با تاریخ منطبق است و نه با قرآن، مثل اینکه برخی می‌گویند: اسلام با دو چیز پیش رفت.

۱. با مال حضرت خدیجه علیها سلام ۲. با شمشیر علی علیه السلام یعنی با زر و زور

ثروت خدیجه به درد مسلمین خورد، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر صلی الله علیه و آله در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند. جناب خدیجه مال و ثروت خودش را در اختیار پیغمبر گذاشت (محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب و) ولی نه برای اینکه پیغمبر العیاذ بالله به کسی رشوه بدهد، و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی نشان نمی‌دهد. این مال آن قدر هم زیاد نبوده و اصلاً در آن زمان، ثروت نمی‌توانسته این قدر زیاد باشد. ثروت خدیجه که زیاد بود، نسبت به ثروتی که در آن روز در آن مناطق بود زیاد بود... پس اگر مال خدیجه نبود شاید فقر و تنگدستی، مسلمین را از پا درمی‌آورد. مال خدیجه خدمت کرد اما نه خدمت رشوه دادن که کسی را با پول مسلمان کرده باشد، بلکه خدمت به این معنی که مسلمانان گرسنه را نجات داد.

شمشیر علی علیه السلام بدون شک به اسلام خدمت کرد و اگر شمشیر علی نبود سرنوشت اسلام سرنوشت دیگری بود **در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود ریشه اسلام را بکند، علی بود که در مقابل دشمن ایستاد.**

بنابراین وقتی می‌گوییم اگر شمشیر علی علیه السلام نبود اسلامی نبود، معنایش این نیست که شمشیر علی علیه السلام آمد و به زور مردم را مسلمان کرد. بلکه معنایش این است که اگر شمشیر علی علیه السلام در دفاع از اسلام نبود، دشمن ریشه اسلام را کنده بود، همچنان که اگر مال خدیجه نبود، فقر، مسلمین را از پای درآورده بود.

امامان معصوم علیهم السلام در حمله اعراب به ایران شرکت نداشته اند

معصوم هیچ گاه تحت پرچم غیر معصوم نمی رود اخیراً موضوع «حمله اعراب به ایران» بسیار متمسک مخالفین دین و سایت‌هایی که مأموریتی جز ضد تبلیغ علیه اسلام ندارند قرار گرفته است. این ضد تبلیغ گسترده به همراه دروغ پراکنی‌ها، خود جای تأمل و تعمق دارد که چرا؟

مگر فقط اعراب به ایران حمله کرده‌اند؟ مگر در همین سه قرن گذشته، ایران مدام هدف حمله روس، انگلیس و امریکا قرار نگرفته است و مگر قتل عام‌ها، تجاوزات و غارت‌های آنان بیش از حمله اعراب نبوده است و مگر حتی استعمار و استثمار کامل یک کشور و یک ملت صورت نپذیرفته است؟ هنوز از عمر استقلال این کشور بیش از ۴۱ سال نمی‌گذرد. چرا این همه جنایت علیه ایران و ایرانی را رها کرده و از کل تاریخ این کشور فقط یک حمله در ۱۴۰۰ سال پیش را چالش قرار داده‌اند؟

هدف اصلی این است که اولاً اسلام را عربی نشان دهند، در صورتی که دین ملیت ندارد. و ثانیاً با عربی نشان دادن اسلام، حسّ وطن دوستی (ناسیونالیستی) مردم مسلمان را علیه اعراب تحریک کنند، به گونه‌ای که نتیجه‌اش دشمنی با اسلام شود. در حالی که این ملت ۱۴۴۰ سال است که با عقل، فهم، شعور، علم، اراده و اختیار خود مسلمان است و هیچ گاه نیز دل خوشی از اعراب نداشته است.

اولاً اگر ثابت شود که حضرت علی علیه السلام با این جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها موافق بوده و حسنین علیه السلام نیز در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند (که چنین نبوده است)، بدون تردید و شک، حق با آنان بوده است و دلیلی نیست که کسی بگوید: جنگ با کفار مکه و مدینه، جنگ با خوارج نهروان، جنگ با منافقین، صفین و ... همه یک تکلیف الهی بوده و پیامبر و امام که برگزیده و فرستاده‌ی خدا هستند و صاحب عصمت می‌باشند، همه جا

حق دارند، اما اگر با ایرانی طرف شدند، چون ما ایرانی هستیم، لابد حق ندارند. دشمنان چون اعتقادی به خدا و هیچ شناختی از دین ندارند، گمان دارند که ملیّت ها و مرزهایی که بشر برای خود تعیین کرده است و هر روز تنگ و گشاد می شود، خدا را نیز مجبور به رعایت می کند.

حال آن که ایرانی و امریکایی هر دو مخلوق او هستند و چین و ژاپن و ایران، همه مُلک او هستند و تنها مرزی را که تعریف کرده است، مرز ایمان و کفر است. دشمنان می خواهند با این ترفند القا کنند که قومیت گرایی، ارجح از خداپرستی و دین گرایی است، در حالی که اصلاً چنین نیست و او تنها ارجحیت و امتیاز را به تقوا داده است. هر چند این دشمنان اصلاً حسّ ناسیونالیستی هم ندارند.

و تجربه نیز ثابت کرده است که هر گاه خطری این کشور و ملت را تهدید کرده است، این مؤمنین به الله و اسلام بودند که به دفاع برخاستند و از وجب به وجب خاک، فرهنگ و ثروت های مادی و معنوی کشورشان دفاع کردند و آنان که سنگ وطن پرستی به سینه می زدند، اغلب یا فرار کردند، یا با دشمن همکاری کردند و یا دست کم هیچ کمکی نکردند و البته دائم نق زدند، فتنه کردند، جوّ ساختند، شانتاژ و ضد تبلیغ کردند، در تضعیف روحیه کوشیدند و آب به آسیاب دشمن ریختند.

ثانیاً از کی تا به حال تمامی فرازهای **تاریخ طبری** که یک مورخ اهل سنت آن را نوشته است، برای ما کتاب مرجع و حجّت شده است؟ جالب آن که مخالفان اسلام در حالی که در خود قرآن کریم تشکیک می کنند، چه رسد به کتبی چون اصول کافی یا بحارالانوار، هر گاه ببینند می توانند ایرانی را علیه اسلام تحریک کنند، به کتاب تاریخ طبری چنان استناد می کنند که گویی وحی منزل است (!؟)

سند این فراز (شرکت و فرماندهی حسنین علیه السلام در حمله به ایران) در تاریخ طبری، یکی «سيف بن عمر» است که در زمان حیاتش نیز به زندیق مشهور بود و خود طبری در فرازهایی او را بی اعتبار خوانده است و سند دیگرش از «علی بن مجاهد» است که علما، محدثان، مورخان و مشاهیر اهل سنت نیز خودشان وی را جاعل و دروغ گو معرفی کرده اند و نوشته اند که به تألیف تاریخ جنگ ها پرداخت و از خودش هر چه خواست دروغ نوشت! (تاریخ بغداد، الخطیب بغدادی ج ۱۲، ص ۱۰۶).

ثالثاً در این خصوص نقل و جعل بسیار است. برخی گفته اند که پس از نافرمانی خلیفه وقت از امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص خودداری از حمله به ایران، بنا شد تا حسنین علیه السلام نیز راهی شوند تا اولاً مردم ایران به وسیله دو امام معصوم با اسلام آشنا تر شوند و ثانیاً سپاهیان فرمان آنان را برده و ظلم نکنند.

اما چون آنها نپذیرفتند، این دو بزرگوار همراهی ننموده و بازگشتند. اما اقوال صحیح تر این است که اولاً هیچ سند محکمی دال بر رضایت حضرت امیر علیه السلام و عزیمت این دو امام وجود ندارد و ثانیاً معصوم هیچ گاه تحت پرچم غیر معصوم نمی رود و نمی جنگد و ثالثاً هیچ پیامبر یا امامی برای کشورگشایی ننگیده است. چنان چه بنابر نقل ابن اثیر، ابن خلدون، سید هاشم معروف الحسینی و همچنین باقر شریف قرشی: حسن و حسین علیه السلام بعد از پیامبر در هیچ فتحی شرکت نداشتند.

رابعاً گویا از تمام فرازهای تاریخ صدر اسلام فقط همین یک جمله نقل شده ی از زندیق، جاعل و دروغ گو را خوانده اند! آیا نخوانده اند که اساساً امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او را نه تنها از حکومت و تصمیم گیری در سیاست های خرد و کلان ساقط و خانه نشین کرده بودند، بلکه حتی قرآن مکتوب وی را نیز قبول نکردند، اموالش را غصب کردند و حتی اجازه گریه به همسرش نیز نمی دادند و طی آن ۲۵ سال سیاه، جو اختناق

شدیدی بر ایشان حاکم شده بود؟ حال چطور شد که فرزندان ایشان را فرماندهان حمله اعراب در زمان حکومت عمر به ایران می‌خوانند؟!

چرا امامان از جمله خود حضرت برای رعایت عدالت بعد از فتوحات دخالت کرده و سعی داشتند در تقسیم غنائم حتی الامکان حقوق سربازان و فقرا که معمولاً نادیده می‌گرفتند را مورد توجه قرار دهند. لذا این شده کمک و شرکت در فتوحات و کشورگشایی خلفا. !! تقسیم غنائم که دلیل شرکت در جنگ نبوده بلکه این اعتماد به امام را در عدالت ایشان می‌رساند .

حقیقت جو باشیم نه متعصب، ارمغان اسلام برای ایران

می‌خواهم شما را به ۱۵۰۰ سال قبل ببرم. به عربستان فکر نکن. نه! همین ایران خودمان. بله! چند سال قبل از اسلام، ایران چه وضعیتی داشت؟!

زنانی که به خاطر بدهی شوهرانشان و با اجبار به صورت استقراضی به عقد مرد دیگری در می‌آمدند (ترجمه فارسی وندیداد، ص ۵۰۷ و ایرانیان در زمان ساسانیان ص ۴۴۲؛ کتاب نقش زن در سنت زرتشتی و نظام حقوقی ایران باستان ص ۱۵).

مردانی که به خاطر کوتاهی در انجام اعمال مذهبی و ارتداد، یا پوستشان کنده می‌شد و یا بدنشان تکه تکه می‌شد (ترجمه فارسی وندیداد، ص ۷۰۵ و ۱۱۹۵).

زندانیانی که چشمشان به وسیله میله‌ی داغ و یا ریختن روغن، کور می‌شد و یا در قبال یک جرم، اعضای خانواده‌ی او را نیز می‌کشتند و یا پوستش را زنده زنده می‌کندند (ایرانیان در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۴۱۴).

جوانان مستعد که یک غیر ایرانی (پیامبر) در حقشان فرمود: اگر علم در ثریا باشد، مردمانی از سرزمین فارس بدان دست می‌یابند . ولی همین مردمان در یک حکومت با سرپرستی یک شاه آریایی حق تحصیل نداشتند (ایرانیان در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۵۴۶)

مجرمانی که مثل یک موش آزمایشگاهی برای استفاده‌ی طبی زنده نگه داشته می‌شدند (ایرانیان در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۵۵۱) .

مردمی که اجازه‌ی تلفظ اسم شاه خود را نداشتند بلکه باید لقب آنان را، شماخ بغان (وجود الهی شما یا مقام الوهیت شما)، بر زبان می‌آوردند (ص ۵۲۸) .
پادشاه عادلی به نام انوشیروان دادگر (در اصل داتگر) که ۱۳۰۰۰ ایرانی را کشت (ایرانیان در زمان ساسانیان، ص ۵۷۶).

خسرو پرویز که ۳۰۰۰ زن و ۳۰۰۰ زن خدمتکار و ۸۵۰۰ اسب و ۷۶۹ فیل داشت، در حالی که به زور از مردم فقیر، مالیات می‌گرفت (ص ۵۸۹ و ۵۹۰ و تاریخ ایران) **۸۰ هزار ایرانی** که در یک روز به همراه پاک‌سازی مزدکیان کشته شدند (کتاب تاریخ ایران خنجی، ص ۹۵۹).

زنان حامله‌ای که در یمن شکمشان پاره می‌شد و فرزندانشان سر بریده می‌شدند.
اعراب سیاه‌پوست و مردمان سیاه‌پوستی که در یمن فرمان قتل عام کلی آنان از پیر و کودک صادر شد (تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۲۲).
زنان حائضی که مجبور بودند در ادرار گاو، خود را بشویند و در محدوده‌ای جدا از خانه باشند (ترجمه فارسی وندیداد، ص ۱۱۷۱).

زنانی که اهریمن نامیده می‌شدند (ترجمه فارسی وندیداد، ص ۱۵۴۹).
مردمی که اجازه حمام کردن با آب را نداشتند بلکه فقط باید با گومیز (ادار گاو) حمام می‌کردند. اگر با آب حمام می‌کردند کشته می‌شدند (وندیداد، ص ۷۲۴)
آیا باز هم می‌گویی اسلام هیچ ارمغانی برای ایران نداشته است؟!
آیا باز طوطی‌وار و هیتلر مآبانه می‌گویی اسلام به ایرانیان ظلم کرد ؟
فقط به این دلیل که خدا پیامبرش را در کشوری عرب مبعوث کرد؟!!

ما چون در یک کشور مسلمان متولد شده ایم مسلمانیم

اگر در یک کشور یهودی متولد می شدیم یهودی بودیم، پس جبر جغرافیایی بر ما حاکم است پس حق ندارم فقط اسلام را حق بدانیم ..

پاسخ لغوی و اصطلاحی : جبر با اثر دو گزاره ی از هم جدا هستند، ما از جغرافیا تاثیر گرفتیم ولی مجبور به تبعیت از جغرافیا نیستیم.

پاسخ قرآنی : چرا همسر حضرت لوط جزو گناهکاران بود ولی همسر فرعون جزو ایماندارن؟ اون طوری که دین ستیزان میگویند باید غیر این ثابت میشد.

پاسخ عقلی : چرا روز به روز به آمار مسلمانان در اروپا و شبهه قاره هندوستان افزوده میشه؟ مگه تحت اثر جبر جغرافیا نیستن؟

پاسخ عقلی دوم : چرا خود (بعضی) مرتدان ایرانی دیگر مسلمان نیستند؟ مگر جبر بر آنها تاثیر نگذاشته؟ چرا توانستند بر جبر غلبه کنند؟

پاسخ فلسفی : انسان موجودی مختار است. شاید خیلی از کارها را به زور به او تحمیل کنند اما باور اشخاص کاملاً به دست خودشان است.

کافیه کمی تعقل کنیم و پرده های جهل و تعصب را کنار بگذاریم ...

امروزه در بین کاربران ایرانی شاهد چنین جهلی هستیم. اینها از لحاظ ایدئولوژیکی با خود اسلام مشکلی ندارند و نمیتوانند از دستورات اسلام مشکلی بیابند اما عملکرد غلط مسلمانها، آنها را از هرچه دین و عبادت است متنفر ساخته است (مخصوصاً سیاستی که در داخل کشور رنگ دین به خود گرفته!)،

مورد دیگر هم گرفتن ژست روشنفکری و داروینی و ... که گویا امروزه مد شده!! (طوری وجود خدا و دین را انکار میکنند هر کس نداند میگوید چندین جلد کتاب تالیف

کرده و روز و شب تحقیق کرده که به چنین نتیجه ای دست یافته !!

این موارد دست بدست هم داده تا جوانانی که مطالعه کمی دارند خیلی سریع دچار چنین سردرگمی شوند و علنا بگویند نه تنها ما اسلام را قبول نداریم بلکه خالقی نیز در کار نیست!!! هر چقدر هم که میخوای با دلیل و منطق توجیهشان کنی باز با لجاجت تمام حرف خود رو تکرار میکنند ... اشکال ندارد بگذار خوش باشند با این دلایل واهی و لجاجت شان بگذار هر روز هم افراد بیسواد بیشتری به لیست خود بیفزایند (هر چند که قلبا راضی نیستیم به گمراهی آنها)

هر چقدر هم که بر لیست این افراد افزوده بشه عوض آن هر روز هزاران نفر از دانشمندان و تحصیل کرده های غربی اروپایی به دین اسلام میپیوندند. معامله خیلی خوبیه بیسواد و جاهل میدیم در عوض متفکر و دانشمند میگیریم ... این هم لیست چند تن از دانشمندان و ادیبانی است که مسلمان شده اند. آیا یهود وار، این ها را هم تکذیب و تحقیر میکنید یا در مورد حق بودن اسلام به شک می افتید؟

۱ جراح فرانسوی پروفیسور موریس بوکای

۲ پروفیسور کیث مور، دانشمند معروف جنین شناس

۳ عالم کالبدشناسی تایلندی، تاجات تاجس

۴ دانشمند زیست شناس آلمانی آلفرد کرونیر

۵ دکتر فرانسوی، علی سلیمان بنوا

۶ دانشمند مجاری، عبدالکریم جرمانوس

۷ دانشمند جامعه شناس انگلیسی، حسین رئوف

۸ متفکر انگلیسی، مارتین لنگز

۹ نویسنده ی آمریکایی مایکل ولفی سیکتر

- ۱۰ دانشمند و روزنامه نگار و مولف آلمانی، دکتر حامد مارکوس
- ۱۱ نویسنده، قصه گو و شاعر بریتانیایی ویلیام بیکارد
- ۱۲ نقاش و متفکر معروف فرانسوی اتیان دینیه
- ۱۳ اندیشمند سوئیسی روزه دوباکیه
- ۱۴ نویسنده ی آمریکایی کولنل دونالدس راکویل
- ۱۵ دانشمند بریتانیایی آرتور آلیسون
- ۱۶ لرد جلال الدین برنتون
- ۱۷ استاد دانشگاه آمریکایی محمد آکویا
- ۱۸ اندیشمند فرانسوی ونسنت مونتیه
- ۱۹ استاد ریاضیات دانشگاه آمریکا جفری لانگ
- ۲۰ اندیشمند اتریشی لیبولد وایس
- ۲۱ دانشمند ریاضیات ، پروفیسور کانادایی، گری میلر
- ۲۲ متفکر شهید اسپانیایی ماریا آسترا
- ۲۳ نویسنده ی آمریکایی مارگارت کارکوس
- ۲۴ نویسنده ی بریتانیایی ایلوین کوبلد
- ۲۵ دانشمند کانادایی صوفی بوافیر
- ۲۶ فیلسوف فرانسوی رینیه ژینو
- ۲۷ پژوهشگر آمریکایی باربارا براون
- ۲۸ استاد فلسفه ی دانشگاه فرانسه رابرت پیرژوزف
- ۲۹ دانشمند روانشناس آلمانی فیلی بوتولو
- ۳۰ استاد روزنامه نگاری آمریکایی مارک شلیفر
- ۳۱ استاد ادبیات بریتانیایی جان مونرو

۳۲ استاد دانشگاه اسپانیایی میچل پیرو

۳۳ پژوهشگر کانادایی موردی دیوید کیل

۳۴ رئیس دانشکده ی بین المللی تکنولوژی در ریاض، دکتر ابراهیم شاهین

۳۵ دکتر یهودی سابق عراقی احمد نسیم

۳۶ متفکر انگلیسی عبدالله کوپلیام

اینها چند نفر از مشهورین و برجسته های
دنایای غیر اسلام بود که مسلمان شده اند. و فوج عظیم مردم عادی جای خود دارد و
اصلاً قابل انکار نیست.

**اگه ایرانیها بعد حمله اعراب، بزور مسلمان شدند، پس چرا بعد از حمله مغولها،
بودایی (شمی) نشدند؟** یا وقتی اسکندر ایران رو فتح کرد هلنی نشدیم، تازه اگه حمله
ی یه مهاجم به یه کشور دیگه مساوی باشه با پذیرفتن دین مهاجمین از سوی مردم اون
کشور، چرا وقتی ایرانی ها، رومی ها رو شکست دادن مردم روم زرتشتی نشدن؟! از این
گذشته اندونزی بزرگترین کشور مسلمان، عربها که دیگه به اونجا حمله نکردن، پس چه
جوریه؟! اونجا که دیگه شمشیری تو کار نبوده! به نظرتون، نژادپرستان اسلام ستیز، چه
جوابی دارند؟

آغوش باز ایرانیان برای پذیرش اسلام... پیام تازه ای که محمدصلی الله علیه و آله خود را حامل
آن می دانست همه جهان را به برابری و نیکی و برادری می خواند و از شرک و نفاق و جور
و بیداد نهی می کرد. نه همان اعراب که زندگی شان یکسره در جور و تطاول و شرک و فساد
می گذشت بلکه ایران و روم نیز که رسم و آیین دیرینشان دستخوش اختلاف و تعصب
روحانیون گشته بود در آن روزگاران به چنین پیام دلنشینی نیاز داشتند و آن را مژده رهایی
و نجات تلقی می کردند. لذا با جان و دل اسلام را پذیرفتند تعصب نشان ندادند همراهی
کردند و در پیشبرد آن نیز رشادت ها از خود نشان دادند. (طبق شواهد تاریخی)

بخش ۷ : از ۲۵۰۰ سال ، ۱۴۰۰ سال ، با اسلام

طبق گواهی تاریخ، خسرو پرویز تنها کسی بود، که نسبت به نامه آن حضرت اهانت کرد و آنرا درید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خبر غیبی کشته شدن خسرو پرویز را داد، خود پادشاه یمن و عده زیادی از یمنی‌ها بعد از این جریان مسلمان شدند و همراه آنان گروه زیادی از ایرانیان مقیم یمن نیز اسلام اختیار کردند.

عده زیادی از ایرانیان در یمن زندگی می‌کردند و حکومت یمن یک حکومت، صد در صد، دست نشانده ایرانی بود. نیز در زمان حیات پیغمبر اکرم، در اثر تبلیغات اسلامی عده زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی در آمدند و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد. علیهذا اولین اسلام گروهی ایرانیان در یمن و بحرین بوده است.

به طوری که تاریخ شهادت می‌دهد، **ما ایرانیان در طول زندگانی چندین هزار ساله خود** با اقوام و ملل گوناگون عالم، به اقتضای عوامل تاریخی، گاهی روابط دوستانه و گاهی روابط خصمانه داشته ایم. یک سلسله افکار و عقاید در اثر این روابط از دیگران به ما رسیده است، همچنانکه ما نیز به نوبه خود در افکار و عقاید دیگران تأثیر کرده ایم. هر جا که پای قومیت و ملیت دیگران به میان آمده مقاومت کرده و در ملیت دیگران هضم نشده ایم، و در عین اینکه به ملیت خود علاقه مند بوده ایم این علاقه مندی زیاد تعصب آمیز و کور کورانه نبوده و سبب کور باطنی ما نگشته است تا ما را از حقیقت دور نگاه دارد و قوه تمیز را از ما بگیرد و در ما عناد و نسبت به حقایق به وجود آورد. از ابتدای دوره هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه قسمتهایی از کشورهای همسایه، تحت یک فرمان در آمد.

۱۴ قرن، ما با اسلام به سر برده ایم و این دین در متن زندگی ما وارد و جزء زندگی ما بوده است، با آداب این دین کام اطفال خود را برداشته ایم، با آداب این دین زندگی کرده ایم، با آداب این دین خدای یگانه را پرستیده ایم، با آداب این دین مرده‌های خود را به خاک سپرده ایم تاریخ ما، ادبیات ما، سیاست ما، قضاوت و دادگستری ما، فرهنگ و تمدن ما، شؤون اجتماعی ما، و بالاخره همه چیز ما با این دین توأم بوده است.

نیز به اعتراف همه مطلعین، ما در این مدت، خدمات ارزنده و فوق العاده و غیر قابل توصیفی به تمدن اسلامی نموده ایم و در ترقی و تعالی این دین و نشر آن در میان سایر مردم جهان از سایر ملل مسلمان حتی خود اعراب بیشتر کوشیده ایم. هیچ ملتی به اندازه ما در نشر و اشاعه و ترویج و تبلیغ این دین فعالیت نداشته است

آیا اسلام در ایران پذیرش ملی داشته است یا خیر ؟ آیا پیشرفت اسلام در ایران به خاطر محتوای عالی و انسانی و جهانی آن بوده است و ایرانیان آنرا انتخاب کرده اند، یا همان طور که برخی اظهار می دارند آیین مزبور را بر خلاف تمایلات مردم ایران به آنان تحمیل کرده اند؟ البته منظور ما این نیست که تنها عامل گرایش مردم غیر عرب را جهانی و عمومی بودن تعلیمات اسلامی و به عبارت دیگر اصل مساوات اسلامی معرفی کنیم، عامل گرایش ملتها به اسلام يك سلسله مزایاست که بعضی فکری و اعتقادی و بعضی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است. تعلیمات اسلامی از طرفی معقول و خردپسند است.

و از طرف دیگر فطری، مقیاسهای کلی و عمومی و جهانی اسلام یکی از مزایا و یکی از جنبه های است که به این دین نیرو و جاذبه داده است، ما فعلاً درباره سایر مزایای اسلام بحثی نمی کنیم. در اینجا به مناسبت بحث **ملیت** این عامل را مورد نظر قرار می دهیم. در حدود چهارده قرن است که ایرانیان مذاهب سابق خود را کنار گذاشته و آیین مسلمانی

را پذیرفته اند در خلال این قرون صدها میلیون ایرانی با مذهب اسلامی زاده شدند و پس از گذراندن دوران زندگی با همین آیین جان به جان آفرین تسلیم کردند.

در میان کشورهای اسلامی شاید جز کشور عربستان سعودی کشوری نداشته باشیم که به اندازه ایران اکثریت مردم آن مسلمان باشند، حتی کشور مصر که خود را عاصمه اسلام می داند به قدر مملکت ایران (البته با حفظ نسبت) مسلمان ندارد،

با اینحال خوب است روشن بشود که آیا اسلام ایرانیان در طول چهارده قرن اجباری بوده یا آنها آن را از روی صمیم قلب پذیرفته اند؟ خوشبختانه تاریخ ایران و اسلام با آنهمه دسایسی که استعمارگران می خواهند به کار ببرند کاملاً روشن است.

شیعه، مذهبی ریشه دار در تاریخ اسلام، و بنیاد آن در زمان خود پیامبر

اسناد و مدارک و دلایل تاریخی فراوانی بر این حقیقت تأکید دارد که نه تنها مذهب شیعه، مذهبی ریشه دار در تاریخ اسلام است. و بنیاد آن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله بنا نهاده شده است، بلکه ورود تفکر و گرایش شیعی به ایران هم در سال‌های بسیار دورتر از پیدایش صفویان اتفاق افتاده است؛

شکی نیست که صفویان در گسترش مذهب تشیع نقش برجسته‌ای دارند، اما آیا می‌توان به آسانی باور کرد که تشیع در تاریخ ایران پیش از صفویه سابقه‌ای نداشته است.

و صفویه با خشونت و اجبار آن را رسمیت بخشیده و ترویج کرده‌اند؟! با شروع قرن دوم هجری، تشیع از مرزهای جزیره العرب و عراق بیرون رفت و به تمام قلمرو اسلامی کشیده شد؛ یکی از نتایج قطعی این، نهضت علویان و پراکندگی آنها در مناطق گوناگون بود؛ چنانکه بعد از قیام محمد نفس زکیه در زمان حکومت منصور و شکست او،

نوادگان امام حسن علیه السلام در مناطق گوناگون پراکنده شدند؛

قم یکی از مهمترین شهرهای شیعه‌نشین ایران است که از قرن دوم هجری، سابقه تشیع پررنگی داشته است! (شروع امامت امام صادق علیه السلام) بدون تردید شاه اسماعیل صفوی بنا به دلایل و انگیزه‌های مختلف، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی ایران معرفی و اقدامات سختگیرانه‌ای نیز انجام داد که برخی از آنها یقیناً درست نبوده؛

اما این واقعیت هیچ ربطی به مذهب تشیع ندارد و آن را باید در راستای اقدامات یک حکومت برای تحقق اهداف و برنامه‌های خود تحلیل کرد؛ البته همه گزارش‌هایی که در این باره شایع است،

برای شناخت حقانیت یا بطلان هر مذهب فکری باید به منابع اصیل اعتقادی و کتاب‌های علمای آن مذهب مراجعه کرد، نه تاریخ شکل‌گیری یک حکومت در بخشی از جهان با نام آن مذهب!

ضرورت نقد منصفانه دوران صفویه و عملکرد حاکمان صفوی

در خصوص تاریخ صفویه یکی از شبهات این است که با بررسی تاریخ دولت صفویان از آغاز تا پایان، این گونه به دست می‌آید که مذهب شیعه، دست‌پرورده شاهان صفوی برای از میان بردن اسلام و تحکیم پایه‌های حکومت خود در ایران است؛

شیعیان با غفلت و ناآگاهی از تاریخ کشور خویش، از یاد برده‌اند که تبار ایشان، همه از اهل سنت بوده‌اند و چگونه شاهان صفوی و در رأس آنها، شاه اسماعیل اول، با جنگ و خونریزی بر همه رقیبان و مخالفان خود چیره شد و با اهداف سیاسی و قدرت‌طلبانه، پایه‌های مذهب شیعه را استوار کرد!

شیعه، رویشی ریشه‌دار در تاریخ ایران!

یکم: در ایران پیش از صفویه، مذهب تشیع به صورت فزاینده‌ای رواج یافته بود و به صورت طبیعی، زمینه‌های بروز یک دولت با گرایش شیعی انتظار می‌رفت؛ دولت علویان طبرستان و دولت آل بویه، آشکارا حکومت‌هایی شیعی بودند که پیش از صفویه در ایران وجود داشتند؛ در چنین شرایطی، سیاست صفویان، که رسمیت دادن به تشیع اثنی‌عشری بود، با مقاومت چندانی روبرو نمی‌شد؛ زیرا زمینه‌های تشیع و موج شیعه‌پذیری در میان ایرانیان، از پیشترها به راه افتاده بود.

دوم: یک تحلیلگر منصف و کاوشگر نمی‌تواند درباره همه پادشاهان صفوی و اقدامات آنها بطور یکسان اظهار نظر کند؛ چرا که هریک از آنها شیوه و رفتاری متفاوت و خاص به خود داشته‌اند و شخصیت و منش هر کدام باید جداگانه و بطور دقیق و منصفانه مورد ارزیابی قرار گیرد؛ ما منکر برخی از اعمال و رفتارهای نامشروع و ناپسند و یا احتمالاً وحشیانه برخی از پادشاهان صفوی نیستیم، ولی باید توجه داشت که اقدامات ناشایست پیروان و منتسبان به یک دین و مذهب، به هیچ‌وجه نباید به پای آن دین و مذهب نوشته شود؛

چنانکه امروزه نیز جنایات وحشیانه و غیرانسانی یهودیان صهیونیست و اشغالگر را با دین یهود یکی نمی‌دانیم؛ همچنین جنایت‌های بی‌ظیر و سفاکانه وهابیون تکفیری همچون داعشی‌ها در اقصی نقاط جهان و خصوصاً در کشورهای اسلامی را به پای مذهب اهل سنت نمی‌نویسیم؛

در طول تاریخ بسیاری از حاکمان عرب به نام اسلام حکومت کرده‌اند و از قضا رفتار و منش آنها کمترین شباهتی با ارزش‌های اسلامی و سیره پیامبر صلی الله نداشته است؛ اما

هرگز نمی‌توان آن را به پای دین مبین اسلام ثبت کرد؛ منابع مهم شناخت اسلام و مذهب تشیع، قرآن، سنت و سیرت پیامبر و امامان هدی علیهم السلام است و بس!

سوم: با نگاهی به تاریخ جهان و حکومت‌های مختلف، می‌توان دریافت که در هر حکومتی خطاها و معضلاتی بوده است و کمتر حکومتی را می‌توان یافت که ظلم و بی‌عدالتی در آن وجود نداشته است؛ بویژه در دوره‌های گذشته که زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوتی وجود داشته و اکثر کشورها و جامعه‌ها با بحران‌های پرشمار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دست و پنجه نرم می‌کرده‌اند؛ حتی امروز نیز در مقتدرترین و دموکراتیک‌ترین حکومت‌های جهان، جنایات و ستم‌های زیادی، به صورت خواسته یا ناخواسته رخ می‌دهد که همه محصول حکومت‌های بشری و مدیریت غیرمعصوم است؛ دوران حکومت صفویه نیز از خبط و خطا و ظلم پیراسته نیست و هیچگاه نمی‌توان اشتباهات، گناهان و ظلم‌هایی که احیاناً به امر آنها و به دست عاملانشان انجام شده را نادیده گرفت و توجیه کرد؛ اما باید همواره رویه انصاف را ملاک قضاوت قرار دهیم و تنها خطاها و بدی‌ها را نبینیم و به اقدامات مثبت نیز توجه کنیم؛ یکی از محققین در این زمینه می‌نویسد:

شاهان صفوی خطاهای زیادی داشتند؛ حتی در اداره کشور در اواخر دوره صفوی، آنچنان ضعفی از خود نشان دادند که مشتی **افغان قندهاری**، از راه طولانی به اصفهان آمدند و این عروس آسیا را نابود کرده و دولت صفوی را ساقط کردند؛ طبعاً دفاع از این دوره پرشکوه، دفاع از خرابی‌ها، مظالم و ستمگری‌های برخی از شاهان صفوی نیست؛ دفاع از مجموعه‌ای است که در این دوره، تحت رهبری این دولت، توانست کشور خویش را با کمترین امکانات بسازد و آباد کند و از تجزیه و چپاول آن توسط مهاجمان جلوگیری کند. صفویان توانستند مناطق مختلف ایران را که متفرق و هرکدام در سلطه

حاکمی محلی بود، متحد سازند و حکومت مرکزی شیعه را بنیان نهند؛ این امر، نقش بسزایی در وحدت ملی ایران داشت و توانست از سیادت ایران در میان دولت‌های اسلامی سُنی مذهب، که او را احاطه کرده بودند، دفاع و حفاظت کند و ایران همچون سد محکمی میان این کشورها باشد.

چهارم: واقعیت این است که گاهی درباره دوره صفویه و اقدامات آنها به شدت اغراق و سیاه‌نمایی می‌شود و برخی با نیت‌های خصمانه و برای ضربه زدن به حقانیت تشیع، می‌کوشند که این دوره مهم را سیاه و تاریک جلوه دهند، تا مشروعیت مذهب شیعه را زیر سؤال ببرند؛

انصاف و اخلاق تحقیق حکم می‌کند که در قضاوت‌های خود حق طلب و حق‌مدار باشیم و حقیقت را، هرچند با گرایش‌های قلبی ما در تقابل باشد، پاس داریم؛ در چند دهه اخیر دشمنی‌های زیادی با صفویان ابراز شده است که ریشه در برخی از ناآگاهی‌های تاریخی و مذهبی دارد؛

جریان روشنفکری دینی در ایران، در مقطعی از حرکت خود، با حمله به صفویان و فرهنگ مذهبی صفوی، کوشید تا آن را از پایه، سست گرداند؛ مع الاسف، این حرکت توفیق زیادی به دست آورد و توانست در یک مقطع تاریخی، تصور مردم کشور ما را به آن دوره، بدبین سازد؛

چیزی که هنوز آثار آن در اذهان و افکار جامعه ما بر جای مانده؛ برای زدودن آثار منفی، لازم است تا روی این دوره ناشناخته، که تا به امروز بسیاری از منابع آن در دسترس عموم قرار نگرفته و ابعاد آن از سوی مورخان و محققان بی‌طرف آشکار نگشته، کارهای جدی‌تری صورت گیرد.

پنجم: دولت صفویه برای نیل به مقاصد خود و رسمی کردن مذهب تشیع، راه‌های مختلفی را در پیش گرفت، که اعمال خشونت، تنها یکی از آنها بوده است؛ در حالی که راه‌ها و برنامه‌های دیگری نیز داشته که منتقدان و مخالفان، جاهلانه یا عامدانه به آن نمی‌پردازند؛ صفویان سیاست‌های تشویقی هم در این زمینه داشته‌اند؛ در دو منطقه از سرخه سمنان، سنگ‌نوشته‌هایی از شاه عباس بر جای مانده که حاوی این دستور است که اگر کسی شیعه شود از مالیات معاف خواهد بود!

ششم: بر محققان منصف پوشیده نیست که موفقیت مذهب تشیع در مسیر گسترش و ریشه‌دار شدن، نشان‌دهنده این حقیقت است که علاوه بر تلاش‌هایی که برای تحکیم پایه‌های آن در جامعه ایرانی صورت گرفت،

یقیناً جاذبه‌های برجسته‌ای که در فرهنگ شیعه وجود دارد و با روحیه سلحشوری و ظلم‌ستیزی ایرانیان، هماهنگ و همنواست، یکی از مهمترین علل پذیرفته شدن آن از سوی مردم ایران است.

هفتم: اسناد تاریخی گواه این واقعیت است که برخی سختگیری‌ها و آزارهایی که از رفتارهای صفویان گزارش شده است، در ابتدای دولت صفویه رخ داده و این امر زمانی رخ می‌دهد که خود شاهان صفویه نیز اطلاع چندانی از فرهنگ تشیع نداشته‌اند؛

رفته رفته و پس از برقراری ارتباط دولت صفوی با علمای بزرگ شیعه و تلاش مجاهدانه این عالمان، که تشیع واقعی را توسعه و تعمیق دادند، دیگر از آن اقدامات خبری نبود.

علمای شیعه در استقرار اولیه سلسله صفویه هیچ نقشی نداشتند؛ سلسله صفویه براساس نظریه سیاسی ویژه‌ای که در دایره تصوف، بین مرشد کامل و مریدان وجود داشت، به وجود آمد؛ نظامی که می‌توان از آن با عنوان خلیفه‌گری یاد کرد؛

مبنای اطاعت قزلباشان از شاه اسماعیل، اعتقاد آنان به اسماعیل، به عنوان رئیس خانقاه اردبیل و نه فقیه جامع الشرایط طبق نظریه شیعه دوازده امامی بود.

در حقیقت، نه خود صفویان و نه هواداران قزلباش آنها، آشنایی چندانی با اصول و مبانی فقهی مذهب شیعه نداشتند

و تشیعی که آنها بر آن پای می فشردند، بیشتر متأثر از اندیشه‌های غالبانه‌ای بود که اعتقاد به تجسم و حلول، محبت غلوآمیز در حق ائمه (علیهم السلام) و دشمنی شدید با اهل تسنن، از ویژگی‌های بارز آن به شمار می رفت و با تشیع فقه‌های مورد تأیید علمای شیعه ارتباط چندانی نداشت؛ در چنین شرایطی، صفویان برای اینکه بتوانند تشیع را به مذهب رسمی و مورد قبول مردم درآورند، به علمای شیعه و کتب فقهی آنها توجه ویژه‌ای نشان دادند.

این چنین اظهارنظرهایی، اصولی و منطقی نیست؛ زیرا بی طرفانه و دور از غرض‌ورزی نبوده؛ خشونت‌ها و بی رحمی‌های صفویان در همه جا و در همه احوال یکسان نبوده و چنین خشونت‌هایی بیشتر زمانی اعمال می شد که فرد یا افرادی در برابر سیاست مذهبی جدید از خود مقاومت نشان می دادند؛

به علاوه این خشونت‌ها صرفاً جنبه مذهبی نداشته‌اند، بلکه کینه‌توزی‌های شخصی و اهداف و مطامع سیاسی نیز در این امر بسیار مؤثر بوده؛

اصولاً تأسیس یک دولت جدید و گسترش مناطق تحت نفوذ آن در مراکز مختلف، بدون در نظر گرفتن سیاست مذهبی آن، مستلزم اعمال زور و خشونت برای از میان برداشتن رقیبان و به تمکین واداشتن مردم بود.

بخش ۸ : هیچ ملتی به اندازه ایرانیان به اسلام خدمت نکرد

ایرانیان خدمات بسیار گسترده‌ای به تمدن اسلامی کردند و البته هیچ ملتی نیز مانند ایرانیان در حفظ فرهنگ و زبان ملی خود کوشش نکرده. **نهضت فارسی‌نویسی** در میان دانشمندان مسلمان ایران زمین آغاز شد چنان که ابو علی ابن‌سینا دانشنامه علایی را به فارسی نگاشت و در زمان **خواجه نصیر طوسی** تالیفات علمی و ادبی به زبان فارسی به اوج خود رسید.

بوعلی سینا تاکنون به هیچ کشوری عربی جز برای حج قدم نگذاشته و عجیب است که امروز برخی از کشورهای عربی وی را عرب می‌خوانند. **رازی** اهل شهر ری بوده و بسیار مضحک است که برخی وی را نیز عرب دانسته‌اند. زبان علمی آن روزگار عربی بوده و اگر قرار باشد کسانی را که به زبانی مطلب می‌نویسند از آن قوم بدانیم امروز نیز باید تمام کسانی را که مقالات «آی اس آی» خود را به انگلیسی می‌نویسند، اهل بریتانیا تصور کنیم. مهم‌ترین کتاب در زمینه **نجوم** اختیارات مظفری و عقاید پیش کوپرنیکی اروپاییان برگرفته از کتاب «نهاية الادراك» است.

ابوسعید سجزی در قرن پنجم برای اندازه‌گیری خاصی اسطرلابی ساخت که مبتنی بر **گردش زمین به دور خود** بود و کوپرنیک بدون آن که نامی از **خواجه نصیر** ببرد مفهوم زوج طوسی را از وی الهام گرفت که باعث تغییر **نجوم بطلمیوسی** شد.

ابن‌سینا سال‌ها پیش از اروپاییان گفته، که من زهره را خالی بر صورت خورشید رصد کردم یعنی وی می‌دانسته زمین و سیارات منظومه شمسی بر یک خط قرار دارند و گاهی بر یکدیگر عبور می‌کنند.

قطب‌الدین شیرازی بدون تردید بنیانگذار مکتب فلسفی شیراز بود و البته تحفه سعدیه در ۵ جلد بهترین تالیف وی در پزشکی است.

خبر از انقلاب ملت ایران

قال مولانا الباقر عليه السلام : أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَالزُّبَيْرُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ جَلَسُوا بِفَنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ص فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ فَأَنْقَطَعَ شِسْعُهُ فَرَمَى بِنَعْلِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَن يَمِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ عَن يَمِينِ الْعَرْشِ قَوْمًا مَنَّا عَلَى مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ وَجُوهُهُمْ مِّنْ نُورٍ وَثِيَابُهُمْ مِّنْ نُورٍ تَغْشَى وَجُوهَهُمْ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ دُونَهُمْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ فَقَالَ الزُّبَيْرُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَنْسَابٍ وَ لَا أَمْوَالٍ أُولَئِكَ شِيعَتُكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ يَا عَلِيُّ (عليه السلام)

(بحارالانوار ج ٤٨ ص ١٣٩)

در یکی از روزها عمر و ابابکر و زبیر و ابن عوام و عبدالرحمن بن عوف در منزل رسول اکرم صلی الله و علیه و آله جمع شدند. رسول اکرم صلی الله و علیه و آله در جمع آنان نشست، در حالی که نعلین حضرت پاره شده بود. به علی علیه السلام داد تا اصلاحش نماید. در این حالت حضرت فرمود گروهی از ما در طرف راست عرش خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند که صورتهایشان نورانی و لباسهایش نیز نورانی است و نور صورتهایشان چشم بینندگان را خیره می کند. ابوبکر و زبیر و عبدالرحمن سؤال کردند آنها چه کسانی هستند، پیامبر سکوت کرد، علی علیه السلام پرسید. پیامبر فرمودند: آنها کسانی هستند که به واسطه روح الله دوست هم می گردند و متحد می شوند بدون آن که اغراض مادی یا خویشاوندی داشته باشند و آنان شیعیان تو هستند یا علی و تو امام آنها می باشی.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آیه الله صدوقی در ملاقاتی خدمت امام عرض کرده بودند. آقا این روح الله که در حدیث تحابوا بروح الله شما هستید؟ زیرا امروز تمام اقشار مردم به واسطه رهبری دوستی شما متحد شدند، امام با لبخندی گذشت.

انتقال دانش از جهان اسلام به غرب

در دوره رنسانس و پس از آن، دانش‌طلبان مغرب‌زمین، ممالک اسلامی را منبع علم و حکمت می‌شناختند به آنجا مسافرت می‌کردند و به آموزش زبان عربی و معلومات فضیلتی اسلامی می‌پرداختند. از نخستین اقدام‌های دنیای اروپایی و مسیحی، آموختن زبان عربی بود تا به معارف و علوم دستاوردهای تمدن اسلامی دسترسی یابند. سپس مدارس اسلام‌شناسی و خاورشناسی را پی‌افکنند تا کلید دستیابی به فرهنگ اسلامی را به چنگ آورند؛ آنگاه با سرزدن به کشورهای اسلامی و تأمل در کتابخانه‌های مساجد و مدارس، کتاب‌شناسی فرهنگ اسلامی را فراگرفتند

شماری از موضوعاتی که مستشرقان در آن‌باره، متن‌هایی از مسلمانان را ترجمه کرده، یا بر پایه مآخذ اسلامی و بهره‌گیری از آن‌ها، کتاب‌ها نوشته‌اند، و دانش خویش را در این موضوعات از جهان اسلام آموخته، ترجمه کردند، در مقاله بعدی

موضوعاتی که غربی‌ها از جهان اسلام آموخته و ترجمه کردند

چشم پزشکی . بهداشت . داروشناسی و داروسازی (قرابادین . ادویه مفرده، مرکبه، نباتی، حیوانی و معدنی) . جراحی . فیزیولوژی (وظایف الاعضا) . گیاه‌شناسی (نام‌های گیاهان، گیاهان دارویی) . حیوان‌شناسی (تربیت حیوانات، تربیت پرندگان) . فلاح و کشاورزی . استخراج آب‌های زیرزمینی (آبیاری) .

حرفه و صنعت . نظامات اداری . اصول بازرگانی . قانون، فقه، اصول فقه، حقوق سیاسی . حقوق جزایی . حقوق مدنی . تاریخ، تاریخ عمومی، تاریخ اجتماعی، تاریخ سیاسی، تاریخ علوم و طبقات . جغرافیا، جغرافیای انسانی، جغرافیای اقتصادی، تهیه نقشه‌های

جغرافیایی از سطح کره زمین . علوم غریبه و معارف هرمسی . علم دستگاه‌های مکانیکی (علم الحیل) . شیمی و ابزارهای شیمیایی (شیمی جابری، شیمی رازی) . اسطرلاب سازی (آلات دقیقه) . رصد و زیج . حساب و هندسه . جبر و مقابله . مثلثات . فنون معماری . آداب بحث و مناظره . سیاست و آداب زمامداری . دایرة المعارف نویسی . آمارگیری و رده بندی علوم . سفرنامه نویسی . زندگی‌نامه نویسی . طب عمومی، تشریح، طب بالینی . آسیب شناسی (توصیف و ذکر علایم بیماری‌ها)

منطق و روش شناسی . کلام و عقاید . ملل و نحل . فلسفه و الهیات، لاهوت و عرفان و کلام، مباحث وجود، قصص فلسفی . نقد فلسفی . زمان در فلسفه اسلامی . فلسفه سیاسی اسلامی . سیاست دینی . مدینه‌های فاضله اسلامی . (مدینه فارابی، مدینه ابن ماجه و ...) . آسمان شناسی (علم الفلك) . ستاره شناسی . حرکات اجرام سماوی . دریا شناسی (علم البحر) . چگونگی سفرهای دریایی . روانشناسی، روانشناسی اجتماعی، روان درمانی . جامعه شناسی . زیبایی شناسی . پول شناسی . فضا شناسی (کائنات جو) بحث درباره ذره و شناخت آن (آغاز مباحث اتم شناسی علمی) . فلسفه تاریخ . فیزیک و شعب مختلف آن

مقاله نویسی، قصه نویسی . شعر، سبک شعر، نقد شعر، نقد ادبی . علوم بلاغت و معیارهای نقد . کتابشناسی، فهرست نویسی . فقه اللغة، زبان گرامری . نحو، صرف، عروض، قافیه . علم خطابه . زبان شناسی و ... این فهرستی مختصر از علوم و معارف اسلامی است که به جهان مسیحی، اروپا، آمریکا و ... منتقل شده است . همچنین باید ترجمه‌های «قرآن کریم» را نیز افزود که چه بسیار از معارف گوناگون این کتاب آسمانی استفاده کرده‌اند، همینگونه ترجمه سخنان و احادیث پیامبر اکرم ص، و کلمات امام علی بن ابیطالب علیه السلام...

اعترافات متفکران غربی

الفضل ما شهدت به الاعداء هنر، آن است که مخالفان یا غیرمسلمانان به فضائل اسلام اعتراف کنند:

۱-ویل دورانت: اسلام طی پنج قرن از سال ۱۸ تا ۵۶۷ از لحاظ نیرو، نظم بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانش علم طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود. هرچند محمد صلی الله علیه و آله پیروان دین مسیح را تقبیح می کند، با این همه نسبت به ایشان خوش بین است و خواستار ارتباطی دوستانه بین آنها و پیروان خویش است حتی پس از برخوردی که با پیروان دین یهود داشت، با اهل کتاب که همانا یهودیان و مسیحیان بودند، راه مدارا پیش گرفت

۲-گوستا ولوبون: زور شمشیر، موجب پیشرفت قرآن نگشت، زیرا رسم اعراب [مسلمان] این بود که هر کجا را که فتح می کردند، مردم آن جا را در دین خود آزاد می گذاردند. این که مردم مسیحی از دین خود دست برمی داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود برمی گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی که از آن عرب های فاتح می دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند

۳-روبرتسون: تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند، یک روح سازگار و تسامحی نیز با ادیان دیگر در آنها هست.

۴-میشو: هنگامی که مسلمانان در زمانه خلیفه دوم بیت المقدس را فتح کردند، هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند ولی برعکس هنگامی که نصاری این شهر را گرفتند، با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه

را سوزاندند... باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت انسانی است، ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند.

۵- کونت هانری دی کاستری: این نویسنده فرانسوی، بقای نسل یهود را معلول مدارای دول اسلامی با آنان می داند: اگر از جنس یهودی تا به حال کسی در این جهان به جای مانده است، بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطا آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که اگر نصارا همچنان به حال قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند، نسل یهود را از جهان برمی داشتند.

۶- آدام متز: کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسید بخشی از سرزمینی دیگر هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشتند.

برخی از اروپائیان ادعا می کنند که پیغمبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می خواست مردم قریش را هدایت کند، ولی پس از آنکه پیشرفتی در کار خود احساس کرد تصمیم گرفت، که دعوت خویش را به همه ملل عرب و غیر عرب تعمیم دهد.

این سخن يك تهمت ناجوانمردانه بیش نیست، و علاوه بر اینکه هیچ دلیل تاریخی ندارد با اصول و قرائتی که از آیات اولیه قرآن که بر پیغمبر اکرم نازل شد استفاده می شود مابینت دارد. در قرآن مجید، آیاتی هست که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده و در عین حال جنبه جهانی دارد.

یکی از این آیات آیه ای است در سوره تکویر که از سوره های کوچک قرآن است این سوره از سوره های مکیه است که در اوایل بعثت نازل شده است.

و آن آیات چنین اند: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (سوره تکویر)

شما کافران به یکتا اله نخواهید آیین حق هیچگاه

مگر آنکه خواهد خدای جهان هدایت بیابید ای گمراهان

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ سبأ ۲۸

نگشتی تو از بهر مردم سفیر مگر آنکه باشی بشیر و نذیر

ولی اکثر خلق از مرد و زن نباشند آگاه از این سخن

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ انبیاء ۱۰۵

خود از بعد تورات، اندر زبور بدادست وعده خدای غفور

که شایسته مردان دارای دین تصرف نمایند ملک زمین

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا اعراف ۱۵۸

بده ای پیمبر به مردم خبر که هستم رسولی ز رب بشر

بگردیده مبعوث از کبریا که بر کل مردم شوم رهنما

در قرآن هیچ جاء خطابی به صورت **یا ایها العرب یا یا ایها القرشیون** پیدا نمی کنید (خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری)

فلسفه غرب تأثیر زیادی از فلسفه اسلامی در قرون وسطی گرفته است

یک فیلسوف بریتانیایی و استاد زیبایی شناسی دانشگاه آکسفورد معتقد است که فلسفه غرب تأثیر بسزایی از فیلسوفان اسلامی در قرون وسطی گرفته است. فیلسوفان اسلامی بویژه در دوره قرون وسطی نقش مهمی در انتقال دستاوردهای فلسفه یونان باستان به

فلسفه غرب ایفا کردند. فیلسوفان بزرگی چون فارابی و ابن سینا در این دوران وجود داشتند که برای نمونه فارابی مطالب مهم و ارزشمندی در خصوص موسیقی دارد که در کتاب "الموسیقی الکبیر" گرد آمده است. همچنین در خصوص ابن سینا نیز باید توجه داشت که او جایگاه والایی در تاریخ فلسفه دارد.

از سوی دیگر فیلسوفان اسلامی نیز از آرای فیلسوفان یونان باستان تأثیر گرفته‌اند. فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو منشأ اثر بر فیلسوفان اسلامی از جمله فارابی و ابن سینا بوده‌اند.

اما باید توجه داشت که اگر چه فیلسوفان اسلامی چون ابن سینا و فارابی از آرای فیلسوفان یونان باستان چون ارسطو و افلاطون تأثیر گرفته‌اند ولی خود دارای فلسفه‌ای خاص بوده‌اند. در حوزه اخلاق و تأثیر و تأثر فیلسوفان اسلامی و غربی از یکدیگر.

باید توجه داشت در قرون وسطی تفاوت‌های زیادی میان دیدگاه‌های فیلسوفان مسلمان و غربی در مورد اخلاق وجود نداشته است. در این دوران اخلاق مسیحی و اخلاق اسلامی بر عناصر محوری اخلاق که در اندیشه یونان باستان نیز مورد توجه بوده با هم اتفاق نظر داشتند.

در این دوران هم اخلاق مسیحی و هم اخلاق اسلامی بر مفاهیم و اصولی چون عقلانیت و خرد، عدالت و اعتدال تأکید دارند.

به عبارت دیگر در هر دو اخلاق فضیلت در کانون اخلاق قرار دارد. در مجموع باید گفت فلسفه غرب تأثیر بسزایی از فیلسوفان اسلامی در قرون وسطی گرفته است.

تأثیر و تأثر فلسفه اسلامی از مغرب زمین

اولین نمایندگان فلسفه یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو اهل یونان بودند. مابعدالطبیعه در یونان با این فلاسفه و بخصوص افلاطون و ارسطو به کمال خود رسید. در آغاز یونان مرکز نشو و گسترش اندیشه های فلسفی بود اما بعد از ارسطو تدریجاً مرکزیت خود را از دست داد و به اسکندریه منتقل شد. حوزه های فلسفی و عقلی تا زمان فتح مصر توسط مسلمانان در اسکندریه دایر بود و از این جهت موجبات انتقال تفکر یونان به سرزمین های اسلامی گردید.

در دوران بنی امیه که آمیخته با ظلم و سیاهی بود، شرایط برای فعالیت های فکری و فرهنگی به حالت تعطیل درآمد و فرهنگ اسلامی دچار رکود شد. بعد از آن، در خلافت بنی عباس که اگر چه با ظلم و ستم همراه بود اما از جنبه علمی اوضاع کمی تغییر یافت. این رشد به خاطر دو عامل بود، اولی وارد شدن ایرانیان به دستگاه خلافت و دومی، قرار گرفتن بغداد به عنوان مرکز خلافت اسلامی. این دو در شکل گیری نهضت ترجمه کتب علمی و فلسفی تأثیر گذار بوده است. این خلافت با یاری ایرانیان استوار شده بود و ایرانیان مردمانی علم دوست و دانش پرور می باشند، به همین جهت موجبات رشد فلسفه و دانش شدند.

برمکیان می کوشیدند که خلفا را به ترویج علوم وادار کنند، این امر در زمان خلافت هارون الرشید ابعاد گسترده ای یافت.

هارون به توصیه و تشویق وزیر خود، یحیی برمکی، «بیت الحکمه» یا «خزانه الحکمه» را در بغداد تاسیس کرد. این محل، مرکز تجمع اهالی علو و فلسفه و مترجمان کتب علمی و فلسفی از زبان ها گوناگون بود. هنوز ۸۰ سال از تاسیس دولت عباسی نگذشته بود که

قسمت زيادي از تاليفات ارسطو و بسياري از كتب جالينوس و از محاورات افلاطون به عربي ترجمه شد. مسلمانان در مدت سه قرن به ترجمه آثار علمي و فلسفي و ادبي كه ملل ديگر براي آنها به ميراث نهاده بود، پرداختند. اسحاق بن حنين يكي از افرادي بود كه به ترجمه كتب فلسفي و بويژه آثار ارسطو و شروح آن همت گماشت. همچنين ابوبشر متي بن يونس، استاد فارابي، كتاب شعر ارسطو را ترجمه كرد. ابن ناعمه نيز كتاب «اثولوجيا» را كه بخشي از تاسوعات افلوطين است، ترجمه و كندي آن را اصلاح نمود. در اين زمان تمام آثار افلاطون و افلوطين ترجمه شد، اما مترجمان به اين بسنده نكردند و براي فهم نكات پيچيده حكمت ارسطو به ترجمه آثار شارحان او نيز دست زدند. براي مثال، شرح اسكندر افروديسي، كه ابن سينا او را «فاضل متأخرين» ناميده است، به عربي ترجمه شد. ميراث فلاسفه يونان و آن چه از معارف ملل قديم غرب آسيا در حوزه هاي اسكندريه و حرّان و غيره تمرکز يافته بود، در دسترس مسلمانان قرار گرفت.

مسلمانان نيز پرورش يافته ديني بودند كه از يك طرف عالي ترين معارف توحيدى و عميق ترين ديدگاهها را در خصوص جهان هستي تعليم مي داد و از طرف ديگر، اسلام راه را براي تحصيل علم و حكمت هموار كرده بود و پيشوايان اعتقاد داشتند كه: «حكمت، گمشده مومن است. پس آن را طلب كنيد؛ اگر چه در نزد مشرك باشد.» بنابراين، مسلمانان به دليل علاقه مندي به علم و حكمت با كمال اشتياق در آراي گذشتگان نظر كردند و مجموعه معارف پيشينيان را فرا گرفتند. يادگارهاي حكيمان بزرگ يونان، سرانجام به وارثان حقيقي آن در عالم اسلام منتقل شد. نوابغي مانند ابونصر فارابي و شيخ الرئيس ابوعلي سينا و متفكران بزرگ ديگر كه استعدادهاي فكري و نيروي خلاقيت آنان به بركت سنت و كتاب در اوج شكوفايي بود،

از طريق همين آثار ترجمه شده، با حكماي يونان همسخن شدند و آراي آنها را نقد كردند

و نظام فلسفي نويني را سامان بخشيدند. اين نظام فلسفي ضمن برخورداري از آراي افلاطون و بخصوص ارسطو، اندیشه هاي جديد در بر داشت که سبب گسترش هر یک از نظام هاي فلسفي گذشته، مي شد. به اين ترتيب، فلسفه اسلامي به طور رسمي تاسيس شد. اين فلسفه در آغاز يعني در زماني که در قالب یک نظام فلسفي به وسيله ابونصر فارابي تاسيس شد، سرشتي کاملاً استدلالي داشت. او براي آرا و نظرات ارسطو اعتبار زيادي قائل بود. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفي بيش از هر چيز به قياس برهاني تکیه داشت، فلسفه اسلامي نیز صورت استدلالي پيدا کرد. اين فلسفه به جهت گرايش به ارسطو به فلسفه مشاء معروف شد.

متفکران مسيحي قرون وسطي طي قرون متمادی تنها حدودی با افکار افلاطون و نو افلاطونيان آشنایی داشتند و سيطره فکري اگوستينوس فيلسوف مسيحي نامدار قرن پنجم، تا قرن دوازدهم ميلادي ادامه داشت. از قرن دوازدهم به تدريج آثار ابوعلي سينا و ابن رشد به لاتين ترجمه شد و در اختيار متفکران مسيحي مغرب زمين قرار گرفت. آنان از طريق آثار فلاسفه اسلامي، علاوه بر کسب شناخت گسترده تر از اندیشه هاي ارسطو با ابتکارات فيلسوفان اسلامي در راه سازگار کردن اعتقادات ديني با استدلال هاي عقلي گام هاي بلندي برداشته بودند، آشنا شدند. تا جايي که از قرن سيزدهم به بعد عنصر درخشان عقل که در فلسفه اسلامي جایگاه خاص داشت، بر فرهنگ مسيحي تأثيري آشکار به جا نهاد.

آلبرت کيپر و توماس آکوئيني که از اساتيد دانشگاه پاریس بودند، به شدت تحت تأثير ابن سينا قرار داشتند و برخي نیز کاملاً از تفکر ابن رشد پيروي مي کردند.

راجر بيکن از سردمداران فلسفه در اروپا مي باشد، از نظر فلسفي از ابن سينا و از نظر علمي از ابن هيثم، فيزيکدان بزرگ اسلامي، تأثير مي پذيرفت. تأثير عقلانيت ابن سينا و

ابن رشد در فرهنگ غرب به حدی است که مورخان فلسفه، اصالت عقل اروپاییان را در عصر جدید تا حد زیادی متأثر از فلسفه اسلامی می دانند. آشنایی غربیان با فلسفه اسلامی موجب گشت که عده‌ای فکر کنند که فلسفه اسلامی بعد از ابن رشد به پایان رسید، اما برعکس، این فلسفه رو به پیشرفت و تکامل نهاد.

فلسفه ابن سینا به وسیله شاگردانش ادامه یافت تا اینکه در قرن ششم مورد انتقاد شدید غزالی و فخرالدین رازی قرار گرفت، به طوری که تا حدود زیادی از رونق و اعتبار افتاد. اما در قرن ششم شهاب الدین سهروردی مؤسس مکتب فلسفی اشراق، فلسفه ابن سینا را در قلمرو جدید هدایت نمود. پس از وی نیز خواجه نصیرالدین طوسی با توجه به حکمت اشراقی به احیای حکمت فارابی و بوعلی سینا پرداخت.

منابع :

۱. قرآن منظوم امید مجد
۲. مقاله صفویان و تغییر ماهیت مذهبی ایرانیان.
۳. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، چ اول، ج ۱،
۴. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران از عهد صفوی تا پایان جنگ جهانی دوم، چ سوم، ص ۱۴.
۵. جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، پیشین، ج ۱،
۶. رسول جعفریان، تایخ تشیع در ایران ، چ پنجم، ج ۱، ص ۷۶۰.
۷. نجف لک زایی، چالش سیاست دینی و نظم سلطانی، ص ۱۱۳.
۸. عبدالحسین زرین کوب، روزگاران دیگر از صفویه تا عصر حاضر ص ۸۴.
۹. مقاله: چگونگی رسمیت یافتن تشیع توسط صفویان و پیامدهای آن،

پایان ۷ کتاب :

۸. انواع و اوصاف قلب	۹. اصول و فروع دین
۱۰. عدل و اعتدال	۱۱. قصه در قرآن
۱۲. استدراج و مهلت کافران	۱۳. ابتهالات و ربناها
۱۴. اسلام ایرانیان	